تقریظ مفتاح التواریخ ریختهٔ کلک گوهر سلک شاعر بیعدیل و فهیم منشی محمد انوار حسین صاحب متخلص به تسلیم مدظله العالی

حمد خالق ارض و سماوات طاعت است و نعت خواجه دو سرا موجب شفاعت منقبت آل اطهار جزو ایمان است و محمدت اصحاب اخیار حسن ایقان آری بستایان چه گوید و با شکسته چه لوید چه سخن شکسته را تحفه بستن خاطر پسند نمی نماید و بر شکسته بسته گره بستن طبع قبول نمی فرماید هان اگر غنچهٔ گل بر شاخ نبات کشاید و شهباز در دام عنکبوت در آید البته طلسم بست شکستن طلسم نجوم و در انجمن بست و کشاد کشاده هم آنا بعد خاک پای ناثران خوش مقال و خادم ناظمان باکمال زله ربای خوان ارباب سخن خوشه چین کشت اصحاب فن خار دیدهٔ گلستان معانی دست بیچیدهٔ معرکهٔ قلم رانی هیچمدان شود لیچ بیان تسلیم متوطن سهسوان که فرق زلف از گیسو نتواند و تیغ از رخسار باز نداند سفید را سفید و سفید را بد معنی خواند بد نقایه سکندر و سکندر سرجنبانه تمنه غران از ید فرستاده کاسه لیسان انصلا داده که بر در دولت و اقبال اجبار آیند آمال ما منیر برج بختیاری گوهر یکتای درج نامداری تهی سرو حدیقهٔ سربلندی نونهال دوحهٔ ارجمندی دریا توصیف نیسان عطا تلبند بساتین مهر و ولا تمثال جوان صاحب توان در جنگ با رستم دستان دو شادوش در بخشش با حاتم طائی هم آغوش نیروی بازوی دلیران معرکه غنایت بازوی دلیران عرصه رعایت بی تکلف مبالغه و بی تصنع اغراق تسلیم خلقش جان پرور الفس و آفاق تحمل بار ور گلستان مروت رنگ و بوی شگوفه زار فتوت سزاوار صنیف و اکرام مصدر جود و انعام رونق چار بالش اخلاق زیب دوسری اشفاق قدر افزای اهل هنر منزلت پیرای سخن گستر یادگار کریمان گذشته روزگار منشی نول کشور مالک مطبع اودهٔ اخبار که قیصر سانی کارش و دستگیری شعارش هر حرف آبدارش دخ الباج سخن گستران و هر نکته قلمش توتیای قلمی چشم دیده وران آزاد ان اگندن کسی مستغنی تعریفش و آزار آزارایش و پیرایش قلم منزه توصیفش رفعت آسمان از جنابش فروغ شمس از شبابش نزد دار و دوستانند و کام دل دریابند که گنج باد آورد چون برگ باد آورده برباد داده و در گنج شایگان بر روی ایگان خواران کشاده یعنی بمقتضای همت بلند و منش ارجمند حوصلهٔ بزرگ وا داده سترگ کتاب لاجواب مطبوع طبع شیخ و شاب تذکرهٔ متقدمین و تبصرهٔ متاخرین پاکیزه دنادر کلام مفتاح التواریخ نام که مشتمل حالات شاهان روزگار و مشتمل کمالات صلحا و ابرار و مشتمل مقالات شاعران شعری و قارست بقدر آن خوبی و اسلوبی که از دست تطاول روزگار محفوظ فرمودند بلکه گلزاری که از بدگردی هوا شکسته بود از رنگ بند و بست رشک گلشن فرخار نمودند اگر چه در مطبع هر سحر بنان نادر زیست و هر خطاط بوضع خویش شور انگیز لیکن کاتب این کتاب منشی کشن چند خوش قلم است و کاغذ مانند صفحهٔ رخسار خوبان خوش قلم منشی محسن علی ساقی که از بادهٔ شعر و شاعری مست و مستان و دیوانش در نظر کیفیت دوستان خمستان دیگر مولوی فدا علی عیش که شیوا زبانی ممتاز و بفصیح بیانی سرافراز نثرش نثره نثار و شعرش شعری شکار بقدر اجازت دیگر اشغال مطبع بتصحیح و مقابله پرداختند بعد ازین کاربردازان مطبع کانپور قیامت کردند و در اهتمام طبع جواهر سلیقه بر طبق عرض آوردند حیرانم نمیدانم که تعریف مولوی محمد اسمعیل و محمد افضل خان صاحبان رقم سازم یا بهر توصیف مهتاب خان و کریم خان مصلح سنگ در صفحه صفحه جا اندازم الحق مصححان درین کارخانهٔ همت

پهلوانان لشکر اعدا را | همچو عصفور پیش چنگل باز
بسکه از کشته پشته ها گردید | آسمان گشت با زمین همراز
این بنای کشود ایران است | کز لاهور گشته است آغاز
| کف برآورده گفت ملهم غیب
مهر گشته پاتمال شدند | در ته پای فیل کو انداز
فتح انگریز شد نصیب ز غیب | دشمنان شکست شد انباز
مهر تاریخ سال چون اعظم | سر نگرت بزد بجیب نیاز
ملک پنجاب شد مسخر باز ۱۲۶۲

۱۲۶

تاریخ از مولف که از ان سال هجری استخراج می یابد

چو پرسیدم ز دل تاریخ این فتح	سر جا بدبرید و گفت تسخیر ۱۲۶۲

۱۲۶

ایضاً از مولف

چون کرد لارد هارڈنگ تسخیر ملک لاهور	تاریخ گفت هاتف پنجاب شد مسخر ۱۲۶۲

۱۲۶

در فتح قلعه ملتان و قید شدن ملراج دیوان

چون قریب دو و نیم سال بعد از فتح اول پنجاب منقضی گشت سکهان بار دیگر راه مکر و غدر پیش گرفتند و تبر الیشان دیوان ملراج که از طرف راجه دلیپ سنگه پسر راجه رنجیت سنگه متوسے بحکومت و محافظت قلعه ملتان سرفرازی داشت سرکشی اختیار نموده دو انگریز را که بر و محصل شده بودند در سنه یکهزار و هشتصد و چهل و هشت عیسوی بکشت و سکهان دیگر نیز تابع شده از هر چهار طرف غلبه نمودند بنابران افواج سرکار انگریز بسرپرستی ایشان مستعد شده قلعه ملتان را محاصره ساختند تا چند ماه از هر دو جانب آتش قتال و جدال گرم بود تا آنکه بتاریخ بیست و دوم ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد و چهل و نه عیسوی وقتیکه لشکر انگریز نقبها تیار نموده مهیا هستند که آتش زده حمله نمایند که ملراج با سه هزار کسان دیگر از قلعه بیرون آمده خود را حواله سرداران انگریز نمود چون این حصار عالی مفتوح گردید و ملراج در قید افتاد مولف این تاریخها بطور تعمیه در سلک نظم کشید

تاریخ بسال عیسوی

ملراج چو شد بهر م و بے زر و بے پر شد	مقصود سے و اقبال بانگریز میسر شد
تاریخ ز ملهم غیب این فتح چو پرسیدم	او باد ل من گفت که ملتان مسخر شد ۱۸۴۹
چون بار دگر خواستم از بهر خرد تاریخ	با حرف جدل گفت که انگریز مظفر شد ۱۸۴۹

تاریخ بسال هجری

چو شد مفتوح قلعه سخت ملتان	و اندر قید شد ملراج نادان
شکستم فرق با دیوان ملراج	بد ل گفتم مبارک فتح ملتان ۱۲۶۵
ز بهر گوهر تاریخ هجری	دل من شد بحر فکر غلطان

۱۲۶۵



کتبه بر توپ فتح نصرت

هست این توپ بمصر بلی رام — ها تفنش کرده فتح نصرت تمام
ضرب آتش فشان و برق شرار — هیج اعدا از دود او چو شام

سنه ۱۹ ... ۱۸

کتبه بر توپ کوه شکن

اچو اژدرها بجان و تن سیسے و داغ کهن دارم — حذر کن ای رقیب از من که آتش در دهن دارم
ای راست رکوب توپ نواب بهادر — در راستی و پیروائی خود یگانه
اژدرمی شیر نبرد اوی و جنگجو — ماری و مهره و اژدهای خزانه

سرکار نواب محمد شجاع خان بهادر صفدر جنگ ۱۱۶۲ هجری النبوی اسم کوه شکن بوزن یکصد ده من گوله بمقدار ده من و باروت نصف از گوله بوزن ❖

در فتح لاهور و پنجاب

این تاریخها در باب فتح لاهور و پنجاب تصنیف امیر حسن خان بهادر متخلص به بسمل

تاریخ در صنعت تعطیل که لب بار نا در و سے بدل آید

واورم روکرده در ملک عدو — حمله کرده دولم سرور کرده
در سرور آورده دل مصراع سال — داورم لاهور را محصور کرد ۱۲۶۲ ۶۲

تاریخ

چو شد از ماه صفر سیزدهم
دشمنان را بلب ستلج کرد
پل اعدا بهوا پرانید

گشت در جنگ ظفریاب انگریز
سر حباب یم خوناب انگریز
ز آتش توپ چو سیماب انگریز
سال این فتح از این رو گفتم

دیده افواج عدو خاک فشان
کار زوال شد ربی راگوی
بر رخ فوج خود خوش که چه کشاد
کرد فتح در پنجاب انگریز ۱۲۶۲

ریخت بر گرد چو سیلاب انگریز
بگذرانیده ز سر آب انگریز
پی یورش شده بی تاب انگریز ۶۲

تاریخ عطاے گورنر جنرل بهادر ملک لاهور بوالنیش ❖

ایضاً

چو گورنر بوالی لاهور — باز پس واده ملک نیست بگفت
همتی کرد تا شود تاریخ — رد پنجاب کرد لعید گرفت ۱۲۶۳ ۶۲

ایضاً بسال عیسوی

چو لیلای یورش لاهور گورنر جنرل — ملک پنجاب به حکم جهانگیر آورد
کار اقبال نگر شد چو شمار اعداد — ناله زد والی لاهور و تحسر فرمود
بود تاریخ ظفر انچه تبقر آورد — آه لاهور بیک حمله به تسخیر آورد ۱۸۴۶

ایضاً

تاریخ فتح جناب گورنر — که زد دشمنان را تبارک بیار
بگو شرده فتح لاهور بادا — مبارک مبارک مبارک مبارک ۸۲۲ ۱۲۵۲

تاریخ بعمیه از سید اعظم علی ملتشی مدرسه اکبرآباد

شکر ایزد که فتح شد لاهور
چون روان گشت او سوی ملک
ظلم آن سرکشان شنیده بگوش

آنکه شامل بهند بد ز آغاز
در صد فتنه شد در انجا باز
تاخت آنجا ز راه دور و دراز

بود در دخل راجه رنجیت
لارد صاحب که هست تدبیرش
ماند آنجا دو ماه جنگ و جدل

تا حیاتش نماند بے انباز
هم به تقدیر ایزد و سے بساز
نشنیده کس از زمان دراز

گشته شد فی الجمله از هنگام وفات مهاراجه رنجیت سنگه آتش فتنه و فساد در میان سرداران مشتعل بود و یک دیگری
را گردن نمی نهادند رفته رفته سر از اطاعت انگریز هم کشیده بر بد عهدی کمر بستند و در ممالک محروسه انگریز شروع
تاخت و تاراج نمودند تا بحدیکه انگریز لاچار شده در آخر سنه یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی لشکری بر سر
ایشان کشیدند سرداران سکهه نیز مستعد جنگ گردیده با توپخانه عظیم این روی آب ستلج آمده راه عبور
انگریز مسدود نمودند و دست برتاخت و تاراج کشودند چند معرکه صعب با ایشان روی نمود آخر شکست
بر فوج سکهان افتاد و انگریز لوای ظفر و فیروزمندی را افراخته پل سکهان را که بر روی آب ستلج از باروت
انباشته بسته بود از آتش توپ بهوا پرانیده و پل خود بسته عبور نمودند این واقعه در شروع سال یکهزار هشتصد
و چهل و شش عیسوی مطابق شروع سال یک هزار و دو صد و شصت و دو هجری بوقوع آمده چون لاهور تسخیر شد رانی
راجه دلیپ سنگه و راجه گلاب سنگه جمبو واله و سرداران دیگر پیش لارد صاحب آمده بسیار عجز و انکسار ظاهر ساختند
و معذرت خواهی نموده از کرده خود پشیمان شدند لارد صاحب ترحم فرموده و تقصیرات ایشان معاف نموده ملک پنجاب را باز براجه
دلیپ سنگه بخشیدند و کشمیر را براجه گلاب سنگه عنایت نمودند فی الجمله درین معرکه دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ
خورد و کلان بدست انگریزان افتاد و همه روانه بکلکته شدند از آن جمله بعضی توپ با این نامها موسوم بود توپ فتح جنگ و توپ
ظفر جنگ و توپ نصرت جنگ و توپ فتح نصرت و نصرت بان و چمک بجلی وغیره و کتبه که بر چندی از آن توپها مرقوم بود اینست

کتبه بر توپ نصرت بان

افضل سرسرے اکال پورکهه سچے مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دوام ملکه و سلطنته سرسرے مهاراجه صاحب سراج هزارا
ضرب موسوم بنصرت بان حسب الامر اقدس در [illegible] از راجه بکرماجیت باهتمام صاحب ارسطو فطرت
فلاطون فطنت موشیر شوالیر جنرل کورت صاحب بهادر ریخته شد

کتبه بر توپ فتح جنگ

توپ طالعی شاه رنجیت سنگه
فتح جنگ شد در زمانش آشکار
همه ملکها زیر کرده چو جنگ
که به هیژده صد و هشتاد و چار
بموجب صلاح لالا جینگه یار
کهرک سنگه شهزاده عالی مکان
جمعدار این توپ شد رای سنگه
غلام سخن گفت تاریخ دار
که دانا کنون آن بود نادر آن
که در جانفشانی هست اول در جنگ
سمت ۱۸۸۴ دستخط گورو تارا گیر بتاریخ پنجم ماگهه

کتبه بر توپ نصرت جنگ

هست این توپ اژدهای دمان
از دم خود شرار برق افشان
شد فتح قلعه سخت چو جنگ
بیک آواز خود کند ناگاه
زین سبب نام گشت نصرت جنگ
بخت دشمن چو دود خویش سیاه
سمت ۱۸۸۷

کتبه بر توپ ظفر جنگ

از فضل گورو نانک و فضل گوبند سنگه
در حکم شاهزاده کنور نونهال سنگه
شد توپ طیار ظفر جنگ شاه پسند
منسوب بجانه جرنیل تیج سنگه
ضرب سورج مکهی سمت ۱۸۹۷

هشتصد و چهل و یک عیسوی واقع شده ریاست سنده یافت عهد و پیمانی که میان کمپنی انگریز و بزرگان او آمده
بود بکلی حک ساخته سرکشی و سرتابی اختیار نمود و پا از جادهٔ راستی و راست بازی بیرون نهاده لهذا اهالیان
سرکار کمپنی در شروع سال یکهزار و هشتصد و چهل و سه عیسوی او را مقید ساخته با دو فرزندانش بکلکته
روانه نمودند و در دمدمه که متصل آن شهر است او را جای سکونت دادند از همون سال ولایت سنده
بتصرف سرکار کمپنی آمد دفعةً بتاریخ ششم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و شصت یک هجری مطابق نوزدهم
ماه اپریل سنه یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی عارضه غش بر میر نصیر خان طاری شد و جان بحق تسلیم
نمود چون بعد ادای فرائض هنگام تسبیح سبحان دو مرتبه گفتن کلمه ده طائر روحش از قفس جسمانی پرواز
نمود امیر حسن خان بهادر متخلص به بلبل تاریخ وفاتش بطور تعمیه گفته و آن این است ❊

تاریخ

چو میر نصیر خان یکایک	وه گفت و سفر سوی ارم کرد
بعد فوت حیدر او را حسب	افگند قلم سر از الم سال
	ده میر نصیر خان رقم کرد

وصیت بانواع روایح و عطریات مرحج نموده سپرد زمین کرده اند که بکربلای معلی روانه نمایند ❊

ذکر تسخیر نمودن انگریز ملک پنجاب را از سکهان و باز سپردن اکثر ولایت را بایشان

چون راجه رنجیت سنگه والی پنجاب در ماه جون سنه یکهزار و هشتصد و سی و نه عیسوی فوت نمود
پسر بزرگ او راجه کهرگ سنگه در لاهور بر مسند حکومت نشست اما راجه نونهال سنگه پسر او تمامی
رتق و فتق مهمات ریاست بدست خود داشته نمیگذاشت که پدرش در هیچ امری دست انداز گردد تا آنکه
بعد از یک سال و چهار ماه راجه کهرگ سنگه فوت کرد و پسرش نونهال سنگه لاش پدر را گرفته و سوخته هنگام
معاودت بشهر چون اندرون دروازه کلان رسیدند از کشمکش مردمان و فیلان که در سواری او بودند
صدمه سخت بر دروازه مذکور رسید و پاره از دیوار سقف آن رها گردیده بر سر راجه نونهال سنگه افتاد
چنانکه او نیز جان داد این واقعه بتاریخ هفتم ماه نوبر سنه یکهزار هشتصد و چهل عیسوی بوقوع آمده
دو ماه بعد از وفات ایشان راجه شیر سنگه پسر راجه رنجیت سنگه که پیش ازین از بیم جان خود از لاهور گریخته
بود باز آمده و بیرانی چاند کنور زوجه کهرگ سنگ که بعد وفات راجه کهرگ سنگه و نونهال سنگه مالک ملک
و مال گردیده بود متوسل گشته بر وساده ریاست نشست تا آنکه بعد از دو سال و هشت ماه بتاریخ سیزدهم ماه
ستمبر سنه یکهزار و هشتصد و چهل و سه عیسوی از دست سردار اجیت سنگه مع پسر خود و راجه پرتاب کشته شد
بعد از قتل او راجه دلیپ سنگه پسر خورد راجه رنجیت سنگه را که طفلی ده ساله بود بر مسند حکومت نشانیدند چون بعد از
چند روز سردار اجیت سنگه راجه دهیان سنگه و نیز رانی کشت هیرا سنگه که پسر دهیان سنگه بود ازین حال
خبر یافته و اندرون قلعه رفته سردار اجیت سنگه را مع لینا سنگه و چندی از همراهیانش بکشت و مصر بیلی رام
را نیز بعد از چندی بجهان دیگر فرستاد و خود وزیر مهاراجه دلیپ سنگه گشته با مور ملکی و مالی می پرداخت
تا آنکه بعد از یک سال و سه ماه بتاریخ سوم ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی هیرا سنگه نیز

یعنی که سال فتح چو دست تمنا گشت | از لفظ غزنه نقطه دویم باد داد

ایضاً

واقف ز فتح غزنه دلا از زبان شنو | از لفظ غزنه نقطه دویم چو بر کنی

بعد فتح غزنی افواج انگریزی شاه را همراه گرفته بطرف کابل روانه شدند دوست محمد خان که از خبر فتح غزنی هوش باخته بود تاب مقاومت نتوانست ندیده بے جنگ از آنجا بدر رفت و لشکر انگریز بتاریخ هفتم ماه اگست سال مذکور که مطابق بست ششم ماه جمادی الاول بود کابل را فتح کردند و بعد از جنگ و پیکار منصب شاه را باز بر مسند آبای او نشانیدند تاریخ فتح کابل را مسود این اوراق بتعمیه گفته که سال عیسوی از آن استخراج می یابد

تاریخ از مؤلف

چو شه بگرفت کابل از سعی فوج انگریزی | فراز تخت زرین شد بعقد بیعت با تمکین
از تم در هر جهت سال عیسوی جستم | شجاع الملک کابل با گرفت ماه از غیب

همین یک سال و سه ماه برین بگذشت دوست محمد خان که بطرف بلخ و بدخشان رفته بود صلاح کار خود را اندر دید که امان جان خواسته خود را حواله سرکار کمپنی نماید چنانچه بتاریخ چهارم ماه نومبر سنه یکهزار و هشتصد و چهل عیسوی بحضور مکناٹن صاحب بهادر که سپه سالار افواج انگریزی بود آمده ملازمت نمود و چندی مقید مانده همراه یکے از پسران خود روانه کلکته گردید و بتاریخ بست و سوم ماه مئی سنه یکهزار و هشتصد و چهل و یک عیسوی در آن بلده رسید بعد از آن سال بتاریخ بست و دوم ماه دسمبر اکبر خان پسر دوست محمد خان مکناٹن صاحب بهادر را در کابل بدغا کشت و بعد از چهار ماه دیگر بتاریخ دوم ماه مئی سنه یکهزار و هشتصد و چهل و دو عیسوی شاه شجاع الملک نیز کشته شد با وجود این همه تقصیرات که از دست ایشان بظهور آمد سرکار کمپنی انگریز دوست محمد خان از قید رهائی بخشید و او در کابل رفته باز بدستور قدیم بر ممالک خود قابض گردید

در وفات محمد علی شاه سلطان اوده

در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و سه هجری بر تخت اوده نشسته و بعد حکومت پنج سال کم و زیاده بتاریخ پنجم ماه ربیع الثانی روز سه شنبه سال یک هزار و دو صد و پنجاه و هشت قمری که مطابق هفدهم ماه مئی سنه یکهزار و هشتصد و چهل و دو عیسوی بود در دار السلطنت لکهنو فوت کرد و پسرش ثریا جاه امجد علی شاه بر تخت جلوس نمود

ثریا جاه امجد علی شاه سلطان اوده

پسر محمد علی شاه است و بعد وفات پدر در ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری در لکهنو بر سریر سلطنت نشست بیت سکه اش اینست

بیت سکه

در جهان زد سکه شاهی بتائید اله | ظل حق امجد علی شاه زمان عالم پناه

میر نصیر خان والی حیدر آباد سنده

برادر میر نور محمد خان پسر میر مراد علی خان والی سنده بود چون بعد وفات برادر خود که در سنه یکهزار و

او سوخته شدند و چونکه میان انگریز و راجه موصوف رسم محبت و یکجهتی بود از استماع خبر فوت او در شاهجهان آباد و اکبرآباد و الهآباد و دیگر جاها در ماتمش بقدر عمر او که شصت ساله بود توپها سر دادند بعد وفاتش راجه کهرگ سنگه که پسر بزرگ او بود بجای او نشست این تاریخ وفات او از مولف است

تاریخ تعمیه

هزار و دو صد و پنجاه و پنج هجری بود
که رفت والی پنجاب سوی ملک عدم
اگر ز سال سپهی ترا کسی پرسد
گرفته پای او به ال سپهر آتشین
بگو که هشتصد و یکهزار و سی و نهم
بر در راجه رنجیت سنگه کرد رقم

۱۲۵۵

ذکر فتح کردن افواج انگریزی قلعهٔ غزنه و کابل را

چون احمد شاه ابدالی که ذکرش پیش ازین مرقوم گشته در سنه هزار و یکصد و هشتاد و شش هجری فوت کرد ولد او تیمور شاه بجای او در کابل بر تخت سلطنت نشست مدت بیست سال فرمانروائی نمود و بعد فوت او میان پسرانش همایون شاه و زمان شاه و محمود شاه و شجاع الملک خصومتی بود تا آنکه همایون شاه و زمان شاه مکحول و محبوس گردیدند و سلطان محمود هرات را متصرف شد و بعد وفاتش پسر او کامران شاه بادشاه هرات گردید و تا حالت تحریر در انجا فرمانروائی میکند و شجاع الملک که بر کابل دست یافته بود در آخر پسر وزیر او دوست محمد خان بر و مستولی گشته او را از انجا بدر ساخت و شجاع الملک تا مدت سی سال در هندوستان آمده در لاهور سکونت داشت تا آنکه انگریزان دگار او شدند و او را همراه گرفته در آخر سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار هجری بطرف کابل روانه گردیدند در اثنای راه چون در غزنی رسیدند روز اول افواج انگریزی دروازهٔ آن قلعهٔ سنگین را آتش زده مفتوح ساختند و متحصنان قلعه را باسیری گرفتند این واقعه بتاریخ بیست و سوم جولائی سنه یکهزار و هشتصد و سی و نه عیسوی مطابق یازدهم جمادی الاول سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و پنج هجری بوقوع آمده تاریخ این فتح عظیم را مولف چنین گفته

تاریخ از مولف

چون شجاع الملک ابن شاه تیمور زمان
چاره از انگریز جست و پس بحکم کمپنی
ز آتش و باروت بگشودند باب غزنه را
هشتصد سنه عیسوی بد بر هزار و سی و نه
بهر سال هجرت و تاریخ این فتح عظیم
خواست تا کابل بگیرد از محمد دوست خان
لشکر انگریز همراهش بکابل شد روان
فتح غزنی در دمی کردند آن مردان جوان
پنجه و پنج و هزار و دو صد از هجری بدان
چون سر شه را شکستم فتح غزنی شد عیان

۱۲۵۵

یعنی سر شه که حرف شین باشد عدد آن از عدد حروف فتح غزنی منها کرده شود تاریخ بر آید باید دانست که مورخان متقدمین غزنی را غزنه و غزنی و غزنین نیز نوشته اند چنانچه مولف تاریخی دیگر برسم تعمیه از لفظ غزنه بر آورده

تاریخ از مولف

بانی غزنه چو خط کشید
او بار و دو نقش سه بر نقطه نهاد
انگریز رفت و نقطه سوم را ز دو د
آن حصن استوار بیک حمله بر گشاد

جنگ صعب با عبدالصمد خان نمود و قریب بود که شکستی در لشکر مغلان افتد اما بعبرت اثر دست شکستهای
پے در پے خورده در قصبه گورداس پور که مسکن و موطن آنها بود و اسباب موفور و حصار مستحکم داشت رسیده محصور
گردید چون محاصره امتداد یافت مردم محصور که خلق کثیری بود مجبور گردیده گاو و اسپ و خر و هر چه در مذهب شان
ممنوع و محترم بود بناچار میخوردند هرگاه بطاقتی از حد گذشت و بسیاری از آن فرقه بگرسنگی و مرض هلاک شدند
باقی التماس امان و استدعای آمدن بلشکر نمودند عبدالصمد خان نشانی در میدان نصب نموده فرمان داد
که سلاح و یراق زیر علم گذاشته بی یراق نزدیک لشکر جمع شوند بعد اجتماع عبدالصمد خان همه را دستگیر نموده
سر کرده های لشکر خود سپرده بر لب همان دریا که مابین گورداس پور میگذرد گردن زدند و گروه فرقه مذکوره را
بر شترهای بی پالان و خرهای عریان کلاه کاغذ بر سر و سلاسل در دست و پا کرده سوار ساخت و باین هیأت
تا صد لاهور گردیده آنجا مه را پیش پیش سوای خود گذاشته داخل شهر گردید و بعد چند روز آنها را بدستور سلوک
از لاهور کوچانیده همراه قمرالدین خان پسر محمد امین خان و پسر خود زکریا خان بدار الخلافت فرستاد چون نزدیک
بشاهجهان آباد رسیدند فرخ سیر اعتماد الدوله محمد امین خان را فرمود که بیرون شهر رفته بندای مذکور را تخته
کلاه و روسیاه نموده بسواری فیل و دیگران را بر خر و شتران و سرها را بر نیزه ها کرده بشهر درآرد و بعد آوردن
بحضور حکم حبس آن ناجنس مع پسر و دو سه نفر معتبر در قلعه شد و درباره دیگران فرمود که هر روز صد نفر را از آن
گروه و بروی چبوتره کوتوالی و رسته بازارها بقتل رسانند حسب الحکم بعمل آمد چون تمام آن جماعه بپاداش
اعمال خود رسیده مقتول گردیدند پسر بندا را بر زانوی او نهاده بدست همان نابکار ذبح کنانیدند و آخر
نیز بنورهای آهنی تاب داده پارهای گوشت او را از بدنش کشیدند تا هلاک شد بعد قتل او حکم شد که
هر جا که این فرقه را یابند بی تامل بکشند چنانچه ایشان از خوف مسلمانان مدتی در کوه و جبال پنهان ماندند
اما بعد از هنگامه نادرشاه چون شوکت بادشاه دهلی کمتر شد باز آهسته آهسته سر بر آوردند تا آنکه در زمان
احمدشاه ابدالی از جبال فرود آمده در پنجاب هنگامه قتل و غارت گرم ساختند چنانچه چند بار از بادشاه
مذکور جنگ و جدل بمیان آمده اما سکهان هر مرتبه هزیمت یافتند و هزارها بقتل آمدند چون در سنه یکهزار و یکصد
و هشتاد و شش هجری احمدشاه ابدالی فوت گردد کسی دیگر نماند که ایشان را تنبیه کند باز اقتداری
بهم رسانیدند و ملک پنجاب را بالکل متصرف شده در میان خودها قسمت نمودند و مدتی بدین نوع گذرانیدند
تا آنکه از میان ایشان سرداری مها سنگه نام بر همه مستولی گشته لاهور را گرفت و بعد از و پسرش راجه رنجیت سنگه
شوکتی تمام بهم رسانید که صاحب ریاستی مانند او درین عهد در هندوستان کمتر بنظر آمده که پنجاب و کشمیر
و ملتان و پیشاور و سنده در زیر حکمش بود و چند فرانسیسیان در خدمت او نوکر بودند از آن جمله موسیو شوالیر
جنرل کورت صاحب و جنرل ونتورا صاحب سرداران نامور کارآزموده در ملازمت او بودند که جمله قواعد
جنگ و جدل بطور ولایت خود سکهان را آموخته و راجه رنجیت سنگه زیاده از سی سال باستقلال فرمانروایی
نموده بتاریخ بست و هفتم ماه جون سنه یکهزار و هشتصد و سی و نه عیسوی که مطابق پانزدهم ربیع الثانی
سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و پنج هجری بود در لاهور فوت کرد چهار زوجه گان او با هفت کنیزگان همراه لاش

چون خواست که نزد اهل و عیال خود برسد عبورش از لشکر حکام سرهند وغیره دشوار بود به بعضی از افاغنه وعده
رسانیدن مبلغی گران بشرط رسانیدن دران مکان نمود آنها او را لباس نیلگون بطور افاغنه روهیله پوشانیده
و موی سر و ریش او بلند گردانیده همراه گرفتند و در راه باهتمام سعی آوردند هر که از احوال اومی پرسید میگفتند
که پیرزاده است چون بجای معهود رسید و پریشانی بجمعیت گردانید. بهمان هیئات را بحال واشته تغیر سر
دران نه نمود و پیروان خود را نیز دلالت نمود که همین طریقه و صورت اختیار نمایند بعد ازان آشفتگی در حواس او بهم رسیده
هوشی نداشت و بهمین حال در غم انتقام پسران خود بمرد لعدا و فرقه سکهه که پیروی مسلک او نمودند ریش و
بروت و سر از ابتدای تولد مطلقا گاهی نتراشند و اکثر نیلگون پوشیده با سلاح و یراق میگردیدند و هرچند از فرقه
مختلفه باشند هرگاه این مسلک اختیار نمایند اجتناب و احتراز از همدیگر بضابطه مستمره و قاعده دیرینه هنود نمیکنند
اگرچه العبد فرق باشند حدوث این مسلک در اواخر عهد عالمگیر اورنگزیب اتفاق افتاده و موجد این طریقه گرو گو
است بعد گرو گوبند بندا بجای او نشست و اقتدار بسیار بهم رسانیده چون کینه های دیرینه قتل تیغ بهادر
و پسران گرو گوبند در دل داشت بر دیهات و آبادی های اهل اسلام هرجا دست او میرسید تاخته از سکنه آنجا
هرکرا می یافت افنا میکرد و هرچند اطفال صغیر السنه باشند حتی زنهای حامله مسلمانان را شکم دریده و بچه را بیرون
کشیده میکشتند بهادر شاه باستماع شورش او نموده افواج بتنبیه او گماشت یکبار خانخانان منعم خان با سی
هزار سوار او را در کوه کره محصور نمود او از انجا بحیله و جرات بدر رفت کرت ثانیه محمد امین خان و اغر خان و رستم دل خان
وغیرهم امرا رسیده باز محصورش ساختند امامهمش انجام نیافت بندای مذکور کمتر مقابل افواج بادشاهی
میگشت اکثر بطور چپاوی و قطع الطریقی در اطراف و جوانب دویده یکجا نمی آسود و هرجا که قابوی می یافت
در قتل و غارت و تخریب مساجد و نبش قبور مسلمانان قصوری نمی نمود و بهمین قسم این قضیه امتداد یافته تمام نشده بود
که بهادر شاه رحلت نمود و در لاهور مقاتله بادشاه زادگان باهمدیگر رو داد و کسی بحال سکهان نپرداخت ازین جهت
اقتدار بندا نهایت زیاده شد تا آنکه نوبت سلطنت بفرخ سیر رسید و حکم تنبیه بندا باسلم خان صوبه دار لاهور شرف
صدور یافت اسلم خان بجنگ بندا بر آمده بر سر او تاخت و در جنگ هزیمت خورده خایب و خاسر بلاهور برگشت
و بندا را نخوت بسیار بهم رسید دست تعدیش بر مسلمانان بیشتر از بیشتر گشاده گشته آنچه نبایست بعمل می آورد
و همدرین عرصه بایزید خان نام فوجدار سرهند باراده مدافعه بندا بر آمده در لشکر خود اقامت داشت وقت
نماز مغرب با معدودی در خیمه علیحده نماز میکرد که سکهی از اتباع بندا مثل فدائیان حسن صباح در غفلت بیکناگاه
بخیمه در آمده بایزید خان را در عین نماز بکشت و صحیح و سالم بدر رفته بهمراهیان خود پیوست چون این خبر بحضور رسید
به عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ تورانی که صوبه دار کشمیر و چند هزار سوار متعلق با او بود حکم استیصال و قتل و اسیر
بندا مع سند صوبه داری لاهور برای پسر او زکریا خان اصدار یافت و قمر الدین خان پسر اعتماد الدوله محمد امین خان
و اغر خان و دیگر فوج مغلیه و رساله والاشاهی داعدیان و توپ و توپخانه بمدد و کمک او متعین شدند عبدالصمد خان
بمجرد ورود سند و حکم عازم لاهور گشته عارف خان چیله خود را به نیابت در شهر مذکور فرستاد و خود با فوج جرار
بر سر بندا رفت چون فوج گرانی همراه داشت تباهیهای متواتر بندا را که متمرد را مستحکل ساخت و بندا چنین

پدر گشت و بعد بیست و پنج سال از دنیا در گذشت بعد او گرو هرگوبند پسرش سی و هشت سال سجاده نشینی
نمود بعد او گرو هر راے نبیره هرگوبند که پسرش حضور پدر خود مرده بود بجاے جد خود نشست و هفده
سال رهنمائی اتباع خود نمود بعد او گرو هرکشن پسرش در خورد سالی بر وسادهٔ پدر نشست و سه سال زندگی
کرد بعد او تیغ بهادر پسر خورد گرو هرگوبند بجاے او نشست و گرو رام راو که برادر هرکشن بود همواره در ابطال
او میکوشید و تیغ بهادر یازده سال سجاده نشینی نموده در رقیه امراے عالمگیر افتاد و در سنه هزار
و هشتاد و یک هجری مطابق سنه عالمگیرے حسب الحکم بادشاه کشته شد و او سجاده نشین هشتم
نانک بود و پیروان بسیار بهم رسانیده صاحب اقتدار گشت و چندین هزار کس همراه او میگردیدند و معاصر
او حافظ آدم نام فقیرے از فرقه مریدان شیخ احمد سرهندے جماعه کثیر مریدے و پیرے خود بهم رسانیده
هر دو کس شیوه اخذ و جر بجبر و تعدے اختیار نموده در ملک پنجاب میگردیدند تیغ بهادر از هندوان و
حافظ آدم از مسلمانان زرها میگرفتند وقائع نگاران بادشاهی بعالمگیر برنگاشتند که دو فقیر
یکے هندو و دیگے مسلمان این شیوه را برگزیده اند و چه عجب که اگر اقتدار شان بیفزاید خروج هم نمایند
عالمگیر بعد استماع این خبر بحاکم لاهور نوشت که هر دو را گرفته حافظ آدم را از ممالک محروسه بدر کرده در
سواطن افاغنه آن طرف اتک و پشاور سر و بنید و نگذارند که باز این طرف عود توانند نمود و تیغ بهادر
را گرفته مقید و محبوس دارند چنانچه حسب الحکم بعمل آوردند و بعد چند روز حکم دیگر در باره تیغ بهادر رسید
که او را کشته و جسدش را چند حصه نموده اطراف شهر بیاویزند حسب الامر بوقوع پیوست اما همراهیان
تیغ بهادر بطور فقرا میگردیدند و سلاح و یراق بستن در میان شان معمول نبود و گرو رام راو که رقیب
تیغ بهادر بود در سنه یکهزار و نود و پنج هجری فوت کرده قبرش در میان دیره دون که در زیر کوه
منصورے واقع است بتکلف تمام ساخته اند و چون قبر در این مقام یک دیره ساخته گرو رام راو است که
آنرا هندوان سماد و مسلمانان قبر گویند و دون آن زمین را گویند که در میان دو کوه واقع شود از این سبب
این مقام را دیره دون میگویند زیرا که این شهر نیز در میان دو کوه است گویند که گرو رام راو مقام
سماد خود را بمشابه کعبة الله ساخته بود در میان برج میانه آن قبری هست که گرو رام راو دران مدفون
است متصل قبرش یک چارپائی نهاده اند که گرو رام راو بران مے خوابید بر دروازه این روضه شرقی
سے و شش گز طول استاده کرده اند و پارچه سرخ بران چسپانیده اند همه زنان و مردان این نیزه را می پرستند
و عرس او هر سال در ماه مارچ میکنند سمت شرقی روضه او سنگے است که بران تاریخ وفات او نوشته
اند و مصرعه تاریخ اینست ع گفت که هیهات گرو رام راو ۱۰۹۵ بعد از آن که عالمگیر رحلت نمود و نوبت سلطنت
به بهادر شاه رسید و بقوسے در اواخر عهد عالمگیر گرو گوبند بجای پدر خود تیغ بهادر نشسته منتشران
فرقه خود را آهسته آهسته جمع نموده و سلاح و اسپ و یراق بهم رسانیده برهمراهیان خود قسمت کرد
و اندک اندک دست و پاے خود را از و شروع تگ و تاز نمود بموجب فرمان بادشاه فوجداران حضور
بتادیب او پرداختند آن مدبر خود گریخته بماسند رسید و دو پسر او اسیر پنجه تقدیر گردیده کشته شدند

شاهزاده مرزا سلیمان شکوه

پسر شاه عالم بادشاه و برادر محمد اکبر ثانی است بتاریخ بست و نهم ماه ذی القعده سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و سه هجری که مطابق بست چهارم ماه فروری سنه یکهزار و هشتصد و سی و هشت عیسوی بود در بلده اکبرآباد وفات یافته و در روضه جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه که در سکندره واقع است مدفون گشته تربت او از سنگ مرمر است و این چند کلمه و تاریخ بران مرقوم است

الله محمد و علی فاطمه حسن و حسین

چو فرمود رحلت سلیمان شکوه	ز دار فنا سوی ملک بقا	بذی قعده بست و نهم زین سرا
دران دم ز هاتف ندا این رسید	بگو کرد بر شاه رحمت خدا	بسال دو صد الف و پنجاه و سه ۱۲۵۳

۱۲۵۳

لوح منوره مرشدزاده مرزا سلیمان شکوه بهادر ابن محمد شاه عالم بادشاه غازی ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

ذکر نانک شاه مقتدای سکهان و وفات راجه رنجیت سنگه والی پنجاب

پوشیده مباد که سکه بمعنی مرید است و چون که فرقه سکهان مرید نانک شاه هستند چنانچه ایشان را سکه میگویند صاحب سیر المتاخرین می نویسد که پدر نانک تقالی بود از قوم کهتری و لیاقتی خداداد داشت و سید حسن نامی درویشی صاحب حال و مقال بر نانک مذکور نظر توجه داشته همت بر تربیت او میگماشت بفیض صحبت درویش فی الجمله شعور و دانش بهم رسانیده بر حقائق و معارف که کتب فقرای اسلام و صوفیه بآن مشحون است اطلاعی حاصل نمود و از تعصب کیش ابای خود درگذشته مضامین اقوال آن بزرگواران بزبان پنجابی که داشت در بحور اشعار هندی موزون می نمود اشعار و کلمات او فراهم آمده صورت کتابی گرفت و نام آن کتاب گرنت افتاد و این اعتبار و کثرت اتباع در عهد بابر بادشاه او را میسر آمد و الی الآن در میان پیروان او آن کتاب عزت و شهرت داشته مشهور و معروف است و بخواندن آن اشتغال داشته احترام بسیار برای آن کتاب میکنند و کلامش چون ماخذ صحیح دارد خالی از کیفیتی و متانتی نیست بیشتر اوضاع فقرای او مشابه اوضاع فقرای مسلمانان هند بود و الحال هم فقرایش بهمین صورت اند و اکثر جابجا به همه شهرها و ولایات تکایا که باصطلاح آنها سنگت گویند دارند و دران سنگتها یکی سر گروه و دیگر مریدانش می باشند و اولاد نانک منحصر بر دو پسر بود یکی سری چند نام دوم لکهمی چند دنیا اندوخت و بسیر و شکار بسر برد و اولادش هم الی الآن کذالک و صاحبزادگی در خاندان آنهاست و سری چند صورت درویشی اختیار کرد زن و فرزند نداشت اما بجای پدر هم نه نشست و سجاده نشینی نکرد و فقرای نانک شاهی که در لباس و اوضاع مشابهت تمام به فقرای مسلمین هند دارند اخلاف و پیروان او و یکی از خدمه نانک شاه که انگد نام داشت سجاده نشین نانک گشته بجای او نشست و سیزده سال سجاده نشینی نمود چون پسر نداشت امرداس مرید خود را سجاده نشین خود نمود او بست و دو سال بجانشینی پیر خود نشسته قالب عنصری را پدرود نمود و با وجود اولاد هم رامداس نام داماد خود را بجای خود نشانده او هفت سال زندگی کرد بعد او گرو ارجن پسرش سجاده نشین

شاهی که هست شاه محمد علیش نام	منقاد حکم او شده شاهان روم و شام	چون در اوده نشست به تخت شهنشهی	جستند سال هجرت میمون خاص و عام
گفتم حروف سال یکی حرمت غدر است	خواهی چو دور او طلب از بخشش دوام	شاه اوده که خیر و سنه عیسوی شنو	باد اسر و تاج مبارک ترا مدام

۱۲

ایضاً بتعمیه

شاهی که رتبه اش ز سلیمان فزون تر است	نامش محمد علی ابو المظفر است	فیاض و عادل است و شجاع و سخا کرم	در زیر حکم او کی جمشید و قیصر است
بر تخت سلطنت چو نشست آن شه زمن	ز چرخ چیز ارشد و خود تاج انور است	پرسد اگر کسی ز تو تاریخ این جلوس	با می علد شکسته بگو بو المظفر است

۱۲

در وفات محمد اکبر شاه ثانی ابن شاه عالم بادشاه غازی

بعد نشستن قریب سی و دو سال قمری بر تخت دهلی بروز جمعه بست و هشتم جمادی الثانی سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و سه هجری که مطابق بست و هشتم ماه ستمبر سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی بود دلی بعد نماز مغرب بعمر هشتاد ساله بمرض استسقا درگذشت این تاریخ سید احمد خان مصنف شاهجهان آباد در وفات او بتعمیه گفته ❊

تاریخ

۱۲۵۱

چون برفت از جهان شه اکبر	تعمیه آسمان ز رود جگر	بای شادی شکسته احمد گفت	سال تاریخ او دغم اکبر ۱۲۵۳

نعشش بعد وفات عرش آرامگاه مقرر شد و پسرش محمد بهادر شاه بجای او بر تخت نشست قبرش و تربت پدرش نیز متصل محمد شاه عالم بهادر شاه در دهلی واقع است ❊

ابو المظفر سراج الدین محمد بهادر شاه بادشاه غازی ابن محمد اکبر ثانی بادشاه غازی

ولادت بهادر شاه بتاریخ بست و هشتم شعبان سال یکهزار و یک صد و هشتاد و نه هجری روز سه شنبه از بطن لال بائی بوقوع آمده و عبارت ابو المظفر تاریخ میلاد اوست بعد وفات پدر بتاریخ بست و هشتم جمادی الثانی سال یکهزار و دو صد و پنجاه و سه هجری مطابق بست و هشتم ستمبر سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی در دهلی بر تخت نشست یک لکه روپیه ماهواری برای مصارف او از سرکار کمپنی مقرر است

بیت سکه اش اینست ❊

سکه

بسیم و زر زده شد سکه بفضل اله	سراج دین ابو ظفر شه بهادر شاه

و مولوی شیخ امام بخش صهبائی در تاریخ جلوس او این قطعه نظم فرموده ❊

تاریخ جلوس

از نشه دولت بهادر شاهی	شد پر ز می طرب ایاغ دهلی	نشست به تخت دولت بیع افزون	از نکهت نغز و دارو دماغ دهلی
	تاریخ جلوس آن شه والا قدر	سنه ۱۲ آمد بلب خرد چراغ دهلی	

۱۲۵۳

بادشاه یازده پسران دارند یکی مرزا دارا بخت دوم مرزا شاهرخ که از زکیة النساء بیگم بنت مرزا سلیمان شکوه تولد شده اند سوم مرزا فتح الملک مشهور بمرزا غلام فخر الدین چهارم مرزا عبد الله پنجم مرزا اسد ... و مرزا فرخنده شاه و مرزا قویاش و مرزا نجات و رشاه و مرزا ابو النصر مشهور بمرزا بلاقی و مرزا محمد و مرزا خضر سلطان ❊

باسرو پای عقیدت گفت تاریخ جلوس — ملکه بلقیس ثانی مالک بر و بحر ۱۲۶۷

ایضاً نعمیه

آن ملکه که نام نامی اوست — وکتوریه اگلند رینه
شاهان جهان زبنده تا روم — پیشش همه خادم کمینه
زاسیب سپهر باد محفوظ — معمور زجود لتیش خزینه
تاریخ بگو ز شوکت دل

بر تخت نشست زانکه او بود — شهزاده را دختر دهینه
گردد چه عجب مطیع حکمش — استمبول و مکه و مدینه
مردود ز خلق باد آنانکه — دارند از و عناد و کینه
وکتوریه اگلند رینه ۱۲۷۰

ایضاً

چو ملکه انگلستان بتخت و تاج رسید — بر آمد از پی تاریخ این ندای فصیح
هزار و دو صد و پنجاه و سه سنه هجری ۱۲۵۳ — هزار و هشتصد و سی و هفت سال مسیح ۱۸۳۷

ذکر در وفات سلیمان جاه نصیر الدین حیدر شاه اوده

پسر شاه غازی الدین حیدر است و تاریخ جلوس او پیش ازین ترقیم یافته بتاریخ سوم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و سه هجری موافق هفتم ماه جولائی سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی بعد حکومت ده سال در دار السلطنت لکهنؤ فوت کرد و نواب نصیر الدوله که عموی بیش بود ملقب بمعین الدین محمد علی گشته بر تخت نشست ❊

ابو المظفر معین الدین محمد علی شاه

ابن نواب سعادت علیخان است و برادر غازی الدین حیدر پیش از جلوس بنواب نصیر الدوله ملقب بود چون برادر زاده او سلیمان جاه نصیر الدین حیدر شاه اوده فوت کرد پسرش مناجان بی استرضای حکام انگریزیه مادر خود رفته بر تخت نشست اما بعد از ساعتی چند و هلاکت چند کسان مقید گشته بقلعه چنار گده فرستاده شد و محمد علی شاه باستمداد افواج انگریزی بتاریخ چهارم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و سه هجری موافق هشتم ماه جولائی سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی در لکهنؤ بر تخت نشست این بیت بر سکه او مضروب شده که ازان تاریخ جلوس نیز بر می آید

سکه

بجود و کرم سکه زد در جهان — محمد علی بادشاه زمان

سه تاریخ ها که مؤلف این اوراق در باب جلوس او گفته بحضورش فرستاده بود این است ❊

تاریخ جلوس از مؤلف نعمیه

بادشاه زمان معین الدین — آن محمد علی شه اعظم
غازی دین نصیر دولت و ملک — معدل عدل و داد و بحر کرم
چون بمنصور و سعادت و فتح — بر سریر اوده نشست چو جم
سال اجلاس با حروف فتح

شرف خاندان برهانی — مالک تخت و تاج و جاه و حشم
آنکه در فضل آصف ثانی است — در شجاعت فزون تر از رستم
هاتفی ناگهان ز و لیم بین — جست تاریخ این دم خرم
خلد الله ملکه گفتم ۱۲۵۳

ایضاً

پنج ماه در سنه یکهزار و هفتصد و چهارده عیسوی فوت کرد و وارثی دیگر نماند اعیان مملکت یکی از امیرزاده‌های ملک جرمنی را که جارج نام داشت نسبش بسوم درجه از طرف مادر بپادشاه مرحوم میرسید طلبیدند و او را بخود پادشاه ساختند از دوده ان او چهار پادشاهان بنام جارج یکی بعد دیگری بفرمانروایی ولایت مذکور رسیدند نخستین جارج اول در سنه یکهزار و هفتصد و چهارده عیسوی بپادشاهی رسیده قریب سیزده سال فرمانروایی نمود و در سنه یکهزار و هفتصد و بیست و هفت عیسوی فوت کرد بعد از و پسرش جارج دوم پادشاه شد و مدت سی و سه سال و چهار ماه سلطنت نمود و بتاریخ بیست و پنجم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هفتصد و شصت عیسوی جهان فانی را پدرود نمود بعد از و پسرزاده اش جارج ثالث یعنی جارج سوم بر تخت سلطنت نشست در ایام حکومت او کمپنی انگریز اکثری از ممالک هندوستان در تحت تصرف آوردند پنجاه و نه سال شمسی و سه ماه و چهار روز سلطنت نموده بعمر هشتاد و یک سال و هفت ماه فوت کرد پس همین او جارج چهارم بتاریخ بیست و نهم ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد و بیست عیسوی بر تخت نشست ده سال و قریب پنج ماه پادشاهی کرده بعمر شصت و هشت ساله بتاریخ بیست و ششم ماه جون سنه یکهزار و هشتصد و سی عیسوی وفات یافت بعد از و برادر دوم اش ولیم دوسی فورث یعنی ولیم چهارم بر تخت سلطنت جلوس فرمود مدت ایالت او هفت سال بود و عمرش هنگام وفات هفتاد و یک سال و ده ماه از پادشاهان انگلستان اول اوست که در هند سکه چهره شاهی بنام او مسکوک گردید و بعد وفات او اگرچه برادر چهارمی او زنده بود اما چون برادر سومی او دختری بنام وکتوریه هیجده ساله قابل سلطنت گذاشته بود اعیان مملکت بر رسم قدیم آن ولایت کار مودو او را بتاریخ بستم ماه جون سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی مطابق شانزدهم ربیع الاول سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و سه هجری بسلطنت برداشتند مولف این اوراق در باب جلوس او تاریخی چند بنظم آورده یکی اینست که از ماده تاریخ سال هجری استخراج می یابد و اگر تتمیه اش بگیرند یعنی عدد لفظ تفقد را نیز گیرند سال عیسوی بر آید

تاریخ

ملکه ملقبی تا بارخ خورشید پاره | شد چو برا اورنگ شاهی برازن فرو جا | هند و سند آمد و انگلستان زیر حکم او | شهر لندن گشت دارالملک آن گیتی پناه
چونکه فتح دست هیدم نام او کشور پناه | تخت دولت یمن کشش شد او انجم سپاه | ملک مغرب تا بمشرق باشش فرمان پذیر | بحر و بر شش گاه تاج وتخت اش مهر و ماه
سال تاریخ جلوسش تفقد جست دل | عقل گفت باد زیر سایه ظل اله | ماده تاریخ را گیری اگر با تتمیه | سال عیسی و هجری گردد آن بی اشتباه

۱۱

الیضاً به تتمیه که از این سال عیسوی بر آید

۱۱ چون نشست بر سر شهباز ملکه جهان | سر گشت خلق و امیر و گدا و زیر | تاج شهی چو بر سر خود کرد آن زمان | تاریخ آشکاره شد از زینت سریر ۹۳۷

الیضاً بتتمیه

ملک و کشور یار بخت جوان | گشت رونق فزای مسند زر | یاد گار از هند و انگلستان | زیر حکمش همیشه تازه و تر
۱۸ چون ز سپهر خرد پرسیدم | بهر سال جلوس او چقدر | با سر ذوق گفت سال تنیج | تاج شاهی نهاد ملکه بسر ۱۱۳۷

الیضاً بتتمیه

ایضاً

خضر راه یقین و هادی دین
فرع بنمود سوے اصل رجوع

پیر و شرع و عالم و عامل
قطره در بحر رفت از ساحل

گر سوی رفیق اعلی عزم
هست سال وفات آن سرور

بست بر ناقه اجل محمل
لوح محفوظ بود سینه دل
۱۲۴۹

۱۲۴۵

واین تاریخ بر روضه اش منقوش ساخته اند

روضه عالیه مرزا کاظم علیت
مرد فرقان سیر و درع احادیث سیر
سرور علما بود حکیم حاذق
نفرت از جمله لذات جهان فی سود

آدمی هیبت کشانده جو بنجام
زانکه او بود با تعلیم شریعت حاکم
علم او بود ز مقام صحیح و سالم
انچه لازم بنود خود دگرفته لازم

بریا چو ابوذر بسخاوت سلمان
بود در صنعت موجود همه و صانع
خشک نان پاره شبانگاه بتناول میکرد
گفت روح القدس فکر سنین فوتش

همچو رستم بشجاعت بسخاوت حاتم
متفکر سند بر تا مل دائم
همچو ماه رمضان بود همیشه صائم
یا الٰهی بجنان باد بموسی کاظم

مولانا شاه ابوسعید

۱۲۴۹

نبیره شیخ احمد سرهندی مجدد الف ثانی میرسد باین طور شاه ابوسعید پسر صفی القدر ابن عزیز القدر ابن محمد عیسی ابن سیف الدین ابن خواجه محمد معصوم ابن شیخ احمد سرهندی و مولانا ابوسعید از خلفاے اعظم مولانا شاه غلام علی بود و بعد وفات مرشد بجاے او بر مسند ارشاد نشسته و بعد ازان بزیارت حرمین رفته و هنگام مراجعت بمقام ٹونک وفات یافت لاش او را بدهلی آورده در پهلوے مرشد او دفن نمودند سال ولادت او یکهزار و یکصد و نود و شش هجرے است و سنه وفات یکهزار دو صد و پنجاه هجرے بروز عید و عبارت ؛ نور الله مضجعه؛ تاریخ رحلت است و این قطعه نیز از تاریخ انتقال او خبر میدهد ؛

تاریخ

۱۲۵

امام و مرشد ما شاه بو سعید سعید
بعید فطر چو شد وصل خاص خدا
دل شکسته و مغموم گفت تاریخش
ستون محکم دین نبی فتاده زپا

از حلق آویخته شدن نواب شمس الدین

نواب مذکور پسر نواب احمد بخش خان جاگیردار پرگنه فیروزپور و لوہارو بود از مکر و ترغیب او کریم خان که یکے از رفقاے نواب مذکور بود شبی از شبها سر راه مسٹر ولیم فریزر صاحب کمشنر دہلی را گرفته او را بزخم گولے طپانچه هلاک ساخت این واقعه بتاریخ بست دوم ماه مارچ سنه یکهزار و هشتصد و سی و پنج عیسوے مطابق بست و یکم ماه ذے القعده سنه یکهزار و دو صد و پنجاه هجرے بوقوع آمده بنا بران بحکم انگریز اول کریم خان را آرن بگلو کرده بدار الفنا فرستادند بعد ازان بتاریخ هشتم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هشتصد و سی و پنج عیسوے مطابق چهاردهم ماه جمادے الثانی سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و یک هجرے بعد تحقیقات جرم نوب مذکور را نیز بیرون شهر دہلی بردار کشیدند پوشیده مباد که هرگاه در سنه یکهزار و هشتصد و سه عیسوی بمقام موضع پیواری از گنبوی بیرون صاحب ملازم مهاراجه دولت راو سیندهیه و افواج سرکار دولت مدار کمپنی انگریز جنگ واقع شد در انجنگ راجه بختاور سنگه و کیلش احمد بخش برفاقت سرکار دولت مدار نموده مورد تحسین و آفرین گردید و جنرل صاحب افسر فوج سرکارے چٹھی نیکنامی و رضامندے

مطابق هفتم ماه مئی سنه یکهزار و هشتصد و سی و دو عیسوی فوت شد و دران بلده مدفون است تاریخ وفاتش از شیخ امام بخش ناسخ تخلص ٭

تاریخ

ولا نواب ضیغم جنگ امروز | گذشت از دار فانی ناگهان کی | نوشتم سال تاریخ وفاتش | دوشنبه پنجم ذی الحجه ابوا ۱۲۴۷

۱۲۴۷

ایضاً از میر فرزند بزبان اردو

حیف معتمد الدوله پناه عالم | دنیا سے گذر گیا وہ شکر حاتم | تاریخ کی فکر مین ارم کی در پر | رضوان نے کہا بیا وزیر اعظم ۱۲۴۷

۱۲۴۷

شاه پیر کریم عطا

پیرزاده حضرت سلون است و پسر شاه پیر محمد پناه سلونے در سنه هزار و دو صد و چهل و هشت هجری فوت شده تاریخ وفات او ازین قطعه دریافت گردد ٭

تاریخ

چون خور چرخ جنت برج اسد | غرب ملک بقا سنجیده | گفت پیر فلک بطرز تمام | قطب العالم ز جای جنبیده ۱۲۴۸

۱۲۴۸

ایضاً قطعه بزبان اردو

ڈوبا جو وہ نیر درخشان کریم | تاریک ہوا جہان بچشم احباب | چلائی یہ کہکشاں یہ اہل افلاک | جنبید ز جای خویش قطب الاقطاب ۱۲۶۱

۱۲۴۸

حکیم مهدی علی خان

نایب سلطان اوده بود چون در سنه یکهزار و دو صد و چهل و هشت هجری از عهده نیابت معزول گردید تاریخ یافتند

تاریخ

افتاد حکیم از مراتب | تاریخ بطرز نو رقم کن | از جاء حکیم هشت برگیر | سه مرتبه نصف الف کم کن

۱۲۴۸

سید ناصر علی سحر تخلص

در سنه یکهزار و دو صد و چهل و نه هجری غره ماه ذی القعده رحلت نموده و شیخ امام بخش ناسخ تخلص این تاریخ در باب وفات او گفته ٭

تاریخ

سید عالی نسب ناصر علی | عزم سیر گلشن جنت نمود | گفت هاتف سال تاریخ وفات | حیف روز اول ذیقعده بود

۱۲۴۹

مرزا کاظم علی خان

در سنه یکهزار و دو صد و چهل و نه هجری ازین جهان فانی بملک جاودانی سفر فرموده مولوی شیخ امام بخش متخلص بناسخ در تاریخ وفات او نوشته ٭

تاریخ

آن سالک مسلک حقیقت | فرمود ازین جهان سفر حیف
درماتم آن گل سحر خیز | گوید هر بلبل سحر حیف
تاریخ وفات گفت ناسخ

از داغ سجود پیر یا بود | پیشانی غیرت قمر حیف
مرزا کاظم علی محقق | رد کرد بعالم دگر حیف
بود آه ابوذر دگر حیف

۱۲۴۹

کرد مخفی ته نقاب زمین ‌‌ ساخت پنهان ز چشم ظاهر بین
شرح این ماجرا همی گویم ‌‌ چهره از آب دیده می شوئیم
شده گلگشت ساز باغ نعیم ‌‌ گشت واصل بذات ملک قدیم
چون از و دست شست نور الله ‌‌ از افوس گرفت تا الله
‌‌ گوهر مغفرت نثارش باد

شده پوشیده صورت تجرید ‌‌ رفت از دهر معنی توحید
شه بملک بقا و عرفان ‌‌ عبد رحمان صاحب الایقان
بادم و اپسین خفی و جلی ‌‌ بود در دفتر افوس امری
بکرامات شیخ دین پرور ‌‌ یافت از سال ارتحال خبر
شاهد قرب همکنارش باد

۱۲۴۵ افوس امرے سالے الله

جان ولیم بیل

خلف الصدق مؤلف این اوراق ست ولادت او بتاریخ چهاردهم ماه ذی القعده سنه یکهزار و دوصد و چهل و هفت هجری که مطابق شانزدهم ماه ابریل سنه یکهزار و هشتصد و سی و دو عیسوی بود بوقوع آمده اگرچه مؤلف را در گفتن شعر و سخن دستگاهی نیست اما ازانجا که بعضی اوقات جهت طبع ازمائی تاریخی چند نوک ریز قلم این هیچمدان گردیده و آن همه را در مقام خودش در ضمن این اوراق ثبت نموده و تاریخ هائی که در ولادت پسر خود از طبع ناقص سرزده این است

تاریخ

گلی شگفت بباغ مراد رحمت جان ‌‌ که شد معطر از و تمام باغ جان و روان
دو هفته رفته ز ذی قعده و ز ماه اپریل ‌‌ گذشته شانزده شد آنکه آمد بجهان
چو بهر سال تولد بباغ فکر شدم ‌‌ به بیست و سه گل از باغبان [illegible]
‌‌ دگر بنفشه و گل نسترن بدستم داد
پی سال میلاد در باغ فکر ‌‌ چو رفتم شنیدم من از باغبان
‌‌ چو خواهی که دانی سن عیسوی

گلی چه گفتم فی نجسته فرزندی ‌‌ که ساختم دل ما چو شمع نور افشان
نهاد و خوش لقب نام جان ولیم بیل ‌‌ ادا نکه به نزول نجابت او خوش زبان
ز نرگس و گل نسرین بچار برگ و سنبل ‌‌ ز سنبل و گل لاله و سوسن و ریحان
بگفت سال عربی تو جان بجز [illegible]
گل سوری و یاسمن نسترن ‌‌ بگیر و بدان سال هجری ازان
بیفزای صد برگ ریحان بران

۱۲۳۲ / ۱۲۴۷ — ۱۲۴۷

ایضاً

بجو سال میلاد خوش خصال + ز فرخنده فال و بدیع الجمال

ایضاً

سال میلاد جان ولیم بیل + نونهال ریاض جان و دل

ایضاً

ملهم غیبی بگفتا فهم کن + سال میلادش نسیم برخوردار دل ۱۲۴۷

در وفات نواب معتمد الدوله مشهور به آغا میر

مدتی بعهده نیابت شاه آوده یعنی غازی الدین حیدر سرفرازی داشت بعد ازان معزول شده در کانپور اقامت اختیار نمود و درانجا بروز دوشنبه پنجم ماه ذی الحجه سنه یکهزار و دوصد و چهل و هفت هجری

میر فرخنده علی خان بهادر بتاریخ بست چهارم ماه مئی لسنه ۱۸۶۹ مطابق (؟) بخطاب نواب آصفجاه مظفر الممالک میر فرخنده علیخان فتح جنگ بر مسند امارت نشست ✣

مولوی فضل امام

فاضل کامل و محقق مدقق بوده چندے بعهده صدر الصدوری شاهجهان آباد سرفراز سے داشت وفاتش در سنه دو صد و چهل و چهار بوقوع آمده و مرزا نوشه غالب این تاریخ بتعمیه تخرجه درباب وفات او گفته ✣

تاریخ

ای دریغا قدوه ارباب فضل
چون ارادت از پی کسب شرف

کرد سوی جنت المأوی مقام
جست سال فوت آن عالی مقام
گفتم اندر سایهٔ لطف نبی

کار آگاهی هر کار او فتاد
چهرهٔ هستی خراشیدم نخست
باد آرامشگه فضل امام

گشت دار الملک معنی بی نظام
تا بنای تخرجه گردد تمام

١٢٤٤

اگر اعداد حروف سایه لطف نبی را با اعداد فضل امام یکجا نمایند نمایند و چهرهٔ هستی را که پنج باشد از آن منها کنند تاریخ برآید

مولوی عبد الرحمن

بروز جمعه ششم ماه ذی القعده سنه یکهزار و دو صد و چهل و پنج هجری در لکهنو فوت شده در انجا مدفون گشت این تاریخ از حافظ شیخ محمد ساکن دیوا بر قبر او کنده اند ✣

تاریخ

مطلع توحید و دیوان هدی
قبلهٔ اصحاب تحقیق و یقین
عبد رحمن واصل ذات قدم
نقش الا الله جهراً ذاکرا

فانما لله حنیفاً مسلما
کعبهٔ ارباب تدقیق و تقی
قطرهٔ عین بحر شد لا منتهی
باقیا بالله فان عن سوی
شد و دو وادی کل محو ذات

خبر لقایش شنی تمنای دگر
شبلی عصر و جنید روزگار
سادس ذی القعده جمعه فیت عصر
جسم و روحش تحت ارض و فوق عرش
سال وصل آن رهنما معتقدے

بلکه مشتاق تمنالیش لقا
محی دین نائب خیر الورے
زین سرای پر فنای بی لقا
بی زوال و نقص و بے رنج و عنا

١٢٤٥

از منشی عبد الاحد متخلص به رابط بطور تعمیه

عبد مقبول حضرت رحمان
بود رابط زبهر تاریخش

صورت فقر و معنی همه او
سر فکرت بهاده بر زانو

چون به ذی قعده جمعه اول
گفت هاتف بغیر قلب ریا

رفت سوی بهشت آن حق جو
مظهر لا اله الا هو ١٢٤٥

بطور تعمیه

تاج تقوی و سر تجرید و ترک
مقطعے تاریخ قطب الواصلین

آن ول ایمان و زهد بے ریا
ساکنان مقصد صدق سلے

مظهر حق بی شکی بی حرف از
در دل حافظ خوش لقا ساختند

مظهر اسرار علم کبریا
الله الله بے چه و چون چرا

١٢٤٥

ایضاً تعمیه

عنبر تش خو و زغیر تافته رو
عین گل گشت هر طرف هر سو
گفت هاتف عیان هر سر مو
لعمرک لا اله الا هو ✣

١٢٤٥

از مولوی نور الله ساکن بریلی کلان ✣

تاریخ

ای دریغا که چرخ ظلم آیین
دشمن جان اهل علم یقین
آفتاب سپهر وحدت را
گوهر نسخه طریقت را ✣

تاریخ

آن سلیمان جاه رونق بخش تخت سلطنت — از جلوسش باغ امید جهان گل گل شگفت
عاقل و سلطان عادل قابل و بیدار بخت — وز شکوه رعب عدلش ظلم رفت و فتنه خفت
پیش دست جود انعامات آن نوشیروان — نام حاتم طی شده در پردهٔ خجلت نهفت
غوطه زد در بحر فکرش بهر تاریخ سعید — در سنه عیسوی مبارک تعمیه چون در بسفت
رخ بر آورده ز برقعه نوعروس بکر فکر — زیب تاج و تخت تاریخ جلوس او بگفت ۱۸۲۹

یعنے رخ برقعه حرف بی شد که عدد آن دو باشد از عدد الفاظ زیب تاج و تخت بر آورده شود تاریخ عیسوی بر آید و صاحب راسے مورخ این تاریخ بزبان اردو گفته که سال هجری ازان استخراج مے شود +

تاریخ

۱۲۴۳ تخت پر ہی جلوہ فرما بادشاہ گنج بخش | مرتبے میں شاہ ادم او فلک پہ پادشاہ | شور عشرت کیہان اس کے تاریخ | اب ہوا مرزا نصیر الدین حیدر بادشاہ ۱۲۴۳

مرزا یوسف باقر

پسر مرزا ابوطالب خان لندنی است در سنه یکهزار و هشتصد و بست و هفت عیسوی مطابق سنه یکهزار و دو صد و چهل و سه هجری به مذهب حضرت عیسے در آمده از دست پادری بوسلے صاحب اصطباغ یافته چون از چند سال میان مرزا موصوف و مولف رابطهٔ محبت بهم رسید مولف حسب خواهش او این دو تاریخ در باب عیسائی شدن او گفته +

تاریخ عیسوی از مولف به تعمیه

۱۸۲۶
ولد ابوطالب خان لندنی — آنکه ندیدم مثلش هیچ کس
رهبر او گشت چنان روح قدس — مذهب عیسی به پذیرفت و بس
از پی سالش که بیاسی فکر — گشت چو جنبان ز من آن جرس
یوسف باقر بود اسم و نام — یاد خدا در دل او هر نفس
پادری بوسلیش چو داد اصطباغ — گشت دلش پاک ز حرص و هوس
باسر ایمان زده هاتف رقم — باد بر او بخشش روح القدس ۱۸۲۶

ایضاً

۱۸۲۷
یوسف باقر چو به روح القدس گشت — مذهب عیسے گرفت و ترک دین حق بگفت
پادری بوسلے بنام آب این روح قدس — داد آب اصطباغش باغ ایمانش شگفت
چون شنید این مژده با نام با هزاران خرمی — گر پی تاریخ سال عیسوی را خواست سفت
ناگهان روح الامین از آسمان نازل شد — بخشش روح القدس بادا برو تاریخ گفت ۱۸۲۷

نواب سکندر جاه حیدر آبادی

این نواب نظام علی خان بهادر است و بعد وفات پدر در حیدر آباد دکن بر مسند امارت جلوس نموده و بتاریخ نوزدهم ماه ذی القعده سال یکهزار و دو صد و چهل و چهار هجری مطابق بست سوم ماه مئی سنه یکهزار و هشتصد و بست و نه عیسوی ازین جهان فانی رحلت نموده و شیخ امام بخش ناسخ لکهنوی این تاریخ در وفات او گفته

تاریخ

۱۲۴۴ ولا نواب آصف جاه مغفور | ازین دار فنا شد های افسوس | ندا آمد پی تاریخ از غیب | دکن تاریک شد ای وای افسوس ۱۲۴۴

بعد وفات او پسرش میر فرخنده علی خان بتاریخ بست چهارم ماه مئی خجسته مذکور بخطاب نواب ناصر الدوله

درسنہ یکہزار و دوصد و چہل ہجری بتاریخ بست و دوم صفر ازین جہان فانی رحلت نمودہ و در پہلوے مرشد خود مدفون گردیدہ و عبارت نور اللہ مضجعہ تاریخ وفات اوست

نواب معتمد الدولہ ملقب بضیغم جنگ مشہور بہ آغا میر

نائب غازی الدین حیدر سلطان اودہ بودہ و خانہ ہزاران کسان خراب ساختہ چون عالمی از جور و تعدی او بجان آمدہ بودند سلطان بخاطر داشت رعایا او را درسنہ یکہزار و دوصد و چہل و دو ہجری معزول ساختہ محبوس نمود صاحب راے مورخ این تاریخ بزبان اردو گفتہ ع آج اس گھر کا سنیچر اوترا + و چون آغا میر بعد محبوسی چند ماہ از قید رہائی یافتہ بکانپور رفت میر فرود در انجا این تاریخ گفت

تاریخ بزبان اردو

جناب معتمد الدولہ یعنی ضیغم جنگ + حشم سے جسکی ہی شرمندہ تاج حشمت مہ + حسد سے چرخ جفا جو مثل یوسف وہ + فریب و مکر زمانہ مین پڑگیا ناگہ
ولی تھا فضل الہی جو اوسکی شامل حال + چلی نہ شیر کی آگی خدیعت روبہ + چھوٹا جو محمصہ سے وہ عزیز مصر جلال + کی دلمین فرد کی تاریخ لکھنے کی جگہ
سروش غیب سے آئی ندا کہ سال خلاص + محاق خدع سے نکلا وہ ماہ کنعان کہہ

1242

تاریخ نائب شدن فضل علی خان

گویند کہ فضل علی خان پیش از یافتن عہدہ نیابت در سلسلہ فیلبانان سلطان اودہ منسلک بود بعد وفات غازی الدین حیدر و عزلت نواب معتمد الدولہ درسنہ ہزار و دوصد و چہل و سہ ہجری از سفارش عمہ خود کہ فیض النسا نام داشت بعہدہ بلند نیابت امتیاز یافت شخصے تاریخ این معاملہ باین نوع گفتہ

تاریخ

باوج مسند عزت نشست چون نائب + ز فیض حجلہ نشینان ہودج عصمت + سوخشن لیسر فیل فکر رفت وبگفت + گرفتہ از سر آنکس بر بے بری دم است

1243

سلیمان جاہ نصیر الدین حیدر بادشاہ

پسر غازی الدین حیدر است بعد وفات پدر بتاریخ بست و ہشتم ربیع الاول سنہ یکہزار و دوصد و چہل و سہ ہجری کہ مطابق بستم ماہ اکتوبر سنہ یکہزار و ہشتصد و بست و ہفت عیسوی بود در دار السلطنت لکھنو جلوس نمود و حکیم مہدی علی خان کہ نائب او گردیدہ این بیت براے سکہ او گفتہ

سکہ

سکہ زد بر سیم و زر از فضل حق ظل اللہ + نائب مہدی نصیر الدین حیدر بادشاہ

و بعد ازین شخصے دیگر این بیت براے سکہ او بہ نظم آوردہ لکن مضروب نگردیدہ

دیگر سکہ

سکہ زد بر سیم و زر تابندہ مثل مہر و ماہ + ظل سبحانی نصیر الدین حیدر بادشاہ

بیت سکہ

بہر سکہ شاہی زدہ ز لطف اللہ + سپہر مرتبہ شاہ جہان سلیمان جاہ

و تاریخ جلوس او قاضی محمد سعید الدین خان متوطن قصبہ کاکوری بتعمیہ گفتہ و تاریخ عیسوی ہم آوردہ

مورخ در تاریخ جلوس او گفته ∴

تاریخ جلوس

۱۲۴۳ بر تخت چو پادشاه غازی بنشست | صد شکر خدا داد زبان بردم
تاریخ جلوس او مبارک باشد | ماه ذی الحجه شنبه بابیستم (۱۲۴۳)

و سکه بنام او مضروب شد که یک طرف این بیت داشت

سکه

بسکه زد بر سیم و زر از فضل رب ذو المنن | غازی الدین حیدر والانسب شاه زمن

و طرف دیگر شبیه دو ماهی و دو شیر مقابل یکدیگر بود و ماهی نشان ماهی مراتب است که بزرگان او از پادشاه هندوستان یافته بودند و شیر که نشان پادشاه انگلستان است بران افزودند که در عهد سلطنت انگریز این پایهٔ بلند صعود نموده وفاتش بتاریخ بست و هفتم ماه ربیع الاول سنه هزار و دو صد و چهل و سه هجری که مطابق نوزدهم ماه اکتوبر سنه هزار و هشتصد و بست و هفت عیسوی بود بوقوع پیوسته و سلیمان جاه نصیر الدین حیدر پسر بزرگ او بجای او بر تخت شاهی در لکهنو نشسته عزیزی در تاریخ وفات او این رباعی گفته لطور تعمیه ∴

تاریخ تعمیه

۱۲۴۳ رحلت بنمود گرچه ز دنیا شه زمین | نوشیروان بمرد به نیکی و نام ماند
تاریخ انتقال شد از پایهٔ بنا | رضوان بگفت جنت علیا مقام یافت (۱۲۴۳)

و شیخ امام بخش ناسخ تخلص این قطعه در تاریخ وفاتش در سلک نظم آورده ∴

تاریخ

از وفات جناب شاه زمن | گوئیا عالمی هلاک شده
دیده باشد با تشش نمناک | سینه از آه دردناک شده
دهر گردید بهر او دوزخ | به بهشت آن جناب پاک شده
رفت دامان صبر از دستم | جیب صبر و شکیب چاک شده
گشت تاریخ مصرعهٔ استاد | ای بسا آرزو که خاک شده (۱۲۴۳)

و شخصی بزبان اردو این تاریخ گفته ∴

تاریخ

۱۲۴۳ گیا شیر غازی جو اس دهر سے | گیا باغ جنت کو سارا ہرا
جو تاریخ مرنے کی پوچھے کوئی | تو کہدینا اوس سے کہ آغا مرا (۱۲۴۳)

و این رباعی از مؤلف است ∴

تاریخ

۱۲۴۳ از وفات غازی الدین حیدر شه زمن | بار غم بر دل که میدارند باید در علم
چون جهان را زیر بار غم [illegible] | گفت سال رحلت شاه زمن شد بار غم (۱۲۴۳)

مولانا غلام علی

از سادات علوی است و از مریدان مرزا جان جانان مظهر ولادت او در یکهزار و یکصد و پنجاه و شش هجری بوقوع آمده و شاعری تاریخ آن بنظم آورده ∴

تاریخ

۱۲۵۶ چو نجم چرخ هدی حضرت غلام علی | شده ظهور نگین در جهان جهان بشگفت
سن ولادت شریفش چو جست دل ز خرد | مه سپهر هدایت شده طلوع بگفت (۱۱۵۶)

ایضاً از مولوی شاہ رؤف احمد

شاہ عبدالعزیز فخر جہان	عالم علم و آیت قرآن	صبح یکشنبہ ہفتم شوال	از بدن گشت روح او پران
سنہ ہجری کہ جستم از رافت	گفت ای نکتہ سنج و دانا ہان	سال فوتش ز بہر عدد دیدیست	از عدد تا الوف زین عنوان
خواہی از بہر عدد کہ تاریخش	اولاً چار چند کن پس ازان	یک ہنر او ضرب کن در دہ	پس بکن طرح بست ملیت ایجان
در صد و بست و چار باید را	ضرب فرما تو ای فہیم زمان	پس بنقصان گیعدد دریاب	فوت آن فخر زمین و زمان

جنرل اختر لونی صاحب

یکے از عمدہ سپہ سالاران کمپنی انگریز بود و در شجاعت و ہمت مشہور در سنہ ہزار و ہشتصد و سہ عیسوی دہلی را محاصرہ نمودہ شاہ عالم بادشاہ را کہ از دست سندیہ و مرہٹہا عاجز آمدہ بود رہانیدہ و از بادشاہ دہلی بہ خطاب نواب نصیر الدولہ بہادر ممتاز گردیدہ وفات او بتاریخ بست و پنجم ماہ جولائی سنہ یکہزار و ہشتصد و بست و پنج عیسوی کہ مطابق بست و ہفتم ماہ ذی قعدہ سنہ یکہزار و دو صد و چہل ہجری بود در بلدہ میرٹھ واقع شدہ و دران شہر مدفون گشتہ و مؤلف در تاریخ وفاتش این قطعہ نظم نمودہ ✤

تاریخ عیسوی

جنرل اختر لونی آن سالار افواج و حشم	اختر برج شجاعت ماہ افلاک کرم	روز آدینہ بسلطان شہر خور در برج حمل	بست و ہفتم ماہ ذیقعدہ از این فیض بشر
بر ہزار و دو صد افزون بود ہجری چہل سال	بست پنج ماہ جولائی و روز ز الم	گشت جنت از گروش گرد [illegible]	از طلوع اوج ہستی مائل ملک عدم
	چون قلم از بہر سال عیسوی در فکر شد	از فلک آمد ندای دا[illegible] روشن اختر م	

۱۸۲۵

فتح قلعہ بھرتپور از لارڈ کمبرمیر

چون لارڈ کمبرمیر بتاریخ ہیجدہم ماہ جنوری سنہ یکہزار و ہشتصد و بست و شش عیسوی مطابق تاریخ نہم ماہ جمادی الثانی سنہ یکہزار و دو صد و چہل و یک ہجری نقب زدہ پارۂ از قلعہ بھرتپور را بہوا پرانید و راجہ درجن سال در قید افتاد و منشی نتھے سنگہ سررشتہ دار کچہری نظامت ضلع مرادآباد تاریخہا دران باب گفتہ ✤

تاریخ عیسوی تعمیہ

شد ظفریاب لارڈ کمبرمیر	شہرۂ آتش در ہمہ جہان افتاد	جنوری ماہ و ہیجدہم تاریخ	اندران روز این حصار کشاد
شد گرفتار و قید درجن سال	تخم آتش واد خانمان برباد	چون پی سال عیسوی در فکر	شد نتھی سنگہ در مرادآباد
	سر دشمن شکستہ ہاتف گفت	نصرت بھرتپور مبارک باد	

۱۸۲۶

ایضاً

حصن مالکران بدرجن سال	بود لاحق غرور فتح شدہ	سر دشمن کشیدہ گفت سروش	قلعۂ بھرتپور فتح شدہ

۱۸۲۶

ایضاً

بھرتپور فتح کرد جنرل لارڈ	شد بدرجن نصیب بربادی	الہم غیب بہر تاریخش	گفت فتح عظیم با شادی

ایضاً

بھرتپور فتح شد از لارڈ معلی القاب	قلعہ مسمار و عدو خوار و مقید گردید	شاد از عرش برین داد بشارت ہاتف	ظفر و فتح نمایان شدہ تاریخ سعید

۱۸۲۶

روز جمعہ بعالم بقا رحلت نمود ؛

مارکویس ہسٹنگس گورنر جنرل

در سنہ یکہزار و ہشتصد و سیزدہ عیسوی گورنر جنرل ہندوستان گردیدہ از ولایت بلقب لارڈ مایرا بہند آمدہ بعد ازان بخطاب مارکویس ہسٹنگس از بادشاہ ولایت معزز گردیدہ و نہ سال و سہ ماہ در ہندوستان حکومت کردہ چندان اختیار داشت کہ غازی الدین خان نواب لکھنؤ را بادشاہ ساختہ و بتاریخ غرہ جنوری سنہ یکہزار و ہشتصد و بست و سہ عیسوی کہ مطابق ہفتدہم ماہ ربیع الثانی سال یکہزار و دو صد و سی و ہشت ہجری بود از کلکتہ سوار جہاز بولایت کوچ فرمودہ و خواجہ حسین علیخان نبیرہ خواجہ محمدی خان کہ میر بخشی نواب جعفر علی خان مرحوم بود دران وقت این ابیات و تاریخ روانگی او نظم فرمودہ ؛

ابیات

چیزی کہ بود منور در مجلس لنکس	از ہند گرفت مارکویس ہسٹنگس	یعنی بہ نثار فرق شاہ جم جاہ	چتری زدہ تا خلق دارد ہمراہ

تاریخ عیسوی

آمد چو بہند لارڈ ہسٹنگس	گردیدہ بخلق او جہان شد	نہ سال و سہ ماہ ماندہ در ہند	زین ملک روانہ بعد ازان شد
در غرہ جنوری بلند دان	کلکتہ گذاشتہ روان شد ۲۳ ۱۸	او شد بجہاز و خلق بگریست	گویم کہ چہ حال آن زمان شد
آن عزم سفر بکردہ از ہند	دریا بر کاب وی روان شد	سال تاریخ رفتن او	زین شعر کہ گفتہ ام عیان شد ۱۸۲۳

نواب شمشیر بہادر والی بندیل کھنڈ پسر علی بہادر

علی بہادر پسر بالاجی پیشوا است و چونکہ مادرش زنی مسلمان بود پدرش او را مسلمان ساختہ ملک بندیل کھنڈ بدو بخشیدہ اما علی بہادر در پونہ فوت کرد و چون پسر کلان او شمشیر بہادر ہمراہ پدر خود در پونہ بود پسر دویمی او ذو الفقار علی خان جانشین پدر در بندیل کھنڈ بر مسند ریاست نشستہ بعد آمدن برادر ملک بدو حوالہ نمود بعد ازان از سرکار انگریز چہار لکھہ روپیہ سالانہ نسلاً بعد نسلاً برای مصارف او مقرر گردیدہ بتاریخ سی ام ماہ اگست سنہ یکہزار و ہشتصد و بست و سہ عیسوی کہ مطابق بست و چہارم ماہ ذی الحجہ سنہ یکہزار و دو صد و سی و ہشت ہجری بود در باندہ وفات نمود و برادرش ذو الفقار علی خان بر مسند ریاست نشست ؛

شاہ عبد العزیز دہلوی

امام المفسرین ہمام المحدثین معتمد فضلا جلیلہ حافظ مولانا شاہ عبد العزیز ابن شاہ ولی اللہ در عمر پانزدہ سالگی در خدمت پدر خود از تحصیل جمیع علوم عقلی و نقلی و تکمیل کمالات باطنی فارغ گردیدہ و بعد از وفات والد ماجد در دہلی بر مسند ارشاد نشستہ و در سن ہشتاد سالگی ہفتم شوال سنہ یکہزار و دو صد و سی و نہ ہجری فوت کردہ این تاریخہا در باب رحلت او گفتہ اند ؛

تاریخ بتعمیہ

حجت اللہ ناطق و گویا	شاہ عبد العزیز فخر زمن	روز شنبہ و ہفتم شوال ۱۳۰	در میان بہشت ساخت وطن ۱۲۱۰
مہر نصف النہار در عرفان	مثل بدر منیر در ہمہ فن	باسر لطف و علم تار بخش	رضی اللہ عنہ گفت حسن ۱۲۳۹

بزرگی خاندان ایشان عیان است بصفات حمیده موصوف بود در سنه یکهزار و دو صد و سی و شش هجری درگذشت و این تاریخ در فوت او از مولوی فرزند است +

تاریخ

از جهان چون محمد اجمل شاه	رفت سوی جنان بتیر از نو	سال تاریخ رحلتش از فرزند	گفت هاتف برفت در فردوس

۱۲۳۶ — (۱۲ — ۳۶)

و مرزا ثابت سلمه شاگرد شاه ملول تاریخ فوت او بطور تعمیه گفته +

تاریخ تعمیه

خیمه زد چون محمد اجمل شاه	سوی ملک بقا ز منزل پست	از زمین تا سمان برخاست	در غم آن کریم نیک سرشت
فکر کردم که کاتب قدرت	ثابت از سال رحلتش بنوشت	باغبان ارم ز روی ادب	گفت آمد برای سیر بهشت

۱۲۳۶

ازین بیت که حرف الف باشد اگر عدد آن که یک شد با عدد ماده تاریخ یکجا نمایند تاریخ بر آید و این بیت بطور تعمیه از مولف است

تاریخ تعمیه

چون هاتف خواستم تاریخ سال شاه	شاه اجمل کرد رحلت گفت واهی بر کشید

۱۲۳۶

دروازه نقارخانه

این دروازه در پیش مجلس خانه که در جوار درگاه شاه مردان در دهلی واقع است آنرا صادق علیخان در سنه یکهزار و دو صد و سی و هفت هجری تعمیر ساخته این تاریخ بر دروازه اش کنده اند +

تاریخ

چون که صادق علی بنای رفیع	ساخت بر آستانهٔ حیدر	سال تاریخ آن بنا صادق	گفت نقار خانهٔ حیدر

کرنیل پدرو

عیسائی مذهب بود از قوم ارمنی در سنه یکهزار و هشتصد و بیست و دو عیسوی که مطابق سنه یکهزار و دو صد و سی و هفت هجری بود بسن هشتاد و شش سال فوت کرد تربتش در اکبرآباد اندرون احاطهٔ گورستان فرنگیان که متصل چمن چمن کشوره واقع است امروز موجود است و حالاتش بر تربت او بخط ارمنی و فارسی مرقوم است آنچه که بخط فارسی است این است +

تاریخ

ز دنیا رفت چون کپتن پدرو	رئیس نیک نام و اهل خوش خو	سنش هشتاد و شش شهد ولادت	وفاتش موضعی خلد برین جو

۱۸۲۲

از پنجاه و پنج سال هند و رعل جات وارد گشته چندی رفیق شمرو صاحب و مدتی ملازم نواب نجف خان مرحوم و قریب هفتده سال کمیدانی رجمنت در سرکار مهاراجه عالیجاه مادهورا و دولت راو سندهیه بهادر بجناب رابرت پیردن صاحب بصوبهٔ اجمیر معزز مانده و صوبهٔ مذکور سپرد بالار او انگلیه کرده بوده دو سال حسب الطلب جنرل جرز دلارد صاحب بهادر جهانگیر موضع ارسینه و ستها مباحی شده تا دم اخیر ممتاز مانده تحریر چهارم ماه مارچ لیس مطابق شانزدهم ماه اگست سنه ۱۸۲۲ عیسوی موافق بهادون بدی ااد سمت ۱۸۷۹ بست و هشتم شهر ذی القعده سنه ۱۲۳۷ هجری

مولف این مصرعه در تاریخ وفاتش که از آن سال تهجیه استخراج شده یا به بانضم آورده ❊

تاریخ تهجیه

۱۲ — سنه

۳ حاجی ثالث ثامن ثانی اربعه

۱۲۲۹

در وفات شاهزاده مرزا جهانگیر

او پسر بزرگ محمد اکبر ثانی پادشاه دهلی بود در سنه یکهزار و هشت صد و هفت عیسوی بسبب بعض معاملات که بر زیدنت شاهجهان آباد بود ناچیز سر داده و از آن سبب انگریز او را به اله آباد فرستاده بودند تا چند سال دران شهر در باغ سلطان خسرو اقامت داشت و در آنجا در سال یکهزار و دو صد و سی و شش هجری مطابق سنه یکهزار و هشت صد و بست و یک عیسوی درگذشت لاش او را نیز در باغ مذکور تفویض زمین نمودند بعد از آن بشاهجهان آباد برده دفن کردند علما و فضلا تاریخها در وفات او گفته اند چندی از آن جمله این است ❊

تاریخ

چون جهانگیر ابن اکبر شاه — در جهان با دو شش بلا دا گشت
آن جهان بنهاد خوان فیض را — هر یکی از فلک ستمها زاد گشت
نیمه روز در منزل جنت سرا — این چه از دور فلک بیداد گشت
ای که در غرا گریه کنان — بر فلک هم ملتمس ایجاد گشت
شد عیان این مصرعه از ترکیب آن

از دو دم آن در کهیر کرم — رونق شهر اله آباد گشت
چون ز رسی کمیاب وش شه فرزون — طبع او از زبسکه آشنا گشت
عالمی شد و غمش همچنان اسیر — نام شادی از جهان برباد گشت
از پی تاریخ فوت او ز غم — هر طرف با ناله و فریاد گشت
حیف بی رونق اله آباد گشت

۱۲۳۶

ایضاً

جهانگیر شهزاده چون از جهان — بشهزادگی دل بسر برداشته
چه شور قیامت فغان در غمش — بر زمین زبان آه بر خاسته
بهنگونه گفتا که می بای سعید

بسلطان فنا شهب عزم راند — بگلگشت جنت عنان تافته
به هاتف بگفتم که کلک سعید — چه تاریخ فوتش رقم ساخته
بملک بقا سلطنت یافته

۱۲۳۶

ایضاً در مستزاد

از گردش چرخ این ستم ایجاد چرا شد ❊ کان فخر زمانی
تاریخ وی از کلک قضا منشی تقدیر ❊ بر لوحه محفوظ

افسوس که نازم سوی فردوس سرا شد ❊ در زمین چو اسفی
بنوشت جهانگیر جهاندار بقا شد ❊ از منزل فانی

۱۲۳۶

ایضاً

چون از جهان بست جهانگیر میرزا — نور نگاه اکبر و سالار دو سرا
تاریخ فوت او بشنو آمده چنین

شد خانه عزا غمش از سلطنت — محزون شد از وفات او آن ظل کبریا
از کان شاه رفت ز بی لعل بها

۱۲۳۰

قبرش در صحن مسجد نظام الدین اولیا متصل قبر محمد شاه پادشاه واقع است بجوار قبر محمد شاه سر دو بر یکجا فنم اند و سراسر از سنگ مرمر تعمیر یافته ❊

شاه محمد اجمل اله آبادی

از اولاد شاه خوب الله است و برادر خورد شاه غلام قطب الدین ابن شاه محمد فاخر زایر تخلص ابن شیخ خوب الله

بقانون ملت محمدی در آمده اوقات عزیز خود را با شاگردان و دوستان در بلدهٔ لکهنؤ بسر می برد از اشعار وی دیوانی مرتب گشته در سنه یکهزار و دو صد و سی و دو یا که سی و سه هجری در لکهنؤ از بیماری استسقا رحلت کرده و حافظ شیخ محمد ساکن قصبه دیوا از مضافات لکهنؤ از مصرعه که مرزا خود گفته بود تاریخ وفاتش آورده

۱۲۳۲

تاریخ بتعمیه

۱۲۳۲

خود آن کافر بگفتا با سر کفر — قتیل کافر ایمانی ندارد

و صاحب رای مورخ این تاریخ یافته

تاریخ

۱۲۳۳

داشت مرزا قتیل استسقا — آه بسیار آب خورد و بمرد

هاتفی گفت سال تاریخش — شد کتاب عجب دریا برد

۱۲۳۳

ایضاً بتعمیه

۱۲۳۳

منزل حیف که مرزا قتیل رحلت کرد — نمود کون و مکان بر اهل علم ماتم

شد نهال سر پا در وفات او بکسر — زبان عقل و قضا در تاریخ ختم هم

۱۲۳۳

در وفات نواب وزیر علی خان

او پسر خوانده نواب آصف الدوله بود و بعد وفات نواب مذکور تا چهار ماه در لکهنؤ بر مسند ریاست نشسته و مستر جان شور صاحب گورنر کلکته در سنه یکهزار و دو صد و دوازده او را از امارت معزول ساخته در بلدهٔ بنارس فرستاد در انجا تا یک سال گذرانید بعد از ان باغی شده بتاریخ چهاردهم جنوری سنه یکهزار و هفتصد و نود و نه عیسوی مستر چیری صاحب رزیدنت آنجا مع سه انگریزان دیگر را کشته اراده آن داشت که همه انگریزان را بکشد مگر دستش بمراد نرسید بعد ازان از شهر بنارس بدر زده تا چندی پریشان و سرگردان بود تا آنکه در سنه یکهزار و هشتصد عیسوی مقید گشته هفده سال و سه ماه و چهار روز در قلعه کلکته محبوس ماند و بسن سی و شش سالگی در ماه جون سنه هزار و هشتصد و هفده عیسوی که مطابق ماه شعبان سنه یکهزار و دو صد و سی و دو هجری بود درگذشت و در کاشی باغان نزدیک مزار یکی از پسران ټیپو سلطان مدفون گردید قصه او مفصلاً در کتاب عماد السعادت مرقوم است این قطعه در تاریخ او بر تربتش کنده اند

تاریخ

۱۲۳۲

وزیر هند وزیر علی آصف جاه — چو سوی خلد برین رفت ازین سرای غرور

بگو بشنو آمده ناگه بشور و شیون و شین — نوای وای دریغا ز جن و انس و طیور

۱۲۳۲

در وفات جارج دی تهرد یعنی جارج ثالث بادشاه انگلستان

پدرش در ایام شاهزادگی فوت کرده چون جدش جارج دوم بعد ایالت سی و سه سال شمسی بتاریخ بست و پنجم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هفتصد و شصت عیسوی این جهان را پدرود نمود او بجای جد خود بر سریر سلطنت انگلستان نشست در زمان دولت او کمپنی انگریز بر اکثری از ممالک هندوستان قابض گردید او بعد سلطنت پنجاه و نه سال شمسی و نه ماه و چهار روز بتاریخ بست و نهم ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد و بست عیسوی که مطابق دوازدهم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و سی و پنج هجری بود فوت کرد عمرش هنگام وفات هشتاد و یک سال و هفت ماه شمسی بود

کهف الوزرا ملاذ دوران زیبنده مسند وزارت	از عرصهٔ دهر ناگهان شد آرایش ساحت جنان شد سر یاد برآرد گوی تاریخ
از تودهٔ خاک روح پاکش شد کالبدش بخاک پنهان فخر وزرا ازین جهان شد	با فوج ملک بسیر آسمان شد خاکی بسر جهانیان شد

۱۲۲۹

قاضی محمد نجم الدین خان کاکوروی

روز سه شنبه سیزدهم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دوصد و بست و نه هجری رحلت نموده مولوی فتح علی جونپوری در باب وفات او این تاریخ گفته ❊

تاریخ به تعمیه تخرجه

بحکمت شمس ملت نجم دین قاضی قضات	چونکه در باغ جنان با حور عین همدوش گشت
سر فرو بردم پی تاریخ در گوشم رسید	علم و فضل و درس و فن زهد و دین همه روپوش گشت ۱۲۲۹

۱۲۲۹

چون عبارات علم و فضل و درس و زهد و دین روپوش شوند یعنی هر یک ازین الفاظ روی خود را بپوشند از باقی حروف تاریخ بر آید ❊

ایضاً به تعمیه

نجم ثاقب بر سمای علم و دین قاضی قضات	رفت زین عالم سوی فردوس با قدر رفیع
هاتف غیبی بگوشم بی بدل تاریخ گفت	روز شنبه سیزدهم از مه دیگر ربیع ۱۲ ۲۹

۱۲۲۹

ایضاً

خان والای محمد نجم دین قاضی قضات	هم محاسب هم مهندس هم فقیه و هم حکیم
چون سفر کرد از جهان تاریخش از روی حساب	از همه الفاظ بر آور در این طبع سلیم
هر چه خواهی گیر از الفاظ اعدادش بزن	در دو لیس دوازده افزای بر وی ای فهیم
طرح کن نه گان و باقی کن دو چند وزن بده	یک بیفزا و مضاعف کن که گردد مستقیم
نه نه در اولش بر خوان که تاریخش بود	اینچنین تاریخ الهام است از رب کریم ۱۲ ۲۹

۱۲۲۹

پل نوبسته

راجه چینی لعل در سنه یکهزار و یکصد و شتے هجری در نوبسته متصل درگاه قدم رسول پلی احداث نموده و صاحب رای مورخ تاریخ آن به تعمیه یافته ❊

تاریخ

چشمهٔ فیض و سخا راجه کرمان چینی لعل	ساخت این پل که بدرگاه خدا شد مقبول
سال تاریخ بنایش ز سر دین بیا [illegible]	پل نوبسته براه قدم پاک رسول ۱۲۲۶

۱۲۳۰

مولوی فهیم الدین

در سنه یکهزار و دوصد و سی و یک هجری فوت شده این بیت در تاریخ وفات اوست ❊

تاریخ

در غم مولوی فهیم الدین	هاتف غیب گفت وای دریغ ۱۲ ۳۱

۱۲۳۱

مرزا محمد حسن قتیل

مشهور بمرزا قتیل اصلش از کهتریان شاهجهان آباد است بنا بر فیض صحبت ارباب اسلام

مجلس خانه

این عمارت در دہلی در جوار درگاه شاه مردان واقع است آنرا عشرت علیخان ناظر بحکم محمد اکبر شاه ثانی در سنه یکهزار و دو صد و بست و سه هجری تعمیر ساخته بر سال در ماه محرم مسلمانان دران مکان جمع میشوند و مرثیه میخوانند ازین سبب آن مکان را مجلس خانه میگویند و این تاریخ در باب بنای این عمارت در انجا نصب کرده اند

تاریخ

۱۲۲۳ بدرگاه شاهنشهی دوسرای — علی شاه مردان ولی خدای — بحکم شه اکبر نامور — چو عشرت علیخان بیاراست جای
ز تسنیم سائل سال آن — همین زور قم داد ناظر بنای ۱۲۲۳

در پیش این عمارت دروازه نقارخانه ساخته اند که آنرا صادق علیخان در سنه یکهزار و دو صد و سی و هفت تعمیر نموده تاریخش در مقام خود یافته خواهد شد +

میان متهو

پیرزاده بود ساکن لکهنو و خادم تربت میناشاه شاید که در سنه یکهزار و دو صد و بست و چهار یا که در سال یکهزار و دو صد و ستّه هجری فوت کرده رمورخی در وفاتش این تاریخ مرغوب که بطور تعمیه است گفته +

تاریخ

۱۲۲۴ قفس جسم را میان متهو — ببرید و پرید از درگاه — رفت نوک و دم و بازو و تیر — از حق الله و پاک ذات اِله

ایضاً بزبان اردو

۱۲۲۳ میان متهو جو ذاکر حق تهے — رات دن نام حق رٹا کرتے — گر یہ موت سے جو ادا با — کچہ نہ بولے سوائے فی سبیلے

امام الدین خان حکیم

یکے از منصب داران بادشاہی بود و در زمان محمد اکبر شاه ثانی در سنه یکهزار و دو صد و بست و چهار هجری فوت کرد

تاریخ

۱۲۲۴ عالی نسبی امام دین بود — عیسی دم و ذات و حکیمے — تاریخ وصال او خرد گفت — مرحوم برحمت کریمے

در ذکر وفات نواب یمین الدوله سعادت علی خان

برادر خورد نواب آصف الدوله ابن نواب شجاع الدوله بود و بعد وفات برادر و قید شدن وزیر علیخان بسعی مستر جان شور صاحب گورنر کلکته بتاریخ چهارم ماه شعبان سنه یکهزار و دو صد و دوازده هجری که مطابق بست و یکم ماه جنوری سال یکهزار و هفت صد و نود و هشت عیسوی بود در بلده لکهنو بر مسند امارت نشست و بعد حکومت قریب هفده سال بتاریخ دوم ماه رجب سنه هزار و دو صد و بست و نه هجری موافق یازدهم ماه جولائی سنه هزار و هشتصد و چهارده عیسوی در گذشت و پسرش غازی الدین حیدر بجای او بر مسند نشست تاریخ وفات **تاریخ** آه شد گنج سعادت در زمین + **تاریخ دیگر** دستور ۱۲۲۹
جهان بجنت آمد + **ایضاً** ہاتف بگفت آه شده لکهنو خراب +

قطعه تاریخ تعمیه

ایضاً

۱۲۲۰

برفت چون ز جہان میرزا ابوطالب — دو دیدہ در غم وا لیش بہجر آہنت نشست
بگفت ہاتف غیبی ز بہر تاریخش — کہ بود سال وفاتش ہزار و دو صد و بست

ذکر در وفات شاہ عالم بادشاہ

بعمر ہشتاد و دو سالہ بتاریخ ہفتم ماہ رمضان سنہ یکہزار و دو صد و بست و یک ہجرے کہ مطابق نوزدہم ماہ نومبر سال یک ہزار و ہشتصد و شش عیسوے بود در شاہجہان آباد برحمت ایزدے پیوست مدت سلطنت او کہ صرف نامے بود چہل و ہشت سال قمرے و پنجاہ بود از انجملہ دوازدہ سال و پنج ماہ در صوبہ بہار و الہ آباد گذرانیدہ و ہفتدہ سال با دو چشم بینا در شاہجہان آباد بسر بردہ و نوزدہ سال کور شدہ بر تخت نشستہ بعد وفات لقبش فردوس منزل قرار یافتہ و پسر او محمد اکبر بلقب محمد اکبر ثانی بر تخت جلوس نمودہ قبرش در درگاہ متصل مسجد شاہ عالم بہادر شاہ واقع ہست و بطرف بالین او این اشعار با تاریخ مرقوم اند ❊

اشعار با تاریخ

۱۲۲۱

شد بہر اوج تاجوری در خفیض خار — ورد اکہ از غبار کسوف اجل نہان
یعنی کہ شاہ عالم عالم پناہ کرد — زین عالم انتقال بہ نزہتگہ جنان
سید نوشت خامہ معجز طراز من — بیتی کہ سال آن ست ہم مصرعی عیان
دو آفتاب رو بزمین تہ ہنوز آہ — شد آفتاب زیر زمین آہ و اسمان

تاریخ وفات تعمیہ از مولوے امام بخش صہبائے

تاریخ

۱۲۲۱

حضرت فردوس منزل شاہ عالم بادشاہ — رفت ازین دار فنا و کرد در جنت مقام
سال تاریخ وفات آن شہ عالی گہر — دل ز روی نالہ گفتا ہفتم شہر صیام

اگر عدد ہفتم شہر صیام را با عدد حرف نون کہ روسے نالہ باشد یکجا نمایند تاریخ بر آید ❊ و این دو تاریخ از مولف است

تاریخ

۱۲۲۱

چو شاہ عالم رفت از جہان بدار بقا — بلند شد بفلک آہ و زار در غم او
زبان رحلت او خواستم چو از ہاتف — ندای آہ دریغا شنیدم از سر سو

ایضاً

۱۲۲۱

شاہ عالم بادشہ چون شد بسوے خلد برین — عالمے شد در غم او زار غمگین و حزین
سال تاریخ وفاتش چون ز ہاتف خواستم — خامہ من در رقم شد جاے او خلد برین

ابو النصر معین الدین محمد اکبر شاہ ثانی ابن شاہ عالم بادشاہ تیمورے

ولادت او بتاریخ شب چہار شنبہ ہفتم رمضان سال یکہزار و یک صد و ہفتاد و سہ ہجرے از بطن مبارک نواب ... بوقوع آمدہ و بعد وفات پدر بعمر چہل و ہشت سالگی بتاریخ ہفتم رمضان سال یک ہزار و دو صد و بست و یک ہجرے کہ مطابق نوزدہم ماہ نومبر سال یکہزار و ہشتصد و شش عیسوے بود در دہلی بر تخت نشست مولوی امام بخش صہبائے در تاریخ جلوس او گفتہ ❊

تاریخ تعمیہ

۱۲۲۱

بسر چو کرد لباس خلافت اکبر شاہ — بشرف دولت و اقبال و عز بانو ...
سر ز حرف غیب ز ذی ہیبت بہر یکبار گاہ — جہیز عشرت پرویز گفت سال جلوس

بیت سکہ

بسیم و زر زدہ خوش سکہ جہانبانی — چراغ دودہ تیمور اکبر ثانی

موّاب مذکور از سر نو عهد صلح و آشتی بسته گردید پیرون صاحب مع مردمان فرانسیس که همراه او بودند از نوکری برطرف شده و بر ملازمت مهاراجه دولت راو سیندهیه نوکر گردید و تحینگه ڈوباین صاحب فرانسیس که از طرف مهاراجه مذکور بحکومت ضلع کول و حصار علی گڈه و میان دوآب و مشغول شریف بولایت خود برد و پیرون صاحب خطاب جرنیلی یافته قائم مقام او گردید و چون در سنهٔ یکهزار و دو صد و هیجده هجری پیرون صاحب ایکاو کرنیل ... بها را که از جیند او تات قلعهٔ اگره را بدست آورده حکومت خود باو سپردند از قلعه بدر ساخت شخصی این تاریخ بطور تعمیه گفته

تاریخ

خدا ایکاو بها او را برون کرد	ز حصن استوار اکبر آباد	بجای هر دو کس نشست پیرو	معظم داد تاریخش تر آباد

اگر اعداد حروف ایکاو بها او که چهل و هفت میشود از اعداد مصرعهٔ ثانی دور کرده عدد پیرو را بیفزایند تاریخ بر آید +

ذکر در فتح قلعهٔ اکبر آباد وغیره از جنرل لیک صاحب

در ماه سنهٔ هزار و هشتصد و سه عیسوی لارڈ لیک صاحب بحکم کمپنی انگریز با فوج انگریزی قلعهٔ علی گڈه را محاصره نمود و جنرل پیرون صاحب که حکومت آن قلعه داشت بتاریخ بیست و نهم اگست سنهٔ مذکور در کول شکست خورد و بتاریخ چهارم ستمبر لارڈ لیک صاحب حمله کرده حصار مذکور را فتح نمود و پیرون صاحب از همه مایوس شده از خدمت دولت راو سیندهیه استعفا داده طرف لکهنو گذشت و بعد از آن جنرل لیک صاحب قلعهٔ اکبر آباد را که دران وقت سیران کرنیل هیسنگ صاحب مذکور بحکومت آن مامور بودند محاصره نمود و آن قلعه را نیز بتاریخ هفدهم ماه اکتوبر سنهٔ مذکور بگرفت تاریخ آن مسود این اوراق گفته که سال عیسوی و هم سال هجری از یک مصرعه استخراج می یابد +

تاریخ

۱۲۱۸ حصار اگره انگریز ساعتی بگرفت	دلم ز هاتف غیبی بعجز کرد سوال	که هست سال مسیحی و هم سنهٔ هجرت	بگفت هشتصد و یکهزار و سه آن سال

اگر از روی حساب ابجد اعداد حروف آخر مصرعه را بگیرند سنهٔ هجری که یکهزار و دو صد و هیجده بود بر آید و این تاریخ بطور تعمیه نیز از مولف است

ایضاً تعمیه تخرجه

۱۲۱۸ چو قلعهٔ اگره انگریز بگرفت	دل من جست سال عشر انگریز	بگفتم بی سر قتال بی جدال	که قلعهٔ اگره بگرفت انگریز

مرزا ابو طالب خان لندنی

پسر محمد بیگ خان بود چون در سنهٔ هزار و دو صد و سیزده هجری مطابق سنهٔ هزار و هشتصد و نود و نه عیسوی از راه دریای شور بولایت فرنگ رفته بود از آن سبب او را لندنی میگفتند بعد از مراجعت از آن سفر که در سنهٔ هزار و دو صد و هیجده هجری اتفاق شده کتابی موسوم بمسیر طالبی فی بلاد افرنجی در وقایع سفر فرنگ تصنیف نموده و در سنهٔ هزار و دو صد و بیست هجری مسافر ملک عدم گردید و مولف حسب خواهش پسر او مرزا یوسف با قرا این دو تاریخ در وفات او گفته +

تاریخ تعمیه

۱۲۲۰ رفت چو طالب از جهان	هوش و حواس ما بجان از دماغ رفت	هاتف زغیب با دل افگار ناگهان	از پی سال فوت او صد بار گفت

نواب نظام علی خان حیدرآبادی

از فرزندان نواب نظام الملک آصف جاه است، در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج هجری برادر خود نواب صلابت جنگ را مقید ساخته بر مسند ریاست نشست و بعد از یک سال او را کشته قریب چهل و دو سال حکومت نمود. اول او است که حیدرآباد را دار الامارة خود ساخته و بتاریخ ششم ماه اگست سال یکهزار و هشتصد و سه عیسوی که مطابق شانزدهم ماه ربیع الثانی سال یکهزار و دوصد و هیجده هجری بود رحلت نموده. بعد وفاتش خلف او نواب سکندر جاه بر مسند حکومت نشسته. مولف در تاریخ وفاتش گفته ❊

تاریخ از مولف تتمیمه

این نواب نظام الملک آصف جاه | آن امیری که نظام علی شایع نام
سال تاریخ وفاتش ز خرد پرسیدم | یکهزار و دوصد و هیجده بود از هجر
با سرگریه چنین گفت که افسوس نظام | که برون شد ز جهان بجنان کرد مقام

1218

ایضاً

پای الم را بگیر و باز بسوز زرا | سال وفاتش بگو وای نظام علی

کرنیل جان ولیم هیسنگ صاحب

او هولندیزی بود و از ولایت هولند که یکی از ممالک فرنگستان است در هند آمده ابتدا بملازمت نواب نظام علی خان والی دکن در سنه یکهزار و هفتصد و شصت و سه عیسوی مطابق سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری ممتاز گردیده، بعد از آن در سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و چهار عیسوی در خدمت مادهوراو سندهیه نوکر شده و چون بتاریخ دوازدهم فروری سنه یکهزار و هفتصد و نود و چهار عیسوی مطابق سنه یکهزار و دوصد و هشت هجری مادهوراو فوت کرد در سلک ملازمان برادرزاده او دولت راو سندهیه نوکر گردیده و در سنه یکهزار و هفتصد و نود و پنج عیسوی از راجه بعهده کرنیلی نامور شده حکومت قلعه و شهر اکبرآباد بدو حواله شد تا آنکه بتاریخ بست و یکم جولائی سنه یکهزار و هشتصد و سه عیسوی که مطابق غرۂ ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دوصد و هیجده هجری بود در اکبرآباد درگذشت و در گورستان فرنگیان که متصل جهن جهن کتوره واقع است مدفون گردیده و فرزندان او بر تربتش که از سنگ مرمر است روضه عالی از سنگ سرخ تعمیر ساخته اند که تا امروز موجود است و بالکل احوال او بر تربتش بخط انگریزی مرقوم است و این تاریخ در فارسی بر دروازه روضه مذکور ثبت است که از الفاظ تاریخ بست و یکم جولائی تاریخ فوت استخراج می یابد ❊

تاریخ

کرنیل جان ولیم هیسنگ چون ز دنیا | رحلت نمود و نهاد صد داغ از جدائی
تا روز و سال و مه را یکجا بهم نمائی | گفتا بملهم غیب یک قطعه گو ز تاریخ
وز قش چو بد هولند بیدایش الوهیت | در هند نامور شد از فضل کبریائی
چون روز و سال و مه را از سال عیسوی جست | ملهم بگفت تاریخ بست و یکم جولائی

1803

جنرل چارلس پیرون صاحب

از قوم فرانسیس بوده در اوائل چند سال در ملازمت نواب نظام علی خان بهادر حیدرآبادی بعهده کرنیلی و سرداری فوج گذرانیده چون بتاریخ غره ماه ستمبر سنه یکهزار و هفتصد و نود و هشت عیسوی میان کمپنی انگریز

تاریخ

اشجع و اعدل بحق لارڈ بهادر که	فخر امیران ملک حامی خلق خدا	نظم کند خامه‌ام اسم تمامش چنان	زانکه بود اسم او جامع القاب علی
اوست معلی جناب رافع خیر شکوه	ناظم و نواب عهد صاحب تاج و لوا	عقل کل از عقل او بهره‌ور او بود	نکته از عقل او نقل کند حالیا
تازه یکی مدرسه کرد بکلکته طرح	خطهٔ یونان نمود شهر کلکته را	اوستادش آئین نهاد کسب علوم و فنون	عالم هر علم و فن خواسته از هر کجا
شکر خدا را که شد فیض امیر کبیر	بهر معاش و معاد بهر همه راهنما	گفت سروشی بمن خوشتر ازین مدرسه	نیست درین کهنه دیر نو شده این بنا
مصرع تاریخ آن بی کم و بی کاستی	آخر این قطعه کن تا شنوی مرحبا	عام مسیحی شمار صورت و هم معنوی	هشت صد و یکهزار شد به رسانش بجا

۱۸۰۰

این تاریخ صوری و هم معنوی است اگر اعداد حروف مصرعه آخر از روی حساب ابجد بگیرند نیز همان تاریخ برآید +

ذکر سپردن ملک نواب یمین الدوله سعادت علیخان بکمپنی انگریز

در عمادت السعادت مرقوم است که در سنه یکهزار و دو صد و شانزده هجری نواب گورنر جنرل مارکوئیس ولزلی صاحب بهادر از کلکته به کانپور تشریف آوردند و نواب سعادت علیخان برای استقبال از لکهنو رفته از ملاقات یکدیگر مسرور شدند چون دران ایام مصارف بادشاه انگلستان از سبب نگاهداشتن فوج دیگر برای دفع سپاه بوناپارت پادشاه فرانس بیشتر از بیشتر بود چنانچه گورنر جنرل بهادر از نواب صاحب برای امداد یک و نیم کرور روپیه درخواست نمود نواب صاحب بعد تامل ملک میان دو آب و روهیلکهند را که بجمع یک و نیم کرور روپیه میکشید تفویض صاحب مذکور نمود تا سال بسال تحصیل نموده بلندن ارسال دارد اما تحقیق اینست که دران سال نواب گورنر جنرل برادر خورد مستر هنری ولزلی صاحب را بطرف لکهنو فرستاده بود که فیما بین نواب صاحب و کمپنی انگریز از سر نو مواثیق عهد و پیمان ترقیم یابد چنانچه نواب صاحب بمبادله اقساط قدیم و مال که بر ذمهٔ نواب موصوف واجب الادا بود ملک میان دو آب را مثل کوره و اتاوه و فرخ آباد و گورکهپور و صوبه اله آباد وغیره که جمع آن یک کرور و سی و پنج لکهه روپیه بود تفویض اهالی کمپنی نمودند و این عهد تازه بتاریخ دوم ماه رجب سنه هزار و دو صد و شانزده هجری موافق دهم ماه نومبر سنه یکهزار و هشتصد و یک عیسوی در بلدهٔ لکهنو تحریر یافته شخصی تاریخ این معامله را چنین گفته و از مصرع آخر تاریخ برآورده +

تاریخ

۱۲۱۶

۱۶	۱۲
خود بخود این دور دوزنگی گرفت	ملک ز نواب فرنگی گرفت

ذکر روضهٔ حضرت عباس در لکهنو

گویند که در لکهنو مرزا فقیر بیگ نامی در رستم نگر سکونت داشت در خانهٔ او علمی بود که آنرا علم حضرت عباس شهرت داده بود و خاص و عام همه بزیارت میرفتند در وقت نواب آصف الدوله آن مکانی بود مشتمل بر دیوارهای خام سقف خام و صحن مختصری در سنه یکهزار و دو صد و هفده هجری باشارهٔ نواب سعادت علیخان عمارتی عالی در اینجا تعمیر یافت و گنبد آن را بطلا ملمع ساخته دیوارهای پخته و صحن وسیع را احاطه نمودند دروازه دارد که سر بآسمان کشیده تاریخهای متعدد برای گنبد مذکور گفته‌اند از ان جمله این مصرعه از مرزا قتیل است

۱۲۱۷

این گنبد جدید بنای سعادت است +

حکیم نفا خان

برادر حکیم نوکا خان است در ماه شوال سنه هزار و دو صد و پانزده هجری در اکبر آباد درگذشت و نزد تربت برادر خود اندرون احاطه روضه شاه علاء الدین مدفون است تعویذش از سنگ مرمر است و این تاریخ بر آن مرقوم

تاریخ

چون نفا فردوس برین رفت از جهان | بوعلی ثانی نفا خان محترم
کلک مشکین سال و ماه و روز نقل | شهر شوال و دوشنبه زد رقم

۱۲ ۱۵ — ۱۲۱۵

تفضل حسین خان کشمیری

او را خان علامه نیز میگویند از جمله مصنفات آن یگانه زمانه یکی در هیئت حکمای فرنگ است و دو نسخه دیگر در صناعت جبر و مقابله و خان موصوف چندی پیش از وفات نواب آصف الدوله به نیابت او سربلندی حاصل ساخته و بعد از آن در عهد نواب سعادت علی خان بکلکته رفته هنگام معاودت مابین کلکته و مرشد آباد بتاریخ پانزدهم ماه شوال سنه یکهزار و دو صد و پانزده هجری درگذشت شاه محمد اجمل الله آبادی تاریخ وفاتش این قصیده نظم فرمود ✣

قصیده تاریخ

در هزار و دو صد و از دهم | شده چون فضل قادر قدوس
آن تفضل حسین خان یعنی | زده بر کشور امارت کوس
آنچنان سید و بست کز ملک | که بملکش نماند یک سالوس
گشت از شرق چون بجانب غرب | های شد طالع جهان معکوس
دو صد و یکهزار و پانزدهم | مه شوال و ساعتی منحوس
که بناگاه آن عدیم المثل | سوی ملک آخرت زد کوس
مثل او گردش زمانه ندید | صاحب ننگ صاحب ناموس
در متانت دگر فطانت و فهم | از فلاطون و دیسقوریدوس
رای مشائیان و اشراقین | پیش رایش چو رای نامحسوس
بو علی زمانه خود بود | علم او پیش علم او چو دروس
یار چل ساله من غمگین | های افسوس صد هزار افسوس
چه بگویم چه سیر و هیهات | بسر خسته دل ممسوس
خان من چون بحر تمام نمود | روز روشن بسر آن چه او بود
آنکه بر قاقم و سمور نشست | دارد از خاک گور بهی ملبوس
خان عالی مقام والا جاه | اشرف و انفس فوات و نفوس
نائب آصف زمان گردید | رفت نامش ز ربیند تا حد روس
بعد چندی بملک مشرق رفت | خور بدولت سرای او زد بوس
آفتاب شرافت غروب نمود | تیره تر گشت این جهان عبوس
بود تاریخ ماه پانزدهم | طالع روزگار شد منکوس
یک جهان رفت بهر استقبال | عالمی را امید شد مایوس
سرکشا گردیش فرو بردی | یکه تاز اوستاد بطلمیوس
بر زبان بود یاد او هر دم | چه صراح و صحاح و چه قاموس
داشت او در خزانه علم جنان | که نه دیده بخواب کیکاوس
صاحب دین و حب اسلام | بیشک و ریب چون محقق طوس
غنچه های امید دل نشگفت | خاطرم بود در هوس محبوس
نه شبم شب نه روز بین روز است | لیکن عهده گشته ام محروس
نیک بد را نمیگذارد حیف | آه از گردش سپهر نحوس
گر بپرسند سال تاریخش | با سر جیب و تم بگو افسوس

۱۲۱۵

مدرسه کلکته

چون در زمان مارکوس ولزلی صاحب گورنر جنرل در سنه یکهزار و هشتصد عیسوی موافق یک هزار و دو صد و پانزده هجری مدرسه عالی در شهر کلکته بنا یافت تاریخ آن یافته‌اند ✣ ✣ ✣

ملازمت یکی از راجه‌های ولایت میسور که برکناره دریای شور است نوکر بود و در آخر راجه را در سنه یک هزار و یک صد و هفتاد و سه هجری مقید ساخته خود مالک آن ملک گردید و مدت العمر با انگریزان آن نواحی جنگ داشت و در مهر خود این بیت منقوش ساخته بود سکه

بهر تسخیر جهان شد فتح حیدر آشکار	لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار

بتاریخ هفتم ماه دسمبر سنه یک هزار و هفت صد و هشتاد و دو عیسوی که مطابق غره محرم سنه یک هزار و یک صد و نود و هفت هجری بود فوت کرده در سرنگ پتن قریب باغی که موسوم بلعل باغ است مدفون گردید اما از ابیاتی چند که بر تربت او مرقوم است چنان مستفاد می گردد که از الفاظ «حیدر علی خان بهادر» [۱۱۹۵] تاریخ فوت او استخراج می یابد و این دو سال کم می شود بالجمله ۱۱۹۵

بعد وفات او پسرش ٹیپو بر مسند حکومت نشست و خود را ملقب به ٹیپو سلطان ساخت و خطبه و سکه بنام خود نمود او نیز مثل پدر خود شجاع و دلیر بود و مدام با انگریزان محاربه عظیم داشت شنیده شد که بیت سکه اش این بود

سکه

سکه زد در جهان تا آسانی	شاه ٹیپو سکندری ثانی

و شکل مهر ٹیپو سلطان این است



در بیت مهر مذکور لفظ فتح اشاره بطرف جد اوست و لفظ حیدر اشاره بطرف پدر او و لفظ سلطان اشاره بطرف خود است و اگر عدد حروف آیت را که در وسط مهر است و هفت صد و هشتاد و شش می شود با عدد حروف تاویا که در بیت مهر است و چهار صد و ده می شود جمله یکجا نماینده سال جلوس او بر آید و ٹیپو سلطان بتاریخ بست و هشتم ماه ذی القعده سنه یک هزار و دو صد و سیزده هجری که مطابق چهارم ماه مئی سنه یک هزار و هفت صد و نود و نه عیسوی بود در جنگی که با انگریزان داشت کشته شد و از آن وقت سرنگ پٹن بتصرف کمپنی انگریز در آمد و ولایت میسور بیکی از وارثان راجه مذکور که سه ساله عمر بود و کشنا راج نام داشت حواله کرده شد و روضه ٹیپو سلطان متصل روضه پدر او در سرنگ پٹن است تاریخ شهادت او

تاریخ

شاه ٹیپو چو کرد عزم جهاد	حق باو منصب شهادت داد	سال تاریخ او شهید بگفت	حامی دین شه زمانه برفت

۱۲۱۳

حکیم نقا خان

برادر حکیم کوکا خان است در ماه شوال سنه هزار و دوصد و پانزده هجری در اکبرآباد درگذشت و نزد تربت برادر خود اندرون احاطه روضه شاه علاء الدین مدفون است تربتش از سنگ مرمر است و این تاریخ بران رقم

تاریخ

چون بفردوس برین رفت از جهان	بو علی ثانی نقا خان محترم
کلک مشکین سال و ماه و روز او	شهر شوال و دوشنبه زد رقم

۱۲۱۵

تفضل حسین خان کشمیری

او را خان علامه نیز میگویند از جمله مصنفات آن یگانه زمانه یکی در هیئت حکمای فرنگ است و دو نسخه دیگر در صناعت جبر و مقابله و خان موصوف چندی پیش از وفات نواب آصف الدوله به نیابت او سربلندی حاصل ساخته و بعد ازان در عهد نواب سعادت علی خان بکلکته رفته هنگام معاودت مابین کلکته و مرشدآباد بتاریخ پانزدهم ماه شوال سنه یکهزار و دوصد و پانزده هجری درگذشت شاه محمد اجمل الله آبادی تاریخ وفاتش این قصیده نظم فرمود ✤

قصیده تاریخ

در هزار و دوصد دوازدهم	شده چون فضل قادر قدوس
آن تفضل حسین خان یعنی	زده بر کشور امارت کوس
آنچنان بند و بست کرد بملک	که بملکش نماند یک سالوس
گشت از شرق چون بجانب غرب	های شد طالع جهان معکوس
دوصد و یکهزار و پانزدهم	مه شوال و ساعتی منحوس
که بناگاه آن عدیم المثل	سوی ملک آخرت زد کوس
مثل او گردش زمانه ندید	صاحب ننگ و صاحب ناموس
در متانت دگر فطانت و فهم	از فلاطون و دیسقوریدوس
رای مشائیان و اشراقین	پیش رایش چو رای نامحسوس
بو علی زمانه خود بود	علم او پیش علم او چو دروس
یار چل ساله من غمگین	های افسوس صد هزار افسوس
چه بگویم چه سیر و هیهات	بهر خستهٔ دل مأیوس
خان من چون بحر مقام نمود	روز روشن سیه سرا چو او بود
آنکه بر قاقم و سمور نشست	دارد از خاک گور رهی ملبوس
خان عالی مقام والا جاه	اشرف والنفس و ذوات و نفوس
نائب آصف زمان گردید	رفت نامش ز هند تا در روس
بعد چندی بملک مشرق شتافت	خور بدولت سرای او زد بوس
آفتاب شرف غروب نمود	تیره تر گشت این جهان عبوس
بود تاریخ ماه پانزدهم	طالع روزگار شد منکوس
یک جهان رفت بهر استقبال	عالمی را امید شد مایوس
سرش گردیش فرو بردی	بکه تا زاو شنا و بطلیموس
بر زبان بود یاد او هر دم	چه صراح و صحاح و چه قاموس
داشت او در خزانه علم کتابها	که نه دیده بخواب کیکاوس
صاحب دین حساب اسلام	بی شک و ریب چون محقق طوس
غنچه های امید دل نشگفت	خاطرم بود در هوس محبوس
نه شبم شب بدن نه روزم روز	لبم عهد گشته ام محروس
نیک و بد را بگذار رحیت	آه از گردش سپهر عبوس
گر بپرسند سال تاریخش	با سر حیف و غم بگو افسوس

۱۲۱۵

مدرسه کلکته

چون در زمان مارکوئیس ولزلی صاحب گورنر جنرل در سنه یکهزار و هشتصد عیسوی موافق یکهزار و دوصد و پانزده هجری مدرسه عالی در شهر کلکته بنا یافت تاریخ آن یافته ✤ ✤ ✤

ملازمت یکی از راجہ ہای ولایت میسور کہ بر کنارہ دریای شور است نوکر بود در آخر راجہ را در سنہ یک ہزار و یک صد و ہفتاد و سہ ہجری معقید ساختہ خود مالک آن ملک گردید و مدت العمر با انگریزان آن نواحی جنگ داشت و در مہر خود این بیت منقوش ساختہ بود سکہ

بہر تسخیر جہان شد فتح حیدر آشکار	لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار

بتاریخ ہفتم ماہ دسمبر سنہ یک ہزار و ہفت صد و ہشتاد و دو عیسوی کہ مطابق غرہ محرم سنہ یک ہزار و یک صد و نود و ہفت ہجری بود فوت کردہ در سرنگہ پٹن قریب باغی کہ موسوم بہ لعل باغ است مدفون گردید اما از ابیاتی چند کہ بر تربت او مرقوم است چنان مستفاد می گردد کہ از الفاظ + حیدر علی خان مباد رہا. ۱۱۹۵ تاریخ فوت او استخراج می باید و این دو سال کم می شود بالجملہ ۱۱۹۵ بعد وفات او پسرش ٹیپو بر مسند حکومت نشست و خود را ملقب بہ ٹیپو سلطان ساخت و خطبہ و سکہ بنام خود نمود او نیز مثل پدر خود شجاع و دلیر بود و مدام با انگریزان محاربہ عظیم داشت شنیدہ شد کہ بیت سکہ اش این بود

سکہ

سکہ زد در جہان تا آسمانی	شہ ٹیپو سکندر ثانی

و شکل مہر ٹیپو سلطان این است



در بیت مہر مذکور لفظ فتح اشارہ بطرف جد او ست و لفظ حیدر اشارہ بطرف پدر او و لفظ سلطان اشارہ بطرف خود است و اگر عدد حروف آیت را کہ در وسط مصرع است و ہفت صد و ہشتاد و شش می شود با عدد حروف تا و یا کہ در بیت مہر است و چہار صد و دہ می شود جملہ یکجا نمایند سال جلوس او بر آید و ٹیپو سلطان بتاریخ بست و ہشتم ماہ ذی القعدہ سنہ یک ہزار و دو صد و سیزدہ ہجری کہ مطابق چہارم ماہ مئی سنہ یک ہزار و ہفت صد و نود و نہ عیسوی بود در جنگی کہ انگریزان با و داشت کشتہ شد و از آن وقت سرنگہ پٹن بتصرف کمپنی انگریز در آمد و ولایت میسور یکی از داران راجہ مذکور کہ سہ سالہ عمر بود و کشنا راج نام داشت حوالہ کردہ شد در روضہ ٹیپو سلطان متصل روضہ پدر او در سرنگہ پٹن است تاریخ شہادت او

تاریخ

۱۲۱۳ شاہ ٹیپو چو کرد عزم جہاد	حق باو منصب شہادت داد	سال تاریخ او شہید گفت	حامی دین شہ زمانہ برفت ۱۲ ۱۳		

ندب توحد بالورے بشہامت ذات اعتبار
قہر الممالک جمتہ وقضی المراد باشار
واتی بجیش وافر ومراکب طوتہ البحار

۵

وتملک الاسکندریہ سرعتہ دون اعتبار
بجحرم شہر یہ حسن اقتتاح وانتشار
وملا الاراضی عسکرا حول الکنانتہ واستدار

۶

من کل صدات وستی یوم القتال لہ اضطبار
صف الصفوف بحکمت وفنون حرب واختبار
وسطا بشدہ عزمہ وعلی الجیوش الغزغار

۷

واثار نار الحرب فی یوم تشب بہ الصغار
ولوی العنان نعلیہم وسقاہم کاس المرار
وارعہم یوم شدید الحرب فیہ العقل حار

۸

یوم لقال بحبقہ للہ درک من نہار
وتبددت تلک الجماہیر العدیدت فی القفار
وروالمینت فوقہم قدامطرۃ جمرات نار

۹

والبطش منہم وفی الغتے طلب الہزمیت والفرار
والکرب حل بہم وحاق الویل فی تلک الدیار
وعنرلو ناپارتہ والعزولت بانکسار

۱۰

والشتت امرادہا وعذت بذل واحتقار
ونشوح مرکان فی عفر وامرالہ سار
وبیوم سبت فیہ قدارخت ثم الانتشار

ٹیپو سلطان والی میسور و سرنگا پٹن

پسر حیدر علی خان ابن شیخ نایک است وحیدر علی خان در اوایل مرتبت سپاہیگیری...

باغی شده آن بگیناه را بتاریخ بست یکم جنوری سنه یکهزار و هفتصد و نود و سه عیسوی که مطابق
ماه جمادی الثانی سال هزار و دو صد و هفت هجری بود بر دار کشیدند و ملکه را نیز بعد از سه
ماه بهمون طور کشتند بونا پارته را که مردی هوشیار و شجاع بود لبر داری قبول نمودند اول او را به تسخیر
ولایت مصر فرستادند چنانچه بونا پارته با فوجی عظیم از ولایت فرانس براه دریا کوچ نموده
بولایت مصر رفت و در انجا در ماه محرم رسیده بعد محاربه و مجادله بتاریخ بست یکم ماه جولائی سنه
یکهزار و هفت صد و نود و هشت عیسوی که مطابق روز شنبه هفتم ماه صفر سنه هزار و دو صد و
سیزده از هجرت بود اسکندریه را گرفت و تمامی ملک مصر را بدست آورده تا چندگاه ان ولایت
را بقبضه خود داشت و بسیاری از ملک های دیگر را نیز فتح نموده بود اما از انجا که با بادشاه انگلستان
نیز خصومتی داشت و اراده مصمم نموده که بعد فتح مصر بطرف هندوستان رفته و با ٹیپو سلطان آمیخته
هندوستان را نیز بگیرد چنانچه شاه انگلستان فوجی عظیم در پی او فرستاد و او را شکستی فاحش داد
بعد شکست بونا پارته بهر نوعیکه توانست خود را بولایت فرانس رسانید و چون بعد ازین نیز کارهای
مردانه از دست او بر آمده بود سرداران ان ولایت متفق شده او را بر خود بادشاه ساختند و جباری
و قهاری بادشاهی منزل او بر نشسته اراده ان داشت که تمام روی زمین را تسخیر نماید اما دستش
بمراد نرسید یکی از شعرای ولایت مصر در ایامیکه بونا پارته اسکندریه را فتح ساخت این تاریخ بزبان عربی نظم کرد

تاریخ فتح ملک مصر بزبان عربی

۱

للہ عصر اسے لفتح فلک السعادت فیہ دار
وجمال کوکب دولت الجیش الفرنسوی الہا نار
یا حسنها من دولت بالافتخار لها اشتہار

۲

مقدامها ذو سطوت تهد الملوک له الوقار
الشہم بونا پارته اسد الوغا ذو الاقتدار
من فاق قدرا وارتقی اوج العلی و سما الفخار

۳

مولی شدید البطش من عده حیل به الدمار
ملک تولی ربتا خضعت لها القوم الکبار
مولی عمیم نواله بحر تنزه عن قرار

۴

کاغذے درباب معزولے وزیر علی خان تیار ساخت و از هر یک سرداران که دران وقت حاضر بودند مثل الماس علی خان و تحسین علی خان خواجه سرایان و تفضل حسین خان کشمیرے و حسن رضا خان نایب آصف الدوله مرحوم و راجه تکیت رای و اشرف علی خان خسر وزیر علی خان بر کاغذ مذکور مهر کنانید بعد ازان وزیر علی خان را که ازین حال خبرے نداشت نزد خود طلبیده مقید ساخت و بعد از چند روز از دار الطرف بنارس روانه نمود و نواب سعادت علی خان را که برادر حقیقی نواب مرحوم بود بتاریخ بست و یکم ماه جنوری سنه یکهزار و هفتصد و نود و هشت عیسوی که مطابق سیوم ماه شعبان سنه یکهزار و دو صد و دوازده هجری بود بر مسند امارت نشانید گویند که بعد اسیر شدن وزیر علی خان صغیر و کبیر بسیار گریه و زاری کردند

و بعضے شعرا تاریخ ها درباب عزلت او باین عنوان گفته اند

تاریخ

از سر نام بغت کور نمک
باز تحسین که باد لعن علیش
انخر دو شمن حسیم و لیجم
راجه بهم داخل لعینان شد

سال تاریخ شد عیان بی شک
از سماوات دهم رحمن ملک
جهل بسیار و دانش اندک
کرد این نمک از خاطر حکسا
مهر کردند بهر عزل وزیر

اول آن قاتل حسن الماس
فتنه پرداز ملحد کشمیر
ناقص العقل زنکه نادان
زادن دختر و دغا کردن
خود سیه رو شدند زیر فلک

سر گروه همه حرام نمک
که شیاطین بر سر او فلک
دست بردار شد ازان کودک
شرف خود شناخت ان مرد

ایضاً

اول برنا بیب پشیمان
بیگم خورد و بزرگ هر دو
پیدا شده این یزید تاسنے

دوم برانکه گشت دیوان
دیگر مردک شرف علیخان
یعنے مرزا حسن رضا خان
تاریخ اسیریش بر آمد

سیوم الماس بود خناس
تحسین که بر و هزار نفرین
کردند اسیر امیر خود را
۱۲ ۱۲
لعنت همه بر نمک حرامان

لعنت بر وی ز حد فراوان
از وحش و طیور و جن و انسان
از مکر و فریب و کید شیطان

ایضاً در هندی

بی بی بیگم حسن رضا خان اور الماس زمانه
بیجا کیا وزیر علی کو جو وه ہے مردانه

تکیت و تحسین اور تفضل اشرف سر دیوانه
سری حرف ان ساتاروهن ہی تاریخ شهانه

ایضاً

سات حرفون نے کیا خانه خراب   تین تی اور دو الف ایک جی و

تین تی یعنے تفضل حسین خان کشمیرے و تحسین علیخان خواجه سرا و تکیت راے راجه دو الف یعنے الماس علیخان خواجه سرا و اشرف علی خان خسر وزیر علی و یک ح یعنے حسن رضا خان نایب و یک سے یعنے بهو بیگم مادر آصف الدوله

فتح کردن بونا پارته بادشاه فرانس ولایت مصر را

در اوایل بونا پارته مردے بی نام و نشان بود چون سپاه و رعایاے ولایت فرانس از بادشاه خود

الماس علیخان
تحسین علیخان ۴۰۰
تفضل حسین خان ۴۰۱
حسن رضا خان ۸
بهو بیگم مادر آصف الدوله ۲
تکیت راے ۴۰۰
اشرف علیخان ۱
۱۲۱۲

۱۲۱۲

۱۲۱۲

	چو خورروی مین تابنده میمنه است	جهانرا بخشش او زنده میشت	اگرچه خانخانان کان همم بود	ازیر عالی من هم نه کم بود
	درین ایام بودی خان خانان	ازو منجو استی انعام و احسان	دریغا رفت ان میر جوان تحجب	دریغا بست ازین دار الفنا رخت
	دریغا آن سپهر جود و حشمت	بکلک جاودانی کرد رحلت	ازین ملک فنا دل سیر گردید	بملک لایزالی گنج بگزید
	دریغا آن امیر پاک طینت	که ناید کس نظیرش در بصیرت	بتنگ آمد ز لبس این دار فانی	نموده بند و بست جاودانی
	بروز پنجشنبه آه صد آه	وداع این جهان بنمود ناگاه	بربیع الاول بست نهم بود	که رحلت ان سپهر جود بنمود
	مرا استقرار این غم چون رساند	تشید همچو ماتم چون رساند	چه گویم انچه شد حال دل من	چه گویم انچه شد غم حاصل من
	در انحالت بخود هرگز نماندم	بچرخ هفتمین ناله رساندم	بغیر ناله و آه و فغان هیچ	نبوده با من سر ناتوان هیچ
	بدل حسرت بچشم اشک و بلب آه	ز روز تا شام تا وقت سحرگاه	هزاران آه میکردم دران شب	دمادم بود از آهم لبالب
	از انجمله شمردم چون دو صد آه	فزودم همبران دو آه جانکاه	شمار این دو صد آه و دو آهم	بود بر سال ترحیلش گواهم
۱۲۱۲	دگر تاریخ فوت او بناگاه	غم آصف بگفتم با سیر آه	دگر تاریخ گفتا جان بر لقنت	سلیمانی نمانده اصفی رفت
۱۲۱۲	بطور تعمیه تاریخ دیگر	بگو بخشش تمام و جود بی سر	خدایا جای او خلد برین باد	طفیل احمد و اولاد امجاد

ایضاً از شاه اجمل

۱۲۰	آصف الدوله وزیر اعظم هندوستان	کرد رحلت گشت حال اهل عالم تباه	سال تاریخ وفات آن امیر ذو الکرام	گفت تعف عمده ماتم عزاره ماتم آه

ایضاً از مؤلف

۱۲۱۲	شد چو بیمار آصف الدوله	تا فلک گشت آه و ناله قریبا بر عزیزان جو لود بخشنده	بست هشت ربیع الاول بود سال فوتش بجوز لفظ غریب	گر جهان رفت و شد بهشت نصیب

بزبان هندی

۱۲۱۲	ایک سهس اٹھ سی حور سنت کابرس	بارہ سی بارہ وسنہ ہجری جانت سکل جہان	کوار ماس بوا سدے جمعرات مدہیان	اٹھائیس ربیع الاول آصف کیو پیان

نواب وزیر علیخان

چنان ذکر می کنند که نواب آصف الدوله مطلق شوق زنان نداشت بلکه از رجولیت عاطل بود اما در محل سرای او قریب پانصد زنان صاحب جمال بودند از انجمله چندے بودند که انهارا نواب مذکور در حالت حاملگی در محلسرای خود جا داده بود و چون فرزندے ازایشان پیدا می شدے شادیهای کرد و بجای فرزند خود پرورش می نمود چنانچه شصت فرزندان داشت ازان جمله شصت و دو پسران و بست و هشت دختران و بزرگ ترین از همه فرزندان وزیر علی خان بود که در کدخدائی او نواب موصوف قریب ۳۰ لکهروپیه خرچ نموده و بعد وفات نواب تا چهار ماه در لکهنو بر مسند امارت نشسته درایامیکه نواب آصف الدوله فوت کرده مستر جان شور صاحب گورنر کلکته بود و شهر کلکته بشورے آب و هوا مشهور است چنانچه شخصے در صفت ان شهر بیتے چند گفته و در ضمن آن این بیت آورده **بیت** آب شور و زمین شور و سر شور شور فرمانروای کلکته ✣ بالجمله چون وزیر علیخان از نطفه نواب نبود بلکه مشهور است که او فراش پسرے بود بنابران مستر جان شور صاحب از کلکته آمده حسب استرضاے بهو بیگم صاحبه مادر نواب اصف الدوله

آمد به هنگامی که آصف کرد از دنیا سفر		سر برآورد از لحد و گفتا صاحبقران	

١٢١٢

در وفات نواب آصف الدوله

ابن نواب شجاع الدوله بعد وفات پدر بتاریخ بست و نهم ماه ذی القعده سال یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت هجریه بر مسند امارت و وزارت و فیض آباد نشست و بعد از آن لکهنو را دار الامارت خود ساخته و پس از حکومت بیست و سه سال و چند ماه بتاریخ بیست و ششم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و دوصد و دوازده هجریه روز پنجشنبه بوقت چاشت که مطابق بیست و یکم ماه ستمبر سنه یکهزار و هفتصد و نود و هفت عیسوی بود ازین جهان فانی بملک جاودانی سفر کرده و در امام باڑه که در لکهنو تعمیر ساخته بود مدفون گردید فضلا و علما در باب وفاتش تاریخها گفته اند از آنجمله چندی درین مقام ثبت نموده شد

تاریخ

چون گلشن عشرت بتاراج خزان شد ای ندیم — شام استشمام مسرت می نماید در نسیم
آصف کبن نه صدف را یک در شهوار بود — آن در شهوار رفت از دست عالم شد یتیم
لکهنو بی آصف است و آسمان بی آفتاب — شهر لوبان سینه مسیح دلور سینا بی کلیم
وارد عرش عشرتی در صحن آصف باغ خلد — انبیا همدم سلیمان همنشین آصف ندیم
نقشبند کاف و نون بر تربت آصف نوشت — فروح و ریحان و جنات النعیم

١٢١٢

ایضا

کرد رحلت چو آصف الدوله	مبتلا شد جهان بماتم و شین	ناتفی گفت سال تاریخش	شد مقرر ارش بزیر پای حسین

١٢١٢

ایضا

بخلد برین آصف الدوله رفت	مکان یافت در سایه بو تراب	فلک سال تاریخ او گفت	بزیر زمین حیف شد آفتاب

١٢١٢

ایضا

ای آفتاب زود بزیر زمین شدی	در ملک غیب با تاج و نگین شدی	ای نو جهانیان اغذا [illegible]	فکر جهان نکردی بخلد برین شدی

١٢١٢

ایضا تعمیه

از وی دلش بی سر و پا گشته اند	ظلم و فسق و عیب و هم کرم

یعنی اگر حروف اول و آخر بر یک لفظ را که در آخر مصرعه است دور کرده شود از باقی حروف تاریخ برآید و این مصرعه نیز در تاریخ وفات اوست
ع آصف الدوله بفردوس برین منزل کرد ∴ و این تاریخ از شاه محمد اجمل الهٰ آبادی در وفات او گفته

تاریخ

وزیر اعظم و دستور اعظم	گرامی گوهری از ولد آدم	ایا عین جد امیر ابن الامیری	ایا عین جد وزیر ابن الوزیری
سلیمان حشمت آصف شکوهی	فریدون صولت و در حلم کوهی	جناب آصف الدوله که در جود	نظیر او بعالم کمتر کس بود
کسی از فتنه جستی گر پناهی	بدبدی کشورش آرام گاهی	هزاران مردم از اقصای عالم	هزاران یافتند از وی دراهم
نیاز آتش بحضرت کربلا رفت	نه پنهان پاره پاره بر ملا رفت	بمشهد بهری آورد آن یگانه	که باشند یادگارش در زمانه
غلام همت او حاتم طایی	بود از بندگانش معن بن زایی	سراپا مظهر جود و سخاوت	ز نوشروان فزون‌تر در عدالت

مقرر کردن ضرور شد چنانچه این امور عظیم بر منیر الدوله حیدر بیگ خان قرار پذیرفت در عهد نیابت و حکومت او جمیع ملک میان دواب بجمع یک کرور و چند لکه روپیه بر رکن الدوله الماس علی خان خواجه سرا قرار گرفته بود و او در سخاوت و مروت ضرب المثل بود چنانچه میر زین العابدین خان مذکور از طرف او در ملک میان دواب چند پرگنه داشت بعد وفات میر مذکور که در ماه شعبان سنه هزار و صد و هفت هجری بوقوع آمده زوجه عفیفه او که مصری بیگم نام داشت عرضی برکن الدوله الماس علی خان نوشت که هفتاد لکه روپیه نقد پیش این کنیز است و شوهر من اینهمه را از دولت خداوند بهم رسانیده هرچه ارشاد شود بموجب آن عمل آرد الماس عرضی را خوانده با کرد و بر سر غضب آمده گفت که مصری بیگم مرا اینقدر لئیم و دنی تصور کرده که مبلغ جمع کرده شوهر او را از و بستانم مارا چه کار است بر پسران خود حق التقسیم سے کند چنانچه از سخاوت این خواجه سرا پسران میر مسطور توانگر شده ملقب بنواب اکبر علی خان و نواب باقر علیخان شدند در بستی و رهتور و فتحپور بسر رسانیدند تاریخ وفات زین العابدین خان از مولوی فایق بطور تعمیه

تاریخ

۱۱۹۲ / ۱۲۰۷

چون وفات میر زین العابدین
سال تاریخش نوشتن خواستم
خلق را افزود صد رنج و قلق
از سواد خامه غم بر ورق
ماه شعبان بود و هم یوم الخمیس
گفت فایق با دو حرف حزن دل
کز غمش گردید چاک سینه شق
گشت زین العابدین واصل بحق

چون عدد حروف حا و زا از الفاظ حزن دل گرفته با عدد آخر مصرعه یکجا کرده شود تاریخ فوت بر آید

تاریخ مسجد

۱۲۰۸

چون حیدر شاه در سنه هزار و دو صد و هشت هجری مسجدے بنا ساخت تاریخش یافته شد

تاریخ

۱۲۰۸

کرد مسجد بنا چو حیدر شاه
رکن دین اختر سلیمانی
هاتف غیب سال تاریخش
گفت بیت المقدس ثانی

حکیم ذکا خان

طبیبی حاذق در سلک ملازمان مهاراجه مادهوجی سندهیه در دولت راو سندهیه انتظام داشت در سنه هزار و دو صد و نه هجری فوت کرد تربتش اندرون احاطه درگاه شاه علاء الدین که در اکبرآباد در موضع تائی کی منڈی واقع است از سنگ مرمر ساخته اند و بر آن این تاریخ منقوش است

تاریخ

۱۲۰۹

ذکا خان عالم قانون حکمت
که داری عقل کل بر دست او بود
شب آدینه و بیستم ز شوال
شد از دنیا مسیح وقت افسوس
خرد گفت از سر افسوس تاریخ
بعزم کوچ زد زین کوچگه کوس

مسجد فتح پور

زوجه میر زین العابدین خان یعنی مصری بیگم مادر نواب باقر علی خان در سنه هزار و دو صد و دوازده هجری در فتحپور که مابین شهر الهٰ آباد و کانپور واقع است مسجدے تعمیر ساخته و مولوی فایق تاریخش گفته

تاریخ

مادر باقر علیخان بیگم عصمت نشان
مریم ثانی بخاتون قیامت منتسب
کرد چون تعمیر مسجد در میان فتحپور
از برای گفتن تاریخ گشتم منتظر

بات سیزده هم

ان سید زمانه که نام شریف او	شد زین عابدین ورسیده بکامیابیات خالق دوگانه کرد محراب ادا ادا	تعمیر کرد بلب دریا چو در بهور تاریخ گفت خضر که قد قامت الصلوات	گردون شکوه مسجد عالی بی نجات	۱۲۰۳

تاریخ امام باره نواب آصف الدوله

نواب آصف الدوله امام باره رفیع در لکهنو تعمیر نموده گویند که مثل ان در جای دیگر کم است بنای ان امام باره در سنه هزار و دو صد و پنج هجری نهاده بودند که دران ایام بسبب قحط سالی غله فی روپیه هشت آثار یافتند و نواب موصوف بعد از وفات در همین امام باره مدفون گردیده و شاعران تاریخ ان عمارت رفیع بسیار گفته اند چندی از انجمله ترقیم می یابد

تاریخ

وزیر هند سلیمان جناب آصف جاه	هزار جنگ جلی تو جهان کلاه کنار بگوش اهل جهان گفت عقل تاریخش	رفیق گشت چو توفیق حق بناکرد رواق عرش جناب ائمه اطهار	امامباره گردون بسال هشت آثار	۱۲۰۵

ایضا

آصف الدوله وزیر اعظم هندوستان	گاه شفقی سر خفی هم واقف راز جلی عاقبت از دیده هر یک خون باریده گفت	کرد چون ماتم سرای سید الشهدا بنا ۱۲۰۵ قصر شاه کربلا آل نبی ابن علی	شد برای سال تاریخش مراقب هر کسی	۱۲۰۵

ایضا

آصف روزگار جم حشمت	آفتاب سپهر عز و علا هاتف غیب گفت تاریخش	چون بتوفیق ایزد متعال ۱۲۰۵ بزم گاه شهید راه خدا	ساخت قصر امام باره بنا	۱۲۰۵

ایضا

وزیر اعظم هندوستان چو کرد بنا	امام باره کزوی نجات مقصود است	همه ملایک گفتند سال تاریخش	مقام آل پیمبر مقام محمود است ۱۲۰۵	۱۲۰۵

تاریخ مسجد جعفر گنج

این مسجد بنا نموده میر زین العابدین است که در سنه یکهزار و دو صد و هفت تعمیر پذیرفته و مولوی فایق این تاریخ که صوری و هم معنوی است گفته

تاریخ

امیر وقت زین العابدین خان	رفیقش گشت چون توفیق یزدان فرا فایق بماندم بر زبان رفت	بجعفر گنج یکی مسجد بناکرد بنایش یکهزار و دو صد و هفت	پی تاریخ تعمیرش ندا کرد	۱۲۰۷

از مصرعه آخر هم از روی حساب ابجد تاریخ بنای مذکور بر می آید

میر زین العابدین خان

پسر میر شجاع الدین ابن میر شاه قلی خان ولد میر محمد تقی است و میر محمد تقی وزیر شاهزاده محمد اکبر ابن عالمگیر بادشاه بود و شاهزاده مذکور از پدر بغاوت ورزیده بایران رفته بود و در انجا فوت کرده چون مختار الدوله نایب نواب آصف الدوله در سنه هزار و یکصد و نود هجری در ماه صفر کشته شد و نوبت نیابت بسرفراز الدوله حسن رضا خان رسید از بسکه خان موصوف در امور معاملات مالی و ملکی نارسا بلکه ناآشنا محض بود شخصی دیگر به نیابت او

شیر دادم اینچنین بچه را پروردم … عاقبت گشت مجوز بگرفتاری ما
حق طفلان که بسی سال فراهم کردیم … کرده تاراج و نمودند سبکباری ما
قوم مغلیه و افغان همه بازی دادند … بلکه گشتند مجوز بگرفتاری ما
این گدازادهٔ همدان که بدوزخ برود … بانی جور و ستم شد بدل افگاری ما
کل محمد که ز مردان بشرارت کم نیست … چه قدر کرد و کالت بی ازاری ما
نامراد و سلیمان و بدل بیگ لعین … هر سه بستند کمر بهر گرفتاری ما
شاه تیمور که دارد سر نسبت با من … زود باشد که بباید بمددگاری ما
مادهوجی سندهیه فرزند جگربند منست … هست مصروف تلافی ستمگاری ما
اصف الدوله و انگریز که دستور من اند … چه عجب گر بنمایند مددگاری ما
راجه و راو و زمیندار امیر و چه فقیر … حیف باشد که نسازند بغم خواری ما
نازنینان پری چهره که همدم بودند … نیست خبر محل مبارکت پرستاری ما
گرچه ما از فلک امروز حوادث دیدیم … باز فردا دهد ایزد سرداری ما

واین تاریخ درباب معدوم البصر شدن بادشاه از مولف این اوراق است بطور تعمیه:

تاریخ

هاتفی گفت با سر ناله … کور کردند شاه عالم را … ۱۱۵۲

مختصر اینکه مرہٹہ ہا تعاقب غلام قادر خان نموده اورا در ماه ربیع الاول سنه هزار و دو صد و سه هجری دستگیر ساخته بسزای که لایق آن بود رسانیدند یعنی اول هر دو چشمش برآورده وگوش و بینی و دست و پای او بریده بشاهجهان اباد فرستادند اما در اثنای راه بمرد واین تاریخ نیز درباب کشته شدن غلام قادر خان وکور نمودن او بادشاه را از مولف است برسم تعمیه

تاریخ

کور چون کرد شاه را قادر … این ندا از سما رسید یکبار … سر و پای غلام قادر را … ببر و بر فگن سر بازار … ۱۰۰۲

اگرچه بعد ازین حادثه بادشاه تا چند سال در شاهجهان اباد بر تخت شاهی نشست اما صرف نامی بود زیراکه از زمان محمد شاه بسبب ضعف سلطنت و بی التفاتی امرا صوبه داران اطراف دست خود تا کشیده ملک ها شدند و مرہٹہ ها دهلی واگره را بتصرف خود داشتند و از خاندان تیموریه بجز نامی نگذاشتند

تاریخ مسجد ٹهور

میر زین العابدین خان که شمه از احوال او بعد ازین مرقوم خواهد یافت بنای امام باره و مسجدی که در ٹهور لب دریا واقع است نهاده بود در سنه یکهزار و دو صد و سه هجری باختتام رسیده و مولوی فایق تاریخ ان امام باره یافته ع آستان شهید ابن شهید + و در تاریخ مسجد این قطعه گفته … ۱۲۰۲

تاریخ

سال هزار و دو صد و دو هجری لشکری از افاغنه جمع ساخته شاهجهان آباد را محاصره نمود و بادشاه را چنان
تنگ ساخت که ناچار امده او را بحضور خود طلبید و خلعت امیر الامرائی بدو بخشید بعد ازان غلام قادر خواست که مرهتها
را بهر نوعیکه تواند از ملک بدر سازد و پس ازان بفراغت خاطر بکار ملک پردازد و چنانچه بادشاه را نیز فهمانیده
بر همین راضی ساخت و بعد از چندی مبلغ بیقیاس برای مصارف سپاه از بادشاه طلبید چون بادشاه میدانست
که از دست ایشان هیچ نخواهد شد و زر هم مفت بر باد خواهد رفت در دادن مبلغ مذکور راضی نشد غلام قادر خان
ازین سخن پیچ و تاب خورده خاموش ماند تا روز دیگر که بست دوم از ماه شوال سنه مذکور بود چندی از افغانان
قوی هیکل را همراه خود آورده اول بادشاه را معه نوزده شاهزادگان که پسران و نبیرگان بادشاه بودند دستگیر
ساخته مقید نمود و شاهزاده بیدار بخت ابن احمد شاه بادشاه مرحوم را از محبس برآورده موسوم به بیدار شاه
ساخته بر تخت نشانید و سکه بنام او سکه ساخت و این بیت بران ثبت گردانید **سکه**
حامی دین نبی بیدار شاه   سکه زد در هند از فضل اله   بعد ازان آن نمک حرام جفاکیش آنچه که مال و زر و زیور
و جواهر چه از خزانه بادشاهی و چه از پرده نشینان محلسرای شاهی بانواع زجر و توبیخ که توانست بدست آورد
درین هنگامه بادشاه و دیگر شاهزادگان و بیگمات تا چند روز بی آب و خور ماندند بلکه چندی ازیشان از فاقه کشی
جان دادند بالجمله بعد فضیحت بسیار و اذیت بیشمار آن ستم پیشه بتاریخ هفتم ذی القعده سنه مذکور هیچ روهیلها
را فرمود تا بر سینه بادشاه سوار شده هر دو چشمش را از نوک خنجر برآوردند بعد ازان نیز آن نمک حرام تا یکماه
دیگر دست تظلم بر اولاد تیموریه دراز داشته و آنچه که مال و زر توانست بدست آورده بخوف مرهتها بتاریخ
دوازدهم ذی الحجه فرار نموده بطرف غوث گده شتافت بعد از روانگی او مرهتها شاهجهان اباد آمده بادشاه را
بدستور قدیم بر تخت نشانیدند و از سر نو بنام او سکه و خطبه مقرر شد چنانچه سکه او تا سنه یکهزار و دو صد و
پنجاه و دو هجری در تمامی ملک هندوستان که در قبض العمله سرکار کمپنی است جاری بود و بیت سکه اش این است
حامی دین محمد سایه فضل اله   سکه زد در هفت کشور شاه عالم بادشاه   بالجمله مرهتها بادشاه را بر تخت نشانیده تعقب غلام
قادر خان نمودند گویند که همدرین ایام بادشاه از طبع رسای خود دل پر درد خویش این چند بیت انشا فرموده

ابیات

صرصر حادثه برخاست پی خواری ما   داد بر باد سر و برگ جهانداری ما
آفتاب فلک رفعت شاهی بودیم   برد در شام زوال آه سیه کاری ما
چشم ما کنده شد از دست فلک بهتر شد   تا نه بینم که کند غیر جهانداری ما
داد افغان بچه شوکت شاهی برباد   کیست جز ذات خدا که کند یاری ما
بود جان کاه زر و مال جهان همچون مرض   رفع از فضل الهی شده بیماری ما
کرده بودیم گناهی که سزایش دیدیم   هست مصروف که بخشند گنهگاری ما
کرده شصت سال نظارت که مرا داد بباد   زود تر یافته پاداش ستمگاری ما
عهد و پیمان بمیان داد و نمودند دغا   مخلصان خوب نمودند وفاداری ما

بادشاه گرفت بعد از یک سال و چند ماه مرزا شفیع در نیک از دست اسمعیل بیگ برادر محمد بیگ خان همدانی بتاریخ سیوم ماه ذی القعده سال هزار و یکصد و نود و هفت هجری کشته شد نظم نجف خان نماند و نجف خان شیر نه افراسیاب و نه همراهیش نماند درین دهر مرزا شفیع شود حاکم نو ز فضل ربیع بعد شهادت مرزا شفیع افراسیاب خان بار دیگر بخلعت امیر الامرائی سربلندی حاصل ساخت در ماه جمادی الاول سنه هزار و یکصد و نود و هشت مرزا جهان دار شاه پسر بزرگ بادشاه از جور افراسیاب خان گریخته در لکهنو که دران ایام مستر هستنگس صاحب گورنر نیز دران شهر تشریف آورده بود آمد و بعد چندے همراه صاحب موصوف تا به بنارس رفته دران بلده سکونت اختیار نمود و برای مصارف او پنج لکهه روپیه سالانه از طرف نواب آصف الدوله مقرر شد و افراسیاب خان بتاریخ بیستم ماه ذی الحجه سنه مذکور حسب الاشاره زین العابدین خان برادر مرزا شفیع کشته شد بعد وفاتش مادهوجی سیندهیه بزور و زر بادشاه را برآن آورد تا منصب وکیل مطلق بر مادهو راو پیشوا مرحمت فرمودند و خود مادهوجی سیندهیه نایب او گردید بعد ازین جمله کار سلطنت بدست ایشان ماند تا آنکه غلام قادر خان افغان پسر ضابطه خان سر برآورد و آنچه که از دست این ستم پیشه بر اولاد تیمور به رسید ظاهر و مشهور است قدری ازان حال در مقام خودش ترقیم خواهد یافت و پیش از کور شدن بادشاه مرزا جهاندار شاه مذکور برای دیدار پدر خود ثانی شاهجهان آباد آمده بود لیکن چون استقامت خود درینجا مصلحت ندید عیال و اطفال خود را همراه گرفته باز به بنارس رفت و بعد چندے بتاریخ بست و پنجم ماه شعبان سنه دران بلده فوت کرد

مولانا فخر الدین

قبرش که از سنگ مرمر است نزدیک دروازه درگاه خواجه قطب الدین بختیار در پس مسجد واقع است و از تاریخی که بر مزارش مرقوم است چنان مستفاد می گردد که او در سنه یکهزار و یکصد و نود و نه هجری انتقال فرموده و آن تاریخ این است

تاریخ

۱۱۹۹
بگذشت فخر الدین چو مهمان سرای خاک
بر آستانه جا داد آن قطب جاودانیم
سال وصال آن ماه از غیب چون بجستم
تاریخ گفت ہاتف خورشید دو جهانی
۱۱۹۹

من کلام سید الشعرا فخر الدین مقبول الٰہی سنه ۱۱۹۹

مات سیزدهم از آغاز سال یکهزار و دو صد و یک هجری که مطابق سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و شش عیسوی بود تا زمان خاتمه این کتاب که سال یکهزار و دو صد و شصت و پنج هجری است

ذکر در کور شدن شاه عالم بادشاه دهلی

چون بعد کشته شدن امیر الامرای افراسیاب خان مادهوجی سیندهیه در شروع سنه هزار و یکصد و نود و نه هجری بزور زر و چاپلوسے عهده وکیل مطلق را از شاه عالم بادشاه به مادهو راو پیشوا داینده خود نایب او گشته جمله کار سلطنت را و نیز حکومت قلعه دهلی و اکبر آباد بدست خود آورد چنانچه بادشاه را بجز نامی نگذاشت چون سال برین بگذشت و فتنه از هر طرف برپا گشت غلام قادر خان پسر ضابطه خان افغان فرصت را غنیمت شمرده در شروع

آمد بعد وفات نواب عزت الدوله همراه نواب محمد قلی خان که پسر او بود در اله آباد استقامت پذیرفت و چون نواب
شجاع الدوله عم زاده خود نواب محمد قلی خان را در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و دو هجری از دغا مقید ساخته در قلعه
جلال آباد که بیرون شهر لکهنو است محبوس کرد میرزا مذکور با چند رفقای خود گریخته پیش قاسم علیخان ناظم بنگاله
رفت و چندی همراه او گذرانیده بعد برهم خوردن لشکر قاسم علیخان بسبب منیر الدوله داخل ارکان بادشاهی
یعنی در سلک ملازمان شاه عالم بادشاه که دران ایام تشریف باله آباد داشتند گشته با سه هزار نفر سوار و پیاده
اوقات خود بسر می نمود و چندی بتحصیل کوره جهان آباد هم تعلق باو بود در سنه هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری
همراه شاه عالم بادشاه بشاهجهان آباد رفت و چون در آنجا کارهای نمایان از دست او بظهور رسید بخطاب
ذو الفقار الدوله نواب نجف خان بهادر غالب جنگ ممتاز شد و بعد ازان بعهده امیر الامرائی رسیده سر
عزت بر فلک سود آخر بتاریخ هشتم ماه جمادی الاخر سنه یکهزار و یکصد و نود و شش هجری که مطابق
بست و دوم ماه اپریل سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و دو عیسوی بود در سن چهل و نه سالگی در شاهجهان آباد
فوت کرد و متصل درگاه شاه مردان بزمینی که خریده بود مدفون گردید عزیزی این مصرعه در تاریخ وفات ۱۱۹۶
او گفته ع این قدم گاه شه مردان نجف آباد کرد * و این چند کلمه که ماده تاریخ است بر تربت او منقوش
است * این تربت نجف (۱۱۹۶) * و این تاریخ از مولف این اوراق است

تاریخ

چون میرزا نجف خان شد از جهان بجنت	هاتف بگفت او شد واصل برحمت حق (۱۱۹۶)

شه نظر خان

عیسائی مذهب بود در فن توپ ریزی استاد تربت او در اکبر آباد اندرون گورستان فرنگیان متصل [illegible]
تا امروز موجود است احوالش بخط ارمنی بر تربت او نوشته است بنابر که قوم ارمنی بوده باشد وفاتش در سنه یکهزار و یکصد و نود
و هشت هجری مطابق سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و چهار عیسوی واقع شده و این تاریخ در فارسی که ازان سال عیسوی استخراج
می یابد بر تربت او مرقوم است

تاریخ بتعمیه

شه نظر خان که نامش شهره آفاق بود	صنعتش در توپ ریزی عز لقمان فزود	چونکه در آبا مسیحا بود حسن اعتقاد	رفت از بهر سجود پیش جناب [illegible]
	هاتف غیب از سر حسرت پی تاریخ او	گفت پابوس جناب حضرت عیسی نمود	

۱۷۸۴

اگرچه اسم عیسی از حرف یای تحتانی می نویسند اما بر تخرجش از حرف الف نوشته است چنانکه در آخر مصرعه مسطور شده

سوانحی که بعد وفات نواب نجف خان بظهور آمده

چون میرزا نجف خان در سنه هزار و یکصد و نود و شش هجری فوت شد شاه عالم بادشاه عهده امیر الامرائی به افراسیاب
خان که پسر خوانده میرزا نجف خان بود بخشید و او را مخاطب بخطاب شرف الدوله نواب افراسیاب خان ساخت
و از سفارش او مجد الدوله از حبس رهائی یافت بعد چندی میرزا شفیع که او نیز پسر خوانده میرزا موصوف بود و بعد
وفاتش دختر او را بحباله نکاح خود آورده بود افراسیاب خان را از دهلی بدر ساخت و منصب امیر الامرائی برو درآمد

شیخ جود و سخا اسکات حسب تاج‌بهر در هزار و یکصد و ... سال عیسوی	گفت تاریخ بگو در فتح این نگین حصار شد چنین فتح عظیم از دست نعمان [illegible]	حسب ارشاد حسین تاریخ حضور فکر کرد گر نو بر سی سال هجری راز من الهم بلند	هاتف از غیبم بگفت ای سده الله در هزار و یکصد و [illegible] بالا [illegible]

مرزا جان جانان متخلص بمظهر

ولد مرزا جان تخلص جانی علوی النسب ... مولد حنفی مذهب نقشبندی مشرب بود از مشاهیر سخنوران است در حسن بیان و انداز گفتگو نادره زمان خود بود اصلش اکبرآباد است و اقامت در دهلی اختیار کرده در قناعت و استقامت طبع و مهارت علم فقه شهرت و بحسن پرستی رغبت داشت در عشره اولی مائه ثانیه بعد الف ولادتش اتفاق افتاده نشو و نما ظاهری در بلده اکبرآباد یافته و تجریدی و تفریدی اختیار کرده چون نام والد ماجدش مرزا جان بود ازینجا وجه تسمیه او توان دریافت میر غلام علی آزاد میگوید که نام او و تخلص او گویا غایت ترجمان اسرار معنوی مولانا روم است که پانصد سال پیش ازین در دفتر ششم مثنوی ارشاد فرموده و کرامتی نمایان وانمود **بیت** جان اول مظهر درگاه شد + جان جان خود مظهر الله شد + لیکن نام او هر آئینه مرزا جان جانان جاری شده این اسم هم معنی بلند دارد بسبب تعصب مذهب تشیع تعزیه سید الشهدا می نمود بدین جهت از دست کنان در ماه محرم سنه یکهزار و یکصد و نود و چهار هجری یا که نود و پنج که عمرش قریب بصد رسیده بود مقتول شد [illegible]

تاریخ

١١٩٤

جانجانان که جان جانان بود	در محرم شهید شد بجفا	سال تاریخ جستم از هاتف	گفت حشرش با سید شهدا

ایضاً از مولوی فایق

١١٩٥

چو مرزا جان جانان مظهر حق یکی ز اهل ارادت این گهر سفت	بزخم اهل بدعت شد جگر شق که فایق سال تاریخش تو آن گفت	محرم بود که زد دار المشقت بانگ فکر گفتم بی تامل	شهادت بر دادرا سوی جنت ١١٩٥ که سال جانش شد مظهر کل

تاریخ دیگر

١١٩٧

هست حدیثی از پیغمبر	صلی الله علیه الاکبر	عاش حمیدا مات شهیدا	سال وفات مرزا مظهر

و این تاریخ از مولف این اوراق است بتعمیه

تاریخ

سال فوتش دلی برآمد و گفت	پای جانان بگیر و گو مظهر

یعنی پای جانان حرف نون باشد و عدد آن پنجاه شد و عدد مظهر یکهزار و یکصد و چهل و پنج جمله عدد یکهزار و یکصد و نود و پنج شد اگر یکی از آن دور کرده شود تاریخ حاصل آید قبرش در شاهجهان آباد در صحن خانقاه شاه غلام علی واقع است

وفات مرزا نجف خان

مولدش اصفهان است اورا خواهری بود از یک بطن چونکه مرزا از متوسلان پادشاه ایران بوده بدست نادرشاه افتاده مقید بود تا وقتیکه نواب عزت الدوله مرزا محسن برادر بزرگ نواب صفدر جنگ از طرف محمد شاه بادشاه به ایلچی گری نزد نادرشاه در ایران رفت و ایشان را مستخلص ساخت و خواهر مرزا نجف خان در حباله نکاح نواب عزت الدوله داخل گشته همراه شوهر بشاهجهان آباد آمد و مرزا نجف خان سیزده ساله بود که همراه ایشان در هند

آصف الدوله بدر رفت و چند سال همراه نواب نجف خان ذوالفقار جنگ گذرانیده پس ازان در بنارس رفته تا وفات آصف الدوله همانجا ماند شهادت مختار الدوله در ماه صفر سال یکهزار و یکصد و نود هجری بوقوع آمده و تاریخش بنسبت بتعمیه

تاریخ

۱۱۹۰

مرتضی خان شهید اکبر شد | از جفای سپهر گردان شوم
سر قاتلی گرفته تا الف گفت | بهر تاریخ سید مظلوم

شاه پیر محمد شاه سلونی

پیرزاده سلون ابن شاه میر اشرف سلونی است و در سنه هزار و یکصد و نود و سه هجری درگذشت این تاریخ بتعمیه در وفاتش گفته اند

تاریخ

۱۱۹۳

قبای نبی الرسل پیر شاه آب | بهم ملحق چو حرفات محمد
سر و شی بی سر اندیشه فرمود | مقدس سال او ذات محمد

شمرو صاحب فرانسیس

از ولایت فرانس در هند وارد شده چندی بخدمت نواب قاسم علیخان صوبه دار بنگاله گذرانیده و چون میان صاحبان انگریز و قاسم علیخان تنازع بهم رسید شمرو از گفته نواب مذکور همه انگریزان را که دران ایام در پتنه بودند قتل نمود و این واقعه بتاریخ پنجم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هفتصد و شصت و سه عیسوی بوقوع پیوسته و هنگامیکه میان انگریز و نواب شجاع الدوله جنگ در بکسر واقع شده او همراه قاسم علیخان مذکور بود و بعد ازان در سلک ملازمان نواب شجاع الدوله چندی گذرانید و چون میان انگریز و نواب موصوف صلح شد بخوف آنکه مبادا در دست انگریزان گرفتار شود با هزاران بندوق و جقماق و توپ و اسباب حروب که همه مملوک قاسم علیخان باختیار خود داشت بدر جسته بطرف اکبره رفت و ملازم آن جواهر سنگه جات گردید و بعد ازان در سلک ملازمان نواب نجف خان نوکر شده یکی از سرداران لشکر او گردید و پیش از وفات نواب نجف خان در سنه یکهزار و هفتصد و هفتاد و هشت عیسوی که مطابق یکهزار و یکصد و نود و دو هجری بود از ترغیب زوجه خود کشته شد تربتش که گنبدی خورد دارد در گورستان فرنگی متصل جهن جهن کتوره واقع اکبراباد تا امروز موجود هست و این تاریخ که ازان سنه عیسوی استخراج می یابد بران مرقوم است ؛

تاریخ

۱۷۷۸

فوت شمرو چو صاحبان سر کرده نیکو سرشت | سینهٔ آفاق از درانش حسرت بر آب
سال تاریخش الف زحیر مسیحا بر فلک | باد صبح گفت از بوی گل باغ بهشت

فتح قلعه گوالیار

چون در سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد عیسوی موافق استدعای رانای گوهد میجر پاپهم صاحب با دوهزار جوان کارآزموده برای تسخیر قلعه گوالیار که دران ایام در قبضه مردمان مادهوجی سندهیه بود رفت و برفاقت لفتنت کمرن صاحب و کپتان بروس صاحب و دیگر صاحبان انگریز بتاریخ چهارم ماه اگست سنه مذکور که مطابق دوم ماه شعبان سنه یکهزار و یکصد و نود و چهار هجری بود قلعه را مفتوح ساخته حواله مردمان رانای گوهد نمود منشی آله یار بلگرامی حسب الایمای کپتان اسکات صاحب این تاریخ گفت

تاریخ

صبح جمعه دوم شعبان چارم ماه اگست | میجر پاپهم نموده فتح حصن گوالیار
در رفاقت صاحبان کمرن و دیگر بروس | سعی و محنت هر یکی کردند اندر کارزار

سندکار برهمنی بود متوطن شهر کلکته که تزویر زر و دولت کسی باو تمیز سید لعلت جعلسازی بحکم صاحبان کرانجوری
بتاریخ هفتم جمادی الثانی سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و نه هجری مطابق ماه جولائی سنه هزار و هفتصد و هفتاد
و پنج عیسوی او را بحلق کشیدند چونکه این اول مرتبه بود که شخصی اشراف الدار بحکم انگریز باینطور کشته شود قریب یک لکهه
از مردمان شهر کلکته بر گرد دار او جمع آمده ایستادند احتمال آنکه او را نخواهند او بخت هرگاه که او را بحلق کشیدند آن مردمان
از دیدن این تماشا در بحر حیرت مستغرق شدند و هندوان بکنار دریا رفته دست خود را شستند که با آن از خون
او پاک هستیم میگویند که پنجاه و دو لکهه روپیه نقد و قریب همین قدر اجناس نفیسه و دیگر اندوخته های او در حساب آمد
و مهرهای بنام عزو مردم که ساخته و برداخته سندکار بود از صندوقچه های خانه او برآمد و ضعتهای فاسده اش نیز
ظهور یافت زر نقد و اموال او تعلیقه شده حواله لیس راجه گوورداس شد مولف این تاریخ که تتمه ایست در حق او گفته

تاریخ

۱۱۸۹	مقام کرد چو بالای دار سندکار	که بود مفتری جعلساز آن تزویر
	سوال کردم و گفتم ز دل سیاهی چیست	ز دار عذر بر آورد کافری تزویر

لفظ کافری در آخر مصرع اشاره بر حروف کاف و ری است که عدد آن دو صد و بیست می شود اگر از عدد حروف دار عدد
منها کرده آید تاریخ برآید و بر همین دستور شخصی معمای باسم کرپا دیال نوشته بمناسبت مقام در اینجا ترقیم یافت معما
ان کاف که پاکشد از ماچو منش ✤ گویا بدل گذشت سلمانی منش ✤ یعنی چون حروف کاف دری
پاکشید کرپا شد و حرف پا چون در دل گذشت دیال شد

سید مرتضی خان ملقب بمختار الدوله

در سیر المتاخرین مسطور است که چون بعد وفات نواب شجاع الدوله فیض آبادی پسرش نواب آصف الدوله
بر مسند ریاست نشست میر مرتضی خان را که برادر زاده مصطفی خان میر سامان خانه آصف الدوله بود خلعت نیابت
کل داده بمنصب هفت هزاری و صاحب نوبت ساخت و ماهی و مراتب نیز بخشیده بخطاب مختار الدوله سرفراز
گردانید بعد از آن اقتدار مختار السلطنه بجای رسید که از آصف الدوله بجز نامی بیش نماند هر چه خواست میکرد و کسی را مجال
نبود که با او دم مخالفت زند اما بسنت علیخان خواجه سرا که یکی از سرداران فوج آصف الدوله و معتمد الیه نواب شجاع الدوله
مرحوم بود با مختار الدوله دعوی همچشمی داشته سر با طاعت او فرو نمی آورد و دیگر جا جا فیما بین همدیگر روی میداد تا آنکه
آصف الدوله نیز در باطن از مختار الدوله بسبب اقتدار و خودرایی او آزرده گشته در فکر برانداختن او می بود خواجه
سرا مذکور بر داعیه آصف الدوله اطلاع یافته در کشتن مختار الدوله رضای او حاصل نمود اما باطنا با مرزا یمین الدوله
سعادت علیخان برادر آصف الدوله ساز نشئه کرد که هرگاه کار مختار الدوله را تمام کنم آصف الدوله را نیز کشته ترا بر
وساده ایالت خواهم نشاند چون این مشوره های لئیم یافت خواجه سرا مذکور از سر نو بحیله و تزویر بنای آشتی با
مختار الدوله مستحکم ساخته بهانه دعوت او را بخانه خود برد و او را از تیغ جفا پاره پاره نموده بدرجه شهادت رسانید
بعد از آن فوج خود همراه گرفته پیش آصف الدوله آمد و شمشیر کشیده اداب مبارکباد بتقدیم رسانیده گفت که دشمن
دولت را حسب الامر کشتم آصف الدوله از اراده او واقف گشته اشاره نمود تا مردمان او را همانجا کشتند
چون مرزا سعادت علیخان کشته شدن خواجه سرا شنید همانوقت با معدودی از رفقای خود از حدود ممالک

درایامیکه نواب شجاع الدوله قلعه اٹاوه را از دست مرہٹہ برآورده بنتیجه جنگ حافظ رحمت خان در اٹاوه متوقف بود نواب نجف خان قلعه اکبراباد راکه بتصرف راجه نول سنگه جاٹ بود محاصره نموده وداد تهور داده مفتوح ساخت و این واقعه در آخر سنه هزار ویکصد وهشتاد وهفت رو نموده وعزیزی تاریخ آن یافته مبارک فتح قلعه اکبراباد و جنگ نواب شجاع الدوله در شروع سال هزار ویکصد وهشتاد وهشت با حافظ رحمت خان بوقوع آمده بعد ازان در سنه هزار ویکصد ونود ١١٨٧

هجری مرزا نجف خان قلعه ڈیگ را محاصره نموده هنگامیکه درین اثنا راجه نول سنگه در قلعه فوت کرد برادر خورد او راجه رنجیت سنگه که در لشکر نواب بود خبر وفات برادر خود شنیده از لشکر گریخت و داخل ڈیگ شده بر مسند حکومت نشست و بنای جنگ با نواب نمود آخر عاجز آمده شنا یدکه در ماه صفر سنه مذکور قلعه را خالی ساخته وخود گریخته بهرت پور رفت چون قلعه مفتوح شد تاریخ این فتح بطور استنباط یافتند تاریخ بشکل گوله و بان و سنان و ناوک بود. + ١١٩٠

یعنی شکل گوله بصورت نقطه میشود وشکل بان بصورت هندسه نهه وشکل سنان وناوک بصورت دو الف میشود پس چون این چهار عدد را یکجا نمایند صورت سنه ١١٩٠ ظاهر گردد بالجمله چون نواب نجف خان هر قدر ملک که از دست جاٹ وغیره برآورده بود بتصرف خود داشت بنابران مجد الدوله در سنه هزار ویکصد ونود وسه هجری بادشاه را بران آورد تا فرمان بنام مرزا نجف خان فرستادند باینمضمون که چون در نیولا کمپنی انگریزی ملازم رکاب شده اند لازم است که هر قدر ملک که بدست آورده ازان ملکها بقدر تنخواه دو کمپنی انگریزی جدا ساخته حواله ملازمان سرکار نماید غرض مجد الدوله این بود که اگر نجف خان اطاعت فرمان حضور خواهد کرد ونصف ملک او در تنخواه کمپنی خواهد رفت واگر حکم حضور بجا نخواهد آورد چار پلٹن انگریزی فرستاده لشکر او را برهم زنند لیکن چون عنایت گورنر جنرل هیسٹنگس صاحب برحال او بود هیچ نشد ونواب موصوف در همون سال از اکبراباد بشاهجهان اباد آمده مجد الدوله را حسب الحکم بادشاه که از دست او بجان آمده بود مقید ساخت

عوض بیگ خان بهادر نصرت جنگ

در فیروزاباد که آن شهر سیزده کروه شرقی از اکبراباد فاصله دارد روضه های خشتی وسنگین وعمارات ومساجد که در قدیم الایام تعمیر یافته بودند تا امروز آثار آن موجود اند اما همه رو بانهدام دارد ازانجمله یکی مسجد خورد سمت شرق شهر بنظر آمده که حالا چوکیداران ڈاک در انجا می باشند وقریب آن تربتی است که از کتابه آن چنان مستفاد می گردد که آن مدفن غفران پناه عوض بیگ خان بهادر نصرت جنگ است که بتاریخ سیزدهم ربیع الاول روز یکشنبه سنه هزار ویکصد وهشتاد ونهه هجری فوت کرده بر پیشانی مسجد مذکور این تاریخ بطور کتابه مرقوم است

تاریخ

ای دریغا زقضا دی آمد
مرد آقا بزرگ پاک نژاد
نزبش الکندنگس را سنی
ساخت تاریخ فوت آن مغفور

حیف صد حیف رفت فردوس
رفت از دهش بعرش علیین
هر دم از زلف خویش حور العین
فکر فایز که بود در پی این
نوط مستعمل بهشت نصیب

در بهشتی نهاد سبزه تر
بر سر قبر آن فرشته خصال
ساخت آقا رحیم روضه او
ناگهان هاتف کشیده الف
نوحه آقا بزرگ ساز قرین

بخت بر خاک رونق نسرین
فاتحه خوان همیشه روح امین
واد دهش از خانه خدا تزیین
گفت از فرط غم بصوت حزین ١١٨٩

بحلق آویخته شدن نند کمار مهاجنی مالدار

یعنی اگر عدد لفظ ظفر با عدد حرف حا که سر حافظ است یکجا کنند تاریخ فتح برآید و تاریخ وفات او اعزیزی در زبان پشتو که زبان روهیله ها باشد گفته تاریخ خانه آبادی رنشا + و این قطعه در تاریخ وفاتش از مولف است ۱۱۸۸

تاریخ

۱۱۸۸ حافظ رحمت که شیر بود در میدان جنگ | بر سرش چو قضا آمد شد شهید زخم تفنگ | چون بی سر ماند شهر پر نور | یعنی درحرف نخستین هم در حرف آخرین | سر کردن جمع اعداد نرسان | ادو در چون کردم زبانش سال نوشته شد | بهر تاریخش جدا کردم و این را کنون

نواب شجاع الدوله

این نواب منصور علیخان صفدر جنگ است اصل نام او جلال الدین حیدر بود ولادتش در سنه هزار و یکصد و چهل و چهار هجری واقع شده و تاریخ ولادت او این بیت است **بیت** برآمد آفتاب از مطلع نور + بدولت خانهٔ نواب منصور + اگر چه از مصرع اول تاریخ بر می آید اما چون از طرز کلام معلوم نمیشود که در کدام مصرع تاریخ است مولف در مصرع دیگر این نستود و باین طور گفت

تاریخ

۱۱۴۴ چو آن فرخنده اختر شد نمایان | بدولت خانهٔ نواب منصور | فلک بر گفت تاریخ تولد | برآمد آفتاب از مطلع نور

و شجاع الدوله بعد وفات پدر در سنه یکهزار و یکصد و شصت و هفت در فیض آباد بر مسند ریاست نشست و جنگ کردن او در بکسر با انگریزان در سنه هزار و یکصد و هفتاد و هشت و هزیمت یافتن او و رفتن بسوی کالپی و باز جنگ کردن با ستمداد مرهته و شکست خوردن و باز صلح کردن با انگریزان در زیر حالات شاه عالم بادشاه مفصلاً ترقیم یافته و بعد از فتح یافتن بر حافظ رحمت خان و بندوبست ملک جدید که از دست روهیله ها برآورده بود از شدت درد خیارگی بیمار شده بفیض آباد مراجعت نمود و هر چند مرهم بر سر هم نهادند روبه التیام ننهاد و در یکماه و سیزده روز در فیض آباد در بیست و چهارم ذیقعده سال هزار و یکصد و هشتاد و هشت که مطابق بیست نهم ماه جنوری در سنه یکهزار و هفتصد و هفتاد و پنج عیسوی بود کوس رحلت بعالم آخرت زد و صبح آن در گلاب باڑی که پیش از این مدفن والد ماجدش بود مدفون گشت عزیزی تاریخ وفاتش بطور تعمیه گفته

تاریخ

چون شجاع صفدر منصور بر بال | رفت سوی ملک جنت با این اثر بر آمد | شد شجاعت سر بر باد سخاوت عزم | تاج خور داز ین کر یروار زی فلک

یعنی اگر عبارت شجاعت را سر دیا بریده و لفظ عزم را سر جدا ساخته عدد باقی حروف را با عدد حروف سخاوت بگیرند تاریخ فوت بر آید و این تاریخ از مولف این اوراق است

تاریخ

۱۱۸۸ چون شجاع الدوله شاه از جهان | عالمی از رحلتش مغموم گشت | بود در سال فوت آن والا نژاد | رفته از ذیقعده بیست و چهار روز | یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت | رفت زین عالم فانی گذشت

و از ین مصرعه بعد از دور کردن یکعدد تاریخ بر می آید رفت نواب شجاع الدوله +

جنگ کردن نواب نجف خان با جاٹ وغیره

یومیه مقرر کرده همراه خود بردند و عبور گنگا نموده تاخت و تاراج شروع نمودند چندی باین نگذشته بود که خبر از دکن رسید که نارائن راو پیشوا را کشتند و رگهوناتهه راو مشهور براگهوبا که عموی او بود بر مسند نشانیدند و نارائن راو پسر بالاجی پیشوا بود که بعد فوت برادر خود یعنی مادهورا و پیشوا بریاست آبائی رسیده پیشوا گردیده بود و بسبب رگهوناتهه راو عموی خود در ماه جمادی الاول سنه یکهزار یکصد و هشتاد و شش هجری کشته شد القصه سرداران مرهته ازین واقعه مشوش شده بنواب شجاع الدوله نوشتند که حالا ما در اینجا توقف نمی توانیم کرد اگر شما شصت لکهه روپیه بما دهید ملک میان دواب که از افاغنه گرفته ایم بشما بسپاریم لیکن چون شصت لکهه روپیه برای خرچ را ما یان در کار خواهد کرد چهل لکهه از روهیله ها باید داد و اگر افاغنه بدادن زر مسطور اندیشه نمایند شما متعرض حال ما نشوید و بنوعیکه توانیم از انها خواهیم گرفت چون نواب بر خرابی افاغنه راضی نبود حافظ رحمت خان را طلب استصواب نموده او را راضی ساخت و حافظ رحمت خان گفت که بالفعل شما یک کرور روپیه از نزد خود بمرهته ها بدهید شصت لکهه بحساب خود و چهل لکهه بحساب ما بنویسید بنده این مبلغ را بقدر بیج سرانجام نموده بخدمت ارسال خواهد داشت القصه نواب زر مذکور حواله مرهته ها نمود انها زر گرفته بملک خود که دکن باشد روانه شدند و این واقعه در سنه هزار و یکصد و هشتاد و هفت بوقوع آمده من بعد نواب نجف خان بملازمت نواب شجاع الدوله بهره اندوز گردیده بسفارش ایشان به مختاری مهمات سلطنت و نیابت وزارت کردن افتخار بلند ساخت سپس بدهلی آمده مجد الدوله را که مشیر بادشاه بود بند خلل محض نموده حسام الدوله را حسب الایمای بادشاه محبوس ساخت بعد ازان به تسخیر ملکها که جات به تصرف خود ها داشتند مشغول گردید

فتح یافتن نواب شجاع الدوله بر حافظ رحمت خان

چون بعد روانگی مرهته ها بملک خود حافظ رحمت خان در ادای زر یکه نواب شجاع الدوله بمرهته ها داده ملک او را از تاخت و غارت رهانیده بود انکار نمود نواب موصوف اول قلعه اتاوه را از دست هری سنگهه نامی مرهته که از طرف بیاجی پیشوا در انجا مانده بود بیرون آورد بعد ازان در شروع سال هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری از اتاوه بطرف شاهجهان پور کوچ نموده و حافظ رحمت خان قریب هفتاد هزار بلکه زیاده ازین فوج افغان جمع نموده مقابله او کرد و مابین کتره کمال زئی خان و فریدپور در میدان لاهی کتره تلاقی فریقین دست داد در انوقت جنرل چامپین صاحب با فوج انگریزی در لشکر نواب حاضر بود چنانچه بتاریخ دهم ماه صفر سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری که موافق بست و سیوم ماه اپریل سنه یکهزار هفتصد و هفتاد و چهار عیسوی بود دو پلتن انگریزی از فوج پیشتر رفته جنگ با روهیله ها شروع کردند و حافظ الملک حافظ رحمت خان از کم شعور جلوی داشت بذات خود بیرقی در دست گرفته بسواری اسپ حمله بر سپاه انگریز کرد و بضرب گوله هلاک شد و سلطان خان برادر مرتضی خان بر پیچ همو نوقت سرش از تن جدا ساخته بحضور نواب آورد صدای کوس خورمی و شادی و ترانه مبارکبادی از هر طرف بلند شد و هزیمت بر سپاه روهیله افتاد و تاریخ این فتح سر نعیم بیخبر گفته

تاریخ

چو در لفظ طفره تاریخ دیدند	پی باقی سر حافظ بریدند

۱۱۸۸

بعد وفات احمد خان پسرش دلیر همت خان بر مسند حکومت نشسته پیشکش گران بها بحضور بادشاه فرستاد
و از عنایات خسروانه خطاب مظفر جنگ یافت و بادشاه بعد از قیام بست و دو روز از انجا کوچ نموده بعد طی
منازل و مراحل بروز عید رمضان داخل شاهجهان اباد گردید و چون از ضابطه خان پسر نجیب الدوله حرکت ها
ناپسندیده صادر شده بود بادشاه چند روز بعد از ورود خود برای استیصال و انهدام فرقه روهیله کمر همت بربست
و باستمداد مرهته ها تا شش ماه جنگ و جدل در پیش داشت تا آنکه ضابطه خان هزیمت برهزیمت یافته رو بفرار
نهاد و پیش نواب شجاع الدوله شتافت و زن و فرزند ضابطه خان همه اسیر مرهته شدند و قلعه پتهرگده که ضابطه خان
دران متحصن شده بود مفتوح گردید چون بادشاه بعد انهزام ضابطه خان و مغلوب شدن افاغنه روهیله بالنصرت و فیروزی
داخل شاهجهان اباد گردید شایق شاعر تاریخ داخل شدن او بدهلی که در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و شش هجری
اتفاق افتاده چنین گفته

تاریخ

صد شکر خدا الشهر هند از سر نو	شادی نشاط و آب و تابی آمد	گویی که سحاب فیض در مزرعه خشک	از بهر دعای مستجابی آمد
یعنی که ز فضل حق بفتح و نصرت	دارای جهان فلک جنابی آمد	زینت ده تاج و تخت شاه عالم	با دولت و بخت کامیابی آمد
	تاریخ ز ورود او ز هاتف جستم	گفتا که ز شرق آفتابی آمد ١١٨٦	

١١٨٦

الحاصل چون درین مهم از دست مرزا نجف خان کارهای نمایان بوضوح پیوسته بود بادشاه بعد مراجعت عهده امیر الامرائی
بمرزا نجف خان بخشیده بخطاب نواب ذوالفقار الدوله مرزا نجف خان بهادر غالب جنگ مخاطب ساخت اگرچه بادشاه
را ملکی وسیع بعد مغلوب ساختن فرقه افاغنه روهیله ها بدست آمده بود لیکن روز بروز کارش رو بتنزل داشت و
فتنه و فساد بهر طرف در ملک برخاستن گرفت زیرا که آنچه ملکها بادشاه از دست ضابطه خان روهیله ها برآورده بود مرهته
ها زر از ضابطه خان گرفته باز باو سپردند و بر باقی ملکها تسلط خود ها داشتند تا بجدیکه ضابطه خان با تکوجی هولکر وعده زر
بمیان آورده معرفت او طالب منصب امیر الامرائی و میر بخشیگری گردید چون بادشاه را گوشه چشمی با مرزا نجف خان
بود میخواست که در جلدوی جانفشانیها که از و بظهور رسیده بود عهده میر بخشیگری هم باو مرحمت نماید این سخن مقرون
باجابت نشد و تکوجی ازین حرف رنجیده شده مستعد جنگ گردیده و بادشاه نیز بر سر غضب آمده نواب نجف خان را
فرمود تا هر قدر سوار و پیاده که بهم رسند نوکر داشته با مرهته ها محاربه نماید مرزا نجف خان همچنان کرد و بجنگ پیوست آخر
مرزا موصوف هزیمت یافت و مرزا حسن برادر خورد نواب محمد قلی خان که عزیز مرزا نجف خان بود درین جنگ از ضرب گوله توپ
کشته شد ✤ فوت رستم ✤ تاریخ وفات اوست و این واقعه در سنه هزار و یکصد و هشتاد و شش هجری بوقوع آمده بعد هزیمت ١١٨٦
مرزا مذکور مرهته ها بادشاه را برآن آوردند تا ضابطه خان را خلعت امیر الامرائی بخشند بادشاه لاچار شده همچنان کرد بعد
ازان مرهته ها بادشاه را چنان عاجز ساختند که ملک کوره و جهان اباد و الهٔ اباد دیگر که برای مصارف بادشاه داده
طرف نواب شجاع الدوله مقرر شده بود حواله مرهته ها نمود اما دست مرهته ها بران ملک نرسید و ازان وقت باز بتصرف
نواب مذکور در آمد الحاصل بعد ازین معامله سرداران مرهته یعنی بیساجی پیشوا و مهاجی پلپل سندهیه و تکوجی
هولکر از بادشاه رخصت شده باراده تسخیر ملک افاغنه علی محمد خانی برآمدند و نواب نجف خان را نیز سه هزار روپیه

ذات پاک غلام قطب الدین	رخت بربست زین جهان افسوس با دل زار سوخته گفتم	دل سوزان من سوال نمود قطب دین رفت زین جهان افسوس	سال این غم ز نوحه خوان افسوس

۱۱۸۸

جوان مسیح

شخصے بود که مذهب عیسوی داشت و در جنگ کنهیر که با راجه نول سنگه و مرهته ها در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و سه هجری روداده بود کشته شده قبرش در اکبراباد در گورستان فرنگیان که متصل چهن چهن کتوره واقع است تا امروز موجود است و این چند عبارت و تاریخ بتعمیه بر تربت او مرقوم است جوان مسیح ولد جو حکیم متوطن کابل در ۱۱۸۳ در جنگ کنهیر بشهادت رسید

تاریخ

۱۱۸۳

هزار حیف که گردون دون بکرد دغل	بضرب توپ سازنده بهر بدنش خلل	بسنهٔ زیارک حسرتا بگفت الم	جوان مسیح غریب مسیح یافت محل

وفات نجیب الدوله و روانه شدن شاه عالم بادشاه از الله اباد بطرف شاهجهان آباد و دیگر حالات

چون راجه جواهر سنگه مالک قلعه دیک وغیره در سال یکهزار و یکصد و هشتاد و دو هجری فوت کرد برادر اعیانیش راو رتن سنگه ده ماه و سیزده روز حکمرانی کرده از دست روپانند فقیر کیمیاگرے کشته شد بعد فوت او برادر او راجه نول سنگه بر وساده حکومت نشست در ایام حکومت او شاید که در سنه هزار و یکصد و هشتاد و سه هجری سرداران مرهته یعنی نراین راو برادر کوچک مادهوراو پیشوا پسر بالاجی و تکوجی هولکر و مهاجی سیندهیه بجمعیت هشتاد هزار سوار از دکن در اکبراباد رسیدند و جنگ اول با راجه نول سنگه که ملک یک کرور و پنجاه لکهه روپیه در تصرف داشت واقع گردید و بر راجه ظفر یافته زر دلخواه از و گرفتند و ملک او با جاگیر زانی داشتند همدرین ایام نواب نجیب الدوله خواست که فرقه سکه را که در ملک میانه دواب فتنه و فساد برپا ساخته بودند با مداد مرهته ها دفع سازد باین اراده در خیمه ایشان آمد خواست که باتفاق ایشان بر سران فرقه رود که ناگاه عارضه ها بر گریبانش گرفت لاچار پسر خود ضابطه خان را همراه مرهته گذاشته خود بطرف روهیلکهند شتافت و در اثنای راه تا به هاپر رسیده بود که فوت شد و این واقعه در سال هزار و یکصد و هشتاد و چهار هجری شاید که در ماه رجب بوقوع آمده لاشس او را در نجیب اباد برده دفن کردند و ضابطه خان بعد فوتش بدهلی رفت و چون مرهته تا رخ بطرف شاهجهان آباد آوردند ضابطه خان مشوش شده شهر را گذاشته بسکرتال رفت و مرهته ها جا را خالی یافته دهلی را متصرف شدند و ملک میانه دوآب را که مابین دریای گنگا و جمنا است و از مدتی بقبضه روهیله ها بود نیز گرفتند بعد ازان عرایض بحضور شاه عالم بادشاه که در الله آباد بسر تقاعد داشتند ارسال نمودند که آمده بر ملک موروثی خود قابض شوند بادشاه که از مدتی بامید استمداد از صاحبان انگریز در الله اباد اقامت داشتند چون دید که کسی مدد او نمیرسد لاچار در سنه هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری که مطابق یکهزار و هفتصد و هفتاد و یک عیسوی بود الله اباد و کوره را بمنیر الدوله تفویض نموده و نواب نجف خان و حسام الدوله را همراه گرفته از الله آباد کوچ نمود و متوجه دار الخلافت شاهجهان آباد گردید چون بفرخ اباد رسید نواب احمد خان بنگش که دران ایام بسیار بیمار بود پیشکش فرستاده از نیامدن خود بحضور جهت غلبه بیمارے عذر خواه شد و دو روز بعد انعرود بادشاه مسافر ملک بقا گردید تاریخ وفاتش سابق ازین نوشته شده

کشته شد بعد وفاتش ریاست او را نواب صفدر جنگ متصرف شد اما بعد از چندی احمد خان که برادر خورد قایم جنگ بود لشکری از افاغنه بنگش جمع ساخته و راجه نول رای را که نایب نواب صفدر جنگ بود کشته باز بر ملک آبادی خود مسلط گردید و بعد ریاست بست و دو سال در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری فوت شد و این تاریخ برسم تعمیه در فوت اوست

تاریخ

۱۱۸۵

کنند گریه خلایق بناله و افغان	برای یک آه کشند از وفات احمد خان ۱۱۹۱

اگر از عدد وفات احمد خان عدد لفظ آه در دو کرده شود تاریخ برآید

وفات احمد شاه ابدالی

پسر محمد زمان خان سدوزی است بعد از قتل شدن نادرشاه تسخیر کابل و قندهار ساخته هفت بار در هندوستان آمده تاخت و تاراج نموده و بعد حکومت بست و شش سال بعمر پنجاه ساله در سنه هزار و یکصد و هشتاد و شش هجری فوت شده در قندهار مدفون است و بر مرقد او این تاریخ مرقوم است

تاریخ

۱۱۸۶

شاه والاجاه احمد شاه درانی که بود / میر ایشیه هر طرف در گوش هیبتش افتاد	در قوانین امور سلطنت گیری شیر / از زبان خنجرش هر دم هزاران شیر شیر	از نهیب قیصران بی ستون عهد او / چون ازان شد جانب دار البقا تاریخ بود	تیر آه هور از خوش دادی بر در شش / سال هجری یکهزار و یکصد و هشتاد و شش

بعد وفاتش شاه ولی خان وزیر او خواست که داماد خود شهزاده سلیمان شاه را بر تخت نشاند اما تیمور شاه که پسر کلان احمد شاه بود وزیر را بدست آورده هلاک ساخت و خود بجای پدر بر وساده سلطنت نشست و بعد ایالت بست سال بعمر چهل و هفت ساله در کابل که دار الحکومت او بود در سنه یکهزار و دو صد و هفت هجری در ماه شوال فوت نمود بعد وفات او در میان پسرانش همایون شاه و زمان شاه و محمود شاه و شاه شجاع الملک خصومت بود تا آنکه بعد کور کردن و مقید ساختن یک دیگری را کابل بدست دوست محمد خان که پدرش وفادار خان وزیر از دست زمان شاه و برادرش فتح خان از دست محمود شاه بقتل رسیده بودند افتاد و او شجاع الملک را از کابل بدر ساخت و سلطان محمود هرات را گرفت و بعد وفات او پسرش سلطان کامران بادشاه هرات شد و تا حالت تحریر در هرات فرمانروای میکند و دوست محمد خان در کابل

شاه غلام قطب الدین اله آبادی مصیبت تخلص

برادر بزرگ شاه محمد اجمل است ابن شاه محمد فاخر زایر تخلص ابن شیخ محمد یحیی المعروف بشیخ خوب الله تولد او غره محرم سنه یکهزار و یکصد و سی و هشت و تاریخ ولادت + نیکبخت ازلی بادا + یافته اند بزرگی خاندان اجمل مشهور است دیوان فارسی دارد و نهایت مربوط و مضبوط و مثنوی در جواب نان و حلوی مسمی بنان و قلیه گفته اشعار سراسر شیرین و نمکین دارد و در ایامیکه شاه عالم بادشاه در اله آباد استقامت داشت بحج رفته و در مکه در سنه هزار و یکصد و هشتاد و هفت بالکه هشت فوت کرده و تاریخش مفتی جگل کشور تلمیذ او بتعمیه گفته ازان چند بیت نوشته میشود

تاریخ

قبله دین پناه پیر پناه | ساخت مسجد بفضل ربانی | سال تاریخ او ملک ثانی | گفت این بیت کعبه ثانی

۱۱۸۰

ایضاً

محمد پناه اشرف الکریم | نموده بنا مسجد مستقیم | ندا کرد هاتف که تاریخ او | بکو خانه حمد رب کریم

۱۱۸۰

مسجد الہ آباد

در شهر الہ آباد نزدیک باغ بادشاهی مسجدی است که حسام الدین علی خان در ایامیکه شاه عالم بادشاه در آن شهر استقامت داشت یعنی در سنه هزار و یکصد و هشتاد و یک هجری بتعمیر ساخته و این تاریخ بر پیشانی باب مسجد منقوش است

تاریخ

در زمان شاه عالم خسرو روی زمین · خلق پرور داد گستر حامی دین کرام
صاحب عدل و سخا و بادهٔ ذوالکرام · مستفیض از جود او هستند جمله خاص و عام
تا که مهر و ماه با شعله رونق افزای سپهر · زیر حکمش هفت کشور باد از لطف مدام
چون حسام الدین علیخان خانه زاد بارگاه · ساخته تعمیر این مسجد بآئین عظام
سال تاریخش سروش آورد از عرش برین · کعبه دین سجده گاه مسلمین بیت الحرام

۱۱۸۱

میرزا محمد بیگ خان

پدر میرزا ابو طالب خان لندنی است در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و دو هجری بتاریخ سیوم ماه ذی الحجه فوت شده و خلف او میرزا ابو طالب خان مذکور مصنف کتاب مسیر طالبی این تاریخ گفته

تاریخ

محمد ابن شفیع آن خجسته الدین · که بود ذی شرف از فضل علم و عقل و ادب
نشناخت چون به بهشت برین از این عالم · ز باب قرب قتل شد جان مادر و اب
چو در گذشت با همه کس روز روی انور او · بدور آن مهر خوش روز عالمی شده شب
و قوع این غم عظمی بکاو دل افگاران · چو بود از سنه هجرت رسول عرب
هزار و یکصد و هشتاد و دو سیوم از حج · جهان نوشت بالهام سال تاریخ و
نموده طوف بهشت برین دوم تاریخ · ز روی خرم و یقین اندر آرد لطف

۱۱۸۲

تاریخ مسجد الہ آباد

در موضع رسول پور قریب قدم رسول واقع شهر الہ آباد خاص سید رفیق جنگ عالی فوجدار خان فیلبان منصب دار شاه عالم بادشاه در سنه هزار و یکصد و هشتاد و چهار هجری مسجدی تعمیر ساخته و تاریخ بنای آن شاه محمد اجمل الہ آبادی گفته

تاریخ

قرب قدم رسول که هست از سپهر نماز این مکان است · تعمیر بدور شاه عالم · آن شاه که شاه خسروان است
بنموده رفیق جنگ عالی · کو سید فوجدار خان است · اجمل ز تو گر کسی بپرسد · تاریخ بنای او چه سان است
کو بیت خدا و کعبهٔ دین · تاریخ بنای این مکان است

۱۱۸۴

نواب احمد خان بنگش

پسر خورد نواب محمد خان بنگش است و محمد خان در عهد فرخ سیر بادشاه بدولت رسیده بخطاب نواب محمد خان غضنفر جنگ سربلندی حاصل ساخته و فرخ آباد را بنام بادشاه آباد نموده در ماه جمادی الاول سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و شش هجری فوت کرده بعد وفاتش پسرش قایم خان بخطاب نواب قایم جنگ بر مسند ریاست در فرخ آباد نشسته و بتاریخ دهم ذی الحجه سنه هزار و یکصد و شصت و دو هجری با روهیله با جنگیده

سند نظامت صوبه بنگاله بنام نجم الدوله پسر نواب جعفر علیخان مرحوم و سند دیوانی بنام کمپنی بقرار اینکه بست و
چهار لکهه روپیه سالیانه بخزانه عامره بادشاهی عاید کرده اید حاصل ساخت و محاصل صوبه بنگاله را بطریق تمغا بنام کمپنی انگریز
در سند بادشاهی نویسانیده گرفت و مقرر کرد که نواب نجم الدوله سالیانه شصت لکهه روپیه جهت ذات خود میگرفته
باشند و جمیع معاملات مالی و ملکی و نگاهداشت فوج و تحصیل مال و سایر تعلق بصاحبان عمله کمپنی دار د لعد این همه نوشت خواند
که بتاریخ دوازدهم ماه اگست سنه یکهزار و هفتصد و شصت و پنج علیسوی مطابق لسب چهارم صفر سنه یکهزار و یکصد و هفتاد
و نهه هجری ترقیم یافته بود دلارد کلیو صاحب بطرف کلکته تشریف بردند و شاه عالم بادشاه در شهر الهاباد طرح اقامت انداخت و
تا چند سال در همان شهر بسر برد و وفات نواب جعفر علیخان سه و نیم ماه بعد از جنگ بکسر یعنی تاریخ چهاردهم ماه شعبان روز سنه
سال هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری که مطابق پنجم ماه فروری سنه یکهزار و هفتصد و شصت و پنج علیسوی بود در مرشداباد
واقع شده و پسرش نواب نجم الدوله شاید که در ماه ذیحجه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و نهه هجری فوت نموده لعد از و برادرش نواب
سیف الدوله بر مسند ریاست نشسته و در اواخر سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و سه در گذشت بعد از وی برادر خورد او مبارک الدوله مسند نظامت ا[illegible]

شیخ محمد علی حزین

مولد و موطن او اصفهان است از نبایر شیخ تاج الدین ابراهیم المعروف بشیخ زاهد گیلانی است نسب او به پانزده واسطه بشیخ مرشد
مبر سدو شیخ زاهد مرشد شیخ صفی الدین اردبیلی جد سلاطین صفویه بود تولد حزین در ماه ربیع الاخر سنه ثلث و مایة و الف واقع شد
شاگرد محمد مسیح فسائی و او شاگرد آقا حسین خوانساری است در شعر فکر عالی داشت از غایت اشتهار که صیت فضایل او اقطاع عالم را
فرو گرفته مصنفات او در جمیع بلاد عالم عموماً و در هند هم خصوصاً دایر و سایر است در هنگامه نادرشاه از ایران دیار وارد هندوستان
گردیده مدتی در شاهجهان اباد گذرانید و از انجا رخت بشهر بنارس کشید و همانجا رحل اقامت انداخت و دران بلده قبری برای
خود ساخته انتظار اجل موعود میکشید و اکثر بر زبانش میگذشت که انیقدر دیر چرا ست و برای قبر لوحی از سنگ تراشیده
این چند کلمه و بیت بران نقش کرد و بر سر لوح اسم تبارک الله بعد از ان محسن قد تبک المسمی بعد از ان العبد الراجی رحمة
ربه الغفور محمد المدعو به علی ابن ابی طالب الجیلانی و در پایین لوح مذکور این مطلع خودش مرقوم ساخته و بیت روشن
شد از وصال تو شبهای تار ما ✤ صبح قیامت است چراغ مزار ما ✤ و در هر دو پهلوی مزار این دو بیت ؎ زبان
دان محبت بوده ام دیگر نمیدانم ✤ همی دانم که گوش از دوست پیغامی شنید اینجا ✤ حزین از پای ره پیما بسی سرگشتگی دیدم
سر شوریده بر بالین آسایش رسید اینجا ✤ اللهم اغفر له و ارحمه فقط و وفاتش در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد هجری
واقع شده و در همان قبر مدفون گشته شخصی این تاریخ بتعمیه گفته

تاریخ

۱۱۸۷
نی گشت هیهات ردی زمین ز شیخ محمد علی حزین ۱۱۸۰

مسجد سلون

در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد هجری شاه پیر پناه ابن شاه پیر اشرف پیرزاده سلون مسجدی در سلون
تعمیر ساخت و عزیزی تاریخ ان یافت ✤ لان الصلواة معراج المومنین ✤ و دیگری گفته ۱۱۸۰

تاریخ

وچیار را از اورنگ آباد متوجه پونه گردید و بالاجی با پنجاه هزار سوار مقابله او پیش آمد صلابت جنگ محاربه کنان بالاجی را قریب پونه رسانید و آبادیهای مرهته را که بر سر راه واقع بود سوخته با خاک برابر کرد درین محاربه فرانسیسان باتش بازی توپخانه دود از نهاد مرهته برآوردند خصوص شب چهاردهم محرم شروع سال یکهزار و شصت و نهم هجری که تمام ماه تخفیف شده بود و افواج مرهته اکثر معه سرداران مشغول پرستش خاص آن رفت بودند شبخون زده فوج ایشان را هزیمت دادند آخر صلح باهم در میان آمد و بعد ازین قصه بر طرف کردن صلابت جنگ فرانسیس را از نوکری خود از گفته صمصام الدوله و کشته شدن صمصام الدوله از دست فرانسیسی در سنه هزار و یکصد و هفتاد و یک مفصلاً در ذیل احوال صمصام الدوله مرقوم یافته مختصر اینکه صلابت جنگ بعد ایالت یازده سال تا تاریخ چهارم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج بدست برادر خود نظام علی خان قید گردید یکسال و سه ماه و شش روز در قید گذرانیده بسیزدهم ربیع الاول سال یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت در گذشت و در جوار مزار شیخ محمد ملتانی مدفون گردید

نواب نظام علی خان آصفجاه حیدر آبادی

پسر چهارم نواب نظام الملک آصفجاه است در سنه هزار و یکصد و هفتاد و پنج هجری برادر خود نواب صلابت جنگ را مقید ساخته مالک ولایت دکن گردید چون بست و هشتم ماه شوال سنه مذکور قلعه بیدر که را که در دکن است فتح ساخت رای کیول کشن کاینه تاریخ آن یافت

تاریخ

آورد چو فتح مکرر از فتح بیدر	در دور بوده شست یکی زماه شوال بیدر ۱۱۷۵

۱۱۷۵ از مصرع آخر تاریخ استخراج می یابد بعد ازان چون در ماه شعبان سال یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت ملک مرهته را تاخت و تاراج ساخت و لشکریان او تمام عمارات پونه را سوخته با خاک برابر کردند میر اولاد محمد ذکا تخلص برادرزاده میر غلام علی آزاد این تاریخ یافت

تاریخ

آصف جاه دوم سلیمان غلام	آبادی قوم برهمن سوخت تمام	تاریخ شنو ز شعله طبع ذکا
		آتش بزد به پونه راسیاه اسلام ۱۱۷۷

درین ایام مادهورائو خلف بالاجی راو در گنوناته راو برادر بالاجی سر راه مرهته بودند

فتح یافتن انگریزان در بکسر بر افواج نواب شجاع الدوله و شاه عالم بادشاه و نوشته شدن سند دیوانی صوبه بنگاله بنام کمپنی انگریز

چون در اواخر سال هزار و یکصد و هفتاد و شش هجری میان سرداران انگریز و نواب قاسم علیخان ناظم بنگاله کدورتی بهم رسید بنابران انگریزان نواب جعفر علی خان معزول را برای مصلحت بار دیگر بحال ساخته بر مسند ریاست نشانیدند و نواب قاسم علی خان تا چندی جنگ و محاربه با ایشان داشت آخر هزیمت بر هزیمت یافته تاب شجاعت نیاورده در شروع سال هزار و یکصد و هفتاد و هفت گریخته در الله آباد آمد و از شاه عالم بادشاه و نواب شجاع الدوله که درین بلده تشریف داشتند استمداد و کمک خواست که مدد کرده او را باز بملک و مال رسانیده گردانند چنانچه نواب شجاع الدوله و بادشاه در آخر سال هزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری با سپاه عظیم بطرف مشرق کوچ نمودند و در عظیم آباد رسیده تا یک ماه بارادهٔ جنگ مقام کردند چون سال هزار و یکصد و هفتاد و هشت شروع گردید و ایام برشگال بر سر رسید توقف نامناسب دیده از آنجا کوچ نمودند و در بکسر آمده مقام کردند بعد گذشتن ایام برسات میجر منرو صاحب انگریز بموجب اشاره صاحبان کونسل با فوجی قلیل که دران ایام داشتند در بکسر آمده طرح جنگ و پیکار با نواب شجاع الدوله انداختند آخر نواب تاب مقاومت در خود ندیده بتاریخ بست و ششم ماه ربیع الثانی سال هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری که موافق بست و سیوم ماه اکتوبر سنه هزار و هفتصد و شصت و چهار عیسوی بود از

امام باڑه در ملک بهار

این امام باڑه را میرے راج در ملک بهار مضاف صوبه بنگاله در سنه هزار و یکصد و هفتاد و پنج تعمیر ساخته
و بر دروازه آن عمارت این تاریخ منقوش نموده

تاریخ

سنیری راج بتوفیق ایزد سبحان	بنا نموده چو این مرقد امام زمان بکن تو ختم به یارب بسایه حسنین	هزار و یکصد و هفتاد و پنج گشت شمار بحق احمد مختار شافع کونین	ز هجرت نبی آن سرور صغار و کبار

۱۱۷۵

کشته شدن سورج مل جاٹ و آمدن شاه ابدالی مرتبه چهارم بهند

چون احمد شاه ابدالی بعد استیصال افواج مرهته ها نجیب الدوله را خلعت امیر الامرائی از سر نو مرحمت نموده و جهاندار شاه را بجای پدر
او ولی عهد ساخته بانصرت و فیروزی بطرف کابل و قندهار مراجعت نمود بعد روانگیش حکم نجیب الدوله در شاهجهان آباد روان بشد
در سنه هزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری شاید که در ماه جمادی الثانی راجه سورج مل جاٹ که مالک ڈیگ و کمهیر و بهرت پور بود و از
چندی قلعه اکبرآباد را نیز گرفته بود در شاهجهان آباد آمده با نجیب الدوله جنگ و پیکار آغاز نهاد تا آنکه روزی از ضرب گله بندوق
کشته شد و این سورج مل پسر بدن سنگه جاٹ است و بدن سنگه پسر چورامن جاٹ بود و چورامن در عهد عالمگیر اورنگ
زیب رهزنی میکرد و از این پیشه متمول گردیده بنای قلعه بهرت پور که چهار ده کروه از اکبرآباد فاصله دارد نهاده بود در ابتدای سلطنت
محمد شاه فوت کرده بعد او پسرش بدن سنگه جای پدر را گرفت و قلعه ڈیگ را تعمیر نموده و در ایامیکه نادر شاه در دهلی آمده
بود زنده بود و بعد وفاتش پسرش راجه سورج مل بجای او نشست برادر کوچک او پرتاب سنگه نام داشت که قلعه کمهیر بنا
نموده و پسرش بهادر سنگه تا شرح جامی در عربی خوانده بود و این سورج مل در وقت احمد شاه بادشاه رفاقت نواب
صفدر جنگ اختیار نموده ملک بسیار بسند بادشاهی یافت و بعد از رفتن صفدر جنگ بسمت صوبه خود و از نسبت ضعف
سلطنت بیشتر جاهای بسند بزور شمشیر بدست آورده بود و بعد کشته شدن بهادر و روانگی شاه ابدالی قلعه اکبرآباد را تسخیر
نموده و در ڈیگ عمارتهای عالی تعمیر ساخته و پسران او کار نواب صفدر جنگ بسیار دل برادرانه کرده بودند بتخریب مکانات
شاهی که در قلعه اکبرآباد بودند پرداختند و سورج مل سوهارام جاٹ را صوبه دار الخلافت اکبرآباد داده و هم زیاده تر بتخریب آن شهر پرداخت
و سورج مل غالیچه نادره [illegible] که شاهجهان بادشاه بصرف ده هزار روپیه تیار ساخته بود و مع قریب نه صد و هشتاد
ضرب توپ کلان از قلعه اکبرآباد برده و در قلعه ڈیگ و بهرت پور گذاشت القصه چون سورج مل جاٹ کشته شد پسرش راجه جواهر سنگه
بعد از چند اوقات جهت انتقام خون پدر ملهار راو مرهته و نواب عماد الملک را همراه گرفته با لشکر عظیم دهلی را تا چهار ماه محاصره نموده میجنگید تا
آنکه نجیب الدوله عاجز آمده بار عرضی بحضور احمد شاه ابدالی فرستاده شاه را از کابل حرکت داد و چون جواهر سنگه آمد آمد لشکر احمد شاه را شنید مشوش شده
بتوسط راو ملهار مرهته با نجیب الدوله مصالحه کرده بدیگ معاودت نمود این سانحه در اواخر سال یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت و شروع هفتاد و هشت
هجری در ایامیکه نواب شجاع الدوله و شاه عالم بادشاه برای کمک نواب قاسم علیخان بطرف بنگاله رفته بودند بوقوع پیوسته

نواب صلابت جنگ حیدرآبادی

پسر سیوم نظام الملک آصفجاه حیدرآبادی است بعد کشته شدن مظفر جنگ [illegible] گردیده فرانسیس و افاغنه سید محمد خان
را که مشهور به صلابت جنگ بود بر مسند ریاست دکن نشاندند بعد چندی القصه بنیه بالاجی راو مرهته بتاریخ یازدهم ذی الحجه سنه یکهزار و شصت

از تاریخ هشتم ربیع الآخر سال مذکور میر اولاد علی ذکا تخلص تاریخ جلوس او گفت

تاریخ

۱۱۷۳

زهی شاه عالی گهر عدل گستر	با تاج و تخت و نگین شد مسلم	برون از سال جلوس همایون	ز سلطان هندوستان شاه عالم ۱۱۷۳

ومؤلف راقم الحروف تاریخ جلوس او در الفاظ فضل ربانی یافته و آنرا در رشته نظم کشیده

تاریخ

۱۱۷۳

ز فضل حق چو شد عالی گهر عالم	بجو سال جلوسش ز فضل ربانی ۱۱۷۳

و بعد جلوس بادشاه در ملک بنگاله با نواب جان نواب جعفر علیخان جنگ متواتر داشت تا آنکه شب سه شنبه هفدهم ماه ذی القعده سنه مذکور در بنگاله بر صادق مشهور میرن پسر نواب جعفر علی خان در خیمه خود خوابیده بود برق بر وی افتاد و جان داد و بعد وفاتش قاسم علیخان که داماد نواب جعفر علی خان بود نایب گردید و بعد از چندگاه قاسم علی خان با رؤسای انگریز متفق شده نواب جعفر علی خان را که پیر و ضعیف شده بود معزول گردانیده و خود در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار هجری بر مسند ریاست نشسته مالک الولایت گردید پس بعد شاه عالم بادشاه ملازمت حاصل نموده برای مصارف بادشاه از صوبه بنگاله بیست و چهار لکه روپیه سالانه مقرر شد و بادشاه از آنجا کوچ کرده بطرف اله آباد تشریف بردند و بتاریخ پنجم ذی الحجه سنه مذکور همراه نواب شجاع الدوله که بعد فتح مرهته و روانه شدن شاه ابدالی بطرف قندهار باستقبال او شتافته بود در شهر اله آباد رسیدند و بخوف جابتی مرهته دو سال دیگر در آن شهر بسر برده در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری بشاهجهان آباد تشریف بردند

زینت النسا بیگم

نام مادر نواب نجف خان بود که در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار هجری فوت شده روضه او در شهر اله آباد بمقام بهادر گنج واقع است و بر گرد دیوار آن روضه اندرونی و بیرونی اشعار عربی و فارسی بسیار منقوش است سه تربت دارد و بر دو تربت تاریخ است و بر یکی هیچ مرقوم نیست و آن تاریخها اینست

تاریخ

۱۱۷۴

چو زینت نسا رفت از دار فانی	بفردوس جای سکونت گرفته	بجستیم تاریخ سال وفاتش	خرد گفت جای بجنت گرفته ۱۱۷۴

بر مزار دیگر

۱۱۷۵

هزار و یکصد و پنج و هفتاد	برفت مریم سوی فردوس شاد ۱۱۷۵

و اشعار فارسی با تاریخ که بر دیوار از طرف بیرونی منقوش است بعینه چند از آن نوشته می شود

تاریخ

۱۱۷۴

چو بلقیس زمن صدق و صفا بود	تا که داخل بسرا پرده عصمت شد	رفت با فاطمه بنت رسول مدنی	گشت هم صحبت او بست زو نیا دنی
رخ پاکان ازو طاهر بحور العین	گشت ماه صدق و صفا خود زنها	منزلش خلد برین کرد خدای جلیل	خرد ماده تاریخ وفاتش جبریل
کرد زینت نقش سر لوح مزار	والدخلی جنتی از سوره والفجر بیار	اندرین ظلمت شب خالق ستار مجید	نصیبانت بر نخورد جنت الطیبه
	هزار و صد و هفتاد و چهار هجرت	رفت از عالم فانی بریاض جنت	

اگر عدد سر لوح را که حرف لام باشد با عدد والدخلی جنتی یکجا نموده آید تاریخ وفات برآید

ساخت بعد بتاریخ بست و هفتم صفر سال یکهزار و هفتاد و چهار شاهجهان ثانی را که قریب یکسال بر تخت نشسته بود معزول
ساخته میرزا جوان بخت را که خلف شاه عالم بادشاه بود و بخطاب جهاندار شاه بولیعهدی پدر که در بنگاله بود بر مسند
فرمانفرمایی نشانیدند و بتوجه ... احمد شاه ابدالی گردید و دران جنگ پانی پتی بسیاری از سرداران مرهته بتاریخ ششم ماه جمادی الثانی
سال مذکور که مطابق ماه جنوری سنه یکهزار و هفتصد و شصت و یک عیسوی بود کشته شد گویند که تا شصت کروه چون مرهته ها شل آب
زمین روان بود چون شاه ابدالی بعد قتل و تاراج فتح بزرگ نمود میرزا قتیل تاریخ آن گفته

تاریخ

۱۱۷۴

۱۱۷۳

شاه بهادر الیس ثانی کشت	کرد در انجام و در آغاز فتح	صور تا غامه تاریخش نوشت	شاه درانی نمود باز فتح

مختصر اینکه بعد این فتح احمد شاه ابدالی تا چندماه در شاهجهان آباد متوقف بوده بپاس آنکه دختر محمد شاه بادشاه موسومه بحضرت
بیگم از بطن صاحبه محل بحباله نکاح خود داشت و دختر عالمگیر ثانی را که با پسر خود شاهزاده تیمور میرزا عقد بسته بود سلطنت
هندوستان بر شاه عالم بادشاه که دران ایام بطرف بنگاله تشریف داشتند مقرر ساخته و جهاندار شاه را همچنان بجای
پدر بولیعهدی گذاشته و خلعت وزارت بنواب شجاع الدوله پوشانیده و از سر نو بعهده امیر الامرایی بنجیب الدوله
بخشیده بتاریخ شانزدهم شعبان سال مذکور بطرف قندهار مراجعت فرمود و کلمه مراجعت قندهار نمود تاریخ روانگی
اوست و نواب شجاع الدوله بعد از روانگی شاه ابدالی برای ملازمت شاه عالم بادشاه بطرف مشرق روانه گردید

ابو المظفر جلال الدین شاه عالم بادشاه غازی ولد عزیز الدین عالمگیر ثانی

ولادت او بتاریخ هفدهم شهر ذی القعده سال یکهزار و یکصد و چهل هجری از بطن زینت محل مشهور بلال کنور واقع
شده پیش ازین مذکور شده که شاهزاده عالی گهر بخوف عماد الملک غازی الدین خان بحین حیات پدر از شاهجهان آباد
گریخته و نواب محمد قلی خان را از الله آباد همراه گرفته بتسخیر ملک بنگاله رفته بود دران ایام تنی چند از انگریزان از طرف
کمپنی کوتهی های تجارت در کلکته و عظیم آباد داشتند شاید که یک و نیم سال پیش از ورود شاهزاده در میان نواب
سراج الدوله حاکم بنگاله و رؤسای انگریز خصومتی دست داده بود که باعث خرابی و بربادی او شده و جنگی در میان
ایشان واقع گردیده مختصر اینکه کرنیل کلیو صاحب که سردار انگریزان بود با یکهزار گوره های ولایتی و دو هزار هندوستانی
در میدان پلاسی که از مرشد آباد پانزده کروه فاصله دارد مستعد جنگ شده با وجود آنکه همراه نواب قریب پنجاه هزار سوار و پیاده
و پنجاه ضرب توپ بود هزیمت یافته و تاب مقاومت در خود ندیده از میدان جنگ گریخته و این معامله بتاریخ پنجم ماه شوال
سنه یکهزار و یکصد و هفتاد هجری مطابق بست و سیوم ماه جون سنه یکهزار و هفتصد و پنجاه و هفت عیسوی بوقوع آمده بود و بعد
هزیمت سراج الدوله گرفتار شده بتاریخ پانزدهم شوال السنه مذکور بایمای میر صادق مشهور به میرن پسر میر جعفر علیخان بقتل
رسیده بعد از آن صاحبان انگریز میر جعفر علیخان را که نایب نواب مذکور بود بجای او بر مسند ریاست نشانیده بودند که یکسال
و نیم بعد ازین ماجرا شاهزاده موصوف در صوبه بهار رسیده باراده تسخیر بنگاله محاربه و مجادله پیش داشت درین اثنا خبر شهادت
پدر خود بدو رسانیدند شاهزاده فی الحال بصلاح امرایان که همراه او بودند بتاریخ چهارم جمادی الاول سنه یکهزار و یکصد و هفتاد
و سه در حوالی عظیم آباد مشهور به پتنه اورنگ فرمانروایی آراسته جلوس نمود و خود را بلقب شاه عالم بادشاه ملقب ساخت بعد از آن خلعت
بوزارت بنواب شجاع الدوله صوبه دار اوده و خلعت امیر الامرایی به نجیب الدوله فرستاده اما وقایع جلوس او را تاریخ مشابهت بدر ... یعنی

وچون انتظام الدوله خانخانان پسر قمر الدین خان وزیر که خالوی عماد الملک بود وسه روز پیش از قتل بادشاه بحکم
عماد الملک از دست همون نمک حرامان شهید شده بود چنانچه عزیزی تاریخ شهادت او و بادشاه هم باین عنوان
گفته که از مصرعه آخر تاریخ برمی آید

تاریخ

۱۱۷۳
شد ز ظلم و زشتی کشمیر قاتل جان شاه و ابن وزیر

مدت سلطنت عالمگیر ثانی پنج سال و هشت ماه و هشت روز مدت عمر هفتاد و چهار سال لقب او بعد وفات عرش منزل
قرار یافته

آمدن احمد شاه ابدالی مرتبه سیوم در شاهجهان آباد

چون نمک حرامان باشاره عماد الملک تیغ جفا بر گلوی عالمگیر ثانی راندند شاهزاده محی السنت را که پسر کام بخش
ابن خلد مکان بود و برای نام بر تخت جهانبانی نشانیده ملقب بشاهجهان ثانی نمودند عماد الملک عهده
قلعه خان کشمیری را بحراست او گذاشته خود بقیادت در رفاقت دتا سندهیه و جنکوجی که نجیب الدوله را در
سکرتال حسب الاشارت او محاصره نموده بودند شتافت و معامله نجیب الدوله بر صلح قرار یافته بود که عنقریب
رسیدن احمد شاه ابدالی گوش زد عالمیان گردید دتا سندهیه خبر شاه ابدالی شنیده صلح را ناتمام گذاشته
بالشکر خود که در آن وقت هشتاد هزار سوار جرار همراه خود داشت بمقابله احمد شاه ابدالی روان شد و چونکه عماد الملک
خنجر بیداد بر گلوی بسیاری از سکنای شهر نیز رانده بود هر کس بلکه خادمان او نیز از وی گرد کدورت بر دامن دل داشتند چنانچه
منعم و شریف با نجیب خان پیوستند و متوسلان بادشاهی روزی بار وحیله یا متفق شده برای تنخواه خود بر سر
عماد الملک هجوم کردند و باشاره نجیب الدوله در حویلی او رفته هر چه از نقد و جنس و اسباب و فیل و توپخانه یافتند بهانه
تنخواه خود بغارت بردند و عماد الملک بکمال حسرت و اندوه پیش سورجمل جات رفته در قلعه بهرتپور مختفی گردید بعد از آن در
شاهجهان آباد بحکم نجیب الدوله بر آب و باد روان شد مختصر آنکه چون شاه ابدالی تا به انتربید رسید سعد الله خان پسر
علی محمد خان روهیله و نجیب الدوله و نواب احمد خان بنگش فرخ آبادی و حافظ رحمت خان و دوندی خان که ملک اینها در میان
انتربید واقع شده خود را بشاه ابدالی رسانیده و شرف ملازمت اندوختند القصه چون لشکر شاه با لشکر دتا سندهیه مقابله
شد دتا جنگ کنان بجانب شاهجهان آباد رجوع القهقری نموده بمیدان باولی که در سواد شاهجهان آباد واقع است رسید
و ابدالیان اطراف دتا را فرو گرفتند و جنگی عظیم در میان آمد آخر کار دتا با سایر فوج از اسپان فرود آمده پا در ستیزه
قایم کرد تا آنکه با جمیع همراهیان علف تیغ بیدریغ ابدالیان گردید این واقعه در ماه جمادی الآخر سال یکهزار و یکصد و
هفتاد و سه هجری بوقوع آمده و میر غلام علی آزاد تاریخ این جنگ را چنین یافته

تاریخ

۱۱۷۳
کرد سلطان عصر درانی قتل و تاراج دشمن گمراه
گفت تاریخ این ظفر آزاد نصرت بادشاه عالیجاه

چون خبر کشته شدن دتا سندهیه بسداشیو بهاو برادرزاده بالاجی پیشوا در دکن رسید با فوجی عظیم رهگرای هندوستان
گردید و در عین زمانیکه احمد شاه ابدالی در شاهجهان آباد رسیده اول شهر را تاخت و تاراج نمود و قلعه را نیز بعد جنگ مفتوح

ماه دوازدهم

بابت سکه

بر زر و سکه ... عزیزالدین عالمگیر ثانی

در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد هجری احمد شاه ابدالی مرتبه دوم تا شاهجهان آباد آمد غنیمتی بی شمار از دهلی و آگره برده و دختر محمد شاه را در حباله نکاح خود آورده و عالمگیر ثانی نیز دختر خود را به پسرش تیمور مرزا منسوب ساخته وقتیکه احمد شاه ابدالی حسب خواهش عالمگیر ثانی عهده امیر الامرائی بر نجیب خان افغان بخطاب نجیب الدوله مرحمت ساخت بعد روانگی او عماد الملک غازی الدین خان که از خوف احمد شاه ابدالی بطرف فرخ آباد رفته بود از انجا نواب احمد خان بنگش را همراه گرفته بامداد رگهوناتهه راو مرهته و هولکر در دهلی آمد و بعد محاربه و مقاتله نجیب الدوله را از شاهجهان آباد بدر نمود و جمله کار سلطنت را بدستور سابق بدست خود آورد و پادشاه را محض بیدخل ساخت و احمد خان بنگش را بجلدوی خدمت هائی او عهده امیر الامرائی بخطاب بخشی الملک احمد خان بهادر غالب جنگ ونامید بعد ازان عماد الملک در پی هتک حرمت شاهزاده عالی گهر خلف عالمگیر ثانی کوشیدن گرفت بلکه در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک برای مقید ساختن او خانه او را محاصره نمود شاهزاده بنوعی که توانست بعد کشته شدن چند کس و میر جعفر بانکه سعی پتیل راو مرهته از ان حبس سالم بر آمده قریب هشت ماه همراه نجیب الدوله گذرانید بعد ازان از خوف عماد الملک بطرف مشرق رفت و چندی در اله آباد که نیابت آن صوبه از هنگام نواب صفدر جنگ بنام نواب محمد قلی خان برادر زاده او بود متوقف بوده و بعد ازان محمد قلی را امیدوار وزارت ساخته در شروع سال هزار و یکصد و هفتاد و دو با فوجی عظیم همت بر تسخیر ملک بنگاله نموده همراه خود گرفت درین سال رگهوناتهه راو مرهته و دتا سندهیه بایمای عماد الملک نجیب الدوله را در سکرتال محاصره کرده او را تنگ نمود تاریخ این معامله یا فتنه انداز ... را آشکار آمد ... و چون درین ایام غلبه مرهته بسیار شد هندو و مسلمان از دست ایشان عاجز آمده باتفاق نواب شجاع الدوله صوبه دار اوده و دیگر امرایان هندوستان عرضداشت باحمد شاه ابدالی فرستادند و کمک خواستند که تشریف آورده و متفق شده این فرقه بیدین را استیصال گردانند چنانچه احمد شاه ابدالی ازین مژده مسرور گردیده در سال هزار و یکصد و هفتاد و سه هجری نوع توجه بسمت هندوستان آورد و چون آمد آمد او گوشزد خواص و عوام گردید عماد الملک بخیال بی ادبی ها که بنسبت عالمگیر ثانی ازو بظهور آمده بود و علاوه آن نجیب الدوله را که دست گرفته احمد شاه ابدالی بود از دهلی بدر ساخته بود بخوف جان خود با بیگ خان بلخی و مهدی قلی خان کشمیری را که مشیر امور دولت او بودند اشاره فرمود تا ایشان عالمگیر ثانی را روز پنجشنبه تاریخ هشتم و بروایتی بتاریخ بیستم ماه ربیع الثانی سال یکهزار و یکصد و هفتاد و سه هجری بکشتند و جسدش را از بالا بطرف دریا بر ریگ جمنا افگندند بعد شش پهر بعض کسان لاشش را برداشته در مقبره همایون بادشاه مدفون ساختند تاریخ وفات اوست +

تاریخ

۱۱۷۳ ۱۱۷۳

شاه عالی نسب عزیزالدین	کش بود در جهان حسب جای	گفت هاتف چو رفت در جنت	داور عرش سمک مروا ی وای

الفرع الثالث من الاصل الثالث شل و میر آزاد در تاریخ اتمام این کتاب گفته ؛

تاریخ

میر یوسف عزیز مصر کمال	از غم معرفت کشید رحیق	کرد در وحدت شهود رقم	نسخهٔ آغاز و فکر عمیق
از احادیث و از کلام الله	کرده اثبات حق ز بی توفیق	هست این نقش دلنشین الحق	یادگاری ز خامهٔ توفیق
	سال تاریخ این کتاب خرد	گفت سبع مجالس تحقیق	

۱۱۶۲

و میر محمد یوسف بتاریخ دوم جمادی الثانی روز پنجشنبه سنه اثنین وسبعین ومائة والف در بلده لکهنو درگذشت نعش او را در عرض دو روز به بلگرام رسانیدند در باغ محمود باغ مرقد جدش میر عبد الجلیل دفن ساختند میر آزاد در مرثیهٔ او این تاریخ گفته ؛

تاریخ

الهی بی شکیب ما چها رفت	که گوهر بود و کریم نها رفت	نماند اکنون امید زندگانی	که مرد قاتل ما را دوا رفت
بیا بلبل بتعزیت حضرت کن	که سرور تاریخ فنا رفت	عزیزی مصر معنی میر یوسف	ازین عالم سوی دار البقا رفت
فغان من بهمراهی روان شد	چو روح او بگلگشت سما رفت	بدخشان با نمانان قدر قیمت	ز دستش طرفه لعل بی بها رفت
اگر چه دوس باشد خوش ندارم	کزین گلشن بسیر جانفزا رفت	کدورت انقدر را کرد افشاند	که از سیمای وقت من صفا رفت
ندیدم جیا من دید المقتیر	که با آن دوستی ناآشنا رفت	شکوه سلطنت از دست ما رفت	تو گویی از سرم ظل هما رفت
	نوشت آزاد تاریخ وفاتش	جوان یار ما یوسف کجا رفت	

۱۱۷۲

و شخصی دیگر این تاریخ در وفات او نظم نموده

تاریخ

۱۱۷۲ میر یوسف گذشت ازین عالم	داغ چندین الم بدلها سوخت	هاتفی دردمند تاریخش ؛	گفت جان و دل احبا سوخت

عزیز الدین محمد عالمگیر ثانی بادشاه غازی ابن معز الدین جهاندار شاه ابن شاه عالم بهادر شاه

در سال هزار و نود و سه یا که سنه هزار و یکصد هجری تولد پذیرفته و نام مادرش انوپ بای بود و بعد از آنکه عماد الملک غازی الدین خان وزیر احمد شاه بادشاه را کحل ساخته محبوس کرد عزیز الدین ابن جهاندار شاه را که شصت و هفت ساله بود در آن زمان از حبس سیر بادشاه معتقد برآورده و بتاریخ دهم شعبان سنه یکهزار و یکصد و شصت و هفت هجری موسوم بعالمگیر ثانی نموده برای نام بر سریر فرمانروای در شاهجهان آباد نشانید و میر اولاد محمد بلگرامی ذکا تخلص تاریخ جلوس او گفته ؛

تاریخ

۱۱۶۷ بر سریر سلطنت سلطان عزیز الدین نشست	کارهای ملک و دولت با نظام خواهد شد	سال تاریخ جلوسش از ذکا تحریر کرد	بادشاه هند عالمگیر عالیجاه شد

ایضاً

۱۱۶۷ شاه والا نژاد عالمگیر	از ازل نامور بعیش آمد	گشت چون جلوه گر بسریر	گشت تاریخ مظهر رایزد

وکالت مطلق خود و منصب هفت هزاری و هفت هزار سوار و خطاب صمصام الدوله بر نواخت و در سنه هزار و یکصد و شصت و هشت هجری عالمگیر ثانی بادشاه دهلی برای او ماهی و مراتب فرستاد و شخصی این مصرعه تاریخ یافت ع از شاه هند ماهی و هم مراتب ۱۱۶۸ بعد از آن صمصام الدوله در فکر برانداخت نصاری فرانسیس که دران ملک اقتداری تمام بهم رسانیده بودند افتاد و نواب صلابت جنگ از گفته او نصاری را از نوکری خود برطرف کرد بنابرین در ماه رجب سال هزار و یکصد و هفتاد و یک عبد الرحمن مخاطب بحیدر جنگ که صاحب اختیار سرکار موسی بوسی فرانسیس سردار نصاری بود صمصام الدوله را در اورنگ آباد با متوسلان و اقربای او مقید ساخت نظام علی خان برادر صلابت جنگ که دشمن جانی حیدر جنگ بود بتاریخ سیوم رمضان سنه مذکور حیدر جنگ را که بخیمه او آمده بود بقتل آورد و طرفه تشویشی در لشکر افتاد و درین شور و غوغا واقعه طلبان کار صمصام الدوله را با پسرش میر عبد النبی خان یمین الدوله منصور جنگ که یکی از اقربای او بود تمام ساختند پدر و پسر را در مقابر آبای او که جانب جنوبی شهر قریب بدرگاه شاه نور است زیر خاک سپردند و یمین الدوله را در قبرستان آبای او که پایین گنبد شاه نور است دفن کردند میر آزاد تاریخ شهادت این هر سه درین آیه یافته + وجوه یومئذ مسفره ۱۱۷۱
و نیز میر مذکور گفته +

تاریخ

۱۱۷۱

رفت صمصام الدوله زجهان | سیوم ماه شریف رمضان
سال این واقعه آن سید خود | گفت کشته عبد الرحمان

ایضاً در مستزاد

۱۱۷۱

صمصام الدوله آن امیر والا + در تنش آگاه | ناحق شده کشته بکمین گاه دغا + این غم جانکاه
زاد بعرض میر سال تاریخ + یاران شنوید | کردند شهید ناکسان سید را + انا لله

و نواب درگاه قلی خان مخاطب بمؤتمن الدوله سالار جنگ که از طرف نواب صلابت جنگ بصوبه داری اورنگ آباد ممتاز بود این رباعی مستزاد در تاریخ ایشان در سلک نظم کشید +

تاریخ مستزاد

۱۱۷۱

دیدیم زمین هولناک صحرا + خونابه فشان | در جوش خیر و شر بود خون شهدا + از خرد و کلان
گفتم که مصیبت این مرگان تاریخ + بگفتا هاتف | اولاد علی شهید کرد اینجا + عبد الرحمان

و میر رحمت الله نامی شخصی این تاریخ یافته +

تاریخ

۱۱۷۱

صمصام الدوله امیر کبیر بود | ناحق قتیل گشت بعبد کرده و سبب
روز خمیس و ثالث ماه صیام بود | تاریخ گفت عقل شهادت شده نصیب

روضه حضرت سلون

این درگاه در موضعی که آنرا حضرت سلون میگویند مضاف صوبه اوده در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجری تعمیر یافته و این تاریخ بنای اوست

تاریخ

۱۱۷۱

شد بنا در سلون روضه نور | آنکه جهان را ز نسبت کسب شرف
واد الف بشارت از تاریخ | این بود آستانه اشرف

میر محمد یوسف

بن سید محمد اشرف الحسنی الواسطی البلگرامی و دخترزاده میر عبد الجلیل بلگرامی است بکتابی تالیف نمود مایم

برادر اعیانی میر نوازش علی خلف الصدق میر عظمت الله بیخبر بلگرامی است در سنه هزار و یکصد و شصت و نه در گذشت این رباعی از وست رباعی شیطان چو ز درگاه خدا شد مردود + پرسید کسی چرا نکردی تو سجود + گفتا که منم محو جمال رخ دوست + جز ذات خدا گر نکنم سجود + و این بیت از سید غلام مصطفی است هر چند لعبد سجاه تو حق را نتوانی + تا سجده بآدم نکنی شیطانی + و میر غلام علی آزاد در وفات سید کریم الله این تاریخ بتعمیه گفت

تاریخ

۱۲ ۲۲ ۵۳

۱۱۶۹ شاعری خوش گوی و صوفی مشربی | مرد دین جوانی با نسب | وقت جان دادن ندا از غیب | بهر تاریخ وفاتش یا غریب

سید قطب الدین عرف تجلی

درویشی فاضل و کامل سجاده نشین شاه نور بوده بتاریخ نوزدهم جمادی الاول سنه تسع و ستین و مائه و الف در گذشت و عارف الدین خان این مصرع تاریخش یافته تاریخ + رو بجنت کرد حقا قطب دین +

۱۱۶۹ سراج الدین علی خان متخلص بآرزو اکبرآبادی

نسب او از جانب پدر بشیخ کمال الدین خواهرزاده شیخ نصیر الدین محمود و از طرف مادر بشیخ محمد غوث گوالیاری منتهی میشد از شعرای تازه گو بوده و در سلک منصبداران بادشاهی بوده در اوایل سلطنت محمد فرخ سیر بخدمتی از خدمات گوالیار مامور گردید مدتی در شاهجهان آباد استقامت داشت چون وقت او باخر رسید بلکهنو آمد و در انجا لبست و سیوم شهر ربیع الثانی سنه هزار و یکصد و شصت و نه در گذشت چند گاه در لکهنو بخاک سپرده شد بعد ازان برادرزاده او محمد حسن خان تابوتش بدهلی برده در انجا دفن ساخت میر غلام علی آزاد تاریخش گفته

تاریخ

۱۱۶۹

۱۱۶۹ سراج الدین علی خان نادر العصر | ز سر گرد سخن را آبرو رفت | اگر جوید کسی سال وفاتش | بگو آن جان معنی آرزو رفت

نواب صمصام الدوله شاهنواز خان اورنگابادی

نام اصلی او عبد الرزاق است و اصلش از سادات خواف جد اعلای او میر کمال الدین در عهد اکبر شاه بادشاه از خواف بهند آمده و در سلک نوکران بادشاهی ملازم شده و پدر عبد الرزاق میر حسن علی نام داشت که در عمر بست سالگی فوت کرد و فرصت نشو و نما نیافت ولادت صمصام الدوله بست و هشتم رمضان سنه احدی و عشر و مائه و الف در لاهور واقع شده چون اقربای او اکثر در اورنگاباد بود در عنفوان شباب از لاهور باورنگاباد آمد در اوایل بمنصبی از پیشگاه نواب نظام الملک آصف جاه سرفرازی اندوخت و بعد چندی بدیوانی بادشاهی صوبه برار مامور شد و صحبت نواب صمصام الدوله با نواب نظام الدوله پسر نواب نظام الملک بخوبی بر آمد و چون نظام الدوله با پدر خود جنگ نموده شکست خورد صمصام الدوله تا چندی با شرط رفاقت بجا آورد و بعد انهزام نظام الدوله ازان مهلکه کناره کشیده یکسو شد و مدتی معاتب نواب آصف جاه ماند و عزلت اختیار کرده بتحریر و تسوید ماثر الامرا اشتغال ورزید و مدت پنج سال اوقات برین منوال گذرانید آخر نواب آصف جاه در پایان عهد خود او را از عتاب بر آورده بدستور سابق بدیوانی برار مامور ساخت بعد وفات آصف جاه نواب نظام الدوله او را از برار طلبیده بدیوانی سرکار خود سرفراز نمود چون بعد شهادت نظام الدوله و قتل مظفر جنگ امارت بنواب صلابت جنگ رسید او را بتاریخ بیست و هم صفر سنه سبع و ستین و مائه و الف لعطای خلعت

باباے چند است همین تاریخ براے هر سه کسان سے تواند شد مدت حکومت مهابت جنگ شانزده سال بود و مدت عمر هشتاد سال صاحب سیر المتاخرین می نویسد که اکثر مهابت جنگ میگفت که اسباب و آلات بران میکنند که بعد از ما سواحل ممالک هند در تصرف کلاه پوشان یعنی انگریزان خواهد آمد و چنین شد که او گفته بود روزے مصطفی خان مهابت جنگ را ترغیب بمقابله جماعه انگلشیه بتسخیر کلکته نمود و او اغماض کرده جواب نداد بار دیگر خان مذکور شهامت جنگ و صولت جنگ را در عرض این مقدمه شریک خود ساخت مهابت جنگ جواب نداد در خلوت شهامت جنگ و صولت جنگ را گفت که با با مصطفی خان خود سپاهی و نوکری پیشه است میخواهد که رجوع من همیشه با او بوده باشد شما چرا در چنین امور با او همداستان می شوید جماعه انگلشیه در حق من چه بد کرده اند که من بدخواهی ایشان کنم الی الان آتشی که در صحرا گرفته است خاموش نمی شود آتشی که در دریا گیرد کیست که آنرا فرو نشاند زنهار گوش باین قسم سخنها باز نخواهید داد که نتیجه غیر از فنا ندارد ۰۰

نواب سراج الدوله ناظم بنگاله

پسر زین الدین احمد خان هیبت جنگ و دختر زاده نواب علی وردی خان مهابت جنگ است بعد وفات مهابت جنگ در ماه رجب سال یکهزار و یکصد و شصت و نه هجری ناظم بنگاله و بهار و اودیسه شد بعد از ان باراده بر آوردن ملک پورنیه از دست شوکت جنگ بطرف راج محل نهضت فرمود در اثنای راه خبر رسید که مستر درانگ صاحب گورنر کلکته کشن بلبه پسر راجه راج بلبه دیوان شهامت جنگ که بجهانگیر نگر عرف ڈهاکه رفته بود باز آمده زیرا که کشن بلبه گریخته خود را بکلکته رسانید و مستر درانگ صاحب سمسر جار انگریزان حمایتش نموده سپردار نیستند از استماع این خبر ترک عزیمت منازعت با شوکت جنگ نموده معاودت بمرشد آباد کرد و بعد از چندی لشکر بکلکته کشید چون جماعه انگلشیه را جنگ سراج الدوله متیقن بود و اسباب حرب چنانکه باید مهیا نداشتند لهذا القلعه قدیم کهنه جهت مدافعه برخاستند چون مستر درانگ صاحب عرصه را بر خود تنگ دید خود را بسعودی از سرداران بر جهازی کشیده جان بسلامت برد و باقی ماندگان لاعلاج مقتضای غیرت موت را بر حیات گزیده تا باروت و گوله بندوق بود جنگیده شربت مرگ چشیدند و چندی محصور گشته اسیر پنجه سراج الدوله شدند و احوال زهرهای خطیر که اعضای آن غیر مقدور است اخبار رفت گویند که یکصد و چهل و شش انگریز باسیری گرفتار شدند هنگام شب آن بیچارگان را در خانه تاریک و تنگ که در مربع زیاده از شش گز نبود و حالا آن مکان را بزبان انگریزی بلاک هول میگویند بند نمودند هنگام صبح چون دروازه آن مکان را کشودند بجز بست و سه کس را زنده نیافتند دیگران همه بشدت گرمی و تشنگی جان داده بودند این ماجرا دو ماه و دوازده روز بعد از رحلت مهابت جنگ بتاریخ بست و یکم ماه رمضان سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه هجری که مطابق بستم ماه جون سال یکهزار و هفتصد و پنجاه و شش عیسوی بود بوقوع آمده مشود این اوراق تاریخ این سانحه بزبان اردو باین طور یافته که از ان سال هجری استخراج میشود

تاریخ از مولف

جبکہ نواب سراج الدولہ دشمن انگریز
صبح ہوتے ہی رہا زندہ بجز بست و سہ کس وائے

لی لیا جب جا کے کلکتہ کو سپاہ شجاع
گویا زہر کسی نے آب میں آ دیا گھول

خانۂ تنگ بلا کو لین یکبار کیا بند
ہائے ششم کبتی اور سر آعد کبتی کا

یکصد و چہل و شش انگریز کو جو تھے مقبول
بہتر تاریخ لکھا ہے یہ خانۂ تنگ بلا کھول ۱۱۶۹

سید کریم اللہ متخلص بغریب

تاریخ

۱۱۶۷
روشن دلی سحر نفسی پاک گوهری | واحسرتا که دامن ازین انجمن فشاند
دل را طپید ناله تاریخ ار شنید | پیر یگانه میر نوازش علی نماند ۱۱۶۷

شاه شریف اورنگابادی

در بیست و ششم رجب سنه ثمان و ستین و مائة والف فوت کرد و عارف الدین عاجز تخلص تاریخ وفاتش یافته مرد با وجد بود شاه شریف ۱۱۶۸

تاریخ حوض

نواب درگاه قلی خان مخاطب بمؤتمن الدوله سالار جنگ در ایام نواب صلابت جنگ بوقتی که بصوبه داری اورنگ آباد امتیاز داشته در شکوه خود در سنه هزار و یکصد و شصت و نه این حوض را تعمیر ساخته تاریخ اتمام آن خود گفته

تاریخ

۱۱۶۹
در جهان هر چند گشتم کو بکو | همچنین حوضی ندیدم هیچ سو
فیض عامش هست جاری همچو نیل | می برد هر تشنه مشک و سبو
خواستم سال بنا آمد ندا | میدهد ساقی کوثر آبرو ۱۱۶۹

قدم رسول

منزلی است عالی در شهر کتک مضاف صوبه اوڑیسه که در سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه هجری در زمان دولت عالمگیر ثانی تعمیر یافته و بر دروازه اش این تاریخ برسم کتیبه مرقوم است

تاریخ

۱۱۶۷
بدرگاه خدیو دو جهانی | پناه عالم الی و جانی
مرتب گشت نوبت خانه دین | بعهد شاه عالمگیر ثانی
چو فرزند مصالح دین محمد | که دیدار علی باشش بیانی
همیشه گاه بی این قصر آراست | خدایا حاصل کند مقصود جانی
سوال سال تاریخش چو کردم | سروش غیب گفتا از مهربانی
چو طبل کعبه را سرشکنی زد | ز نوبت خانه دین سال خانی ۱۱۶۷

نواب علی وردی خان مهابت جنگ صوبه دار بنگاله

بعد کشتن نواب علاء الدوله سرفراز خان ابن نواب شجاع الدین خان بتاریخ سیزدهم ماه صفر سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و سه هجری ناظم بنگاله و بهار و اوڑیسه گردید شهامت جنگ و صولت جنگ و هیبت جنگ برادر زادهای او بودند هیبت جنگ که درین سه برادران بحسب شجاعت و حسن تدبیری فایق بود و پیشتر از همه در اواخر سنه هزار و یکصد و شصت و یک کشته شد بعد از آن بتاریخ سیزدهم ربیع الاول شب سه شنبه سنه یکهزار و یکصد و شصت و سه یک سال بعد از کشته شدن حسین قلی خان پسر هیبت جنگ شهامت جنگ نیز راه آخرت پیش گرفت جنازه اش را در باغ موتی جهیل که ساخته او بود برده در صحن مسجد آنجا که خود تعمیر نموده بود مدفون کردند بعد شهامت جنگ بفاصله دو ماه و دوازده روز صولت جنگ نیز که حاکم پرنیه بود بتاریخ بست و پنجم جمادی الاول سنه مذکور رهگرای عالم بقا گردید در جعفری باغ مدفون گشت و مهابت جنگ نیز بعد از وی بتاریخ نهم رجب یوم السبت سنه مذکور برحمت الهی پیوست و حسب الوصیت پاملی مرقد ها در خود در خوش باغ مدفون گردید و تاریخ وفات شهامت جنگ شد الیشان با مر دو ۱۱۶۹ یافته اند و چون سال فوت هر دو برادران بلکه مهابت جنگ نیز سال واحد بتفاوت

وعماد الملک وزارت را نیز از انتظام الدوله گرفته بادشاه را در اواخر ماه جمادی الثانی سنه هزار و یکصد و شصت و هفت محبوس کرده و بتاریخ دهم شعبان چشم او را و چشم مادرش را که جمیع فتنه‌ها از وزاییده بود و میل کشیده عالمگیر ثانی را بر تخت نشانید مدت سلطنت احمد شاه شش سال و چند ماه بوده بعد معزولی مدت بست سال در حبس مانده بتاریخ دوم شعبان سنه هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری درگذشت مدت عمر چهل و هشت سال شش ماه و یازده روز تاریخ وفاتش برای اختصار کلام درین مقام نوشته شد

تاریخ

۱۱۸۸

بر بست چون مجاهد دین رخت زندگی	هر کس ز درد سرشک بمژگان خویش سفت	هاتف برای سال وفاتش بصد بکا	سال وفات سال وفات های های گفت

نواب منصور علیخان صفدر جنگ

خواهرزاده و داماد نواب برهان الملک سعادت خان است بعد وفات برهان الملک که در هنگام ورود نادرشاه در دهلی اتفاق شده در شروع سال یکهزار و یکصد و پنجاه و دو هجری بخزانهٔ نادرشاهی دو کرور روپیه بطریق پیشکش داخل ساخته خلعت صوبه اوده از حضور محمد شاه بادشاه حاصل نموده و در زمان احمد شاه بادشاه بعهدهٔ وزارت سرفراز گشته در سنه هزار و یکصد و شصت و هفت از بادشاه مرخص گشته از دهلی بطرف صوبه اوده میرفت چون دریای گهات که سه منزل از لکهنو فاصله دارد رسید از شدت درد انثیین که مثل برهان الملک برآورده بود بتاریخ هفدهم ذی الحجه درگذشت لاش او را برای چندی در گلاب باری که در فیض آباد است بطریق امانت تفویض زمین کردند و بعد از آن روانه شاهجهان آباد نمودند روضهٔ او متصل درگاه شاه مردان است عمارتی است عالی و باغی دارد پر از گلهای رنگین و میگویند که در تعمیر آن سی لکه روپیه صرف شده اندرون مقبره این تاریخ کنده اند

تاریخ

۱۱۶۷

چو آن صفدر عرصه گیر شهی	ز دار فنا گشت رحلت گزین	چنین سال تاریخ او شد رقم	که بادا مقیمش بهشت برین
	این بیت در تاریخ وفات او از مولف است بطور تعمیه		

تاریخ

۱۱۶۷

بهر سال تاریخش چون کردم از هاتف سوال	با قلب ریشش گفتا فوت صفدر جنگ کو

شاه پیر اشرف سلونے

پیرزاده سلون ابن شاه پیر محمد مرید پیر کریم مانکپوری بود در سنه هزار و یکصد و شصت و هفت هجری فوت شده تاریخ وفات او از الفاظ شاه اشرف کریمی برمی آید و این رباعی نیز در تاریخ وفات اوست

تاریخ

۱۱۶۷

حیف از فیض شاه اشرف جان شد	قدوس عرش را رحمت رسان شد	سراسر بدر نور قطب عالم	زوات هذه تاریخش عیان شد

میر نوازش علی متخلص بفقیر

خلف الصدق میر عظمت الله بیخبر بلگرامی است شب دوشنبه سیزدهم شعبان سنه هزار و یکصد و شصت و هفت بعالم قدسی خرامید و در جنب جد خود میر لطف الله مدفون گردید میر آزاد تاریخش گفته

قبله غلام چه خوب سجع از گفته های سعدی شیرازی برای نام خود تجویز ساخته ع دولت جاوید یافت هر که نکونام زیست فی الحقیقت که این سجع بسیار خوب است اما نواب عمدة الملک امیرخان که مرد ظریف بود و در آن وقت حاضر بود گفت که مصرعهٔ ثانی را نیز منقش باید ساخت ع کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را بتجنیس خط ذکر خیر ذکر خر است یعنی خواجه سرا که نه پسر دارد نه دختر بعد مرگش ذکر خیر نام او را زنده خواهد داشت

نواب مجد الدوله عبد المجید خان

در عهد احمد شاه بادشاه دهلی عهدهٔ سیوم بخشی گری داشت در سنه یکهزار و یکصد و شصت و پنج فوت شد و سناته سنگه متخلص به بیدار تاریخش بتعمیه گفته

تاریخ

۸۱۵ ۳۵۰

حیف آن امیر نامور رفت از جهان فانی	وا کرد بهر خود در رضوان جنان را	تاریخ رحلتش را بیدار تعمیه گفتا	فردوس باد مسکن عبد المجید خان را

یعنی اگر عدد لفظ فردوس را با عدد عبد المجید خان یکجا کنی تاریخ برآید

مسجد شاه شریف

این مسجد واقع اورنگ آباد است شاه شریف آن را در سنه ست و ستین و مائة و الف تعمیر ساخته و نظام الدین خان عاجز تخلص تاریخش یافته ع این مسجد شریف حریم جهان نما ۱۱۶۶

غزل و وفات احمد شاه بادشاه دهلی

چون بعد از کشته شدن نواب جاوید خان خواجه سرا احمد شاه بادشاه از گفته نواب عماد الملک غازی الدین خان و دیگر با دشمنان نواب صفدر جنگ را معزول ساخته خدمت وزارت بتعین او بنواب انتظام الدوله پسر قمر الدین خان مرحوم مرحمت شد و نواب صفدر جنگ از استماع این خبر مضطرب شده و از شهر بدر رفته مستعد جنگ شد عماد الملک بظاهر تا چند روز رفیق نواب بود آخر با در شهر رفته بادشاه داشتن فوج مستعد گردید و نجیب خان غزل را که آباد دیده مدعی قنا تلی محمد خانی بود در جنگ شریک بود ستا این نجیب خان است که در هنگام تشریف بدر رفتن شاه عالم بادشاه در اله آباد بخطاب نجیب الدوله سر بخشی و امیر الامرائی سر بر آورده بود مختصر اینکه نواب صفدر جنگ در ماه رجب سنه هزار و یکصد و شصت و شش شروع بمحاربه نمود و سورج مل جات که رفیق نواب صفدر جنگ بود شهر کهنه را تاراج نمود و این سانحه بجات گردی مشهور گشت و راج اندر گوشاین که یکی از ملازمان نواب صفدر جنگ بود درین جنگ کارستانه کرد بهر طرف که میرفت از کشته پشته ها ساخت آخر بتاریخ هفدهم شعبان بر مورچه کالی پهاڑ بضرب گوله بندوق کشته شد و قصه مختصر نواب صفدر جنگ تا چند ماه هنگامه کارزار را گرم داشت آخر چون دید که روز بروز مردمان لشکر او بطمع زر بطرف ثانی رفته شریک میشوند چاره جز این ندید که صلح نموده بصوبه خود که اوده باشد برود چنانچه عرضداشت بحضور والا فرستاد و صلح نموده بطرف اوده و اله آباد که تعلق باو داشت روانه شد سناته سنگه متخلص به بیدار تاریخ این صلح گفته

تاریخ

۱۱۶۶

شکر الله که بات صفدر جنگ	صلح کردند با وزیر و شاه	هاتف غیب سال تاریخش	گفت الصلح خیر قال الله

بعد روانگی صفدر جنگ جمله کار فرمائی بدست عماد الملک شد تا آنکه بعد از چندی میان او و بادشاه کدورتی بهم رسید

و انصاری یعنی فرانسیس بهدایت محی الدین خان را که مشهور مظفر جنگ بود بسرداری برداشتند و ابتدای تسلط انصاری
در ممالک اسلام اعدادت مظفر جنگ است او نیز دو ماه بعد از شهادت نواب ناصر جنگ از دست همان افاغنه بتاریخ هفدهم
ربیع الاول سنه مذکور در جنگ کشته شد از اتفاقات اینکه روزیکه این جنگ واقع شد فرصت دفن مقتولان نشد روز دیگر
انهارا از معرکه برداشته در صحرای دفن کردند و تابوت نواب ناصر جنگ در همین روز بروضه شیخ برهان الدین رسیده مدفون گردیده
چنانچه برای انتقال او تاریخ دیگر بر رسم حسن خاتمه بخاطر میر غلام علی آزاد انقا شده و این رباعی در رشته نظم کشیده

تاریخ

1164

نواب آنکه جهان تابع ملت	محشور با بابا حسین ابن فاطمه	تاریخ خواستم ز برای شهادتش	ارشاد کرد پیر خرد بهر حسن خاتمه

1164

حافظ محمد اسعد مکی

همدران روز که مظفر جنگ مذکور از دست افاغنه کشته شد او نیز در جنگ شهادت یافت و این سانحه بتاریخ
هفدهم ربیع الاول سنه یکهزار یکصد و شصت و چهار دست داده مدفن او در میدان جنگ سرزمین نکریت یلی بفاصله
یک فرسخ از موضع رای چوتی و یک فرسخ از ورکمار کالوه که در بیت مشهور در نواحی کرپه موجود است تاریخ شهادت آزاد گفته

تاریخ

1164

مضی خیرا اسعد الاتقیا	الا لا یرى مثله واحد	بعد الهم الستار یحییه	وقضى نحبه عالم ماجد

1164

سید غلام نبی متخلص بمحب

فرزند معین سید مصطفی جوانی بود صاحب السیف و القلم در سلک ملازمان نواب صفدر جنگ بود و چون نواب
مذکور کرت ثالث لشکر بر سر افاغنه کشیده در دامن کوه مداریه که شعبه ایست از کوه سوالک پناه گرفته مستعد پیکار
شد و بعد محاربات صلح اتفاق گرفت در ایام جنگ بست نهم صفر سنه هزار و یکصد و شصت و پنج بزخم تفنگ نقد زندگانی در باخت
میر آزاد در تاریخش این رباعی گفته +

تاریخ

1165

در فن سخن بلند تقریر محب	در معرکه آبروی شمشیر محب	تاریخ وفات او ز دل پرسیدم	فرمود بهشت محفل میر محب

1165

نواب بهادر جاوید خان

جاوید خان ملقب بنواب بهادر خواجه سرایی بود که از قدیم ضابطه بندگی بخدمت نواب بائی والده احمد شاه بادشاه میداشت
و بعد وفات محمد شاه بسفارشش نواب بائی بخطاب نواب بهادر نامور گردیده چون او هیجاست که باتفاق والده بادشاه جمیع
امور مالی و ملکی را بلا اشتراک غیری بدست اختیار از خود دگیر نواب صفدر جنگ پیش دستی را کار فرموده بتاریخ بست و
هشتم شوال سنه یکهزار و شصت و پنج هجری او را بهانه ضیافت بخانه خود طلبیده بقتل رسانید و لاش
او را بدریا انداخت چون چند هزار هندوستانیان رفیق او بودند و از کشته شدن او همه خانه نشین شدند آنها
نیز تشنه خون نواب صفدر جنگ شدند و مادر بادشاه نیز ازین سبب که نواب بهادر بدل خدمت گذار او بود
تخم عداوت از طرف نواب صفدر جنگ در سینه کاشت و چون بااین سبب فتنه و فساد بسیار رو داد ملک برخاست
تاریخ وفات او را [illegible] فساد عظیم یافته اند لطیفه منقول است که روزی جاوید خان به بادشاه عرض نمود که

این مسجد را احمد شاه بادشاه پسر محمد شاه در سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری از چوب تعمیر ساخته بود متصل مهتاب باغ
واقع شاهجهان آباد حالا بالکل منهدم گردیده مگر بر دروازه اش این تاریخ برسم تعمیه تا امروز باقی ست +

تاریخ

بنا کرد مسجد شه دین پناه + که شد یاورش دولت سرمدی + پی دهر کانجا سجود و نیاز + با نوار طاعت شود مهتدی +
خرد راست حیرت فرو رفت پای + چو شد فکر تاریخ را مهتدی + بگفتا سروش از سر برتری + که بیت الشرف مسجد احمدی +

سنهری مسجد

این مسجد متصل قلعه شاهجهان آباد واقع ست از نواب قدسیه زوجه احمد شاه ابن محمد شاه بادشاه در سنه یکهزار و یکصد
و شصت و چهار تعمیر ساخته بود این چند اشعار با تاریخ بر دروازه میانه مسجد مذکور مرقوم ست

تاریخ

شکر حق در عهد احمد شاه غازی بادشاه + خلق پرور داد گر شاه ان عالم را پناه + مسجد کرد بنا نواب قدسی تربت + باد دایم فیض عام آن ملک پاکی سجده گاه
سعی آن ایماء در حساب طلعت اکرم + ساخت تعمیر چنین جا بدید عالی دستگاه + چار سو فرش و صفات صحنش آب زمزم + بر کران ابش طهارت کرده تا یکبیدانه
سال تاریخش چه خورم یافت از الهام غیب + مسجد بیت مقدس مطلع نور الله +

نواب نظام الدوله ناصر جنگ

پسر دوم نواب نظام الملک آصف جاه بعد وفات پدر در سنه هزار و یکصد و شصت و یک هجری در دکن بر مسند ریاست نشست
چون در سنه هزار و یکصد و شصت و سه برای رفع مظفر جنگ همشیره زاده خود که یاغی شده و بعضی ممالک کات رفت و مظفر جنگ
با اعانت فرانسیس مصاف داد و شکست یافته دستگیر شد لغاری به بهو لیچری خزیدند و ناصر جنگ شکری بر ایشان فرستاد و ایشان را
شکست فاحش داد و غارت نمود تاریخ این فتح یافتند

تاریخ

چون بخت نظام الدین دولت
زبیم زیر پا فرسم فلک سا
به تنبیه عدو فوجی فرستاد

که دارد حسبی عالم پناهی
از آن من بوده تا ماهی
که ساز کشتی او را تباهی
برآمد از زبانم سال تاریخ

زبان حال رایات ملندش
عدو کشتی را این دولت چرا کرد
رسید این فوج و آن غدار برد
مبارک باد فتح فوج شاهی

چنین گوید ز والا دستگاهی
تلاشش مشت آگه هست وا
شکستی بر عدو آمد کماهی

چندی بعد از این سانحه اتا غنه و فرانسیسان با خراج مظفر جنگ را دعذر بیهوده نواب نظام الدوله ناصر جنگ را بتاریخ هفدهم
محرم سنه اربع و ستین و مائة الف شب خون زده شهید کردند شهادت او قریب قلعه جنجی بلا فاصله ست کروه از بهو لیچری واقع شد لاش
او را در اورنگ آباد آورده پائین مرقد شاه برهان الدین غریب تر دمرقد نواب آصفجاه زیر خاک سپردند مدت حکومت او دو سال
و هفت ماه و چند روز بود میر غلام علی آزاد این تاریخ در وفات او گفته +

تاریخ

نواب عدل گستر و عالی جناب رفت + فرصت نداد تیغ حوادث شتاب رفت + در هفدهم ز ماه محرم شهید شد + تاریخ گفت نوحه گری آفتاب رفت
و حافظ محمد سعد مکی این تاریخ یافته + انه لشهید و العن قاتلاه + و میر غلام علی آزاد میفرماید که بعد شهادت نواب میر شنوا افاقته

وسه هجری مابین پٹیالی و سهاور از توابع اکبرآباد واقع شده و میر غلام علی آزاد در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

وحید زمان سید خوش سخن | بفردوس مسرور جام نبی
قلم گریه سر کرد تاریخ او | رقم کرد هی هی غلام نبی ۱۱۶۳

سید اعظم الدین

بن سید نجابت برادرزاده حقیقی سید غلام مصطفی او هم در جنگ مذکور همراه نواب صفدر جنگ بود در عرصه کارزار تلف گردیده و میر آزاد تاریخش چنین گفته

تاریخ

میر عظیم الدین دلاور | زاده طبع اش همه در یتیم
شیر ولی عرصه مردانگی | در صف هیجا قدمش مستقیم
بر سر میدان ز سر جان گذشت | در چمن خلد برین شد مقیم
فوز عظیم است ازین خاکدان | رخت کشیدن بریاض النعیم
خامه از آن راه گذارش نمود | سال وفاتش همه فوز عظیم ۱۱۶۳

راجه پرتهی پت

راجه پرتاب گڈه بود و با پای نواب صفدر جنگ در سنه هزار و یکصد و شصت و سه هجری کشته شد تاریخ وفاتش این است

تاریخ

خنجر دست محمد گوهر جانش بسفت | حور از گیسوی خود خاک رهش را برفت
سال تاریخ وفاتش ز خرد جستم | هاتفی صاحب شمشیر بهادر بگفت ۱۱۶۳

شیخ محمد ناصر متخلص به افضلی

برادر عیانی شیخ محمد فاخر زایر است و خلف الصدق شیخ محمد یحیی الله آبادی است از علوم صوری و معنوی بهره وافر داشته بود بعد فوت پدر خود بر مسند آبائی نشسته و بتاریخ بست و دوم جمادی الاول روز چهارشنبه سنه ثلث و ستین و مایه و الف فوت شد با نمی روضه شیخ محمد افضل مدفون گردید و شیخ اسد الله متخلص به غالب دخترزاده شیخ محمد افضل الله آبادی است و برادرزاده شیخ محمد ناصر افضلی اصلاش از جونپور و بعد کلانش سجاده نشین شیخ محمد افضل جونپوری است در اواخر ایام زندگانی بدار الخلافت شاهجهان آباد نهم ذی القعده سنه ثلث و ستین و مایه و الف فوت کرد و در آن شهر مدفون گردید میر آزاد در تاریخ وفات او و شیخ محمد ناصر مذکور گفته

تاریخ

افضلی شیخ کامل و غالب | آرمیدند در ریاض ارم
سال تاریخ گفت غم زده | آه رفتند هر دو زین عالم ۱۱۶۳

شیخ محمد فاخر متخلص زایر

خلف الصدق شیخ محمد یحیی و دخترزاده شیخ محمد افضل اله آبادی است از عنفوان شعور بخدمت والد ماجد و برادر کلان خود شیخ محمد طاهر تلمذ نموده و بعد از ارتحال والد ماجد جانشین گشته دو مرتبه بحج رفته کرت سیوم نیز بزیارت حرمین کمر همت بسته و سفر حجاز را از راه دکن قرار داده تا برهانپور رسیده بود که روز یکشنبه یازدهم ذی الحجه یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری فوت شد تاریخ تولد او که در سنه یکهزار و یکصد و بست واقع شده «نحمد سعید» است و تاریخ انتقال زوال خورشید

مسجد جولی

گویند که از جمله تصنیفات او کتابی است مسمی بجامع الجوامع که فی الحقیقت اکثر کتب طب تماما ملخص و متضمن مسایل را از زود استنباط میتوان نمود شعرا در تعریف او بسیار گفته اند چنانچه محتشم علیخان حشمت تخلص در وصف او گفته

ابیات

ای دست تو دستگیر شاه و گدا	از منعین تو دهان طالبان کامروا	خلقی میگویند که میکنی کار مسیح	من میگویم که میکنی کار خدا

در رساله بیان واقع مرقوم است که وفات او بتاریخ بیست و پنجم رجب سال یکهزار و یکصد و شصت هجری در دار الخلافت شاهجهان آباد بمرض استسقا واقع شده بموجب وصیت در حوالی درگاه نظام الدین اولیا مدفون گردیده اما ازین مصرعه که در تاریخ وفات او گفته اند سال یکهزار و یکصد و شصت و دو استخراج می یابد ازین جهت درین مقام ترقیم یافت

تاریخ

برفلک رفت مسیحای جدید

راجه نول رای

از قوم کایته سکسینه بوده در اوایل او ملازم سرکار نواب صفدر جنگ بود و از حسن اخلاق و نیکو خدمتها باعلی درجه اقتدار رسیده نایب صوبه گردیده چون در آخر سنه هزار و یکصد و شصت و دو هجری نواب قایم جنگ پسر نواب محمد خان بنگش مالک فرخ آباد حسب الاستصوابی احمد شاه بادشاه با روهیله با سعد و دا نواله و سنگهه که سرداران ایشان سعد الله خان پسر علی محمد خان روهیله بود جنگیده کشته شد نواب صفدر جنگ ملک را خالی یافته در شروع سال یکهزار و یکصد و شصت و سه مادر و برادران اش را که صغیر بودند مقید ساخته در فرخ آباد و میئو قلعه دار و کوتوال از طرف خود مقرر کرده آن ملک را حواله راجه نول رای که نایب او بود نمود چندی برین نگذشته بود که احمد خان برادر خورد نواب قایم جنگ مرحوم فوجی از افغانان بنگش بهم رسانیده راجه نول رای را مضاف داد و راجه در عین محاربه بضرب گلوله که به پیشانی او نشسته کشته شد و ملک بدستور قدیم بدست احمد خان در آمد این واقعه بتاریخ دهم ماه رمضان روز جمعه سنه هزار و یکصد و شصت و سه بوقوع آمده چنانچه شخصی تاریخ وفات راجه از الفاظ رای نول سرخ رو بر آورده و چنین بنظم کشیده

تاریخ

۱۱۶۳ ۱۱۶۳

روان کرد خون یلان جوی جو	ادا کرد حق نمک مو بمو	ز نیزو آن رسید نور و ملک	بیاورد رای نول سرخ رو

میر غلام نبی بلگرامی

بن سید محمد باقر بن سید عبد الحمید از اولاد سید محمود اکبر و همشیره زاده میر عبد الجلیل بلگرامی است ولادت او دوم محرم سنه یکهزار و یکصد و یازده هجری دست داده و میر عبد الجلیل مذکور در تاریخ او چنین گفته

تاریخ

۱۱۱۱

نسیم میر باقر گفت با من | چون گل خورشید در عالم دمیدم
سال تاریخ تولد خود بگفتم | نور چشم باقر عبد الحمیدم

و میر غلام نبی بعلوم متداوله و موسیقی ماهر بود گویند بزبان هندی دو هزار و چهار صد دوهره گفته پایان عمر در رفقای نواب صفدر جنگ وزیر انتظام داشت و در جنگی که نواب وزیر را با افاغنه پیش آمده بود میر غلام نبی در انمعرکه مفقود گردید و چون عنقا بسر منزل بی نشانی آرام گزید این سانحه بیست و دوم شوال سنه هزار و یکصد و شصت

و انتظام الملک در معارک نادرشاهی که در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجری واقع شده حاضر بود از آثار خیر او بیت شهر بنیاد
برهانپور که در سنه یکهزار و پانصد و چهل آباد ساخته بود اتمام داده و وفاتش هم در عهد محمد شاه بادشاه بتاریخ چهارم
جمادی الاخر سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری در برهانپور واقع شده عمرش تا یکصد و چهار سال رسیده بود گویند که وقت بردن
لاشش بر اورنگ آباد خلق به فغان که زمین و آسمان در لرزه آمد از عظام جنازه نعش را در وقت عبور بمیدانی رسانیدند و نماز ادا کرده بخیر
شاه برهان الدین غریب روانه ساختند و پایان مرقد او بخاک سپردند میر غلام علی آزاد در تاریخ وفات او یافته ١١٦١
مثنوی به بهشت + و چون نظام الملک و نواب اعتماد الدوله قمر الدین خان وزیر محمد شاه بادشاه در همین سال
یکی بعد دیگری وفات نمودند تاریخ ایشان نیز موصوف چنین گفته

تاریخ

سه رکن مملکت هندوستان رفتند + فتاد رخنه به بنیاد ازین سه در برای رحلت این هر سه با غم تاریخ + شاه زمان با وزیر و آصف هم ١١٦١

ایضاً تعمیه

گشت تاریخ چون گسسته مراه + زین شاه و وزیر آصف جاه ١١٦١

وقت وفاتش شش پسران از و مانده بود یکی نواب امیر الامرا غازی الدین خان فیروز جنگ دوم میر احمد ناصر جنگ
سوم صلابت جنگ چهارم نظام علی خان پنجم بسالت جنگ ششم مغل علی خان چونکه در حین وفات او پسر دوم او یعنی میر احمد ناصر جنگ
همراه او بود چنانچه بعد وفاتش بخطاب نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ ملقب گردیده بجای پدر بر مسند ریاست نشست و برادر
بزرگ او نواب غازی الدین خان بهادر به عهده امیر الامرائی قانع شده پیش بادشاه دهلی ماند مابعد کشته شدن نواب
ناصر جنگ خواست تا دکن رفته بر ریاست آبای خود متصرف گردد بنابران از بادشاه سند صوبه داری دکن حاصل ساخته
بتاریخ سیوم رجب سال یکهزار و یکصد و شصت و پنج هجری از بادشاه رخصت شده عازم مقصد شد و هولکر را با افواج مرهته
همراه گرفته تا به اورنگ آباد رسیده بود که بقضای الهی مرگ مفاجات این سرای غرور را پدرود نمود و این واقعه مقتدره وز
از داخل شدن او در اورنگ آباد یعنی بتاریخ هفتم ذی الحجه سال مذکور واقع شده و رفقای او لاشش او را بشاهجهان آباد آورده
بخاک سپردند و این نواب غازی الدین را پسری بود شهاب الدین نام که بعد وفات پدر بسعی و سفارش نواب صفدر جنگ بخطاب
عماد الملک غازی الدین خان بهادر ملقب گشته عهده امیر الامرائی یافت و این همان عماد الملک است که بادشاه خود احمد شاه را
مکحول ساخته و عالمگیر ثانی را قتل نموده

معتمد الملوک سید علوی خان حکیم

اصل نام او میرزا محمد هاشم خلف حکیم محمد هادی قلندر ابن سید مظفر الدین علوی از اولاد امام محمد بن ابی حنیفه است ولادت
او در ماه رمضان سال یکهزار و هشتاد هجری در دار العلم شیراز اتفاق شده و در سنه هزار و یکصد و یازده در هند آمده
در پای قلعه ستاره بملازمت عالمگیر بادشاه بخلعت و منصب سرفراز گردیده بتعین شاهزاده محمد اعظم گردید و در عهد سلطنت
شاه عالم بهادر بخطاب علوی خانی و اضافه منصب و جاگیر امتیاز یافتند و هنگامیکه بجناب محمد شاه معالجات خوب نمود ایشان را به نقره سنجیده
بمنصب شش هزاری و نقدی سه هزار روپیه در ماه سرفراز و بخطاب معتمد الملوک مخاطب نمود و چون حذاقت و حسن تداوی او در اطراف و اکناف
اشتهار یافته بود نادر شاه بعد از قتل شاهجهان آباد او را باعزاز و اکرام تمام بوعده رخصت حج و زیارت همراه خود برد و بعد بسکه حج در
هزار و یکصد و پنجاه و شش بدار الخلافت شاهجهان آباد رسیده

وزیر شاهجهانی بعقد نکاح خود داشت بخطاب غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مختار گردیده و در ایام سلطنت بهادر شاه صوبه دار گجرات گشته در سنه اثنین و عشرین و مائة والف انتقال نمود پسرش نظام الملک در ریعان شباب طرح اختلاط عالمگیر بود منصب چهار هزاری و خطاب چین قلیج خان بهادر سه هزاری حاصل نموده در عهد جهاندار شاه بخطاب نواب نظام الملک ملقب گردید و در سال اول جلوس فرخ سیر بمنصب هفت هزاری و صوبه داری دکن مباهی گشت و در عهد رفیع الدرجات بصوبه داری مالوه سربلندی حاصل ساخته و ابتدای محمد شاه با سادات بارهه نرد دغا باخته بر بعض صوبه دکن تسلط یافت و آخر قابض جمیع صوبجات آنجا گشت او را برادری بود میر بهاء الدین نام پسرش میر محمد امین خان در اوان دولت عالمگیر بادشاه بحسب ایمای عم زاده خود غازی الدین خان فیروز جنگ در سنه یکهزار و یکصد و پنج وارد هندوستان گردیده بود و در وقت محمد شاه در سنه هزار و یکصد و سی و دو حسین علیخان را کشته و برادرش قطب الملک سید عبد الله خان را اسیر ساخته بمنصب وزارت کل بلندی گرا شد بعد وفاتش که بتاریخ بست و نهم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و سی و سه واقع شده وزارت بنام نظام الملک که در آن وقت بر علاقه صوبه داری خود در دکن بود مقرر شد چون در سنه هزار و یکصد و سی و چهار هجری نظام الملک حسب الطلب محمد شاه بادشاه از دکن بشاهجهان آباد آمده بخلعت وزارت و خطاب آصفجاه بهادر سربلندی یافت میر عبد الجلیل بلگرامی قصیده مشتمل بر بیست و چهار بیت در وصف و تاریخ رسیدن او بپایه وزارت بزبان فارسی و عربی و ترکی و هندی گفته از انجمله این چند بیت ترقیم می یابد

تاریخ

بهار آمد و اکرد غنچه بند قبا
نظام سلک و ملک مختار اهل کرم
هزار شکر که مسند وزارت یافت ۱۱۳۴

اگر ز خاطر بلبل کشود فیض صبا
قوام دین و دول آفتاب مجد و علا
همان که یافت بن یار از عیسی
هزار و یکصد و سی و چهار نص نشاط ۱۱۳۴

فزود حسن چمن از سحاب گوهربار
بود حسن وزارت از نظام الملک
علم فرشته بهای وزارتش تاریخ
دو گونه جوهر تاریخ ازو شود پیدا

چنانکه شان وزارت عمدة الوزرا
ز نقش ثانی به برکت شده نگار آرا
ز زیر کشور هند آصف دوام بقا ۱۱۳۴

در عربی

نظمت فی العربی الفصیح تاریخا | تحلی وزارة سالک الربع لنا ۱۱۳۴

در هندی

اسمین و یکی کهی هندوی مین یون بنت | رهی حکمت مون اجل باتهن در بیا ۱۱۳۴

بعد ازین چون در سنه یکهزار و یکصد و سی و شش هجری نظام الملک از بادشاه شکسته خاطر شده بطرف دکن شتافت بادشاه خلعت وزارت بتغیر نظام الملک به پسر فاضل خلف نواب محمد امین خان مرحوم بخطاب اعتماد الدوله وزیر الممالک نواب قمر الدین خان بهادر نصرت جنگ مرحمت فرمودند و چون باز در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه هجری محمد شاه بادشاه خبر آمد آمد نادر شاه شنیده او را بمبالغه تمام از دکن طلب حضور فرمود او رخصت العدول خود نواب نظام الدوله ناصر جنگ بهادر را نایب خود مقرر ساخته خود بدار الخلافت شتافت فضل علیخان تاریخ رسیدن او چنین در سلک نظم کشیده

تاریخ

صد شکر که ذات دین پناهی آمد | رونق ده ملک بادشاهی آمد | تاریخ رسیدنش بگوشم هاتف | گفت آیت رحمت الهی آمد ۱۱۵۰

خلف نواب آصفجاه و جاوید خان خواجه سرا و دیگر امرا اظهار این واقعه را باعث فتنه انگاشته در نهان داشتن این راز تا ورود شاهزاده از سرهند سعی بلیغ بکار بردند احمد شاه بمجرد مطلع شدن برین حادثه نواب معین الملک را بدار السلطنت لاهور مرخص فرموده بایلغار متوجه دار الخلافت شاه جهان اباد گردید عزیزے در تاریخ وفات محمد شاه این مصرعه یافته ع هاے رفت از جهان محمد شاه ۱۱۶۱ و دیگری این رباعی گفته ۱۱۶۱

تاریخ

۱۱۶۱

شه فلک حشم و روشن اختر انکه ازو	چو آفتاب جهان جاکلی فروغ گرفت	چو شد بجاده فردوس زین سراے سپنج	سرود هاتف غیبی که کو بجنت رفت

چون محمد شاه بر طبق تجویز امرا هفت ماه سلطنت رفیع الدرجات و شاهجهان ثانی را ایام جهالت قرار داده داخل سنه جلوس خود منوده بودند و از غره ربیع الثانی سال یکهزار و یکصد و سی یک هجری یعنی از زمانیکه فرخ سیر را محبوس کرده بودند ابتدای جلوس خود مقرر فرموده بود چنانچه مدت سلطنت محمد شاه باین حساب سی سال و بست و هفت یوم میشود و الا از روز وفات شاهجهان ثانی عرصه بست و نه سال و پنج ماه و بست و سه یوم میشود و مدت عمرش چهل و هفت سال و یکماه و چند روز بود در حظیره که نهایت لطیف و نفیس ساخته اند متصل قبر بادر خود در پایین مزار نظام الدین اولیا درون حریم واقع است لقب او بعد وفات فردوس آرامگاه قرار یافت

مجاهد الدین محمد ابو النصر احمد شاه بهادر بادشاه غازی ابن محمد شاه بادشاه

در سال یکهزار و یکصد و چهل هجری از بطن نواب قدسیه بائی ولادت یافته و در حین وفات محمد شاه بادشاه در نواحی سرهند تشریف داشتند و بعد رسیدن خبر وفات بادشاه نواب صفدر جنگ در پانی پت بتاریخ دوم جمادی الاول سال یکهزار و یکصد و شصت و یک چتر شاهی و لوازم جلوس آراسته از نظر شاهزاده گذرانید و سبارکباد سلطنت هندوستان معروض داشت آداب بجا آورده شاهزاده فرمودند که وزارت بشما مبارک است بعد از آن بدهلی تشریف آوردند و حسب الحکم القاب ایشان مجاهد الدین ابو النصر احمد شاه بهادر بادشاه غازی مقرر شد هر چند قاعده شاهان خود بین معروض داشتند که بهادر لقبی است از برای مخاطب امرا از اولاد امیر تیمور صاحبقران هیچکس خود را باین لقب نخوانده بلکه برای نوکران گذاشته اند لیکن منظور نشد و خلعت وزارت بنواب صفدر جنگ و میر بخشی گری از انتقال آصفجاه بهادر که یکماه بعد از جلوس او فوت کرده بود بصلابت خان و ذو الفقار جنگ و بخشی گری دوم از انتقال نواب قمر الدین خان به پسرش انتظام الدوله و بخشی گری سیوم بنواب عبد المجید خان مجد الدوله مرحمت فرموده حکم شد که جمیع امرا و منصبداران خورد و کلان بدستور قدیم برقرار باشند مادر بادشاه که او دهم بائی نام داشت بخطاب نواب بائی و بعد چندی بنواب قدسیه صاحبه زمانی ملقب گردید و جاوید خان خواجه سرا که از قدیم ضابطه بندگی بخدمت نواب بائی داشت بسفارش ایشان بخطاب نواب بهادر نامور گردید و برادر نواب بائی که مان خان نام داشت بمنصب ششهزاری و خطاب معتقد الدوله شهره آفاق شد تاریخ جلوس

تاریخ

۱۱۶۱ ۱۱۶۱

جوان شاه جوان بخت بر سر تخت	چو خورشید از فلک نمود جلوه	خرد سال جلوسش بر لب آورد	سپهر سلطنت افزود جلوه

نواب نظام الملک آصفجاه بهادر

خلف نواب غازی الدین خان فیروز جنگ ابن قلیچ خان است و اصل نام قلیچ خان عابد خان بود در زمان شاهجهان بادشاه در هندوستان آمده بخطاب قلیچ خان و خدمت صدر الصدوری و منصب پنجهزاری سرفرازی یافته و در عهد عالمگیر بادشاه بتاریخ بست چهارم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و نود و هشت هجری وقت محاصره قلعه گولکنده در رکن بضرب گوله توپ کشته شده و پسرش شهاب الدین خان که خطاب فیروز جنگ داشت مقرر شده...

احمد خان ابدالی خلف محمد زمان خان سلدوزی متوطن دار السلطنت هرات از سرداران قوم خود است حسین خان قندهاری اورا در قندهار محبوس ساخته بود نادر شاه اورا مستخلص ساخته بایران فرستاده و در آنجا نیز مقید بود تا آنکه نادر شاه در سنه یکهزار و یکصد و شصت هجری کشته شد و احمد خان باوصف اراده فاسد افواج قزلباش مرد انگی خود از آن حبس صحیح و سالم برآمده وارد قندهار شد و قندهار و دیگر ملکها را در مدت قلیل متصرف شده تاج شاهی بر سر نهاد و ملقب به احمد شاه ابدالی گردید بعد از آن باراده تسخیر هندوستان از دریای اٹک عبور نموده تاخت کنان وارد لاهور شد شاهنواز خان حاکم آنجا چندی باو محاربه داشت آخر در ماه محرم سنه هزار و یکصد و شصت و یک گریخته بدهلی رفت و لاهور مفت در تصرف شاه درانی درآمد بعد از آن شاه دادرنج عظیم نگاشته عازم دهلی گردید ✤

ذکر فتح یافتن افواج محمد شاه بادشاه بر احمد شاه ابدالی ✤

چون محمد شاه بادشاه از چند مدت علیل و کسل مند بود از شنیدن خبر آمد آمد احمد شاه ابدالی مضطرب گردیده پسر خود احمد شاه را با وزیر الممالک قمر الدین خان و نواب ابو المنصور خان صفدر جنگ و دیگر امرای عظام و سپاه عظیم برای مقابله از شاهجهان آباد رخصت فرمود چون شاهزاده احمد شاه از سرهند گذشته بر کنار دریای ستلج رسید ابدالی با سی هزار سوار از راه لودهیانه داخل سرهند شده بتاریخ سیزدهم ربیع الاول سنه هزار و یکصد و شصت و یک آن شهر را تاراج نمود و هر که بدست آمد بشمشیر زد کشته شد شاهزاده را چون خبر وصول ابدالی به سرهند رسید عنان توجه بجانب سرهند تافت فوج شرقی غربی شد و فوج غربی شرقی و سرهند شهریست مشهور در وسط راه دهلی و لاهور پنجاه کروه از دهلی بطرف شمال گویند که نام قدیمش سهرند است چون سلاطین غزنویه از غزنی تا سهرند متصرف بودند سرهند زبان زد خلائق شد صاحبقران ثانی که کابل را تا قراباغ غزنی در تصرف داشت حکم کرد که سرهند را بنام قدیم که سهرند است می نوشته باشند مختصر اینکه بر چهار کروه از شهر سرهند مقر قتال گردید و قریب شانزده روز جنگ توپ در میان ماند و بتاریخ بیست و دوم ربیع الاول روز جمعه سنه مذکور جنگ میدان مصمم فرمودند و نواب اعتماد الدوله قمر الدین خان وزیر اعظم در میان خیمه بارادهٔ اینکه بعد خواندن وظیفه سوار شوند نشسته بودند که ناگه گولهٔ تفنگ از طرف غنیم آمده به پهلوی نواب وزیر خورد و جان بحق تسلیم نمود مولف تاریخ فوت او در عبارت ✤ های نواب قمر الدین خان ✤ یافته بعد کشته شدن نواب موصوف پسرش معین الملک و نواب صفدر جنگ سوار شده متوجه معرکه گردیدند چنانچه از هر دو جانب آتش قتال اشتعال یافت و تا تاریخ بیست و هشتم ماه مذکور همین آتش در کاسه بود تا آنکه افواج شاه ابدالی تاب مقاومت نیاورده رو بجانب کابل و قندهار آوردند شاهزاده احمد شاه و امرای هندوستان بر واقعهٔ نواب قمر الدین خان تعاقب را مناسب ندیده در کنار دریای ستلج اقامت گزیدند بعد شکست نادر شاهی این فتح نصیب بادشاه هند شد عزیزی برای این فتح عظیم ✤ فتح خداساز ✤ تاریخ یافته ✤ ✤

۱۱۶۱

۱۱۶۱

وفات محمد شاه بادشاه

هنوز شاهزاده احمد شاه و امرای سلطنت در نواحی سرهند تشریف داشتند که محمد شاه بادشاه در شاهجهان آباد بتاریخ بیست و هفتم شهر ربیع الثانی شب پنجشنبه سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری مطابق شانزدهم اپریل ماه قدسیه انگریزی سنه یکهزار [illegible] و چهل و هشت عیسوی داعی حق را لبیک گفته بجنت ایزدی پیوست نواب ملکه زمانیه که دختر محمد فرخ سیر زوجه محمد شاه بود با تفاق نواب غازی الدین خان امیر الامرا

ومنصوبه باز بود و هر روز بادشاه را بانواع مخلفت بزور لسانی و مزاجدانی از نواب قمرالدین خان و آصفجاه بدمظنه میساخت لهذا به بهانه صوبه داری اله آباد که بنام او از سابق مقرر بود از حضور مهجور نموده بودند لیکن او بعد از چندگاه باز بحضور حاضر شده کارهای خود را بزور چرب زبانی و نکته دانی از پیش می برد تا آنکه کاهی خان احدی را در پله عمدگی با خود برابر نمی پنداشت بعضی اوقات در اظهار بعض مقدمات و تقریر سخن پاس ادبی که امرا را با ملوک باید بعمل نمی آورد چنانچه مزاج بادشاه هم از او متغیر شد تا آنکه بتاریخ بست و سوم شهر ذی الحجه روز جمعه سال یکهزار و یکصد و پنجاه و نه هجری یکی از نوکران او بواسطه عنادی که از قدیم داشت باشاره محمد شاه بادشاه در دیوان عام زخمی به پهلویش زده کارش تمام ساخت بعد از آن بسبب عدم اولاد حکم بادشاه صادر شد که اموال او را داخل بیت المال نمایند اما چون مواجب خدام و غیره قریب چهار ده ماه بر ذمه او بود نوکران او برای تنخواه خودها مانع ضبط اموال و دفن لاشش او شدند بعد چهار روز که مقدمه تنخواه سپاه انفصال یافت لاش او را بخاک سپردند چنانچه از تاریخ فوت او مستفاد میگردد تاریخ برسم تعمیه تخرجه ❊

تاریخ

چو بید از بهر تاریخ سالش	تامل نموده به تکلیف مردم	بر آورده آه و ندا کرد با لف	که تجهیز کردند روز چهارم

۱۱۶۵ ۶ ۱۱۵۹

۱۱۵۹

چون عدد لفظ آه که شش باشد از ماده تاریخ خارج کرده شود تاریخ بر آید و تخصی تاریخ شهادت او را علم عمده یافته لاشش او را در مقبره خلیل الله خان جد آن مظلوم متصل سرای روح الله خان مدفون ساختند

قتل شدن نادرشاه

در رساله بیان واقع مرقوم است که بعد مراجعت از هندوستان مزاج نادرشاه در آخر عمر صفات سفاکی و بی باکی و طغیان غصه و غضب خود نموده هر روز بادنک گناهی چشم مردم را بکار دار خانه چشم برمی آورد و عیب خبث کشتی حیات جمعی را بگرداب فنا غرق میکرد تا آنکه شب سیزدهم شهر جمادی الاول سال یکهزار و یکصد و شصت در حوالی بلده قوچان که از مشهد بفاصله سه منزل است نوکران او باغوای علی قلی خان برادرزاده اش بگولی تفنگ و طمانچه و ضرب شمشیر کار کارش باخر رسانیده غرور شاهی و عالم پناهی و خیال سروری از سرش بدر آوردند و سرش را بریده پیش علی قلی خان فرستادند و بعد از سه روز حسب الامر علی قلی خان لاشش او را از مقتل برداشته در مشهد بردند و روز پانزدهم بعد از قتل در مقبره که قبل از وفات برای خود ساخته بود دفن کردند گویند که بعد از اتمام عمارت مذکور ظریفی بر دیوار مقبره این شعر نوشته بود بیت در هیچ پرده نیست و نباشد نوای تو ❊ عالم پر است از تو و خالی است جای تو ❊ هر چند مردم بمجرد خواندن خنده ها کرده بودند لیکن بعد از دریافت اینکه مبادا رفته رفته بگوش شاه رسد و باعث قتل جمعی گردد به تعجیل محک نمودند بالجمله بعد از وفاتش مردم چنین ها سی پوچ در تاریخ وفات او گفتند ❊

۱۱۶۰

۱۱۶۰

فی النار و السقر مع الجد و الپدر

بعد از شهادت او برادرزاده اش علی قلی خان باستمداد طهماسپ قلی خان جلایر و دیگر امرا بر تخت نشست و خود را ملقب به عادل شاه ساخت ❊

ذکر احمد شاه ابدالی معروف بشاه درانی و آمدن او مرتبه اول بتسخیر هند

بداغ شمشیر ملازم بادشاہے شدند اما عمدة الملک بعد چند سال نراج بادشاہ را از خود منحرف ساختہ رسالہ شمشیر داغ برطرف گردانید و فاکش در نصف اخیر ماہ ربیع الاول سال یکہزار پنجاه و ہشت ہجرے واقع شده لاش او را باکبرآباد کہ مولد و موطن او و آبائیش بود برده بخاک سپردند تاریخ اوست

تاریخ

۱۱۵۸

چون امید نسبے ونکو نامے — اسد الدولہ بہادر مرد
یافت تاریخ رحلتش بیار — خلد انکس کہ گوی نیکی برد

قزلباش خان متخلص بامید

نام اصلی او مرزا محمد رضا ہمدانی بود در عہد شاه عالم بہادرشاه در ہند آمده بخطاب قزلباش خان ممتاز گردیده و چندے رفاقت مبارز خان ناظم حیدرآباد اختیار کرد و چون مبارز خان باشاره محمدشاه راه نواب نظام الملک آصفجاه را کہ از بادشاه شکستہ خاطر شده بطرف صوبہ خود گجرات میرفت مسدود ساختہ بمحاربہ پیش آمد بتاریخ بست و سوم محرم سنہ یکہزار و یک صد و سے و ہفت دران معرکہ کشتہ شد و نواب مذکور سر مبارز خان را بدیہ بمحمد شاه فرستاد قزلباش خان در قید نواب موصوف افتاد و بعد چندے ہمراه نواب گذرانیده در سنہ یکہزار و یک صد و پنجاه و نہ در شاہجہان آباد وفات یافت میر غلام علی آزاد تاریخش گفتہ

تاریخ

۱۱۵۹

خان سخن گستر و سحر آفرین — رفت سفر بیست ازین خاکدان
سال وفاتش دل نالان من — یافتہ جان داده قزلباش خان

و عبد الحکیم حاکم لاہوری این مصرع در تاریخ فوتش یافتہ ع آه از قزلباش خان امید ✤ اما یکعدد از سال وفات زیاده میشود ✤

نواب عمدة الملک امیر خان متخلص بانجام

ولد امیر خان عالمگیر شاہی ہست اصل آبائے او از سادات حسینی نعمة اللہی ہست مرد ظریف بود در سنہ ہزار و یک صد و چہل و ہفت چون نواب قمرالدین خان وزیر و نواب خاندوران بخشی بر مہم مرہٹہ رفتند و ہیچ نکرده باز آمدند امیر خان کہ ظریف و خوش طبع بود برسبیل زباندانی این تاریخ گفتہ ✤

تاریخ

۱۱۴۷

رفتند بر مرہٹہ خوردند ہر دو گوہ — تاریخ گفت ہاتف بخشی و وزیر ده

و مرتبہ دیگر نواب خاندوران از مرہٹہ ہزیمت خورده باز آمد امیر خان بزبان ہندے این مصرعہ کہ ہم زباندانی ہست گفتہ ع نواب آئے ہمارے بہاگ آئے ✤ روزے نواب برہان الملک سعادت خان و امیر خان بحضور بادشاه حاضر بودند نواب برہان الملک بر امیر خان طعن کرده گفت ✤ پسر نوح با بدان بنشست ✤ خاندان نبوتش گم شد ✤ یعنی تو کہ اولاد شاه نعمت اللہ ولی ہستی مذاق نامعقول دارے امیر خان در جواب گفت کہ راست است و سگ اصحاب کہف روزے چند ✤ پے نیکان گرفت مردم شد ✤ یعنی تو کہ گمنام بودے باین آبرو رسیدے بعد از مراجعت نادرشاه بطرف ایران چند سال صوبہ دارے الہ آباد و بادتعلق داشت و این حکومت و صوبہ دارے نہ بخواہش او و نہ بغرض خود محمد شاه بادشاه بود بلکہ در اسطہ خاطر داشت نواب قمرالدین خان وزیر اعظم و نواب آصف جاه بود کہ باین تقریب او را از حضور بدور فرستاده بودند زیرا کہ امیر خان مردی بود

١١٤٧

طرفه خودسرے داشت بزعم باطل خود سبنے بود و میگفت که میان من و حضرت داور واسطه دیگر انبیا نیست
و در هیچ دادسے محتاج جبرئیل نیستم هرچه میخواهم خود بجناب حضرت بارے عرض میکنم و جواب دلخواه میشنوم
شاه گراسے مذکور یکے از مریدان او بود و سجع مهر نگین خود این مصرعه ساخته بود ع شد گراسے مرید روشن رائے
+ روزے میر ولایت الله خان برادر کلان محتشم علی خان حشمت تخلص مرزاسے مذکور را ملامت کرده گفت
که تو عجب بابائے ایمان فروش هستے که مرید کافر شده و نام او بر نگین کنده و اسے بر دین تو مرزا جواب
داد که هرچه میگوئے راست و معذورے زیرا که راجه را ندیده اگر صحبت او را دریافتے یا سے روز اول
مرید او شوے و هرگز عیب من نکنے گفت من هم آرزو دارم که روزے او را ببینم گفتگوهاسے دور از کار
او را شنوم مرزا گراسے گفت که فردا بیائید مهاراج را ببینید فالاصه اینکه فردا سے روز میر موصوف باتفاق
مرزا گراسے با راجه ملاقات کرده در صحبت اول گفت که من در ایام مکتب نشینی که دیوان حافظ شیراز را میخواندم چون
برین شعر رسیدم شعر دل آنکه معانی هست غباسے دارد + از خدا میطلبم صحبت روشن رائے + سر از حیرت
بگریبان داشتم که خواجه حافظ صحبت کسیکه آرزو دارد کجا خواهد بود و کیست باجمله این عقده در آن وقت حل نشد
بعد ازان در ایام ترک لباس بخدمت هر بزرگے که رسیدم و معنے این شعر پرسیدم جواب دلخواه نشنیدم
وی شب که خوابیدم در عالم رؤیا بزرگے با محاسن سفید عصا در دست بر سر من آمد و بکمال ادب بر وسلام
کردم بعد جواب سلام فرمود که هیچ دریافتے که خواجه حافظ صحبت کرا آرزو میکرد گفتم نه خیر گفت آن روشن رائے
همین راجه روشن راسے کنبواست که صحبت او نصیب خواجه حافظ نشد حالا باید که فردا بخدمت او حاضر شده داخل
سعیدان شوسے روشن راسے ازین حرف خیلے مسرور شده بهمان وقت هفت هزار اشرفی بمیر ولایت الله خان
تواضع نمود فقط و وفات شاه گراسے در سنه هزار و یکصد و پنجاه و شش هجرے واقع شده تاریخ اوست ++

تاریخ

۱۱۵۶

رندسے بعجبے ازین جهان رفت +

ستاره دنباله دار

در نسخه سیر المتاخرین مرقوم است که در شب جمعه بست چهارم ذی القعده سنه یکهزار و یک صد و پنجاه و شش هجری
ستاره ذو ذنبی اول القدر نجم گرد میان آخر برج حوت و اول حمل مابین کوکب سره الفرس و جناح الفرس
اول شب ظاهر شده تا ثالث شب نسبے ماند و قریب بست و دو روز همین قسم بجا ماند و از میان هر دو کوکب
در ظاهر بطرف مغرب اندک مائل بجنوب میرفت و از شب جمعه پانزدهم ذی الحجه و جنبش بقدر یک نیزه مرئی
می شد و در آخر ذی الحجه معدوم شد فقط و در کتب انگریزے نیز مذکور است که این ستاره در ماه دسمبر سنه
هزار و هفتصد و چهل و سه عیسوی ظاهر گشته در شروع سال هزار و هفتصد و چهل و چهار عیسوی غائب شد +

نواب اسد الدوله اسد یار خان انسان تخلص

مردے نیکو کار و هوشیار بود و شعر بقدر مرتبه خود خوب میگفت اسم اصلی او اسد یار خان بود و از محمد شاه
منصب شش هزاری یافته مخاطب با سد الدوله و صاحب ماهی و مراتب گردیده در رساله ای پنج هزار سوار

نواب برہان الملک سعادت خان بود در صف کارزار داد مردانگی داده شربت شہادت چشید شیخ نظام الدین احمد عرف انسبی میان صالح تخلص تاریخ شہادت چنین گفتہ

تاریخ

شیر افگن صف شکن روح الامین خان اکه او	نقش اعدا را به تیغ از لوح ہستی کرده حک
ترک و تاز او اگر بیچ دید سے روز رزم	آب گشتی زہره آتش از بیم بر اوج فلک
بکاو با جبهه کشاده ہمے بخشید زر	حاتم ثانی اگر گویم نباشد ہیچ شک
عالم التفسیر قرآن و حدیث مصطفی	ظاہرش انسان شمار و باطن او چون ملک
بود عثمانی نژاد و مولد او بلگرام	در سخن کامل عیار و نقد معنی را محک
شد برزم شاه ہند و خسرو ایران شہید	ریخت شور ماتمش بر جان انگاران نمک
سال تاریخش نوشتم صوری و ہم معنوی ۱۱۵۱	سال ہجرت بد ہزار و یکصد و پنجاه و یک

اگر مصرعه آخر را بحساب جمل شمار نمایند نیز تاریخ بر آید

سید جعفر تخلص جبروحے زنبیر پوری

سلسلہ نسب او بسید نعمت اللہ ولی می پیوندد و وفاتش در عشره رمضان سنه ہزار و یکصد و پنجاه و چہار ہجرے در زنبیر پور که قصبه ایست پانزده کروه از لکھنو اتفاق افتاده و در انجا مدفون گشته میر غلام علی آزاد تاریخش چنین بود

تاریخ

سید نکته سنج حق آگاه	کرد آہنگ بزم سبحے	سال تاریخ او شود پیدا ۱۱۵۴	وقت تکرار جعفر روحے	

یعنی اگر عدد عبارت جعفر روحے را که پانصد و ہفتاد و ہفت میشود دو باره بگیرند ہزار و یکصد و پنجاه و چہار شود که سال وفات اوست

ستاره دنباله دار

در سیر المتاخرین مرقوم ست که در سال یکہزار و یکصد و پنجاه و چہار ہجرے در زمان محمد شاه بعد عید الضحی ستاره ذوذنب بمقدار یک گز از سمت راس مایل بجنوب در برج جدی نمودار گشته ہر روز دے میشد که بطرف شمال سیر و قریب یکماه مانده بود ایام عاشورا معدوم شد فقط وایام ظاہر شدن این ستاره مطابق میشود با تاریخ انگریزی یعنی از اوایل ماه فروری تا اوایل ماه مارچ سنه یکہزار و یکصد و چہل و یک عیسوی

شاه گرامی

مشہور بمیرزا گرامی خلف و شاگرد مرزا عبد الغنی بیگ قبول کشمیری ست در شاہجہان آباد قلندرانه میگذرانید لطیفه در عمادت السعادت مرقوم ست که در ایام محمد شاه بادشاه ہندی مشہور براجه روشن رای کنو دیوان نواب قمر الدین خان وزیر بود آن مرد عجیب حسابی و

اسمش محمد امین بود در زمان شاه عالم بهادر شاه ابن خلد مکان از ایران در هند آمده و نیز بسے همراه نواب سربلند خان صوبه دار گجرات گذرانیده و از آنجا رفته در عهد محمد شاه پادشاه بعنایت خسروانه صوبه دارے اوده و بخطاب نواب برهان الملک سعادت خان سرفراز گشته بود و در پیکار با نادر شاه حاضر بوده و بعد از جنگ بتاریخ هفتم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجری یک شب پیش از قتل عام نادر شاهی در شاهجهان آباد از درد رشتے که خورده بود و سم از شدت درد و غلبه جان بجان آفرین سپرده و بعضی از مورخان نوشته اند که زهر خورده مرده در شاهجهان آباد مدفون گردید گویند که از گفتن او نادر شاه از میدان قتال ازال و به بهانه ضیافت در شاهجهان آباد داخل شده والا اراده نادر شاه چنین نبود چنانچه تاریخ وفاتش بزیادت یک عدد چنین یافته اند سعادت نمک حرام نبرد ۱۱۵۲ بعد وفاتش نواب منصور علی خان که داماد او بود بخطاب نواب صفدر جنگ بر مسند امارت نشست

شیخ روح الامین ابن قاضی محمد سعید بلگرامی

همشیره شیخ اله یار خان شهید و چون بالکل او بود منشا و پالش قریب هفت هزار جنبت مدت و بیست سالگی شعر العینه عثمانی مرقوم ست که او در اوایل حال با شصت تن سوار و پیاده بدار الخلافت رفته با نواب منعم خان الخاطب بخانخانان وزیر اعظم شاه عالم بهادر شاه پادشاه ملازمت نموده و خان مذکور بخدمت پادشاه رسیده و شش هزار روپیه منصب و جاگیرات دو هزار سوار از حضور عنایت شده بعد وفات خان مذکور برفاقت نواب سید ابخان خلعت خانجهان مانده و چندے نیابت صوبه اله آباد از طرف سید ابخان داشت بعد از آن برفاقت نواب مبارز الملک سربلند خان در صوبه اله آباد که در عهد پادشاه نواب مذکور بود کارهاے با نام کرده و بسیارے راجه زادهاے را بر سر راج رسانیده و اکثرے را بر انگشت پاے خود تکیه راج نهاده و بعد از آن چند سال بحکومت نیابت دو محال عمده پنجاب که سیالکوٹ و جالندهر از آن ست از طرف نواب مذکور در وقت صوبه دارے کابل پرداخته در سخا و کرم مشهور بود هر که از وطن و جوار نزد او رفتے با خلاق و کرم پیش آمدے چنانچه یکهزار و هفت صد اسپ بخلق خدا بخشیده بود در آن عرصه نواب مبارز الملک یک زنجیر فیل از سرکار خود بوے مرحمت نموده چنانچه سید محمد قرلش بلگرامی که عجیب تخلص میکرد در تاریخ آن گفته

تاریخ

معدن فضل و کرم روح الامین خان آنکه او	از کرم نگذاشته شخصے بعالم مستمند
ترکی و تازی بسے بخشید خان با مملک	در عوض نواب او را داد پیلی ارجمند
آسمان رفعت جبل صورت زمین وسعت که او	تند خیز ... بنام آسمان عنبر سمند
چون مبارز ملک نواب زمان عالیجناب	کرد انعامش قوی او را یک پیلی ارجمند
سال تاریخش رزو سی بجست بیداری قوی	از عجیب آمد بشارت پیل با تخت بلند ۱۱۳۳

هنگامیکه در سنه احد و خمسین و مائة و الف با ترو سیم شهر ذی القعده روز شنبه متصل کرنال با محمد شاه پادشاه و جهت بان ایران یعنی نادر شاه پادشاه محاربه عظیم اتفاق افتاد او برفاقت

مختصر اینکه یک دهم بهر آن روز باقی بود که بر طبق استدعای محمد شاه حکم شد که امان دهند بعد از رفع هنگامه قتل و غارت سید خان نثار خان را و نواب قمر الدین خان و شاه نواز خان را که بواسطه حفظ ناموس و عیال خود استادگی نموده بسیاری از مردم نادر شاه را کشته بودند بحضور طلبداشته دستمال در گلو انداخته از تیغ بیدریغ بعالم عقبی فرستاد بعد از ان حکم شد که از مردم متمول و مالدار که از آفت تاخت و تاراج سالم مانده اند نصف مال گرفته داخل سرکار نمایند چنانچه مردم نادر شاه از اعزه و اشراف شهر بانواع زجر و توبیخ و ضرب و شلاق نقد و جنس بسیار بوصول آوردند چنانچه مغلان نادر شاه ازین تاخت و تاراج دهلی را خراب ساختند و تاریخ این معامله را «کل منی حیا دهلی خراب شد» یافته اند و غم عام نیز تاریخ است بعد از ان نواب شیر جنگ را برای آوردن خزانه برهان الملک بصوبه اوده نزد نواب ابو المنصور خان داماد نواب برهان الملک روانه نمود چنانچه موصی الیه مبلغ دو کرور روپیه آورده حواله نادر شاه نموده مشمول اشفاق گشت و نادر شاه از خزینه پادشاهی نیز آنچه که توانست گرفت مختصر اینکه آنچه از نقود و اجناس جواهر و آلات طلا و نقره و تخت طاوسی که شاهجهان پادشاه بصرف یک کرور روپیه مرتب ساخته بود و دیگر صندلیها و تختهای مرصع که نادر شاه همراه خود برد حساب نیش خدا تعالی بهتر میداند گویند که زیاده از هشتاد کرور جواهر بود و منجمله جواهرات که نادر شاه همراه برده الماسی بود مسمی بدریای نور بوزن سیصد و دو قیراط که قیمتش زیاده از یک کرور روپیه بود ان الماس دست بدست بوارثان نادر شاه رسیده بشاه شجاع پادشاه کابل از اد رسید ... اکه از پادشاهی معزول شده در لاهور رحل اقامت انداخته بود در سنه هزار و دو صد و بست و دو هجری بدست رنجیت سنگه راجه لاهور بعوض یک نیم لک روپیه فروخته الحاصل دیگر آنچه که نادر شاه در ایام توقف شاهجهان آباد ایجاد نمود این بود که سکه ایران را که عباسی و محمدی و شاهی و هزار دیناری و اشرفی بود حکم داد تا موقوف ساخته این شعر سکه سازند

سکه

هست سلطان بر سلاطین جهان	شاه شاهان نادر صاحبقران

و این شعر نیز بر سکه او مقرر شده

خادم شاه نجف زینده تاج نگین	پادشاه دادگستر نادر ایران زمین

و بر نگین مهر نادر شاه که بر جمیع کاغذات و نامه های سلاطین ثبت میشد این شعر کنده بود

نگین دولت دین رفته بود چون از جا ... بنام نادر ایران قرار داد خدا

بعد چند روز حسب خواهش نادر شاه صبیه سلطان یزدان بخش پسر سلطان مراد بخش ابن شاهجهان پادشاه را بعقد نکاح نصیر الله میرزا پسر نادر شاه در آوردند و پیش از قتل شدن نادر شاه در ایران از بطن او پسری تولد شده بود موسوم به تیمور میرزا المختصر اینکه نادر شاه بعد از قتل و غارت محمد شاه را باز بر تخت نشانید بتاریخ شانزدهم محرم سال هزار و یکصد و پنجاه و دو هجری از شاهجهان آباد کوچ کرده رخ توجه بسوی ایران نمودند باقی احوال او بجای دیگر نوشته خواهد شد

نواب برهان الملک سعادت خان

۱۱۵

لغو نماید خلاصه اینکه نواب نظام الملک آصفجاه بخدمت نادرشاه رفته بعهد و پیمان مستحکم نموده بر رفتن بادشاه
راضی شد چنانچه روز دیگر محمدشاه بخیمه نادرشاه رفته ملاقات نمودند و نادرشاه تا بیرون خیمه استقبال فرموده هر دو کس
در خیمه بر یک مسند نشستند و بعد تواضع و تکریم نادرشاه گفت الحالی که شما اینجا تشریف آورده اید برادر اید سلطنت هندوستان
بشما مبارک لیکن بادای نقد و جنس بطریقه نباید فرمود مختصر اینکه بادشاه از نادرشاه رخصت شده بخیمه خود مراجعت
نمود و تا دو روز دیگر به اعلام و پیغام گذشت چون نوبت کشته شدن نواب خاندوران نواب برهان الملک میخواست
که عهده امیرالامرای بنام او مقرر شود و محمدشاه که نظام الملک را بآن عهده سرفراز ساخته بود بنابران برهان
الملک آزرده خاطر شده بنادرشاه گفت که دولت و خزانه بادشاهی در شاهجهان آباد از حد حساب بیرون است اگر شما
بطرف دهلی تشریف برید همه نقد و جنس مفت بدست شما خواهد آمد چنانچه نادرشاه ببهانه ضیافت بتاریخ هشتم ماه
ذی الحجه که سنه یکهزار و پنجاه و یک بود همراه محمدشاه بدار الخلافت شاهجهان آباد تشریف آوردند نواب برهان
الملک تا غروب آفتاب در قلعه حاضر بود روز دیگر قریب بصبح نهم ذی الحجه که مطابق نهم ماه مارچ قدیمی سنه
یکهزار و هفت صد و سی و نه عیسوی بود از سبب زهری که خورده بود و یا هم از شدت درد دنبله که از چند
ماه او را عاجز ساخته بود بعالم جاودانی شتافت و بعضی نوشته اند که زهر خورده مرد چنانچه در نسخه عبرت
نامه تصنیف میر محمد قاسم مسطور است که چون در تحصیل زر تعویق واقع شد نادرشاه برهان الملک و آصفجاه
و اعتماد الدوله را بسراپرده طلب داشته تقید شدید در تحصیل زر فرمود امرای مذکور اظهار نمودند که
بالفعل سرانجام آن مبلغ که ده کرور روپیه است سعی توانند شد لیکن هر قدر که وصول توانند بود قصور نخواهیم
کرد شاه بر روی برهان الملک از غیظ تف انداخت و بر چهره اعتماد الدوله و آصفجاه سیلی بازده موجب عتاب
گردانید بعد برآمدن از دربار باهم مشوره نمودند که چون آبرو نماند و تحصیل اینقدر زر خطیر بعقل نمی آید بهتر
آنست که کاسه زهر هلاهل نوشیم برهان الملک قبول این معنی نموده زهر هلاهل نوشید و آصفجاه از روی فراست
و حیله زهر نخورد و چون این مقدمه شایع گشت برهان الملک را تجهیز و تکفین نموده در مقبره سعادت خان که برادرش
بود دفن کردند الحاصل شب سیوم جماعه از اجلاف شهر آوازه انداختند که محمدشاه کار نادرشاه را تمام
کرده سرش از تن جدا ساخته و باین بهانه هجوم عام کرده بر سپاه نادرشاه یورش کردند و بسیاری را
بقتل آوردند نادرشاه ازین خبر وحشت اثر بغضب شده صبح آن سوار شده در مدرسه نواب روشن الدوله
اقامت گزیده حکم قتل عام داده فرمودند که هر کرا در لباس هندی یابند خواه هندو خواه مسلمان نقد
حیات را از تنش برکشند و شهر را تاخت و تاراج نمایند چنانچه تا چهار ساعت از روز مانده نایره قتل
و غارت مشتعل بود و قریب بیست هزار کس بقتل آمدند و نقود و جواهر بسیار بدست سپاه ایران افتاد اگرچه
غرض والی ایران هرگز نبود که چنین قتل عام بعمل آید لیکن چون متنفیان شهر خود بخود اطفای نایره این
فتنه شدند لاچار

بیت

چو از قومی یکی بیدانشی کرد	نه که را منزلت ماند نه مه را

بیت سکه

باشرفی از سکه زان جناب رسید	اشرف بنگه اشرف باقتاب رسید

بالجمله بعد چندے افواج روسے بر سر وسے آمده خواستند که شاه سلطان حسین را از قید مستخلص ساخته تیش
خداوندگار روم برند اشرف خان بنابر مصلحت وقت شاه بیگناه را بقتل آورده بار و میان طرح مصالح انداخت
شاه طهماسپ ثانی پسر شاه سلطان حسین که پیش از غلبه محمود شاه از اصفهان بر آمده در اطراف مازندران بسر
داشتند بنابر عندداشت نادر قلی بیگ که مدتے بشیوه قزاقی و راهزنی پیش گرفته بتاخت و تاراج مشغول بود
و دایم الاوقات خیال سروری و سرداریے در سر داشت متوجه خراسان شد و بعد محاربات ملک محمود سیستانی
را استیصال ساخته متصرف بلاد مقبوضه او شد اشرف خان از استماع خبر استقلال شاه طهماسپ اندیشناک
شده با عساکر موفوره از اصفهان حرکت نموده رو بخراسان آورد شاه طهماسپ نادر قلی بیگ را همراه گرفته
در ماه صفر سال یکهزار و یکصد و چهل و دو بعزم از مشهد کوچ نموده متوجه اصفهان شد و بعد از محاربات اشرف افغان
تاب مقاومت در خود ندیده راه گریز پیش نهاد چنانچه بعد از هفت سال و بیست و یک روز سلطنت ایران باز
بخاندان صفویه منتقل شد و نادر قلی بیگ بخطاب طهماسپ قلی خان مفتخر گردیده و در آخر سنه یکهزار و یکصد و
چهل و هشت طهماسپ شاه را مقید ساخته خود پادشاه ایران شد در هنگام کمال تسلط او را خان بزرگ میگفتند
چنانچه طهماسپ خان جلایر که وکیلش بود در مهر خود این بیت سجع کنده بود

سجع

تا خان بزرگ در حیات است	طهماسپ وکیل کائنات است

بالجمله بعد تغیر و تبدیل نمودن سکه روپے درهم و دینار را بیک طرف باسم بلده دار الضرب و طرف دیگر الخیر فیما وقع
که تاریخ این سانحه است مرتسم ساخته یعنی اشاره باینکه خیریت درینچه که واقع شده چنانچه یکے از ظرفای ایران
در تاریخ جلوس او این چنین گفته

تاریخ

سر بردم ز مال و از جان سجع	١١٤٨ تاریخ الخیر فیما وقع

و نادر شاه در اواخر سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجرے بعزم تسخیر هند نموده متوجه آن سمت گردیده
چون خبر رسیدن او بمحمد شاه پادشاه رسانیدند با تمامے از اعیان مملکت و لشکر و توپخانه که زیاده از حد
حساب بود از شاهجهان آباد بر آمده در دشت کرنال که چهار منزل از شاهجهان آباد است مقر قتال مقرر نمودند
و بتاریخ چهاردهم ماه ذے القعده سنه مذکور جنگ شروع گردید نخستین نواب برهان الملک سعادت
خان با قلیلی از سواران و پیاده رو بجنگ آورده و مجروح شده اسیر گردید و نواب امیر الامرا خاندوران
و نواب مظفر خان برادر خورد او با بسیارے از سپاه کشته شدند و هزیمت بر سپاه هندوستان راه یافت
روز دیگر نادر شاه معرفت نواب برهان الملک پیغام صلح بمحمد شاه فرستاد و بعد از رد و بدل بسیار قرار
برین یافت که فرمانفرمائے هندوستان آمده با والے ایران ملاقات نماید و بداون نقد و جنس مضایقه

بهاندا و کتهه جو رسیدے واقع شده در ایام برشکال بهنا سے تهاندا قریب بدو کروه و عرض دریاسے کتهه جوری بقدر
نصف آن خواہد بود و آن قلعه بر کنار تهاندا واقع و دو حصار قریب بسه کروه تخمیناً خواہد بود که از سنگ و خشت و گچ
در کمال استحکام در زمانت بنا یافته و فاصله میان شهر کتک و قلعه قریب بدو کروه ست و خندقے عریض بر اطراف
قلعه ہست که نهنگان داران سے مانند و این قلعه را افواج کمپنی انگریز بتاریخ چهاردهم اکتوبر سنه یکهزار و هشتصد
و سه ہجرے مفتوح ساخته و از ان وقت بعمل سرکار کمپنی ہست و درین ایام آن قلعه رو بانهدام دارد و تاریخے که بر یکے
از دروازه ہاسے آن قلعه مرقوم ہست چنان مستفاد میگردد که شخصے بنام موہن سنگه پسر رگهنیر سنگه که حکومت آن قلعه
داشت آن دروازه را در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه ہجرے تعمیر ساخته و تاریخ مذکوره را بران دروازه مرقوم نموده
تاریخ اینست

تاریخ

زحشمت و شوکت کرکسیر نامے / خراج اقالیم گیرد و وامے
چو تمشیر گر دگنه گا زارے / بر پشمش چه سنیم چه زر چه سامے
کند برج دروازه بالای قلعه / ہمین تکمیه داشت ہر صبح و شامے
جهاندیده داروغه ساکن کٹرا / مورخ علی رضا اسم نامے

خوشا کیور موہن سنگه بہادر / ز بالش بود معدن جود و کامے
ز حکمش قلعه دار افغان ایام / به تعمیر خوش باره بهائی تمامے
قلعه آہنی پر ز خندق نهنگان / ز بهر ہلاک عدو اتش دو دامے
ز الف بر سید تاریخ گفتا / که رگهنا تهه دروازه قائم بدامے

١١٥٠ 1150

میر طفیل محمد بلگرامی

تاریخ بست چهارم ذی الحجه سنه احدے و خمسین و مائة و الف در بلگرام رحلت نموده و بر وفق وصیتش در باغ محمود
متصل مرقد علامه مرحوم میر عبد الجلیل بلگرامی مدفون گردیده و میر غلام علی آزاد که شاگرد او بود این تاریخ گفته

تاریخ

١١٥١

افسوس که آفتاب معنی / از حلقه آسمان برون رفت
تاریخ وصال او خرد گفت / علامه از جهان برون رفت

1151

ذکر نادر شاه بادشاه ایران و آمدن او و تسخیر ہندوستان

چون نادر شاه در عهد محمد شاه بادشاه در ہند آمده بود لهذا ضرور شد که شمه از حالات او درین مقام ترقیم یابد
در تواریخ مرقوم ہست که چون در ماه محرم سنه یکهزار و یکصد و سی و پنج ہجرے محمود شاه پسر میر ویس خان
قندہارے که از افاغنه قندہار بود در اصفهان آمده شاه حسین صفوے ابن شاه سلیمان صفوے را محصور
کرده او را بدست آورده مقید ساخت و بر عراق عجم مستولے گشت قریب سه سال بر وساده سلطنت نشست
اکثر بلاد ایران را بتصرف خود آورد و اولاد و احفاد سلاطین صفویه را از صغیر و کبیر بقتل رسانید سوائے شاه حسین
که او را امان جان داده بود بقتل آورد و درین ایام ملک محمود سیستانے والے ملک نیمروز نیز نظر بر استیلاے
محمود شاه و محبوس شدن شاه حسین و برہم خوردگی حالات و معموره ہاسے خراسان وغیره در مشهد
آمده بر مسند فرمانروائے متمکن گردیده و بر اکثر بلاد خراسان که در تصرف عمال محمود شاه نبود تصرف خود
آورد و چون محمود شاه قندہار رسید این جهان را پدرود نمود اشرف خان که بنے عم او بود والی
ملک و مال شده شروع بداد گری و رعیت پروری نمود و میرزا طاهر کوکب تخلص برای سکه او این بیت گفت

احترام بسرے برد و در زمان محمد فرخ سیر بخطاب حکیم الممالک سربلندے یافت و در عصر محمد شاه احترام بیت الله
البیت و بعد اداے مناسک حج معاودت نمود وفاتش در شاہجہان آباد در ماه ذی الحجه سنه تسع و اربعین
و مائة والف اتفاق افتاد آزاد تاریخ او گفته

تاریخ
1149

بی نظیر زمانه شیخ حسین | گوی سبقت ز نکته سنجان برد
القی از برای رحلت او | سال تاریخ گفت شهرت برد

1149

میر محمد افضل اله آبادی ثابت تخلص

نبیره اسلام خان جوسنے سفید دستے است که والا تخلص داشت در اکتساب متداولات علی الاصل بلکه
افضل و در اقتضاے محاورات فارسے کامل بل اکمل بود در شاہجہان آباد بسر مے برد و آخر دوازدهم
ربیع الاول سنه خمسین و مائة والف درگذشت تاریخ فوت او میر آزاد چنین در سلک نظم کشیده

تاریخ
1150

ثابت گرو سخن ز سنان برد | درهای ثمین سفته نظم سپرد
از بهر خرد سال وفاتش جستم | فرمود بروز رحلت احمد مرد

1150

نواب سیف الدوله عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ

از جانب والد که نام ایشان خواجه عبد الکریم بود بخواجه عبید الله احرار و از طرف والده بقطب عالم مخدوم اعظم که
سید صحیح النسب بود میرسد وطن اصلی او سمرقند لیکن مولد عبد الصمد خان اکبر آباد است در صغر سن همراه
والد بسمرقند رفته نشو و نما و کسب علم در انجا کرده بعد فوت پدر با سبحان علیخان بادشاه توران از سمرقند
بهم رسانیده آمد و رفت دربار مے نمودند و بخدمت شیخ الاسلام سمرقند که از خدمات عمده توران است فائز بودند
بحسب قسمت در عهد عالمگیر بادشاه وارد هندوستان گردیده در اول ملازمت بمنصب شش صدی فائز
شدند و بعد چندے بمنصب هزار بالفدے و بخطاب عبد الصمد خان ممتاز گشتند و در عهد جهاندار شاه جنگ
بپاداش ترددهاے رستمانه بجا آورده بعد فتح بمنصب هفت هزارے و خطاب عالی جنگ معزز شده
و پسر ایشان ذکریا خان بمنصب پنج هزارے فائز گشته و در عهد فرخ سیر بمنصب هفت هزارے و بصوبه داری
لاهور مامور گردیده عازم الصوب گشت و بعد چندے بخطاب دلیر جنگ مخاطب گردیدند و در زمان محمد شاه
بادشاه بمنصب هفت هزارے و صوبه دارے ملتان و خطاب سیف الدوله و پسر ایشان بصوبه دارے لاهور
و خطاب اعز الدوله هزبر جنگ سرفراز شدند آخر الامر یک سال پیش از آمدن نادر شاه در سنه هزار و یکصد و پنجاه فوت شد
یک تاریخ او نیست

تاریخ
1150

زهے وصل عبد الصمد خان نجی

1150 تاریخ دیگر احرار ذویم رفت بعد وفاتش پسرش ذکریا خان بصوبه دارے لاهور ممتاز گردیده ✢ ✢ ✢

قلعه ستهرگنگ

در ستهرگنگ مضاف صوبه بنگاله قلعه ایست که آن را باره بهاٹی نام است و ستهرگنگ و قلعه مذکور میان دو رود خانه مسمی

در ملک سند و سیوی در ملک گجرات سیوسی و در ملک دکن و بنابر اینکه نام مولود مبارک علی ست تاریخ تولد لطف زیاده دارد

احمد یار خان متخلص به یکتا

از نژاد قوم برلاس ست پدرش الله یار خان بصوبه داری لاهور و ټهټه و ملتان رسیده و آخر بالفوجداری غزنی قناعت نموده و احمد یار خان در آخر عهد عالمگیر صوبه دار ټهټه شد اقسام شعر بقدرت میگفت و مثنوی متعدد دارد وقتی محمد عاقل یکتا لاهوری با احمد یار خان مناقشه کرد که یکتا تخلص من ست تخلص مرا بمن وا باید گذاشت احمد یار خان گفت یکتا نشدیم بلکه دوتا شدیم و قرار داد که باهم غزلی طرح کنیم هرکه خوب گوید تخلص از و باشد پس خان مذکور زمانی و مکانی تعین ساخت و جمیع صاحب طبعان لاهور فراهم آورد و غزلی که طرح کرده بود بر یاران عرض کرد و صدای آفرین و تحسین از هر جانب بلند شد محمد عاقل مهر سکوت بر لب زد هر چند یاران تکلیف کردند غزل خود را دون یافته بر زبان نیاورد و احمد یار خان محضری درست کرد و بمهر و دستخط حضار سخن سنج مزین گردانید آفرین لاهوری این بیت دستخط کرد **بیت** برین معنی گواهیم آفرین ما ✤ که احمد یار خان یکتاست یکتا ✤ دیگری این مصرعه ثبت نمود **مصرعه** گوهر یکتاست احمد یار خان ✤ و مطلع غزل مذکور اینست **ب** تا خطش طرح جهانگیری و کاوسی ریخت ✤ شکر زنگ چو روسی بسر روسی ریخت ✤ وفاتش بیست سیوم جمادی الاول سنه هزار و یکصد و چهل و هفت هجری در قصبه خوشاب از اعمال لاهور واقع شده میر غلام علی آزاد قطعه تاریخی در سلک نظم کشید و یک عدد زیاده را بحسن تعمیه برآورد

تاریخ

خان والا رتبه احمد یار خان ✤ کرد از معمورهٔ گیتی سفر
ذات او آئینهٔ خلق عظیم ✤ ماتم او ساخت دلها را دو نیم
در فنون فضل یکتائی آن ✤ چونکه یکتا رفت شد تاریخ او
زاده افکار او در یتیم ✤ جای احمد یار خان بزم نعیم

۱۱۴۷ ۱۱۴۷

مولوی سید عبد الغنی الحسینی

در سنه هفده جلوس محمد شاه بصوبه داری شجاع الدین محمد خان نایب نواب علیوردی خان بتاریخ سیوم جمادی الثانی روز یکشنبه سنه هزار و یکصد و چهل و هفت هجری در بنگاله وفات نموده و تاریخ وفاتش بتعمیه خارجی است

تاریخ

۱۱۶۷ ۲۰

سر کاف زبان کمالش ببر ✤ الیس الله بشمار عبد الغنی

۱۱۴۷ ۱۱۴۷

یعنی عدد حرف کاف را از عدد عبد الغنی بدر کرده شود تاریخ برآید و تاریخ دیگر مولوی غنی ست

حکیم الممالک شیخ محمد حسین شیرازی متخلص بشهرت

از شعرای راست اندیشه و اطبای صداقت پیشه بود اصلش عرب ست و در ایران نشو و نما یافته آخر در هند آمد و در سرکار شاهزاده محمد اعظم شاه بعنوان طبابت نوکر شد و در عهد شاه عالم بهادر شاه باعزاز و

ترکیب استخراج تاریخ ازین دایره آنست که یک خانه ازین خانه هاے چارده کانه را که باشد اصل فرض نموده آغاز شمار از طرف راست یا از طرف چپ مدور بدایره مرة بعد اخرے نماید باینطریق که عدد شمار طاق چنانچه سه یا پنج و مثل آن منتهاے او را عدد مطلوب گرفته همان منتهاے منتهے مبدا شمارش میکرده باشند تا آنکه مبدا اول برسد پس مجموعه عدد گرفته شده تاریخ بود اگر جفت است مثلاً دو و چهار منتها او را عدد مقصود گرفته از خانه متصل وے مبدا شمارش میکرده باشند تا که خانه سابق بر مبدا اول برسد پس آنهمه عدد تاریخ شود بهمین طریق تا بجد شمار هر عدد دیگه بخاطر آید شمار نماید و شمار یک و چهارده و پانزده در ضعاف چهار و بیست و نه وار نهایا نباشند همه مستثنی شنت

نواب خان نثار خان

خواهر او بحباله نکاح نواب قمر الدین خان وزیر بود بجلدوے کوڑا و کڑا سرفرازے داشت در سنه یکهزار و یکصد و چهل و چهار از دست مردان از اڑو کیچر که زمیندار کوڑا بود کشته شد تاریخ شهادت نواب مذکور ریخته طبع کاتبه که یکے از ملازمان او بود بنظم آورده

تاریخ

دریغ افسوس و آه از چرخ کجباز
فقندا با چنان افواج سنگین
چنان شمشیر زد در وقت پیکار
نه این فهمد نه او سر از لیے ۱۱۴۴

نمید انم نوابت چه کین بود
اگر اکثر سکنه این سرزمین بود
اگر دشمن را زبان آفرین بود
که انهاسر نوشت اولین بود

چه گویم از بزرگی و کمالش
شهادت یافت در جنگ از و غا
یکی گوید نبا لیستی چنان کرد
پی تاریخ سال این مصیبت

سما با ملائکه همقرین بود
چگویم شرح آن مجمل همین بود
دگر گوید که تدبیر این بود
خرد گفتا قضای حق همین بود

شیخ محمد یحیی المعروف بشیخ خوب الله اله آبادے

برادر زاده حقیقی و داماد و سجاده نشین شیخ افضل اله آبادے ست بحر مواج علم شریعت و طریقت بود کتب و رسائل کثیره تصنیف نموده و بشب دوشنبه یازدهم جمادے الاول سنه اربع و اربعین و مائه والف در جوار رحمت آسوده + لقد رضی + تاریخ وفات اوست مرقد او در پهلوے قبر شیخ افضل است بعد او پسرش شیخ محمد نام متخلص بفضلی بر مسند ارشاد نشست

تاریخ شاذ و نادر

میر غلام علی آزاد نقل کرده که وقتیکه در ملک سند اقامت داشتم تاریخ طوے شخصے مطابق سنه ست و اربعین و مائه والف این مصرعه یافتم + مبارک باشد و باشد مبارک + بعد ازین عطف عنان بکشور هند نمودم و در سنه خمسین و مائه والف احرام حرمین بربستم و وارد بندر سورت شدم در انجا با میرزا محمد حسین مهرت اتفاق افتاد او بتقریبی گفت تاریخ طوے شخصے مصرعه یافتم و همان مصرعه خواند بعد ازان که از سفر عرب بار دکن کشیدم شبے با نواب مؤتمن الدوله سالار جنگ بهادر در وقت صوبه دارے اورنگ آباد صحبتی بود گفت تاریخ تولد مولودے مبارک علی نام مصرعه یافتم و همان مصرعه بر زبان آورد اتفاق عجیبیست که یک مصرعه سه شخص را توارد افتاد و هر سه شخص از هم بر یله و دور دست یکے

بن راجه اجیت سنگه که از بادشاه بصوبه داری گجرات احمدآباد سرفرازی داشت واقع شده بود بتاریخ هشتم ربیع الثانی روز دسهره آخر بر ساعت سنه یکهزار و یکصد و چهل و سه هجری شهادت یافت شیخ روح الامین خان بلگرامی تاریخ او گفته

تاریخ

صف شکن شیخ الله یار که در روز نبرد	لرزه وار هیبت او رستم و زال و بهرام
بارها پیش قدم راند چو بنود کفار	بارها زیر و زبر کرد صف ازدحام
تا به گجرات بهمراهی نواب جلیل	آن رفیع القدر و سید اولاد امام
سربلندی و مبارز طلبی کز بیمش	ترک کردند هنود ان همه پرستش اصنام
با ابهی سنگه لعین آمده جنگی به میان	کاین چنین رزم ندید و نشنیدست انام
شیخ خود را به سپاه بند بقلب مقهور	معرکه کرد که مریخ بر و کرد سلام
آخر الامر بدر باسی و غاغو مه به زده	حور و غلمان لب بش نور فشاندند از اکرام
اسم مردانگی در رستم جوان مردی را	کرد تعلیم بمردان چو معلم بغلام
پاس دین داری و پاس نمک این مرد و لیک	سخت ناقص شده بود که او کرد تمام
من بفکر سنه و تاریخ بصد سوز و الم	با دل خویش بدم در سر کلمه کلام
ناگهان هاتفی از دور کشید آه و بگفت	آبرو داد الله یار بلشکر اسلام ۱۱۲۹

۱۱۴۳

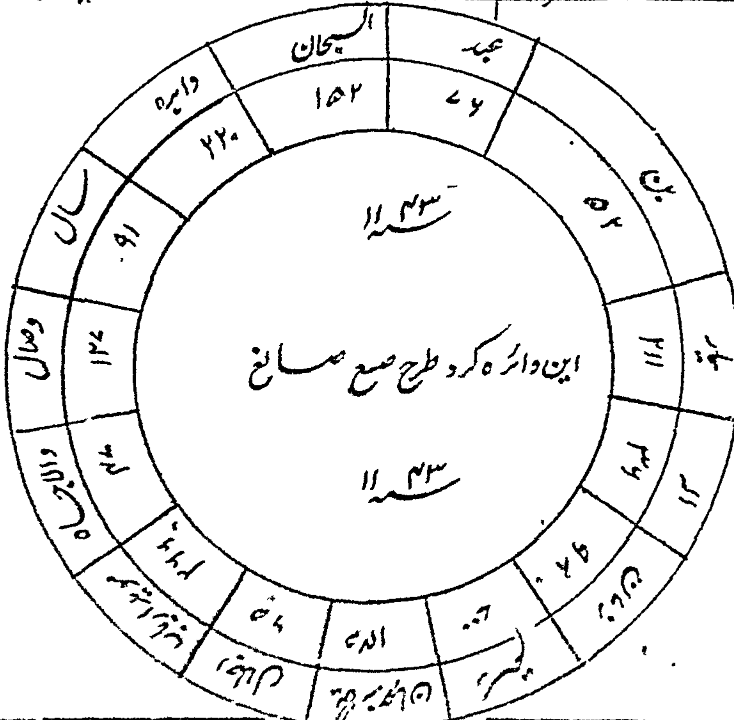
و غلام حسین تمین بیت آخر را تبدیل داده دایره تصحیف اخذ نموده که از آن تاریخ شهادت او استخراج می یابد

بیت و دایره اینست

ھ

۱۱۴۲ ۱۱۴۳

ناگهان هاتف غیب از سر اعلام بگفت	حسرتی داده الله یار بفوج اسلام



ونه هجری بجانب جنت اوبرین گردید موسیقی تاریخ وفات او ازین مصرعه برآورده

۱۱۳۹
گنج معنی بود و کرد انتقال اندر زمین

باغ ناظر روزافزون

این باغ در عهد محمد شاه بادشاه شاهد که بسال یکهزار و یکصد و سی و نه هجری تعمیر یافته باغ مذکور متصل روضه قطب در شاهجهان آباد واقع ست و گرداگرد آن چار دیواری ساخته اند و مکانات خوب اندر ولش بنا نموده بر دروازه باغ این تاریخ منقوش ست

تاریخ

بفرمان محمد شاه عادل · که بر فرقش بود تاج تبارک
بود سرسبز دایم روزافزون · بحق سورهٔ صاد و تبارک
بنای گلشنی در قطب گردید · که گلهایش زند رضوان تبارک
پی تاریخ سالش گفت هاتف · ۱۱۳۹ خدا یا رب بود بالله مبارک

شیخ سعد الله دهلوی

تخلص او گلشن ست از فقرای شعرا بود و مرید شاه گل متخلص بوحدت ابن شیخ محمد سعید بن شیخ احمد مجدد سرهندی بود باین مناسبت گلشن تخلص میکرد و اسلام خان که بوزارت بعض سلاطین گجرات احمد آباد رسیده از اجداد اوست در شاهجهان آباد بست و یکم جمادی الاول سنه هزار و یکصد و چهل و یک فوت شد از وست

گشتم شهید تیغ تغافل کشیدنت · جانم ز دست بر دغزالانه دیدنت

فخر المساجد

این مسجد را فخر النسا بیگم بیوه نواب شجاعت خان بعد انتقال شوهر در سنه یکهزار و یکصد و چهل و یک هجری تعمیر ساخته در شاهجهان آباد قریب کشمیری بازار واقع ست بر دروازه بیرونی این عمارت فخر المساجد منقوش ست و بر پیشانی مسجد این اشعار رقوم

خان دین پرور شجاعت خان بجنت یافت جا · از رضای حق تعالی از طفیل مرسلی
صدر خاتونان کنیز فاطمه فخر جهان ۱۱۴۱ · یادگارش ساخت این مسجد بتفضیل مصطفی

سید برکت الله الملقب بصاحب البرکات متخلص بعشقی

این سید اویس ابن میر عبد الجلیل بن میر عبد الواحد متخلص بشاهدی بلگرامی ست چون مرقد جد او میر عبد الجلیل در ماهره از مضافات مستقر الخلافت اکبرآباد واقع شده دران مقام رفته سکونت اختیار کرد در دهم عاشوره سنه هزار و یکصد و چهل و دو هجری فوت کرد و آزاد تاریخ او یافته

تاریخ

بیدار دل رفت سوی محفل قدس · بربست ز سیر جهان محمل تقدس
تاریخ وصال وی خرد کرد رقم · ۱۱۴۲ صاحب برکات واصل منزل قدس

شیخ الله یار بن شیخ عبد السبحان

یکی از ملازمان جیر سکالان نواب مبارز الملک سربلند خان صوبه دار گجرات بود و در عهد بادشاه فرخ سیر منصب ششهزاری و خطاب رستم زمان خان سرفرازی یافته و در معرکه که با راجه اجیت سنگه مارواری

۱۱۲۶

فرشته این گفته چو گفتم این تاریخ   هزار سال شود عمر این گل آسین ۶

در هندی

۱۱۲۶

پتر جنم سنیت کهون بس حسین بهپت   جیم بحو جگ جل سدا یه سیم گل دیپ

در تاریخ ولادت سید ذوالفقار محمد ساند وی پسر سید محمد روشن که در سنه هزار و یکصد و بست و شش بوقوع آمده گفته +

تاریخ

حق تعالی بمحمد روشن   پسری داد سعادت میلاد   سال تاریخ چو جستم ز خرد   گفت از چشم پدر روشن باد

و ولادت میر عبد الجلیل سنیر و سیم شوال سنه هزار و هفتاد و یک و سبت داده و انتقال او شب شنبه بست و سیوم شهر ربیع الآخر سنه هزار و یکصد و سی و هفت هجری در شاهجهان آباد واقع شد و نعش او حسب الوصیت در بلگرام نقل کرده در قدم والد بزرگوارش سید احمد دفن ساختند میر غلام علی آزاد ما کریمة الذین احسنوا الحسنی و زیاده + تاریخ یافته و در تفسیر بیضاوی گوید + الحسنی الجنة و الزیادة هو اللقاء و نیز وی تاریخ پیر کار فلک شید و تاریخ لا تعد و لا تحصی بر گرد نشانده دایره نیست +

مولف نا دایره تاریخ طرح نموده

طریقه استخراج تاریخ ازین دایره اینست که از خانه های چهارده گانه هر خانه را که خواهند مبدا قرار بدهند و هر عددیکه بخاطر رسد شمار نمایند سوای واحد و چهارده و اضعاف اول و افزون و هر خانه که شمار تمام شود عددش بگیرند پس عددیکه بدان شمار مقرر شده اگر فرد باشد باز خانه منتهی را مبدا گردانیده اعاده نمایند مرة بعد اخری و دورة بعد دورة تا آنکه منتهی مبدا اصل گردد اکنون مقدار عددش بگیرند که مجموع اعداد حاصله تاریخ شود و اگر زوج باشد خانه مابعد منتهی را مبدا کردانند بهمین نمط شمار منحصر شود تا آنکه منتهی خانه قبل مبدا اصل گردد و لیس بدستور مجموعه اعداد حاصله تاریخ نشود و مخفی نماند که مراد از اضعاف اعداد استثنی مثنی سه مثل وغنا عدد باشد و اطلاق ضعف از روی لغت بر سه مثل وغنا عدد آمده است بر خلاف مصطلح علمای حساب فی القاموس الضعف بالکسر المثل الی ما زاد و یقال لک ضعفه یریدون مثلیه و ثلاثة امثاله لانه زیادة

غیر مخصوصه

میرزا عبد الغنی کشمیری

تخلص او قبول است فاضلی ممتاز بود و سخن سنج معنی نواز در شاهجهان آباد بسر می برد در سنه هزار و یکصد

خاکسار لطف علیخان تعمیر یافته و مجلس خانه و مسجد و حوض در یک سال مرتب شد +

میر عبد الجلیل الحسنی الواسطی بلگرامی

تخلص او واسطی ست در سنه یکهزار و یکصد و یازده هجری بارادهٔ معاش از بلگرام بدکن شتافت و عالمگیر
بادشاه او را منصب شایسته عطا فرمود و بعد چندی خدمت بخشیگری و وقایع نویسی گجرات شاه دولا رحمت
ساخت در تاریخ این خدمت انشا کرد +

تاریخ

۱۱۱۲

از جناب خلافت عطا شد | زروی کرم خدمتی عیش افزا
خرد گفت تاریخ تفویض خدمت | وقایع نگاری گجرات زیبا [۱۱۱۲]

و میر غلام علی آزاد می نویسد که در سنه هزار و یکصد و شانزده خدمت بخشیگری و وقایع نگاری و سوانح نویسی سرکار
بهکر وغیره باو عنایت شد و تا مدت دراز خدمت را بدیانت و امانت پرداخت تا آنکه در عهد فرخ سیر بادشاه از
نیرنگیهای قدرت اسپی در پرگنهٔ چوپی از اعمال بهکر ریزهای نبات بقدر ژاله خورد از ابر بارید و کام و زبان
عاسکی را شیرین گردانید درین سانحه رباعی انشا کرده در فرد وقایع معروض بارگاه خلافت داشت + +

فرد

فرخ سیر ان همسنه بابرکات | چرخ از اوی او شده شیرین حرکات
در سند زمین عهد عشرت مهدش | بارید سحاب زیره قند و نبات

میر جمله سمرقندی که دران زمان راتق و فاتق مهمات سلطنت بود بمجرد ملاحظهٔ فرد وقایع بی آنکه حکم بتحقیق کند حمل
بر خلاف واقع نموده در اوایل سنه هزار و یکصد و بیست و شش هجری او را معزول ساخت چون از سند بشاهجهان
آباد آمد چندی بدربار امیر الامرا حسین علیخان آمد و رفت میکرد روزی در مجلس نواب ذکر رباعی مذکور
بمیان آمد رباعی را خواند تمام روداد را عرض کرد نواب رباعی را پسند کرده برادر خود قطب الملک نمود و گفت که این مقدمه
قابل عرض معلی ست او بدربار رفته فرد رباعی بحضرت ظل سبحانی واد نمود بادشاه بسیار پسند کرده آفرین و تحسین
نمودند نواب عرض کرد که باعث تغیر قائل همین رباعی ست بادشاه تعجب کرده فرمودند که بدستور بخدمات سابق
بحال فرمودیم و شیخ محمد رضا الحبشی وقائع نگار پرگنهٔ مذکور که مردی بزرگ بود و طبع موزون داشت نیز درین
باب دو بیت گفته در فرد وقایع درج کرده بود +

فرد

چو فرخ سیر بادشاه جهان	بیاراست گیتی چو باغ جنان	بجشن همایون جلوسش فلک	نثار شکر کرد از آسمان

درینگاه که میر موصوف معزول شده در شاهجهان آباد متوقف بود در خانهٔ امیر الامرا مذکور در ماه ذی القعده
سنه هزار و یکصد و بیست و شش پسری متولد شده بود تاریخ در عربی و فارسی و هندی گفته از نظر نواب گذرانید

در عربی

۱۱۲۶

قال امیر الامرا النعمة	و هی قدوم الولد المستبر [۱۱۲۶]	ارخ فی ذلک عبد الجلیل	انعمه الله لعمر کبیر [۱۱۲۶]

در فارسی

گلی شگفت بگلزار خاندان حسین | زمانه شد بدوام البقاء او ضامن +

محمد شاه بادشاه دہلی ستاره دُود نب در کواکب برج دلو نمودار شده قریب دوازده روز ظاهر مانده بعد ازان مخفی گشت و بعد ازین ماه لپسر کلان بادشاه انتقال نمود فقط در کتب اہل فرنگ نیز مرقوم ہست که این ستاره دم دار در ماه اکتوبر سنه یکهزار و ہفتصد و بست و سه عیسوی نمودار گشته بود ✢

اعظم الدین خان

خلف نواب جان نثار خان از عارضه تب و سرفه بیمار بود چون در سنه یکهزار یکصد و سی و ہفت ہجری ازان عارضه شفا یافت منشی رنچهور داس مصنف قانون الانشا و تحفة الصبیان که در سرکار او ملازم بود این قطعه در تاریخ شفا بسم تهنیه گفته گذرانید و مورد انعام و اکرام گردید ✢

تاریخ

هزار شکر بدرگاه خالق الانام
بلند طالع اوج کوکب اقبال ✢

که یافت نقد شفا صاحب ذوی الاکرام
خجسته خصلت و مورد سعادت تمام
حکیم عقل تب سرفه دور کرده بگفت

جناب نزد عالم اعظم الدین خان
ز سال صحت آن نوبهار باغ حیات
شفای اعظم باد القای عمر دوام ۱۱۴۴

که جانست قائم از و چون نو جان اصحابهم
سوال کرد ز شادی دل خواص و عوام

یعنے اگر عدد عبارت تب سرفه از عدد مصرعه آخر دور کرده شود تاریخ شفا استخراج یابد ✢

مسجد روشن الدوله

این مسجد که بسیار نفیس و لطیف ہست از سر تا پا طلائی بود نواب روشن الدوله در عہد محمد شاه بادشاه در سنه یکهزار یکصد و سی و ہفت ہجری تعمیر ساخته در جوار موضع فاصلے وارده در شاہجهان آباد واقع ہست و این ہمان مسجد ہست که نادر شاه بالائے آن نشسته حکم قتل عام داده بود در پیشانی اش این چند اشعار با تاریخ مرقوم اند ✢

تاریخ

شکر حق کز فیض مسجد عرفان پناه
روشن الدوله ظفر خان صاحب جود و کرم
حوض صفا او نشان از چشمه کوثر دہد

شاه بهیکه آن مرشد کامل آگاه وقت
کرد تعمیر طلائی مسجد عرش اشتباه
هر که از آتش وضو سازد شود پاک از گناه

در زمان شاه سکندر نشان جمشید قدر
مسجدی کاندر صفا همچون قدس آسمان
سال تاریخش رسا یافت از الهام غیب

سورلت گستر محمد شاه غازی بادشاه
کرده از شعاع مهر چار درب نگاه
مسجدی چون بیت اقصی مہبط نور الله ۱۱۴۴

شاه مردان

عمارتے ہست در دہلی در اینجا نشان قدم بر سنگی ساخته اند و میگویند که این نشان قدم امیر المومنین علی ابن ابی طالب ہست و آن نقش پا را در حوض سنگ مرمر نصب نموده اند و بر گرد آن این بیت خواجه حافظ منقوش ساخته اند ✢

بیت

بر زمینی که نشان کف پای تو بود	سالها سجده صاحب نظران خواهد بود ۱۱۳۷

سنه ۱۱۳۰ ہجری و درین مکان در ہر ماه بتاریخ بستم مسلمانان برای زیارت میروند و اکثر ہاسے کثیر از مرد و زن میشود و این عمارت احاطه پخته دارد و بر دروازه شمالی آن که در سنه یکهزار و یکصد و شصت و دو تعمیر یافته این تاریخ مرقوم ہست ✢ قال محمد حبیب الله انا مدینة العلم و علی بابها ✢ سنه ۱۱۶۲ در عہد مبارک احمد شاه بهادر بادشاه غازی بموجب ارشاد نواب قدسیه حضرت صاحبه زمانیه باہتمام نواب بهادر جاوید خان صاحب لسر برای

رحلت او ج جنان کرده مه دو ذیحجه	سال سی یاد و دو بالف و صد ابجری نبی است

میر عبد الواحد متخلص بواحد بلگرامی

ذوقی نیز تخلص داشت شعر بزبان هندی و فارسی میگفت و جواهر زواهر بے مشقت ز اندیشه می سفت نسخه مسمی شکرستان خیال مشتمل نظم و نثر در وصف حلویات بدستور دیوان مرتب دارد و در ایامیکه پدرش سید محمد اشرف بحکومت موضع راهون از اعمال دار السلطنت لاهوری میپرداخت او را با زمینداران آن نواحی جنگ رو نمود و میر عبد الواحد در معرکه جرعه شهادت چشید این واقعه دویم محرم روز جمعه سنه اربع و ثلثین و مایة و الف واقع شده و میر غلام علی آزاد در تاریخ شهادت او قطعه نظم کرده و یک عدد زیاده را لحن تعمیه بر آورده +

تاریخ

میر عبد الواحد شیرین سخن	از زبانش آب حیوان میچکید	سید والا گهر صاحب هنر	نادر با نظم و نثر او رسید
والد او حاکم راهون شد	در رکابش جنت آنجا برکشید	خطه پنجاب را از مقدمش	آبروی تازه آمد پدید
با زمینداران کافر رزم کرد	از شهادت جرعه صافی چشید	در سخن واحد تخلص مینمود ۱۱۳۵	لفظ ذوقی هم تخلص برگزید

چونکه واحد رفت سال رحلتش	کلک چوبین زد رقم ذوقی شهید

مسجد سنهری

این مسجد خشتی ست از نواب روشن الدوله محمد شاهی در سنه یکهزار و یکصد و سی و چهار هجری در شاهجهان آباد تعمیر ساخته بروج این عمارت طلائی ست ازان سبب بسنهری مسجد مشهور گردیده و در جوار کوتوالی چبوتره واقع است و بر پیشانی آن مسجد این تاریخ مرقوم ست +

تاریخ

بعهد پادشاه هفت کشور	سلیمان فر محمد شاه داور	به ندرت شاه بهکه آن قطب آفاق	شد این مسجد بزینت در جهان طاق ۱۱۳۴
خدایا نیست ایک از روی احسان	بنام روشن الدوله ظفر خان	تاریخش ز هجرت نا شمار است	هزار و یکصد و سی و چهار است

مسجد شرف الدوله

این مسجد خشتی ست اما بروج ان از سنگ ساخته اند متصل این عمارت مدرسه ایست و این مدرسه و مسجد را نواب شرف الدوله در زمان محمد شاه بادشاه سنه یکهزار و یکصد و سی و پنج هجری تعمیر نموده بود در بازار دریبه شاهجهان آباد واقع است بر پیشانی این مسجد این اشعار تاریخ منقوش ست +

تاریخ

در زمان شه چو رشید سریر	ظل حق ماه زمین شاه زمان	ناصر الدین که محمد شاه ست	تیغ او کفر شکن در دوران
شرف الدوله با فرموده	مسجد و مدرسه عالیشان	این دو بیت الشرف علم و عمل	همچو سعدین فلک کرده قران
	سال تاریخ تا گفت خرد	قبله حج ارادت کیشان ۱۱۳۵	

ستاره دم دار

در سیر المتاخرین مرقوم ست که در نصف آخر محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و سی و شش هجری در زمان

۱۱۳۴ بعد از این واقعه سال دیگر شروع گردید چنانچه عزیزی دیگر تاریخ شهادت او در عبارت محرم حسین تازه شهید یافته
و میر عبدالجلیل بلگرامی واسطی تخلص در شهادت حسین علیخان این قصیده که هم مرثیه و هم تاریخ است در پنج بیت گفته

تاریخ

آثار کربلاست عیان هر که بین بیند
نعلی است در تن معامله سر این بحر
هند این زمین نیست تو گوئی مدینه است
ماهی در آب می تپد و مرغ در هوا
رستم نشان حسین علیخان شهید شد
دریا دلی که بود زابر عطا تیش
نقد داد دست بداران کشور دیر
عالم چو قیر در نظر خلق شد سیاه
دلها چاک چاک گشت و جگر داغ داغ شد
از دست این ستم بتاراج آمد شد
امی دوستان آل و محبان اهلبیت
از کلک من بمرثیه سید شهید

زد جوش خون آل نبی از زمین هند
در خون اگر بسر چه شد آسمان هند
دیدیم داستان شهور دشمن هند
از شیون عظیم امیر مهین هند
از نحر کی که بود نهان در کمین هند
شادابی بهار بهشت برین هند
کز داغ ضبط کرد نشان بر جبین هند
افتاد تا ز خاتم و سران نگین هند
این غم که گشته است بسر از دو نگین هند
کوئی ز کوفه ست گل یاسمین هند
غمگین شد بدهر حسین حزین هند
این چند بیت تحفه چو در ثمین هند
سال شهادتش قلم واسطی نوشت

شد پایمال حسین علی تازه در جهان
لیتی بر اسپان گرد وزد و دوغم
از داغ دل زدند چراغان شکی چو شمع
برزند مصطفی خان ز الصدق مرتضی
تیغش بروز معرکه خصم سر نجیب
از مهر بر فلک زده عالی جناب
شد از شهادتش تن بیروح کشته است
گردون ز آخران همه تن سنگ سر گذشت
آن وعده که از قلم تیغ بارها
تا کربلا و تا نجف و تا مدینه رفت
تا حق اهل بیت رسالت ادا شود
رضوان تحتی چو شنید قرین فخر او
قتل حسین کرد یزید لعین هند

سادات گشته اند همه بعد از شین هند
خاموش شد چراغ نشاط آفرین هند
این بیت نو بهار گل آتشین هند
گز روی نحر بود بد آتش یمین هند
چون برق تیغ گافت صف آهنین هند
در ترک تاز حادثه حصن حصین هند
یعنی که بود او نفس و الیسین هند
در عشق او ماتم رکن رکین هند
تحریر کرد نسخه فتح مبین هند
سیلاب خون دیده زآه آتشین
یبرد غم این جماعه همه در جبین هند
تا هست حسن نیر بکیتی قرین هند

۱۱۳۲ و محمد امین خان که بعد شهادت حسین علیخان و السیر شدن قطب الملک عبدالله خان بعهده وزارت و خطاب اعتماد الدوله
۱۱۳۲ ممتاز گردیده بود پس از دو ماه و چند روز یعنی در ماه ربیع الاول سنه هزار و یکصد و سی و سه هجری وفات نمود :. محمد امین خان
۱۱۳۳ اسم مرد تاریخ او یافته اند گویند که میر حیدر خان کاشغری مذکور سید نبود از ترکان دوغلات است حیدر کلمة النقش میر حیدر صاحب
تاریخ رشیدی همواره ملتزم رکاب بابر شاه و همایون پادشاه بود و چندی بفرمانروائی کشمیر هم رسیده و از
جهت میر شهیر شد انها را امیر میگفتند +

مولوی شیخ محمد

در سنه یکهزار و یکصد و سی و دو هجری فوت کرده و مولوی عبدالباسط امیتهوی که در تاریخ گوئی از اقران
روزگار گوی سبقت می ربود بیتی در تاریخ وفات او گفته که هفت نوع تاریخ از آن بر می آید یعنی سوای دو تاریخ
جلوی و معنوی در هر مصرعه علیحده علیحده تاریخی است و اگر حروف منقوطه هر دو مصرعه و یا حروف غیر منقوطه
آن بگیرند جدا جدا تاریخ استخراج یابد و اگر حروف منقوطه مصرعه اول و حروف غیر منقوطه مصرعه ثانی جمع نمایند
و یا حروف غیر منقوطه مصرعه اول و حروف منقوطه مصرعه ثانی بگیرند نیز همان تاریخ بر آید با وجود این قدر اجتماع صنایع
در دایره حساب الی کسر واقع نمیشود یعنی در خانه های دایره کلمات شعر مسلم نوشته میشود و اصلا کسری نمی افتد بیت موزون شده است

تاریخ

قطب الملک سید عبد الله خان وزیر اعظم و برادرش امیر الامرا سید حسین علی خان

این هر دو برادران از سادات بارهه بودند سید عبد الله خان از عهد بهادر شاه بصوبه داری اله آباد و حسین علی خان بصوبداری بهار سرفرازی داشتند محمد فرخ سیر هر دو را همراه خود آورده بود و از سعی ایشان بر جهاندار شاه غالب آمد و سید عبد الله خان بخلعت وزارت و خطاب قطب الملک بهادر یار وفادار ظفر جنگ و سید حسین علیخان بخلعت امیر الامرائی ممتاز گردیده در عهد محمد شاه حسین علیخان که برادر خورد بود حسب اشاره محمد شاه در اثنای راه دکن از دست میر حیدر خان کاشغری که یکی از رفقای نواب محمد امین خان بود بتاریخ ششم و هفتم ماه ذی القعده سنه یکهزار و یکصد و سی و دو هجری کشته شد و قطب الملک بتاریخ چهاردهم محرم سنه یکهزار و یکصد و سی و سه هجری گرفتار شده چند سال در محبس بود و اسیر شدن قطب الملک بدین نمط هست که او بعد شهادت حسین علیخان به برادر اعیانی خود سید نجم الدین علیخان که بحراست دهلی قیام داشت نوشت که یکی از شاهزاده ها را از محبس بر آورده بر تخت نشاند چنانچه یازدهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و سی و دو سلطان رفیع الشان را بر تخت دهلی اجلاس دادند بتفاوت دو روز قطب الملک نیز بشاهجهان آباد رسید و چهاردهم محرم مقاتله با محمد شاه بادشاه واقع شد بعد یورش افواج محمد شاهی و وقوع جنگ صعب قطب الملک بمقابله محمد شاه خود را از فیل انداخت زخم شمشیر بر دست او رسید حیدر قلی خان بر سر او رفته او را بفیل خود گرفت و پیش بادشاه آورد بادشاه جان بخشی نموده بزندان فرستاد و در آنجا ماند تا آنکه او را بتاریخ سلخ ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و سی و پنج هجری زهر دادند بالجمله بعد شهادت حسین علیخان نواب اعتماد الدوله محمد امین خان لاش او را باجمیر فرستاد و در آنجا مدفون است و قبر قطب الملک در شاهجهان آباد زیارتگاه خلق است آثار دست نهر فیض گنج واقع شاهجهان آباد که از سی آب حکم کربلا داشت و قطب الملک در زمان فرخ سیر در سنه یکهزار و یکصد و بیست و هفت هجری این نهر را از اصل نهر شاهجهانی بریده آورد و آن خطه را لبو فور آب احیا نمود میر عبد الجلیل بلگرامی تاریخ آن گفته

تاریخ نهر فیض گنج

بحر جود و فیض قطب الملک عبد الله خان	نهر خیری کرد جاری آن وزیر محتشم
بهر آن عبد الجلیل واسطی تاریخ گفت	نهر قطب الملک شد بحر احسان و کرم

۱۱۳۰

بالجمله بعد برهم خوردن دولت سادات مرحوم دو فرقه شدند جمعی ایشان را به نیکی یاد میکردند و گروهی به بدی چنانچه روایت کرده اند که این هر دو برادر مثل هر دو جد بزرگوار خود حضرت امام حسن و حسین یکی بزهر و دیگری بخنجر شهید شدند الامین فرق شد که برادر خورد اول و بعد از و برادر بزرگ بشهادت رسیدند و گویند که پیش از وقوع واقعه حسین علیخان صالحی بخواب دید که سید الشهدا امام حسین با حسین علیخان خطاب میکنند و میگویند. بلغ و عدک. و. غلب عدوک. یعنی رسید وعده تو و غالب شد دشمن تو چون بعد شهادت حسین علیخان حساب کردند هر یک فقره تاریخ بود با صنعت تقلیب یعنی بلغ وعدک را اگر قلب کنند غلب عدوک گردد پس در بلغ وعدک یک تاریخ نیست و در غلب عدوک تاریخ دیگر و چون که یکماه و چند روز

سال تاریخ چهاردهم ماه ذی‌القعده سال مذکور در اکبرآباد از تخت شاهی بتخته تابوت نزول فرموده سر بالین
خواب عدم نهاد لاشش اورا نیز در دهلی برده در روضه قطب الدین قریب تربت پدر او دفن کردند از انجا
که فرخ سیر و رفیع الدرجات و رفیع الدوله در عرصه هفت ماه در همین سال که یکهزار و یکصد و سی و یک از هجری
بود فوت شدند بنابران راقم الحروف تاریخ ایشان را باین عنوان رقم نموده +

تاریخ

۱۱۳۱

گردند سه پادشه بیکسال فوت + فرخ سیر و دگر رفیع القدر + اندیشه چو شد از جهان رفیع الدوله + تاریخ نهان نوشته شد زین حسرت

ابوالفتح ناصرالدین محمد شاه بادشاه غازی ولد جهانشاه ابن شاه عالم بهادر شاه

بشب جمعه بیست و سیوم ماه ربیع الاول سال یکهزار و یکصد و چهارده هجری در نواحی دارالسلطنت غزنین
از بطن نواب قدسیه بیگم ولادت یافته و بسلطان روشن اختر موسوم گردید و بعد وفات رفیع الدوله قطب الملک
سید عبدالله خان وزیر اعظم اورا از شاهجهان آباد که در انجا معه پدرش از هنگام وفات پدر خود جهان شاه
و جلوس جهاندار شاه محبوس بود طلبداشته بتاریخ پانزدهم ذی قعده سال هزار و یکصد و سی و یک هجری
در سن هفده سالگی در اکبرآباد بر تخت شاهی نشانیده محمد شاه موسوم ساختند تاریخ جلوس او هست

تاریخ

۱۱۳۱

شه کشورستانی روشن اختر آمد بعالم + گواه آمد فروغ بخت در نام همایونش + درین جو دم کرکو نظم تاریخ گلذار + سریر آرای جاه و دستگاه سال تاریخ خسرو

الیضا

۱۱۳۱

مهر تاریخ جلوس اختر گردون جلال + الفت آمد سایه حق آفتاب بحر و بر +

و جشن جلوس که بتاریخ یکشنبه نهم شوال سنه یکهزار و یکصد و سی و یک بعد کشته شدن سید حسین علیخان و قید شدن
برادرش نواب عبدالله خان سرانجام یافته بود صرف برای ساعت نیک بود و شخصی در صفت محمد شاه که هم ازان
تاریخ این جلوس بر میآید گفته +

تاریخ

۱۱۳۲

روشن اختر بود اکنون ماه شد + یوسف از زندان برآمد شاه شد +

اگرچه درین زمان اشرفیهای محمد شاهی بسیار یافته میشود و بر هیچ یکی بیت سکه مرقوم نیست اما میگویند
بیت سکه او بود +

بیت سکه

ز فضل حق شهنشاه محمد شاه دین پرور + درین عالم زده سکه ز مهر و ماه روشن تر

چون از عهد فرخ سیر جمله کار فرمائی باختیار سادات بارهه بود و عزل و نصب نیز بدست ایشان چنانچه
حالا هم بدستور سابق جمله مهمات سلطنت و ضبط و نسق ملک و مال باختیار خود داشتند اما محمد شاه که بادشاه
عاقل و دانا بود این همه بیباکی ایشان را دیده خفیه رنجش خاطر داشت تا آنکه بعد از چندی قابو یافته
هر دو برادر را به بستر عدم خوابانید چنانچه بعد ازین مرقوم خواهد گردید +

زد سکه بهند بانزاران برکات — تا سلطنت بحر و بر رفیع الدرجات

تاریخ جلوس

١١٣١

١١٣١ بنشست بتخت چون رفیع الدرجات — کولی بسر عرش سر کشید از برکات — به پیر خرد گفتش چو دیدبا فر و شکوه — تاریخ آمد لقب رفیع الدرجات

ایضاً

١١٣١

١١٣١ که ناگاه واصح رقم کرد گفت — مبارک جلوس شهنشاه حق

چون رفیع الدرجات مریض و نحیف الجثه و مبتلا و بگوشه کنارے بود چنانچه بعد سلطنت سه ماه و یازده روز بتاریخ نوزدهم ماه رجب سال مذکور رو بعالم آخرت آورده در روضه خواجه قطب الدین مدفون گشت نام مادرش نور النسا بود

تاریخ

تاریخ وفاتش هست

١١٣١

١١٣ چون خان شهنشاه رفیع الدرجات — زه حیف بسایه نهال طولی — رضوان بدر بهشت او کرد بیان — گفتا خلد برین مقام و ماوا

شمس الدین رفیع الدوله محمد شاهجهان ثانی برادر کلان رفیع الدرجات

بعد وفات رفیع الدرجات سادات باربه یعنی نواب قطب الملک عبد الله خان و برادرش امیر الامرا سید حسین علیخان نظر اینکه تمشیت امور سلطنت و رتق و فتق مملکت بغیر از نامے یکے از شاهزادگان تیموریه صورت نمی بندد رفعت عافیت خود ها دران دیده برادر کلانش یعنی شاه رفیع الدوله را موافق وصیت برادرش از حبس آورده بتاریخ بستم ماه رجب سال هزار و یکصد و سی و یک هجری تاج شاهی بر سرش گذاشتند و موسوم بشاهجهان ثانی نموده بر تخت نشانیدند و بعد چندے امیر الامرا سید حسین علیخان بادشاه را همراه گرفته بر سر سلطان نیکوسیر این شاهزاده محمد اکبر پسر خورد عالمگیر بادشاه که در اکبر آباد نزا رسے متر سین و مفنے خان قلعه دار او را بر تخت شاهی نشانیده بود دند نهضت فرمودند و قلعه را بعد محاصره چند روز در ماه رمضان سال مذکور مفتوح ساخته و سلطان نیکوسیر را بدست آورده باز در حبس فرستاد میر عبد الجلیل بلگرامے قصیده غرا در تهنیت فتح قلعه انشا کرده چند بیت ازان قصیده معه تاریخ نوشته مے شود +

تاریخ

مژده ای دوستان که در عالم — نقد شد لیله بهار ارم — نونهال طرب ببار آمد — گلفشان گشت خاطر خورم

که امیر سر آمد امرا — در تسخیر قلعه اعظم — این ظفر از مواهب عظمی است — هر زمان واجب است ذکر نعم

پسر اکبر آنکه در افواه + — یافت نیکوسیر کیس علم — بود در حصن اگره محبوس — همچو مفهوم ممتنع بعدم

داشت سیمے و کنج عافیتی — خاطر آسوده تر ز صید حرم — از در واشت از نخی زنان — فتنه انگیخت در کمال عظم

خسرو دین پناه شاهجهان — آب و رنگ بهار فضل و کرم — بخشی الملک را اجازت داد — تا کشد لشکر ظفر پرچم

ان امیر جماعة امرا — چون حسین علی هژبر شیم — کر و نهضت بدولت آرد مے — فضل حق همعنان ظفر همدم

آمد و قلعه را محاصره کرد — همچو انگشت و حلقه خاتم — فتح قلعه بزور تیغ نمود — این چنین میکنند اهل همم

١١٣١

١١٣١ کرد عبد الجلیل در تاریخ — قلعه اگره گرفت رقم

چون شاهجهان ثانی نیز بدستور برادر خود مریض و ضعیف بود بعد از سلطنت سه ماه و چند روز بمرض

تاریخ

۱۱۳۱

دیدی که چه با شاه گرامی کردند	صد جور و جفا ز راه خامی کردند	تاریخ چو از خرد بجستم فرمود	سادات بوی نمک حرامی کردند

و میر عظمت الله بلگرامی بیخبر تخلص در جواب تاریخ مذکور چنین انشا نموده +

تاریخ

بادشاه سقیم آنچه شاید کردند	از دست حکیم هرچه آید کردند	القصه خرد نسخه تاریخ نوشت	سادات دواش آنچه باید کردند

و فرخ سیر دو ماه بعد از معزولی خود بتاریخ دوازدهم ماه جمادی الثانی سال مذکور حسب ایمای قطب الملک در زندان بقتل رسید لاش او را در مقبره همایون بادشاه دفن کردند این دو تاریخ در جلوس و عزلت فرخ سیر از راقم الحروف است بتعمیه +

تاریخ

۱۱۵۰ — ۲۶ — ۱۹

سال جلوس و عزلت فرخ سیر ز عقل	چون من سوال کردم آگه نکته دان	یکبار بست دو شش و گر بار نوزده	از نام او بدر کن تاریخ او بدان

ایضاً

۱۱۵۰ — ۱۹ — ۱۱۲۴ — ۱۱۳۱

بهر چه بدید کسی عزل و جلوسش بگو	+	چهار رفت از اسم فرخ سیر

و عزیزی دیگر در عربی یافته بد فاعتبروا یا اولی الابصار چون فرخ سیر ایام سلطنت جهاندار شاه را نیز داخل سنه جلوس خود نموده بود چنانچه از تاریخ وفات بهادر شاه تا روز عزل او هفت سال و دو ماه و هفده یوم میشود و از روز فتح یافتن بر جهاندار شاه صرف شش سال چهار ماه و بیست و دو روز مدت عمر سی و سه سال لقب او بعد وفات معلوم نیست اما بعضی کسان او را شاه شهید نوشته اند +

مسجد قطب الاقطاب +

این مسجد متصل درگاه خواجه قطب الدین بختیار کاکی است و سه درجه دارد درجه اول را که خام است خواجه موصوف بحسن حیات خود تعمیر ساخته درجه دوم تعمیر کرده اسلام شاه است و درجه سوم را فرخ سیر بادشاه در سنه یکهزار و یکصد و سی هجری تعمیر نموده و این تاریخ بر او کنده +

تاریخ

مورد لطف و عنایات شه والاجناب	خسرو فرخ سیر شاه مالک رقاب	ساخت از روی ارادت فرز رسوخ اعتقاد	مسجد زیبا بنا و سجده گاه شیخ و شاب
باسر دوش غیب هاتف گفت در گوش خرد		سال تاریخ بنایش بیت رب مستجاب (۱۱۳۰)	

شمس الدین محمد ابو البرکات رفیع الدرجات ولد رفیع الشان ابن شاه عالم بهادر شاه غازی

چون قطب الملک سید عبد الله خان فرخ سیر را مکحول ساخته مقید نمود سلطان رفیع الدرجات ابن شاهزاده رفیع الشان ولد بهادر شاه را بتاریخ هشتم ربیع الثانی سال یکهزار و یکصد و سی و یک هجری از قلعه سلیم گڈه که در آنجا محبوس بود بر آورده برای نام در دهلی بر تخت شاهی نشانیدند لیکن جمله کارفرمائی بدست سادات بارهه بود و بیت سکه او این است +

بیت سکه

جهان شد زنده ز آهنگ تبیره
اگر دلی نماید فخر شاید
گر از وی حالت موجی جان تیره
نوای زین به اکره کی سر آید
چو منقار از نی زین جشن گردد
نود و گلشن گلریز بر لب
ز ره احسن گرا بر نغمه سر گرد
سرود خارکن بابت دران شب

حواسی ابیات و تبحین تار ساز و یس بکسر دال مهمله و یای مجهول بمعنی مانند پیکو نام سازیست که جواهر را مدو نسبت دهند
الی بفتحتین سرگشته شدن بت ها که بر کاغذ و جامه رسند و تقویم از و حاصل اید اک بالمد عیب یک بفتح ها فارسی
اسباب خانه تبیره دهل و نقاره کرا بالفتح مزم جنبانیدن چند چاری مرغ نو اسیج نیست اما مقصود مبالغه است نیعنی
شادی نوعی عام شد که جانوری هم از پی این جشن منقار ترکرده در نوا سنجی در آمد خارکن نام شخصی که نوای
خارکن باو منسوب است بابت منسوب کننده مشتق از نموت و اسما پرده های فارسی دوازده مقالم و نسبت و چار
شعبه و شش آوازه و سی لحن باربد نیز بیان کرده نوعی که سبیل ملاحظه معنی اسمی معانی ابیات تمام است
چند بیت بر سبیل استشهاد آورده میشود +

دلت گر بمقام عشق شد سیدت
باین لذت چو زاید آشنا شد
بهار نغمه چون در دلدهی شد
ز تار ساز راه راست پیدات
نماز نیگاه از وی قضا شد
لی از فیض نوا سر وسهی شد
کند سر پرده از عشرت فراخ
مغنی نغمه چون باده انگیخت
ز مطرب سر نوا در تهنیت است
چو معشوق مرقع دلربا ئی
بجام باده گل اصفهان ریخت
بمعنی گنج بادآور وا ین است

و فایده آوردن اسمای نغمات هندی و فارسی بکیفیت معهود در خاتمه داستان بیان سه نماید و سیقرید

اگران ای گرایی آن نداند
که نامی ساعی کز نار سائی
مغل بار اگ هندی آشنا نیست
بنظم من ز معنی در نماند
بموسیقی ندارد آشنائی
بسیر جرس هندی آشنا نیست
جگر چون دانه یاقوت سفتم
نگرد دگر ز حسن صنعت آگاه
درین دریا شنائی باید
که نام پرده ها در پرده گفتم
ز حسن نظم گیرد خط دلخواه
تلاش دست و پای ما مبند

و میر احسن ایجاد تخلص که بتسویدنامه فرخ سیر مامور بود و معالی خان خطاب یافته قطعهٔ تاریخ سال ازدواج
مبارک گفته بیتی ازان نوشته شد +

تاریخ

۱۱۲۷

	ز باغ مهاراجه جسونت سنگه	مبارکی دولت در آمد گلی

۱۱۲۷

بالجمله بعد چند سال درمیان بادشاه و قطب الملک سید عبدالله خان عداوت و نزاع بهم رسید چنانچه قطب الملک
برادر خود امیرالامرا سید حسین علیخان را که در دکن بود طلب داشت چون او در شاهجهان آباد رسید هردو
برادران بتاریخ بست و ششم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و سی و یک هجری مطابق تاریخ هشتم فروری
سال یکهزار و هفتصد و نوزده عیسوی که در ان روز بوقت صبح کسوف واقع شده بود بملازمت بادشاه در قلعه
رفتند و بند و بست خود نموده مردم معتبر از نوکران خود جا بجا نشانیدند و بعد از ده روز بتاریخ هشتم ماه ربیع الثانی
سال مذکور هر دو برادران مردم خود را در حرم بادشاه که در انجا فرخ سیر از بیم ایشان پنهان شده بود
فرستاده بفضیحت تمام بیرون کشیدند و بر ترپولیه قلعه برده چشمش از نور باصره معدوم الفروغ ساخت
محبوس نمودند و رفیع الدرجات بن شاهزاده رفیع الشان ولد شاه عالم بهادر شاه را بجای او نشانیدند میرزا
بیدل این تاریخ در غزل محمد فرخ سیر بنظم آورده +

ولادت او در سنه یکهزار و نود و هشت هجری بوقوع آمده نام مادرش صاحبه نسوان بود چون بتاریخ هفدهم ماه ذی الحجه سال یکهزار یکصد و بست چهار بر جهاندار شاه فتح یافت در اکبرآباد بر تخت فرمانروای جلوس نمود بعد از ان در شاهجهان آباد رفته جهاندار شاه و امیر الامرا ذو الفقار خان را بقتل رسانید و راجه سبهه چند دیوان امیر الامرا مذکور را بدست آورده زبانش ببرید و بسیار از امرا جهاندار شاه را گرفته بزندان کشت و اعز الدین پسر جهاندار شاه و عالی تبار پسر اعظم شاه و همایون بخت برادر خورد خود را معدوم البصر گردانیده در حبس فرستاد و خلعت وزارت بسید عبد الله خان بخطاب قطب الملک بهادر یار وفادار ظفر جنگ و خلعت امیر الامرائی به برادرش سید حسین علیخان مرحمت فرمود بیت سکه و تاریخ جلوس او نیست ✢

بیت سکه

سکه زد از فضل حق بر سیم و زر	پادشاه بحر و بر فرخ سیر	

تاریخ جلوس

۱۱۲۴

شاه فرخ سیر که افراد — آفتاب سپهر مملکت است — گفت الف که سال سلطنتش — آفتاب کمال سلطنت است

و چون که چند روز بعد از جلوس فرخ سیر سال یکهزار و یکصد و بست و پنج هجری شروع گردید چنانچه مورخی این بیت که از الفاظ ابد باد فرخ اریک سال مذکور بر می آید تاریخ یافته ✢

تاریخ

۱۱۲۵

بفرخ سیر تاجور را شتر یک	خدایا ابد باد فرخ اریک	

در شروع سال یکهزار و بست و هشت هجری جشن کدخدائی فرخ سیر با دختر مهاراجه اجیت سنگه پسر جسونت سنگه راتهوری بمیان آمد گویند اینچنین طوی عظیم الشان از شاهان پیشین کم جلوه ظهور نموده و میر عبد الجلیل بلگرامی مثنوی رنگین درین طوی بنظم آورده و داد سخنوری داده خصوص در مقامی که اسمای پرده های هندی در ضمن الفاظ پارسی آورده وی بصنع سحر حلال بکار برده این چند بیت از ان مقام است ✢

ابیات

چو سید دل نماید چین آهنگ — بر دار از چهره سرپا ساز رنگ
اگر شاپور یا خسرو نجاک اند — پی این نغمه از حسرت هلاک اند
شگفتنهای دل در دست تار است — که آن را نغمهٔ گل دس کار است
شگفتن چنان سر سبز دارد — که کردی سینه را صحن گلزار
مثل این نغمه را دانش نمیرد — بر و صد چوب لا و لمدنی زد
نوا گوید قوام ساحری ام — پی التقویم چو بیت من بجرام
چنان در نغمه باشد دلپذیری — که از افسون ترنم دلبوگیری
بالفت همدگر را داده یاری — نوا و ساز از صحبت برآئی
کسی کو زین نیم قوت جان گرد — ز شادی یک بینا مطربان گرد

در آن محفل که جا بر گوش سیزد — نوائی کان نه راه هوش میزد — کانرا
معنی پر توا از ایشان و ترزد — که از بربط بهار عیش سر زد
نوائی نغمه گرم و لبری بود — بنظم گو سر بگو جری بود — گوجری
اگرچه زمره دار خوش نوائی — بدانی حال او زین سو سرائی
رلیس مدهوش شد زین نغمه شکل — ندارد و از اله یار رفتار — الیا
نوائی نغمه بود از نغمهای — نباشد در نگار خوردنش آب
لب بر سازنیمی او اکرد — که جشن شاه کام یار و اکرد
چنان از نغمه دل تیغی زد — که بی اسهال کوس خسری زد — مالکوس
باستیفار لذات ترانه — ترا کافی است این جشن شهانه — کافی

اسدخان را رخصت فرمود و ذوالفقار خان را همراه جهاندار شاه بقتل رسانید و بعد ازان سرهای ایشان از تن جدا ساخته بر سر سنان نهاده و اجساد ایشان را رسن در پای بسته بر پشت فیل یکی آویخته و دیگری آویخته با شان و شوکت تمام بسوی شهر کوچ کرد چون بدهلی رسید بر تخت نشست و این سانحه بروز جمعه بست و سیوم ماه ذی الحجه سنه مذکور بوقوع آمده چون هم درین سال که سنه هزار و یکصد و بست و چهار بود بهادر شاه هم جهاندار شاه هر دو فوت کرده بودند چنانچه راقم الحروف این تاریخ بتعمیه یافته ۞ ۱۱۲۴

تاریخ

بهادر شه و هم جهاندار شاه	۞	بیک سال زین دار فانی برفت	سر مملکت دور کرده سر شش	۞	بهادر برفت و جهاندار گفت

۱۱۲۴

یعنی اگر عدد حرف میم که سر مملکت است از ماده تاریخ دور کرده شود تاریخ بر آید مدت سلطنت جهاندار شاه از روز وفات پدرش تا روز هزیمت در اکبرآباد ده ماه میشود و مدت عمرش تا روز شهادت او پنجاه و دو سال و نه ماه دیگر روز لقب او بعد وفات خلد آرامگاه قرار یافته مقبره او در دهلی ست نزدیک روضه خواجه قطب الدین بختیار

امیر الامرا ذوالفقار خان

۱۱۶۷

این نواب صف الدوله اسدخان بهادر ست تاریخ ولادت اوست ۞ ز برج اسد رونمود آفتاب ۞ چون بتاریخ بست و سیوم ماه ذی الحجه سنه هزار و یکصد و بست و چهار هجری بحکم محمد فرخ سیر همراه جهاندار شاه بقتل رسید پدرش ۱۱۶۷ در غم فرزند که عمر نود ساله و کبیر سنی بود و بجواسی این تاریخ در شهادت او گفت ۞ ۱۱۲۴ ۱۱۲۴

هاتف شام غریبان با دو چشم خونفشان ۞ گفت ابراهیم اسمعیل را قربان شود

اصل نام اسدخان ابراهیم مرزا بود و اسم ذوالفقار خان محمد اسمعیل چنانچه از تاریخ مستفاد میگردد و اسدخان بهادر در سنه یکهزار و یکصد و بست و نه هجری در عمر نود و چهار ساله فوت شد و در مدت العمر هفت بادشاهان را دیده ۞

مرزا ایزد بخش متخلص برسا

جد او اصف خان جعفر ست که در عهد جهانگیر بادشاه بمنصب وزارت سرفرازی داشت و مرزا ایزد بخش در فنون و علوم یگانه روزگار بود در اوایل عهد منشی گری سرکار شاهزاده اعظم شاه نوکر بود و بعد ازان بمنشی گری عالمگیر بادشاه نوکر گردیده چون عالمگیر فوت کرد و فیما بین شاهزادگان یعنی بهادر شاه و اعظم شاه محاربات بمیان آمد عظیم الشان پسر بهادر شاه که پدر فرخ سیر بود بمصاف اعظم شاه پرداخت شخصی بمیرزا گفت که بلای عظیم می آید یعنی عظیم الشان می آید مرزا جواب داد که اسم اعظم رفع خواهد ساخت یعنی اسم الهی یا اسم اعظم شاه ۞ چون بعد از چند سال سلطنت بفرخ سیر که پسر عظیم الشان بود رسید مرزا را طلبیده گفت که تو اینچنین کلام گفتی فیما بین برادران چه سه و کار بود پس فرمود تا موی بر دوش را یکیک از بیخ برکنند و در البتوسلی بسته بصد محنت هلاک ساختند این واقعه شاید که در آخر سنه یکهزار و بست و چهار هجری بوقوع آمده قبرش تا حال در مدرسه آگره موجود ست کنار مسجد مبارک منزل که حالا بمبارک گنج اشتهار دارد و تخمیر ساخته اوست و این مسجد تعمیر نموده عالمگیر بادشاه ست ۞

معین الدین محمد فرخ سیر ولد عظیم الشان ابن شاه عالم بهادر شاه

معزالدین محمد جهاندارشاه ابن شاه عالم بهادرشاه

ولادت او در سنه یکهزار و هفتاد و یک یا که هفتاد و دو بوقوع آمده ناظم با درش نظام باسنے بود چون پدرش
بهادرشاه بخواب عدم نهاد جنگے عظیم در لاهور میان جهاندارشاه و عظیم الشان و جهان شاه و رفیع
الشان که پسران بادشاه مرحوم بودند واقع شد یعنی جهاندارشاه و رفیع الشان و جهان شاه باتفاق امیرالامرا
ذوالفقار خان یکطرف شده برسر عظیم الشان که خود را مالک سلطنت می شمرد آمده شروع بمحاربه نمودند
چون عظیم الشان کشته شد تخت و خزانه بدست جهان شاه افتاد لیکن چون امیرالامرا ذوالفقار خان را
منظور بود که معزالدین جهاندارشاه را بر تخت نشاند چنانچه بعد از سه روز باز آتش قتال و جدال شعله افروز شد
و رفیع الشان و جهان شاه معه پسرش فرخنده اختر کشته شدند و معزالدین جهاندارشاه بی مزاحمت غیرے
در آخر ماه صفر سنه هزار و یکصد و بیست و چهار هجری در لاهور بر تخت سلطنت نشست و بعد چندے سلطان
محمد کریم پسر عظیم الشان را نیز بدست آورده بصلاح ذوالفقار خان بکشت اهل توفات تاریخ جلوس او از تاریخ هیژدهم
ماه محرم سنه مذکور که روز وفات بهادرشاه است نوشته اند

بیت سکه

زد سکه بر ملک چون مهر و ماه + شهنشاه غازی جهاندارشاه

عظیم الشان که از زمان عالمگیر بادشاه بصوبه داری ملک بنگاله سربلندی داشت و مدتی در شهر پتنه برای
نظم و نسق آن دیار استقامت گزیده آن شهر را بعظیم آباد موسوم ساخته بود چون خبر بیماری عالمگیر بادشاه
شنید پسر خود محمد فرخ سیر را به نیابت خود گذاشته پیش پدر آمده بود و در جنگ با محمد اعظم شاه حاضر بود و در محاربه
جهاندارشاه کشته شد چون قریب نه ماه برین بگذشت خبر رسیدن فرخ سیر ابن عظیم الشان از طرف
بنگاله برای انتقام خون پدر و برادر خود سلطان محمد کریم گوشزد خاص و عام گردید جهاندارشاه پسر
خود محمد اعزالدین را با لشکری عظیم سمت او فرستاد فرخ سیر که سید حسین علیخان صوبه دار ملک بهار و برادر او
سید عبدالله خان صوبه دار الله آباد را که سادات بارهه بودند بصد منت و سماجت همراه خود گرفته با فوج عظیم
تا کهجوه که پنجاه کروه عرضی از بلده الله آباد است رسیده بود که تلاقی فریقین دست داد و جنگی عظیم نمود
و اعزالدین بتاریخ بست و نهم شوال سنه مذکور هزیمت یافته بطرف آگره شتافت و فرخ سیر بعد از چند روز
بسوی آگره روانه گردید چون در انجا رسید با جهاندارشاه باز محاربه دست داد و آخر جهاندارشاه
نیز بتاریخ شانزدهم ذی القعده سنه مذکور از میدان معرکه گریخته و ریش و بروت خود تراشیده بطرف
شاهجهان آباد شتافت چون فتح نصیب فرخ سیر گردید بتاریخ هیژدهم ماه مذکور در اکبرآباد بر تخت
سلطنت جلوس نمود و بعد چندے بطرف شاهجهان آباد کوچ کرد چون در خضرآباد که یک کروه از دهلی فاصله
دارد رسید نواب آصف الدوله یعنی اسدخان را معه پسرش امیرالامرا ذوالفقار خان نصرت جنگ که بعد
هزیمت پیش پدر آمده بود طلب داشت اگرچه ذوالفقار خان نمیخواست که پیش فرخ سیر رود لیکن پدرش
او را تشفی کرده دلاسا داده بتوقع عفو تقصیر و امید سرفرازی همراه خود پیش فرخ سیر آورد فرخ سیر

۱۱۱۹

جلوس معدلت انوار بادشاه زمن	بابن مربع اسرار داده اذن شان	شبون ازقت یزدان جلال قدرت شان	بمان خلیفه جهان معظم دوجهان

دچونکه ایام جلوس او از هنگام وفات عالمگیر بادشاه یعنی از ماه ذی القعده سنه هزار و یکصد و هجده هجری میشمارند چنانچه شخصی دیگر این تاریخ که ازان سنه مذکور استخراج می یابد بسلک نظم کشیده +

تاریخ

نشست چون بسریر جهان بهادرشاه + رسید فره دولت بعالم بالا	+ ز منظر فلک آمد برون سر الف یا + بگفت سال جلوسش نظام ملک ولا

۱۱۱۸

بهادرشاه مردی بود عالم و فاضل و بامروت و صالح و عابد و کثیر الاولاد از کمال حزم و شجاعت او جمیع نوکران و زمینداران و حکام قریب و بعید مطیع و فرمان بردار بودند در عهد او همه شاهزادگان مطلق العنان و فارغ البال می زیستند چنانچه هفده شاهزادگان بدست راست و چپ وی می نشستند بدست راست پسر بزرگ او معز الدین جهاندارشاه با سه پسران خود یعنی عز الدین و عزیز الدین و دیگری و نیز پسر دومی او عظیم الشان با سه پسران خود یعنی محمد کریم و فرخ سیر و همایون بخت معه بیدار دل پسر بیدار بخت ابن محمد اعظم شاه بدست چپ پسر سوم او رفیع الشان با دو پسران خود یعنی رفیع الدرجات و رفیع الدوله و نیز پسر چهارم او خجسته اختر جهان شاه با پسر خود فرخنده اختر معه عالی تبار ابن اعظم شاه و دو پسران محمد کام بخش ولد عالمگیر یعنی محی السنت و یکی دیگر می نشستند و محمد کام بخش برادر خورد بهادرشاه بود و از بدر خود ملک بیجاپور یافته بود چون در سنه یکهزار و یکصد و بست هجری سکه و خطبه بنام خود کرد بهادرشاه لشکری عظیم همراه خود گرفته بر سر او رفت چون قریب حیدرآباد رسید او نیز با سپاهی که داشت رو بجنگ آورد و کشته شد و بهادرشاه بتاریخ بست و یکم ماه محرم سال هزار و یکصد و بست و چهار هجری در لاهور بیمار شده بجوار رحمت ایزدی پیوست این بیت برسم تعمیه در تاریخ وفات اوست +

تاریخ

در وفاتش الی مزول باشند + فیض و فضل و نعمت و عدل و کرم

۱۱۰-۱۴ ۲۰۰

یعنی اگر از هر یک لفظ مصرعه آخر حرف میانه گرفته بحساب جمل بشمار نمایند تاریخ بر آید و این بیت در تاریخ وفات او که نیز تعمیه ست راقم الحروف گفته +

تاریخ

گفت بی باک هاتفی ناگاه + شد برون از جهان بهادرشاه

۱۱۴۷ ۲۳

مدت سلطنت بهادرشاه از روز وفات خلد مکان تا روز وفات او پنج سال و یک ماه و بست و دو روز و اگر بعد از وفات اعظم شاه گرفته شود صرف چهار سال و ده ماه و دو یوم شود مدت عمر او هفتاد سال و شش ماه بود و لقب او بعد وفات خلد منزل قرار یافته مسجد بهادرشاه که سراسر از سنگ مرمر ساخته اند در شاهجهان آباد متصل حویلی مسجد در جوار مزار خواجه قطب الدین بختیار واقع است و این مسجد نیز که سرتا پا از سنگ مرمر است تعمیر نموده این بادشاه ست و این بیت که از مصرعه دومی آن تاریخ وفات او برمی آید بربالین مزار او کنده است

درخور ست الدبار مصطفی + شاه عالم را بود جنت جزا

۱۱۲۴ ۱۱۲۴

متصل مجحر او تربه عالی گهر شاه عالم بادشاه نیز واقع ست +

زینت النساء بیگم بنت عالمگیر بادشاه

عالمگیر بادشاه را پنج دختران بود یکے زیب النساء بیگم دوم زینت النساء بیگم سیوم زبدة النساء بیگم چهارم بدر النساء بیگم پنجم مهر النساء بیگم و زینت النساء بیگم در حین حیات خود مسجدے بتعمیر ساخته مشهور بزینت المساجد این مسجد عالی که از سنگ سرخ ساخته اند در شاهجهان آباد بموضع دریا گنج بر کنار دریا واقع ست و بیگم در سنه یکهزار و یکصد و بست و دو هجری در عهد دولت برادر خود بهادر شاه رحلت نموده تربت او در صحن همین مسجد موجود است و لطرف بالین قبر آیة قل یا عبادے الذین و این بیت و عبارت مرقوم اند +

کتبه

مونس ما در لحد فضل خدا تنها بس است + سایه از ابر رحمت قبر پوشش ما بس است + امید وار حسن خاتمه فاطمه زینت النساء بیگم بنت بادشاه محی الدین محمد عالمگیر غازیے انار الله برهانه سنه ۱۱۲۲ هجریه

شیخ محمد افضل اله آبادی

لفضایل صورے و معنوے امتیاز فراوان داشت اصل وطن او سید پور از توابع غازی پور است با شاره پیر خود در اله آباد رحل اقامت انداخت و بتلقین اصحاب و تعلیم آداب مشغول گشت تصانیف عربی و فارسی دارد مسجدے که در سنه هزار و هشتاد هجری بتعمیر نموده تاریخش بقعه افضل یافته و تاریخ خانقاه که در سنه هزار و نود و دو بنا نموده مقام افضل گفته ولادت او بست و سیوم شهر ربیع الاول سنه ثمان و ثلثین و الف است و بسن هشتاد و هفت ساله روز جمعه پانزدهم ذی الحجه سنه اربع و عشرین و مایه و الف هجرے فوت شد بعد وفاتش شیخ محمد یحیے مشهور بشاه خوب الله که برادر زاده و هم داماد او بود بر مسند ارشاد نشسته مرقدش در بلده اله آباد است +

قطب الدین شاه عالم بهادر شاه
بادشاه خلف دوم عالمگیر بادشاه غازی

بتاریخ سلخ رجب سنه یکهزار و پنجاه و سه هجرے از بطن نواب بائی که هندو زنے بود در برهانپور تولد پذیرفته و بمحمد معظم موسوم گردیده و در ایام شاهزادگے بخطاب بهادر شاه نیز نامور شده بعد از کشته شدن برادر خود اعظم شاه در جنگ بتاریخ نوزدهم ربیع الاول روز دوشنبه سال یکهزار و یکصد و نوزده هجرے بجاے پدر در آگره بر تخت سلطنت نشست و بشاه عالم موسوم گردید و خلعت وزارت به منعم خان بخطاب خانخانان و عهده وکیل مطلق به اسد خان و عهده میر بخشیگرے بر پسرش ذو الفقار خان بخطاب امیر الامرا مرحمت نمودند و تاریخ جلوس بزبان خود فرمودند + ما آفتاب عالمتابیم + و دیگرے این مصرعه یافته + شاه عالم بادشاه ملک و آزاد جهان + و فضل الله درویش در تاریخ جلوس او گفت + الله با معظم + و عزیزے دیگر این تاریخ که لعمیه خارجی ست گفته +

1119
1119

تاریخ

کن سر اعظم جدا و آنگه بخوان + رب افسر شاه عالم بادشاه

۱۱۲۰

تاریخ از میرزا بیدل

شاهزاده محمد اعظم شاه

پسر سیوم عالمگیر بادشاه است بتاریخ دوازدهم شعبان سنه یکهزار و شصت و سه هجری از بطن بانو بیگم بنت شاهنواز خان ولادت پذیرفته چون در هنگام وفات خلد مکان برادر بزرگ او محمد معظم یعنی شاه عالم بهادر شاه در کابل تشریف داشتند چنانچه محمد اعظم شاه باتفاق اعیان مملکت بتاریخ دهم ذی الحجه صبح عید الضحی سنه یکهزار و یکصد و هجده هجری دوازده روز بعد از وفات پدر در احمدنگر بسریر سلطنت نشست چون بهادر شاه ازین حال آگاهی یافت بالشکری عظیم از کابل رو بسوی هندوستان آورد و نامه به برادر خود فرستاد و هر چند خواست که از جنگ و جدل باز ماند و ملک وسیع از دنیا خود با تقسیم نمایند لیکن چون تقدیر اینچنین بود که ملبوس سلطنت بر قامت بهادر شاه راست گردد محمد اعظم شاه قبول نفرمود و باراده جنگ از احمدنگر کوچ نمود چون بهادر شاه بالشکر خود قریب اکبرآباد رسید در میدان دهولپور که دوازده کروه از اگره واقع است تلاقی فریقین دست داد و جنگ شروع گردید چنانچه درین معرکه محمد اعظم شاه با دو پسران خود یکی محمد بیدار بخت و دیگر سلطان والاجاه با بسیاری از امرا کشته شدند و این واقعه بتاریخ هجدهم ربیع الاول روز یکشنبه سال یکهزار و یکصد و نوزده هجری بوقوع آمده تاریخ شهادت او اینست .:.

تاریخ

۱۱۱۹ شاهزاده دیوانه دستی آورده ✤ حیف که بنوبت از ستم کم .:. دیدند سرش جدا چون اسم .:. گفتند بهای محمد اعظم ۱۱۱۹

ایضاً

۱۱۱۹ چون شاهزاده اعظم رفت از جهان فانی .:. آواز غیب آمد کی خسته الکانی .:. گشتی ز فضل ایزد اختر شهید اکبر .:. تاریخ رزمگاهست کربلای ثانی ۱۱۱۹

باعتقاد راقم الحروف اگر بیت آخر را چنین خوانند بهتر باشد ع چون متصل کربلا شد میدان رزمگاهست .:. تاریخ تو از آن شد سته کربلای ثانی .:. مدت سلطنت اعظم شاه از روز وفات خلد مکان تا روز شهادت او سه ماه و بیست روز در غزمیت جنگ امامور خان او را داخل بادشاهان ننموده اند مدت عمرش پنجاه و پنج سال کسری بود .:.

امتیاز خان صفاهانی خالص تخلص

میر غلام علی آزاد مینویسد که اسمش سید حسین بود در هند آمده در دکن خلد مکان را ملازمت کرد و بسلک ملازمان منتظم گردید و بدیوانی صوبه عظیم آباد پتنه و خطاب امتیاز خان امتیاز یافت آخر در سنه یکهزار و یکصد و بیست و دو در سند از دست خدایار خان کشته شد میر عبد الجلیل بلگرامی تاریخ وفات او ع آه آه امتیاز خان ۱۱۲۲ .:. یافته در کتاب عمادة السعادت مرقوم است که در مشهد مردی بود مشهور بمیر ابو علی بوریانشین و او را پسری بود میر باقر نام محلی بحلیه فضل و کمال و پسری داشت خیلی رشید و صاحب طبع خالص تخلص او بود و مشق شعر از محمد قلی سلیم طهرانی داشت از دست شعر چه قدر غنچه شود گل که دهانی تو شود .:. تا کجا ناب خورد مو که میان تو شود .:. شاعر مذکور بعد چندی در هندوستان آمده رفاقت صوبه دار گجرات در وقت خلد مکان اختیار نمود و ناظم صوبه مذکور شجاعت و قابلیت او را دیده دختر خود را بحباله نکاحش در آورد و چون او را پسری نبود بعد از وفات او همین خالص مشهدی که بسید امتیاز خان بهادر مخاطب شده بود ناظم صوبه گجرات شد و قاسم علی خان که ناظم بنگاله بود پسرزاده همین سید امتیاز خان خالص مشهدی است ✤

ایام شاهزادگی آن خدیو عالمگیر تا روز جلوس ده روز کم از چهل سال قمری بوده و مدت سلطنت از غره ذی القعده
روز جلوس پنجاه سال و بست و هشت یوم و مدت عمر نود سال و هیجده یوم اما بحساب سال شمسی ایام شاهزادگی
سی و هشت سال و نه ماه و چهارده یوم و ایام سلطنت چهل و هشت سال و شش ماه و بست و هشت یوم پنجاه
عمرش بسال شمسی هشتاد و هفت سال چهار ماه و دوازده یوم میشود لقب او بعد وفات حضرت خلد مکان
قرار یافته مستعد خان محمد ساقی در اخر مآثر عالمگیری می نویسد که عمر گرامی نود سال و سیزده یوم بوده و ایام
خلافت پنجاه سال و دو ماه و بست و هشت یوم و این از غره رمضان سال جلوس تا روز وفات است منقول است
که محمد اخلاص خان نقل نموده که شب جمعه که صباح آن حضرت بسیر باغ مغفرت توجه فرمودند من و عنایت الله خان
از استیلاء حنین و اهمه کبری انتشار خاطر و توزیع باطن ظاهر داشتیم دیوان لسان الغیب را بفال کشودیم
این غزل بر آمد

غزل

تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود	سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود بر سر تربت من گر گذری همت خواه	بر زمینی که نشان کف پای تو بود که زیارتگه رندان جهان خواهد بود	سالها سجده صاحب نظران خواهد بود

یاس غلبه گرفت با خاطر پراگنده شب بسر بردیم صباح یکپاس روز بر آمده قصه ناگزیر رو داد شب شنبه بازیکجا بودیم ملا
حیدر قاضی دار و شد نقل فال کردم هر چند جستم بیت یاد آید بیاد نیامد کتاب خواستم و بارها کشادیم مگر آن غزل
بر نیامد چون صحبت آخر شد بخواب رفتم می بینیم که گذرم بر قبری افتاد حضرت لغمت قامت از آنجا بر آمد مرا خطاب
فرمودند بیتی که از یاد رفته است اینست

بیت

بر سر تربت من گر گذری همت خواه | که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

و اورنگ زیب عالمگیر پادشاه را پنج پسران و پنج دختران بودند اسامی پسران شاهزاده محمد سلطان که پیش
از پدر فوت کرده و شاهزاده محمد معظم که بعد از پدر بلقب بهادر شاه بر تخت سلطنت نشسته و شاهزاده محمد اعظم که
در جنگ برادر خود کشته شده و شاهزاده محمد اکبر که از پدر بغاوت ورزیده نزد سلیمان صفوی پادشاه ایران رفته
بود و بامید مرگ پدر در ایران میگذرانید تا آخر در حین حیات پدر فوت شد و در مشهد مدفون گردید و مرثیه بر لوح
مزارش منقوش است از انجمله یک بیت اینست

بیت

از جفای چرخ و ز بی مهری اورنگ زیب | برد آخر آرزوی مند را اکبر بخاک

و پنجم شاهزاده کامبخش که او نیز در جنگ برادر خود بهادر شاه کشته شد و از دختران زیب النسا بیگم که شاعره بود
و تخلص خود مخفی قرار داده و از نهایت علو طبع نسبت بسته نکاح نپرداخت احوالش پیش ازین مرقوم گردیده و
زینت النسا بیگم که در سنه یکهزار و یکصد و بست و دو هجری انتقال نموده مدفنش در صحن مسجد زینت المساجد که بتعمیر
ساخته اوست در دهلی واقع است و زبدة النسا بیگم و بدر النسا بیگم و مهر النسا بیگم دختران عالمگیر بودند

در سنه هزار و چهل و هشت هجری اباد ساخته بود برده دمن نموده بیش ازین ترقیم یافته که تاریخ ولادت او + آفتاب عالمتاب + یافته بودند و برای تاریخ جلوس پدرش بزبان خود + آفتاب عالمتابیم + فرموده و بعضی برای تاریخ وفات + آفتاب عالمتاب تمن + یافتند و بزرگی از اعداد این آیت + تاریخ برآورده + روح و ریحان و جنت نعیم و عزیزی + دخل الجنت + یافته و شخصی دیگر این بیت گفته ۱۰۲۸ ۱۱۶۸ ۱۱۱۸

تاریخ

از خرد کردم طلب چون سال نقل آن ولی ۱۱۱
گفت عالمگیر اورنگ ارم را داد زیب + ۱۱۱۸

و میرزا محمد شیرازی متخلص عالی که در سنه هزار و یکصد و چهار هجری بخطاب نعمت خان و داروغگی باورچیخانه نعمت فراوان اندوخته بود و شکر نعمت واجب واجب تاریخ آن یافته و بعد وفات عالمگیر از شاه عالم بهادر شاه بخطاب نواب دانشمند خان عالی سرمایه مباهات اندوخته و به تحریر شاهنامه مامور گردیده و در سنه هزار و یک صد و بست وفات کرده او در شروع شاهنامه شاه عالم بهادر شاه در تاریخ وفات حضرت خلد مکان یعنی عالمگیر بادشاه این رباعیات نوشته

رباعی که از آن ۱۱۱۸ برآید

عالمگیر آن خدیو صاحب تدبیر — برداشت دل از جهان ز جان شد سیر
او رفت ز ملک و ملک ز و رفت بگو — شد پادشه ملک فنا عالمگیر ۱۲۰۴ ۱۱۱۸ ۱۱۱۸

روز جمعه شهر ذی القعده

آن جمعه که مرد پادشاه ول جنت — چون شنبه المقال به تلخیها داشت
ذی القعده که آیا به نشستن دارد — این طرفه که از روی حسابش بست

تاریخ بست و هشتم

آن شه که بیاد حق گذشت اوقاتش — خالی ز عبادت نشدی ساعاتش
چون بست و هشت روز بگذشت از آن — از صفحه روزگار حک شد ذاتش

مدت سلطنت

آن شاه که زو نظام دنیا آمد — تدبیراتش تمام بر جا آمد
پنجاه و یک آمد عدد سال جلوس — پس فای فنا بر سر آن نا آمد

مدت عمر

آن شاه که دایم علم فتح افراشت — چون گشت نود ساله جهان را بگذاشت
در هر کاغذ چو صاد میکرد رقم — بر نسخه عمر او خدا صاد نگاشت ۹۰

و این بیت در تاریخ وفات او از بنده راقم الحروف است +

تاریخ

چو پرسیدم از عقل سال وفاتش ۱۱۱۸ — بگفتا که عالمگیر از جهان رفت ۱۱۱۸ ۱۱۱۸

مصرعه از زیب النسا

از هم نمیشود ز حلاوت جدا لبم

جواب از ناصر علی

گویا رسید بر لب زیب النسا لبم

این جواب شنید زیب النسا بسیار پیچ تاب خورد و این بیت نوشته بناصر علی فرستاد

ناصر علی بنام علی برده پناه	ورنه بذو الفقار علی سر بریدمے

لطف الله خان پسر سعد الله خان

در کتاب صحیح الاخبار مرقوم است که بتاریخ چهارم رجب سنه یکهزار و یکصد و چهارده اردوی معلی عالمگیر بادشاه از بهادرگڈه که در دکن است بعزم تسخیر قلعه کنڈانه باشهزار آمد و هیزدهم ماه شعبان پای آن حصار بنزول لشکر فیروزی اثر سرسبز رین براورد و لطف الله خان پسر سعد الله خان مرحوم از خلد بستقابعالم جاویدانی نهضت فرمود هنگام وفات پدر که در سنه یکهزار و شصت و شش بوقوع آمده یازده ساله بود بمنصب هفصدی و صد سوار ممتاز گردیده و در زمان عالمگیر بادشاه بپایه والا رسیده و در عمر پنجاه و نه ساله فوت کرده تاریخ وفات او یافته اند

۱۱۱۴ صد افسوس ز لطف الله خان

در ولادت پسر و دختر کرم الله خان

کرم الله خان در سنه یکهزار و چهارده هجری از عالمگیر بادشاه بمنصب خانی ممتاز گردیده و مرزا بیدل این چند فقرات تاریخ بطور مبارک باد بخان موصوف نوشته فرستاد

فقرات تاریخ

۱۱۱۴

پیشگاه کرم اسباب + چشم کواکب فیاض رکاب + ناز و نعمت دستگاه + خانصاحب افلاک درگاه + مهر اعتلای سپهر آستان + والی ملک کرم الله خان + بمناصب خانی مبارک باد + بحرمت رسول گزیده و آله الامجاد + در سنه یکهزار و هیزده هجری در خانه او در عرض یکهفته پسری و دختری تولد شدند و مرزا بیدل این مصرعه تاریخ یافته +

تاریخ

۱۱۱۸ رسیدن طرب ماه و آفتاب مبارک

در وفات عالمگیر بادشاه

انتقالش روز جمعه بست و ششم ماه ذی القعده سال هزار و یکصد و هیجده هجری که موافق روز تیر سیزدهم اسفندارمذ ماه الهی سنه یکصد و پنجاه و یک اکبرشاهی مطابق روز رس هیجدهم اسفندارمذ ماه جلالی سال شمسی صد و بست و هشت ملکی مصادف روز شهریور چهارم شهریور ماه قدیمی سال یکهزار هفتاد و شش یزدجردی موافق بست و یکم فروری ماه انگریزی قدیمی و چهارم ماه مارچ جدید سے سال یکهزار و هفتصد و هفت عیسوی سے در احمدنگر دکن بوقوع آمده لاشش را در شهر خجسته بنیاد اورنگاباد که قریب قلعه دولت آباد در دکن واقع است و ان شهر را اورنگ زیب در ایام شاهزادگی

اگرچه این تاریخ نیز خوب است از عبارت شق ستاره آمد تاریخ استخراج می باید اما لفظ آمد که داخل ماده تاریخ است خوب نیست

فتح قلعه برولی

بتاریخ سوم محرم سنه یکهزار و یکصد و دوازده هجری قلعه برولی که در دکن است بتصرف عالمگیر بادشاه درآمد تاریخ این فتح را نصر الله ۱۱۱۲ یافته

در ولادت پسر شکر الله خان ثانی

شکر الله خان پسر نواب شکر الله خان مرحوم نوبو در سنه یکهزار و چهارده هجری از عالمگیر بادشاه بخطاب میرات سربلندی حاصل نموده دو سال پیش ازین یعنی در سنه یکهزار و دوازده هجری در خانه او پسری تولد شد مرزا بیدل این تاریخ نوشته فرستاد

تاریخ

۱۱۱۲

زین گل که ز رنگش چمن شکفت
افسر دگی طبیعت امکان رفت
تاریخ بهار او سروش تحقیق
حمد نهم جمیدی الاخر گفت

زیب النساء بیگم بنت عالمگیر بادشاه

ولادت او بتاریخ دهم شوال سنه هزار و چهل و هشت وقوع یافته و حسب خواهش خود بتزوج نگشته و تمام عمر دوشیزه بسر برده حافظ قران بود در تحصیل علم عربی و فارسی بهره تمام برانداخته و چند خط خوب مینگاشت و کتاب زیب التفاسیر از تصنیفات اوست در سنه هزار و یکصد و سیزده هجری رحلت نموده و دخلی جنتی ۱۱۱۳ تاریخ وفات اوست گاه گاه اشعار نیز میگفت این چند ابیات و اشعار اوست

۱۱۱۳

رباعی

بشکند دستی که خم در گردن یاری نشد
کور چشمی کز لذت گیر دیداری نشد
صد بهار آخر شد و هر گل بفرقی جا گرفت
غنچه باغ دل ما زیب دستاری نشد

ایضاً

ای تفرج این چرخ بیدار اکن
قطره شاه جهان و بجال او ارا کن
تمنا قضا نشود العزیز من هرگز
تو خواه قال به بین خواه استعمال کن

ایضاً

اشک در خون طپیده می آید
یا دل از راه دیده می آید
در عدم هم ز عشق شوری هست
گل دامن دریده می آید

فرد

ای صدف تشنه بیرون سوی میناسنگر
هر یک قطره آبی جگرت خسته فند

ایضاً

آغشته خون شام شفق از نگاه کیست
مشعل بکف گرفته فلک دادخواه کیست

غزل

گرچه من لیلی اساسم دل چو مجنون در نواست
در بیابان خو نیم ظاهر گردن گلستانم

بصحرا بیرون دم لیکن حیا زنجیر پاست
رنگ من اندر حنا ان ممنوع حنا که همه است
دختر شاهم ولیکن رو بفقر آورده ام

بلبل از شاگردیم شد هم نشین گل باغ
بسکه بار غم برون اندوختم بر روزگار
زیب و زینت بسنم همین بس نام من زیب النساست

در محبت کامل پروانه هم شاگرد ماست
جام نیلی کرد انیک بین چو نسبت اوست

چو شست ابهام زیر خنجر آورد
زد انگشتان شه بر تیغ ابهام

بود در آن اعظم در شماره
برابهام الف گردم اشاره
ببین تاریخ آن فتح از آن بیت

الف چون گم شد مفتوح فی الحال
ببینید بود شکل سال هجری
شد از ... ابراهیم آشکار

ز تیغ او عدد شد پاره پاره
پی تاریخ تسخیر ستاره

و این نوعه تاریخ را ... به صورت اعداد سال هجری بیان نمود یعنی سر چهار انگشت پادشاه را چهار الف که صورت اعداد سال هجری است یعنی یکهزار و یکصد و یازده بود تصور نمود و ابهام را شکل سنه که زبان هم الف ... خیال کرده و بدین طریق بزبان عربی نیز تاریخ گفته اما قطعه فارسی بیشتر اشتهار یافته

الف با تعمیه

چو شاه به لشکر آفتاب ...
چنان بر ارض ...

اگر تیغ او بست یکی نیستی بنا
که کوه گشته چو در آب فلک ...
چو از درون ستاره جنود ...

ستاره قلعه کفار سیاه کرد
چو فتح شد پی تاریخ فکر ببینم
۱۱۲۲
طلوع گرد در آفتاب عالمتاب

بعزم آنکه نماید بنای کفر خراب
برآمد از ته دریای فکر در خوشاب

یعنی چون از اعداد بنای ستاره اعداد الفاظ جنود مشرک به مرگرده شود و اعداد الفاظ آفتاب عالمتاب بیفزایند تاریخ برآید تاریخ دیگر از آن جاره تاریخ استخراج باید

تاریخ

چو محیی الدین محمد شاه غازی
بود هر مصرعه اش تاریخ و منقوط

ستاره فتح نمود از اشاره
نهان باطل عیان شد در شماره

رقم کردم بکلک فکر بیتی
محمد شاه اساس فتح را کند

آکرو شد چه تاریخ آشکاره
برآمد باطل از حصن ستاره

ازین هر دو مصرعه آخرین از روی حساب جمل تاریخ جدا گانه بر می آید و چون حروف منقوطه یا غیر منقوطه بیت را بگیرند همان تاریخ حاصل آید تاریخ دیگر تعمیه

تاریخ

ختنی پاره کنی فتح ستاره گرد
نظاره کن بجوانب اطراف بستان
این بیت را تعمیه گیرد اگر کسی
تاریخ بانقط شود از لفظ و عیان

یعنی لفظ ختن را که سه پاره حساب کنند یکهزار و پنجاه و نه عدد شود و اطراف بوستان حرف بی و نون است که عدد آن پنجاه و دو میشود و مجموعه یکهزار و یکصد و یازده شد که عدد تاریخ است و ماده تاریخ الفاظ ختن و بی و نون است که هر یکی از آن حرف منقوطه است و این تاریخ نوشته می شود نیز بطور تعمیه است

تاریخ

چو سیوا و سنبها در آن سنگینه
ز تیغ شهنشاه گشتند پاره
الفهای این هر دو را یکجا
نوشتیم تاریخ فتح ستاره

یعنی الف اسم سیوا و یک الف نام سنبها و دو الف اسم را نا که مجموعه چهار الف میشود چون یکجا بنویسند شکل عدد سال هجری که یکهزار و یکصد و یازده بود پیدا شود و این رباعی در باب فتح قلعه ستاره از زیب النسا بیگم بنت عالمگیر پادشاه است

تاریخ

از معجزه پیمبر شق القمر عیان شد
اعجاز خسروی بین شق ستاره آمد

۱۱۰۹ سلطان المشائخ نظام الدین دہلوی مدفون گردید محمد عاکف تاریخ او یافت بزیادت یک عدد مصرعه آه آه
از رحلت ناصر علی + وسرخوش این قطعه گفته

وارسته علی ہمت بی پروا	از راحت ورنج دہر مستغنی رفت	دایم چو توجهش سوی معنی بود	دل کنده ز صورت بکده معنی رفت
	سرخوش ز خرد سال وفاتش جستم	گفت آه علی بعالم فانی رفت	

مرزا قطب الدین مائل

۱۱۰۷ شاعری خوش فکر و تازه گو بود از تحقیق و تصوف و طالب علمی بهره وافر داشته در آخر کارش بجنون کشید ترک منصب نموده بشاهجهان آباد آمده در ماه رمضان سنه یکہزار و یکصد و ہشت بعد از فوت ملا ناصر علی ودیعت حیات سپرد محمد عاکف
تاریخ فوتش را + محل جنت شواه + یافته

نواب شاکر خان

در زمان دولت عالمگیر بادشاه سنه یکہزار و یکصد و ده ہجری بحکومت شاہجهان آباد سرفرازی یافته و مرزا عبدالقادر بیدل بطور مبارکباد این چند فقرات تاریخ نوشته بروفرستاد

فقرات تاریخ

۱۱۱۰ اقتدار سپار ملک و ملل + استقلال اقسام علم وعمل + دستگاه علامت جاده جلال + آراستگی سلیمانی عزو اقبال صاحب گلباری شوکت + مدارج جهانبانی رفعت + دارای مهمات دشمن گدازی + کامرانی مشاهدت دوستان نوازی + جاه و دولت خانی + اجلال و عشرت جاودانی + حکومت مبارک شاه جهان آباد + سبحان صاحب کواکب لوا مبارکباد

شیخ عبدالرقیب کاکوری سوانح نگار کابل

در زمان عالمگیر بادشاه شاید که در سنه یکہزار و یکصد و یازده یا که نوزده ہجری فوت کرده تاریخش چنین یافته اند

تاریخ

۱۱۱۱ آن شیخ مقتدا که ز دنیا وفات یافت	عقلم بسال فوتش مشغول کار شد	ناگاه ہاتفم چه بگفتا ز روی حق		در صوبه جنان "سوانح نگار" شد

فتح قلعه بسنت گڈھ

۱۱۱۱ دوازدهم جمادی الاخر سنه ہزار و یکصد و یازده ہجری قلعه بسنت گڈھ بتصرف اولیای دولت عالمگیری در آمد
تاریخ آن یافتند + کوه کفر شکست

فتح قلعه ستاره از عالمگیر بادشاه

چون عالمگیر بادشاه در سیزدهم ذی القعده سال یکہزار و یکصد و یازده ہجری قلعه ستاره گڈھ را فتح نمود میر عبدالجلیل بلگرامی واسطی تخلص در یک شب یازده تاریخ های فتح آن قلعه گفته آن رساله را نگار فتح شاه هند و طوطی نامه فیروزی شاه عالمگیر موسوم ساخته در خدمت بادشاه گذرانیده و مورد تحسین بادشاهانه گردید و اعجوبه اینکه از عبارت + گلزار فتح شاه ہند + وطوطی نامه فیروزی شاه عالمگیر + که نام آن رساله است نیز تاریخ استخراج می باید چندی از ان
۱۱۱۱ تاریخها نوشته مے شود

تاریخ

باغ فدک

چون نواب سپهدار خان خلف نواب خانجهان بهادر در ایام صوبداری صوبه الهآباد دوران شهر در سنه یکهزار و یکصد و هفت هجری باغی ترتیب ساخت و روح الامین خان ولد قاضی محمد سعید بلگرامی این تاریخ یافت * سال تاریخش بگو

روح الامین ۱۱۰۷ باغ فدک

1107

شیخ محمد اسحق عرف قاضی میان و برادرش شیخ محمد سبحان بلگرامی *

از اولاد قاضی بڈه بلگرامی اند در رساله شرائف عثمانی مرقوم است که شیخ محمد اسحق را از طرف نواب خان جهان بهادر عرف سپهدار خان کوکه نیابت صوبه الهآباد مفوض بود و اقطاع سرکار ترهار و آریل وغیره بدو تعلق داشت مردی صاحب همت و شجاعت بود باتفاق برادر خود شیخ محمد سبحان بزور تیغ نظم و نسق خوب نموده که نامش دران زمین خصوص در راجه های ملک بندیله مشهور است بالآخر در محاربه بندیله که با راجه قلعه اینا در میدان اتفاق افتاده بود همراه برادر خود شیخ سبحان که پدر شیخ الهیار خان است و ذکرش بعد ازین خواهد آمد بدرجه شهادت رسید این واقعه بتاریخ هفدهم شهر ذی القعده سنه یکهزار و یکصد و هفت هجری بوقوع پیوست نعش ایشان را آورده متصل چک شاه عبد الجلیل در الهآباد دفن ساختند و شیخ روح الامین ولد قاضی محمد سعید بلگرامی در تاریخ شهادت ایشان این تاریخها گفته

تاریخ

گشتند شهید چون ز شمشیر سنان
افسوس و دریغ با نجبای گردان

غازی اسحق و شیخ عبد السبحان
دایم بادا آن سیاه روی زنان
تاریخ شهادتش ز شن خون برے

باید که بماتمش زمین گرد و سیح
ترسم که برای انتقامش محشر
از هجرت هزار و یکصد و هفت بدان

خون با بارد فلک بجای باران
موقوف شود قیامت و وزنان

1107

ایضاً

محمد اسحق شهید اکبر شد ۱۱۰۷

1107

میر محمد زمان متخلص براسخ سرهندی

سیدی والا نژاد و از عمده ملازمان و مصاحبان شاهزاده محمد اعظم بن عالمگیر بادشاه بود طبعی و فکری رسا داشت در نازک بندی داد سخن میداد وفاتش در سرهند لسال سبع و مائة والف واقع شده و سرخوش تاریخ وفاتش گفته

تاریخ

راسخ دم بود محمد زمان ۱۱۰۷ و نیز او گفته

1107

تاریخ

محمد زمان راسخ خوش خیال
دریغا بجان آفرین جان سپرد
چو تاریخ فوتش ز دل عقل خواست
خرد گفت با دل که راسخ بمرد ۱۱۰۷

1107

ملا ناصر علی

از خوش خیالان جهان بوده تخلص او علی است و مولد سرهند از سلسله نقشبندیه بود قریب شصت سال عمر یافت و باشاره مجذوبی در آخر عمر از دکن بدار السلطنت شاهجهان آباد آمده اقامت ورزید و چون بهم رساند بعدم از دوستی بوعلی قلندر میزد تا که در ماه رمضان سنه یک هزار و یکصد و هشت رحلت نمود و در حوالی مرقد

بشب سه‌شنبه پنجم ماه شعبان سنه یکهزار و یکصد و چهار انتقال نموده و موافق وصیت پایان مرقد خواجه عماد الدین بلگرامی که صاحب ولایت آن مقام است بیرون حریم متصل دیوار جنوبی منزل آرام یافته و میر غلام علی آزاد تخلص تاریخ او گفته

تاریخ

۱۱۰۴
خورشید سپهر علم و فضل و تقوی ‖ آن میر ضیاء الله روشن سیما
او بس افشاند در شبستان جهان ‖ تاریخ شنو منزل قدس ضیا ۱۱۰۴

مسجد عالم گنج

در بلده اکبرآباد بموضع عالم گنج متصل دهلی دروازه مسجدی است که آنرا میر رفیع الزمان در سنه یکهزار و یکصد و چهار هجری تعمیر ساخته بر پیشانی عمارت مذکور این تاریخ مرقوم است

تاریخ

شکر که در دور شهی دین پناه ‖ غازی جم مرتبه اورنگ شاه
میر فلک قدر رفیع الزمان ‖ ساخته از عون خدا این سجده گاه
سال بنایش خرد زد رقم ‖ باد آباد مسکن فیض اله

امیر الامرا نواب شایسته خان

پسر نواب آصف خان سپهدار است از هنگام شاهجهان بادشاه و پسرش عالمگیر بادشاه بعهده وزارت سربلندی داشت اصلش از شرفای ایران است در عمر نود و سه سالگی بتاریخ شانزدهم شوال سنه یکهزار و یکصد و پنج هجری فوت شد و این سه تاریخ در رحلت او از مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

۱۱۰۵
معدن فیض و کرم شایسته خان ‖ گوی نیکوئی ازین آفاق برد
سال نقل آن امیر باکرم ‖ گفت هاتف اهل خیر و داد مرد ۱۱۰۵

ایضاً

۱۱۰۵
بود نواب امیر الامرا ‖ عمدة الملک شهنشاه زمان
خان شایسته ابوطالب نام ‖ قره باصره آصف خان
سال نقلش بتاسف گفتم ‖ آه نواب سخی شد ز جهان ۱۱۰۵

ایضاً

چو شد شایسته خان زین دیر دلکش ‖ سبحان عمّ داد شد تاریخ فوتش ۱۱۰۵

قاضی محمد سعید بلگرامی

از اولاد قاضی ابو العارف قاضی بدهه و بلگرامی است بتاریخ هفتدهم ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و پنج هجری فوت کرده و پسرش شیخ روح الامین خان در تاریخ وفات این قطعه گفته

تاریخ

۱۱۰۵
از گردش چرخ آه و بیداد ‖ فریاد هزار گونه فریاد
دست تو بریده باد هر دم ‖ حال تو همیشه مضطرب باد
دردی که مرا ز جود دادی ‖ باشد ز من این سخن ز یاد
تاریخ وفات قبله گاهی ‖ چون خواستم از خرد بیزاد
در گریه شد و بگفت با من ‖ ای وای ستون دین بیفتاد

این جشن در سنه یکهزار و یکصد و یک هجری سرانجام یافته و مرزا عبد القادر در بدل این ابیات که از هر مصرعه تاریخ استخراج می یابد نظم نموده

۱۱۰۱	کاشانه صلای عیش در داد	ای دهر طرب مبارکت باد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	رشد اقبال دارد امروز	همراهی جان معنی احیا د	۱۱۰۱
۱۱۰۱	وقتست که از نوای دلها	سازد دران رسد بارشاد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	عقد گهر لیست زیور جاه	حاسد ملعون دوستان شاد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	از مژده او عاسی این فیض	عالم چمنست عرش بنیاد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	جوشیده ز دور الفت هم	مطلوب دفای سرو شمشاد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	هر مصرع ازین طریق موزون	دارد ز شهود سال تعداد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	اکنون بمکان معنی خاص	شعری ز دو مصرع هم نزاد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	اوقات سعادت دو کوکب	شهزادهٔ الفت و همزاد	۱۱۰۱

شیخ سلیمان

یکی از امرای عالمگیری که مخاطب بعقبال خان بود در سنه هزار و یکصد و یک هجری فوت شد و محمد افضل سرخوش در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

۱۱۰۱

شد شیخ سلیمان بسوی ز فنا	وارست ز فتنه هستی بی ثمر	هم شیخ سلیمان شده تاریخ فنا ۱۱۰۱	پیمانهٔ عمر بود ناشش گویا

تاریخ فتح قلعه ستمهر

چون در سنه یک هزار و یکصد و دو هجری نواب کمال الدین خان قلعه ستمهر را بعد وفات محاصره سه ماه فتح نمود شیخ روح الامین خان ولد قاضی محمد سعید بلگرامی بفرمایش نواب مذکور این تاریخ گفته

تاریخ

۱۱۰۲

چو تاریخش ز عقل خویش جستم	بگفت آهنگ شکست پای کفار ۱۱۰۲	

روح الله خان میر بخشی

پسر خاله زاده عالمگیر بادشاه بود و بتاریخ پنجم ذی الحجه سنه هزار و یکصد و سه هجری بساط حیات در نورد دید تاریخ حیف حیف ز روح الله خان بزیادت یکصد و یافته اند

۱۱۰۳

شاه نور درویش

درویشی کامل و از اولیای وقت بود پنجم جمادی الآخر سنه اربع و مائه و الف رحلت نموده مرقد او بسمت جنوب اورنگاباد مشهور است و زیارتگاه خلایق تاریخ وفات او نور محض ۱۱۰۴ یافته اند و بعد از وفات او سید قطب الدین عرف سنجلی سجاده نشین او گردیده

۱۱۰۴

حافظ سید ضیاء الله بلگرامی

شاه پیر محمد سلونی

پیرزاده حضرت سلون است در سنه هزار و نود و نه هجری فوت شده و این رباعی در تاریخ رحلت اوست

تاریخ

۱۰۹۹
حضرت پیر محمد قطب دین ‖ چون ز دنیا با دل آگاه رفت
سال تاریخ شه هر دو سرا ‖ گفت هاتف عارف بالله رفت [۱۰۹۹]

نواب شکر الله خان

چون نواب شکر الله خان در سنه یکهزار و یکصد هجری از عالمگیر بادشاه باضافه منصب ممتاز گردید میرزا بیدل این تاریخ گفت

تاریخ

۱۱۰۰
شکر خدا که صاحب بار از فضل حق ‖ جمعیت اضافه اقبال سر بسر است
تا شکر این عطیه برون آیم از حساب ‖ تاریخ او مراتب پیدا ز دو بیست [۱۱۰۰]

باب دوازدهم از ابتدای سال یکهزار و یک صد و یک لغایت سنه یکهزار و دو صد هجری

مرزا معز الدین محمد موسوی

از اولاد امام صامن ثامن موسی الرضا بوده در خوشخیالی و معنی طرازی و شعر فهمی و انشا پردازی نظیر نداشت در اوایل فطرت تخلص میکرد و در آخرها موسوی اختیار نموده فرمودند که از من نسب من ظاهرست و هم حسب من و خطاب خانی هم بر همین تخلص گرفتند چون بپایه وزارت ممالک و دیوانی تن و هزار منصب از عالمگیر بادشاه سرفراز گردید سرخوش بعد تهنیت و مبارکبادی این رباعی نوشت رباعی ایام بکام دوستداران گشته + کار مرزا معز لسان گشته + چیزیکه بجا شده بعالم اینست + کان سید پاک موسوی خان گشته + یکی از من شریف او پرسید فرمودند که هزار و پنجاه هجری سال تولد من است + افضل اهل زمانه + تاریخ ولادت من سرخوش که حاضر بود گفت که تولد من هم درین سال دست داده و چون نام من محمد افضل است این تاریخ بمن عنایت فرمانید و صاحب رای خود فکر دیگر کنند خنده کرده گفت که خوش باشد مرزا موصوف که در ملک دکن در سنه هزار و یکصد و یک هجری بعمر پنجاه و یکساله برحمت حق پیوست بر جمیع اهل سخن ماتم شد ناصر علی این خبر شنیده و زار زار میگریست و سرخوش این دو قطعه در تاریخ وفات او گفته یکی موافق تخلص برسم تعمیه و دیگر مطابق خطاب خانی و هر دو تاریخ این ست +

۱۰۵۰

تاریخ

۱۱۰۰
کشید آه و بگفتا عقل تاریخ ‖ معز الدین محمد موسوی رفت [۱۱۰۶]

ایضا

۱۱۰۱
در نیافت هستی من همراه است ‖ معز موسوی خان سخندان
ز حیرت خواست ل تاریخ فوتش ‖ خرد گفتا کجا شد موسوی خان [۱۱۰۱]

تهنیت کدخدائی عنایت الله خان پسر خورد نواب شکر الله خان

بو الحسن هشت جا بچار محل		عدد بین کرد از آن مکان تقدیر		چون بر آن رفت او بجاش نشست		شاه اورنگ زیب عالمگیر

یعنی اگر از عدد چار محل عدد بو الحسن را خارج کرده انچه باقی ماند با عدد مصرعه اخیر یکجا نمانید تاریخ که هزار و نود و هشت است برآید و چار محل عمارتی است در حیدرآباد که سلطان ابو الحسن از اد در سنه هزار و نود و چهار التعمیر ساخته بود و تاریخ بنای آن سال نقره از این ترقیم یافته و میر عبد الکریم امیر خان در فتح قلعه گولکنده که چهار کروه از حیدرآباد است این مصرعه تاریخ یافته

فتح قلعه گولکنده مبارک باد ۱۰۹۸

و این تاریخ مرزا عبد القادر بیدل برشته نظم کشیده

تاریخ

شاه عالمگیر یعنی حضرت اورنگ زیب
غرضش از اقلیم دهلی کرد آهنگ خروج
اولین سالی که فتح ملک بیجاپور بود
تافت بر گلکنده رایات ظفر سال دوم
گشت از روی حمل در دید اهل حساب
خواستم روشن شود آیینه فتح دوم
هست یک معنی که تعبیراز دو تا رخش کند

آنکه دارد تکیه بر شمشیر او فتح و ظفر
تا کند بنیاد شاهان دکن زیر و زبر
در غل و زنجیر رفت اسکندر از طوق و کمر
همچنان بر قلب قطب الملک طوفان داد سر
سال فتح اولین جمشید نصرت جلوه گر ۱۰۹۷
داد شوخیهای او را الم درین مصرعه خبر
اعظم مطلوب و فتح بادشاه تا امور رمد ۱۰۹۸

فتح قلعه اودنی

این قلعه بنجاه کروه از بلده بیجانگر و یکصد و هفتاد کروه از شهر احمدآباد بدر است و قلعه مذکور بعد از فتح گولکنده در سنه هزار و نود و هشت مفتوح شده و عالمگیر آن قلعه را به امتیاز گده موسوم ساخته تاریخ فتح آن عزیزی چنین یافته فتح

اودنی نموده بادشه دین پناه ۱۰۹۸

مسجد حاجیپور

در کنک که از توابع ملک بنگاله است موضعی است موسوم بحاجیپور در ان موضع بعهد سلطنت عالمگیر بادشاه در سنه هزار و نود و هشت هجری نواب ابو النصر خان مسجدی التعمیر ساخته بود که تا حالت تحریر موجود است و بر دروازه مسجد مذکور این تاریخ مرقوم

تاریخ

ظل جلیل رایت اورنگ زیب شاه		گسترده باد تا که ز انجم نشان بود		اوصاف خلق رتبه نواب مستطاب		بس از نوال قدرت ایزدی بیان بود
در شهر حاجیپور بنا کرد مسجدی		کین نه فلک گنبد سقفش نشان بود		تسبیح قدسیان شنوی ندر واگر		یکشب برا مقام درین آستان بود
		مسجد چو شد زبان ابو النصر خان بنا		تاریخ او زبان ابو النصر خان بود ۱۰۹۸		

محمد علیخان

خان سامان عالمگیر بادشاه بود در سنه هزار و نود و نه هجری فوت شد و سرخوش تاریخ وفاتش

محمد علی خان بمرد ۱۰۹۹ یافته

ایضاً تعمیه

۱۰۹۷ ز تیغ شاه عالمگیر غازی | شنیدم ملک سلم پور شد فتح
پی فتح دکن بی پای افزار | نوشتم ملک بیجاپور شد فتح ۱۱۰۶

فتح حیدرآباد

والی این دیار سلطان ابوالحسن قطب الملک که در عوام به تاناشاه مشهور است از نجیب زادهای ایران دیار بود از همدان در لباس فقر به سیاحت آمده چون والی حیدرآباد قطب الملک عبدالله شاه را پسری نبود بر فطنت و ذکای او مفتون شده او را دامادی گرفت بعد فوت عبدالله شاه ارکان سلطنت ابوالحسن را قطب الملک خطاب کرده بحکومت گرفتند چون در سنه هزار نود و هفت هجری عالمگیر بادشاه حیدرآباد را فتح کرد و والی آنجا سلطان ابوالحسن گریخته اطرف قلعه گولکنده رفت میرزا محمد شیرازی که عالی تخلص میکرد تاریخ این فتح گفته بنظر بادشاه گذرانید و بمرحمت خلعت سرفراز گردید +

تاریخ

۱۰۹۷ از نصرت بادشاه غازی | گردید دل جهانیان شاد
آمد بقلم حساب تاریخ | شد فتح بجنگ حیدرآباد ۱۰۹۷

فتح قلعه گولکنده و حیدرآباد

بعد فتح حیدرآباد افواج بادشاهی قلعه گولکنده را که سلطان ابوالحسن در آنجا متحصن شده بود محاصره نموده بجنگید چنانچه درین جنگ عابد خان که منصب صدارت داشت و نیز مشهور بقلیچ خان صدر الصدور بود بتاریخ بست و چهارم ربیع الاول سنه ثمان و تسعین والف بزخم گوله توپ از مرکب عمر بسبک خرام غلطیده بآخرت رفت و پسر او که شهاب الدین نام داشت بغازی الدین خان بهادر فیروزجنگ مخاطب گردید مدت محاصره قلعه گولکنده از ابتدای بست و پنجم ربیع الاول لغایة بست چهارم ذیقعده ۳۰ سنه جلوس والا مطابق سنه یکهزار و نود و هشت هجری هشت ماه بود چون قلعه مفتوح شد ابوالحسن در قید افتاد و در قلعه دولت‌آباد تا بحیات محبوس ماند شعرای پایه تخت تاریخها یافته اند از آنجمله برگزیده علما بود دانشمند مولوی غلام نقشبند این آیت در تاریخ یافت + فاخرجناهم من جنات وعیون وکنوز ومقام کریم + و شخصی دیگر یافته وزهق الباطل وجاء الحق + و منشی عبد المعالی این دو بیت در تاریخ گفته +

تاریخ

۱۰۹۸ ای شاه جهان جهان پناهی کردی | فتحی عجب از لطف الهی کردی
از مصرعه تاریخ شنو مژده نو | فتح البالی ز بادشاهی کردی ۱۰۹۸

از میرزا ایزد بخش رسا در تعمیه

زبان کلک گفت این نویس | مبارکباد فتح حیدرآباد ۹۸۸

۱۰۹۸ یعنی اگر عدد زبان کلک را حرف کاف است با عدد لفظ این یکجا کرده با عدد مصرعه آخر جمع نماید تاریخ برآید و غریبی دیگر اینچنین یافته

تاریخ

مدد جو از علی اکاه بر گو ۱۱۰ | مبارک باد فتح حیدرآباد ۹۸۸

و غریبی دیگر این تاریخ در سلسله نظم کشیده و صنعتی بکار برده +

ایضاً

باب یازدهم

فتوحات عالمگیری در فتح بعضی از ممالک دکن

چون در سنه هزار و هشتاد و نه هجری افواج عالمگیر بادشاه بعضی از ممالک دکن را تسخیر نمودند میر معز الدین موسوی این تاریخ برسم تعمیه گفته از نظر بادشاه گذرانید

تاریخ

شاهی که شمار دبلند تدبیرش	شد ملک دکن مسخر شمشیرش
می جست فلک بتار تحبیرش	سر داد عدد ز فتح عالمگیرش

۱۱۵۹ — ۱۰۸۹

یعنی اگر عدد سر عدو را که عین باشد از اعداد کلمات فتح عالمگیرش خارج کرده شود تاریخ بر آید +

در فتح بیجاپور

چون عالمگیر بادشاه در سنه هزار و نود و هفت هجری قلعه بیجاپور را که در دکن است محاصره نموده راه دخول آذوقه بر متحصنان بسته برج و باره قلعه را از ضرب توپ منهدم ساخت و خندق را انباشته خواست که اندرون قلعه در آید که والی آنجا سکندر عادل شاه از خواب غفلت بیدار گشته بتاریخ چهارم ذی قعده روز دوشنبه سنه سی عالمگیری غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ را شفیع خود ساخته قلعه را حواله اولیای دولت نمود و خود بملازمت بادشاه شتافته مشمول عنایات بادشاهانه گشت مرزا معز الدین موسوی تاریخ این فتح عظمی را السلسله نظم کشیدا اما کلید در بشنود

تاریخ

کافرهای ملک بیجاپور	لشکری بر سرش گماشت که شد
که ز نقصان هوش بخشش جفت	طاقتش طاق گشت باغم جفت
سال تاریخ از خرد جستم	
کرد از لیس حمایت کفار	شد چو عاجز سکندر عادل
فتح اسکندری مبارک گفت ۱۰۹۷	
بادشاه جهان بر و شگفت	خاک درگاه را بمژگان رفت

۱۰۹۷

۱۰۹۷ — و محمد علی جواهر کن که علم تخلص میکرد این تاریخ در تعمیه یافت ع ز روی فضل بیجاپور شد فتح ۱۰۹۷ بعد فتح بیجاپور چون اندرون قلعه رفتند در آنجا یک توپ عظیم یافتند و این توپ را برهان نظام شاه والی احمد نگر در سنه نهصد و پنجاه و شش هجری در قلب آورده بود و این چند عبارت بران منقوش ساخته لا اله الا الله و الله سواه ابو الغازی نظام شاه بادشاه خادم اهل بیت رسول الله نبی سنه ۹۵۶ فقط و نام این توپ ملک میدان بود و علی عادل شاه بیجاپوری آن توپ را از احمد نگر آورده بود و چون عالمگیر فتح بیجاپور نمود و آن توپ بدست او افتاد این تاریخ تعمیه بران توپ منقوش ساخت

تاریخ

شاه عالمگیر غازی بادشاه دین پناه	آنکه داد عدل داد ملک شاهان را گرفت
فتح بیجاپور کرد و بهر تاریخ ظفر	رد نمود اقبال و گفتا ملک میدان را گرفت ۱۰۹۷

۱۰۹۷

و این توپ تا حال بر در قلعه بیجاپور که حالا در عمل سرکار کمپنی انگریز است بجا است و این تاریخها در باب فتح بیجاپور را بزدجش متخلص بساز نظم نموده

تاریخ

شد بادهر شاه دین شاه داد گر	تا بهاری کرد شمشیرش بهر کوه و زمین
از برای ضبط سالش هاتف از فکر رسا	
از گلستان دکن خاشاک اعدا پاک رفت	غنچه های حصن بیجاپور همچون گل شگفت
شد کلید باغ بیجاپور قصد شاه گفت ۱۰۹۷	

۱۰۹۷

ایضاً

مطلعی از پی تاریخ چنان می جستم	که شود شاهرهان را سبب مسروری
شد نصیبم ز حق این مصرعه برجسته رسا	فتح ملک دکن و قلعه بیجاپوری ۱۰۹۷

۱۰۹۷

۱۰۹۴	خشت اول چو بر زمین انداخت		ہاتفی گفت با امام رضا ۱۰۹۴	

سرای میران

مشهور بمیران کی سرای بفاصله یک کروه شرقی از شهر قنوج است مردمان آنجا میگفتند که اصل نام این سرای محمد آباد کبیر است چون بانی آن میران نام داشت بان نام مشهور شده و متصل این سرای روضه عالی موجود است و ترمیمی دارد که بران هیچ نوشته نیست غالباً که مرقد بانی آن سرای بوده باشد و این تاریخ بر دروازه سرای مذکور که در سنه هزار و نود و چهار تعمیر یافته مرقوم است

تاریخ

۱۰۹۴	در دولت اورنگ شه عالمگیر	تعمیر شد این بقعه فردوس نظیر		اندر سنه هزار و تسعین و چهار	سند بی همتا محمد آباد کبیر ۱۰۹۴

بختاورخان

یکی از امرای عالمگیر است و سرای موسوم به بختاورنگر که قریب دهلی است بنا نموده او است در سنه هزار و نود و پنج تمام شد و سرخوش این تاریخ در نظم کشید

تاریخ

در باغ ازین جهان بختاورخان بنا	ماند آب در گلستان سخن		خرد خواست تاریخ او سرخوش ز دل	بگفتا که کو قدردان سخن

سیواجی و سنبهاجی مرهته

سیواجی پسر ساهوجی مرهته مهوسلا در عهد عالمگیر بادشاه مدتی دراز در دکن فتنه ها برپا ساخته بسیاری از ملک بدست آورده بود آخر در سنه هزار و هفتاد و شش هجری بدست مردمان عالمگیر افتاده روانه دار السلطنت گردید و در آنجا مقید ماند بعد از محبوسی سه ماه و نه روز بتاریخ بست و هفتم ماه صفر سنه هزار و هفتاد و هفت وضع خود تغییر داده با پسر خود سنبها از آنجا گریخت و در دکن رسیده باز هنگامه آرای فساد گردید تاریخ گریختن او حافظ هدایت الله یافته ان شانئک هو الابتر + و چون در سنه هزار و نود پسرش سنبها از بدر رنجیده پیش دلیرخان که یکی از امرای عالمگیری بود آمده در قید افتاد عنایت الله وکیل شاهزاده محمد اعظم شاه در تاریخ او این مصرعه یافته + باز آن و فرزند سنبها شد اسیر + ۱۰۹۰ بعد از چند اوقات سیواجی که بتاریخ بست و چهارم ربیع الآخر سال یکهزار و نود و یک هجری واقع شده او نیز مانند پدر هنگامه فساد گرم داشت تا آنکه بازگرفتار گشته حسب الحکم عالمگیر بادشاه در سنه هزار و نود و نه هجری کشته شد تاریخ این حادثه است + کافری بجهنمی رفت + یافته اند ۱۰۹۹

فتح یافتن نواب شکر الله خان بر راجپوتان میوات

چون نواب شکر الله خان در سنه یکهزار و نود و هفت هجری برای تنبیه راجپوتان میوات رفت و بر ایشان فتح یافت مرزا عبد القادر بیدل این تاریخ نوشته بنواب فرستاد

تاریخ

سر جمل نزوکه یا بجی رام / عمری درکوهسار میوات
یعنی به پناه قلعه کوه / بگریخت بصد هزار تشویش
از باد بروت پشم در دست / می بود چو خرس از خودی مست
بر جنگ مبارزان کمر بست / تا از دم تیغ بی امان رست
با هفت پسر که بود باشش / با لشکرخان آسمان جاه
آتش زنه بهادران خورد / در تاریخ خمسه خمس آتشکده
چون کوه سری به تیغ می بست / گردید طرف ز فطرت پست
چندانکه ز سنگ چون شرر جست / فرمود دل نزوکه بشکست ۱۰۹۷

باب یازدهم

بود و او بتنهای خود نموده در ترتیبش نهایت عمده جهد مبذول داشت با کلیم و سرخوش و میر یحیی و سایر و شعراء عصر جهانگیری و شاهجهانی صحبتها داشته و از محمد دارا شکوه بخطاب مریدخان سرفرازی حاصل نموده چنانچه خود فرموده کرده بارادت انتخاب بهم بخشید مرید خان خطابم بعد از فوت دارا شکوه و مرزا جعفر بلباس فقر در آمده ترک علائق دنیوی نموده گوشه عزلت اختیار کرد و دیگر کمر نه بست و چون بوی تشیع در دماغش پیچیده بود و صحبت دانشمند خان که در مذهب خویش تعصب هرچه تمام تر داشت اختیار نمود پس از رحلت وی از زوای مطلق گرفت و از خانه بر نیامد تا آنکه در سنه هزار و هشتاد و نه فوت شد سرخوش تاریخ او چنین یافته

تاریخ

حیف ز بزم جهان معنی طراز رفت — مست بکنج عدم از قدح هوش شد

سرخوش عندیه خواست فاش سال زدل — گفت خرد آه آه ماهر ما فوت شد ۱۰۸۹

۱۰۸۹

سید علی اکبر

در سنه هزار و نود و یک هجری بشهادت رسید و تاریخ شهادت او این ست

تاریخ

گنج علم و شرع و دین چون گنج زیر خاک شد — قدسیان را بر فلک زین غم گریبان چاک شد

خامه تقدیر زد از سال تاریخش رقم — سید والا علی اکبر شهید پاک شد ۱۰۹۱

۱۰۹۱

تاریخ چاه و حوض

در سنه هزار نود و دو هجری باقر خان چاهی و حوضی در درگاه پیر دستگیر احداث نموده تاریخش این است

تاریخ

چاهی شد و حوض والبشاری — در مرقد دستگیر کونین

خضر آمد و سال این بنا گفت — سرچشمه آبروی دارین ۱۰۹۲

۱۰۹۲

تاریخ چاه

در اثنای راه لاهور و جهنه رنجیت رای کاتهه پدر رنجهور داس مصنف کتاب تحفة الصبیان وغیره در سنه هزار و نود و سه هجری چاهی احداث نموده بود که آب شیرین و خوشگوار داشت صاحب طبعی تاریخ آن گفت

تاریخ

چاهے بنا نموده رنجیت رائے کاتهه — تاریخ گفت هاتف لا زال خیر جارے ۱۰۹۳

۱۰۹۳

تاریخ بنای چارمحل حیدرآباد

بلده حیدرآباد که از توابع گولکنده است از محمد قلی قطب شاه ابن ابراهیم قطب شاه والی گولکنده آباد نموده در اوایل نام آن شهر را بهاگ نگر مقرر نموده بود بعد از آن بحیدرآباد موسوم ساخته و سلطان ابوالحسن که بادشاهی از سلاطین قطب شاهی و داماد سلطان عبدالله قطب شاه بود و بعد وفات عبدالله قطب شاه در گولکنده بر سریر شاهی نشسته او در زمان دولت خود در سنه هزار و نود و چهار عمارتی دلپذیر در حیدرآباد تعمیر ساخته بود و آن را بچار محل موسوم نموده تاریخ بنای آن عمارت عالی اینست

تاریخ

فارغ ز دین و کفر شده بعد از ین سعید | با دو سر نیاز دست خود درست ما

وهمچنان کوچ در کوچ بشاهجهان آباد رسیده بنابر خواهش سلطان داراشکوه چندروز برای نوکری سرکارش اختیار نمود ولیس از قتل وی در سرکار عالمگیر بادشاه باوجود منصب قلیل تقربی پیدا کرد که امرای عظام مثل اسدخان دیوان اعلی وغیره رشک میبردند تا آنکه روز پنجشنبه اواخر رمضان سنه هزار و هشتاد و هفت هجری در هنگامیکه بحکم بادشاه بشهر ملتان رفته بود از عالم رحلت نمود و بمقبره عالی که خودش بنا نهاده بود مدفون گشت

شیخ مهدی ابن شیخ کبیر بالاپیر

در شانزدهم محرم سنه هزار و هشتاد و هشت هجری فوت شده و مرقد او در بلده قنوج اندرون احاطه درگاه پدر خود یعنی شیخ کبیر بالاپیر که برکنار دریا کالی ندی واقع است تا امروز موجود است و گنبدی عالی دارد و اندرون این روضه تربتهای دو پسران او نیز موجود اند و بر دروازه گنبد مذکور این چند عبارت با تاریخ مرقوم ست عبارت این گنبد عالی و قبه متعالی در عهد سلطنت خسرو دین پناه ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بادشاه غازی تعمیر یافت تاریخ وفات حضرت شیخ مهدی بن شیخ کبیر بالاپیر بن شیخ قاسم قادری + + +

تاریخ

هزار بود و هشتاد و هشت از هجرت ۱۰۸۸ | گذشت شانزدهم روز از محرم ماه
شب شنبه وهنگام صبح محمود | که آن محمد مهدی بسیر دخان باله

این قبه پرنور و گنبد با تجلی طور مضجع پاک و مرقد عطرناک قطب زمانی سلیمان قادری قدس اسراره در شنه ۱ هجری تعمیر شد فقط

میر اسمعیل

در عمر هشتاد و چهار سالگی بروز سه شنبه چهارم شوال سنه یکهزار و هشتاد و هشت هجری فوت کرده مدت حیات او از کلمه سید استخراج می یابد و تاریخ تولدش از الفاظ افضل نامه برمی آید چنانچه تاریخ فوت او به سید افضل نیافته اند و یکی از مریدان در این تاریخ گفته

تاریخ

مهدی دین رحیمی کز فیض عالم او | دلهای تنگ و تیره ما یافته جلیا
چون آن سید روح تن رفته بباغ خلد | تاریخ او نوشت قضا ختم اولیا ۱۰۸۸

۱۰۸۹

۱۰۸۹

ایضاً

شد ز جهان چو پیر من سوی مقام مرتضی | سوی مقام مرتضی شد ز جهان چو پیر من
طبع شده مشیر من از پی سال وصل او | از پی سال وصل او طبع شده مشیر من
گفتمش ای ظهیر من از سه سوز و حزن و غم | از سه سوز و حزن و غم گفتمش ای ظهیر من
سال وصال پیر من عاشق شیر حق بود | عاشق شیر حق بود سال وصال پیر من ۱۰۸۹ ۱۰۸۸

و پسرش میر حسینی این مصرعه در تاریخ وفات او یافته ع پنجمین شوال پیرم داخل جنت شده

۱۰۷۵

میرزا محمد علی ماهر تخلص

صاحب سخن دقیقه یاب و خورده بین بوده در اصل هند و کیسه بوده در اکبرآباد توطن داشت پدرش در سرکار میرزا ... اکبر نوکر بود و میرزا ملطائیف اصیل خاطرش را از دین آبا گردانیده مسلمان ساخت و چون لاولد

صحبت باو بسیار اشت فرزیفته وی میگردید حاضر جوابی و بدیهه گوئی او مشهورست نوبتی شاهزاده روز عید الضحی گوسفندی بدست خود ذبح کرد و چشمهای وی چنانکه مقررست باز مانده بود سلطان ساعتی دران نگاه کرده بجانب شیخ دید شیخ فی البدیهه این بیت خواند ع عید قربان است میخواهم که قربانت شوم ✚ همچو چشم گوسفند کشته حیرانت شوم ✚ همچنین نوبتی دیگر بروز عید الفطر در هنگام سواری عیدگاه برای مجرا رفته بود چون نظر سلطان بروی افتاد فرمود که در تهنیت عید چه گفته اید و حال آنکه شیخ هیچ نگفته بود اما بخاطرش رسید که تا سلطان از ادای دوگانه فارغ شود غزلی ترتیب دهد بعرض رسانید که بلی صاحب عالم غزلی گفته شده است سلطان متوجه شد و گفت بخوانید شیخ را کاغذی سفید در جیب بود برآورد و چون میدانست که خاطر سلطان بجانب شراب مایل است درهمان تمهید بدیهه غزلی شروع نمود و بسوی کاغذ سفید دید و این ابیات رنگین میخواند

غزل

روز عیدست لب خشک می آلود کنید ✚ چارهٔ کار خود ای تشنه لبان زود کنید

دیر گاهست که از پیر مغان دور ترم ✚ زود باشد بکف جام می اندود کنید

شربت حب نبات لب جانان بخش ایاز ✚ نوش داروی دل خسته محمود کنید

حرف بیهوده واعظ نتوان کرد بگوش ✚ گوش بر زمزمهٔ چنگ و نی و عود کنید

هست بیهوده شمائید که شاه مراد ✚ بهتر آنست که اندیشهٔ بهبود کنید

می شود صدق چو سرمایه هر سود بود ✚ هست امید کزین شیوه بسی سود کنید

بدرش یافت ره از طالع مسعود سعید ✚ سعی در یافتن طالع مسعود کنید ✚

چون غزل باتمام رسید سلطان فرمود که کاغذ را بما دهند شیخ بالضرور همان کاغذ سفید بدست سلطان داد چون سلطان کاغذ نانوشته دید متحیر شده فرمود که شب فراموش کرده بود دید و همین ساعت بر بدیهه انشا کرده اید گفت بلی بالجمله هر روز قرب و منزلتش در ترقی تزاید بود تا آنکه حضرت صاحب قران ثانی بنا بر استماع عملهای شاهزاده موصوف علی نقی خان را که از منصبداران عمده روشناس بود بکار دیوانی سرکار والاپش مقرر فرمود چون علی نقی بملازمت سلطان رسید روز اول صحبت وی با شیخ ناچاق افتاد و ساعت بساعت غبار خاطر بلندی گرای بود زیرا که تا شیخ حاضر می بود سلطان بهیچ جانب التفات نمیفرمود علی نقی از مشاهده این حال تاب نیاورده روزی دو قطعه دستک بطرفی یکی بنام شیخ و یکی بنام خود نوشته در خلوت منظر سلطان درآورد و گفت که همین ساعت بر یکی ازین هر دو دستک مهر باید کرد چون شاهزاده ابرام فرستاده و پادشاه میدانست لاچار بر دستک شیخ مهر نمود چون این خبر بشیخ رسید همان ساعت اسباب مهیا کرده از احمد آباد کوچ نمود مفارقتش بر سلطان شاق گردید بعد از آنکه دو سه منزل طی نموده بود منشوری مشتمل مطلب و هزاران التفات فرستاد و شیخ عرضداشت در جواب نوشت و این غزل در ضمن عبارت درج نمود

غزل

مشکل بود بکوی تو دیگر نشست ما ✚ در دم که یار رقیب تو خاطر نشان کنند

پیچیده است زلف تو بهر شکست ما ✚ خون تو خطا کرد بر آید ز شست ما

چون سبزه در رهٔ تو بخیز پا نشاندی ✚ دلبسته در خیال میان تو نشد ...

ای سرو من بگو که چه خیزد ز دست ما ✚ سد سکندری شکنی این نشد ... ما

زمان مالک الملوک دوران المتخلق باخلاق الله البالغ کل بالغ بی احیا وسینه رسول الله خیابان بمرتبه فنا فی الله پرداخت که خانه خود سرخانه خدا ساخت همایون ولی که از خصال سلطانی بصفات سبحانی گراید مبارک منزلی که از دار الخلافت بیت الله پنج نوبت زن آید ذات اشرفش زیب افزا اورنگ کمترین چاکرش بادشاه چین و فرنگ تعمیرش مسجد کن کلیسای اهل شرکت و نفاق و تخریبش آتش زن آتشکده و سرای فارس و عراق امام باستحقاق بهترین امر برگزیده عرب و عجم ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر است اگر بنای عالمگیرش گویند بسیار خوشنما است بنایش بنای اثبات دین کامل لاریب لای لقی امین باطل بنای اسلام تاریخ بناوش یعنی کلمه اشهد ان لا اله الا الله وحده وان محمد عبده ورسوله بجز از سال ایجادش فقط حالا این عمارت سراسر از کچهری رسیدنی دیگر یافته و مشهور بمبارک گنج است صاحب کلکتر بهادر ثلث صاحب در اطرافش دوکان بیوپاریان تعمیر کنانیده رونقی دیگر بخشید ۱۰۸۵

سکندر شاه ۱۰۸۶

پسر اعظم شاه ابن عالمگیر بادشاه در سنه یکهزار و هشتاد و شش هجری تولد شده و تاریخ ولادت او یافته اند ✤ وارث سکندر آمد

شاهزاده سلطان محمد

پسر بزرگ عالمگیر بادشاه است و در هشتم شوال سال هزار و هشتاد و هفت هجری در قلعه گوالیر که آنجا بحکم پدر محبوس بود فوت شد و نزدیک روضه قطب الدین در دهلی مدفون گردید و این تاریخ در وفات او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

حسرتا دردا دریغا که از چشم جهان ✤ در زمین چون گنج زر سلطان محمد شد نهان

صد هزار افسوس و اندوه و غم و دردست واه ✤ شاه عالمگیر را از سوز فرزند کلان

خاک باد بر سر این روزگار بی وفا ✤ چاک باد اسینهٔ این گیتی نامهربان

در دوشنبه هشتم شوال سال القتل او ✤ شد رقم سلطان مجید صاحب خلد و جنان ۱۰۸۷

سعید خان قریشی ۱۰۸۷

نام اصلی وی شیخ محمد است و لقب خانی داشت اصلش از معموره ستنر که مولتان است در عنفوان شباب ملازم سلطان مراد بخش پسر صاحب قران ثانی گردیده بصوبه احمدآباد گجرات رفت و بکثیر مدتی در تقرب التفات تمامی ارکان دولت سبقت نمود در مدح سلطان قصائد غرا گفته روزی در اوایل ایام خدمت بمجرا ایشان بهر آمدن میرفت داروغه غسلخانه که یکی از حیله‌ها بود راه نداد شیخ این رباعی نوشته فرستاد رباعی ای شاه جنابت چو جناب الله است ✤ هر حکم تو چون حکم کتاب الله است ✤ این حیلهٔ دیو فعل مناع درت ✤ ابلیس صفت مانع باب الله است ✤ سلطان را مذاق سخنش مطبوع افتاده فرمود که غیر از محل زنانه هر جا که شیخ بیاید مانع نشوند صفای ذهن مرید و طرز کلام شیخ آنچنان بود که هر کس که از ملوک و خوانین و احاد الناس لمحه

۱۰۸۲

خواست طبع سرخوش جام سخن	سال اتمامش زفیض بامداد	شاد و خرم زد برآمد راه رو ۴۱۳	گفت سحبا ورنگ آباد باد ۱۴۹۴

کتخدائی شاهزاده محمد اکبر

شاهزاده محمد اکبر پسر خورد عالمگیر بادشاه است ولادت او بتاریخ یازدهم ذوالحجه سنه یکهزار و شصت و هفت هجری بوقوع آمده و تاریخ آن یافته اند ولد آفتاب عالمتاب ✤ و کتخدائی او در سنه یکهزار و هشتاد و سه هجری آمده و یکی از سخنوران این تاریخ یافته قران سعد اکبر شد شاهنشاه ۱۰۸۳

۱۰۸۳

قاضی محمد یوسف بلگرامی

ولد قاضی سهکهاری ابن قاضی کمال است بتاریخ پنجم شهر ذیقعده سنه یکهزار و هشتاد و چهار هجری فوت کرده و سید ضیاء الله بلگرامی در تاریخ او گفته ✤

تاریخ

آه قاضی یوسفم گو آه آه	بادشاه وان او برضوان اله	در سنه هشتاد و چارم با هزار	تا سنین ذیقعده رفت آن یار غار
	سال فوت آن شریعت دستگاه	آه قاضی یوسف آمد آه آه	

۱۰۸۴

سحبا بکوبه آه قاضی یوسف آه آه تاریخ است بزیادت یکعدد و لفظ آمد با تاریخ کاری ندارد ✤

ملا مفید بلخی

اصلش از خاک توران است بخوش گوئی و معنی یابی او احدی بر نخاسته تازه خیال بود در بلده ملتان در اوایل جلوس عالمگیر بادشاه بسال یکهزار و هشتاد و پنج هجری ودیعت حیات سپرده و سرخوش تاریخ فوت او بطریق تعمیه گفته

تاریخ

۱۰۸۵

مرد ملا مفید در ملتان	این سخن چون بگوش سرخوش	برکشید آه و سال تاریخش ۶	گفت ملا مفید بلخی مرد ۱۰۹۱

مسجد عالمگیر بادشاه

مبارک منزل عمارتی عالی بود در اکبرآباد اندرون قلعه عالمگیر بادشاه شاید که در سنه یکهزار و هشتاد و پنج هجری مسجدی عالی اساس تعمیر ساخته و کتابه ان مرزا ایزدبخش قلمی نموده کتابه اینست ✤ لله الحمد این چه مکان است که پاک تر از جان اهل بهجت تعالی شانه از سویدای اعدا بفیض گلزار بینش سینه ها از شوق تجلی بهار اجابت بشکفت صحرایش طهارت وقف خاک وابلش وسعت صحنش زیر بدنظر گنبد دبر هفت کنگره اش بمبالغه نرسد فضایش عالمی است که دریای چون چون نهری از و در گذشته بلکه همچو رشته در گوهرش جا کرده از پنجا صفا را دریاب که گوهر را در با آب هست و آنجا دریا از رشک صفا تیز چون رشته در پیچ و تاب از آنجا که خانه حق جل و علا است اگر فرش را عرش گویند رواست پیشطاقش از کوهی تا سقف فلک خمیده یا همچو راکعان پشت بتواضع خم کرده هر که را بدین مکان گذر افتاد چون سایه سر بسجده نهاد اگر زنبش در زمین امر می شنید هرگز از سجده سر نمی کشید چه حضور با که توام و نجات در صلوات برعلم با نیفراز که گلبانگ شهرتش اقطار عالم گرفته مسجد عالمگیر گفتنش بجاست و باین اعتبار که از خاک سر برداشته بجاده تاب نرسند و دعای بادشاه

در سلک افاضل علما انتظام داشت و در عهد شاهجهان بادشاه در هنگامیکه علیمردان خان قلعه قندهار را بمدد طالع ملازمان صاحبقران ثانی پیشکش نمود ملا شفیع برسم تجارت و سیاحت هند آمده و بادشاه او را از بندر سورت طلب نموده در سلک ملازمان منتظم فرمود و در اندک مدت منظور انظار عنایت بادشاهی شده بخطاب دانشمندخانی سرفراز گردیده بمنصب سه هزاری و خدمت بخشیگری خلعت امتیاز پوشید و در اواخر ایام سلطنت شاهجهان از منصب و خدمت استعفا نموده در دار الخلافت شاهجهان آباد منزوی گشت و در ایام عالمگیر بادشاه مورد مراحم بادشاهی شده بمنصب چهار هزاری سرفرازی یافت و آخر به پایه پنجهزاری رسید در مرآت جهان مرقوم است که خان مذکور در آخر عمر بعلم اهل فرنگ مائل گردیده اکثری از احکام تحریفات انجماعه تکرار مینمود در ماه ربیع الاول سنه هزار و هشتاد و یک هنگامیکه صوبه دار شاهجهان آباد بود در گذشت یکی از سخنوران تاریخ او یافته کریمه توفنا مع الابرار [۱۰۸۱] و دیگری گفت

گفت نبی شفیع محمد شفیع باد

خواجه عبد الرؤف

در اکبرآباد متصل مزار پیر کیانی تربت خواجه عبد الرؤف موجود است که در سنه هزار و هشتاد و یک فوت کرده بر مرقد او این تاریخ بتعمیه مرقوم است

تاریخ

خواجه عبد الرؤف پاکنسب — سوی جنت بشد بطافت رفت
طائر روح آن خجسته نهاد — زین گلستان بزرافت رفت
هاتف غیب گفت تاریخش — یکی از صاحب شرافت رفت [۱۰۸۱]

یعنی چون یکعدد از اعداد صاحب شرافت دور کنی تاریخ برآید

باغ حسین

چون در سنه هزار و هشتاد و یک باغ حسین بنام امام همام سید الشهدا قریب آبادانی موضع جنید پوره ملکرام احداث یافت یکی از سخنوران این تاریخ برسم تعمیه خوب گفته

تاریخ

باغ حسین گشت چو احداث در ربیع — شد خاطر جمیع محبانش شاد و شاد
تاریخ او بگفت بمن پیر عقل من — باغی ازان بریده زباغ حسین باد [۱۱۳۱]

تاریخ سرای بختاورنگر

بختاورخان یکی از امرای عالمگیری بود در سنه هزار و هشتاد و دو هجری سرای نزدیک دهلی با باغ و مسجد و تالاب آباد ساخت و بختاورنگر نام نهاد چون تیار شد جمیع شاعران و صاحب طبعان پایه تخت را تکلیف تاریخ آن کردند تاریخ هیچکس پسند نیفتاد محمد افضل سرخوش مصنف تذکره کلمات الشعرا این تاریخ برسم تعمیه خاطر خواه ایشان گفته آورد بادشاه تا امرای عظام هرکه شنید بسیار پسندید و تاریخ مذکور بر پیشانی آن سرای کنده شد +

تاریخ

در زمان عهد عالمگیر شاه — زیب تاج و تخت فخر دین و داد
رونقش از گلشن و مسجد فزود — آبروی دیگر از تالاب داد
بهر تعمیر سرای دلکشا — خان بختاور کمر همت کشاد
چون شد این معموره گلشن بنا — عقل بختاورنگر نامش نهاد

میرزا صائب

امام غزل طرازان و علامه سخن پردازان بوده نامش میرزا محمد علی تبریزی اصفهانی و تخلص او صائب در عهد [illegible] و آخر عهد جهانگیری در هند آمده بود و باز مراجعت نموده چون باصفهان رفت بخطاب ملک الشعرای شاه عباس ثانی سرفرازی یافت سرخوش میگوید که روزی در مجلس میر معز نشسته بودم سوداگری از ولایت آمده ظاهر ساخت که صائب فوت کرده میر موصوف و دیگر اعزه که درانجا حاضر بودند افسوس ها کردند و فقیر بدیهه گفت که + صائب وفات یافت + بی کم و زیاده تاریخ برآمد و فاتش در سنه هزار و هشتاد هجری اتفاق افتاده و در اصفهان مدفون گردید غزل میرزا که [illegible] اینست بیت در هیچ پرده نیست و نباشد نوای تو + عالم پر است از تو و خالیست جای تو + [illegible] بر سنگ مزار او کنده شده و نیز آزاد بلگرامی در تاریخ وفاتش گفته

تاریخ

عندلیب نغمه پرداز فصاحت صائبا	رفت ازین عالم بسوی روضهٔ دار السلام
خامهٔ آزاد انشا کرد سال رحلتش	بلبل گلزار جنت صائب شیرین کلام

۱۰۸۰

شیخ محمد محسن فانی

از اکابر کشمیر و ثانی فاضل و صاحب جاه و پاکیزه روزگار و خوش صحبت بود چندی روز در صوبه اله آباد خدمت صدارت داشت و صاحب قران ثانی توجه تمام بحالش مرعی میفرمود هرگاه فتح بلخ بر دست سلاطین [illegible] افتاد و نذر محمد خان تخت نشین آنجا جریده بگریخت و اموال وی ضبط شد در کتب خانه اش دیوان شیخ محسن مشتمل مدح خاندانی یافتند ازان روز از نظر بادشاه افتاده بی منصب شد و از خدمت صدارت معزول گردید اما سالیانه فراخور حالش مقرر گشت بعد ازان تا آخر عمر از کشمیر برنیامد همواره بدرس و افاده اشتغال داشت دیوانی ترتیب داده مثنویها خوب گفته گویند شیخ را با یکی از لولیهای کشمیر که یحیی نام داشت و در غایت رعنائی و نهایت حسن و جمال بود دلبستگی تمام بود اتفاقاً دران ایام ظفر خان ناظم صوبهٔ کشمیر نیز باوی تعلق خاطر پیدا کرد و هر چند او را به [illegible] خاطرش بجانب خود مایل نیافت آخر غزلی در هجو یحیی و شیخ محسن گفته شهرت داد این دو بیت از انجا است بیت

خفته را بیدار سازد با دامان سینه یحیی	مرده را در جنبش آرد بوسه ای انبان سینه یحیی
لیته حیض سیه شد شملهٔ دستار شیخ	رشتهٔ تسبیح او شد بند تنبان سینه یحیی

و در ابیات دیگر نام او صریح آورده چون غزل بسمع شیخ رسید بنا بر ملاحظه حکومت ظفر خان ناشنیده انگاشته خاموش ماند رحلت شیخ در سنه هزار و هشتاد و یک هجری اتفاق افتاده چون تاریخ فوتش در نظم بدست نیامده بود مولف این دو تاریخ در وفاتش گفته

تاریخ

بیابی سال فوتش را چو خوانی	محمد محسن مخدوم فانی

۱۰۸۱

ایضاً

چو نامش با تخلص همره مخدوم برخوانی	شود تاریخ فوت او محمد محسن فانی

۱۰۸۱

دانشمند خان موسوم بمحمد شفیع

دوش بمن گفت قائلی که عزیز مرد
هست وفاتش چه باحتمال ممکن

قلت اسکت انت لبس ذکیا
کان لقیا دطاهرا و نقیا
دل زخرد سال رحلتش چو طلب کرد

ال ول ای خبیر بمرگ عزیز
زندگی دیگریست مرگ عزیزان را
قال لنا ان تقول حی فنیتا ۱۰۷۹

کیف یموت الذی یکون القیا
مرد ولی عند من یکون حیا

۱۰۷۹

عفیفه که بای کوکلدی نام داشت

در دهلی متصل باولی شیخ نظام الدین اولیا برجی است از سنگ مرمر اندرون آن برج قبریست از همون سنگ که برآن ایات قران ولوذونه نام الله بسیار خوش خط مرقوم ست واین تاریخ وعبارت بر قبر مذکور منقوش که ازان سال یکهزار وهشتاد استخراج می یابد تاریخ اینست

تاریخ

سال تاریخ فوت او بشنو | از دل صاف پیر پاک سیر
آه سردی کشیده وگفت بگو | باد همدم بحوریان بهشت ۱۰۸۰

بای کوکلدی بنت ملائم خان شنه

۱۰۸۰

سید نعمت الله نارنولی

از خوارق وحالاتش رسالها پر است اصلش از نارنول است بعد از تکمیل بقدم تجرید ارادهٔ سیاحت نموده مطهره بکر لستهٔ باشه در دست سیر بیابان میکرد واز صید آن باشه قوت حلال میساخت دراثنای سیاحت ملک بنگاله عبور افتاد ودر شهر اکبرنگر عرف راجمحل درآمد از قضا دران روز میر سید قادری که مرجع خاص وعام آن دیار بوده است سر بربالش مرگ نهاده بود فرزندانش پرسیدند که بر جنازهٔ شما قابلیت پیش نمازی کراست فرمود جوانی درین شکل وهیئت مطهره بر کمر وباشه در دست خواهد آمد او را تکلیف پیش نمازی کنید این بگفت وجان بحق تسلیم کرد چون سوگواران از تجهیز وتکفین پرداختند حضرت شاه رسیده نماز جنازه قیام فرمود چند روز دران شهر توقف کرد بسیاری از ارباب طلب گرد آمدند والو النصر نصر الدین محمد سلطان شجاع خلف صاحب قران ثانی با فرزندان واکثری ارکان دولت مرید وی گردیدند وشاه در موضع فیروزپور که از راج محل مسافت چند کروه در سمت شرقی واقع شده است رحل اقامت انداخت گویند مبلغ ده روپیه رارکابی گلی در طبخ وی هر روز صرف میگردید که بحیث مستحقان طعام میکشیدند مدران موضع بذات او عارضه دست داد که هر دو پای او خشک گردید وفاتش در سنه هزار وهفتاد وهفت واقع شده اما این دو تاریخ از مخبر الواصلین نوشته شد ازان سنه یکهزار وهشتاد استخراج مے یابد

تاریخ

شاه عرفان پناه عالیجاه
شده فیروزپور زو معمور
بود شاهانه دولت آن شاه ۱۰۸۰

نعمت الله مظهر الله
ملک بنگاله گشت ازو پرنور
که ندارد باین تکلف راه

نارنولی است آن ولی خدا
نعمت دولتش چنان پیدا
گفت تاریخ نقل او ایام

رفع الله قدره ابدا
که مگر صاحبقران شده است
نعمت الله مهر عدن مدام ۱۰۸۰

ایضاً

انکه در آفاق بود صاحب صدق ویقین
چون زجهان فنا رفت بدار البقا +

پر شده از نعمتش سفره چرخ وزمین
سال وصالش بگو قطب بهشت برین ۱۰۸۰

۱۰۸۰

باغ جمال بگیرند سال یکهزار و یکصد استخراج باید نه معلوم کدام درست ست

شیخ حسن ابن شیخ لطف الله

قوم بنی اسرائیل مرید شیخ بهاء الدین میر تحتی در سنه یکهزار و هفتاد و هشت هجری فوت کرده و متصل حویلی راجه کشن داس در محله سرکی کران مدفون شد ٭ معشوق عاشق نما ٭ تاریخ وفات اوست گنبدی باشان و کلس طلاء دارد کتاب صراط المستقیم در سلوک از و یادگار ست

شیخ محمد معصوم

ولد شیخ احمد سرهندی است میلاد در سنه سبع والف واقع شده در عمر شانزده سالگی از جمیع علوم و فنون خط وافر فرا گرفته و جهانی در سلسله مریدانش انتظام یافته در سنه تسع و سبعین والف که عمرش هفتاد و دو رسیده بود فوت شد عزیزی در تاریخ رحلتش فرموده ٭ رفته ز جهان امام معصوم ٭ ۱۰۷۹ و ناصر علی که سرآمد شعرای آن عهد بود تاریخ وفاتش بدینگونه یافته

تاریخ

چراغ خاندان نقشبندان	فروغ دین احمد خواجه معصوم
بسوی گلشن عقبی قدم زد	وزین ویرانه آباد کهن بوم
زدل پرسیدم از سال وفاتش	ندا آمد ز عالم رفته معصوم ۱۰۷۹

غنی کشمیری

اسمش مرزا محمد طاهر و شاگرد شیخ محمد محسن فانی بود و مجدد طبع دراک و فنون علوم بر استاد ذخیره وسیعی می نمود از خطه کشمیر همچو او سخنوری خوش خیال پیدا نشده دیوانش محمد مرزا علی ماهر ترتیب داده تاریخ ابتدای شعر گفتن او از لفظ غنی که هم تخلص اوست بر می آید برین تخلص بسیار محفوظ بود و در عین جوانی دو سال قبل از وفات استاد در سنه یکهزار و هفتاد و نه هجری در کشمیر درگذشت گویند که بادشاه هندوستان بسیف خان حاکم کشمیر نوشت که او را روانه حضور نماید سیف خان او را طلبیده تکلیف رفتن سند نمود وا ابا نموده گفت که عرض کنید که او مردی دیوانه است خان مذکور گفت که عاقلی را چون دیوانه بگویم او فی الفور گریبان خود را دریده دیوانه وار روانه خانه شد و بعد از سه روز فوت کرده مرزا محمد علی ماهر تتبعای مرزا جعفر معمای در تاریخ وفاتش این قطعه نظم کرده

تاریخ

چو داد اوش فیض صحبت شیخ کامل محسن فانی	غنی سر حلقه اصحاب او در نکته دانی شد
تهی چون کرد بزم شیخ را گردید تاریخش	که آگاهی سوی دار البقا از دار فانی شد ۱۰۷۹

ایضاً از مسلم که شاگرد او بود

۱۰۷۹

از فوت غنی گشت که و مه غمگین	هر کس شده در ماتم او خاک نشین
تاریخ وفاتش از پیر سند بگو	پنهان شده گنج عنبری زیر زمین ۱۰۷۹

الصیف

تاریخ

سال تاریخ فوت شاه جهان — رحمی الله گفت اشرف خان ۱۰۷۶

ایضاً از دیگری

چون شاه جهان خدیو قدسی ملکات — برداشت بعزم سیر تخت حیات
جستم ز عقل سال تاریخش را — گفتا بخروم شاه جهان کرد وفات ۱۰۷۶

ایضاً از دیگری

مهر تاریخ وصالش از خرد کردم سوال — گفت بیدل بر سریر قرب یزدان جای او ۱۰۷۶

واین چند ابیات از کتاب مخزن الواصلین نوشته شد

اکه فردوس آشیان آمد — ثانی صاحب قران آمد
از رجب ماه بود بست و ششم — کز شاهی شده بچرخ نهم
روضه او باکبرآباد است
شاه گیتی پناه شاه جهان — چون ز دنیا شده بقصر جنان
سال تاریخ رحلتش بضوابط — از رقم غرفه خلد شاهجهان
همچو فردوس عرش بنیاد است

غضنفر خان

یکی از منصبداران کبار بادشاهی بود سه بار بحکومت بهار بنور لوای بهجت و سرور افراخته دو بار در زمان شاه جهان بادشاه بفوجداری میان دواب کامیاب گشته و مرتبه سوم در عهد عالمگیر بادشاه بحکومت بهار پرور رسیده و در وقتیکه در صاحب صوبگی پتنه سر بلندی داشت هفتدهم ذیقعده سنه هزار و هفتاد و هفت عازم ملک عقبی گردید نعش او را از پتنه آورده در شاه جهان آباد مدفون نمودند این قطعه در تاریخ وفات اوست

تاریخ

خان والاشان غضنفر خان که بود — بر دلش پیدا لبش راز نهفت
دست جود او بجاروب کرم — گرد حاجت از در دلها رفت
از سحاب فیض آن دریا نوال — گلشن جود و سخا گل شگفت
گوهر جان را بتاراج اجل — گرچه قیمت داشت لیکن در او نهفت
سال تاریخ مه روشن لقا — هفدهم از ماه ذیقعده گفت ۱۰۷۷

باغ مراداباد

چون عالمگیر بادشاه در مراداباد باغی بنا نموده تاریخ آن باغ یافتند

تاریخ

کرد باغی بنا شه عالمگیر — فیض بخش جهان چو مهر منیر
مهر تاریخ او چو کردم سوال — گفت هاتف که دیده باغ جمال

در این تاریخ اشتباه است اگر صرف عبارت باغ جمال گیرند سال هزار و هفتاد و هفت بر آید و گر کلمه دیده

نواب نجابت خان خانخانان

یکی از سپہ سالاران عالمگیر بادشاہ بود نامش مرزا شجاع و نام پدرش شاہرخ مرزا نبیرہ مرزا سلیمان والی بدخشان بود و مرزا شاہرخ در زمان اکبر شاہ منصب پنجہزاری داشت و در زمان جہانگیر بادشاہ منصب ہفت ہزاری یافتہ و عالمگیر بادشاہ نجابت خان را بالقاب یار وفادار و خان مہابت ہم خطاب میکرد و در اجین لشب یوم الاحد چہارم جمادی اول سنہ ہزار و ہفتاد و پنج ہجری وفات یافت تاریخ وفاتش بعد منہا سے یک الف از عبارت رحمی اللہ استخراج می یابد قطعہ تاریخ در بیان تولد و عمر و وفات او +

تاریخ

در ہزار و دوازدہم آمد شصت و سہ سال حملگی عمرش	بیکم از رجب نجابت خان ہیچ عمر لشفیع الشن جان	بازو چارم از جمعہ بخشت زین لشان نجابت شد چو بجا	سال ہفتاد و پنج شد بجہان رحمۃ اللہ علیہ و الغفران

.۷۵

ایضاً

ابہ بعین لیل احد چارم از جماد نخست	ہزار و خمسہ سبعین لشد بزرگ درست

.۷۵

وازالقاب خان عالیجاہ شد و نیز از عبارت قضاء اللہ حق تاریخ وفات او استخراج می یابد و این چند تاریخ از ملک الشعرا کشمیری است ع گفت بالف نجابت خان زیبا رفت + بتعمیہ ع نجابت خان لب از گفتن فرو بست عنم دل روی آسمان بگرفت

.۷۵

۷۵

وفات شاہجہان بادشاہ

شب دوشنبہ بست و ششم ماہ رجب سنہ یکہزار و ہفتاد و شش ہجری کہ مطابق لست و سوم جنوری ماہ انگریزی قدیمی و دوم فروری جدیدی سال یکہزار و ششصد و شصت و شش عیسوی بود در بلدہ اکبرآباد و قوع یافتہ و در روضہ ممتاز محل کہ مشہور بروضہ تاج بی بی است در پہلوی او مدفون گردید ایام شاہزادگی آنحضرت از روز تولد تا روز وفات حضرت جنت مکانی سی و شش سال قمری و یازدہ ماہ و ایام سلطنت از ہنگام وفات پدر تا آخر روز ماہ شعبان سال ہزار و شصت و ہشت ہجری سی و یک سال قمری و شش ماہ و یک روز و ایام معزولی و محبوسی از غرہ رمضان سال مذکور تا روز وفات ہفت سال قمری و دہ ماہ و بست و شش روز چنانچہ مجموعہ عمر آن و سریر آرای سلطنت ہفتاد و شش سال قمری سہ ماہ و بست و ہفت یوم بودہ و بحساب سال شمسی ہفتاد و چہار سال و ہیجدہ روز میشود لقب او بعد وفات اعلی حضرت فردوس آشیانی قرار یافت و بر مرقد او کہ از تکلیف سنگ مرمر است این عبارت مرقوم ست

عبارت سرمرقد

مرقد منور منبع مطہر بادشاہ رضوان دستگاہ خلد آرامگاہ اعلی حضرت علیین مکانی فردوس آشیانی صاحبقران ثانی شاہجہان بادشاہ غازی طاب ثراہ و جعل الجنت مثواہ در شب لست و ششم شہر رجب سنہ ہزار و ہفتاد و شش ہجری از جہان فانی بخسرگاہ جاویدانی انتقال کردند فقط شعرای نکتہ سنج در تاریخ او لطفہا گفتہ اند از انجملہ یکے این بیت ز عالم سفر کردہ شاہ جہان + اما کیمہ در زیادہ شود و اشرف خان این بیت گفتہ

سرمد گوید فلک باحمد ور شد	ملا گوید که بر شد احمد بفلک	خودبین تر از سپهر مینا ور شد	انکو سر حقیقتش باور شد

چون او را بقتلگاه بردند و جلاد حاضر شد و خواست که بموجب دستور چشمهایش را ببندند سرمد از آن منع کرد و بجانب جلاد نگاه کرده تبسم نمود و گفت تو بهر صورتی که می آئی من ترا می شناسم و در نفس واپسین مترنم باین ترانه گشت ع عریانی تن بود غبار ره دوست + آن نیز به تیغ از سر ما واکردند + پس مردانه سر زیر تیغ نهاد و جان داد
این دو تاریخ که یکی از آن تتمیه است از مولف این اوراق ست

تاریخ

۱۰۷۲

گفت خرد آه آه سرمد دیوانه رفت ۱۰۷۲	چون دل من سال قتل سرمد دیوانه است

الصنعه تتمیه

سال قتلش سرمد سرمست دا ۱۰۸۱	بعد بر بدین سر طاغی بگو

تاریخ

۱۰۷۰

بود دانش بیا کدامانی بود مقبول اسرمد مقتول	همچو مهر فلک لعل پیدا بود گفته ام سال قتل آن متوکل	در همه عارفان سرآمد بود بود بیشک قتیل عشق الله	عارفی حق حکیم سرمد بود ذات والای آن خدا آگاه

بنای پل سلیم گده

چون در عهد خلافت عالمگیر بادشاه در سال هزار و هفتاد و سه هجری در نور گده که مشهور بسلیم گده است پل احداث یافت تاریخ آن یافتند
اهدنا الصراط المستقیم ۱۰۷۳

نواب اسلام خان وزیر اعظم

۱۰۷۳

نامش میر عبد السلام مشهدی منصب هفت هزاری داشته و بایالت ممالک دکن سر بلندی داشت و در شاهجهان نامه مرقوم ست که او در ایام حکومت خود بتاریخ چهاردهم شوال سنه هزار و پنجاه و هفت هجری فوت کرده مقبره او در سواد اورنگاباد معروف است و عمارت دلنشینی دارد و در تذکرة الامرا نیز مرقوم که اسلام خان میر عبد السلام خراسانی در هنگام نظامت دکن در سنه بست و هفتم شاهجهانی در آنجا فوت کرده ملا غنی کشمیری قطعه تاریخی که در وفات اسلام خان که والا تخلص داشت نوشته از آن سال یکهزار و هفتاد و چهار بر می آید قطعه اینست

تاریخ

۱۰۷۴

خرمن ماه مانند یک برگاه همه آزاده دل گدا و شاه هیچ جای زین مصیبت جان نگاه	حسته از بسکه بر آه ازو الکه داغ اندر ماه تا ماهی شد نفس ناله در گلو ما را مرد اسلام خان والا جاه ۱۰۷۴	سبز داغ شد نصیب سپاه رفت بیرون کشند حرمگاه مردمک شد زگریه ابر سیاه حسب این مصرعه از زبان غنی	حیف کز فوت قدوه امرا تا کند فتح ملک باقی را دور زان آفتاب مرج گل

بنا یافته بصرف یک لک و بیست هزار روپیه و قائلان تاریخ آن گفته

تاریخ

ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا

مسجد سهارنپور

در عمارت جهان نما مسطور است که فردوس مکانی بابر بادشاه در زمان دولت خود مسجدی عالی در بلده سهارنپور برای شیخ عبد الستار تعمیر ساخته و سنه وقت بنای آن فرموده بودند و مسجد مذکور بمرور دهور و اقتضای ایام و شهور خراب و ویران شده بود و اوایل سلطنت شاهجهان بادشاه شیخ عبد السبحان که از احفاد شیخ عبد الستار بود در آن مسجد حجره باجماع از خود بقصد سکونت اختیار نموده و بفقر و فاقه و عبادت و ریاضت شاقه میگذرانید در سنه هزار و شصت و پنج که مرتبه ثانی نصیر خان انبو میاری میان دوآب کامیاب گردیده وزیری بخدمت شیخ عبد السبحان آمده مسجد را خراب و ویران دید از بانی و سال بنای او پرسید و کتابه را که بر سنگ کنده بود بر خوانده متاثر گردیده آب در دیده گردانید بوستان روز برای تعمیر مسجد بر پیشانی آن تاکید نموده تا اندک مدت مسجدی در نهایت صفا و کمال نزاهت مرتب نمود فصحا و شعرا تاریخ گفتند از آن جمله این تاریخ است که از آن سال هزار و هفتاد استخراج مے یابد

تاریخ

مبارک گلشن فیض و کرم شد
بنای مسجد بانی اساس محکم انداخت

که تا از روشنی ...
که آسمان ... نمود

جهانفروزی آسمان ...
نوشت ...

که کوی نیکی زانبای روزگار ...
خلیل و احمد سبحان بنای کعبه نمود

و چون خلیل و احمد از اخوان شیخ عبد السبحان بودند لطف این تاریخ ظاهر است و شیخ عبد السبحان در سنه تسع و ثمانین و الف فوت شد و تاریخ فوتش آن شیخ عبد السبحان ۱۰۸۹ یافته اند

شهادت سرمد

سرمد از فرنگستان است و ارمنی بود در اکثر تحصیل فنون سعی نموده بکسب تجارت پرداخت و مالی فراوان گرد آورد و وقتی در اثنای سیاحت بر هندو پسری عاشق شده هر چه داشت تاراج نمود و ستر عورت هم نگذاشت از آن باز همواره برهنه زیستی و بول و غائط در نظر خلق کردی گاه گاه فکر شعری میکرد رباعیات او مشهور اند و بیشتر رباعی میگفت داراشکوه پسر کلان شاهجهان بادشاه از راه موحدی او را دوست داشتی روزی تعریف او کرده طلب حضور فرمود چون داخل اردوی معلی شد بادشاه عنایت خان را برای تفتیش حال و کشف و کرامت او فرستاد خان مذکور آمده او را دیده بازگشت بادشاه از کشف و کرامت او پرسید عرض نمود که بر سرمد برهنه کرامات تهمت است کشفی که ظاهر است در و کشف عورت است در اوایل جلوس عالمگیر بادشاه او را تکلیف لباس کردند و از فرط ماخولیا تن در نداد عاقبت در سنه هزار و هفتاد و دو هجری بفتوای علمای زمان بقتل رسید و عمده در کشتن سرمد این رباعی بود که از آن شائبه انکار معراج لازم می آید

تاریخ

مسجد قنوج

شیخ مهدی ابن شیخ کبیر بالاپیر در سنه هزار و شصت و هشت مسجدی اندرون احاطه درگاه بالاپیر که در قنوج است تعمیر ساخته سنگهای رنگارنگ و بر دروازه اندرونی مسجد این چند کلمه و تاریخ مرقوم است

تاریخ

شیخ مهدی که بود پیر جواد | ساخت مسجد خجسته بنیاد
گر تو خواهی عدد ز بنیادش | در حروف خجسته میکن یاد — ۱۰۶۸

مطابق سنه احد جلوس والا شاه اورنگ زیب عالمگیر سنه ۱۰۶۸

در دروازه بیرونی مسجد مذکور که در سنه هزار و هشتاد و یک تعمیر یافته این تاریخ است

بسم الله الرحمن الرحیم

از محمد مهدی پیر زمان | شد بترتیب حسن باب الجنان
سال تاریخ از خرد جستم بگفت | داد خلوا احضا ضیا بالامان ۱۰۸۱

ملا شاه بدخشی

از مریدان و خلفای میان شاه میر لاهوری است و مرشد شاهزاده محمد دارا شکوه شعار عارفانه داشت و اشعار موحدانه میگفت اصلش از بدخشان است در اثنای تحصیل علوم در طلب دامنگیر او شد و از وطن آواره گشته بکابل آمد و از انجا برفاقت یکی از تجار بهندوستان افتاده در شهر لاهور بخدمت میان شاه میر که حالات ایشان بر صغیر و کبیر هویداست اعتقاد راسخ بهم رسانید و ریاضت شاقه اختیار کرد چنانچه گویند تا سی سال علی الاتصال خواب نکرده بود و الله عالم بالصواب بعد از رحلت میان شاه میر بکشمیر رفت و در انجا دولت ظاهری رونق داد و صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه و سلطان دارا شکوه با اکثری از خواتین معتقد او شدند و در کوهساران که یکی از جبال نواحی کشمیر است و در برابر کوهی واقع شده که آنرا تخت سلیمان گویند باغی در نهایت وسعت و تکلف با عمارات عالی بنا نهاده و دران باب گفته بیت کوهساران بکمر لعل بدخشان دارد * انچنین بخت کجا تخت سلیمان دارد * و ان باغ را چشمه شاهی نام کرده و در انجا آبشارهای از کوه می افتند و ملا شاه دران باغ اقامت اندوخته بتجمل تمام بسر میکرد و دستور چنان داشت که هرگاه خبر تشریف آوردن بادشاه میشنید عصی بدست گرفته بسیر خیابان مشغول میگردید و استاده ملاقات میکرد و ازین سبب صاحب قران ثانی با اکثری از امرا اعتقاد مفرط باو داشتند و میفرمود که در هندوستان دو شاه اند یکی شاهجهان و دیگر ملا شاه اما بعد محبوسی شاهجهان و قتل دارا شکوه متهم بالحاد شدند و عالمگیر بادشاه او را جبرا و قهرا از کشمیر طلب حضور فرمود او لاچار شده بلاهور آمد و در اثنای راه رباعی مشتمل بر تاریخ جلوس که پیش ازین مرقوم شده بدار السلطنت دهلی فرستاد و چون بمطالعه بادشاه در آمد تکلیف حضور موقوف گردید و حکم شد که در لاهور باشد در مرات جهان نما مرقوم است که او در سنه چهارم از جلوس یا که بسال هزار و هفتاد و هجری در لاهور رحلت نمود و مرقدش در انجاست تاریخ نوشته بر لوح قبرش مکتوب شده ه داد ملا شاه بر توحید جان * و تاریخ که در بحر الواصلین مرقوم است و از ان سال هزار و شصت و نهم استخراج می یابد

تاریخ

مقتدای زمانه ملا شاه | نور الله قبره و ثراه
از مریدان شیخ میرش بود | جای عزلت بکاشمیرش بود
عقل تاریخ آن خدا آگاه | گفت محبوب خلد ملا شاه — ۱۰۷۰
پیشوای محققان بوده | رهنمای مدققان بوده
پاس انفاس کسب او بوده | بنفس عرش و فرش پیموده

موتی مسجد شاه جهان آباد

این مسجد سرتاپا از سنگ مرمر است و بحکم عالمگیر بادشاه در سنه دو جلوس

ای خبر تو سوره مبارک باد	پیوسته ترا تاج مبارک باد	
جستم ز پی شکون فتحت تاریخ	دل گفت شود فتح مبارک باد	۱۰۶۹

بعد فتح حسب الحکم عالمگیر پسر بزرگ او سلطان محمد و میر جمله خانخانان سلطان شجاع را تعقب نمودند و آن بیچاره از بنگاله بنزیمت در ارکان رفت بعد از سرگردانی و پریشانی چند سال راجه اندیارا او را مع اعیال و اطفال بر کشتی سوار نموده غرق دریای فنا ساخت و این واقعه در سنه هزار و هفتاد و یک وقوع آمد

شهادت شاهزاده محمد دارا شکوه پسر بزرگ شاه جهان بادشاه

این شاهزاده خوش خلق و فقیر دوست صاحب تحقیق و آزاد مشرب بود دست بیعت بملا شاه خلیفه شاه میر لاهوری داده بود و جان و دل ایثار مرشد و پیر کرده شب و روز همتش مصروف تحقیق معارف بود هرگاه که از برادر خود عالمگیر هزیمت یافته فرار بر قرار اختیار کرد و طرف ولایت ته‌هته گریخت عالمگیر مرحوم در پی او فرستاد و دلی در بحر حیرانی و سرگردانی مستغرق بود آخر از آنجا بصوب گجرات رفته و جمعیتی بهم رسانیده تا باجمیر آمد و جنگی عظیم میان او و عالمگیر رو نمود و باز شکست خورده فرار کرد این واقعه در ماه جمادی الثانی سال هزار و شصت و نه رو داده بعد از آن بطرف بهکر رفته اراده داشت که بقندهار رود که بتاریخ بست نهم رمضان سال مذکور بدست ملک جیون گرفتار گشت و او را مع پسرش سپهر شکوه بحضور عالمگیر فرستاد و بتاریخ بستم ماه ذی الحجه روز شنبه که مطابق هفتد هم شهر پور بود بدهلی رسیدند و حسب الحکم عالمگیر بقلعه خضر آباد که قریب دهلی است محبوس شدند و چون از رسیدن دارا شکوه شور و شغبی عظیم در شهر پیدا شده بود حکم شد او را قتل نمایند چنانچه در شب بست و یکم ذی الحجه سنه هزار و شصت و نه و بقولی دیگر بتاریخ غره محرم سنه هزار و هفتاد هجری مردمان سخت جان در محبس رفته آن بیچاره را شهید نمودند نعش او را بموجب اشاره عالمگیر بمقبره جنت آشیانی همایون بادشاه نقل کرده در ته خانه که زیر گنبد مرقد آنحضرت است و شاهزاده دانیال و شاهزاده مراد پسران عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر آنجا مدفون اند دفن نمودند او را دو پسران بودند از بطن نادره بیگم بنت سلطان پرویز یکی سلیمان شکوه که بعد شکست پدر گریخته در ملک راجه سری نگر متواری بود و راجه او را در سنه هزار و هفتاد و یک گرفتار ساخته بمردمان عالمگیر بادشاه سپردند و در قلعه گوالیار محبوس ماند و دیگری سپهر شکوه که همراه پدر دستگیر شده بود و نیز در ان قلعه مقید ماند این تاریخ تعمیه در شهادت دارا شکوه از مولف این اوراق است

تاریخ

عقل بالای او ب گرفت بگفت	قتل دارا شکوه شد تاریخ

* واین تاریخ در شهادت او از خزینة الاصفیا نوشته شد که از ان نسخه استخراج می یابد *

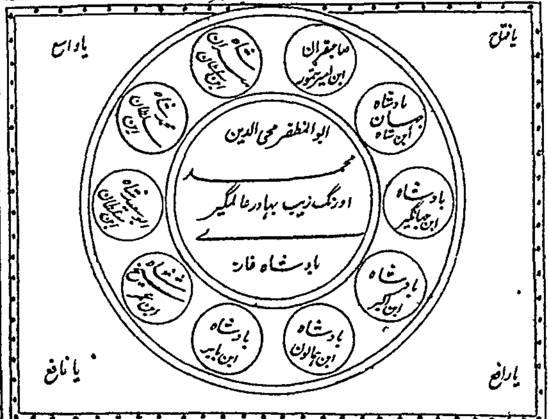
تاریخ

آنکه شاه بلند اقبال است	مرتبه اش در مقام ابدال است	شاه دارا شکوه نامش بود	در کمالات شیخ جامش بود		
جمعه و غره مه عاشور	بود در روز وصال آن مغفور	سال تاریخ نقل آن شه دین	شد رقم صاحب بهشت برین	۱۰۷۰	
	مرقد آن قتیل عشق الله	هست در گنبد همایون شاه			

و این اشعار ابدار از دارا شکوه است که هنگام شهادت از زبانش برآمده

روزی که شود او اسمار فطرت	واندم که بود او نجوم کدورت	من و این تو بکرم اندر عرصات	گوم ضمایا ی ذنب ظلمت

شکل مهر اورنگ زیب عالمگیر بادشاه غازی



وسقرر فرموده بودند که بر روی سکه این بیت منقوش سازند و بجهت مناسب بر روی اشرفی بجای کلمهٔ بدر منیر کلمهٔ مهر منیر قرار یافت

بیت سکه

سکه زد در جهان چو بدر منیر	شاه اورنگ زیب عالمگیر

تاریخ حفظ و اختتام قران

چون عالمگیر در سنه هزار و هفتاد و یک شروع بحفظ نمودن آیات قران فرمودند تاریخ آن سنقریک ذالفضلی یافتند و چون در سنه هزار و هفتاد و هفت اختتام نمودند برای تاریخ آن ** لوح محفوظ ** یافتند ۱۰۷۷

فتح یافتن اورنگ زیب بر شاهزاده سلطان شجاع

سلطان شجاع پسر دویمی شاهجهان بادشاه بود ولادتش روز یکشنبه چهارم جمادی الاول در اجمیر بسال هزار و بیست و نه هجری وقوع یافته بعد هزیمت داراشکوه باراده جنگ لشکر تمی فراهم آورده از سمت بنگاله که صوبه‌داری آن ولایت بدو تعلق داشت نهضت فرموده و عالمگیر از ان خبر شنیده بعزم دفع او با افواج عظیم کوچ نمودند و در کهجوه که پانزده کروه غربی از بلدهٔ الهاباد فاصله دارد تلاقی فریقین دست داد و جنگی عظیم رو نموده و سلطان شجاع شکست خورده بطرف بنگاله گریخت این فتح بتاریخ نوزدهم ربیع الاول سنه هزار و شصت و نه وقوع یافته و ضمیر شاعر که همراه هم موجود بود در عین گرمی معرکه تاریخ این فتح منظوم نموده از نظر بادشاه گذرانید و دو هزار روپیه صله آن یافت

تاریخ

ساعت نیک اختیار کرده ولوازم جشن خسروانه ترتیب داده روز یکشنبه بست چهارم ماه رمضان سال هزار و شصت و نه مطابق بست پنجم خورداد ماه الهی و هفتم خورداد ماه جلالی سنه یکصد و هفتاد و یک ملک شاهی بر اورنگ شاهی نشست اما از تاریخ نهم ماه رمضان سال گذشته که بر دارا شکوه فتح یافته بود تاریخ جلوس خود مقرر داشتند پدرش شاهجهان بادشاه از لعل زبان گوهرفشان بر تاریخ میلاد که آفتاب عالمتاب ست حرف شکل و هان گلرخان که حرف میم باشد افزوده فرمود آفتاب عالمتاب * و میر جعفر خراسانی این تاریخ یافته * شهنشاه فلک اورنگ * و شخصی دیگر این مصرع یافته * سزاوار سریر بادشاهی * و دیگری * زیب اورنگ و تاج جهان شهان یافته یکی از فضلا * بادشاه ملک هفت اقلیم * یافته و سید عبدالرشید صاحب فرهنگ رشیدی در این آیت تاریخ یافته * اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم * و ملا عزیز الله خلف ملا محمد تقی مجلسی اصفهانی تاریخ درین آیت یافته ان الملک لله یؤتیه من یشاء * و مورخی این بیت در تاریخ جلوس گفته

تاریخ

	شاه هفت اورنگ تاریخ جلوس شاه شد		چون ز فیض مقدمش زیب اورنگ شد

و ملا شاه این تاریخ در نظم کشیده

تاریخ

صبح دل چون گل خورشید شگفت   حق ظاهر شد غبار باطل رفت   تاریخ جلوس شاه اورنگ مرا   ظل الحق گفت الحق این حق گفت   ۱۰۶۹

و شخصی در تاریخ جلوس کتابی تصنیف نموده در نظم و نثر که از هر فقره و مصرعه تاریخ جلوس استخراج می یابد فقره چند از آن نوشته میشود

بسم الله الرحمن الرحیم الوکیل القدیم * از جمیع فقره سال جلوس بحر احسان پیدا اید * الحمد لله رب العالمین الکریم المشهود و درود معدود بر ذات احمد برگزیده معبود * و بر آل آن زبده اهل شرف عزیز الوجود * و بر اصحاب آن ماه کونین مهر سپهر جود * اما بعد این قصیده که در مناقب نجیب کون و مکان * رسول اهل جهان سرور زمین و زمان * و هر یک مصارع این غزل نیز تاریخ جلوس است و احاد و عشرات و مات مصارع اول تا لشستن بیت برابر احاد و عشرات و مات مصارع ثانی خود است و حروف مصراعین سه بیت اول نیز مساوی است

تاریخ

اساس عالم مجد آفتاب هر دو جهان ۱۰۶۸	الملک پناه و رسل تاج انبیا سلطان ۱۰۶۸	شفیع کون و مکان احمد رسول الله ۱۰۶۸	پناه نامه بران شفیع زمین و زمان ۱۰۶۸
سواد عین بیت الله امیر ملک ملل ۱۰۶۸	ابر زرگ کل رسل رهنمای کون و مکان ۱۰۶۸	خلاصه دو جهان ماه مطلع لولاک ۱۰۶۸	شه جهان و فلک قدر و صاحب احسان ۱۰۶۸
سمار حلم و سخاوت جمال و کمال ۱۰۶۸	پناه تاجوران کاسمان بدو چنان ۱۰۶۸	سحاب جود و شهنشاه مالک کونین ۱۰۶۸	امین هر دو جهان دادره زمان ۱۰۶۸
پناه اهل نبوت بهار علم ۱۰۶۸	اکل مراد ملل ابروی گلشن جان ۱۰۶۸	المطاع دین جهان تاج صاحب معراج ۱۰۶۸	سپهر مجد شفیع عالمیان
۱۰۶۸	کمال بدو ورع ابروی موجودات ۱۰۶۸	جهان جود و حیا مصطفی رفیع الشان ۱۰۶۸	
	کعبه زمین سلطان انبیای کائنات	قبله دین سر موجودات	

شفیع ملل احمد مجتبی * رحمت عالم کعبه اصفیا * سرور و سردار محمد مصطفی ۱۰۶۸ * صلی الله علیه صدر رسل و آله و سلم ۱۰۶۹ *

کرد محبوس پدر را چو شه عالمگیر گفتم این جواب لقب یافتی تاریخش زانکه	دل من گفت که حیف این چه شر می بینم همه آفاق پر از فتنه و شر می بینم فی تامل سر آهی بکشید و فرمود	داد این جا فیها شیر از بشارت بدلم هیچ شفقت نه برادر به برادر دارد پسران را همه بدخواه پدر می بینم	مشکل این است که هر روز بتر می بینم هیچ مهری نه پسر را به پدر می بینم

۱۰۶۹ یعنی اگر از عدد و مصرعه آخر که یکهزار یا صد و چهل میشود الفاظ تامل را عدد سر آه که الف باشد و سر دو چهار صد و هفتاد و دو میشود خارج نموده آید تاریخ برآید

ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه ابن شاه جهان بادشاه غازی

شب یکشنبه یازدهم ماه ذی القعده سنه یکهزار و بست و هشت هجری که مطابق روز آسمان بست و هفتم مهر سال شصت و چهار الهی موافق روز شهریور چهارم آبان ماه جلالی سال پانصد و چهل و یک ملک شاهی ملاحق روز سیوم از خمسهٔ المسترقه قدیمی سال نهصد و هشتاد و هشت یزدجردی مصادق دهم تشرین الاول ماه رومی سال یکهزار نهصد و سی و یک اسکندری مطابق دهم اکتوبر ماه انگریزی قدیمی سال یکهزار و ششصد و نوزده عیسوی از بطن ارجمند بانو بیگم ملقب بممتاز محل بنت نواب آصف جاه برادر نورجهان بیگم تولد پذیرفته و این قطعه ملک الشعرا ابوطالب کلیم بعد جلوس فرمودن عالمگیر بر اورنگ خلافت در تاریخ ولادت او گفته

تاریخ ولادت

داد ایزد به بادشاه جهان تا بشں اورنگ زیب کرد فلک	خلقی بهجه مهر عالمتاب تخت زرین پایه گشت عرش جناب طبع در باب سال تاریخش	تاج صاحب قران ثانی یافت چون باین مژده آفتاب انجنت ندا زد رقم آفتاب عالمتاب ۲۵	گوهر بحر از دگرفته حساب افسر خویش بر هوا چو حباب

۱۰۲۹ چون در سنه یکهزار و چهل و شش هجری بتاریخ بست و سیوم ماه ذی الحجه مطابق بست و نهم اردی بهشت روز دوشنبه عقد ازدواج اورنگ زیب با دختر شاه نواز خان ابن نواب آصف جاه منعقد گردید طالب کلیم تاریخ این جشن بدینسان نظم آورده

تاریخ کدخدائی

جهان کرد سامان بزم نشاط فلک رتبه اورنگ زیب آنکه بخشش	که کلبانگ عیشش بگردون رسید سر افراز ناهید جاوید دیده فلک گفت تاریخ جشن زفافش	قران کرد سعدین دولت بخوبی نهال برومند شاهی که دولت دو گوهر یک عقد دوران کشیده ۱۰۴۶	که از انسان قران چشم انسان ندید چو اقبال در سایه اش آرمید

۱۰۴۶ و شاه نواز خان مذکور از اعظم امرای شاهجهانی بود که منصب پنجهزاری پنجهزار سوار و سه هزار دو اسپه سرفرازی داشت و از طرف شاهزاده محمد داراشکوه در جنگ عالمگیر بادشاه معرکه مصاف آراسته بشهادت رسید

جلوس

در ابتدای ماه رمضان سنه یکهزار و شصت و هشت هجری محمد اورنگ زیب در حالت بیماری پدر با برادر بزرگ خود محمد داراشکوه محاربه متواتر نموده او را منهزم ساخت و پدر خود شاهجهان بادشاه را محبوس کرده عنان سلطنت و فرمانروای بدست خود آورد و پس از دو ماه بتاریخ غره ذی القعده روز جمعه سال مذکور مطابق یازدهم امرداد ماه الهی سال یکصد و سه اکبرشاهی موافق بست سیوم جولائی ماه انگریزی قدیمی و دوم اگست ماه جدیدی سال یکهزار و ششصد و پنجاه و هشت عیسوی در عمارت دلپذیر باغ فیض بنیاد اعزاباد عرف شالامار بمکان تجهلی بهون در عمر چهل سالگی بر سریر سلطنت جلوس فرمودند و بار دوم

ومرات خیال مرتسم نگشته وحقایق گذران وقایع دهر و فکرت پردازان نظم و نثر را که سوانح نگاران بدایع ارباب ملک و دولت و صنایع شناسان اصحاب مکنت و قدرت انداز فراخته بنای این شکوه و عظمت بر زبان قلم و قلم بر زبان نگذشته فرازنده کاخ هستی و طرازنده بلندی و پستی این بنیان رفیع را که قرة العین بینش و زینت بخش کارخانه آفرینش ست

بر دروازه پانزدهم

پایدار داشته صدای تسبیح سبحانش را هنگامه آرای ذاکران مجامع ملکوت و زمزمه تهلیل جهلالتش را نشاط افزای بر معتکفان جوامع جبروت و اوراد روس منابر معموره جهان را بخطبه دولت جاوید طراز این پادشاه دادگر دین پرور که بمیامن ذات مقدس مبارکش ابواب امن و امان بر روی روزگار گشاده است آراسته دارد بحق الحق و اهله ۱۲

کتبه نور الله احمد ٭ قطعه تاریخ این مسجد چنین یافته اند

تاریخ

من نگویم کعبه لیکن اینقدر گویم که هست	جبهه او تا و عاشق سجده این آستان	پرتو انوار او چون عالم افروزی کند	صبح را گرد نقش نگینش است حیرت در دهان
مسجد این بیت الحرامی آیت اماس جبرئیل	خلوت روحانیان را شمع بزم لامکان	دست اقصی تا از رخامش ساخته	روی سقف ابر آباد گشت از بهر کان
نیست در وی حاصلی الا نجات اهل حاجتش	خیر و دعا ثانی صاحبقران شاهجهان	در بنای خیر این سعی که او در همتش	حاصل کان جمله خواهد آخر حرف کان
تا همیشه قبله اسلام ست کعبه راست	قبله گاه آرزو باد جهانش جاودان	مسجد کان کعبه ثانی است تاریخش بود	قبله حاجات آمد مسجد شاهجهان

۱۰۶۷

عدد ماده تاریخ از روی حساب ابجد هزار و شصت و هفت میشود و انجامش در سنه هزار و شصت و شش بوقوع آمده لیکن چون اندک قلیلی از کار حکاکی وجلا مانده بود نظر بجودت تاریخ بحکم پادشاه دران سال داخل نموده شد و بیرون مسجد در کنج جنوبی و شمالی دار الشفا و مدرسه بکمال صفا ترتیب یافته

محبوسی شاه جهان پادشاه

ازانجاکه شاهجهان پادشاه پسر بزرگ خود شاهزاده محمد داراشکوه را ولی عهد خود ساخته بود بنابران دیگر برادرانش خصوص محمد اورنگ زیب عالمگیر که پسر سیومی بود مدام باوی عداوت میداشتند تا وقتیکه در سنه یکهزار و شصت و هشت هجری پادشاه بیمار شد محمد داراشکوه که ولی عهد بود نظم و نسق سلطنت بطور خود ساخته راه آمد و رفت اخبار از هر دیار مسدود نمود و بسبب آن اختلال بسیار در امور سلطنت افتاده و عالمگیر که در دکن بود و در همت و جوانمردی گوی سبقت از برادران دیگر می ربود و مدام خیال پادشاهی در سر داشت فرصت را غنیمت انگاشته نواب شایسته خان امیر الامرا و دیگر امرا را موافق ساخته لشکری عظیم از اورنگاباد برسر محمد داراشکوه که در قلعه اکبراباد بود فراهم آورد جنگ اول بتاریخ هفتم ماه رمضان در موضعی قریب دهولپور که ده کروه از اکبراباد است با داراشکوه رو نمود و تا چند روز همین آتش در کاسه بود تا آنکه داراشکوه منهزم گشته بجانب اکبراباد شتافت و ازانجا نیز شکست خورده بدهلی رفت و ازانجا از خوف عالمگیر بسوی لاهور و بهکر روانه شد و اورنگ زیب باکبراباد رسیده و قلعه خالی یافته بتاریخ هفدهم رمضان سنه مذکور پدر خود را بطور نظر بند محبوس نموده مالک تخت و تاج گردید تاریخ این معامله که موافق طریق تعمیه جهت طبع آزمائی گفته بود در تتمه تمام ثبت نموده شد

تاریخ

الخاقان الاعدل الاعظم والقاان الاجل الاکرم مظفر شہاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاہجہان بادشاہ غازی
لازالت رایات دولتہ منصورۃ واعداء الحضرۃ مقہورۃ کہ دیدہ بصیرت حق بینش از تشعشع انوار ہدایت انما یعمر مساجد اللہ

بر دروازہ سوم

من امن باللہ والیوم الاخر مستنیر است وآئینہ ضمیر صدق گزینش از اشعہ مشکات روایت احب البلاد والی اللہ مساجدہا
فروغ پذیر این مسجد کہ اساس گردون مماس کہ کریمہ لمسجد اسس علے التقوی بیان نمیان یادار اوست وبنیہ الھی
فی الارض رواسی نشان نہ عمر وکبار استوار او قبہ فلک شانش از طبقات آسمان گذشتہ وشرفہ طاق
سپہر نشانش با درج کیوان پیوستہ

بر دروازہ چہارم

گر طاق وقبہ مقصورہ اش جوئی نشان * ہیچ نتوان گفت غیر از کہکشان و آسمان * فرد بودی قبہ گردون
نبودی تا نشینش * طاق بودی طاق گر جفتش نبودی کہکشان * فروغ شمسہ پیش طاق جہان نمایش روشنی
بخش مصابیح سموات پر تو گلشن گنبد عالم آرایش لرزا فزاے قنادیل جنات منبر سنگ مرمر ش چون صخرہ مسجد اقصی مرقات

بر دروازہ پنجم

مقام قاب قوسین او ادنی محراب فیض گسترش مانند صبح صادق کشادہ پیشانی بشارت رسان ولقد جاءہم من ربہم الہدی
ابواب رحمت آسایش صلای واللہ یدعو الی دار السلام بمسامع خاص وعام رسانیدہ منارہ سپہر مدارش ندای بحیر الذین
احسنوا الحسنی از نہ رواق گنبد فیروزہ فام گذرانیدہ سقف رفیع باصفایش تماشا گاہ روحانیان کرہ افلاک
بر دروازہ میانہ کتبہ یا یا دسے بخط طغرا نوشتہ است

بر دروازہ ہفتم

صحن وسیع دلکشایش سجدہ گاہ پاک نژادان معمورہ خاک روح فضای فیض انتما وطیب ہوای روح افزایش
از روضہ رضوان حکایت کردہ وعذوبت ماء معین حوض دلنشین بلطافت آسایش از چشمہ سلسبیل خبر دادہ در روز جمعہ دہم
شہر شوال سال ہزار وشصت ہجری موافق سال چہارم از دور سوم جلوس میمنت مانوس بساعت خجستہ

بر دروازہ ہشتم

وطالع شایستہ بہر مایہ ابتدا و پیرایہ تاسیس یافت ودر عرض مدت شش سال بحسن سعی کار پردازان کار دان کارگزار
وفرط اعتقاد واہتمام کار فرمایان صاحب اقتدار وبذل جد وجہد استادان ماہر دانشور وفور کوشش پیشہ کاران
چابک دست صاحب ہنر و اتفاق مبلغ دہ لکھہ روپیہ صورت انجام وطراز اختتام پذیرفت ومقارن اتمام در روز عید فطر

بر دروازہ نہم

بفر قدوم اقدس بادشاہ ظل اللہ صانہ عن الفنت خدا آگاہ زیب وزینت گرفت باقامت نماز عید وادای وظائف
اسلام چون مسجد الحرام در عید الضحی مرجع طوائف انام گردید دستیاری اسلام وایمان راستانت ورضانت کرامت فرمود
سپاحان ربع مسکون وسالک لوزوان کوہ وہامون را آراستہ عمارتی باین رفعت وحصانت ہائینہ بچشم

بر دروازہ دہم

خرد هم قدوهٔ مشایخ گفت	در بیه صوم سال رحلت او	بود محمد عیان و نهفت	شیخ والاجناب اسمعیل

نواب سعد الله خان وزیر

یکی از منصبداران کبار شاهجهان بود و بتاریخ بست و دوم جمادی الثانی سال هزار و شصت و شش بعارضهٔ قولنج بعمر چهل و هشت سالگی ازین جهان رحلت نمود و لطف الله خان پسرش که یازده ساله بود بخاطر منصب هفتصدی و صد سوار نوازش یافت

نواب علیمردان خان امیر الامرا

یکی از خوانین عمده و کاردیده درگاه شاهجهان بود در سنه هزار و شصت و هفت هجری بعروض عارضهٔ اسهال از خدمت بادشاه رخصت کشمیر که آب و هوای آنجا بمزاجش سازگاری داشته یافته و از ماچهیواره بنابر ضعف و ناتوانی بکشتی سوار شده بتهاره رسیده بود که دوازدهم رجب سنه مذکور بدرود این جهان نمود پسرانش لاش او را بلاهور برده در روضهٔ والده اش مدفون ساختند چهار پسران گذاشته بود ابراهیم و عبد الله و اسمعیل و اسحاق

چندربهان برهمن

در سلک ملازمان شاهزاده محمد داراشکوه پسر شاهجهان بادشاه بعهدهٔ منشی گری انتظام داشت منشآت و مکاتبات که باهل زمان خود نوشته جمع ساخته و مجموعه رنگین پرداخته و دیوان اشعار نیز دارد بیشتر اشعارش بطرز قدیم است تخلصش برهمن در سنه هزار و شصت و هشت درگذشت و در مرآت الخیال مرقوم است که او بعد قتل داراشکوه ترک نوکری نموده بشهر بنارس رفت و در آنجا در سنه الف و ثلث و سبعین فوت شد نقلیست که شاهزاده روزی برهمن را بملازمت بادشاه برد بادشاه گفت که از گفتهٔ خود شعری بخوان برهمن این شعر خواند ؎ مرا دلی است بکفر آشنا که چندین بار ٭ بکعبه بردم و بازش برهمن آوردم ٭ بادشاه برآشفت و گفت که کسی تواند که جواب این کافر رساند افضل خان وزیر که حاضر بود پیش آمده این شعر شیخ سعدی را خواند ؎ خر عیسی اگر بمکه رود ٭ چون بیاید هنوز خر باشد ٭ بادشاه تبسم کرد و هیچ نگفت از دست ؎ همین کرامت بتخانهٔ مرا ای شیخ ٭ اگر خراب شود خانهٔ خدا گردد

مسجد جامع شاه جهان بادشاه مشهور بمسجد جهان نما

این مسجد عالی که ثانی ندارد بفاصلهٔ هزار گز بادشاهی از قلعهٔ شاهجهان آباد سمت غرب واقع است خوبی و لطافت عمارتش از تحریر و تقریر بیرون است بنیاد این مسجد لطیف بحکم شاهجهان بادشاه بتاریخ دهم شوال سنه یکهزار و شصت هجری مطابق سال بست چهارم جلوس بحضور سعد الله خان دیوان اعلی و فاضل خان خانسامان نهاده اند و در مدت شش سال بصرف ده لکهه روپیه صورت اتمام پذیرفته یازده در دارد و این کتبه برین دروازه ها منقوش است

کتبه بر دروازه اول از جانب شمال

بفرمان شهنشاه جهان بادشاه زمین و زمان کیهان خدیو کشورستان گیتی خداوند گردون توان مؤسس قوانین عدل و سیاست مشید ارکان ملک و دولت بسیار دان عالی فطرت قضا فرمان قدر قدرت فرخنده رای خجسته منظر فرخ طالع بلند اختر آسمان حشمت انجم سپاه خورشید عظمت فلک بارگاه

بر دروازه دوم

مظهر قدرت الهی مورد کرامت نامتناهی مظهر کلمة الله العلیا مروج الملة الحنیفة السمحا ملجا الملوک و السلاطین خلیفة الله فی الارضین

شاعری از سادات رشید اباد من تواج همدان است در اواخر عهد جهانگیری بهند آمده در سلک ملازمان صاحب قران ثانی انتظام یافته و لیوانی مشهور دارد در مرآت جهان مرقوم است که الهی در سنه هزار و پنجاه و هفت فوت کرده و در کتابی دیگر خوانده ام که وفاتش در سنه هزار و شصت و چهار هجری واقع شده چنانچه غنی کشمیری موافق این سال تاریخ یافته

تاریخ

نیست دور از صحبت ا...
که لب گور در آید سخن ...
گفت تاریخ وفاتش طاهر
بر سر خاک او ارباب زبان
ترد الهی زجهان گوی سخن
جامه پوشید سیه چون سخن

١٠٦٤

میر یحیی کاشی

از شعرای پای تخت صاحب قران ثانی بوده تاریخ اباد بے شاهجهان اباد بسیار خوب یافته و پادشاه صلهٔ آن پنجهزار روپیه عطا فرموده وفاتش شاید که در سنه هزار و شصت و چهار دست داده و این بیت با تاریخ وفات بر لوح قبرش نوشته اند * اگه از دشواری راه فنا ترسی مترس * بسکه آسان است این ره میتوان خوابیده رفت * و تاریخ این است * احیای سخن چو کرد یحیی جان داد *

١٠٦٤

مسجد دائی

این مسجد که مشهور است به دائی کی مسجد در شاهجهان اباد بر راه دهلی دروازه واقع است در سنه یکهزار و شصت و چهار هجری تعمیر یافته و بر پیشانی ان این تاریخ مرقوم است

تاریخ

شکر الله گشت این مسجد
از شرف سجده گاه اهل نظر
سال تاریخ او خرد گفتا
گشته آباد کعبهٔ دیگر

١٠٦٤

حضرت سید باقی

در سنه هزار و شصت و پنج بقصد طواف کعبه میرفت در راه مسافر دار البقا شد تاریخ وفاتش از مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

عمده دینا و دین قدوهٔ کون و مکان
قبلهٔ اهل جهان کعبهٔ عرش آستان
ساعت ... فدوه ... سال ... گفت
سید باقی رشید آفاق از لطف خدا
صبح شنبه پنجم شوال باقی دار جان
چون ازین دار الفنا شد جانب عمر جاودان

١٠٦٥

شیخ عبد اللطیف برهان پوری

در سنه هزار و شصت و شش وقتیکه شاهجهان پادشاه به تسخیر حیدر اباد متوجه شده بود در برهانپور فوت شده دران بلده مدفون گشت تاریخ اوست * آه از ان شیخ کامل

١٠٦٦

شیخ اسمعیل چشتی اکبر ابادی

او در ماه رمضان سنه یکهزار و شصت و شش هجری در اکبر اباد فوت کرده و در انجا مدفون گردید

تاریخ از کتاب مخزن الواصلین

١٠٦٦

شیخ عالی مقام اسمعیل
بدرهٔ اهل بیت بود دلیل
گفت تاریخ نقل او هاتف
آه فردوس و جنت اسمعیل

الیضاً

وفاتش در سنه یکهزار و شصت و دوم هجری واقع شده و یکی از مریدان او شیخ کریم الله سهارنپوری در تاریخ او گفت

تاریخ

فانی العشق لم یزل حسن لایزال ... فیض الله آن یگانه درگاه ذوالجلال

چون داشته نظام دل از رشد و نظام ... تاریخ انتقال وی آمد نظام بال

۱۰۶۲

موتی مسجد

این مسجد که اندرون قلعه اکبراباد است سراسر از سنگ مرمر است بحکم شاهجهان بادشاه تعمیر یافته و در سنه یکهزار و شصت و سه هجری باختتام رسیده این چند عبارت اندرون مسجد مذکور مرقوم است گفته اند این کعبه نورانی و بیت المعمور ثانی که صبح در جنب صفای آن ستای است تیره و خورشید از فرط ضیای آن خشتی است خیره کرسی پایدارش باساق عرش همدوش گنبد فیض بارش بارواق فردوس هم آغوش بنیان عالیت آنش تبیان لمسجد اسس علی التقوی و ذروه سپهر افرازش ترجمان فاستوی و هو بالافق الاعلی هر گلدسته اش دسته نوری بانوار کواکب بسته یا فواره فیضی از چشمه آفتاب جسته هر کلس زرنیش شمع فروغ بخش شادیل آسمانی هر محراب نور آگینش هلال نوید رسان عید جاودانی هر طاق رفیع قلعه لعل فام مستقر الخلافت اکبراباد که بازمردین حصار برج مستدار بر سته است گوی هاله الیست در بدر منور که بر فضای سحاب رحمت یزدانی است مبین یا دایره الیست گرد مهر انور که بر ترشیح امطار کرامت نشانی است متین همانا بهشتی قصر لیست والا از یک لولوی لالا که از سر اغاز معموره دنیا مسجدی سراسر از سنگ مرمر مصفا عدیل آن بروی کار نیامده و از بدو ظهور عالم معبدی سراپا منور و مجلا النظر آن جلوه ظهور نداده بفرمان خاقان سلیمان احتشام و سلطان خلیل احترام چهره افروز سلاسل بانی مبانی جهانبانی شهنشاه عرش بارگاه ظل الله خلایق پناه موسس ارکان خلافت مرصص بنیان عدل و رافت که بیمن قدسش زمین را بر آسمان هزاران ناز وار در نور نقشش اسمان را باز من فراوان نیاز بخت و دولت را از عشق خدمتش دوام بیدار بسے ملک و ملت را با جمال طلعتش کمال هواداری باد بهشت از خاک درگاه فلک جاهش در ویزه گری آتش دوزخ از آب شمشیر دشمن کاهش وظیفه خوری سه بنای مملکت زو استواری ✽ اساس عدل را زو پایداری ✽ مدام از چشمه تیغ ظفر خیز ✽ کند بیمانه کفار لبریز ✽ جنابش را فلک خدمتگذاری ✽ جبینش را سحر آئینه داری ✽ قطب آسمان دین پروری و نسر حیثیت نوازی مرکز دوران عدل گستری و مملکت طرازی ابو المظفر شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه غازی بنا یافته و در عرض هفت سال بصرف سه لکهه روپیه اواخر سال بیست و ششم جلوس اقبال مانوس مطابق سنه هزار و شصت و سه هجری پیرایه انجام و در برو تاج اختتام بر سر گرفته ایزد متعال بیمامن نیت حق طویت این بادشاه دین پناه همگنان را توفیق اداے طاعات و اقتنای حسنات روز افزون کناد و اجر دلالت و هدایت تا آنرا روزگار فرخنده آثار این حق گزین حقیقت آگاه عاید گردانا د آمین یا رب العالمین فقط

شیخ عبد الاحد

مشهور بمیان گل لفضل موصوف و بعلو فطرت و جودت طبع معروف بود تاریخ رحلت او ✽
قیل ادخلوها بسلام آمنین ✽ یافته اند

۱۰۶۳

میر الهی

حضرت امیر ابو العلا سرور اولیای دین ‌ کاشف بالیقین ... اکمل خدا
خواست چو از فضل حق سال ممات آن ‌ رفت بقا سوی ملک جاودان
گفت خرد ز جهان رفت ابو العلا ‌ کرد صعود این مکان ... جا

١٠٦١

آن اولیاء الله لا یموتون ولکن ینقلون من دار الی دار ١٠٦١

گوهر بحر وفا کان سخا منبع فیض ‌ کاشف سر خدا عارف حق مرشد راه
بهجت روز دو سه سال ممات از فضل حق ‌ ابو العلا رکن جهان غوث زمان ...
شد ز گیتی به پنجم ماه صفر صبح پگاه ‌ کرد چون رحلت از این دار فنا سوی اله

١٠٦١

الحسنی الجراری ١٠٦١

و این رباعی در تاریخ وفات او امیر نور العلا که عم زاده او بود فرموده اما یک عدد کم میشود

تاریخ

در سنه الف و واحد و ستین ‌ شد معاش مقام علیین
یافت تاریخ او دل غمناک ‌ رفته قطب زمان بعالم پاک

١٠٦٠

و بر یکی از تربت که متصل مرقد اوست از سنگ مرمر این بیت از خواجه حافظ مرقوم است ١٠٦٠

چشم آن دم که ز شوق تو نهد سر بلحد ‌ تا دم صبح قیامت نگران خواهد بود

ملک الشعرا ابو طالب کلیم همدانی المولد کاشانی

١٠٢٨

دو بار بسیر هندوستان آمد اول در عهد جهانگیر بادشاه رسیده بعد چند که تمنای وطن بدست آمد بود بوطن معاودت نموده به توفیق رفیق طالب دو بار تاریخ مراجعت خود یافته و مرتبه دویم باز بهند آمد و در عهد شاهجهان بادشاه بخطاب ملک الشعرا بلند آوازه گشته دو مرتبه بزر سنجیده و سه اول مرتبه وقتیکه خداوندگار روم بپادشاه نامه نوشت و بعد از تهنیت سال کیاد جلوس تحریر نمود که شما که بمعنی شاه جهان قرار داده اند شما بادشاه تمام روی زمین نیستید بادشاه در جواب آن تامل نموده از صف خان ... کرد طالب کلیم قصیده در مدح بادشاه گذرانید و این بیت در آن قصیده باین مضمون آورده

هند و جهان ز روی عدد چون یکی بود ٭ بر شاه خطاب زین رو مسلم است ٭

بادشاه خوشوقت شده همین بیت در جواب نوشت و کلیم را بزر سنجید و در تذکره سرو آزاد نوشته که فوت کلیم در یازدهم ذی الحجه سنه یکهزار و شصت و یک در کشمیر واقع شده و در نزدیکی قبر مرزا محمد قلی سلیم طوسی مدفون گردیده چنانچه غنی کشمیری در نظم تاریخ او گوید

تاریخ

حیف کز دیوار این گلشن پرید ‌ اشک حسرت چون نریزد قلم ‌ عمرها در یاد او زیر زمین
طالبا آن عندلیب باغ نعیم ‌ شد سخن از مردن طالب یتیم ‌ خاک بر سر کرد قدسی و سلیم ‌ گفت تاریخ وفات او غنی
رفته از خامه راز دست داد ‌ هر دم از شوق دل اهل سخن ‌ عاقبت از اشتیاق یکدگر ‌ طور معنی بود روشن از کلیم
بی عصا گردد این ره را کلیم ‌ چون زبان خامه گردد دو نیم ‌ گشته اند این هر سه یکجا مقیم

١٠٦١

غلام علی آزاد میگوید که ظاهر اسطور سیاق این بیت است که هر سه در یکجا مدفون اند این ... فوائد بود که قدسی را بکشمیر نقل کرده باشد زیرا که شیخ عبد المجید میگوید که قدسی در لاهور گذشت و مرزا طاهر نصیرآبادی مینویسد که استخوان قدسی را بمشهد مقدس رسانیده اند راقم الحروف در کتاب مرآت الخیال خوانده که طالب کلیم در سنه احدی و ستین گذشت مرقد او در یکی از دیهات لاهور واقع است و مرزا محمد قلی سلیم طوسی از طبقه اتراک ... سخندان بلند ادراک بود در هندوستان در رکاب عبد السلام مشهدی که بخطاب اسلام خان بایالت ممالک دکن سربلندی داشت بسر میبرد در سنه هزار و پنجاه و هفت در کشمیر فوت کرده در همان شهر مدفون گشته

شیخ فیض الله

[illegible] منصب سه هزاری ذات و سه هزار سوار بنام
امیر ابوالعلا [illegible] با ایشان [illegible] ساخت [illegible] جهانگیر بادشاه ترک [illegible]
[illegible] دست بیعت [illegible] امیر عبدالله [illegible]
[illegible] وقت [illegible] ذکری [illegible] در زمان اکبر شاه [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] وفات او
[illegible] ذی القعده [illegible] قبرش [illegible]
مقابل [illegible] امیر ابوالعلا [illegible]
[illegible] این بیت [illegible]
[illegible] کرامات [illegible]
[illegible] امیر ابوالعلا [illegible]
[illegible] شارک [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
آن [illegible] معلوم
[illegible] شارک ساخته [illegible]
و [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] بعد از آن
زن [illegible] مسلمان شدند والله عالم بالصواب و آنحضرت [illegible] جوگی [illegible]
[illegible] قبر او در جوار مزار آنحضرت موجود است و نوشته اند که امیر
ابوالعلا [illegible] آخر الامر [illegible] آن صاحب فراش شدند در چند روز پیش از
رحلت طعام و آب ترک کرده بودند [illegible] وقت صبح نهم صفر سنه یکهزار و شصت و یک
هجری بوقوع آمده مدت عمرش هفتاد و یک سال بود مزارش در اکبرآباد از شهر بیرون بمسافت یک کروه
بطرف شمال متصل قدم رسول که آنرا [illegible] گویند لاحق بزمین سلطان گنج واقع است و چهار دیواری
وسیع دارد و متصل تربت او مرقدی چند اند هرسال بروز وفات زائران در انتظام برای زیارت
بر او جمع میشوند تعویذ قبر او از سنگ مرمر است و بران سبحان ربی الاعلی منقوش است و بطرف پائین
یک لوح از سنگ مرمر نصب کرده اند و بران این ابیات که تاریخ وفات او تصنیف امیر افضل
[illegible] کنده است

تاریخ

[illegible] مرشد [illegible]	[illegible]	[illegible] مرشد [illegible]	[illegible]

سال نقلش پیر وش فرمود	میر نعمان ستون دین بود ۱۰۵۸	روضهٔ او باکبراباد است	تا قیامت بفیض آباد است

میر صالح الملقب کشفی

پسر عبد الله مسکین است در سنه یکهزار و شصت هجری در اکبراباد رحلت نموده دران مقام مدفون گردید

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین

میر صالح که اهل عرفان بود	صاحب کشف راز یزدان بود	ذات پاکش که از حق آگاه است	لیکه نور نعمت الله است
عقل تاریخ آن ستوده نژاد	گفت کشفی بخلد آب بداد	با وصال وصال آن خسرو	واتی خلد میر صالح گو
	مدفن او باکبراباد است ۱۰۶۰	روحش از فیض ایزدی شاد است	۱۰۶۰

۱۰۶۰

مسجد اکبرابادی

این مسجد عالی را که سراسر از سنگ سرخ است و در شاه جهان آباد اندرون فیض بازار واقع است اعز النسا بیگم عرف اکبراباد محل زوجه شاه جهان بادشاه در سنه یکهزار و شصت هجری تعمیر ساخته بود و بر دروازه‌اش این کتبه بخط نسخ منقوش است

کتبه

این مسجد فیض انتما و مدرسه راحت جا و حمام لطافت ادا و چوک دلکشا که عبادت گاه حق پرستان روزگار و روح افزای متردان اقطار و نشیمن آسانیان و دار النفع زمینیان ست در عهد سعادت مهد بادشاه اسلام کهف انام سایه والا پایه پروردگار خلیفه برگزیده کردگار رحمت اعم ذی الجلال مظهر ایزد داور بیهمال ابو المظفر شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه غازی پرستار خاص بادشاهی پرستنده با اخلاص ظل الهی موفقه خیرات و مبرات محرره سعادات و حسنات اعز النسا مشهور باکبرابادی محل بفرمان معلی بنا کرد و بجهت ابتغاے رضاے الهی و اقتناے ثواب اخروی و حاصل سیری و محبوبی با حقوق مرافق و داخله و خارجه وقف لازم شرعی نمود و مقرر ساخت که اگر بدست این ائمه احتیاج افتد آنچه از حاصل این موقوف بعد الترمیم باقی ماند بخدمت مسجد و حمام و طالب علم رساند و الاتمام را بجماعه مسطور بدهند این منازل منیعه در عرض دو سال بصد و پنجاه هزار روپیه آخر شهر رمضان المبارک سال هزار و شصتم هجری مطابق بست چهارم سال جلوس عالم آرا صورت انجام پذیرفت ایزد تعالی اجراین خیر جاری و نفع باقی بروزگار فرخنده آثار بادشاه دین پرور حق گزین حقیقت گستر و بانی این مبانی عامره عاید گرداناد امین یارب العالمین

میر ابو العلا اکبرابادی ابن ابو الوفا حسینی

در سنه نهصد و نود هجری ولادت یافته جد او امیر عبد السلام در زمان خلافت اکبر شاه بادشاه از سمرقند بهندوستان آمده باز مراجعت نموده بزیارت بیت الحرام رفته وهمانجا وفات یافته پسرش امیر ابو الوفا در بلده فتحپور سیکری وفات نموده نعش او را بدهلی برده متصل مدرسه لعل دروازه مدفون ساختند امیر ابو العلا بعد وفات والد در خدمت خواجه محمد فیضی که جد مادری او بود تربیت یافته و خواجه موصوف در عهد محمد اکبر شاه همراه راجه مان سنگه که تعیین صوبه بنگاله بود بالبو جداری بردوان تمام داشتند

جلوس نموده هفده سال فرمان روائی نمود و بعد از سلطان ابراهیم هشت سالی و بعد از وی بیست و شش سال سلطان محمد در سنه هزار و پنجاه و هشت بر سریر سلطنت نشست و این مصرعه در زبان ترکی از تاریخ ولادت او خبر میدهد

نور ده گلدی محمد سلطان ابراهیم ان

اعظم خان

برادر آصف خان جعفر بیگ بود در سنه دهم جهانگیری بمنصب هزاری و بخطاب ارادت خان سربلندی حاصل ساخته در سنه احد شاهجهانی باضافه هزاری و بوزارت کل سرفراز شد و در سنه سوم بخطاب اعظم خان بلند آوازه گردیده و در سنه بست و یکم بصوبه داری جونپور سربلندی حاصل ساخته و در سنه بست و دوم پنجم ربیع الاول یکهزار و پنجاه و هشت هجری در شهر مذکور بسن هفتاد و شش سالگی در بلده جونپور درگذشت و در باغی که مبنی از القضائی ایام حکومت بر کنار دریای مذکور احداث نموده بود مدفون گردید تاریخ فوتش از کلمه ۱۰۵۸ اعظم اولیا استخراج میشود و بلده قلعه اعظم گره که قریب شهر جونپور است آباد و احداث نموده اوست پسرش بعد وفات او بخطاب اعظم خان سرفرازی یافته در سنه احد عالمگیری در جنگ اکبراباد با سلطان دارا شکوه بکار آمد ۱۰۵۸

فتح قلعه قندهار از شاه عباس ثانی صفوی

چون در سنه یکهزار و پنجاه و نه شاه عباس ثانی بادشاه ایران قلعه قندهار را فتح ساخته از دست مردمان شاهجهان بادشاه برآورد ارباب طباع سلیم را در فتح این قلعه مشیدة البنیان تواریخها بخاطر رسیده در رشته نظم و بیان کشیده از انجمله این مصرعه از خان دکنیان در سنه اتفقی تلغیان قور بجی باشی بسته مصرعه بود اولین فتح صاحبقرانی ثانی ۱۰۵۹ و دیگر شاعران نیز چنین یافته مصرعه علی میگشاید در قندهار ایضا و دست ولایت از مدد ایضا آمد کلید ملکت هند قندهار و بعد ازین در سنه یکهزار و شصت و دو شاهزاده اورنگ زیب و در یکهزار و شصت و چهار شاهزاده دارا شکوه پسران شاهجهان بادشاه برای تسخیر این قلعه قندهار رفتند و بی نیل مقصود مراجعت نمودند ۱۰۵۹

شیخ محب الله اله آبادی

او در سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری در اله آباد فوت کرده در ان بلده مدفون گردیده

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین

شیخ عرفان پناه عالی جاه — منظهر فیض حق محب الله — گوهر معدن حقایق بود — اختر درج دقایق بود

سال ترحیل او به نیک نسق — گفت قطب الشیوخ مظهر حق ۱۰۵۸ — مرقد اوست در اله آباد — مرقع فیض و منزل ارشاد ۱۰۵۸

سید نعمان اکبرآبادی

او بتاریخ سیزدهم ماه صفر سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری در اکبراباد فوت کرده در همانجا مدفون گردیده

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین

میر نعمان که مظهر دین بود — تابع خاتم النبیین بود — عارف ذات ذو الجلالش دان — ورع تقوی بر کمالش دان

زبده آل مصطفی بوده — قرة العین مرتضی بوده — بود تاریخ سیزدهم صفر — که ز دنیا شد آن ستوده سیر

شرافت یکی ابر در شان او | سعادت در آغوش ایوان او
بپالش سر صدق هر کس که سود | چه دریا چون آبر دلش فزود
ز بس زر بی دیوار آراسته است | ز نقاش چین بو نما نوست است
ز دوارگه و حوض دریا نشان | باب زرین شیشه زد آسمان

سجود در این سرای سرکه | کند سرنوشت بدار جبهه در
زمانه چو دیوار او بر فراشت | به پیش رخ مهر آینه داشت
جهان بر سرش دست ایام عز | که گردون بلندی از او وام عز
چو جای شهنشاه عادل بود | از آن بادشاه منازل بود

واندرون دیوان خاص بآب زر این کتبه مرقوم است

اگر فردوس بر روی زمین است | همین است و همین است و همین است

مسجد جامع اکبراباد

این مسجد عالی که متصل دروازه قلعهٔ اکبراباد است تعمیر ساختهٔ جهان آرا بیگم دخت سومی شاه جهان بادشاه است
که بصرف پنج لکه روپیه در عرصه پنجسال در سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری صورت انجام یافته طولش یکصد
و سی ذراع و عرض صد ذراع و فضای صحن هشتاد ذراع بادشاهی مشتمل بر سه گنبد عالی و پنجاه ایوان است
و این کتابه بخط طغرا بر گرد محراب دروازه اندرونی آن عمارت عالی بر سنگ مرمر مرقوم است اما بعضی عبارت
آن در ایام غلبه مرهته و جات بضرب گوله های توپ زایل گشته و مسجد نیز جابجا شکسته بود بحکم صاحبان انگریز
باز مرمت گردید کتابه اینست کتابه ــــ این مسجد لیست شریف خداپرستان روی زمین را معبد نیست
منیف عبادت گزین را منظر بیست نور افزا دیده دران عبادت آئین را دمسکینت و تکنا عارفان حقیقت تین
را که به امر رفیع القدر نواب فلک جناب خورشید احتجاب آفتاب بهت نقاب عفت مسیده نساء زمان صاحبه
نسوان دوران ملکه جهان مالک گیهان ناموس العالمین اعز اولاد امیر المومنین جهان آرا بیگم در عهد
سعادت مهد صاحب عصر و آلی دهر ظل ظلیل حضرت سبحان خلیفه جلیل ایزد منان باعث امن و امان
بادشاه هفت اقلیم برآرنده تخت و دیهیم حارس ملک و ملت قامع جور و بدعت بادشاه دین پناه
شهنشاه حق آگاه مظهر کرم وجود بر گزیده حضرت معبود فرمان فرمای بحر و بر دارنده عدل گستر افراز
بر داحسان جهانبانی ملکستان منظم قوانین رعیت پروری دیرین دره نوازی ابوالمظفر شهاب الدین
محمد صاحب قران ثانی شاه جهان بادشاه غازی بمبلغ پنج لکه روپیه که قریب هفده هزار تومان رایج
ایران و بست و پنج لک خانی ناقد توران باشد در عرصه پنج سال صورت انجام پذیرفته نزدیک بازده والی انبار
این بنار رفیع را چون بیت المعمور پایدار در این اساس منیع را چون کاخ فلک بر فراز دارا د
است آثار بانیه مبانی خیرات عام مراسمه خیرات عاید گردانا دتم فی سنه

مابقی احوال سلاطین روم

چو سلطان احمد پسر سلطان محمد چهارده سال در روم حکومت نموده در سنه هزار و بست و شش درگذشت
برادرش سلطان مصطفی بر سریر فرمان روائی نشست و بعد حکومت یکسال سه ماه معزول گشت و برادرزاده
او سلطان عثمان بادشاه شد و بعد از حکومت چهار سال مقتول گردید و سلطان مصطفی عم او بار
دیگر یک سال و چهار ماه سلطنت راند و باز معزول شد و سلطان مراد برادر سلطان عثمان بر سریر سلطنت

و بلک ملک شاهی مصادف بیست و نهم ماه اپریل سنه یکهزار و ششصد و سی و نهم عیسوی قدمی در دوازدهم سال جلوسی موافق
هجری که در پنجاب ولایت مقرر گشته بود نهاده اند و این حصار عالی باهتمام عزت خان و الهوردی خان و مکرمت خان
با سایر عمارات و دیگر محل اقبال محل مسمی برنگ محل و شاه محل معروف به دیوان خاص و دیوان عام و خوابگاه و تسبیح خانه
و اقدار خانه و حمام و باغ حیات بخش و غیره بصرف نه سال و سه ماه صرف کرده و به تاریخ بیست و چهارم ربیع الاول
سنه بیست و یک جلوسی موافق سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری باتمام رسید و در موسوم بشاه جهان آباد گردید و صاحب
قران ثانی میمون روز و وقت داخل شدن درین عمارت جشن شاهانه ترتیب داده و سعیدای گیلانی تاریخ اتمام آن گفته از نظر شاهی
گذرانید و پنجاه ... بیاد یافته تاریخ این است

تاریخ

۱۰۵۸

شد شاه جهان آباد از شاه جهان آباد
۱۰۵۸

و این قلعه مشتمل است بر چهار دروازه و دو کهرکی و بیست و یک برج از انجمله هفت برج مدور و چهار برج مثمن اند
بر محرابهای شه نشینی که اندرون خوابگاه بادشاهی است این کتبه که آنرا سعدالله خان وزیر انشا نموده مرقوم است

کتبه

بر محراب جنوبی

سبحان الله این چه منزلهاست رنگین و نشیمن های دلنشین تالله بهشت برین چون گویم که در سیاق همت
بلند نا شایستش آرزومند اگر ساکنان اطراف و اکناف بسان بیت العتیق بطوافش آیند روا است اگر
ابنای گیهان انس و آفاق مثل حجر اسود به تقبیل آستان رفیع الشانش شتابند سزا آغاز قلعه والا که از
کمال کردن برتر است و به سنگ سد اسکندر و این عمارت دلکشا و باغ حیات بخش که در منازل چون روح
در بدن است و شمع در انجمن و نهر اطهر که آب صافش بینا را آینه جهان نما است و دانا را از عالم غیب پرده کشا
و آبشارها که هر یک گوی سپیده صبح دم است با لوحه آرای لوح و قلم و فوارها که هر کدامش پنجه نور است

بر محراب شمالی

بام صائحه آسمانیان مائل بالائی منزلی است با انعام نیلیان نازل و حوض که همه از آب زندگانی پر و صفا از شکست
نور و چشمه خورشید و دوازدهم ذی الحجه سال جلوس دوازدهم اقدس مطابق هزار و چهل و هشت هجری
لعالمیان نوید کامرانی داد و انجامش که بصرف پنجاه لکهه روپیه صورت پذیرفت بیست و چهارم ربیع الاول
سال بیست و یکم جلوس همایون موافق سنه هزار و پنجاه و هشت بفرخندگی و میمنت لزوم گیتی خدیو کیهان
خداوند باسعادت این مبانی آسمانی شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاه جهان بادشاه غازی
در فیض بروی جهانیان بگشاد

ابیات که باب زر مرقوم اند

شهنشاه آفاق شاه جهان
اساس ست تا ماه زیر این بنا

باقبال ثانی صاحبقران
بر او قصر اقبال او عرش سا

در ایوان شاهی بعقد ... م
زهی دلنشین قصر پیراسته

چو خورشید بر چرخ باد الدم
بهشتی بصد خوبی آراسته

ناقه نوجوان که بچه نزاد / تیغ زو شیر را برّوم داد / کودکی مرده را به نیم نگاه / زنده کردان ولی حق آگاه
شیخ با آن کمال و همت وجود / در لباس سپاهیان می بود / حامی بادشاه شاهجهان / بود پیوسته آن ولی زمان
شیخ را راه بود بی اکراه / در حرمگاه خاص شاهنشاه / از جمادی نخست سیزدهم / بود کان قطب شد بچرخ نهم
سال نقلش خرد باهل زمان / گفت افسوس رفت قطب جهان / روضه‌اش با اکبراباد است / منزل فیض و جای ارشاد است ۱۰۰

حضرت ولی محمد نارنولی ۱۰۵۷

بتاریخ بست و پنجم شوال سنه یکهزار و پنجاه و هفت هجری فوت کرده

تاریخ از خزینة الواصلین

آنکه او مرشد خواص عوام / هست او را ولی محمد نام / آنجهان ست میشدی ز جلال / گر ندانستی از جنوب و شمال
کشف او برتر است از تحریر / خارقش فائق است از تقریر / جمعه و بست پنجم شوال / نقل کرد از جهان حزن ملال
سال تاریخ نقل او سرشاد / منظهر الحق ولی اعظم کو ۱۰۵۷ ۱۰۵

احوال دهلی قدیم و بنیاد قلعه شاه جهان اباد

در نسخه هفت اقلیم که امین محمد رازی در سنه یکهزار و یک هجری تصنیف نموده مرقوم است که در تواریخ اهل هند آمده که شهر دهلی از اعصار نهایت ابادانی داشته و بعد از ان نوع خراب شد که مسکن وحوش و ذباب گردید تا آنکه در سنه سه صد و چهار هجری باز ابادانی گشت و قرب سه صد سال هندوان دران مکان کامجو و کامران بوده اند در پانصد و هشتاد و هشت بر دست سلطان قطب الدین ایبک غلام سلطان معز الدین سام که او را سلطان شهاب الدین نیز خوانده اند فتح شد و از ان زمان تا حال هندوان دیگر بران مکان مستولی نگشته اند و همیشه در تصرف سلاطین اسلام بوده و دهلی قدیم که در زمان سابق اباد بوده و در این حال خراب است دار عمارتی که باقی مانده مسجدیست که هزار ستون در انجا بکار رفته و در بیرون مسجد مناره ایست در کمال بلندی که هیچکس را قدرت بالا رفتن آن نیست و در این مناره را جمعی که پیموده اند هشتاد قدم گفته اند و ارتفاعش را صد و سی درعه اما دهلی نو بر یک فرسنگی شهر قدیم بر کنار آب جمن در سال ششصد و هشتاد و هشت هجری باهتمام سلطان جلال الدین خلجی بنا شده و این شهر در غایت کیفیت و لطافت هوا است و در بین شهر چندان باغات جنت نشان و عمارات دلپذیر است که خامه در زبان از تحریر ان بتقصیر قایل است از انجمله مقبره جنت اشیانی همایون بادشاه است که عمارتی بدان لطافت درین عصر و زمان نساخته‌اند و در بیرون شهر عمارتیست موسوم بشکارگاه سلطان فیروز شاه و در میان عمارت عمودی برآمده است که قرب سی درع ارتفاع و سه درع سطبری وارد و از روی قیاس چنان فهم میشود که یک لخت سنگ است و این عمارت سه مرتبه است مادام که بیخ این عمود بزمین نرسیده باشد و سی درع دیگر بخاک و خشت و گل محکم نشده باشد ایستادن آن ممکن میسر نخواهد بود و بدین تقدیر عمودی که شصت درع طول داشته باشد بر پا داشتن آن نوع از محالات است فقط و این عمود و مناره که مذکور شد الی الان در دهلی موجود اند و صاحبقران ثانی شاه جهان بادشاه بنای قلعه دار الخلافت شاه جهان اباد و شهر را در سنه یکهزار و چهل و هشت هجری انداخت

قلعه دار الخلافت شاه جهان آباد

این قلعه عالی در عهد دولت شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاه جهان بادشاه اساس یافته و بنای این قلعه و شهر را بعد از گذشتن پنج ساعت از شب جمعه دوازدهم با که بست پنجم ذیحجه سنه یکهزار و چهل و هشت هجری مطابق نهم اردی بهشت سال بانصد و شصت

بر مهدی ... شیخ کبیر	در حقیقت بود بهشت برین	یافت توفیق زین عمارت نور	شیخ مهدی پسر شیخ صدق و یقین
	بهشت در ... تاریخش	بیکمان الله ...	

۱۰۵۷

۱۰۵۷

در خانهٔ شیخ

تاریخ وفات شیخ قادر شاه بن شیخ کبیر

شیخ قادر چو رفت از عالم	گریه کردند جمله اهل الست	سال تاریخ از خرد جستم	گفت بشنو وفات قادر شاه

۱۰۵۲

۱۰۵۲

متصل این روضه گنبدی دیگر است که در درون آن مرقد شیخ مهدی ابن بالا پیر است که در سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری ... گرد تاریخ او تاریخ مسجد که شیخ مهدی در زمین حیات خود در عالمه مذکور عمارت کرده بود در اتمام خود در قوم خواهد شد

حکیم رکنا کاشی

مسیح تخلص از مجلسیان شاه عباس ماضی الله ... از شاه رنجیده ترجیح هندی گفته که مطلع این شعر مشتمل بر ترجیح هندی گفته که مطلع است ... گر فلک یک صبحدم با من گران باشد سرش ٭ شام بیرون میرود چون آفتاب از کشورش ٭ از ایران بهندوستان آمده ملازم اکبر شاه شد و در زمان شاهجهان بادشاه بعارج دولت ... و ... آخر بالطلبت بیت الله فایض شد و باز بایران رفت و بقیه عمر را بکمال بسر برده در سنه سنت یک سیح و خمسین و الف در گذشت تاریخش درین مرحله یافته اند ع رفت بشنو فلک باز مسیح دوم

۱۰۶۶

۱۰۶۶

مولوی عبد القدوس ولد رشید

بتاریخ یازدهم ربیع الاول یوم پنجشنبه سنه یکهزار و پنجاه و هفت هجری از جهان فانی رحلت نمود و تاریخ وفات او اینست

تاریخ

در ربیع الاول و دیگر یازدهم ماه	پنجشنبه بود ... روشنی دار الفرار	سال تاریخ وفاتش گشت از ...	...

۱۰۵۷

۱۰۵۷

سید جلال بخاری

بکمال استعداد علوم ظاهری و فنون رسمی آراسته بود و چون شاهجهان بادشاه با ایشان اخلاص و عقیدت تمام داشتند نمی خواست که یک لحظه از نظر او دور باشد بنابران بتاریخ هشتم ماه شعبان سنه هزار و پنجاه و دو بکمال مبالغه عهده صدارت کل ممالک محروسه و منصب شش هزاری بخشید از اولاد سید احمد کبیر است و خلف سید محمد بخاری و تاریخ ولادت سید محمد بخاری که خود گفته این مصرع است ع من و دست و دامان آل رسول ٭ و سید جلال بخاری تخلص خود رضا فرموده اکثر به نظم اشعار می پرداخت در سنه یکهزار و سه ولادت یافته و تاریخ آن ٭ وارث رسول است سال وفات بموجب نوشته مرات جهان نما یکهزار و پنجاه و هفت است از عبارت ٭ جانشین جنید ... استخراج می یابد سه فرزندان داشت یکی سید جعفر دوم سید علی مخاطب برضویخان سیوم سید موسی جد شاه احمد که در جوار شاه محمد خیالی در بجی منڈل مدفون است سید جلال بخاری بیرون دروازه دهلی شهر پناه نو آسوده اند

۹۸۳

۹۸۳

۱۰۰۳

۱۰۵۷

شیخ ناصر اکبر آبادی

یکی از اولیای وقت خود بود در سنه یکهزار و پنجاه و هفت هجری در اکبرآباد فوت کرده تاریخ وفات و احوال وازین چند بیت که از ... نوشته در ... گردد

ابیات با تاریخ

شیخ ناصر که عارف حق بود	کاشف راز و واقف حق بود	خاک را از نظر طلا میکرد	آب را شیر با صفا میکرد
داد سبحه درکفش گردید	عقد یاقوت و لعل مروارید	ابر را هر کجا که میفرمود	بارش آنجا باعتدال نمود

۲۵۰

وتا امروز موجود ست و مسلمانان بدستور قدیم بروز عیدین دران مکان مجتمع شوند و نماز میگذارند

حاجی محمد جان قدسی مشهدی

از شاهجهان بادشاه بخطاب ملک الشعرائی که همین پایه صاحب سخنان ست سرفرازی یافته شیخ عبدالمجید صاحب شاهجهان نامه در وقائع جشن نوروز سال هزار و چهل و پنج مینگارد که روز پنجشنبه دوازدهم شوال سال مذکور سریر آرای آسمان چهارم برتو التفات برساحت حمل انداخت شانزدهم ماه مسطور حاجی محمد جان قدسی در جلدوی قصیده که بمدح بادشاه محلی ساخته بود بمیزان سنجیده شد و مبلغ وزن را که هزار و پانصد روپیه شده بود بادو مرحمت گردید و در اواسط شهر ربیع الاول سنه تسع واربعین والف بعنوان صله شعر صد مهر عنایت شد و در جشن شفا یافتن جهان آرا بیگم از آسیب آتش در اوائل شوال سال هزار و پنجاه و چهار هجری بعنایت خلعت و دو هزار روپیه تمتع برگرفت وقتی قدسی قصیده در مدح عبدالله خان که از اولاد حضرت خواجه بود و منصب هفت هزاری داشت گفته بحضورش برد و در مجلس سپاه بخواند چون فارغ شد عبدالله خان برخاست و هر دو دستش گرفته بر مسند خود نشانید و خود با پیراهن سفید که در بر داشت بر پالکی سوار شده بیرون رفت و خیمه را با خزانه و جمیع کارخانجات وغیره در وجه صله بدو بخشید بعد از چندی قدسی قصیده رنگین تر ازان در مدح صاحبقران ثانی گفته بعرض رسانید بادشاه خبر بخشش عبدالله خان شنیده بود فرمود حاجی صله که عبدالله خان بتو داده است هیچکس نمی تواند داد پس اقسام جواهر قیمتی طلبیده فرمود تا هفت بار دهانش ازان پر کنند در تذکره مرات الخیال مرقوم است که قدسی در سال یکهزار و پنجاه و پنج فوت شده و ملک الشعرا ابوطالب کلیم در مرثیه او ترکیب بندی گفته و این مصرع تاریخ یافته مصرع «دوزان بلبل قدسی چنیم زندان شد»

شیخ کبیر عرف بالا پیر ۱۰۵۵

۱۰۵

این شیخ قاسم قادری ست و مزار شیخ قاسم در چنار گده ست و روضه شیخ کبیر در قنوج برکنار دریای کالی ندی و آن عمارتیست عالی از سنگهای رنگارنگ تعمیر یافته و اندرون آن روضه چهار تربت اند یکی ازان تربت فرزند اوست که شاه قادر نام داشت و پیش از فوت پدر در سنه یکهزار و پنجاه و دو رحلت نموده و دو تربت دیگر برادرزادگان شیخ کبیر ست و شیخ کبیر روز دوشنبه دوازدهم ماه رمضان سنه یکهزار و پنجاه و چهار هجری انتقال نموده و یکی از پسران او که شیخ مهدی نام داشت در سنه یکهزار و پنجاه و هفت بر مرقد او این گنبد عالی تعمیر ساخته بر پیشانی دروازه گنبد مذکور این عبارت و ابیات مرقوم ست

درخانه اول

این گنبد عالی در زمان ایالت نواب معلی القاب بهادر خان ابن دریا خان افغان غوریه خیل داؤدزی عمارت پذیرفت

درخانه دوم

این گنبد عالی در سنه هزار و پنجاه و هفت هجری در عهد سلطنت ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی خلد الله ملکه و سلطانه تعمیر پذیرفت

درخانه سیوم

تاریخ وفات حضرت شیخ کبیر بالا پیر بن حضرت شیخ قاسم قادری

شده هجری سال هزار و پنجه و چار
دوشنبه دوازدهم ماه رمضان
بگفت داعی حق را اجابت لبیک
گر بر کامل قطب زمانه شیخ کبیر
روانه گردد ازان ار بروضه رضوان
عسیهم علم و عمل بحر دانش و عرفان

درخانه چهارم

۱۰۵۴

۵۸

شد ز بلخ و بدخشان نذر محمد خان زر و قبیله و املاک گذاشت در آن

یعنی چون از اعداد بلخ و بدخشان اعداد نذر محمد خان بدال مهمله برود و اعداد زر و قبیله و املاک افزوده شود تاریخ بر آید و نذر محمد خان پس از چند اوقات در هند آمده و بعد استقامت چند سال در هندوستان روانه گشته در اثنای راه در نواحی سمنان سلخ جمادی الثانیه سنه ۱۰۶۱ فوت کرده

تاریخ حوض و عیدگاه بهار

چون در سنه یکهزار و پنجاه و شش هجری شخصی بنام حبیب سور حوضی و عیدگاهی در ملک بهار قریب درگاه مخدوم الملک شاه شریف الدین تعمیر ساخت این تاریخ بر دروازه آن ثبت نمود که تا امروز موجود است

تاریخ

بدور شاه جهان بادشاه عدل گزین	حبیب سور بنا کرد حوض شرف الدین هزار و پنجه و شش سال هجرت سرور	و عیدگاه معلا فرش خشتی آن که شد تمام بماه صفر بخیر و ظفر ۱۰۵۶	به بست و ساخت بعون خدا درین دوران

۱۰۵۶

و شاه شریف الدین در سنه هفتصد و هشتاد و دو فوت شده و در بهار مدفون گشته اند و روضه او در سنه نهصد و هفتاد و هفت تعمیر گردیده

جامع مسجد بلده اله آباد

این مسجد عالی بر کنار دریای جمن متصل قلعه اله آباد واقع است و آنرا نواب شایسته خان ابن نواب آصف جاه بهادر در زمان شاهجهان بادشاه تعمیر نموده در سنه یکهزار و پنجاه و شش هجری باتمام رسانیده بیست و سه ابیات با تاریخ اندرون مسجد مذکور قریب گنبد منقوش هست از انجمله سه ابیات بسبب مهجوری ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ **ابیات** چونکه کاری معلوم نشد باقی بیست ابیات ایست

زهی بنای همایون که در اله آباد	بحکم بادشه دین پناه شد بنیاد	شهی که زیب آرایش سریر کلاه	چو او ز مادر ایام هیچگاه نزاد
شهی که عالم ازو یافت علوی و سفلی	بداد دین و شرافت چو انبر آرد یاد	شه جهان که بزیر نگین گرفته جهان	چو آفتاب قران همیشه عدل بداد
غبار معصیتش می برد نسیم عطا	کسیکه ناصیهٔ صدق را بخاک نهاد	رواج یافته دین در جهان ازین مسجد	اگر خانه دین کس چو بادشه آباد
کس از شرافت و قدرش بنا و دنیا	بسطح صحنش سقف فلک بود همزاد	چو خشت بهر بنا ماند بر زمین معمار	ملک ز عرش بجای دعا مبارکباد
بلند قدر بنائی که بهر کسب ضیا	بر آستانش مهر منیر سر بنهاد	بخلق سنگ درش عینک خدا بینی	زهی صفائی دست هنرور استاد
ازین بنا بود عالم ز باعث دنیا	خدا است راضی و سر خدا گشاد	نشد ز لطف الهی باین بنا باعث	ز صدق صاحب شایسته خان بنا بنهاد
زهی بنا زهی باعث و زهی بانی	بلطف حق همه معمور دین و دنیا باد	ز چار سوی بنا عفو جرم می بارد	زهی شرافت بانی و رتبه بنیاد
چو دور گنبد این کعبه دید چشم فلک	براه حیرت همچون زمین بیافتاد	بنه بسجده سر اینجا که فیض مسجد شاه	به بین بسنگ چو انسان زبان گویا داد
قدم ز سر بپی اتمام ساختی غنی	چو اهتمام بنام من اتفاق افتاد	بنور دین اندیشه داد مسند تزیین	نه همچو کوه کن از دست تیشهٔ فولاد
بگفت هاتف تاریخ سال تعمیرش	بر آستانش مهر منیر سر بنهاد	هزار و پنجه و شش رفته بود از هجرت	که دست تا رکشید از عمارتش استاد ۱۰۵۶

۱۰۵۶

باهتمام فرید فدوی خلیل الله موسوی باتمام رسید فقط اگر اعداد آستان و مهر منیر کم کنند تاریخ بر می آید اما یکعدد زیاده پوشیده مباد که در اوایل عملداری کمپنی انگریز در اله آباد یعنی در سنه یکهزار و هشت صد عیسوی کرنیل کیت صاحب این مسجد را متبرک ساخته مکان بود و باش خود مقرر نموده بود و بعد از ده سال در سنه یکهزار و هشت صد و یازده عیسوی باز بحکم کمپنی انگریز بصورت اصلی مبدل ساخته شد

اولیا مدفون گردیده و القاب آن مغفوره نواب جنت مآب صاحبه الزمانی مقرر شد و جهان آرا بیگم در حین حیات مجمع خود را تعمیر نموده بر لوح مزار او این بیت و عبارت بخط نسخ مرقوم است ٭ هو الحی القیوم ٭ بغیر سبزه نپوشد کسی مزار مرا که قبر پوش غریبان همین گیاه بس است ٭ الفقیر الفانیه جهان آرا مرید خواجگان چشت بنت شاه جهان بادشاه غازی انار الله برهانه سنه ۱۰۹۲

تاریخ پل علیمردان خان

این پل قریب دریای سرخاب است مابین قندهار و پشاور دران را نواب علی مردان خان وزیر شاهجهان بادشاه در سنه یکهزار و پنجاه و چهار هجری تعمیر ساخته و بر لوح سنگی که نزدیک آن پل استاده است این ابیات تاریخ مرقوم است

تاریخ

در زمان ثانی صاحبقران شاهجهان — بادشاهی که گستر ظل و باب جید
خان عالیشان علیمردان شد از بهر خدا — بانی این پل افضال فرح بخش بید
سال تاریخش چو جستم از خرد داد جواب — بانی این پل علیمردان شد از کسب ثواب

۱۰۹۴

قلعه جلال اباد

۴۵

شهر جلال اباد که بر کنار دریای اتک است برای ابادی ان جلال الدین محمد اکبر شاه در سنه نهصد و هشتاد و هشت هجری وقت مراجعت از کابل شمس الدین خافی حکم داده بود و در عرصه دو سال آباد ساخته بفاصله سه کروه از شهر جلال اباد چار باغ که از اباغ صفا و باغ وفا نیز گویند موجود است و این باغ را بابر بادشاه در سنه نهصد و چهارده هجری احداث ساخته بود و شاهجهان بادشاه در سنه هزار و پنجاه و چهار قلعه در جلال آباد تعمیر نموده بود و حالا مسمار است اما سنگی که بران تاریخ آن قلعه مرقوم است در مسجد جلال اباد تا امروز موجود است تاریخ اینست

تاریخ

بحکم شاهجهان اهتمام خان چو نهاد — بروی ساحت دیرین بنای خیر بلد
حساب سال اساسش ز عقل میجستم — ز آسمان ندا آن تا اثر بود پیدا
ندا رسید بگوشم بنای فرخ فال — مباد خوبی این قلعه در شکنج زوال

۱۰۵۴

تاریخ فتح بلخ و بدخشان

۴۵۰

چون در سنه یکهزار و پنجاه و شش هجری شاه جهان بادشاه با جمعیت سه لکهه سوار متوجه قندهار شده بلخ را فتح ساخت و محمد خان والی توران مغلوب شده بگریخت لفری شیرازی این ابیات در تاریخ بطور تعمیه گفته

تاریخ

شکر للّه کز عنایات خدا و جهان — گرد فتح ملک توران سر بر ملک حیات
گشت در تسخیر عالم ثانی صاحبقران — ایزد او را کرد در کشورستانی کامیاب
سال این تاریخ جست از عقل دانشور لفری — گفت بالطبع از ره تعمیه کای نکته یاب
بادشاه غازی عادل شهنشاه جهان — در ره عزم جهانگیری بهمه شی گر نگذرد
والی توران آن برآر ملک توران بعد از آن — انگه او را جهان از جهانبانان انتخاب
گر دلها الله جهان را صبح بخش از آفتاب — ثانی خاقان زمان بادشاه کر جناب

۳۱۰

و چون نذر محمد خان زر و قیمه املاک را همانجا گذاشته راه خود پیش گرفته بود چنانچه تاریخ آن مرزا عبد الرزاق مصنف کتاب مجمع الصنایع برسم تعمیه خوب گفته

تاریخ

نیز بمعرفت ولااستشراقی قزوینی یافته بتاریخ چهلمی ابراو بگسستاسمی نهاد، و در ماه صفر سنه یکهزار و پنجاه و دو درگذشت بعد فوت او پسرش شاه عباس ثانی بر تخت سلطنت جلوس نمود و بعضی از دانشوران ظل معبود تاریخ آن یافته اند و بجسم ربیع الاول سال یکهزار و هشتاد و هفت لثره از او سبب دوام درگذشت واجداد از ذی شرف شاه سلیمان صفوی پادشاه ایران شد و بعد فوتش پسر او شاه حسین صفوی بسلطنت ایران رسید و احوال او در پادشاه نوشته خواهد شد

۱۰۶۲

شیدا

از شیخ زاده های فتح پور سیکری است که در حوالی اکبرآباد واقع است در اواخر عهد جهانگیری و اوائل جلوس ساحبقران ثانی او بهمه سخنوری در آمده و بسیار شوخ طبع و بیباک بود و شعرای پایتخت را طعن و هجا میکرد مانند میرزا ابوالفضل و مهتر میکرد چنانکه گفته **بیت** نه تنها من همیگویم که او را بید فضل است بخدا و بیحود و دو قران که او را بیدا دولا ا و بهمه ملا لب است که گفته **قطعه** شب و روز خورد و ما الملا باالی حبیته دنیوی و ننگ است + کاقول شعر شیت یاد نیست که دنیاست مراد دلا لب سگ است + بهر سال و دانش معقول شیت

جهان آرا بیگم

دختر سومی شاهجهان پادشاه است ولادت او روز چهارشنبه بیست دوم ماه صفر سنه هزار و بیست و سه هجری موافق روز فروردین ماه الهی و سال نهم از جلوس جهانگیر پادشاه بوقوع آمده و بیست و ششم محرم سنه هزار و پنجاه چهار هجری آتش چراغ در جامه اش گرفت و تمامی اندامش مجروح شد پادشاه که در آن ایام در دکن بود از آنجا ذاکتر بوتن صاحب انگریز را که طبیب حاذق بود و سواری جهاز بدریای سورت وارد شده او بطلب داشت علاج موصوف حسب الحکم پادشاه بمعالجه جهان آرا بیگم پرداخت و در اندک فرصت او را غسل شفا داد و پادشاه بعوض این خدمت شایسته حسب خواهش او فرمانی از حضور بنام کمپنی انگریز مرحمت فرمود که ایشان بی مزاحمت در ملک بنگاله کوتهای تجارت تعمیر ساخته یکجا تجارت بدارند فقط و حاجی محمد خان قدسی در باب سوخته شدن جهان آرا بیگم قصیده گفته بپادشاه گذرانید و پنجهزار روپیه صله یافت از آنجمله یک بیت این است **بیت** تا سر زده از شمع چنین بی ادبی + پروانه ز عشق شمع را سوخته است + روزی بیگم بسیر رفت میر سیدی طهرانی از بالای بام که بر سر راه بود به بانگ بلند این مطلع خود خواند **مطلع** برقعه برخ افگنده برد ناز بباغش + تا نکهت گل بیخته آید بدماغش + بیگم شنیده مسرور شد و پانصد روپیه صله عنایت فرمود و میرزا محمد علی ماهر تخلص مثنوی مختصری در صفت جهان آرا بیگم گفته بتوسط عنایت خان آشنا نزد بیگم فرستاد این بیت بیگم را خوش آمد و پانصد روپیه صله فرستاد

بیت اینست

	بیت	
	بذات او صفات کردگار است + که خود پنهان و فیضش آشکار است	

و میر غلام علی آزاد میگوید که در کلیات نعمت خان عالی که مثنوی شانزده بیت در تاریخ عمارت زیب النسا بیگم دختر خلد مکان است و در آن مثنوی این بیت مذکور نیز بنظر آمده تو او را افتاده باشد و جهان آرا بیگم در زمان برادر خود عالمگیر پادشاه بتاریخ سوم رمضان سنه هزار و نود و دو هجری در خلوت سرای جاودانی آرمیده و در صحن روضه نظام الدین

شیخ عبد الحق محدث دهلوی

یکی از اولیای کبار هند بود در ماه محرم سنه نهصد و پنجاه و هشت هجری بوجود آمده و در سنه یکهزار و پنجاه و دو درگذشته مقبره او در دهلی برکنار حوض شمسی واقع است عبارتی چند که از آن بالکل احوالش معلوم توان کرد اندرون برج آن مکان از حروف جونه مرقوم است و آن عبارت اینست بسم الله الرحمن الرحیم مجملی از احوال کرامت منوال مقتدای وقت مباحث الفاخر ابو المجید عبد الحق رحمة الله و رحمة بسیعة انکه از مبادی شعور بطاعت حق و طلب علم کمر بسته نزدیک یا وان بنوع اکثر علوم دینیه تحصیل کرد و درس بست و دو سالگی از همه آن فارغ شده و کلام مجید از بر گرفته بر مسند نشست و در عنفوان جوانی جاذبه اسلی در رسید بیکبار دل از یار و دیار برکنده متوجه حرمین محترمین گشت مدتی بآن مقامات مشرفه اقامت ورزیده باقطاب زمان و اولیای کبار صحبتها داشته بود از پیر ارجمند در خدمت ارشاد طالبان اختصاص یافت و علاوه آن تکمیل فن حدیث نموده بمکان فراوان نمود بطن الوف مراجعت فرمود و مدت پنجاه و دو سال بجمعیت ظاهر و باطن تمکین یافت تکمیل فرزندان و طالبان بجا آورده و بیشتر علوم سیما علم شریف حدیث پرداخته بنهجی که در دیار عجم احدی از علمای متقدمین و متاخرین دست نداده است ممتاز و مستثنی گردیده و در فنون علمیه خاص فن حدیث کتب معتبره تصنیف کرد چنانکه علمای زمان افتخار بدان ورزیده دستور العمل خود دارند و اهل درس و خواص و عوام بجان خریداری می نمایند تصانیف این فیاض والا از صغیر و کبیر بصد جلد و بحسب شمار ابیات به پانصد هزار رسیده است در محرم سنه ۹۵۸ این نور اتم پرتو ظهور بعالم عنصری داده و در سنه ۱۰۵۲ تمام الهی دکشاده پیشانی انعام قدس خرامید تاریخ ولادت شیخ اولیا ۹۵۸ و تاریخ وفات «فخر العالم» بیست فقط و این تاریخ که یک عدد از سال فوت کم میشود
از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

فاضل هند شیخ عبد الحق
شرح مشکوة از تصانیفش

حامی شرع و دین حنک نسق
تازی و فارسی است تالیفش
سال نقلش خرد عیان بنگفت

عالم و متقی و عارف بود
عمر او بود یکصد و ده سال
بخلاق بهشت مرد بگفت

بعلوم غریبه واقف بود
کانزمان شد ازین سرای ملال

شیخ محمد صادق گنگوهی صیاد متخلص

از ابنای شیخ عبد القدوس گنگوهی و از خلفای عم خود شیخ ابو سعید بود صاحب صدق و یقین و خدا استقامت و تمکین بوده پیوسته بترتیب مریدان پرداختی در سنه اثنی و خمسین و الف درگذشت و این مصرعه در تاریخ وفات اوست ع قطب آفاق رخت از عالم بست
۱۰۵۲

شاه صفی ابن شهزاده صفی میرزا ابن شاه عباس صفوی

بعد وفات جد بزرگوار خود بسن سیزده سالگی در ایران در ماه جمادی الاول سنه یکهزار و سی و هشت بر سریر فرمانروائی نشست پیش ازین نامش بهرام میرزا بود بشاه صفی ملقب گشت شعرای بلاغت شعار تواریخ مرغوبه در سلک نظم انتظام دادند زیاده از همه بالهام غیبی تواتر یکدیگر «ظل حق» تاریخ یافتند و از جمله تواریخ جلوس
۱۰۳۸

در زمان شاهجهان بادشاه ناظم صوبه الهآباد بود و بعد از آن تبهـ در سنه هزار و چهل و هفت هجری فوت شد و در همین سال خانزمان بهادر در دولتآباد درگذشت

نواب افضل خان علامی

افضل نامش ملا شکرالله است در عهد جهانگیری از شیراز آمده در دکن با خانخانان عبدالرحیم خان مرافقت گزیده و معرفت ایشان از درگاه جهانگیری منصب یافته و در سنه دوم شاهجهان بخدمت وزارت کل از تغیر ارادت خان برادر آصف خان جعفر بیگ سرفراز گردیده چنانچه تاریخ آن ٭ شد فلاطون وزیر اسکندر ٭ یافته اند در سنه یازدهم بمنصب هفت هزاری و چهار هزار سوار بلند مرتبه گشته و در سنه دوازدهم بتاریخ دوازدهم رمضان سنه هزار و چهل و هشت هجری بعارضه جسمانی در لاهور درگذشت عزیزی تاریخ ارتحالش ازین مصرع برآورده ع زخوبی برده گوی نیکنامی ٭ و نیز علامی از دهر رفت ٭ یافته اند و علامی تخلص او بود

1048

باقر خان نجم ثانی

از امرای صاحب همت و سخا بود و در خدمت حضرت فردوس آشیانی درجه اشرف داشت بصحبت شعرا مانوس و مالوف بود و بنظم اشعار مشغوف در سنه هزار و پنجاه وداع عالم فانی نمود

1050

عنایت خان

برادرزاده عبدالله خان فیروز جنگ است نام پدرش میر دار خان بود در سنه یکهزار و پنجاه هجری در زمان شاهجهان بادشاه فوت کرده و عزیزی در تاریخ فوتش این بیت خوب یافته

تاریخ

لفظ تاریخ از میان نام عنایت خان برآر ‹۲۴۶ ۱۲۰۱›
باقی آن بود در ابجد بگیر در شمار

1050

سید عبدالقادر بخاری اکبرآبادی

در سنه یکهزار و پنجاه فوت شده و تاریخ وفات او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

آنکه او را ندیده ام تا سنے
عارف ذات ایزدی بوده

بود همنام شاه جیلانی
گوهر بحر سر بدیع بوده
سال نقلش که هر که گو بگفت

ذات او زینت توکل بود
ذات او بود با کمال و وقار
عقل شهباز عرش اقدس رفت

بر ریاض قناعتش گل بود
منبع فیض و مطلع انوار

1050

تاریخ تربت عوری

در نزدیکی درگاه سید کبیر قریب موضع سلطان گنج در بلده اکبرآباد تربتے است که آن مدفن زنے بود که در سنه هزار و پنجاه هجری فوت کرده و این تاریخ بر آن تربت منقوش است

تاریخ

چو عفت زمان بانوی روزگار

بعصمت ده زندگی کرد طی
خرد بهر سال وفاتش بگفت

شب جمعه و هفدهم از رجب
بهشت برین باد ماوای وی

بفردوس علی چو شد جای وی

1050

کلیم در تهنیت اربع یعنی اول طلوع نوروز دوم وقوع عید فطر سوم شیوع قدوم خجسته لزوم بادشاه بدار الخلافت و چهارم تولد یافتن سلیمان شکوه این قصیده نظم کرده بپایه سریر اعلی معروض داشته

قصیده در تهنیت اربع

خجسته مقدم نوروز و غره شوال	فشانده اند چه گاهی عیش بر سر سال	بچشم مردم دار الخلافه عید تو هست	عیار موکب شاه جهان جهان جلال
شرف پذیرد نوروز چنین عیدی	که پادشاه نشیند بتخت استقلال	بوصف تخت مرصع گر فشان تختم	خدا العیب کند عمر خضر و طول اقبال
هزار سیلان یاقوت و صد خشان لعل	بروی ما گرفته است تا نمود جمال	توان آتش یاقوت آن چراغ افروخت	که نزد با درسد افتش بندارد زوال
فتاده بر تو یاقوت و لعل بر الماس	چنانچه عکس حباب ها خنده آب زلال	بها ندارد و دیگر آنچه خواهی هست	زبان شان شوکت و فر شکوه و جاه و جلال

قصیده درجه قبول یافته و کلیم بمیزان عنایت خسروی سنجیده شد مبلغ پنجهزار و پانصد روپیه که همسنگ بر آمد یاد العام شد و شاعر دیگر در تاریخ اتمام آن سریر خلافت ع سریر همایون صاحبقرانی + یافته گویند که تختی بدان قیمت و زیبای در هیچ زمانی و عصری کسی ندیده و نشنیده

بیت

	تا هست بچشم در نباید ++	هر چند نظاره کرد احول	

و این سریر خلافت در دودمان تیموریه تا زمان محمد شاه بادشاه ماند و قتیکه نادر شاه فتح هندوستان نمود آن را ذمیمه غنایم ساخته با خود برد

شیخ میر لاهوری

که ملا شاه بدخشی یکی از مریدان او بود در عمر هشتاد و هشت ساله در لاهور سنه یکهزار و چهل و پنج بتاریخ هفتم ربیع الاول فوت کرده دران بلده مدفون گردیده تاریخش از مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

عارفی راه حق بصدق و یقین	شیخ میر آفتاب کشور دین	قادری بود آن خدا آگاه	از مریدان اوست ملا شاه
خواجه ملا و احمدش نام	هر یک از دو نقش سیده بکام	در همه عمر خود نشد پابند	بخیال زن و غم فرزند
از ربیع نخست هفتم بود	در دل هفته رحلتش فرمود	عمر هشتاد و هشت سالش بود	کان زمان کرد سوی خلد صعود
سال نقلش ملک بروج فلک	زد رقم میر جنتی سنگ	گنبد مرقدش بلاهور است	همچو بر چرخ چارمی سور است

۱۰۴۵

مسجد اجمیر

این مسجد اعلی را شاهجهان بادشاه در اجمیر عقب روضه خواجه معین الدین چشتی بصرف چهل هزار روپیه تعمیر ساخته و در سنه یکهزار و چهل و هفت اختتام یافته و در تاریخ اتمامش بی بدل خان طالب کلیم قصیده گفته از انجمله این چند بیت است با تاریخ

تاریخ

داد بمن عدمت اجمیر فیض حرم	عمر گذشت سالکان جستی جز خلا	زمین جسل فیض جست هر جا که بخواهی بخواه	فیض او صد دو سنگ گلست از رنگ گلستان
	مسجد گاه کعبه است تخیز زد	کعبه حاجات دنیا مسجد شاهجهان	

باقر خان

تخت طاؤسی

این تخت مرصع موسوم بتخت طاؤسی بود سقف آن تخت را از درون بیشتر مینا کار و لختی مرصع و از بیرون بلعل و یاقوت و جواهر مرصع متفرق ساخته بر هر دو ستون اساطین دوازده گانه برافراخته و بالای آن دو پیکر طاؤس مکلل تیره و جواهر جواهر و در میان هر دو طاؤس درختی مرصع بلعل و الماس و زمرد و مروارید تعبیه نموده و برای عروج سه پایه نردبان مرصع بجواهر آبدار ترتیب داده و این تخت بصرف زیاده از یک کرور روپیه ترتیب یافته و در عرصه هفت سال صورت اتمام پذیرفته و از جواهر آلی که در آن تخت نصب کرده بودند لعلی بود در وسط آن بقیمت یک لکه روپیه که شاه عباس صفوی مصحوب زنبیل بیگ برسم ارمغانی بجهانگیر بادشاه فرستاده بود و او در جلدوی فتح دکن به پسر خود شاهجهان بخشیده و این لعل دوازده مثقال وزن داشت و از آن خاص مرزا الغ بیگ بود و مرزا مذکور بخط النسخ بر آن لعل این عبارت کنداینده بود الغ بیگ ابن مرزا شاهرخ بهادر بن امیر تیمور گورکان و چون بمرور روزگار بسلسلهٔ صفویه منتقل گشت بفرمودهٔ شاه عباس بخط النستعلیق بر آن کنده بودند بنده شاه ولایت عباس چون بجهانگیر بادشاه رسید نام خود را با سامی نام پدر بر آن نگاشتند و الحال باسم شاهجهان بادشاه مزین گشته بر آن تخت تعبیه شد شعرای پایه تخت اشعار آبدار در تعریف این سریر بی نظیر پرداخته و مورخان روزگار برخی از آن اشعار و تاریخ بانها ایراد ساخته و ما هم صاحب قران ثانی این مثنوی حاجی محمد جان قدسی که ختمش بر تاریخ است بمینای سبز درون تخت کتابه نموده بودند

تاریخ

زهی فرخنده تخت پادشاهی ۔ که شد سامان بتائید الهی
بحکم کارفرما صرف شد پاک ۔ بمینا کاریش مینای افلاک
ز یاقوتش که در قیمت بها نیست ۔ لب لعل بتان را دل بجا نیست
بحر جیش عالم از زر شد چنان پاک ۔ که شد از گنج خالی کیسهٔ خاک
سراوازی که سر بر پایه اش سود ۔ ز گردن پایه بر تخت افزود
ز انواع جواهر گشته الوان ۔ خراج عالمی هر دانه زان
چو میکرد از فرازش کوتهی دست ۔ نگین خویش جم بر پایه اش بست
دهد شاه جهان را بوسه بر پای ۔ از آن شد پایهٔ قدرش فلک سای
خداوندی که عرش و کرسی افراخت ۔ تواند قدرتش تختی چنین ساخت
بود تختی چنین هر روز جایش ۔ خراج هفت کشور زیر پایش
فلک روزیکه میکردش مکمل ۔ ز خورشید را نگه اخت اول
جز این تخت از زر و گوهر چه مقصود ۔ وجود بحر و کان را حکمت این بود
برای پایه اش عمری کشیده ۔ گهر افسرده خاتم ندیده
رساند گر فلک خود را بپایش ۔ دهد خورشید و مه را رو نمایش
خراج بحر و کان پیرایهٔ او ۔ پناه عرش و کرسی سایهٔ او
در اطرافش بود گلهای مینا ۔ فروزان چون چراغ از طور سینا
شب تار از فروغ لعل و گوهر ۔ تواند صد فلک را داد اختر
کند شاه جهان بخش و جوان بخت ۔ خراج عالمی را خرج یک تخت
اثر باقی است تا کون و مکان را ۔ بود بر تخت جا شاه جهان را
چو تاریخش زبان پرسید از دل ۔ بگفتا اورنگ شاهنشاه عادل
سنه ۱۰۴۴

۱۰۴۴

وقتیکه صاحبقران ثانی از سفر اول کشمیر معاودت نمود و در قرب مستقر الخلافت اکبراباد رسید ساعت در آمدن شهر و جلوس بر تخت موصوف باختیار اخترشناسان روز جمعه سیوم شوال سنه هزار و چهل و چهار هجری مقرر شد و تا رسیدن ساعت در نزدیکی شهر متوقف نمودند غره شوال این سال که مطابق روز چهار شنبه یازدهم مارچ ماه انگریزی قدیمی و بست و یکم جدیدی سال یکهزار و ششصد و سی و پنج عیسوی بود نیر اعظم در تبکده برج حمل خرامید و معانقهٔ عید و نوروز سرور شاه جهانیان را دوبالا ساخت بعد از آن بادشاه بتاریخ مقرر داخل شهر شدند و بر آن تخت مرصع جلوس فرمودند و تا نه روز جشن عالی انعقاد یافت و چون قرب همان ایام یعنی در ماه صیام سلیمان شکوه پسر شاهزاده محمد دارا شکوه متولد شده بود چنانچه ملک الشعرا ابوطالب

زبس گوهر و زر گرفته است اوج
و سعد اختر اوج شاهنشهی

مرصع توان کرد تیغ خیال
ببرج شرف کرده اند اتصال
خرد بهر تاریخ این عقد گفت

طلوع آن چنان طرف این جشن بست
ز آمیزش زهره و مشتری
قران کرده سعدین برج جلال

که دیگر لیشن و انشد در سوال
سعادت گرفت است اوج کمال

کدخدای شاهزاده محمد شجاع

پسر دویمی شاهجهان بادشاه است بیست روز بعد از کتخدائی شاهزاده دارا شکوه عقد ازدواج او با دختر مرزا رستم صفوی انعقاد یافت و تاریخ آن جشن فرخنده ازین قطعه ابوطالب کلیم مستفاد میشود اما یکعدد از روی حساب ابجد کم است

تاریخ

ای گل از گلشن امید گل عیش بچین
جشن فرخنده والا گهر عالیقدر

روز کار طرب و عشرت جاوید آمد
عالم افروز تر از کوکبه عید آمد
بهر تاریخ قران کرد رقم کلک کلیم

بیش از اندازه کز نور رخش میبینند
پسر ابر ده ماه فلک بادشهی
مهد بلقیس بسر منزل جمشید آمد ۱۰۴۲

بست ام همه لب گل امید آمد
از پی ساز طرب کوکب ناهید آمد

و شیخ عبدالحمید شاهنامه نویس می نگارد که این هر دو جشن کدخدائی در سنه هزار و چهل و دو هجری سرانجام یافته و بهمدین سال حسب الحکم شاهجهان بادشاه هفتاد و شش تخانه در خطه بنارس بخاک برابر کرده شد *

تولد سلیمان شکوه

۱۰۴۴ تاریخ بیست و ششم رمضان سال هزار و چهل و چهار در خانه محمد دارا شکوه از بطن دختر سلطان پرویز فرزندی بوجود آمده بسلیمان شکوه موسوم گردید که بتکرار یکبار تاریخ ولادت نیز از آن نام مستخرج میگردد

نواب مهابت خان

از امرای کبار و خوانین نامدار بود اصل نامش زمانه بیگ در عهد جهانگیر بادشاه خدمت صاحب صوبگی کابل داشت و بکثرت سپاه و فراوانی اسباب شوکت و جاه از سایر امرا امتیاز داشت و قصه در افتادن او با نورجهان بیگم و قید کردن بادشاه را و بدست آوردن نواب آصف خان اصفهانی را و مقابله او با امرا در جهانگیرنامه و جهان گیرنامه و اقبال نامه جهانگیری مفصل مسطور است این واقعه در سنه یکهزار و سی و پنج هجری بوقوع آمده بعد وفات جهانگیر در سال دویم از جلوس صاحبقران ثانی سطابق هزار و سی و هشت هجری سیوم ماه رجب بصاحب صوبگی دهلی سربلندی حاصل کرد و در سنه یکهزار و چهل و چهار وفات یافت از عبارت سیح مرد تاریخ وفات او بر می آید بموافقت راجیان معلوم میشود که این تاریخ کسی گفته که از نواب مذکور آزردگی خاطر داشت و در اصل : خرم بلوچ مرد ۱۰۴۴ و محمد خان تاریخ فوتش را از مانه آرام گرفت یافته اما یکعدد زیاده میشود و مولانا میر عبدالشکور بزمی تاریخ وفات او چنین بسلک تحریر کشید

تاریخ

فخر ملوک جهان خان مهابت لقب
چون بقضای الله ناقله عمر او

آنکه چو او یک خلف مادر گیتی نزاد
رخت ز دنیا به بست روی بجنت نهاد

آنچه بتدبیر تیغ کرد در اقلیم هند
سال وفاتش خرد وش بر سم عطا

هیچ قوی پنجه را دست بکوشش نداد
گفت بجای پدر خانزمان زنده باد

و خانزمان نام پسر مهابت خان است که باسم مهراسپ موسوم بود و بعد فوت پدر او نیز بخطاب مهابت خان سرفرازی یافته در زمان صاحبقران ثانی بصوبه داری کابل سرفرازی داشته تخلص او امانی است در سنه هزار و چهل و هشت فوت کرده *

تاریخ

شاه فرخنده سیر خسرو دین شاه صفی	انکه خاک قدمش زینت افسر آمد	بنده درگه او از شرف حب علی بهتر از قیصر و خاقان و سکندر آمد	
یافت توفیق که از وی به نجف آب فرات	این اشاره به از قایل عنبر آمد	سال تاریخ چو پرسیدم از ایشان گفتند ❊ آب ما از مدد ساقی کوثر آمد	۱۰۴۲

کتخدایی شاهزاده محمد دارا شکوه

دارا شکوه پسر بزرگ شاهجهان بادشاه بود ولادتش بتاریخ بست و سیم ماه صفر سنه یکهزار و بست و چهار هجری از بطن ممتاز محل دختر اصف جاه وزیر بوقوع آمده و ابوطالب کلیم این مصرعه در تاریخ ولادتش یافته گل اولین گلستان شاهی

و بعمر بست سالگی بتاریخ دویم ماه شعبان سنه هزار و چهل و سه عقد مناکحت او با دختر سلطان پرویز که نادره نام داشت منعقد گشته چنانچه میرزا طهماسپ قلی ترک جهت طوبی او نوزده بیت در تاریخ گفته در انشار آن نهایت صنعت بلکه اعجاز بکار برده که در هر مصرعه آن تاریخ است و اگر حروف منقوطه یا غیر منقوطه بیت را علیحده بگیرند همان تاریخ شود چنانچه از یک بیت چهار مرتبه تاریخ حاصل می آید و علاوه آن از رسم توشیح یک بیت دیگر برآید یعنی از گرفتن سر حروف مصرعه های اول مصرعه اول و از سر حروف مصرعه های ثانی مصرعه ثانی حاصل شود که بدستور اصل بچار وجه مذکور تاریخ برآید و ان توشیح و بیتی که از توشیح حاصل آید بیت

بیت که بتوشیح حاصل اید

لعبد تزئین بلوح محمل شاه ❊ رقم دیدم قران مهر با ماه

❊ نوزده بیت توشیح که از ان تاریخ برآید ❊

۱۰۴۳ بحمد الله که شد دیگر رسمی نایب سلطان	۱۰۴۳ رواج الیتام افزون مجد و وصل بادا	۱۰۴۳ صلا این مژده داد و بند به سر طوبی شهزاده	قبول یکدلی با از این جشن عطا دارکان
درین دولت که یار رب و ابا دا و جود او	مزین شد دلم چون گل ز لطف داور سبحان	تعالی الله ز گرد و بالی هادی کامل	دلیل و سودد دانا بحمد دانش و عرفان
زهی شاهی نکو آئین که بادا نام عیاش	همین عهد را باز و بسیار جود را سامان	هم از صحبت عطا او کند از مغلسی غلط اله	فراز قید زوال و می بو بهم نو ز صف نالان
یقین دانم که قصد او کند حل همه مشکل	بدیع جود او وارد و لا اثر مشکل آسان	نوید جشن شهزاده ز وصل بد بحمد الله	قرین فر انرد باد و جهد نایب [illegible] ران
بود در سایهٔ شاه جهان سوی او	رهین شادی جان و دید و عدل ای همه سلطان	لوای جود او هر جا مقصد سایه افگن شد	امل انجار سد کامل کشاده دل بکف امان
وجود جاه او باد صفای حکم رفعت	لوای رزم او و ساز دل بزم شادمان	حسود بد گو همی و را نحوست با لی طالع	مرید ملک او باد و سعادت از این فرزندان
مراد و مقصد باوج شهاب الدین والدنیا	همه زیب همه بر و همه احسان	حصون سرور قایم بان طود تفا مامل	رواج عدل باقی باد برین جشن نکوشان
محبت بین که دارد بر دوام جد و کد او	بود پیش کف او راحی و سنگ گهر یکسان	لوا را جنبش او تا جهان ادا داد انجم	ابد با جود او همدم ستم را عدل او زندان
شهی کز ناز لطف می کند چو شادی دائم	مسیح آید چو بیمار العطار ازلی درمان	الهی تا ابد باد اندامی قدر بر با	الهی تا بود عالم امل را جود و سامان
همیشه فر با اقبال و با فر دو با آئین	همیشه حاسد احوال و سجاده سرگردان	رقم زد نوزده بیت توشیح خامه فکرم	لی طوبی و مبارکباد ای شهزاده دوران
بود هر مصرعه تاریخ بی منقوطه هر بیتی	دگر بی نقطه ها لیس است توشیح بدین عنوان	بنو عرض حضرت بر سانم گر قبول افتد	ملیما کرد از رحمت قبول هدیه موران
	کسی کز نظم شعری تواند گفت السلم الله	نثار گردی او خلا سید همه در رحمت خاقان	۱۰۴۳

و ملک الشعرا طالب کلیم تاریخ این جشن خجسته چنین یافته

تاریخ از طالب کلیم

ازین ملک کشا جشن و افر سرور	همه عید شد سر بسر ماه و سال	ز گوهر فشانی دست کرم	گهر گشت چون آبله پایمال

قندهاری بیگم

صبیه رضیه مظفر حسین مرزا صفوی است و مظفر حسین مرزا خلف سلطان حسین مرزا ابن بهرام بن شاه اسمعیل است چون ولایت قندهار را محمد خان تکلو در سنه سوم جلوس اکبری حسب الحکم آنحضرت بتواله شاه طهماسپ نمود شاه بسلطان حسین مرزا برادرزاده خود بخشید بعد وفات سلطان حسین مرزا از و چهار پسران ماندند مظفر حسین مرزا و رستم مرزا و ابو سعید مرزا و سنجر مرزا سوای مظفر حسین مرزا سه برادران یکی بعد دیگر در سال سی و هشتم جلوس اکبر شاه بهند آمدند و از اکبر شاه ملازمت حاصل نموده بخدمت عمده سرفرازی یافتند بعد از ان مظفر حسین مرزا نیز مهربانی های بادشاه بنسبت برادران دیده قلعه قندهار را بشاه بیگخان که بحکومت ان اطراف نامزد شده بود تفویض نموده وارد هند گردیده و منصب پنجهزاری و جاگیر سنبهل افتخار اندوز گردیده و در عهد جهانگیر بادشاه در ماه رجب سنه هزار و نوزده هجری ازدواج بیگم مذکور با شاهزاده مرزا خرم یعنی شاهجهان بادشاه بوقوع آمد و بقندهاری بیگم مخاطب گردیده و باغی که در اکبر آباد به باغ قندهاری شهرت دارد تعمیر کرده اوست و روضه که در وسط باغ است شاید که مدفن ان عفیفه باشد قبرش اندر ته خانه است حالا آن مکان تعلق براجه بهرت پور دارد و مکانی عجیب است

شیخ بدیع الدین سهارنپوری

از مریدان شیخ احمد سرهندی است در سنه اثنی و اربعین والف ازین دار پر ملال انتقال نموده در صحن مسجد خود مدفون گردید تاریخ رحلتش ازین مصرعه استخراج می باید بشرط آنکه حرف ذال که در کلمه گذشت واقع است انرا بی نقطه خوانند

تاریخ

۱۰۴۲ شمع مزار او همه نور غفور باد | دلهای زایران ورش غرق نور باد | تاریخ رحلتش چو ز هاتف سوال کرد | قطب جهان گذشت ز عالم جواب داد

عمارت خاص محل شاه جهان بادشاه

این عمارت در دهلی کهنه قریب گلال باری در عهد شاهجهان بادشاه در سنه هزار و چهل و دو هجری بنا یافته بود حالا اره بانهدام دارد مگر این کتبه بر دروازه آن مکان تا امروز باقیست

کتبه تاریخ

۱۰۴۲ بدور شاهجهان صاحبقران ثانی | همیشه باد بزیر سپهر بوقلمون | که در جهان ز جهان است و بر سپهر خطاب | همی ضمیر منیرش پی صلاح صواب | بنا نهاد بهمین زمانه خاص محل | اگر ز سال بنائیش شود سوال ترا | درین زمین بکرم منت زنیجا درباب | حساب کن تو نزانی محل خاص جواب

حضرت شیخ پیر میرتهی

مرشد جهانگیر بادشاه است و در سنه هزار و چهل و دو هجری فوت کرده و در میرته مدفون گردیده این تاریخ بطور تعمیه در باب وفات

تاریخ تعمیه

۱۰۴۲ در زمانم بلا شک و اشتباه | از مریدان او جهانگیر است | شیخ پیر است عارف بالله | که شهنشاه هند و کشمیر است | سال نقلش بگو لوا و بالله | خارقش همچو آفتاب عیان | مولد و مدفنش به میرته دان | که عطا شد ز شیخ پیر مسند | شاهد حال اوست پیر و جوان | که بهند است قصه چو خیان

تاریخ آوردن نهری از آب فرات بنجف

چون در سال یکهزار و چهل و دو هجری شاه صفی بادشاه ایران نهر از آب فرات تا نجف برد مورخی این تاریخ یافته

دیار دکن بدو حواله بود و چهارم سلطان مراد بخش که صوبه گجرات و تهته و بهکر وغیره بدو تفویض بود و از دختران یکی انجمن آرای دوم گیتی آرای
سوم جهان آرای و چهارم دهرآرای که پیش از تولد اندرون شکم مادر نالیده بود و روزیکه تولد شد همان روز بیگم صاحبه وفات یافت
و قصه اش بدین عنوان است که روزیکه دهرآرا بیگم در شکم مادر نالید آواز ناله او همه خادمان و دختران که حاضر بودند شنیدند و مخوف
شده در ورطه حیرت مستغرق شدند هر لحظه درد زه بر می آمد و باز کم میشد و طفل اندرون شکم می نالید هرچند که دایه گان محل و دانایان
و واقفان بمعالجه کوشیدند سودی نداشت بیگم صاحبه از حیات خود مایوس شده بادشاه را نزد خود طلبید و گریه و زاری نموده عرض نمودند
که ظاهر است که چون فرزند در شکم بنالد مادرش زنده نماند اکنون که نصیب ما شده عنقریب مسافر عدم میشوم لیکن مرا دو وصیت است
اول اینکه حق تعالی شما را چهار پسران و چند دختران عطا فرموده است برای نام و نشان همین کافی است چنان نکنی که نسل
دیگر از کسی پیدا شود و باهم جنگ و جدل نمایند دوم آنکه بر مرقد من چنان عمارتی تعمیر نمائی که بر نسخه ظهور نایاب و کمال لطیف و عجیب
باشد بادشاه هر دو وصیت را بجان و دل قبول فرمودند بعد از آن دهرآرا بیگم تولد شد و بیگم صاحبه پس از ساعتی در گذشت و این واقعه
بتاریخ هفدهم ماه ذی الحجه سنه یکهزار و چهل در برهانپور واقع شده و در باغ زین آباد برهانپور برسم امانت مدفون گردیده
و از انجا در اکبراباد آورده تا شش ماه بیرون روضه بر دروازه چوک که زمین افتاده بود امانت داشتند و کاغذ نقشه مقبره هر یک
استادی آوردند چون یکی از آن پسند بادشاه شد تخمینی بموجب آن نقشه چوبین تیار کردند من بعد موافق آن نقشه روضه
که در اکبراباد بر کنار دریای جمن واقع است و حالا بتاج محل اشتهار دارد بموجب وصیت آن بانوی پاکیش بانواع سنگهای
بیش قیمت در عرصه هفت سال بصرف پنجاه لکه روپیه تعمیر ساخت و شاهجهان بادشاه نیز بعد وفات هم درین روضه که یکی از
عجایبات روزگار است در پهلوی بیگم مرحوم مدفون گردید بعد فوت بیگم صاحبه شاهجهان بادشاه لفظ غم در تاریخش یافته و
بیدل خان در تاریخ وفات بیگم صاحبه این ابیات انشا فرمود

تاریخ

سنه ۱۰۴۰

زین جهان رفت چو ممتاز محل — در جنت بر خش حور گشاد
بهر تاریخ ملایک گفتند — جائی ممتاز محل جنت باد ۱۰۴۰

در اندرونی و بیرونی دروازه های این روضه عالی آیات قران بخط طغرا منقوش است و در باب اندرونی روضه طغرا
نویس نام خود و سال اختتام آن مرقوم ساخته الفقیر الحقیر امانت خان شیرازی سنه هزار و چهل و هشت هجری مطابق دوازدهم
سنه جلوس مبارک و بر مرقد بیگم صاحبه که از سنگ مرمر است یا حی یا قیوم مرقوم است و پائین تعویذ طرف جنوب این چند کلمه منقوش
مرقد منوره ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتاز محل توفیت فی سنه ۱۰۴۰ شاهجهان بادشاه نیز در صفت این مکان بهشت نشان ابیات
انشا نموده چندی از آن این است

ابیات

زهی مرقد پاک بلقیس عهد — که بانوی آفاق را گشته مهد
منور مقامی چو باغ بهشت — معطر چو فردوس عنبر سرشت
بصحنش ز تمثال مهر بحور — بجاروب مژگان درش رفته حور
جواهر نگار است دیوار و در — هوا تازه و تر چو آب گهر
عمارت گر این مقدس جناب — ز سرچشمهٔ فیض آورده آب
برین بقعهٔ پاک والا مقام — ترشح کنان ابر رحمت مدام
اگر مجرم آرد برین در پناه — شود او چو مغفور پاک از گناه
اگر عاصی آرد برین روضه روی — کند نامهٔ خویش را شست و شوی
ز رفعت بنظارهٔ این مزار — شود چشم خورشید و مه اشکبار
نمود این عمارت بنا روزگار — که ظاهر شود قدرت کردگار

تاریخ

۱۰۳۵

۱۰۳۵ حشرش بعلی ابن ابی طالب باد

اگرچه ازین مصرعه سه سال از تاریخ فوت کم میشود اما مولف چنانکه در کتاب عالم آرای عباسی یافت نوشت

دیوان خاص قلعه اکبراباد

چون در سنه یکهزار و چهل هجری دیوان خاص اندرون قلعه اکبراباد بحکم شاهجهان بادشاه تعمیر یافت این ابیات و تاریخ اندرون آن عمارت منقوش نمودند تا حالت تحریر موجود است

تاریخ دیوان خاص

ازین دلگشا قصر عالی بنا	سر اکبراباد شد عرش سا	بود کنگرش از جبین سپهر	نمایان چو دندان سین سپهر
سجود در این سرای سرور	کند سرنوشت بد از جبه دور	شرافت یکی آیه در شان او	سعادت در آغوش ایوان او
ره جور از بیش و کم بسته است	بزنجیر عدلش ستم بسته است	بنازم بزنجیر کز عدل شاه	همه چشم شد در ره دادخواه
در ایوان شاهی بصد احتشام	چو خورشید بر چرخ بادا مدام	چو ایوان او عالم آرای شد	سر خاک ازو آسمان سای شد
شهنشاه آفاق شاه جهان	کز ناز و با روح صاحبقران	بآئین رونق و زیب و زینت مکان	ندیده بروی زمین آسمان
بود صحن بامش چو سیمای مهر	بسر برش فتاده چو سایه سپهر	تبارکش اندیشه آورد رو	در فیض شد باز از چار سو
	چنین گفت طبع حقائق شناس	سعادت سرائی و همایون اساس ۱۰۴۰	

تاریخ قصر که شاهجهان بادشاه در سنه هزار و چهل تعمیر نموده و طالب کلیم در تاریخ ان گفته

تاریخ قصر

پیش دولت سرای شاهجهان	طاق کسری جبین نهد بر خاک	بهر تاریخ قصر او بدعا	قدسیان گفته اند از دل پاک
	طاق ایوان بادشاه جهان ۱۰۴۰	باد محراب انجم و افلاک	

میر محمد باقر داماد

تخلص او اشرق است خلف سید محمود داماد استرابادی است و دخترزاده شیخ علی آملی و پدرش بدینجهت بداماد اشتهار یافته او مولفات بسیار دارد و بیر مدتی در اصفهان بسر برده در سنه هزار و چهل درگذشت و تاریخ فوتش ازین مصرعه استخراج می یابد

۱۰۴۰ عروس علم دین را مرده داماد

ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتاز محل

بنت نواب آصف خان است که او برادر نورجهان بیگم بود اصل نام او ارجمند بانو بیگم الملقب بممتاز محل و ممتاز زمان عرف تاج بی بی ولادت ارجمند بانو بیگم در سنه یکهزار هجری واقع شده و در سنه یکهزار و بست و یک در سلک ازدواج شاهجهان بادشاه درآمده و نوزده سال چندماه در مشکوی خسروی مانده و چند پسران و دختران ازو متولد شده و چندے ازان فوت شدند هنگام وفات بیگم چهار پسران و چهار دختران زنده بودند از پسران یکی محمد داراشکوه که بادشاه او را ولی عهد خود مقرر ساخته در خدمت خود میداشتند دوم سلطان محمد شجاع که صوبه دار بنگاله بود و از نیک تدبیر و همت و مروت تمامی آن ملک را سرسبز و اباد داشته و کارخانه تجارت کمپنی انگریز در زمان او بخوبی سرانجام یافته سوم اورنگ زیب عالمگیر که صوبه داری

شاه عباس صفوی

ابن سلطان سکندر شاه ملقب محمد خدابنده است بتاریخ دوشنبه غرهٔ رمضان سنه نهصد و هفتاد و هشت هجری تولد شده

* واین قطعه در تاریخ ولادت اوست

تاریخ تولد

۹۷۸

نونهال چمن بادشهی | که بگلزار جهان گشت مقیم
ناگهان از پی تاریخش گفت | سال مولود وی از کلک قضا
هاتفی بادشه هفت اقلیم | چون رقم خواستم از طبع سلیم

۹۹۶

در سنه نهصد و نود و شش هجری پدر خود را که متضعف البصر بود معزول ساخته در دار الخلافت قزوین بر تخت سلطنت نشست و اصفهان را دار الخلافت خود ساخت تاریخ جلوس او ظل الله ۹۹۶ یافته اند و بدین طریق برشته نظم کشیده

تاریخ جلوس

۹۹۶

کرد بر مسند شاهنشاهی | چون جلوس آن شه والاجاه
سال تاریخ دل طلب میکرد | بود چون سایهٔ خدای جهان
هاتفی بانگ زد که ظل الله | سایه انداخت بر عباد الله

و اسم شریفش عباس بهادر خان نیز تاریخ است چنانکه در رشته نظم کشیده اند

تاریخ جلوس سنه ۹۹۶

۹۹۶

بر مسند خاقانی زد تکیه شه ایران | تاریخ جلوسش شد عباس بهادر خان

۱۰۱۶

چون در سنه یکهزار و شانزده هجری نهر آب بروضهٔ رضویه یعنی بمشهد آورد حاتم بیگ اعتماد الدوله در تاریخ آن این مصرعه یافته

سنه ۱۰۱۶

آب آمد بروضه داخل شد

در سلسلهٔ صفویه مثل وی پادشاهی بفرهنگ و کیاست و تدبیر و شجاعت و سیاست برنخاسته از غرایب و قایعی که در زمان دولت او جلوه ظهور نموده سلطنت برداشتن یوسفی ملحد و قتل او بود و بیان آن سانحه بطریق اجمال آنکه مولانا جلال الدین منجم یزدی در سنه هزار و دو بشاه ظاهر کرد که آثار کواکب و قرانات علوی و سفلی دلالت بر افتادن و اعدام پادشاهی ایران میکند مناسب چنان می نماید که درین سه چهار روز خود را از سلطنت معاف نموده شخصی را که قتل او روا باشد بپادشاهی بردارند بنابران استاد یوسفی ترکش دوز ملحد را برای این کار اختیار کردند و تاج شاهی بر سرش نهادند و اسباب سلطنت همه آماده و مهیا کردند و بعد از سه روز آن بیچاره را کشتند و در تاریخ خلد برین مسطور است که خواص و عوام در آن سه روز آن ملحد را موافق ضابطهٔ آن خاندان سجده می نمودند چنانچه حکیم رکن الدین مسعود کاشی این قطعه منظوم ساخته

قطعه

نکرد سجدهٔ آدم بحکم حق شیطان | ولی بحکم تو آدم سجود شیطان کرد

و شاه عباس معاصر اکبر شاه و جهانگیر پادشاه بود و مدت چهل و دو سال در ایران سلطنت نموده در تاریخ شب پنجشنبه بست و چهارم شهر جمادی الاول سنه یکهزار و سی و هشت هجری درگذشت عمر وی شصت سال بود بعد از وی پسرش سام میرزا ملقب بشاه صفی بر مسند شاهی نشست و تاریخ وفات شاه عباس از واردات مجمع میرزا سنجر که از نواده و نژاد شاه نعمت الله ماضی است نیست *

وعبادت ** خدا حق بحق دار داد ** نیز یافته اند و شیخ عبدالحمید شاهنامه نویس ** دو شنبه بست و پنجم بهمن ** یافته و شاهجهان بادشاه سوای سکه های دیگر که در زمان مروج بود سکه زر سرخ بوزن دو صد مهر که قیمتش سه هزار روپیه است ازرزید سکوک گردانیده بودند و یکی از ان سکه که در ۱۰۳۶ سنه موافق سنه بست و هشتم جلوسی ضرب شده بود تا امروز در دار العجایب لندن موجود است و در هر دو طرف ان سکه این ابیات وغیره منقوش

ابیات سکه

سکه بر مهر و صد مهر زد از لطف اله	ثانی صاحبقران شاه جهان دین پناه	روی زر باد از نقش سکه اش عالم فروز	تا شود از پرتوی خورشید روشن ماه

بدین طریق در یکطرف

از صدق ابوبکر شد ایمان انور	اسلام قوی دست شد از عدل عمر	وین تازه شد از شرم و حیای عثمان	از علم علی یافت ولایت زیور

بدین طریق در یکطرف

شهاب الدین
صاحب قران ثانی
شاهجهان بادشاه غازی
سنه ۳۰

سکه بر مهر و صد مهری
زد از لطف اله

طرف دیگر

لا اله
الا الله
محمد رسول الله
ضرب دار الخلافت
شاهجهان آباد

از صدق ابوبکر شد
ایمان انور

و انچنین سکه برای انعام امیران و منصبداران مقرر بود نه برای عوام چنانچه در شاهجهان نامه مرقوم است که در سال سی و یکم جلوسی بتاریخ بست سیوم جمادی الثانی سنه هزار و شصت و هفت هجری که روز شرف افتاب بود مبارز خان بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره و فیل مور گشته به پنج شتر روانه شد و همت خان بخلعت اضافه پانصدی بمنصب دو هزاری و هزار سوار و اسپ و علم و جاگیرداری دون سری نگر و سلطان نظر برادر سیف خان بمنصب هزاری ششصد سوار و بیکی بعنایت خلعت و اسپ با زین مطلا و انعام پانزده هزار روپیه و یکمهر صد تولگی دیگر و بیته همین وزن منقبح و سیاهی گردیده رخصت یافتند

وابن قصیده دوازده بیت است که از هر مصرعه تاریخ تولد بر می آید

قصیده تاریخ

خدا چو بقا داد و عالم و مکان	برای شاهجهان بادشاه کل جهان	۱۰۰۰	ز لطف یزدان و ز عدل چو هفت اقلیم	بود بافسر و باگاه از سلیمان شان	۱۰۰۰
ز جود شاه جهان بادشاه ملک آرای	پدید از در شاه دور صد عمان	۱۰۰۰	ز جام قوت او باد حیات ابد	مدام باده الطاف و قدرت یزدان	۱۰۰۰
نشاط شادی و کام طرب بود الله	بیاد شاه جوان بادشاه کامران	۱۰۰۰	بیاد وجود و باحسان شهنشه آفاق	علیم و عالی و دانا نواز و ملک ستان	۱۰۰۰
بود چو گوهر از آن صاحبقران که بود	بود چون آن صاحبقران تاریخ قران	۱۰۰۰	بدهر ثانی او این پناه ملک بود	که صد قران نه این بی همال از قران	۱۰۰۰
هزار سال چو از هجرت آمده بوجود	شهنشهی که بود زندگی عالمیان	۱۰۰۰	هزار قرن بماناد آنکه هردم او	بود بدور جهان صد هزار جان شادان	۱۰۰۰
بمدح شاهجهان طبع این دوازده بیت	ز قسمت ازل آورد و دلم زبان	۱۰۰۰	از آن دوازده هر مصرعه بگاه نگار	کند تو شاه جهان پناه بیان	۱۰۰۰

چون حضرت جنت مکانی یعنی جهانگیر بادشاه ودیعت حیات سپرد خلف سیوم او میرزا خورم که ملقب شاهجهان بود و در آن ایام از پدر بغاوت ورزیده در دکن اقامت داشت بعد سه ماه و هشت روز از وفات پدر از انجام راجعت نموده بتاریخ هشتم جمادی الثانی سنه یکهزار و سی و هفت هجری مطابق بست و پنجم بهمن ماه سال هفتاد و دو اکبر شاهی در سن سی و هفت سالگی در دار السلطنت لاهور بر سریر فرمانروائی جلوس فرمودند شعرای نکته سنج و فضلای والا طبع تاریخ جلوس او بسلک نظم کشیدند از انجمله از میر عبد الرشید این تاریخ است

تاریخ

بر شده بر تخت باقبال بخت باغ جهان خورم و سرسبز شد	۱۰	شاهجهان ثانی صاحبقران از کرم بادشه کامران آمده تاریخ جلوسش زغیب	+	آن شه دین پروری که فیض او خضر لقا یوسف مصری وجود شاه جهان بادشاه جهان	۱	گشت جهان غره باغ جنان عالم پیر از نظر او جوان	۱۰۳۷

تاریخ از میر محمد صالح

تا بود از آدم و عالم نشان شاه جهان باشد شاه جهان ۱۰۳۷

تاریخ از امیر شوقی

بادشاه زمانه شاه جهان + خورم و شاد و کامران باشد + حکم او بر خلایق عالم همچو حکم قضا روان باشد ۱۰۳۷

بهر سال جلوس او گفتم + تا جهان باد در جهان باشد +

وابن قطعه از حکیم رکنا کاشی است اما بعد از سال جلوس زیاده میشود

تاریخ از حکیم رکنا کاشی

بادشاه بحر و بر شاه جهان که ز صفا چون مهر تابان آمده که سال تاریخ جلوس چرخ گفت که وارث ملک سلیمان آمده ۱۰۳۷

وسعدی گیلانی باین مصرعه ملهم شد

مصرعه تاریخ

جلوس شاهجهان داد زیب ملت و دین

۱۰۳۷

والله اعلم بحقیقت الحال ۱۰۳۷

بادشاه نورجهان بیگم خواست تا دا ما د خود سلطان شهریار را بر سریر سلطنت نشاند آصف خان برادر نورجهان این معنی را قبول نکرده سلطان داور بخش را بادشاه ساخته روانه طرف لاهور شد و سلطان شهریار که در لاهور بود استقرار شد و خبت مکانی شنیده بتحریک آن خود دست تعرف بخزاین و بار کارخانجات بادشاهی دراز کرده هرکس را هرچه خواست میداد و فراهم آوردن لشکر پرداخت در عرصه یک هفته هفتاد لک روپیه بمنصب داران قدیم و جدید داده لشکر از آب گذرانید از اطراف مغرب جانب داور بخش را بر فیل سوار هر روی بعبیه کارزار نهاد در سه کروهی شهر لاهور تلاقی فریقین دست داده در حمله اول شکست بر لشکر شهریار افتاد و فرار نموده بقلعه درآمد آصف خان او را بدست آورده قید نمود و بعد از چندی حسب الحکم داور بخش چشمش از نور باصره معدوم الفروغ ساختند شاهزاده که طبع موزون داشت تاریخ این واقعه را که در سنه یکهزار و سی و هشت دست داده خود بنظم آورده

تاریخ

ز نرگس گلابها از چه نتوان کشید ❊ کشیدند از نرگسانم گلاب ❊ اگر از تو پرسند تاریخ آن ❊ بگو کور شد دیده آفتاب ۱۰۳۷

شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی

خلف سیوم محمد جهانگیر بادشاه است ولادتش بتاریخ بست و نهم شهر ربیع الاول سنه یکهزار هجری که مطابق روز ایراد بست و پنجم دی ماه الهی سال سی و ششم از جلوس اکبرشاهی موافق روز اورمزد غره بهمن ماه جلالی سال یازده صد و سیزده ملکشاهی مصادف روز رس بیست و هم خورداد ماه قدیمی سال نهصد و شصت و یک یزدجردی معادل پنجم کانون ثانی ماه رومی سال یکهزار و نهصد و سه سکندری لاحق روز چهارشنبه پنجم جنوری ماه انگریزی سال یکهزار و پانصد و نود و دو عیسوی موافق شانزدهم ماگهه ماه هندی سال یکهزار و ششصد و چهل و هشت بکرماجیتی بعد در بلده لاهور از بطن نواب جوده بائی دختر راجه بهگوان داس راجه جودهپور بوقوع آمده و بشاهزاده مرزا خرم موسوم گشته و چون پدرش در سال یکهزار و بست و پنج او را بنا بر تسخیر ولایت دکن فرستاد او را بخطاب شاهجهان ملقب ساخت بعد از آنکه بر سریر فرماندهی نشست این ابیات و قصاید در تاریخ تولد او گفته اند از انجمله یکی از سخنوران این قطعه انشا نموده که بعد از رفع احاد از عبارت صاحبقران ثانی تاریخ تولد استخراج می شود ❊

تاریخ ولادت

شاهنشه زمانه و انشور یگانه
روزیکه عالم از مقدمش چون ... شد

اسکندر نخستین صاحبقران ثانی
می تافت از جبینش نور خدایگانی
از چار و نه گنبد کن تا عقل بر گرفته اند

دین پرور معظم شاه جهان که باشد
از چار دهه نیاید دیگر چو او خدیوی
تاریخ مولدش را صاحبقران ثانی

از جبهه اش هویدا فر جهان ستانی
کامد قرین جلکش تائید آسمانی

شخصی دیگر این قطعه در نظم آورده که از عبارت ظل جاوید الهی تاریخ استخراج مے آید ۱۰۰۰

تاریخ

ز عدل شاه نورالدین جهانگیر
خدا از بس کرم شهزاده داد
بعهد دولتش آسوده گردید
چو او بر سر نهد افسر تماند
جهان افروز شد چون شاه خرم

منور گشت از مه تا بماهی
بر انداز د رسوم داد خواهی
ز بس عدلش رعایا و سپاهی
شهان را تیغه صاحب کلاهی
بعمر و العز و بادشاهی

بأیین شاهنشهی با دانش و داد
بتخت بادشاهی چون نشیند
شود شاه جهان از لطف یزدان
بدورانش نه بیند دیده دهر
خرد تاریخ سال مولدش را

که درگاهش کند عالم پناهی
کند تا آسمانش بارگاهی
و هر بخت بلندش زین گواهی
ز آثار قدمش بر وی پناهی
رقم زد ظل جاوید الهی ۱۰۰۰

چه گویم نام وی گر حاتم طے / ازین ماتم سرا چو رخت بربست
بعهد همتش نام و نشان رفت / جهان غمگین شده او کامران رفت
گلستان جهان آلی از آن رنگ است / چو تاریخ وفاتش جست کشفی
بهار ذات او چون در خزان رفت / خرد گفتا جهانگیر از جهان رفت ۱۰۳۶

۱۰۳۶

ایام شاهزادگی جهانگیر بادشاه تا روز وفات والد او سی و هفت سال و دو ماه و بیست و هفت روز قمری و مدت سلطنت از یوم الوفات پدرش تا روز وفات خودش بیست و دو سال قمری و هشت ماه و پانزده یوم چنانچه مجموعه عمرش بحساب سال قمری پنجاه و نه سال یازده ماه و دوازده روز لقبش بعد وفات جنت مکانی قرار یافته در بعضی کتب مرقوم است که او بتاریخ بیست هفتم صفر سنه هزار و سی و شش هجری فوت کرده و مدت سلطنت او بیست و یک سال و هشت ماه و سیزده یوم بوده و مدت عمر پنجاه و هشت سال یازده ماه و ده یوم بود این سخن غلط می نماید او را پنج پسران و دو دختران بودند سلطان خسرو و سلطان پرویز و مرزا خورم یعنی شاهجهان بادشاه و سلطان جهاندار و سلطان شهریار از آن میان خسرو و پرویز و جهاندار در حین حیات پدر فوت شدند و شهریار همراه داوربخش و گرشاسپ پسران سلطان خسرو و طهمورث و هوشنگ فرزندان شاهزاده دانیال بعد وفات جنت مکانی بسعی آصف خان حسب اشاره شاهجهان بادشاه بشهادت رسیده بنهان خانه عدم شتافتند

سلطان داوربخش

عرف مرزا بلاقی پسر شاهزاده سلطان خسرو بود وقتیکه جهانگیر بادشاه فوت کرد پسرش شاهزاده خورم یعنی شاهجهان بطرف دکن بود بنابران آصف جاه و اعظم خان وزیر جهت انتظام ملک سلطان داوربخش را از محبس برآورده در برابر چتر بادشاهی ساختند و مکنون ضمیر شان بود که بر وقت رسیدن شاهجهان از دکن او را بر سریر سلطنت نشانند عزیزی تاریخ جلوس سلطان داوربخش را گفته اما یکعدد از سال جلوس کم میشود

تاریخ

۱۰۳۷

چو شد سلطان داوربخش از بخت / بسان خور بروی تخت والا
بجیب فکر سر بردم لبسالش / خرد تاریخ گفتا تخت بالا

چون سه ماه و چند روز برین بگذشت و آمد آمد شاهجهان از دکن گوش زد خاص و عام گردید دولت خواهان بادشاهی روز یکشنبه بیست و دوم جمادی الاول مطابق دهم بهمن ماه الهی در ایوان دولت خانه لاهور خطبه بنام شاهجهان بادشاه خواندند و حسب نوشته شاهجهان مرزا بلاقی را که روزی چند بجهت مصلحت وقت بسلطنت برداشته بودند دستگیر ساخته محبوس نمودند و بیست چهارشنبه سیزدهم بهمن ماه مطابق بیست ششم جمادی الاول سنه هزار و سی و هفت آصف خان آن بیچاره را همراه گرشاسپ برادر او و سلطان شهریار را نیز با طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال مسافر صحرای عدم ساخت شخصی در تاریخ وفات سلطان داوربخش گفته

تاریخ

۱۰۳۷

شد سریر جهان بادشاه داوربخش / چو رخت بست زنام سپاه ملکت
سپهر جاه در نیلی لبس کشید و بگفت / نماند مالک اقبال یاور دولت

در بعضی کتب مسطور است که او در سنه یکهزار و سی و شش هجری بتخت نشسته و مدت سلطنت او یک سال و چند ماه بوده این سخن غلط می نماید

سلطان شهریار

پسر خورد جهانگیر بادشاه بود و دختر نور جهان بیگم که از نطفه شیر افگن خان بود در حباله نکاح او آمده بعد وفات جهانگیر

از شاهجهان بادشاه یافت و در وطن منزوی بود تا آنکه رخت هستی از این جهان بیرون برد و در مراتب جهان نما سال فوت او یکهزار و چهل و دو مرقوم ست اما این مصرعه که در تاریخ وفات اوست عدد وشش صرف یکهزار و سی و شش میشود بنابرآن ذریعه تمام نوشته شد.

آفتاب علم را آمد کسوف

1036

عبدالرحیم خان خانخانان

پسر بیرم خان خانخانان ست یکی از خوانین اعظم درگاه عرش آشیانی و جنت مکانی بود و در قابلیت و استعداد تمام عیار و یکتای روزگار بود بزبان عربی و فارسی شعر نیکو میگفت واقعات بابری را بحکم عرش آشیانی بفارسی ترجمه کرده تاریخ چهاردهم صفر سنه نهصد و شصت و چهار هجری در لاهور متولد شده و در عمر هفتاد و دو ساله در سنه یکهزار و سی و شش هجری وفات یافته مقبره او در دهلی متصل درگاه نظام الدین اولیا تا امروز موجود است اما شکسته شده رو بانهدام دارد این چند ابیات از دست

ابیات

شمار شوق ندانسته ام که تا چند است جز این قدر که دلم سخت آرزومند است نه من نه دانم و نه دل ولیک می دانم که پای تا بسرم هر چه هست در بند است
بکیش صدق و صفا حرف عهد بیگانه است هزار جان گرامی فدای اهل محبت تمام سوگند است مرا ز وصل تو محروم ساختن تا چند ز گفته کاش بگویند آنچه بر دل من جهند است
روای حق محبت عنان ز دست مده وگرنه خاطر عاشق به هیچ خورسند است جدا از آن چشم بسحرهای دلکش تو رحیم کار تو کی بداه عشق مانند است

وفات نورالدین محمد جهانگیر بادشاه غازی

در سنه هزار و سی و شش هجری بطرف کابل تشریف بردند از آنجا بکشمیر رفتند و در آنجا بیمار شده کوچ سوی لاهور نمودند در اثنای راه در روز یکشنبه بست و هشتم ماه صفر سال یکهزار و سی و هفت هجری که مطابق روز دی مهر یازدهم آبان ماه الهی سنه بیست و دو از جلوس اکبرشاهی موافق روز باد بست و دوم آبان سال پانصد و چهل و نه جلالی مصادق روز رس ساجد مهر شهریور ماه قدیمی سال نهصد و نود و هفت یزدجردی مطابق بست و هشتم تشرین الاول ماه رومی سال یکهزار و نهصد و سی و نه اسکندری ملاحق بست و هشتم اکتوبر ماه انگریزی قدیمی سال یکهزار و ششصد و بست و هفت عیسوی موافق روز اماوس پانزدهم کاتک ماه هندی سال یکهزار و ششصد و هشتاد و چهار سمت بکرماجیت بود از این جهان فانی بعالم جاودانی سفر کرد نعش او را تجهیز و تکفین نموده بطرف لاهور روانه ساختند و بشاهدره درانطرف آب لاهور در باغی که نورجهان بیگم اساس نهاده بود بخاکش سپردند بر مرقدش این آیات قرآنی است
بسم الله الرحمن الرحیم هو الغفار الذنوب قال الله تبارک و تعالی قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم کل نفس ذائقة الموت و انما توفون اجورکم یوم القیامة فمن زحزح عن النار و ادخل الجنة فقد فاز و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور قل رب اغفر وارحم و انت خیر الراحمین سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین ۵ مرقد منور اعلی حضرت غفران پناه نورالدین محمد جهانگیر بادشاه ۱۰۳۷ توفی سنه فقط شعرای وقت و فضلای عهد تاریخها گفته اند از آن جمله این مصرع جهانگیر از جهان رفت سفر کرده
که متعلق این ابیات در تاریخش گفته مانکید و از سال وفاتش کم میشود + تاریخ شهنشاهی جهان شاه جهانگیر
که صیت عدل او بر آسمان رفت چو نورالدین محمد بود نامش + ادا از رفتنش نور جهان رفت

1037

تاریخ ۱۰۳۵			
او محرم راز کعبه وحدت بود	او منبع نور و مسند عزت بود	ممدوح جواد و معدن حضرت بود	برهان کمال و هادی جمعت بود

۱۰۳۵

واین چند ابیات در تاریخ رحلت او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

آنکه او جوهر خرد مندی است	احمد کابلی و سرهندی است	نقشبندی است آن ستوده سیر	رونق افزای شرع پیغمبر
بی شک آن شیخ عافیت محمود	از مریدان خواجه باقی بود	او مجدد بالف ثانی بود	واقف سر جاودانی بود
الف ثانی با و مجدد شد	وآنکه احمد بجای احمد شد	از مریدان اوست بس مشهور	سیر نعمان در آدم و بنور
خواجه صدیق و شیخ عبد الحی	داشت اقبال سر بدازدی	او بسلخ صفر سفر فرمود	زین جهان سوی جنت معبود
سال نقلش بگو بود احمد	نور اوج بهشت از احمد	مرقد او بشهر سرهند است	سال از حق فیض سهرهند است

میر عبد الله ترمذی مشکین قلم

از اولاد شاه نعمت الله بوده و باخلاق ستوده انصاف داشت خط نستعلیق را بغایت صاف با صول و اسلوب می نوشت واز حضرت جنت مکانی بخطاب مشکین قلم و تخلص وصفی افتخار اندوز بسا بسی شده چنانچه خود میفرماید

ع

وصفی تخلص من و مشکین خطاب من	این نا جهار شاه شهنشاه یافتم

۱۰۳۵

منظومات بسیار دارد و در سنه هزار و سی و پنج درگذشت و این مصرعه تاریخ وفات اوست

تاریخ ۱۰۳۵

۱۰۳۵

زونیائی و ولی قطب زمان رفت

سلطان پرویز

پسر دومی جهانگیر بادشاه بود در کابل متولد شده و مادرش که صاحب جمال نام داشت دختر خویش زینخان کوکه بود در عمر سی و هشت سالگی بتاریخ ششم ماه صفر سنه یکهزار و سی و پنج هجری در دکن فوت کرده و معتمد خان صاحب جهانگیر نامه که یکی از منصبداران بادشاهی بود بدیهه این تاریخ گفته

وفات شاهزاده پرویز

ملک الشعرا طالب آملی

در زمان محمد جهانگیر بادشاه بهندوار د شده و در سنه یکهزار و بست و هشت بعهده ملک الشعرای سر بلندی یافته سخن سنجان او را باستادی قبول دارند و فاتش در سال یکهزار و سی و پنج رو داده و این رباعی که از تاریخ وفات او خبر میدهد از شید است

۱۰۳۵

تاریخ ۱۰۳۵

وا داد فلکی از مه طالب جان داد	امروز بنای نظم از پا افتاد	تاریخ وفاتش از خرد جستم گفت	حشرش بعلی ابن ابی طالب باد

ملا عبد اللطیف سلطانپوری

از معلمان عالمگیر بادشاه بود و در معقولات و منقولات مهارت تمام داشت در اواخر عمر نابینا شده چنده بطریق شیوه غزل

کتیبه سمت مشرق

شد بحکم شاه نور الدین جهانگیر عظیم ‌‌ سال تاریخش مبارک آن محط مستقیم

رفتن شاه عباس صفوی بزیارت خطهٔ نجف و تسخیر نمودن قلعهٔ بغداد

چون در سنه یکهزار و سی و دو هجری شاه عباس صفوی بقصد زیارت روضهٔ شاهنشاه خطهٔ نجف و ائمه کرام بغداد از اصفهان با تبلیلی از جنود قاهره که در رکاب حاضر بود قدم توکل بر شاهراه مقصود نهاد و از اتفاقات حسنه توکلت علی الله تاریخ این سفر شد چنانچه ضیاء محمد توسقا قزوینی بنظم آورده

تاریخ

دیر لیست که عزم نجف شاه ولایت	گردید سر کرده قدم عازم آن راه
اسباب تمهیت همه چون گشت مهیا	تاریخ همان شد که توکلت علی الله
سیداشت شهنشاه جهان با دل آگاه	چون گفت توکلت علی الله روان شد

۱۰۳۲

در غرهٔ ربیع الاول در بغداد رسیده در حوالی مزار ابو حنیفه نزول نمود و عساکر ظفر مآثر بمحاصرهٔ شهر و قلعه مامور گشته بلوازم اسباب قلعه کشائی مشغول شدند و بروز یکشنبه بیست و سیوم ربیع الاول قلعه گردون اساس بغداد که چندین سال بود که از تصرف منسوبان این دودمان بیرون رفته بود به نیروی اقبال مسخر اولیای دولت گردید

سکھی داس شاعر هندی

برهمنی بود و اشعار هندی و سنسکرت بسیار گفته اشعارش که دوهره و کبت است درمیان هندوان مشهور است بروز سه‌شنبه شکل پچه سال یکهزار و ششصد و هشتاد از سنبت بکرماجیت که موافق پنجم ماه شوال سنه هزار و سی و دو هجری مطابق بیست چهارم ماه اکتوبر انگریزی قدیمی سنه یکهزار و ششصد و بیست و سه عیسوی بود در بلدهٔ بنارس بر کنار دریای اسی فوت کرده چنانچه از تاریخی که بزبان هندی گفته اند مستفاد میگردد

تاریخ

ساون سکلا ستمی تلسی تجی سریر	سنبت سوره سی اسی گنگ کی تیر

شیخ احمد سرهندی

ملقب به مجدد الف ثانی فرزند شیخ عبد الواحد فاروقی است ولادت او در سنه نهصد و هفتاد و یک در بلدهٔ سرهند وقوع یافته و کلمه خاشع ۹۷۱ تاریخ تولد اوست در صغر سن کلام ملک العلام را یاد گرفته بتحصیل علوم پرداخت و سرآمد علمای روزگار و سر دفتر فضلای نامدار گردید گویند که در ایام تدریس روزی بخانه شیخ فیضی رفت و شیخ دران هنگام سواطع الالهام را که تفسیر بیست بی نقط تصنیف میکرد گفت که مولانا بر وقت رسیده اید مطلبی پیش آمده که بغیر حروف معجمه بیان کردنش متعسر بل متعذر است و من هر چند بحر تامل و تفکر غوطه خوردم هرگز گوهر مقصود بهم نرسید شیخ احمد اگرچه در انشای عبارت بی نقطه چندان استعمال نداشت اما از ذکای ذهن و رسائی فهم بی تشویش و تامل چنان عبارت موزون و سجع انشا فرمود که حیرت زده گشته شیخ در زاید الشاید تعریف آن ختم الکلام عرق خجالت بر چهره وقت خود می آورد بعد از فوت پدر بخدمت فیض منقبت خواجه فانی زخود باقی بحق رسیده اخذ طریقه نقشبندیه نمود تو الیف فراوان و تصانیف بسیار از و بر صفحه روزگار یادگار مانده وفاتش سلخ ماه صفر روز سه‌شنبه وقت چاشت سنه اربع و ثلثین والف واقع شده و تاریخ وفات او از مصرعه آخر این رباعی پیدا یا یکقدر زیاده میشود ❊❊

رباعی بر گرد تربت مذکور

بیگم که ز عفت نسخ رحمت آیت است	اقلیم عدم ز نور عزت آراست	سبحان الله زهی کمال عفت	آن رحمت عمل چهره جنت آراست

در روضه که در وسط باغ مقابل دروازه کلان است میگویند که جهانگیر سلطان خسرو این عمارت را در سنه یکهزار و سی و چهار هجری برای مدفن خود تعمیر ساخته بود لیکن وفاتش جای دیگر بوقوع آمده و این عمارت همچنان خالی ست اشعار بسیار اندرون گنبد بخط نستعلیق مرقوم ست اما چندی از ان اشعار بسبب کهن سالگی زائل شده اند مصرعه اول از ان اشعار این ست مصرعه خورم آنروز که بارخت ازین خانه بریم + و تاریخ تعمیر آن عمارت که مشتمل سه بیت بود و بر پیشانی دروازه آن روضه کنده بوده اند ابیات مثلی بسبب استبداد ایام زائل گشته و دو بیت دیگر اینست +

تاریخ

۱۰ ... ۱۰۳۴

بر و ملایک رحمت همیشه نور نثار	زهی نمونه خلد برین بهر از خاک	خرد ز سال بنالیش بصفحه نگرشا	نوشته با قلم اختر انحی بر زیبا بالک

در روضه که اندرون احاطه مذکور بسمت مشرق است مرقد سلطان خسرو ست و اشعار و تاریخ وفات او که اندرون روضه قریب گنبد مرقوم ست اینست

ابیات با تاریخ

آه افسوس آسمان را آیت بیداد شد	آری آری کار چون بر ظلم آمد داد شد	زندگی زو همیشه بیرون انحراف جرفی	دیده چون بنیاد عالم را خبر آباد شد
اهل و باشن ناگاه از فلک کا عشقها د	هر کجا زد شعله خاکستر من باشد	گلبنی هر جا که بنی گل بر آمد بی ست	بلبل این باغ بودن مصلحت ابیت شد
گلعذاری را طراوت چیست گلشن خار مرگ	از پی چاک قبا صد سوزن فولاد شد	چون لب تر ام شد بیخ که میسوز را	مشکل است اما بنام سلطان شاه شد
آن گل رعنا که بود آرای گلشن صد دریغ	عندلیبان را بر گوید بی اصل شاد بود	چاک پیراهن شد از ناقصی بر آمد غم	ام زمین بکر بیست هر آسمان فریاد شد
شد قبا بر قامت مردم قبا و رمانش	شاه جنت را بسوی خلد جوان شاد شد	آن تن نازک که بر روی بود و بهر تن گران	در شه قالب نما افسوس کستمبود شد
شد غریق رحمت حق چون وی پاک بود	خاص درگاه خدا و هم دم اوتاد شد	سلمی ارشد سال فوتش فیلو الدنیا	صفحه جنت نما جان پاک او آباد شد

۱۰۳۶

بعد وفات سلطان خسرو مرزا خرم که برادر سیومی او بود خواست که سلطان پرویز را نیز که برادر دومی او بود بکشد تا بجلوس خود بعد فوت پدر بر تخت بنشیند لیکن شهزاده پرویز از قضای الهی در سنه یکهزار و سی و پنج فوت نمود و سلطان خسرو او و پسران بود و نیکی داور بخش دومی گرشاسپ و ایشان حسب الارشاد مرزا خرم یعنی شاه جهان بادشاه در عنفوان جلوس او یعنی در سنه یکهزار و سی و هفت هجری بقتل رسیدند +

پل قلعه سلیم گده

این پل مابین قلعه سلیم گده که حالا مشهور بسلیم گده ست و قلعه شاهجهان آباد واقع ست از جهانگیر بادشاه در سنه یکهزار و سی و یک هجری احداث نموده بر دو جانب پل مذکور این تاریخ منقوش ست

۱۰۳۱

قطعه تاریخ

بحکم بادشاه هفت کشور	شهنشاه و معدل و داد و هم سر	جهانگیر ابن شاه اکبر و الی	که شد تعمیر این پل با دل کرم شجر
چون این پل گشت ودلی با سر	که موفق را نشاید که دختر	پی تاریخ اتمامش خرد گفت	پل شاه جهانگیر با شکوه و تکبیر

۱۰۰۱

* در استفتاح این منشور نامی | نحو تاریخ ختمش از لطایف *

و تاریخ اختتامش که سنه هزار و بست و چهار هجری است این مصرعه افاده میکنند

* الهی عاقبت محمود باشد *

۱۰۲۴

و زلالی در یکهزار و سی و یک هجری وفات کرد و این مصرعه در تاریخ وفات اوست

۱۰۲۱

* از جهان رفت زلالی بجنان *

۱۰۳۱

سلطان خسرو

فرزند بزرگ جهانگیر بادشاه بود ولادتش در بلده لاهور بروز دین بست چهارم امرداد الهی سال سی و دو جلوس اکبرشاهی موافق شهر رمضان سنه نهصد و نود و پنج هجری دست داده مادرش که همشیره راجه مانسنگه بود جوده بائی نام داشت چونکه سلطان خسرو داماد اعظم خان وزیر اکبرشاه بود چنانچه بعد وفات اکبرشاه راجه مانسنگه و اعظم خان وزیر بر دو متفق شده خواستند که سلطان خسرو را بر تخت نشانند اما جهانگیر پسر را بعد از جنگ بدست آورده محبوس نمود بعد ازین نیز سلطان خسرو از پدر باغی شده سر بشورش بر آورده بود و مردمان شاهی حسب الحکم بادشاه او را با همراهیانش بدخشی پسر میرزا شاهرخ و حسن بیگ و عبد الرحیم گرفته و سلسل بر زنجیر نموده بحضور فرستادند بادشاه سلطان خسرو را در حبس نگاهداشتند حسن بیگ را در پوست گاو و عبد الرحیم را در پوست خر دوخته بعضی لسواری خر تشهیر گردانیدند و دیگران را که رفیق شاهزاده بودند در حوالی شهر بر دار کشیدند مدتی شاهزاده محبوس ماند آخر از خوف پدر از اکبراباد گریخته باله آباد رفت و در انجا رخت اقامت انداخت در سنه یکهزار و سی و یک هجری بتاریخ سیزدهم ربیع الاول در گذشت مزارش در بلده اله آباد بفاصله یک کروه غربی از قلعه موجود است در باغی که مشهور بباغ سلطان خسرو است دگرد باغ مذکور چهار دیواری است سنگین که حسب الحکم جهانگیر بادشاه از باقی مانده چونه و مصالح قلعه تعمیر یافته اما در بعضی تواریخ مرقوم است که در ایامیکه شاهجهان یعنی میرزا خورم حسب الحکم پدر بتسخیر ولایت دکن رفت برادر خود سلطان خسرو را نیز همراه خود برده و در ان دیار در سنه یکهزار و سی و یک هجری او را شهید کرد و در جهانگیرنامه نیز مسطور است که او در دکن در ختم بهمن ماه الهی سنه مذکور بعارضه درد قولنج فوت کرد اگر این سخن راست باشد جای تعجب است که مزارش در شهر الهٰ اباد چگونه تعمیر یافت اما چون باز در همون کتاب مسطور است که بعد تکفین و تدفین حسب الحکم بادشاه نعش او را جهت احقاق شهادت او از قبر بر آورده بودند شاید که بعد از ان روانه الهٰ اباد کرده باشند زیرا که قبر مادرش در انجا بود بالجمله اندرون احاطه مذکور چهار روضه با گنبدهای عالیشان هستند یکی خورد که بطرف مغرب است معلوم نیست که آن مدفن کیست بعضی گویند که این روضه بی بی تنبولن است گنبد دویم عمارتی است سنگین گویند که این مزار مادر سلطان خسرو است و مادر سلطان خسرو که جوده بائی نام داشت سودائی بر مزاج او استیلا یافته افیون خورده خود را هلاک ساخته بود اصل تربت او اندرون روضه است و آن مسدود است از هر چهار طرف و تربتی که بر بلندی سقف است نقلی است از سنگ مرمر ساخته اند و گنبدی بر آن تعمیر یافته تاریخ رباعی که بر لوح مزار دگر این تربت مرقوم است اینست

تاریخ بر لوح مزار شاه بیگم

۱۰۱۲

چون چرخ فلک گردش خود آشفت	در زیر زمین آینه خود بنهفت	تاریخ وفات شاه بیگم جستم	از غیب ملک بخلد شد بیگم گفت

۱۰۱۳

الوطالب که وزیر شاه عباس بود این قطعه نظم کرد

تاریخ

رفت چون شیخ زدار فانی	گشت الوان خیالش ماوای
دوستی جست ز تاریخ ش	گفتمش شیخ بهاء الدین آی ۱۰۳۰

عزیزی دیگر٭ افسوس ز مقتدای دوران ٭ یافته و صاحب بحر العلوم عالیشان ٭ شیخ عالیجاه ٭ یافته ۱۰۳۰ ۱۰۳۰

عمارت اوچلین

چون بحکم شاہجہان ابن جہانگیر بادشاہ در سنه یکهزار و سی ہجری دو محل سراہای دلچسپ بر چشمه کالیه دیهه در اوچلین تعمیر یافت این تاریخ بر دروازه آن عمارت منقوش ساختند

تاریخ

بحکم شاہ جہان آن خدیو عالیجاه	حسن بعهد جہانگیر ابن اکبر شاه
بهشت روی زمین یافت ختم این تاریخ	که سرور ان جہان است منزل دلخواه ۱۰۳۰

تاریخ مسجد بنگاله

نواب ابراهیم خان فتح جنگ که خالوی نور جہان بیگم بود و بعضی نوشته اند که خواهر نور جہان بیگم در عقد نکاح خود داشت در سنه دوازدهم جہانگیری بمنصب چهار ہزاری و الا پایه گردیده بنظم صوبه بنگاله از تغیر قاسم خان نبیره شیخ سلیم چشتی سرفراز حاصل نموده و در سنه نوزدهم بسال یکهزار و سی و دو ہجری در اکبر نگر مشهور بگانده بمقابله سلطان خرم پسر جہانگیر بادشاه که دران ایام از پدر باغی بوده بزم شدید پیوسته بصد مردانگی شهید گردیده این ابراهیم خان در ایام حکومت خود در سال یکهزار و سی ہجری مسجدی در بنگاله تعمیر ساخته و عزیزی در تاریخش این مصرعه یافته ٭ بنا کرده ثانی نهاد ابراهیم ٭ ۱۰۳۰

حمام الله وردی خان

در اکبر آباد قریب موضع چهیپی ٹوله حمامی است نواب الله وردی خان یکی از منصبداران بادشاهی در زمان جہانگیر بادشاه در سنه ہزار و سی ہجری تعمیر نموده بود حالا رو بانهدام و از دو سه در دروازه حمام مذکور این تاریخ منقوش است٭

تاریخ

در ایام شهنشاه جہانگیر	که حق زیبند باد و عالم پناهی	بشهر آگره دار الخلافت	که باشد پایه تخت بادشاهی
بحکم الله وردی خان بنا کرد	چنین پاکیزه حمامی که خواهی	صفائش برد باب از روی خورشید	فضائش یافلک دریا گاهی
ز موج آب عکس حوض گلجام	همیشه حوض او پر ماه و ماهی	پی تاریخ بنیادش دلم را	بغسل فکر شستم از سیاهی
	گرفتم دامن پاکان و گفتم	بنای خیر حمامی بسیاهی ۱۰۳۰	

پوشیده مباد که اسم جہانگیر در اول مصرعه و لفظ سیاهی در آخر مصرعه شکسته بود و مولف بغور تمام این هر دو لفظ را مندرج ساخت اغلب که درست باشد

زلالی خوانساری

در اختراع تاریخ نازکی عبارت و نازکی اشارت بی نظیر افتاده عمده مثنویات او محمود و ایاز است سال آغازش که احدی و الف باشد این بیت تصریح می نماید

تاریخ

ستاره بخت بدین طالع سر آورده ز فلک لشاطری شمه کمر برآورده

تاریخ بنای مدرسه اول یلنگتوش بی

یلنگتوش بی بهادر که از امرای جماعة البحین است و در رکاب سلاطین ذوی الاقتدار اقدحضرات خوانین بصرف خدمت ساخته لشکر با شکست داده و ولایت با فتح نموده چندبار باجی بیشمار و غنیمت بسیار بدست آورده و ترک خدمت سلاطین نموده توجه بقعات خیر گردیده اند و خانقاه و غیره فی سبیل الله عمارت کرده چنانچه در سال هزار و بیست و هشت در ولایت سمرقند در برابر مدرسه میرزا الغ بیگ گرگانی مدرسه عالی بنا کرده و مولانا ناصر حاج در تاریخ تمامی این مدرسه چنین فرموده

تاریخ

امیر قدر عالی یلنگتوش که آمد
بسان البنا سر بر فراز تاق رفیعش
بهم راست کرده مهندس نموده خم جانانش

ای بیچ کمانش زبان نالمعه بر در
عقاب عقل بسیر دو بشتی بال تدبیر
فلک ز باد نوا انگشت می گز بحیر

بنای مدرسه گردان چنانکه زمین را
اثر غبار سر بر سر بنار منقش
یلنگتوش بهادر چو بود میر آن

با وج چرخ رساند از آن لوا بی چرخ
حوالف بر فن اندیشه با کنند تفکر
حساب سال بنایش یلنگتوش بهادر

۱۰۲۸

تاریخ بنای خانقاه یلنگتوش بهادر

و یلنگتوش بهادر در سنه هزار و بیست و هشت بر سر مزار حضرت مولانا خواجگی کاشانی خانقاه عالی عمارت کرده و بعضی از املاکات خود را وقف آن نموده یکی از شعرای وقت تاریخ آن یافته

تاریخ ۱۰۲۸ ۱۰۲۸

تاریخ خانقاه فرح بخش و فیض یار
منبع فیض و تماما حضور گرد و درد است

۱۰۲۸

ذکر افتادن شهاب از آسمان و ساختن شمشیر از آن

در اقبال نامه جهانگیری مرقوم است که در زمان دولت جهانگیر پادشاه در سنه هزار و سی هجری در یکی از موضع پرگنه جالندر مضافات پنجاب هنگام صبح از جانب مشرق غوغای عظیم برخاست در اثنای این شور روشنی برق روی بانحطاط نهاده بر زمین افتاد و ناپدید گشت قطعه زمین موازی دوازده ذرع در طول و عرض نوعی سوخته شد که نشانی از سبزه نماند و بوی اثر حرارت داشت هر چند زمین را کندیدند اثر حدت و حرارت بیشتر ظاهر گشت تا بجایی رسیدند که پارچه آهنی تفته نمودار شد و بحدی گرم بود گویا همین دم از کوره آتش برآورده اند محمد سعید عامل پرگنه مذکور آن را در خریطه کرده و مهر بر سر آن نهاده روانه حضور نمود و پادشاه استاد داود را که در فن شمشیرگری ید طولا داشت بحضور طلبیده فرمودند که ازین آهن شمشیری و خنجری مرتب سازد او عرض کرد که چندان زیر تیک نمی ایستد و از هم میریزد مگر آنکه با آهن دیگر که پاک و بی جرم باشد ضم ساخته عمل آرد حکم شد که چنین کند سه حصه آهن با هم آمیخته دو قبضه شمشیر و یک قبضه خنجر و یک کارد ساخته بنظر گذرانید از آمیزش آهن دیگر جوهر برآورده و بدستور شمشیرهای یمانی و جنوبی خم میشد و اثر خم نمی ماند در برش با شمشیرهای اصیل اول برابر آمد فقط

شیخ بهاء الدین آملی متخلص بهایی

ولد شیخ حسین است در صغر سن بتحصیل علم مشغول گردیده در جمیع فضایل و کمالات باندک روزگار سرآمد افاضل اعصار گردید و تصانیف بسیار یادگار گذاشت از انجمله یکی نان و حلوا است معاصر شاه عباس صفوی بود بروز سه شنبه دوازدهم شوال سنه ثلثین و الف در اصفهان درگذشت لاشش را بموجب وصیتش در مشهد برده مدفون ساختند و در تاریخ رحلتش گفته اند

برادانی در تالیف خود نوشته است ع که بندو میرزند شمع اسلام ✤ در سنه بست و ششم در تعاقب شاهزاده مراد و مقابله محمد حکیم برادر
خورد اکبرشاه که در آن ایام راه یاغی پیموده بودند در حدود کابل بحرب صعب پیوسته ظفریاب گشته و در سنه سی ام بعد فوت مرزا
حکیم برای آوردن واماندهای مرزا بکابل رفته و همه را از انجا بسلامت آورده و در سنه سی و یکم برای تنبیه افاغنه یوسف زئی و
بنظم کابل مقرر شده و در سنه سی و سیوم بنظم بهار از تغیر سعید خان مباهات اندوخته در سنه سی و چهارم بعد فوت پدر بمنصب پنجهزاری
و بخطاب راجگی بلند گردیده و در سنه سی و پنجم در ایام نظم بهار ترددات نمایان کرده به تسخیر ممالک اوڈیسه بکرر ضرب صعب کرده و به
تلاش بهانی که در وهم و خیال نگنجد نموده و در سنه سی و نهم بنظم بنگاله از تغیر سعید خان نام بر آورده و در سنه چهل و دویم در جنگ سنگه پسر
خود را در صف جنگ عیسی زمیندار بهاتی و از زمینداران اوڈیسه که بحرب صعب پیوسته بود بکشتن داده در سنه چهل و چهارم بحضور آمده
پیشکشی از اتحاف بنگاله که بحصر در نیاید گذرانیده و باز بهمان صوبه رفته در سنه چهل و ششم بنابر تنبیه اعدا فیل سواره بافواج کثیره
در آب رود خانه بکرم پور و سری پور حمله زده باعدا ظفر یافته بسلامت گذشته و موجب حیرت نظارگیان شده بعطای چارقب سر
برافراخته بحضور طلب خلعت شده در سنه پنجاهم بمنصب هفت هزاری و بخطاب فرزندی والا رتبه گشته در سنه احد جهانگیری بمهم دکن
رفته همیشه بعهد امور عظیمه مانده در سنه نهم جهانگیری که موافق سنه یکهزار و بست و سه هجری بود در انجا فوت کرده و بعد رین سال الی
خان اعظم وزیر کبیر جبل وار لقبا گردید

ثنائی شاعر

در عهد شاه عباس ماضی بوده در سنه هزار و بست و سه هجری در ایران فوت نموده بادشاه سخن ✲ تاریخ فوت او ست
۱۰۲۳

آقا رضی اصفهانی

شاعری بود که سیر هندوستان کرده برگشت و در سنه یکهزار و بست و چهار هجری جاده فنا پیموده ✲ آه از رضی ✲ تاریخ وفات او ست
۱۰۲۴

قدسی انصاری سهارنپوری

نام او شیخ عبدالکریم است صاحب وجد و حال بود در جمیع علوم و فنون امتیاز داشت چهاردهم محرم سنه اربع و عشرین
والف فوت کرد و عزیزی ✲ شمع ارشاد حق ✲ در تاریخ وفاتش یافته

قاضی ابوالعلا معروف بقاضی بڈه

۱۰۲۴

ولد قاضی ابوالفتح عرف قاضی کمال بلگرامیست و برادر خورد قاضی محمود است در عربی و فارسی دستگاهی کمال داشت و به
نیابت قاضی محمود بحکومت بلگرام و غیره محالات می پرداخت و چندی بامور قضا نیز مشغول بوده در بلگرام متصل باغ قاضی
عبدالدائم باغی بخته ترتیب داده و گنبذی عالی در انجا در سنه یکهزار و بست و چهار هجری تعمیر نموده مزار او در همان گنبذ است
و تاریخ تعمیر آن گنبذ از منقوله اوست

تاریخ

خوشا گنبذ که از الطاف الهی
مرتب شد مثال چرخ مینو
تماشای آن بچشم مهر و مه کو
چو تاریخش ز هاتف جستم آنگه
بعهد شاه نور الدین جهانگیر
بگفتا گنبذ قاضی بڈه کو
۱۰۲۴

ملا ملک قمی

مشهور سخنوران ایران است مسکن او قم است در ماه رمضان سنه نهصد و هشتاد و هفت از قزوین برآمده سری

۱۰۲۳
۱۰۲۴
۱۰۲۴

کرد تعمیر این پل از شفقت　　گر شود دستگیرش از دل
گفت بردار خامه و بنویس　　سال تاریخش از فلک جستم
بسته از راه مهربانی پل　　گشت رویش ز جرح گل گل

۱۰۲۱

میرزا جعفر قزوینی المخاطب باصف خان

وزیر جهانگیر بادشاه بود و این اصف خان پسر اعتماد الدوله نیست بلکه برادرزاده میر غیاث الدین علی اصفهانی است که از خوانین اکبری بمزید حشمت و دولت تقرب و عزت ممتاز بود سلیقه سخنوری درست داشت و مثنوی شیرین خسرو بسیار بی نظیر گفته نام پدرش مرزا بدیع الزمان بن آقا ملا است در آغاز شباب از ولایت عراق بهندوستان آمده و بتوسط عم خود مرزا غیاث الدین جبین اخلاص بسعادت زمین بوس اکبر بادشاه نورانی ساخته در اندک فرصت بمنصب میر بخشی ترقی نموده و در عهد جهانگیر بادشاه بمنصب هفت هزاری رسیده سرفراز پایه وزارت شده وفاتش در سنه یکهزار و بست و یک هجری بوقوع آمده و تاریخ فوتش که در اقبال نامه جهانگیری و مرات جهان نما مرقوم است این است

صد حیف ز آصف خان
۱۰۲۱

۱۰۲۱

سلیمه سلطان بیگم

از زوجات حضرت عرش آشیانی بود دختر گلرخ بیگم است و گلرخ بیگم صبیه حضرت فردوس مکانی است و در عقد مناکحت مرزا نور الدین محمد که از خواجه زادهای نقشبند بود منعقد گردیده و دختر او سلیمه سلطان بیگم صاحب طبیعت عالی بود گاهی مصرعی و احیاناً بیتی منظوم میفرمود و مخفی تخلص میکرد و این بیت از ایشان است

بیت

کاکلت را از سر مستی رشته جان گفته ام　　مست بودم زین سبب حرف پریشان گفته ام

حضرت جنت آشیانی ایشان را به بیرم خان نامزد کرده بودند و در سال جلوس حضرت عرش آشیانی این نسبت منعقد گشته و بعد فوت بیرم خان عرش آشیانی بعقد ازدواج خود در آورده و وفاتش بعد زان سال که مرزا جعفر قزوینی فوت نموده نیز واقع شده یعنی بسال هزار و بست و یک هجری

تاریخ بنای کتاب خانه اخوند ملا یوسف
۱۰۲۱

سلطان العلماء برهان الفضلاء مولانا یوسف قراباغی در ولایت بخارا جهت فرزند خواجه یعقوب کتاب خانه در سنه هزار و بست و دو بنا فرمود و این خانه رفیع الشان در عهد خاقان فیروزی نشان امام قلیخان در شهور سنه یکهزار و بست و هفت بپایان رسیده فضلای زمان تاریخها گفته آورده اند از انجمله این تاریخ مقبول مشار الیه گردیده

تاریخ

ای خضر رهش مسیح انفاس یوسف نسب　　نزد ضمیر فهم تو عقل فلاطون است
شد بنا تاریخ بنای خانه این جمع تمام　　صاحب این بقعه مرتبه افلاطون عجم
۱۰۲۲

۱۰۲۲

راجه مانسنگه ولد راجه بهگوان داس کچهواهه

در تذکرة الامرا مرقوم است که او در ششم سال اکبری همراه پدر خود بملازمت بادشاه رسیده بمنصب سر برافراخته و در رکاب بسعادت خدمت می نمود و در ایام کنوری در اکثری مصاف مصدر تردد نمایان شده خصوص در سنه هفدهم در کارزار گجرات شمشیر ها زده و در سنه بست و یکم در جنگ رانا پرتاب سنگه زمیندار اودی پور کار بالظهور آورده چنانچه ملا عبد القادر در

برادرزاده نمود ایام قلیخان ولد دین محمد خان و ولایت بلخ و شبرغان و دیگر محالات آنطرف آب آمویه را به برادرزاده دیگر نذر محمد سلطان داد ایشان بعد از چندی سر از اطاعت او بیرون کشیده علم فتنه و فساد برافراختند تا آنکه ولی محمد خان لاچار شده استمداد از شاه عباس صفوی نموده عازم درگاه شاه شد روزیکه ولی محمد خان داخل شهر گردید شاه عباس بسعادت و اقبال باسایر امرا و ارکان دولت بعزم استقبال سوار شده او را سواره دریافته بمصافحه و معانقه پرداختند و انواع اشفاق و مهربانی بظهور آورده بشهر آوردند شعرای بلاغت شعار اشعار آبدار و تواریخ مرغوب در سلک نظم کشیدند

از انجمله خواجه شعیب جوسقانی این تاریخ گفته

تاریخ

چو از گردش های چرخ منقلب — گشت پیدا در بخارا انقلاب

شاه ترکستان ولی خان آنکه است — زیب بخش مسند افراسیاب

رهنمون شد دولت و اقبال او — رو بدرگاه شه مالک رقاب

شاه عباس قدر قدرت که هست — کامران و کامبخش و کامیاب

این قران سعد را تاریخ جو — کردم از اندیشهٔ قدسی خطاب

ساخت روشن شمع مجلس و گفت — ماه شد مهمان بزم آفتاب ۱۰۱۹

۱۰۱۹

از مصرعه اخیر هزار و نوزده استخراج می یابد موافق تاریخ توجه بایران اما وقتیکه بعز ملاقات شاه فایز گردید آغاز هزار و بست بود آن نیز بتعمیه حاصل است و تاریخ دیگر از محمد صالح اینست که موافق سنه هزار و بست ترتیب افتاده

تاریخ

عباس شد آن سپهر احسان — کز پهلوی اوست زیب ایران

آمد بدرش ز روی اخلاص — اورنگ نشین ملک توران

قاآن زمان ولی محمد — بر دست گرفته تحفهٔ جان

جستم ز خرد چو سال تاریخ — گفت آمده بادشاه توران ۱۰۲۰

۱۰۲۰

میر سنجر

خلف میر حیدر معمائی کاشی است در عهد سلطان ابراهیم عادل شاه بیجاپوری بوده در ایام اقامت بیجاپور فرمان طلب شاه عباس جنت و ایران باخلعت فاخره بنام او صدور یافته اما پیش از وصول فرمان منشور اجل بنامش در آمد و گردید و این واقعه در سنه یکهزار و بست و یک هجری رو داده این مصرعه که بتعمیه است در تاریخ وفات اوست

افگند بادشاه سخن چتر سنجری ۱۰۲۱

مورخ دو عدد زاید را بحسن تعمیه افگنده یعنی اگر از اعداد بادشاه سخن که هزار و بست و سه میشود دو عدد یعنی عدد حرف با که چتر بادشاه سخن است افگنده شود تاریخ بر آید

تاریخ پل در دهلی

این پل بفاصله دو کروه سمت جنوب از شاه جهان اباد واقع است و مشهور به باره پله در عهد جهانگیر بادشاه مهربان آغا این پل را در سنه هزار و بست و یک هجری بنا انداخته و این تاریخ بر آن پل مرقوم ساخته

تاریخ

در جهانگیر شاه اکبر شاه — آنکه عدلش ضیاست عالم کل

دوستان را چو ید بید است افسر — دشمنان را لسان فاخته غل

هند را در زمان سلطنتش — عبده حی نویسد اطشل

بوستانیست حضرت دهلی — بوی از گل گرفته رنگ از مل

سال هفتم ز عهد سلطنتش — که بنا لذر چو ز گل بلبل

تخلص خاص مهربان آغا — خادم قصر شاه محرم کل

سید کبیر

روضهٔ او در اکبرآباد متصل سلطان گنج تا امروز موجود است در سنه یکهزار و هیژده هجری فوت شده در لوح مزارش این تاریخ مرقوم است

تاریخ

۱۰۱۸	امیر دین کبیر اهل عالم	ز عالم شد بر ضوان همنشین باد	چو رحلت کرد از دنیای فانی	مقام و منزلش خلد برین باد
		چو کردم فکر تاریخ وفاتش	ندا دادی که بارحمت قرین باد	

میر نور الله شستری

در سال هزار و نوزده هجری از این جهان فانی بجنگ جا و داسی شتافته

تاریخ از بحر الواصلین

۱۰۱۹	میر نور الله عالی انتساب	زین زمانه با دل آگه شده	سال نقلش مظهر الحق زد رقم	۱۰۱۹ عدن جای میر نور الرشد

حوض جهانگیری

این حوضی است از یک پارهٔ سنگ که تا امروز در قلعهٔ اکرآباد موجود است و دورهٔ آن قریب پانزده دست و بلندی آن از زمین قریب سه دست خواهد بود و این حوض را جهانگیر پادشاه در سنه یکهزار و نوزده هجری تیار ساخته بود و قطعهٔ تاریخی مشتمل پنج بیت بر لبهای بیرونی آن حوض منقوش نموده اما از این سالگی سوای حرفی چند که جابجا نمایان است همه زایل گشته مگر مصرعهٔ اول و آخر که از ان تاریخ بر می آید تا هنوز باقی است راقم الحروف دو مصرعه دیگر را بدقت تمام خوانده چهار مصرعه ساخته و آن مصرعه ها اینست

تاریخ

۱۰۱۹	پناه ملک و دین شاه جهانگیر ابن اکبر شاه	شهنشاهی که از تدبیر شد کار القدیری	طالب گردید چون از خضر سال و خبر گفتا	۱۱۱۳ — ۹۴ جهانگیری — نشان شد از تجلیات عزم از حوض

اگر از عدد عبارت حوض جهانگیری عدد کلمهٔ عزم دور کرده شود تاریخ تیاری حوض بر آید

خواجه مرتیس ارمنی

در اکبرآباد قریب چهس چپن کتره گورستانی است که در ان مقام گذشتگان دین عیسوی که در قدیم الایام پیش از عملداری سرکار کمپنی وارد هندوستان گردیده و درینجا وفات نموده بودند مدفون هستند از انجمله یکی خواجه مرتیس ارمنی است که در زمان جهانگیر پادشاه در سنه یکهزار و بیست هجری که مطابق سنه یکهزار و ششصد و یازده عیسوی بود فوت کرده بر سنگ تربت او این چند عبارت مرقوم است: انجا مدفون است خواجه مرتیس ارمنی مقدسی که خود را غلام کرستس میگفت و چون صاحب خیر بود هر چه با خود داشت بنده آنحضرت لفقر اایثار کرد در سنه یکهزار و ششصد و یازده از تولد حضرت عیسی فقط

ولی محمد خان اذبک پادشاه توران

پسر جانی بیگ خان خواهرزادهٔ عبد الله خان اذبک است و بعد فوت باقی بیگ خان که برادر او بود بر سریر سلطنت ماوراء النهر و ترکستان جلوس نموده با برادرزادگان و اقربا در کمال اشفاق و مهربانی سلوک کرده ایالت ولایت سمرقند به

شهر و قلعه را شاه عباس صفوی در سال بستم از جلوس مطابق سنه یکهزار و هفده فتح ساخته و میر جلال الدین حسن صلای صدر در تاریخ این فتح گفته

تاریخ

۱۰۱۷

فتح دربند چو شد هاتف غیبی میگفت	فتح دربند بس فتح که میمون آمد
مصحف دل چو گشادیم برآمد تاریخ	فتح دربند همایون آمد

صاحب نسخه عالم آرای می‌نویسد که بین الجمهور مشهور است که سد سکندر ذو القرنین که در قرآن ذکر آن آمده همین باب الابواب است که جهت دفع مضرت یاجوج صفتان دشت آرا کنار دریا تا البرز کوه کشیده اما صورت وقوع ندارد زیرا که در اقصی دریا شرقی و شمالی است که ذو القرنین در مابین آدمیان و یاجوج و ماجوج از آهن و رصاص ترتیب داده و مسموع شده که این سد را شاه نوشیروان کسری جهت مضرت و دفع آسیب مردم دشت قبچاق که خر صورت اند بنوعی لسانی از آدمیان ندارند ترتیب داده و چون هر شیئی را در مقام تعریف و ستودن بفر و کامل نسبت میدهند محتمل است که این سد را از غایت استحکام بطریق تجارمان سد نسبت کرده سد اسکندری نامیده باشند

میر عبد الواحد متخلص بشاهدی بلگرامی

از بلگرام است عمری دراز مسند ارشاد را زینت بخشیده و سلیقه شعر خوب داشت شب سیوم رمضان سنه یکهزار و هفده هجری از عالم قدس خرامید و در بلگرام مدفون گردید مورخی تحفه تاریخی بروح او گذرانید

تاریخ

۱۹ — ۱۰۲۷

چو رفت واحد صوری و معنوی گفتم	هزار و هفده شب جمعه ماه صوم سیوم

مصرعه ثانی تاریخ صوری هم معنوی است یعنی بیت تاریخ صوری که هزار و هفده است و تاریخ معنوی آن باشد که از روی حساب ابجد از اعداد همون مصرعه حاصل میشود بشرطی که نسبت عدد که از قاعده جمل زیاده است آن را بتعمیه تارک خارج کنند یعنی کلمه واحد که عددش از روی حساب ابجد نوزده میشود واحد صوری است و واحد که بمعنی یک است واحد معنوی است عدد این سروده که نسبت شد چون از عدد مصرعه ثانی دور کرده شود تاریخ بر آید

شیخ علی احمد

فرزند شیخ حسین نقشی است که ذکرش پیش ازین مسطور شده بفضایل صوری اتصال داشت منقول است که در محفل جهانگیر پادشاه این بیت خواجه حسن دهلوی مذکور شد

بیت

هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی	من قبله راست کردم بر سمت کج کلاهی

شیخ را بمجرد شنیدن این بیت حال دگرگون شد و بعالم دیگر شتافت و کان ذلک در هژدهم محرم سنه یکهزار و هژده و مولانا حسن این تاریخ یافته

تاریخ

۱۰۱۸

ای حسن یاد کن ز شیخ که مرگ	رفت در عالم سماع از ان	زانکه شیخ شمرده ام سالت	شیخ دیگر نگشت احوالت
نادر عصر خود شیخ علی احمد	سال تاریخش از عرب جسته	که نظیری ندا شنفت در حالت	قال لی مات صوفی فی الحالت

نکشیده بود باغبان دهر گلی برنگینی او در حدیقهٔ کائنات ندیده الحاصل این مطلع رنگین از وست

بیت

شبی در منزل ما میهمان خواهی شدن یا نی | انیس خاطر این ناتوان خواهی شدن یا نی

مسماة تهمدی

از نسل سادات جرجان است عروس طبع سلیم او را بزیور تعریف و توصیف احتیاجی نیست چه این مطلع برجسته از واردات وی بر علو فکرش گواه عدل است

مطلع

مراد دل نیست از دل بیقرار از هجر یار خود | چه گویم پیش همدردان درد بیقرار خود

و این غزل نیز از وست

غزل

من سوخته لاله رخانم چه توان کرد | واله شده سنبل خطانم چه توان کرد
خرام توام بهر نفسی بگردد گر نیست | ماست شده چون گریه کنانم چه توان کرد
ای همه از جور رقیبان ستم کار | صد تیر بلا و ستم جور رسیده
خون شفقت از عشق بتان از تن زارم | بار خبر شابرین رفت فغانم چه توان کرد
زان ناوک اندازه بجانم چه توان کرد | دیوانهٔ لیلی صفتانم چه توان کرد

مسماة آقائی

کنا در ایاق نیز منیجا اندند گویند کردی در ایام سلطان حسین بهادر خان در بلدهٔ هرات مرجع خاص و عام بود جمعیت تمام و اموال با سرانجام داشته و خدم و حشم و دواب از گاو و گوسفند و اسب و شتر و باغات و دکاکین بسیار داشته و هر سال فضلا و شعرا از غلهٔ خود وظیفهٔ مقرر ساخته بود ناگاه در یک فصل وجه انعامی افتاد که وظیفهٔ خواجه آصفی تاخیر یافت از آنجمله خواجه این قطعه مشتمل نظم کرده فرستاد و چون بمطالعهٔ آقائی در آمد بخندید و حسن ادایش پسندید و غلهٔ مقرر مع شی زاید ارسال داشت

قطعه

ایا عروس خطابخش مهر پوش بگو | اگر کی وظیفهٔ ما را قرار خواهی داد
بوقت غله مرا گفته که باره دهم | سرم فدای دورت چند باره خواهی داد

و آقائی که خیلی خوش فکر بود این مطلع رنگین از وست

مطلع

هوشیاران عالم برگ او بیدم داری | دلا دیوانه شو و با همه عالمی داری

در فتح قلاع بادکوبه و دربند

اطراف قلعهٔ بادکوبه یک سوی بدریای خزر اتصال دارد و طرفی دیگر که در جانب خشکی است بنوعی بمتانت و استحکام یافته که عروج برجک دیران از اندیشهٔ خیال بیرون است این هر دو قلعه بباب الابواب و سد سکندر مشهور و معروف است از غایت ارتفاع قلعه دیوار که تا میان دریا کشیده شده از توصیف بیان مستغنی است و قلعهٔ دربند که یکطرف آن کوه بلند است و طرف دیگر باب دریای خزر پیوسته عبور شردین دشت خزر و قبچاق از آن روس و سکنهٔ آن دیار که بر ولایت کشیروان ایند بجز یک دروازه که در میان آب سد بید واقع است و بباب الابواب اشتهار یافته ممکن نیست این

بولی التوان در جواب نوشت

سیم خوانگی سست رگی گشت چرا / روی ننمود از و بحر لسیت چرا

قوت بخت آنکه با تو اندبردا شت / بهتر بود از لشت دو صد مشت چرا

مسماة سمرقندی

از بلده محفوظ سمرقند است بسی خوشگوی و شیرین کلام بود گویند بچهره آفتابی بود جهان افروز و در عشوه گری آتشی بود عالم سوز
و سخن را بسیار نازک گفتی چنانکه این مطلع یادگار از وست

مطلع

شد بیم خاک ورت گر بدر زد ما سر بسی / چنان روئیم که دیگر بگرد ما نرسی

دختر درویش قیام سنبر داری

در فضل و بلاغت مشهور خصوص در علم عروض و قوافی مستثنی بود و این مطلع برجسته از وست

ط

هر کجا آن مه بآن زلف پریشان بگذرد / هر کفر از ما دینند ز ایمان بگذرد

مسماة حجابی

دختر خواجه هادی استرابادی است در حسن و جمال بمثابه بود که آفتاب عالمتاب از رشک عارضش در زیر سحاب
پنهان شدی و ماه جهان افروز از عکس رخسارش جلا یافتی گویند که از فرط حیا و عصمت در خلا و ملا نقاب از رخسار نازنین
بر نگرفتی از آن رو حجابی تخلص نموده بود و این مطلع از وست

ط

با جمال تو دو آفتاب دو یکی است / خط عذار تو و مشک ناب دو یکی است

مسماة عصمتی

از نوادر این طائفه بوده است و اقران او در کمال بلاغت و عصمت و صلاح او مقر اند و گفته اند که چون او از بنات
آدم منبع الوجود است همانا که وجه تخلص عصمتی همین خواهد بود و این مطلع زاده فکر بکر اوست

بیت

از پا شکستگان طلب کعبه مشکل است / آن کعبه که دست دهد کعبه دل است

مسماة نشاطی

از اولاد سادات خراسانست و تولدش در محروسه لشکر باد و دولت شده از نتیجه نشاطی تخلص میکرد و شعرای عصر بر
بلندی فکرش اقرار داشتند چنانچه این مطلع بزبان حال گواه این معنی است

ط

عاشقی با قامت ابرو کمندی کرده ایم / تا بهستی تمناسی بلندی کرده ایم

مسماة دختر امیر یادگار

در فهم بلندیش سخن بسیار است اما در حسن و جمال دلفریبش گفته اند نقاشش فطرت بر عنای او نقشی بر صحیفه ایام

مسماة زوجهٔ شیخ عبد الله

بسیار خوش طبع و خوش فکر و پاکیزه روزگار بود و با وجود آن حسن و جمال و غنج و دلال و خلق و مروت آراستگی تمام داشت و شیخ عبد الله دیوانه که پسر خواجه حکیم بود شوهر اوست و این مطلع زوجهٔ او در تذکره اشتهار دارد

مطلع

روم بباغ و ز نرگس دو دیده وام کنم | که تا نظارهٔ آن سرو خوش خرام کنم

مسماة نهانی

مصاحب و همنشین خرم بیگم والدهٔ شاه سلیمان بوده و پدرش از امرای بزرگ شاه سلیمان بود چون آوازهٔ جمال دلکش و فطرت بلند وی که بر زبانها افتاد و بزرگان هر قوم او را خواستگاری می نمودند بنا بر آن نهانی سطوره این رباعی بگفت و در چارسوی بازار آویزان کرد مقرر بر آن که هر کس این رباعی را جواب گوید در حبالهٔ نکاحش در آید گویند که از موزونان آن روزگار هیچکس از عهدهٔ جواب بر نیامد

رباعی

از مرد برهنه روی زر می طلبم | از خانهٔ عنکبوت پر می طلبم
من از دو من باره شکر می طلبم | از ریشهٔ ماده شیر نر می طلبم

مسماة بزرگی

اصلش از کشمیر است و لولی بود گویند که در عهد جهانگیر پادشاه از غایت علو فکر ترک پیشهٔ خود کرده در گوشهٔ قناعت و توکل خزیده بود روزی چهار شاعران برای دیدن او رفته بودند بار نداد و در این اثنا عرب بچه که خالی از تعشق نبود آمد و چون دعای او رسید او را طلبید یعنی بر خاطر شعرا گران آمد یکی از آن میان این رباعی را نوشته فرستاد

رباعی

ای شیوهٔ کفر و دین بهم ساخته | عم را بوجود خود عدم ساخته
آثار بزرگی از جبینت پیداست | که با عرب گه به عجم ساخته

بزرگی فی البدیهه این بیت نوشته بیرون فرستاد

بیت

روزی که نهادیم درین راه قدم را | گفتیم صلاست عرب را و عجم را

و این بیت نیز از و مشهور است

بیت

هر سر و زبالا م کوی که او ستاد ازل | از رشتهٔ جانم بجای تار طنبور بست

مسماة لولی

لولی بسیار با فهم و مجلس آرا و سلیم الطبع بود منکوحهٔ ملا بقائی است که امیر نظام الدین علی شیر معتقد او بود گویند ملا بقائی را با تو ... شاعره بسیار دست میداد و نکتهٔ رنگین و باریک در میان می آمد از آنجمله نوبتی ملا این رباعی در ورود

رباعی

یاران ستم تیز رگی کشت مرا | کاواک شده چو نی از و پشت مرا
گر پشت بسوی او دمی خواب کنم | بیدار کند بضرب انگشت مرا

چو بردارم ز رخ برقع ز گل فریاد خیزد ‖ ز نیمه بر بالاف اگر شانه ز سنبل داد خیزد
با این حسن و کمالاتی چو در گلشن گذر سازم ‖ ز جان بلبلان شور مبارکباد خیزد

منقول است که وقتی ملک الشعرا طالب آملی معتوب بادشاه بود و در حالت محبوسی این بیت به بیگم نوشته فرستاد بیت ز ترحم آب شد هم آب از سنگی نشست
بحیرتم که مرا آبروی از چه شکست بیگم بدیهه نوشته فرستاد که نرخ بست و شکست بالجمله چون نور جهان بیگم در سلک مناکحت بادشاه درآمد بار قدوم میمنت لزوم
جدش شبستان خسروی را پر نور ساخت پدرش خواجه یاس که بخواجه غیاث بیگ هم مشهور بود از الطاف خسروی بمرتبه وزارت رسید بخطاب
اعتماد الدوله سربلندی حاصل ساخت و پسرش ابوالحسن بپایه بلند سرفرازی یافته بخطاب اعتقاد خان و میر سامانی و بعد ازان بخطاب آصف خان معزز
شده و در سنه پانزدهم شاهجهان فوت کرد و صبیه آصف خان ارجمند بانو بیگم در عقد مناکحت شاهزاده میرزا خرم یعنی شاه جهان بادشاه درآمده بممتاز محل
مخاطب گشته دختر نور جهان بیگم که از نطفه شیر افگن خان بود با سلطان شهریار پسر خورد جهانگیر بادشاه منسوب دیده اعتماد الدوله در سنه یکهزار و سی و هفت هجری
در اکبرآباد فوت کرده و صاحب اقبال نامه جهانگیری می نویسد که در هنگامیکه جهانگیر بادشاه نوبت دویم در سنه هزار و سی هجری بصوب کشمیر تشریف می برد
اعتماد الدوله همراه بود چون نزدیک قلعه کانگره رسید بیمار شده در ماه بهمن مطابق ماه ربیع الاول سال مذکور جان بجان آفرین سپرد مقبره او
در اکبرآباد است و گنبدی عالی و روضه رفیع بر سر تربت او عمارت یافته بسنگهای رنگارنگ و این عمارت عالی در باغ آن سمت اکبرآباد بر کنار
دریای جمن واقع است و تا امروز موجود اندرونی و بیرونی روضه آیات قران بخط طغرا مرقوم است و هیچ جا فارسی نیست نام طغرانویس
عبدالنبی قریشی بود که در سنه یکهزار و سی و هفت هجری باتمام رسانیده اصل تربت اعتماد الدوله در وسط روضه از سنگ زرد است
و متصل آن تربتی دیگر هست از جان سنگ و بر بالای سقف در زیر گنبد دو تربت نقلی هست که آن هر دو از یکلخت سنگ مرمر است و سوای
ازین تربتها چهار تربت دیگر اندرون روضه مذکور است که از سنگ مرمر ساخته اند اما بر هیچ یکی ازین تربتها چیزی ننوشته اند نواب یمین الدوله
آصف خان وزیر که آصف جاه هم خطاب داشت در زمان شاهجهان بادشاه در اواخر ماه شعبان سنه یکهزار و پنجاه و یک هجری مطابق ستم
ماه نومبر سال یکهزار و ششصد و چهل و یک عیسوی بجدیدی در عمر و ماتم خواهر خود که معینه بانو نام داشت در عمر هفتاد و دو سالگی در لاهور فوت کرده
نور جهان بیگم در سنه یکهزار و پنجاه و پنج این جهان را پدرود نموده مرقدش در لاهور هست به پهلوی مقبره جهانگیر بادشاه و هیچ نوشته ندارد و نور جهان بیگم
را خواهری بود منیجه بیگم نام شوهرش نواب قاسم خان یکی از امرای جهانگیری و شاعری لطیفه پرداز سخن ساز بود اصل قاسم خان از شیراز است
و چونکه نام زنش منیجه بود ازان سبب بنام زوجه خود مشهور شده چنانچه ظریفان دربار بادشاهی او را قاسم خان منیجه میگفتند چون در تتمه نام
نور جهان بیگم ذکر شعر گفتن او در میان آمد لازم گردید که شمه از احوال بعضی مستورات که بشاعری نام برآورده اند با اشعاری چند که از زبان ایشان سر زده بر نگارد

مستماة مهری

در مرآت الخیال مرقوم است که مهری بی بی خورشید طلعتی بود که شمه جمالش عروسان بهشت را جلوه گری آموختی و از تاب عذار آتش آفتاب جهانتاب را آتش غیرت سوختی با این همه حسن رعنائی بالماس فکر
در ناسفتنی این آبدار سفتی و نخیلی بسیار نازک گفتی از نزدیکان مهد علیا نور جهان بیگم بود و در خدمت بیگم بالا مقر جهان نمان زیسته ناگاه خواجه حکیم که شوهر مهری بود در پایان عمر فلاکت رسید بیگم مهری
فرمود که خواجه را طلبیده حکیم را در بیمعنی نهایت ضعف را و شرکت تمام متوجه است که خود را نجدمت بیگم رساند نشتر و از انجا که بعجیل نموده چه عمر از حرکات غیر برید و مشاهده می نماید بیگم بجانب مهری توجه
نموده فرمود که تو را که بعین حال انظلم درآورد مهری بدیهه این بیت برخواند بیگم گفت ابیات مرا با تو پیری نمانده سر مهری وفا داری نمانده تر از ضعف پیری توانی زیست چنانکه این بر آنچه
بیگم بخندید و صله لائق حال از نقد و جنس بمهری بخشید و نمونه از اشعار مهری این غزل است

حل هر نکته که از پیر خرد مشکل بود ‖ از مو بیم بیک قطره می حاصل بود
خواستم سوز دل خویش بگویم با شمع ‖ واشنیدم خود زبان آنچه مرا در دل بود
آنچه از بابلی و هاروت بیان گردند ‖ سحر چشم تو بدیدم همه را شامل بود
گفتم از بدر سه بر سه سبب هست ‖ در هر گرهی ز دم لب آخر و الهیل بود
در چمن میکده ام از گریه زاری دلم ‖ لاله سوخته چون در دل ما در دل
دل لئی بود تماشای رخت مهری را ‖ حیف صد حیف که این آرزو بی حاصل بود

ع بهر یک گل زحمت صد خار می باید کشید — تتبع نموده پادشاه این مطلع را بدیهه فرمودند س ساغری بر روی گلزار می باید کشید
ابر بسیار است می بسیار می باید کشید

اشرف النسا نورجهان بیگم

دختر خواجه ایاس بود خواجه ایاس در زمان اکبر شاه از ولایت ایران آمده در سلک ملازمان شاهی سربلندی حاصل نموده دختر
را به علی قلی خان مشهور بشیر افگن خان منسوب ساخته بود بعد فوت اکبر شاه چون سلطنت به جهانگیر پادشاه که از مدتی آتش عشق
آن دختر در سینه پادشاه بود رسید شیر افگن خان را از بردوان صوبه بنگاله که جاگیر او بود بحضور طلب داشت و در پای آن شد که او را بحیلتی بکشد
و آن دختر را بتصرف خود آرد چنانچه یکمرتبه شیر افگن خان را در پای شیر انداخت و او با شمشیر و تیر با شیر مقابله کرد و آن شیر را کشت و از آن روز بشیر افگن خان
مشهور شد مرتبه دیگر پادشاه فرمود تا پیل دمان را در پیش آوردند و آن جوانمرد آن پیل را نیز بشمشیر کشت بعد از آن از پادشاه رخصت حاصل کرده
بصوب جاگیر خود رفت در آنجا در سنه هزار و پانزده هجری قطب الدین خان کوکه که برای کشتن شیر افگن خان بصوبه داری ملک بنگاله سرفرازی یافته بود
کشته و تنی چند از همراهیانش را قتیل ساخته خود نیز از دست ایشان شهادت یافت بعد وفاتش پادشاه زوجه او را از بردوان طلب داشته بعقد نکاح
نمود و نامش که پیش ازین مهر النسا بود باشرف النسا نورجهان بیگم مبدل ساخت و چندان محبت و الفت با او داشت که تمام امور سلطنت
و مهام مملکت بقبضه اقتدار او کرد و فرامین که بنام امرا و حکام ممالک محروسه صادر میشد این مهر بر آن ثبت میگردید

بیت مهر نورجهان بیگم

نورجهان گشت بحکم اله — همدم و همراز جهانگیر شاه

اگرچه خطبه بنام او نبود لیکن سکه باین نقش منقش گردیده که بیک طرف سکه تصویر پادشاه و نورجهان بیگم بود و طرف دیگر این بیت

سکه

بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور — بنام نورجهان پادشاه بیگم زر

و نورجهان بیگم بمذوقات ابیات ممدوده مذاق و معانی باغ بود در سخن گوئی و شعر فهمی و حاضر جوابی از نسای عالم ممتاز اکثر با جوده بائی که زوجه جهانگیر
پادشاه و همشیره راجه مانسنگه بود مباحثه میداشت گرچه ازین بیگم اشعار دلپذیر بسیار است و مخفی تخلص اوست اما در اینجا که ستاره دمدار در ماه محرم سال هزار
و بست و هشت هجری طالع شده این بیت خوب گفته بیت ستاره نیست بدین طول سر بر آورده — فلک بشاطری اش کمر آورده بتو تکلیف
بسلخ رمضان پس از رویت هلال این مصرعه بر زبان پادشاه که شراب را بسیار دوست میداشت گذشت مصرع هلال عید براوج فلک هویدا شد
بیگم فی الحال مصرعه دوم بدیهه ساند ع کلید میکده گم گشته بود پیدا شد — پادشاه تحسین کرد و این ابیات هم ازوست س نورجهان گرچه بصورت زن است

در صف مردان زن شیر افگن است

رباعی اگر شاه غنچه اگر از نسیم گل وا شد — کلید قفل دل ما تبسم یار است

دل کسی که بحسن او گرفتار است

و این دو بیت از استاد او در زمره شعرا اعتبار و استناد تمام دارد س

اگر باهل قیامت نظر کنند دل ما — بهول هجران گذرانیم قیامت معلوم

بنده هشتم و هفتاد و دو ملت معلوم

بیگل شناسد نه زن تا به عارض و زلف — دل بصورت ندهم تا نشود سیرت معلوم

روزی پادشاه پیراهنی با تکمه لعل گون پوشیده بود روزی بعد فراق چند روزه — شده ست قطره خون منت گریبانی

بود بیگم این بیت بدیهه گفت بیت ترا نه تکمه لعل است بر لباس حریر
ملاقات از زمانت اشک شادی از چشم بیگم ریخت پادشاه بر آن شد پادشاه فرمودند ع گوهر از اشک چشم تو غلطیده بیگم صاحبه بدیهه التماس کرد ع آب گوهر را که
از دیده میرود

این رباعی هم ازوست

هند شنیده بود که بعد از گذشتن زمان سلطنت اکبر شاه نور الدین نامی مالک تخت و تاج گردد بنا بر آن لقب خود نور الدین ساخت و این تاریخ از گشتنی است

تاریخ

شاه جهانگیر چو از فر بخت | گشت فروزش گر عالم چو مهر
گفت خرد سال جلوس سعید | شاه جهانگیر نقیب سپهر ۱۰۱۴

و این تاریخ بتعمیه از ملتوبخان داروغه کتابخانه است

تاریخ

صاحب قران ثانی شاهنشه جهانگیر | با عدل و داد بنشست بر تخت کامرانی
اقبال و بخت و دولت فتح و شکوه و نصرت | پیشش کمر بخدمت بسته ستاده دائمی
سال جلوس شاهی تاریخ شد چو جهانگیر | اقبال سر برای صاحب قران ثانی ۱۰۱۴

بعد جلوس فرمودن بر تخت سلطنت اول حکمی که صادر شد آن بود که بجهت تسلی مظلومان زنجیر عدالت آویختند و آن زنجیری بود از طلا که وزنش چهار من اکبر شاهی بوده مشتمل بر شصت زنگ طولش سی گز یکطرف لشاه برج دار السلطنت آگره متصل و طرف دیگر آکاس میه بکنار دریای جمن دویم منع خراج و باج تمام ممالک محروسه بود که حاصل ملکی یا زیاده از آن خواهد بود و به نیروی طالع و قوت بخت از قندهار و اقصای سند تا دریای عمان و از کابل تا سر حد بنگاله و گجرات و دکن بیکبار چهار دانگ هندوستان در حیطه تصرف او در آمد این ابیات بر روی سکه آگره و احمداباد دکن مسکوک نموده

بیت سکه آگره

سکه زد در شهر اکبر خسرو گیتی پناه | شاه نور الدین جهانگیر ابن اکبر پادشاه

بیت سکه احمد اباد

سکه زد در احمداباد از عنایات اله | روی زر را ساخت نورانی بر نگ مهر و ماه

و بر بعضی اشرفی جهانگیری این بیت از آصف خان مضروب شده

بخط نور بر زر کلک تقدیر | رقم زد شاه نور الدین جهانگیر

و طرف دیگر که مشعر بتاریخ ست این بیت

شد چو خور این سکه نورانی جهان | آفتاب مملکت تاریخ آن ۱۰۱۴

در سال دویم از جلوس از لاهور متوجه کابل شدند در اثنای راه کلیان پسر رای رایان از گجرات آمده ملازمت نمود در انوقت بعرض رسانیدند که کلیان مذکور لولی زنی مسلمه را بزور نگاه داشته است حکم شد که خصیه آن شخص را بریده بخورد نش دادند و بینیش بریده مقرر نمودند که تا زنده باشد طعام همراه سگان میخورده باشد اما پس از سه روز در گذشت این حرکت ناپسندیده از شیوه بادشاهان بعید است و در کلمات الشعرا تصنیف سرخوش مرقوم است که بادشاه با وجود شرب مدام شعر خوب می فهمید چنانچه روزی شاعری قصیده در مدحش گفته آورد همینکه مصرعه اول خواند که ع ای تاج دولت بر سرت از ابتدا تا انتها فرمودند از وزن و تقطیع خبر داری گفت نه فرمودند که اگر عروض دان می بودی گردنت میزدم شاعر بحیرت در ماند که آیا چه خطا واقع شد پشتیر طلبیده فرمودند که این مصرعه را چون تقطیع کنند چنین بوزن می آید ع ای تاج دو مستفعلن لت بر سرت مستفعلن از ابتدا مستفعلن تا انتها مستفعلن پس در تقطیع کردن معنی دیگر شد یعنی لت بر سرت و این قباحتی عظیم دارد و صاحب سخن را باید که از جمیع فنون شعر خبر داشته باشد روزی بعرض رسانیدند که عبد الرحیم خانخانان غزل مولانا عبد الرحمن جامی را که مصرعه از آن است

۹۶۳	آن جلال برج قدر جود و جاه آدم نسب	۹۷۷	زان شمال آن ره و جان شاه زاده بابر	۹۶۳	شاه و اقلیم وفا سلطان ایران [illegible]	۹۷۷	تیغ جمع بیالان کام دل بیدار
۹۶۳	عادل کامل محمد اکبر صاحبقران	۹۷۷	پادشاه نامدار کامجوی کامکار	۹۶۳	کامل و دانا و قابل اصل شاهان	۹۷۷	اعمل علی حاتم عدیل روزگار
۹۶۳	سایهٔ لطف اله آن تخت تاج و نگین	۹۷۷	پادشاه دین پناه آن عادل عالم مدار	۹۶۳	مجلس [illegible] اسما جای میزان محمود	۹۷۷	موکب دیر اسماک [illegible]
۹۶۳	بحر جود گوهر دریای جود	۹۷۷	آنکه بر اوج علا شاهنشه [illegible]	۹۶۳	مقدم مولود ما افزود زیب [illegible]	۹۷۷	[illegible] زیب [illegible]
۹۶۳	مهر میگوید که شیر سید آن پادشاه	۹۷۷	زینت زیب جهان مهر و [illegible]	۹۶۳	دایه ابر بهار از مهر بابهای نقش	۹۷۷	سبزه با گل همزبان [illegible]
۹۶۳	از کلام او بیان حال معنی [illegible]	۹۷۷	در کمال و بیناسی [illegible]	۹۶۳	بر زبان ها از هجوم فکر [illegible]	۹۷۷	[illegible] از زبان [illegible]
۹۶۳	موکب منصور روشن شد بنا کرد از عطا	۹۷۷	این گویند از [illegible]	۹۶۳	حکم آن کلکی که دارد حکم [illegible]	۹۷۷	[illegible] با سپاهی [illegible]
۹۶۳	ای چو صبح لا یزال آفتاب [illegible]	۹۷۷	پایه افزای عالی سایه پروردگار	۹۶۳	والی جان عالم عادل بکیوان [illegible]	۹۷۷	والی [illegible] عادل عالی تبار
۹۶۳	مالک الملک جهان ای پادشاه بحر و بر	۹۷۷	با همه جهان [illegible] یادگار	۹۶۳	شاه صبح عدل [illegible]	۹۷۷	برق کار عزم [illegible]
۹۶۳	منبع عدل و احسان معدن لطف و کرم	۹۷۷	با سپاهی [illegible]	۹۶۳	[illegible]	۹۷۷	[illegible] کوه وقار
۹۶۳	کی بجو رت نازلی از حیات [illegible]	۹۷۷	با وجود [illegible]	۹۶۳	پادشاه اسالک [illegible]	۹۷۷	[illegible]
۹۶۳	کس ندارد ره بدین بحر اگر دارد کسی	۹۷۷	هر که دارد کو بیا چیزی بگو آرد بگو بیار	۹۶۳	یک بیک ابیات [illegible]	۹۷۷	هر یکی جوی [illegible]
۹۶۳	مصرع اول از پی سال جلوس این شاه	۹۷۷	از دویم مولود نور دیده عالم برار	۹۶۳	تا بود باقی حساب روز ماه و سال	۹۷۷	زان حساب سال و ماه [illegible]
		۹۶۳	شاه را پاینده باد یا باقی آن شهزاده هم		روزهای حسیب سالهای شمار	۹۷۷	

در اثنای آنکه محمد اکبر شاه مریض بود شاهزاده سلیم در همان ایام بعزم ملاقات پدر از اله آباد باگره آمده هنوز در کنار آب اقامت داشت که حضرت عرش آشیانی از این جهان فانی رخت هستی بعالم جاودانی بربست اکثر امرا و اعیان دولت بسلطنت سلطان خسرو ولد شاهزاده سلیم که در عنفوان جوانی در خدمت جد گرامی حاضر بود اتفاق داشتند شیخ فرید که از امرای معتبر آن سلسله بود و یکدو نفر دیگر از ارکان دولت مخالفت جمهور اختیار نموده بخدمت شاهزاده سلیم رفته لوازم خدمت بتقدیم رسانیدند و بر سایر امرا و ارکان دولت ظاهر کرد که با وجود پسر ارشد اکبر تمشیت مهم به پسرزاده خالی از اشکال نیست ترک آن اراده نموده بسلطنت شاه سلیم راضی شدند سلطان خسرو که مدعی سلطنت بود چون حال بدین منوال دید از آگره فرار نموده قاصد لاهور رفت و جمعی از جنود جغتایی و [illegible] هزاره و افغان و راجپوت و غیر ذالک از هر طرف با او پیوستند تا قریب بیست هزار کس بر سر شاهزاده جمع شدند که طلیعه شاه سلیم که شیخ فرید [illegible] بود نمایان شد شاهزاده عطف عنان نمود و از طرفین صف قتال آراسته گشت فیما بین جنگی در نهایت صعوبت بوقوع پیوست چون لشکر شاه سلیم فوج فوج متعاقب یکدیگر میرسیدند شاهزاده شکست فاحش یافته فرار اختیار نمود و بر کنار آب لاهور کشتی بانان او را شناخته بقلیچ خان حاکم لاهور خبر دادند و خانمذکور او را برفق ملائمت و [illegible] دلخواه مطمئن ساخته نزد خود آورد و بعد از وصول موکب شاهی بنظر پادشاه رسانید و پادشاه مظفر و منصور مراجعت نموده بیستم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و چهارده هجری در دار الخلافه اکبرآباد در سن سی و هشت سالگی بر سریر سلطنت جلوس فرمودند و سید محمد کرمانی این ابیات در تاریخ جلوس یافت

تاریخ

شد بلند آسمان بجهر جود اکبر شاه	برفت و ظل تو خدا بدهر ماند مقیم	بجای او خلف ارشد سال تاریخ	بجای اکبر شه پادشاهزاده سلیم ۱۰۱۴

و چونکه پیامبر سوم نیز سلطان سلیم نام داشت این اسم با محل اشتباه انکاشته خود را جهانگیر نام نهاده و چونکه در ایام شاهزادگی از [illegible]

جهان ای برادر نماند بکس		دل اندر جهان آفرین بند و بس		شد از عدل شاه اکبر کامگار		بسان بهشت برین روزگار
جهان گشت خرم بدوران او		زمین و زمان شد بفرمان او		ولی و هر سوی سپهر جهان گسل		نگین چهر او کرد بیرون ز دل
ز تاثیر سعی مهری این جهان		روان شد سوی عالم جاودان		روانش همیشه ز حق شاد باد		ازو عالم قدس آباد باد

تربتیکه اندرون حجره در پائین بر وضه است اصل تربت اوست آن نیز از سنگ مرمر است اما هیچ تاریخ نوشته ندارد و در خانه دیگر سمت مشرق از مزار او تربتی ست از سنگ مرمر و بر گرد آن آیات قرآن مرقوم است و بطرف پائین هذا القبر ارام بانو منقوش است و بفاصله چند قدم ازین تربت چاهی ست پخته که هیچ آب ندارد و سمت مغرب از مزار اکبر شاه بخانه دیگر قبری است از سنگ مرمر که آیات قران با گلبوته های خوشنما بران مرقوم است و بطرف پائین هذا القبر شکر النسا بیگم و این هر دو دختران اکبر شاه بادشاه بودند و سوای اینها دختری دیگر بود که شاهزاده خانم نام داشت و آرام بانو بیگم در سنه یکهزار و سی و سه هجری ودیعت حیات سپرده و عرش آشیانی باین صبیه خود عنایت بسیار داشتند و چهل سالگی چنانچه بدنیا آمده بود رفت و متصل قبر شکر النسا بیگم تربتی است از سنگ مرمر که آن قبر سلیمان شکوه پسر شاه عالم بادشاه است که در سنه یکهزار و صد و پنجاه و سه فوت کرده شمه از احوال او و تاریخ که بران نوشته است بمقام خود مرقوم خواهد گردید و سوای این تربت ها که مذکور شد قبر های چند دیگر نیز متصل آن تربتها است که هیچ تاریخ نوشته ندارد شاید که یکی از انها تربت رقیه سلطانه بیگم باشد که صبیه مرزا هندال و منکوحه کلان عرش آشیانی بود و در سنه هزار و سی و پنج هجری در اکبراباد فوت کرده

نورالدین محمد جهانگیر بادشاه غازی ابن جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه غازی

ولادت با سعادت او بعد از گذشتن هفت گهری از روز چهارشنبه هفدهم ماه ربیع الاول سنه نهصد و هفتاد و هفت هجری مطابق روز رس هیزدهم شهریور ماه سال چهاردهم الهی موافق روز دی بست و چهارم شهریور ماه سال چهار صد و نود و یک جلالی مطابق روز خیر یازدهم بهمن ماه قدیمی سال نهصد و سی و هشت یزدجردی مطابق سی و یکم اباه و سال یکهزار هشتصد و هشتاد و یک شاکبندی مطابق سی و یکم اگست ماه انگریزی قدیمی یا دهم ستمبر جدیدی سال یکهزار پانصد و شصت و نه عیسوی بطالع لسبت و چهار درجه میزان در قصبه فتحپور سیکری مضاف صوبه اکبراباد در منزل شیخ الاسلام شیخ سلیم چشتی از بطن سلطانه رکیه بیگم صبیه راجه بهاری مل بوقوع آمده و بمناسبت شیخ ممدوح بشاهزاده سلطان سلیم موسوم گردید اما پدرش مدام شیخو جیو و شیخو بابا مخاطب میساخت شعرای پایه تخت در تهنیت این عیش بقصاید پرداخته صلای بزرگ یافتند یکی از دانش منشان + در شهوار لجه اکبر + تاریخ این ولادت را یافت و عزیزی گوهر برج اکبر شاهی را مطابق این عطیه دولت بخش گردانیده یکی از اصحاب فهم + شاه عاقبت محمود + یافته و بعضی از شعرا یک الف افزوده تاریخ ولادت از الفاظ + ظل الهی + و سلطان مسند شاهنشاهی + بر آورده و خواجه حسین مروی قصیده موزون مشتمل بر سی و یک ابیات گفته بنظر بادشاه گذرانیده و دو لکهه تنکه صله آن یافت یعنی از مصرعه اول هر بیت آن گرامی انتظام تاریخ جلوس اکبر شاه و از مصرعه دوم هر بیت تاریخ ولادت جهانگیر بادشاه بر آورده و با وجود چنین التزام دو تاریخ غریب سلک نظمش خالی از جودتی نیست قصیده مذکور اینست

قصیده تاریخ

لامع الحمد ازلی جاه و جلال شهریار	٩٧٧	گوهر مجد از محیط عدل آمد در کنار	٩٦٣	طائری از آشیان جاه و جود آمد فرود	٩٧٧	کوکبی از اوج عز و ناز گردید آشکار	
گلبنی بی گلگونه نمود سر و در زمین	٩٧٧	لاله زینگونه نکشود از میان لاله زار	٩٦٣	شاد شد دلها که باز از آسمان عز و اقبال	٩٧٧	از ره نیاز زنده شد کز مهر ابرهه مدار	

بفرمان شاهنشه ذوالجلال	که باشد شهنشاه بی زوال	شد آراسته آنچنان روزگار	که حیران شد اندیشه هوشیار
بگیتی بفیض ازل پادشاه	بود سایه نور ذات اله	چو از دهر آن سایه گردد نهان	فتد سایه دیگر اندر جهان
بدینسان بود تا سر انجام کار	به نزد خرد گردش روزگار	زمانه دگرگون شود هر نفس	نگردد بیک گونه با هیچ کس
فلک رتبه شاه اکبر عرش گاه	کز هیبتش کوه گشته چو کاه	نشسته چو بر تخت شاهنشهی	گرفتی جهان ظل الهی
فروزنده افسر و تخت بود	کریم و رحیم و جوان بخت بود	دل روشن جهان آگاه داشت	جهان معمور و داد گرفت گذا
بباغ جهان تخم نیکی بکشت	برآن گر گرفت اندیا هشت	روانش چو انوار خورشید داد	فروزنده بادا ز نور الصمد

از جمله ابیات این سه بیت بطرف شمال دروازه مذکور مسطور است

شاه اکبر غزنوی دانا سے	که مطاهر زده هر فانی دست	روشنش بود نیز ال ازان	ظل بر نیاهی بلند ای نبست
	مرغ روحش چو بود طایر عرش	رفت بر تختایان خویش نشست	

این ابیات بر پیشانی دروازه مذکور شمال رویه بخط نستعلیق مرقوم است

طاقی که از روان منیر برتر است	روشن ز سایه اش رخ اندازه تر	این طاق زیب طاق فلک هفت	از روضه منوره شاه اکبر است

و تربت نعلی اکبر شاه که مر بالای زمیناست از یک تخت سنگ مرمر ساخته اند و هیچ سقف و گنبد ندارد و دور چهار طرف آن تربت بود و نشان خم کاشی های بسیار نوشته است طرف بالین آن تربت الله اکبر طرف پایان جل جلاله و دیوار که بر چهار طرف آن تربت است زینها نیز این ابیات

ابیات

بنام شهنشاه ملک قدم	کز ذاتش هم او بود از عدم	همه پادشاهان روی زمین	از و صاحب تاج و تخت و نگین
کند از عدم آشکارا وجود	بود ذات او مظهر عدل و جود	ز الطافش گردند طالب کام	بود درگهش قبله خاص و عام
نگارنده گوهر آب و خاک	طرازنده گوهر جان پاک	دو عالم ز فیض ازل آفرید	یکی کرد پنهان و دیگر پدید
به بخشیده آنکه سرای سپنج	بشاهان با افسر تاج و گنج	که از عدل ایشان شود روزگار	شگفته تر از باغ در نوبهار
ره دادری را چو گیرند پیش	شناسند بیگانه را همچو خویش	شهی کو چنین زیست در روزگار	بود سایه ذات پروردگار
ز نهصد فزون بود و شصت و دو سال	که شاه اکبر آن سایه ذوالجلال	بپایه ز زینه مسند نشست	که بر تخت او گشت افلاک پست
جهان را بیاراست از عدل و داد	دل اهل عالم از و گشت شاد	بر پایه تختش از هر گروه	شده جمع مردان صاحب شکوه
بسر از فگندی فلک سوی خاک	گهر بر شدی بیشتر از جان پاک	گرفتی بیک حمله ملکی برزم	پایمای ابر و بادی به بزم
همه لطف خدا لطف او عام بود	بهر کار چشمش بانجام بود	بدرگاه او هر که بردی پناه	چو اندیشه رفتی بماهی بماه
چنان پر شد آوازه داد و جهان	که در دل نه گنجید راز نهان	بپرداخت آن گونه سوی تمیز	که کرد آفرینش جهان آفرین
بگیتی بود افزون پنجاه سال	چنین کرد شاهی بسوی جلال	چو از عدل آباد کرد این جهان	سوی آنجهان رفت روشن روان
شده هفت کشور ازین پیش بیچ	کنون هشت جنت سخر منه و	به نزد خردمند هشیار دل	سرای سپنج است عالم آب و گل
مجو مهر از چرخ بر نه سپهر	که با کس نپاید به پیوست مهر	سپهر است پر کینه مهرش مدار	که با کینه و مهر باید بکار
جهان هست مانند موج سراب	ازان تشنه دل کی شود کامیاب	نه بیست ست بی آن یکبس روزگار	که شکست آن ز هنگام کار
نماند بگیتی کسی جاودان	ز دست اجل کس نبرد است جان	همه خوش گفت آن کامل نکته سنج	که از گوهر دانش آباد گنج

والد قطب الاقطاب شیخ احمد فاروقی است و مرید شیخ رکن الدین ولد شیخ عبد القدوس گنگوهی چشتی بوده وفاتش در بلده
سرهند واقع شده و بعضی از فضلای عصر و تاریخش با او شیخ کامل گفته اند که عددش یکهزار و هفت میشود و در رباعی
خواندم که تاریخ فوت شیخ عبد الواحد چشتی بکان من المخلصین[١٠١٢] است که عدد آن یکهزار و دوازده میشود نه معلوم کدام درست است

حمیده بانو بیگم ملقب به مریم مکانی

مادر اکبر شاه بادشاه بود اصل نامش حمیده بانو بیگم مشهور به حاجی بیگم از نسل ژنده پیل شیخ احمد جام بوده وفاتش در شب دوشنبه
هفدهم شهریور سنه یکهزار و دوازده هجری واقع شده و تابوت او را از اکبرآباد بدهلی روانه ساخته در مزار حضرت جنت آشیانی یعنی
همایون بادشاه که تعمیر ساخته او بود مدفون ساختند و دارا شکوه پسر شاه جهان بادشاه و فرخ سیر بادشاه و عالمگیر ثانی وغیره هم درین
مقبره مدفون هستند و عرب سرای که متصل مقبره همایون بادشاه در دهلی واقع است بنا ساخته بیگم موصوف است و آنرا عرب سرا از آن
سبب گویند که بیگم به حج رفته از عربستان سیصد کس را همراه خود آورده و آن مکان را برای ایشان تعمیر نموده

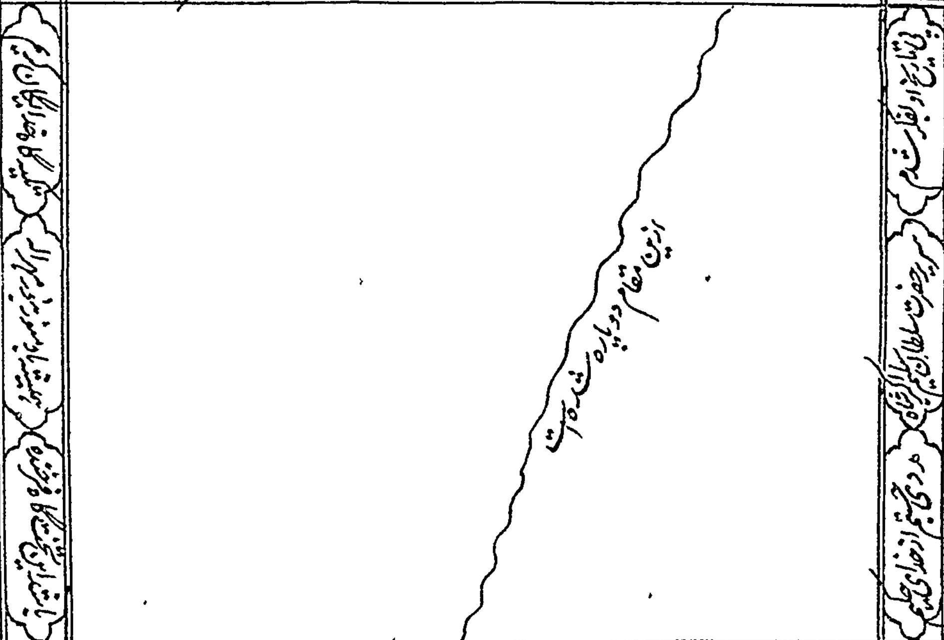
سلطان دانیال

پسر سوم اکبر شاه بادشاه بود بعمر سی و چهار سالگی جهت افراط شراب در غره ماه ذی الحجه سنه یکهزار و سیزده هجری شش ماه
پیشتر از وفات پدر در برهانپور رحلت نموده او را بشکار تفنگ بسیار میل بود و یک تفنگ را جنازه نام کرده این بیت بران نقش کرده
بود بیت ز شوق شکار تو شور جان تر و تازه هر کس خورد تیر تو افتد بجنازه پدر منع شراب کرده بود و نزدیکان از ترس بادشاه
شراب نزد او نمی آوردند چون دو سه روز گذشت بیتاب شده به مرشد قلی تفنگچی زاری کرده گفت که اندک شراب بمن برسان او گفت
به چه طریق بیارم اگر کسی داند سر کشته خواهم شد گفت در میان تفنگ کرده بیار مرشد قلی تفنگ را از شراب پر کرده آورد چون نام
تفنگ از زبانش برآمده بود حق تعالی همان توضیح کرد یعنی که از آن تفنگ شراب خوردن همان بود و جان دادن همان تاریخ
فوتش از کلمه غائب استخراج می یابد سلطان دانیال را دو پسران بودند یکی مرزا بایسنغر دوم مرزا هوشنگ این هر دو
برادران در عهد جهانگیر بادشاه مقید بودند و در سال یکهزار و سی و هفت بحکم شاهجهان بادشاه در لاهور بقتل رسیدند

در وفات جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه

در مرآت جهان مرقوم است که بعد از آنکه اکبر شاه را ممالک هندوستان بوجه احسن بضبط در آمد و خاطر جهان گشا از اطراف
جمع شد اکثر اوقات با علما و فقرا و حکما بمباحثه مسائل فقهی و تحقیق مقدمات حکمی و سخنان تصوف مصروف میشدند تا آنکه روزی
عبادت معمور بصحبت علما و فضلا اشتغال داشته بتحقیق مسائل دینی می نمودند و علما رسوم تیغ زبان از نیام دهان کشیده و یکدیگر افتادند
و در مقام تنافی و تقابل در آمدند و هر یک راه خلاف دیگری پیموده تکفیر یکدیگر می نمودند و مزاج شاهی که طالب حق مطلق بود در شک
انداختند تا آنکه باغوای ملحدی چند که ندیم بارگاه سلطنت بودند شیخ تاج الدین ولد شیخ زکریا اجودهنی دهلوی که شاگرد رشید شیخ امان
پانی پتی بود بقتل رسید و ملا عبد الله سلطانپوری که مخدوم الملک خطاب داشت نیز از ظلم آن جماعه مقتول شد و همچنین شیخ
عبد النبی نبیره شیخ الشیوخ قطب عالم شیخ عبد القدوس گنگوهی بشهادت رسید و بعد از آنکه ناصحی در میان نماند بادشاه طریقه اختیار کرد که به
تفصیل آن چه نویسد یعنی از براهمه ناتراش گفتری روز در مقابل آفتاب نشسته تسبیح نام که در کتب اهل کفر هزار و یک اسم دارد میخواند و میگفت
هر کو این اسما مداومت نماید حیات ابدی یابد و خود تا آخر عمر ازین فعل قبیح و عمل شنیع تائب نشده و پس از حکومت قریب پنجاه و دو سال
شب چهارشنبه سیزدهم جمادی الثانی سنه یکهزار و چهارده هجری مطابق روز ارد بهشت سیوم آبان ماه الهی سال پنجاهم جلوس بموقف

ابیات مذکور بر اطراف تخت مسطور باین طور مرقوم اند



تا فلک تخت بنا گاه خورشید نشست · گفت ماند سر شاه سلیم · پادشاهی که تیغ او سازد · چون دو پیکر سر عدو دو نیم

چون شاه سلیم وارث تخت و نگین + بر تخت نشست و بست گیتی آیین + شد اسم مبارکش جهانگیر چو ذات + از نور عدالتش لقبش نور الدین

خواجه باقی بالله

یکی از اولیای کبار بوده و مذهب نقشبندیه داشت بسن چهل سالگی در سنه یکهزار و دوازده هجری بتاریخ بست پنجم جمادی الثانی از ین جهان فانی رحلت فرموده درگاه او در دهلی ست متصل قدم شریف و بر دروازه جنوبی روضه مذکور این تاریخ که از لفظ نقشبند وقت سال فوت او استخراج می باید منقوش است

تاریخ

خواجه باقی آن امام اولیا	عارف بالله اسرار نهفت	نکهت بستان سرای اهبا	از نهال جعفری خوش گل شگفت
چونکه بد شرب فنا اندر بقا	محو حق گشته ز اسرار صفت	رخت بسته زین سرای بی بقا	چون فنای از حیّ از حق شنفت
	سال تاریخ وصالش خسروی	فی البدیهه نقشبند وقت گفت	

سمت الیمین مزار او دیواری ست که قصیده پانزده بیت با تاریخ بران مرقوم ست ابیاتی چند ازان نوشته میشود

ابیات با تاریخ

قبلهٔ ارباب معنی کعبهٔ اصحاب دین	مظهر فیض الهی صاحب علم الیقین	نور چون خورشید تافت از جبین [illegible]	شد ز یمن مقدمش روشن ولایت [illegible]
کی توانم گفت مدح آن محلا اصطفی [illegible]	هست ذات خواجه باقی رحمت للعالمین	چون کمالش وصل او [illegible]	شد بسال غیب آخر [illegible]
وان ز هجرت بود الف اثنا عشر بوده سنین	از وفات قطب دوران تکیه گاه سالکین	هر که آید بر مزارش از سر صدق و یقین	[illegible]

شیخ عبد الواحد فاروقی کابلی سرہندی

تاریخ

سرآه و آثام چون بر کشیدم — ابوالفضل جان او تاریخ گفتم
۱۰۱۱ ۱۰۱۱

جامع مسجد بلگرام

قاضی محمود بلگرامی پسر اوسط قاضی ابوالفتح عرف قاضی کمال بلگرامی است در عهد اکبر شاه بپایه امارت رسیده و تا زمانه شاهجهان بادشاه در قید حیات بوده و شاهجهان بادشاه او را بطریق ایلچی گری پیش بادشاه ایران فرستاده و در زمان اکبر بادشاه در سنه یکهزار و یازده هجری در بلگرام جامع مسجد عالی بنا نموده بود تاریخ تعمیر آن مسجد اینست

تاریخ

گفتم این مسجد عالی که نسبت دارد — هاتفم گفت همانی که بنا کرد محمود
۱۰۱۱

تخت سنگ موسی

تختی است که اکبر شاه بادشاه سه سال پیش از وفات خود در سنه یکهزار و یازده هجری برای پسر خود شاهزاده سلطان سلیم تیار نموده بود تا امروز که سنه یکهزار و دو صد و شصت و چهار هجری ست در قلعه اکبرآباد موجود است اما دو پاره شده است و معلوم نیست که این نقص در کدام وقت و بچه طور در راه یافته عرضش قریب دو گز و کسری انگریزی ست و طولش قریب سه و نیم گز و ارتفاعش از زمین چیزی زیاده از نیم گز و سطبری آن زیاده از یک وجب است هفت ابیات با تاریخ که اکبر شاه بر اطراف آن تخت منقوش نموده بود و بعد از آن پسرش جهانگیر بادشاه دو بیت دیگر بر آن افزوده اینست

ابیات اکبر شاه

بادشاهی که تیغ او سازد
سکه خسروان پا یلک
سال تاریخ او ابد کر شد

چون دو پیکر سر عدو بدو نیم
مهر و مه را عیار بزر و سیم
مددی خواستم از خدای حکیم

باشد این تختگاه فرخنده
در دو جا شل بدر تابنده
تا فلک تختگاه خورشید است

تکیه گاهی خدایگان کریم
لولوی بی بها چو در یتیم
گفت ماند سریر شاه سلیم
۱۰۱۱

ایضاً

همیشه باد منور بنور مهر اله — سریر حضرت سلطان سلیم اکبر شاه

ابیات جهانگیر بادشاه

چون شاه سلیم وارث تخت و نگین — بر تخت نشست بست آیین
شد اسم مبارکش جهانگیر بدولت — از نور عدالتش نور آگین

مات یازدهم

برادر شیخ ابوالفیض فیضی فیاضی ست و پسر دوم شیخ مبارک ناگوری وفات شیخ مبارک بتاریخ هفدهم ذیقعده روز یکشنبه
سنه هزار و یک هجری بوقوع آمده و مقبره او در بلده اکبرآباد بفاصله یک کروه شرقی از روضه اکبر شاه واقع شده و ستاره که
بر قبر برادران نیز در آنجا مدفون هستند این بنده در وهان آنجا رسیده روضه او را دیده میگویند والا ... بحکم همشیره ابوالفضل
بوده ... اسلام خان ... و دروازه عالی دارد و بر پیشانی آن دروازه اسم
شیخ مبارک و شیخ ابوالفضل مرقوم است سنه اربع و الف ... اگرچه شیخ مبارک ناگوری الاصل بوده
اما این هر دو برادران در اکبرآباد متولد شده اند و ولادت شیخ ابوالفضل در سنه نهصد و پنجاه و هشت بوقوع آمده و از علوم
معقول و منقول در عمر پانزده سالگی فراغ بهم رسانیده و بعد از آن تجرد و عزلت را دوست داشته و تکلفات و اصرار محبان صادق
در سال نوزدهم جلوس عرش آشیانی بملازمت پادشاه حاصل کرده تفسیر آیة الکرسی مرقوم نموده پیشکش ساخته بالطاف
خسروانی مخصوص گشته اول بخدمت منشی گری و بعد از آن بعهده وزارت ممتاز و سرفراز گردیده و در عرصه قلیل بخاطر پادشاه
آنچنان جا گرفت که محسود شاهزادگان و امرا شد تخلص او علامی ست ه عالم و عادل و علامه عصر + عارف و کامل و
فیاض زمان + آمد عهد سلیمان زمن + شیخ ابوالفضل وزیر خاقان + در سال چهل و سوم الهی حسب الحکم
پادشاه همراه شاهزاده مراد به تسخیر احمدنگر بدکن رفته و بعد وفات سلطان مراد همراه سلطان دانیال بود و تا آنکه تمام ممالک ... در سنه
هزار و هشت بعضی ... فتح شد و شیخ در سنه یکهزار و یازده هجری حسب الطلب پادشاه از دکن کوچ نموده بطرف اکبرآباد میرفت
جوان ... شد بدست ... بقتل رسید بعضی نسبت این امر شنیع به شاهزاده سلیم نموده اند و آنچنان است
که چون شیخ حسب الحکم پادشاه روانه حضور شد در آن ایام شاهزاده سلیم بیاغی و نافرمانی پدر میگذرانید و از طرف
شیخ آزرده گی خاطر بسیار داشت و یقین میدانست که اگر شیخ بحضور میرسد خاطر پادشاه را از طرف او منحرف خواهد
ساخت براجه نرسنگه دیو بندیله نوشت که سر راه شیخ را گرفته کارش تمام سازد و چون راجه مذکور در یاغی شاهزاده
شریک بود در روز آدینه چهارم ربیع الاول سنه یکهزار و یازده در اثنای راه شهید ساخت و سرش را بریده پیش شاهزاده
سلیم که در الهاباد تشریف داشتند فرستاد و شاهزاده بغایت خوش شده آن سر را بجای نالائق انداخت و
مدتی در آنجا افتاده ماند عمر او به پنجاه و سه رسیده بود اکبر شاه پادشاه از استماع این خبر بسیار تاسف خوردند

ه سفت و جهان را در وفاتش دیده پرنم شد — سکندر اشک حسرت ریخت که افلاطون ز عالم شد

+ و شیخ عبدالرحمن ولد شیخ ابوالفضل را با امرای دیگر باستیصال راجه نرسنگه دیو تعیین نمود اعظم خان وزیر تاریخ فوت
شیخ را بطریق تعمیه یافته و اینچنین گفته

تاریخ

تیغ اعجاز نبی الله سر باغی برید — یفعل الله ما یشاء یحکم الله ما یرید

یعنی اگر سر لفظ باغی را که حرف باست دور کنی از باقی حروف بحساب ابجد تاریخ برآید و نیز نقل کنند که شیخ در خواب
آمده گفت که تاریخ فوت من بنده ابوالفضل + است تکفیر شیخ زبان زد خاص و عام است بعضی بکیش برهمن او را
منسوب کنند و برخی شمس پرست نموانند وجوقی دهریه دانند والله اعلم بالصواب و این تاریخ در فوت او از مولف
این اوراق ست که بطریق طبع آزمائی به تعمیه گفته

وبعدازان درممالک ایران بادشاهی نافذفرمان بودند خصوصا درزمان اکاسره اطاعت گونه لطهور آورده اند ودرسائر ایام لوای خودسری افراشته اند اول حاکم مسلمان ازان طائفه جلال الدین ایرج ابن گرگین ابن قباد هست که درعهد عبدالعزیز مسلمان شد واززمان ظهور دولت صفویه تاغایت طریق اطاعت وباج گذاری مسلوک داشته منصب امر دیوانی داشتند ودرزمان نواب سکندرشان ملقب بسلطان محمدخدابنده نورالدین خان ابن ابراهیم خان ابن ایرج شیران مشهور بشاه عادل که درآنجا بجلوس شاه عباس والی آنجا بود فوت شد مرزا علاءالملک پسرش قائم مقام گردید نواب سکندرشان اورا بلقب ابراهیم خان ثانی لقب دادند بعدازان چون سرازاطاعت بادشاه جمجاه شاه عباس درسنه هزار وده هجری اسد دردی خان رافرستاده آنولایت راتسخیر نموده بتصرف اولیای دولت آورده مستعدان روزگار تاریخ فتح آنولایت رابسیار یافته اند ازانجمله سید کمونه این تاریخ مرغوب یافته

تاریخ فتح

بحوالله وزدی نیرمان شاه چورستم سرپنجه پردلی	تهمتن صفت برتکاور نشست کشود آنچه گرگین میلاد بست	بنیروی بازوی گیتی وری طلب کردم ازعقل تاریخ آن	درآورد والاامان بایدت بگفتا طلسم کیانی شکست ۱۰۱۰

تاریخ برسنگ تربت شخصی

که درزمان اکبرشاه بادشاه درسنه یکهزار وده هجری مطابق سال چهل وشش الهی دراکبراباد فوت شده بفاصله قریب صدقدم شمالی ازگنبد جمن چمن کتوره مدفون گردیده واین چندبیت بطریق تاریخ برمرقداو مرقوم بود که سال هجری مستفاد میگردد وازعبارت الهی سال الهی کراختراع کرده اکبرشاه بود برمی آید

تاریخ

آه واویلا که ای جان من یکهزار وده زهجرت بود کان	رفت ومارا ساخت درغم مبتلا رفت سوی خلد ازین دارالفنا روح پاکش راهمی گویم بصدق	سال فوتش چون بجستم ازخرد گوش کن تاریخ شمسی یادگیر دربهشت عدن یارب بادجا	الغت باسرکار او عجب بی ریا ازالهی گشت نازل این ندا ۴۶ ۱۰۱۰

پوشیده مبادکه چون درسنه یکهزار ودوصد وهیزده هجری قلعه اکبرآباد بتصرف کمپنی انگریز درآمد درجایی که قبرهاوهزارها دیگر بودند کچهری عدالت صاحب جج تعمیر یافت چون بعدازچهل سال درسنه یکهزار ودوصد وشصت ویک هجری مطابق سنه یکهزار وهشتصد وچهل وپنج عیسوی حکم اصدار یافت که کچهری کهنه رامسمار ساخته درهمان مقام کچهری دیگر ازسرنو تعمیر نمایند بوقت کندیدن بنیاد دیوار کهنه چهار تربت برآمدند ازان جمله یکی آنست که مرقوم شد وحالا این سنگ تربت اندرون قلعه اکبراباد نهاده اند ودوتربت دیگر که هیچ نوشته نداشتند ویک دیگر که بران این چندبیت مرقوم بود

تاریخ

واحسرتا که جان من ازجهان برفت فرزند او که بود مرا روح همروان	بی او برفت تاب من وجان من برفت برباکرد مهروبسوی نشیمن روان برفت جیبها بیت چاک بکن کاستادگر	لازم بود که زار بگریم بهای های تاریخ فوت او زخرد جستم وگفت کان طوطی شکرلب شیرین زبان برفت	خود بود ماه چون جهان نوجوان برفت برگ گلی وشاخ گل ازبوستان برفت

	علامه عصر شیخ ابوالفضل علامی	

خانی نشست معتمدان پرسش کرد از و آزار خاطر داشتند بسبب آنکه عمم خود رستم سلطان را با سه پسرانش بسیاست رسانیده میخواست که جمیع ارکان دولت پدر را نیز نابود سازد لهذا چندی از ایشان تو همم کرده شبی از شبها سر راه او را گرفتند و بزخم تیر او را هلاک ساختند و دین محمد خان ولد جانی بیگ سلطان خواهرزاده عبد الله خان را که از اقربای او بود بر مسند حکومت نشانیدند تاریخ قتل عبد المومن خان را بطریق التعمیه بدبخت سر بریده یافته اند یعنی اگر سر بدبخت را که حرف با باشد در کرده شود تاریخ بر آید [۱۰۰۸] و نوشته اند که بنا بر سوء اعمال و بی ادبیها که از عبد المومن خان نسبت به پدر واقع شده زیاده از شش ماه سلطنت ننمود و دین محمد خان [خان] که مشهور به یتیم خان بود در معرکه که بادشاه عباس در هرات واقع گردید زخمی شده بعالم آخرت شتافت

سلطان شاه مراد

پسر دویمی اکبر شاه بود و در سنه یکهزار و هفت پانزدهم ماه شعبان در سی ام سالگی در دکن ودیعت حیات سپرد و در بلده شاه پور مدفون گردید بعد از آن نعش او را از انجا بر آورده نزد یک مقبره همایون بادشاه در دهلی دفن کردند این مصرعه تاریخ فوت او است ع

از گلشن اقبال نهالی بشده کم [۱۰۰۷]

شیخ ناگه

در شهر قنوج بر کنار دریای کالی نی روضه ایست عالیشان و گنبدی دارد بر گرد آن روضه دیوار های بلند تعمیر یافته و از تاریخی که بر پیشانی دروازه بیرونی تعمیه است چنان مستفاد میگردد که شیخ ناگه در حوالی یکهزار و نهه فوت کرده و در انمقام مدفون گردیده از عبارت مکان فیض آباد تاریخ بر می آید تاریخ و عبارت اینست

تاریخ

این روضه با صفا که فردوس نشانست | زان گوشه نشین که اثر شاه مردانست
مرقد که شیخ ناگه فیض حق بود | تاریخ مکان فیض آباد از انست
باهتمام رکن الدین ولد لاری میان قریشی کتبه رکن الدین بن علاء الدین عثمانی سنه ۹

شاه موسی

درویشی بود که در سنه یکهزار و ده هجری بشهادت رسیده اما معلوم نشد که بکدام علت بهر حال تاریخ شهادت او نیست

تاریخ

شجاع ملک ملت شاه موسی | بمیدان شهادت چون علم زد
رزو می صدق شمس الدین محمد | قتیل عشق تاریخش رقم زد ۱۰۱۰ [۱۰۱۰]

رفیع الدین

شاعری ممتاز و سخن سنج معنی نواز بود و مولدش دکن است در زمان شاه اکبر در هند آمده دیوانی که خود گفته بود بنظر بادشاه گذرانید و مورد عنایات و انعامات بادشاهانه گردید و در تاریخ اختتام دیوان مذکور گفته

تاریخ

دیوان رفیع چون بانجام رسید | از حضرت بادشاه انعام رسید
در ملک دکن جمع نمودیم و نوشت | در سال هزار و ده باتمام رسید ۱۰۱۰ [۱۰۱۰]

فتح ولایت لار از شاه عباس صفوی

حکام لار از نژاد گرگین میلاد اند که در عهد کیان بحکومت لار منصوب شده بودند از ان تاریخ اولاد او در انولایت حاکم و فرمان روا بوده و در زمان ملوک طوائف بیشتر از بیشتر اقتدار یافته از حکام ولایت قریب و جوار باج ستان بودند از ازمنه سابقه قبل از ظهور اسلام

جامع مسجد بهار

این مسجدی ست عالیشان در ملک بهار تعمیر نموده سعید سرفراز خان در سنه یکهزار و چهار هجری در زمان دولت اکبر شاه بادشاه و این تاریخ بربالاے دروازه آن مسجد مرقوم ست

تاریخ

در زمان اکبر غازی شه عالم پناه	باد دایم چاکرانش را از آن اقتدار	هم همین حضرت خان سعید سرفراز	مسند عالی بنای مسجدی کرد اختیار
بسکه از فیض مقدس شیخ [illegible]	روضهٔ قدسی ست گویی در ملک بهار	سال تاریخش چو از پیر خرد جستم بگفت	رفته بود از هجرت خیر البشر الف و چهار

۱۰۰۴

دروازه محلسراے رهتاس

راجه مانسنگه پسر راجه بهگوان داس کچهواهه در زمان صوبه داری خود در ملک بهار محلسراے اندرون قلعه رهتاس در سنه یکهزار یکهزار و پنج هجری تعمیر نموده و بر دروازه آن محل سرا این تاریخ مرقوم ساخته

تاریخ

دروازهٔ عظیم بنا چو شد تمام	دروازهٔ سپهر ز نقشش عظیم شد	سال عمارتش چو نمودم طلب بگفت	از راجه مانسنگه بنای عظیم شد

۱۰۰۵

تحریر فی التاریخ بیست و هشتم شهر رجب المرجب سنه هزار و پنج هجری

مولانا حاجی محمد کشمیری

اصلش از همدان است یکی از آبا اوهمراه میر سید علی همدانی بکشمیر آمده متوطن شده بود و مولانا مذکور از کشمیر بدهلی رسیده کسب فضائل نموده و در اکثر علوم بمرتبهٔ کمال رسیده و بفقر و عبادت بسر می برد و گرد امور دنیوی نمیگردید اشعار خوب دارد روز پنجشنبه نوزدهم صفر سنه هزار و شش فوت شد و خلیفه اش مولانا حسن که از مریدان خواجه محمد باقی بود این قطعه در تاریخ وفاتش مرقوم نموده

تاریخ

نوزده از ماه صفر رفته بود	کین فلک گشت بر زیر و زبر	زیر و زبر ساخت حیات مرا	همچو حیات نمک اندر جگر
در سر پر درد سے [illegible]	کز غم او مشتعلم گشت سر	پیر خرد را دل و جان زین خبر	خون شد و پیوست بخون جگر
	سال و مه و روز از این داغ	نوزدهم بود ز شهر صفر	

۱۰۰۶

عبد الله خان اوزبک سپهدار ملک توران

ابن سکندر خان ابن جانی بیگ خان از اولاد جوجی خان ابن چنگیز خان بود بعد وفات پدر در سنه نهصد و نود بحکومت سمرقند و بخارا رسیده و در هنگام حیات پدر تا دستی با او جنگ داشته در سنه ثلث و تسعین و تسعمائه در ولایت ماوراء النهر کوس شاهی باستقلال زد و تمامه آن دیار را متصرف شده در بدخشان استیلا یافت و میرزا شاهرخ نبیره میرزا سلیمان از جوار او بجان آمده متوجه هندوستان شده و عبد الله خان در سنه خمس و الف پنجم ماه رجب رحلت نموده و بقولی در سنه هزار و شش مطابق سنه چهل و چهار از جلوس اکبر شاه و موافق سال دوازدهم جلوس شاه عباس فوت کرد و تاریخ وفات او را قیامت قائمه شده یافته اند مدت عمرش شصت و شش سال و ایام سلطنت بعد از پدر پانزده سال و بعضے نوشته اند که مدت حکومت او چهل و دو سال بود و بعد از و پسرش عبد المومن خان در سمرقند برنشسته

باب یازدهم

قطعه

منم فیضی که در میدان معنی | چو من چابک سواری تیز رگ نیست
بجلد شعر من از پوست تا مغز | بجائی مردم ناپاک رگ نیست

چنان مینماید این پاکیزه گفتار | که در دیوان حافظ نام سکست

و میر غلام علی آزاد در تذکره سرو آزاد آورده که شیخ محمد یحیی معروف بشیخ محبوب الله آله آبادی در کتاب اعلام الاعلام میگوید که صاحب قطعه مذکوره را شاید که این بیت خواجه حافظ بنظر رسیده باشد شنیده ام که سگان را قلاده می بندی ٭ چرا بگردن حافظ نمی نهی رسنی ٭ و مولف را چنان بخیال میرسد که آنچه که شیخ فیضی نوشته اند درست است زیراکه بیت مذکور در اکثری از دیوان حافظ یافته نمیشود مگر در بعضی و شبهه نیست که این بیت از ملحقات باشد گویند که شیخ فیضی و برادرش شیخ ابو الفضل هر دو دهریه مقرری و سرحلقه اهل تزویر بودند در صحبت خاص پادشاه راه یافته بسخنان واهی خاطر پادشاه را از جاده مستقیم انحراف میدادند چنانچه این دو شعر که از قصیده مدحیه سلطان است بر همین قبیل معبر است

ابیات

قسمت نگر که کشور سر بسر عطا است | آئینه با سکندر و با اکبر آفتاب
او میکند معاینه خود در آئینه | این میکند مشاهده حق در آفتاب

و این اشعار را هندوان سند بر آفتاب پرستی پادشاه نموده به تحسین فیضی سرگرم اند باید دانست که شیخ فیضی اعداد اکبر را با عدد آفتاب از حساب بینات برابر یافته و بر همین رباعی گفته

رباعی

نوریکه ز مهر عالم آرا پیداست | از جبهه شاهنشه والا پیداست
اکبر که بآفتاب دارد نسبت | این نکته ز بینات اسما پیداست

و حساب بینات آنچنان است که در حساب ابجد حروف اسمی را از حروف مسمائی بگیرند و از اول حرف اسمی مسمائی را محذوف سازند آنچه باقی ماند اعداد آن را بگیرند مثلاً اعداد اکبر دو صد و بست و سه میشود الف آفتاب اسمی گیرند الف مسمائی محذوف گردانند لام باقی ماند که یکصد و ده حاصل آید همچنین از الف دویم اسم آفتاب مجموع اعداد هر دو الف دو صد و بست باشد باقی ماند فا و تا و با در صورت حذف حروف ابتدا از هر سه حرف الف باقی میماند که مجموع عدد آن سه الف عدد سه باشد پس تمامی اعداد آفتاب دو صد و بست و سه آمد و آن برابر اعداد اکبر است فقط ولادت فیضی در سال چهار صد و شصت و سه جلالی مطابق نهصد و پنجاه و چهار هجری اتفاق افتاده و وفات او دهم شهر صفر سنه یکهزار و چهار هجری بسن پنجاه سالگی بوقوع آمده و چون شیخ بمذهبی مقید نبود این مصرعه در تاریخ وفات او گفته اند تاریخ فاسقی و شیعی (۱۰۰۴) و طبیعی و دهری + این تاریخ هم برهمون طریق است

تاریخ

شیخ فیضی که فضل بیحد داشت | گرچه در علم خود سر آمد بود
در ره دین فساد پیدا کرد | نزد ارباب شرع مفسد بود
زان سبب خامهٔ قضا و قدر | بنوشت آنکه شیخ ملحد بود (۱۰۰۴)

و مولف این اوراق این تاریخ در فوت او گفته

تاریخ از مولف

تاریخ رحلتش چو شستم ز شاه نامور | افسوس گفت اکبر جان و فیضی ما (۱۰۰۴)

گویند که شیخ فیضی و کمال حیدر و حکیم همام برادر حکیم ابو الفتح شیرازی در عرض یکماه بترتیب مسافر شهرستان عدم شده اند

و شیخ ابوالفضل سست تلمذ نموده و بعد از آن در سلک ملازمان اکبرشاهی منسلک گردیده و در محفل خلوت بار داشت و به امر آن بادشاه بانتخاب و ترجمه کتب هندی اکثر مامور میشد داستان رامچندر را بفارسی ترجمه کرده و تاریخ کشمیری منتخب نموده و علم تاریخ را بواقعی میدانست و تاریخهارا خوب می‌یافت اکثر تواریخ تعمیر عمارات و وفات مشائخ و علمای عصر خود یافته و در تاریخ ازدواج خود که در سنه نهصد و هفتاد و پنج هجری اتفاق افتاده گفته

تاریخ ازدواج

چون مرا از عنایات ازلی	ازدواجی بماه مهری شد
عقل تاریخ کدخدائی را	گفت ماهی قرین مهری شد

در نسخه منتخب التواریخ که بتاریخ مبادی اشتهار دارد بر حق گوئی و خداشناسی و فضل و کمال او دلیلی واضح است این کتاب را در سنه یکهزار و چهار هجری باتمام رسانیده و تاریخ آن بطریق تعمیه چنین گفته

تاریخ

شکر الله که باتمام رسید	منتخب از کرم ربانی
سال تاریخ ز دل جستم گفت	انتخاب که ندارد ثانی

اگر حرف ثانی را که نون باشد از لفظ انتخاب دور کرده شود تاریخ بر آید سال وفات شیخ معلوم نشد ورنه تاریخ بهم رسید

ملک الشعرا شیخ ابوالفیض فیضی فیاضی

برادر بزرگ شیخ ابوالفضل و خلف الصدق شیخ مبارک ناگوری است سالها فیضی تخلص میکرد آخر فیاضی قرار داد و اشعار با معنی گفته **بیت**

زین پیش که سکه سخن بود	فیضی رقم نگین من بود
اکنون که شدم بعشق مرتاض	فیاضی ام از محیط فیاض

آورده اند که در اوائل روزی بادشاه فیضی را که بملازمتش رفته بود بیرون کتهره و انگره ایستاده کرد فیضی بتکلیف این رباعی خواند **رباعی** بادشاها بیرون پنجره ام + از سر لطف خود مرا جا ده + زانکه من طوطی شکرخایم + جای طوطی درون پنجره به + بادشاه بسیار پسندید و مراتب او افزود در اقسام علوم مثل شعر و معما و عروض و قافیه و تفسیر و تاریخ و خط و انشا بیمثال آفاق بود این چند ابیات از وست

ابیات

شکر ایزد را که مداح شه بحر و بر	شاعر خاص جلال الدین محمد اکبرم	شاعرم ما تان شاعر که [illegible]	شعرگویان ازلی افتند جرم و ذم
بود گر در هند خسرو طوطی شکر	حالیا من در سخن گوئی از و شیرین ترم	ملک شعر او بنا شد نظم رنگین مرا	او بطرز دیگر است و من بطرز دیگرم
او اگر مداح سلطان محمد شاه بود	من بمداحی اکبر شاه جان می پرورم	بود اکبر را محمد بنده فرمان پذیر	گر در من معنی در بدیعی گفته تا نیم کاذم

در طبقه سلاطین تیموریه هند اول کسیکه بخطاب ملک الشعرائی تحصیل مباهات نموده غزالی مشهدی بود که از اکبرشاه باین خطاب مامور گردیده و بعد فوت او شیخ فیضی باین لقب بلند آوازه گشت و در عهد جهانگیر بادشاه طالب آملی و در زمان صاحب قران ثانی ابوطالب کلیم همدانی باین خطاب مامور شده و فیضی سوارد الکلم نام کتابی در اخلاق نوشته که حرف منقوطه ندارد و تفسیر قرآن را نیز بی نقط تمام کرده و موسوم بسواطع الالهام گردانیده و میر حیدر معمائی سوره قل هو الله را تاریخ اتمام آن یافته که در سنه اثنی و الف هجری باتمام رسیده و ده هزار روپیه صله گرفته سوره قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد فقط و شیخ فیضی در یکی از مقطعات خود آورده که دیوان حافظ تمام سکه نیست چنانکه ازین قطعه مستفاد میگردد

بخطاب اعظم خان نام برآورده و دینال پور بجاگیر او مقرر شده و در سال سی و دویم از جلوس عقد مناکحت دختر مرزا بادشاهزاده سلطان مراد منعقد گردیده و در سنه هزار و دو سوء المزاجی بادشاه بطرف خود دریافته اراده حج کرد و با فرنگیان دوستی بهم رسانیده از بندر بلاول که نزدیک سومنات ست بر جهازی که بنام الهی مشهور بود با فرزندان خود سوار شده بحج رفت شیخ عبدالقادر بداونی تاریخ روانگی او بطرف مکه یافته

۱۰۰۲

تاریخ

چو پرسیدم بدل تاریخ این سال بگفتا میرزا کوکه بحج رفت
۱۰۰۲

بعد از مراجعت در احمدآباد گجرات سکونت نمود و در انجا سال نوزدهم از جلوس جنت مکانی یعنی جهانگیر بادشاه در سنه هزار و سی و سه هجری باجل طبیعی مسافر دار الملک بقا گردید لاش او را از انجا بدهلی آورده متصل روضه پدر او خان اعظم آتکه خان مدفون ساختند و بر قبر او عمارتی عالی که شصت و چهار ستون دارد و سرتاپا از سنگ مرمر است تعمیر نمودند و آن عمارت حالا بچونسٹهه کهنبه مشهور ست

تاریخ کتاب هفت اقلیم

این کتاب تصنیف نموده امین احمد رازی ست که در سنه هزار و دو هجری باتمام رسانیده و تاریخ اینچنین گفته

۱۰۰۲

تاریخ

این نسخه که هست هیچو فردوس نگهی	تا مو لشوی درو نه بیگانه بمو	گر از تو کسی سوال تاریخ کند
تصنیف امین احمد رازی گو		

۱۰۰۲

سلطان مراد ابن سلطان سلیم بادشاه روم

بعد فوت پدر در او اخر ماه شعبان سنه نهصد و هشتاد و دو بر سریر سلطنت روم نشست و صاحب مالک ممالک گشته اول پنج برادران خود را پیش چشم خود کشته بعد از ان بکار سلطنت پرداخت مکرر او را با جنود نصارا محاربات دست داده وفاتش در ماه جمادی الاول سنه یکهزار و سه هجری بوقوع آمده پس از دوازده روز چون سلطان محمد پسر او را از قلعه آوردند نعش او را بخاک سپرده اند و سلطان محمد باورنگ فرماندهی بر نشست و از خرد خود گی و دل سنگی نوزده برادر خود را که بزرگترین ایشان بیست ساله بود از هم گذرانید و بعد حکومت نه سال در ماه شعبان سال هزار و دوازده بمرض طاعون ازین عالم درگذشت بعد ازو پسرش سلطان احمد چهارده سال حکومت نموده

مولانا شیخ نظام متخلص بضمیری بلگرامی

از قدمای شعرای بلگرام است و خواهرزاده شیخ سلیمان و از وسیله او بملازمت همایون بادشاه رسیده شاعر پایه تخت او گردیده در مهر خود این بیت کنداینده بود
بیت
خدایا بحق رسول انام + پذیرای کار ضمیری نظام +
در قصبه سفیدون که از توابع دار الخلافت دهلی ست در سنه یکهزار و سه هجری در عهد اکبر شاه فوت کرده و نواب مبارک خان دهلوی تاریخ وفاتش درین قطعه بضبط آورده

تاریخ

مالک ملک نظم شیخ نظام	شاعری نادر و فصیح کلام	در قصیده و شده ظهیر زمان	در غزل گشته خسرو ایام
بست رخت تعاز ملک فنا	کرد آهسته سوی خلد خرام	کردم اندیشه بهر تاریخش	خردم گفت آه آه نظام

۱۰۰۳

شیخ عبدالقادر بداونی قادر تخلص

پدرش ملوک شاه از اکابر بلده بداون بود و شیخ ابوالفضل و کمال القضات داشت پیش شیخ مبارک ناگوری که پدر شیخ فیضی

که ام شیر می نوشیدم غلط و چون جلال الدین محمد اکبر شاه قریب همان ایام متولد شده بود و میگویند بابا بچهء است الاعتقاد است که روح همین کند برهم چارسی در قالب اکبر شاه نقل کرده باز روبجهان آورده بود و موافق نیت خود پادشاهی هندوستان یافته راقم الحروف از روی حساب دریافت نموده که روزیکه آن برهمن خود را بوم ساخته آن روز مطابق بود با تاریخ بست ونهم ماه جنوری سنه یکهزار پانصد و چهل و دو عیسوی موافق دهم ماه شوال سال نهصد و چهل و هشت هجری و ولادت اکبر شاه که بتاریخ پنجم ماه رجب سنه نهصد و چهل و نه بوقوع آمده هشت ماه و بست و شش روز بعد از آن واقعه بوده و پس اگر هندوان که بر نقل ارواح معتقد اند این واقعه را سبب پندارند جای تعجب نیست زیرا که طفل در رحم مادر شش ماه بلکه گاهی کمتر از آن نیز می ماند و این مدت چهار روز کم از مدت معهود است والله اعلم بالصواب همین طریق در نزد شاعری بود متخلص بزبانی یزدی و علت این تخلص آن بود که مذهب تناسخ داشت و خود را شیخ نظامی گنجوی می پنداشت و این خام خیال را در عالم تقال آورده و چنین گفته بیت در گنجه فرو شدم بے دید از یزد برآمدم چو خورشید هر کس که چو مهر بر سر آید هر چند فرو رود بر آید وفات او در سنه یکهزار و هفده هجری واقع شده و شیخ فریدالدین عطار سیفرماید

هفصد و هفتاد قالب دیده ام ‌ ‌ همچو سبزه بارها روئیده ام

مات یازدهم از ابتدای سال یکهزار و یک الغایت سنه یک هزار و یکصد هجری

در افتتاح مات یازدهم جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه بر سریر سلطنت هندوستان متمکن بود و ابراهیم عادل شاه برادر زاده سلطان علی عادل شاه در بیجاپور دکن و برهان نظام شاه در احمد نگر دکن و محمد قلی قطب شاه در گولکنده و شاه عباس در ایران و سلطان مراد در ولایت روم فرمان فرمائی و کشور کشائی مینمودند

قاضی ابو الفتح بلگرامی عرف قاضی کمال

در رساله شرائف عثمانی مرقوم است که سال تولد او سنه نهصد و هفده و در ایام اکبر شاه بادشاه خدمت قضا داشته عمرش هشتاد و چهار سال بود در سنه یکهزار و یک هجری رحلت نمود و ملا شیخ فیروز عثمانی این قطعه در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

ای دریغا که مستغنی و مکرم
سال هشتاد و چهار در دنیا
اسم تاریخش از خرد جستم

عارف وقت شهر بلگرام
کرد تلقین دین مبارک فال
گفت هاتف بدانکه شیخ کمال

آن محقق مدقق دوران
چون ندا در رسید از عالم غیب
باش آزاد از غمش فیروز

آن مفتی در سرای جلال
گشت پنهان بسال الف ز بلبل
صبر بهتر ازین ملال بنال

۱۰۰۱

خواجه ابراهیم حسین

یکی از ملازمان درگاه اکبری و بزرگ زادگان قصبه بلو ... بود خط نستعلیق را بکمال رسانیده بخوشنویسی شهرت داشت در عین جوانی ازین منزل فانی گذشته این واقعه در سنه هزار و یک هجری دست داده و قادری بداونی در تاریخش گفته

۱۰۰۱

تاریخ

بر حسب حکم پادشاه کونین
در ماه صفر خواجه ابراهیم حسین
چون کرد سفر ز عالم بی شر و شین
تاریخ شدش خواجه ابراهیم حسین

۱۰۰۱

مرزا عزیز کوکه

مخاطب باعظم خان کوکلتاش پسر شمس الدین خان اعظم مشهور باتکه خان بود و کوکه و کوکلتاش برادر رضاعی را میگویند چون که اکبر شاه در خوردگی شیر مادر اعظم خان که جیجی نام داشت نوشیده بود و با او هم عمر و هم بازی بوده است در سنه شانزدهم از جلوس

وباز بحکم گورنر جنرل بهادر در سال یکهزار و هشتصد و چهل و یک عیسوی استاده کرده شد و تصویر شیری از سنگ تراشیده
بر بالای آن عمود نصب کرده اند و سوای خط هندی وغیره که بران عمود منقوش است جهانگیر بادشاه در اوائل سلطنت خود نام
خود و نام آبا خود را تا صاحب قران در فارسی کنده انیده بود آنهم بران عمود موجود هست بدین طریق

یا مقتدر	احد الهی شهریور ماه موافق ربیع الثانی ۱۰۱۴	یا قادر	ابن امیر تیمور صاحبقران	یا بدیع	ابن میرانشاه	یا هادی	ابن سلطان محمد مرزا	یا نور	ابن سلطان ابوسعید
ابن عمر شیخ مرزا	یا قیوم	ابن بابر بادشاه	یا حی	ابن همایون بادشاه غازی	یا حفیظ	ابن اکبر بادشاه غازی	یا حافظ	نورالدین محمد جهانگیر بادشاه غازی	الله اکبر

کتبه عبدالله مشکین قلم

و بزیر این قلعه از یک سمت دریای گنگ روان هست و از جانب دیگر دریای جمن آمده بآن دریا ملحق گشته و میگویند که در وقت
ظهور دوره کلجگ عمر دریاے گنگ پنجهزار سال شمسی قرار یافته بود تا سنه حال که یکهزار و صد و شصت و چهار هجری و یکهزار
هشتصد و چهل و هشت عیسوی ست چهار هزار و نهصد و چهل و نه سال منقضی گشته و پنجاه و یک سال دیگر باقی ست و ازین
حساب چنان مستفاد میگردد که در شروع سال یکهزار و نهصد عیسوی مدت معینه دریای گنگ بآخر خواهد رسید و چون این مقام
پرستش گاه بزرگ هندوان است در ماه ماگهه یعنی هرگاه که آفتاب در برج جدی میرود گروها گروه هندوان مرد و زن از دیار قریب و
بعید جمع شده تا یک ماه درین مقام غسل مینمایند و موجب رستگاری خود می فهمند و مردن خود درین مقام نجات آخرت میدانند
چنانچه در زمان سابق اکثری از هندوان سبو در دست و پای خود لبسته بدریا غرق میشدند و بعضی خود را به ارّه دو پاره میساختند
گویند که در زمان پیشین درینجا اره بود هر کس که خود را بدان اره بریدے هر حاجتی که داشتی در جهان دیگر بمراد خود رسیدی از عهد
شاهجهان بادشاه این رسم موقوف گردید و بعضے از رشته سر خود از تن جدا مینمودند و برین منوال قصه مکند برم جاری ست
که تا امروز ذکر او بر زبان هندوان در همان آن شهر جاری است و چون این قصه عجیب و غریب ست و خالی از لطف نیست
بنا بر غرابت درینمقام نوشته میشود

قصه مکند برم جاری

نقلی ست که برهمنی مکند برم چاری نام در ایام سلطنت همایون بادشاه بطریق مذهب خود مدتے بریاضت و قناعت اشتغال
داشت و در اواخر سال یکهزار و پانصد و نود و هشت سنبت راجه بکرماجیت که مطابق سال نهصد و چهل و هشت هجری بود
در شهر پراگ که حالا مشهور باله آباد ست وارد گشته و بر کنار تربینی یعنی در مقامیکه دریای گنگ با دریای جمن ملحق شده است
آتشی افروخته موافق دین و آئین خود تمام اندام خود را پاره پاره بریده دران آتش افگند بعد ازان خود را نیز در آتش زده خاکستر
شد باین نیت که تا نیاز او بدرگاه قادر بیچون بدرجه قبول رسیده بار دیگر درین جهان بقالب انسان پیدا شود و بادشاهی هفت اقلیم
یابد چنانچه از اشلوکی که در انوقت خود بزبان سنسکرت گفته و بر ورق مس کنده انیده گذاشته بود و حالا آن اشلوک اکثر مردمان آن شهر
را یاد ست مستفاد میگردد و اشلوک اینست

اشلوک

سکل دگد تاری سم جاری مکنده	سکهن تج جو هه هنرب هم ادتی	تپس پهول کچهی رو داسی پور جانی	بسور ندبان چندشی تیر تهه راجه پراگ

واین اشلوک که تاریخ ست معنی اش اینست که در سنبت یکهزار و پانصد و نود و هشت در شهر پراگ که از بزرگ معبد ست بتاریخ دوازدهم از اضحی
آخر ماه ماگهه در اول پاس از روز تمام اندام خود را هوم کردم یعنی قربانی نمودم بنیت بادشاهی یافتن بر تمام روی زمین من مکند برم جاری

دورایامیکه وشاه برای زنع برادر خود محمد حکیم مرزا که از کابل بارادهٔ تسخیر هندوستان تا بلاهور رسیده بود رفته بودند وقت مراجعت
دران باغ فرود آمده چنانچه ابو الفضل در اکبرنامه مینویسد که آنحضرت بباغ دلگشای حافظ رخنه که الحق در هندوستان بلکه بعراق و خراسان کمتر یکی بن
باغی نشان میدهند تشریف برده بهجت پیرای خاطر فیض مآثر شدند فقط و وفات حافظ رخنه در سنه یکهزار هجری بوقوع آمده و این تاریخ
در انوقت بطریق تعمیه یافته اند ع باغ را رخنه شد و آب نماند   یعنی اگر از عدد باغ آب دور سازی تاریخ بر آید

۱۱۳ بنیاد قلعهٔ الهآباد

شیخ ابو الفضل در کتاب اکبرنامه مینویسد که از دیرگاه بخاطر اقدس بود که قصبهٔ پیاگ را که دران سرزمین دریای گنگ و جمن بهم پیوسته
جوش یکتائی میزنند و دانشمندان هند این بوم را بس بزرگ انگاشته اند و ریاضت کیشان این سرزمین را طوافگاه والا اندیشند
در انجا شهری بر سازند و گزین حصاری اساس یابد و چندی در انجا بیاورنگ داوری بر نشینند و سرتابان آن نواحی را غاشیه
فرمان پذیری بر دوش گذارند و تا دریای شور ایمنی پذیرد بدین دوربینی یا پنجم آبان سال بست و هفتم از جلوس شاهنشاهی که مطابق
سنه نهصد و نود هجری بود از دار الخلافت فتحپور بنهضت فرا شدند و موکب مقدس را دادوان و شکار کنان منزل بمنزل نهضت
میفرمودند غره آذرماه بدان نیایش جا رسیدند و روز دیگر بگزیده ساعت اساس شهر نهادند و چهار منزل قلعه را سنگ زدند و در
هرکدام والا نشیمنها بازنمودند و محمدخان تیزهوش کارنامها پدید آوردند و در کمتر زمانی اولین چمن سرانجام برگرفت و هرگروهی در خور حال
دلگشا خانه بسر برده در اندک مدتی سترگ شهری آبادان شده موسوم و مشهور بالهآباس گشت و بعد از دو ماه و پنج روز دهم بهمن
برهنمونی اقبال از راه خشکی متوجه دار الخلافت شدند فقط و در مرات جهان مرقوم ست که در سال پانزدهم جلوس بنای قلعهٔ الهآباد
که در متانت و استحکام نظیری ندارد تصمیم یافت و در مدت چهار سال و کسری صورت انجام پذیرفت و بجائی دیگر نوشته دیدم
که این قلعه باهتمام شاهزاده بلند اقبال شیخو بابا یعنی سلطان سلیم که ثانی الحال براورنگ جهانگیری جلوس فرمودند و شجاعت شعار
سعید خان و مخلص خان و راجه تودرمل و رای بهار تهه دیوان و پیاگ داس مشرف من ابتدای یازدهم شهر ذی الحجه سنه نهصد
و نود و پنج لغایت بست و پنجم ماه جمادی الاول سنه یکهزار و یازده هجری بتعمیر اتمام یافته و شهری نیز در انجا آباد گشته مسمی
بالهآباس گردید و بعد از ان در عهد شاهجهان بادشاه بالهآباد مشهور شده فقط پوشیده مباد که نقشهٔ این قلعه آنچه که پیش ازین بنا
بود حالا باقی نمیشود زیرا که در سنه یکهزار و دو صد و شانزده هجری مطابق سنه یکهزار و هشتصد و یک عیسوی کرنیل گد صاحب انگریز
مشهور بکرنیل کیت که کیت گنج در شهر الهآباد آباد کرده او ست بحکم کمپنی انگریز بعد شکستن عمارات اندرونی قلعه و دیوار و مکانات دیگر
صورت قلعه را دیگرگون ساخته راست اینست که پیش ازین لائق بزم بود و حالا قابل رزم است و درین قلعه مکانی ست زیر زمین
که آنرا هندوان پاتال پوری می نامند و در انجا درختی ست که حالا هیچ شاخ و برگ ندارد و هندوان آنرا اکهی بر میگویند و ظاهر مینمایند
این درخت از لکها سال در انجاست و تا روز قیامت خواهد ماند منقول است که جهانگیر بادشاه آن درخت را بریده طبق آهنی کلان
برسر آن نهاده بود و بعد از چند مدت طبق آهنی را شکسته باز سر برآورده والله اعلم بالصواب و درین قلعه عمودی ست سنگین که آنرا
هندوان از غلط فهمی و نادانی لاٹ بهیم سین میگویند طولش قریب چهارده درعه و سطبری آن سه و نیم درع است کتبه دارد بانواع خط
هندی که آنرا کسی خواندن نمی تواند اما درین ایام صاحبان انگریز برای تحقیقات این راز سربسته سعی موفور بکار برده و نقل آن کتبه بر کاغذ
بهر جانب فرستاده اند و چنان مستفاد گردیده که این عمود را راجه عظیم الشان از راجهای پیشین طیار نموده در انجا که معبد بزرگ هندوان
ست استاده کرده بود و این عمود را کرنیل کیت صاحب موصوف هنگام مرمت قلعه فرود آورده بود و تا چهل سال اندرون قلعه افتاده ماند

مولانا عرفی

اسمش جمال الدین و مولدش شیراز است شاعری شهد کلام شیرین سخن بوده نظمش اندر سحر عبارت جفتی ست از ابستة نثرش اندر اشارت عالمی پرداخته در ابتدا از شیراز بدکن وارد شده چون دران ولایت اورا شهرتی چنانکه باید دست نداد لاجرم متوجه آگره شد و مسیح الدین حکیم ابوالفتح در نکته اول بر حقیقتش انتها یافته بر تربیتش پرداخت و بتدریج ریاض احوالش از آب التفات حکمت پناهی نضارت یافته بساحری در شاعری نام برآورد و چون شجر اقبال حکیم مذکور بصرصر فنا بر کنده شد سپه سالار عبدالرحیم خانخانان در استرضای خاطرش کوشید و شهرتش بیش از بیش گشت دران اثنا احوالش بمسموع باریافتگان حضرت شاهنشاهی یعنی اکبر شاه گردیده در سلک بندگان خاص انتظام یافت و پس از چندروز بمرض اسهال نقش حیاتش از صفحهٔ روزگار شسته شد بعد وفات در لاهور بخاک سپردند و بعضی کسان نوشته اند که با شاهزاده میرزا سلیم خصوصیت و محبت مفرط داشته چنانچه بعضی بعشقش متهم کردند عاقبت حساد در عین جوانی اورا مسموم نمودند وفاتش در سال سی و ششم جلوس اکبر شاه در سنه نهصد و نود و نهم هجری بوقوع آمده. هادی کلام عرفی شیرازی تاریخ وفات اوست و بسبب آنکه حرص و طمع مال را داشت در بند طول آمال ظهیری تاریخ فوتش اشعث طماع ۹۹۹ یافت و در مرآت جهان مرقوم است که عرفی در مرض موت خود قصیدهٔ گفته که دران آرزوی رفتن به نجف معلی ۹۹۹ کرده مطلع اش اینست بیت جهان بگشتم و دردا بهیچ شهر و دیار نیافتم که فروشند بخت در بازار و در آخر قصیده میگوید بیت اگر شود ره کوی تو حجله نشتر تیز کشم بمردمک دیده طی نشتر زار بکاوش مژه از گور تا نجف بروم اگر بهند هلاکم کنند ور بتتار بعد از فوتش میر صابر اصفهانی استخوانهای اورا روانه نجف معلی نمود باتحمله چون لاشه در نجف اشرف رسید ملا وفقی همدانی تاریخ رسیدن لاش دران دیار اینچنین گفته

تاریخ

یگانه گوهر دریای معرفت عرفی	که آسمان پی پرورش بصدف آمد	چو تیر او بهدف آمد از گزند دوران	شکست بر سر گلهای تر شگفته آمد
بکاوش مژه از گور تا نجف برهم	فگند تیر دمانی که بر هدف آمد	رقم زد از پی تاریخ روح قدسی هم	بکاوش مژه از هند تا نجف آمد

در بعضی کتب مسطور است که چند سال بعد وفات او درویشی آمده باشتباه دیگری که در پهلوی او مدفون بود استخوانهای ۱۰۱۲ عرفی را آورده به نجف برد

خواجه محمد یحیی

ابن خواجه ابوالفیض ابن خواجه محمد عبدالله پسر کلان خواجه عبیدالله احرار ست نهایت صاحب کمال و عارف و کامل بود و احوال او مفصل در اخبار الاصفیا مسطور ست بتاریخ دوازدهم شهر ربیع الاول سنه نهصد و نود و نهم هجری فوت کرده قبر او و نیز قبر یکی از مریدان او امیر عبدالله که پیر امیر ابوالعلا اکبرابادی بود در بلده اکبرآباد بر کنار دریای جمن متصل راج گهات هذا الزمان موجود است

تاریخ وفات او منیت

آن قطب یگانه خواجه یحیی	در وقت خودش نبود ثانی نه را برقم سه بار بنویس	در راه وفات خواجه کونین تا سال وفات او بدانی	او رفت ازین جهان فانی

۹۹۹

حافظ رخنه

در سرهند باغی ست که آنرا باغ نولکهه میگویند و بانی آن باغ حافظ رخنه نام داشت که در زمان اکبر شاه بنای آن باغ نهاده و در

منقول است که چندی بعد از وفات حکیم ابوالفتح برادرش حکیم همام که برسم رسالت پیش عبدالله خان اوزبک همراه سید صدر جهان رفته بود باز آمده و شرف ملازمت دریافت پادشاه اورا بنوازش پادشاهانه نواختند یکی از حاضران مجلس رباعی ملا طالب اصفهانی که در مرثیه حکیم ابوالفتح و تهنیت آمدن حکیم همام گفته بود بعرض رسانید رباعی مهر دو برادرم که یکسان بود ✤ او شد بسفر وین سفر باز آمد ✤ او رفت و بدنبال او عمر برفت ✤ وین آمد و عمر رفته ام باز آمد ✤ پادشاه در بدیهه فرمودند که لفظ دنباله در مصرع ثالث خالی از گرانی نیست اینچنین باید گفت ✤ او رفت و در رفتنش مرا عمر برفت ✤ همگنان را بسیار پسندیده افتاد

راجه تودرمل

دیوان محمد اکبر شاه بود آبادی ملک و عزل و نصب کارپردازان خالصه حواله او بوده و در سال نهصد و هشتاد بصوبه داری ملک بنگاله هم معزز و ممتاز گشته روز زمیاد بست و ششم آبان ماه الهی سال سی و چهارم جلوس موافق روز دوشنبه یازدهم محرم سال نهصد و نود و هشت هجری در لاهور درگذشت اگرچه در راستی و سرانجام مهمات هندوستان و مردانگی و تدبیر یگانه عصر بود اما رعایا از و ناخوش بودند چنانچه سوختهٔ تاریخ وفات او را بدین عنوان بسلک نظم کشیده

تاریخ

تودرمل آنکه ظلمش آفاق را گرفته ✤ چون شد بسوی جهنم گشتند خلق خرم	تاریخ رفتن او از پیر عقل جستم ✤	شادی کنان بگفتا دی رفت در جهنم

۹۹۸

راجه بهگوانداس

پسر راجه بهاره مل کچهواهه است که از عقیدتمندی بپایه والا رسیده بود دختر ش جوده بائی نام بعقد مناکحت شاهزاده سلیم یعنی جهانگیر پادشاه درآورده راجه بهگوانداس پنج روز بعد از وفات راجه تودرمل در روز عزای او سوار شده بود و پس از مراجعت استفراغ کرد و بعد از آن حبس البول شد و این درد شب اربعه هشتم سوم آذر ماه الهی موافق شانزدهم محرم سنه نهصد و نود و هشت رخت هستی از جهان بربست در آن ایام اکبر شاه در کابل بود چون خبر فوتش شنید تأسف ها خورد و کنور مانسنگه که فرزند رشید او بود بخطاب راجگی و منصب والای پنجهزاری عز اعتبار بخشید

شیخ وجیه الدین علوی گجراتی

صاحب تصانیف بود مرید شیخ محمد غوث گوالیاری است گویند که چون شیخ محمد غوث بگجرات رفت شیخ علی متقی با جمعی از علمای بسبب بعضی کلمات فتوی بر قتل شیخ محمد غوث نوشت و حاکم آنجا فتوی را بنوشتن شیخ وجیه الدین موقوف داشت و شیخ وجیه الدین چون بخانه شیخ محمد غوث آمد اول بدین شیفته شیخ شد و کاغذ فتوی را پاره کرد و بشیخ علی متقی گفت که فهم شما بکمالات شیخ نرسیده و بعد از آن خود مرید او گردید و شیخ وجیه الدین بفضائل صوری و معنوی آراستگی تمام داشتند بکمالات شیخ محمد غوث گرامی بودند یکی از فضلای وقت شیخ وجیه الدین را گفته که از شما مستبعد مینماید که مرشدی را اختیار کردید جواب او که سنت خدا را عزوجل که پیر من نیز مثل پیغمبر من امی است شیخ وجیه الدین غره صفر سنه نهصد و نود و هشت فوت کرده و قبرش در احمدآباد گجرات است و کلمه شیخ وجیه الدین بی الف و لام از تاریخ وفات او خبر میدهد

۹۹۸

تاریخ از مخبر الواصلین

قدوة الاصفیا وجیه الدین	عالمی حق نما وجیه الدین ✤ گفته ام سال نقل او بیقین	علوئی بود آن ستوده صفات ✤ بهشت مسکن وجیه الدین	مستقیم الراس و نقشبندی گجرات

۹۹۸

جنگ کرده غالب آمد میرزا سلیمان که همراه او بکابل بود در بدخشان رفت و بعد از چندی از غلبهٔ ازبک باز از بدخشان فرار نموده
بهندوستان گریزید و در ماه ربیع الاول سنه خمس و تسعین و تسعمائه سال سی و دوم از تاریخ الهی بملازمت بندگان حضرت
رسیده مورد افضال شاهنشاهی گردید و بعد از دو سال بسن هفتاد و هفت سالگی روز پنجشنبه هشتم رمضان سنه نهصد و نود و هفت
هجری مطابق سنه سی و چهارم الهی در لاهور درگذشت و تاریخ وفات او را بخشی (۹۹۷) یافته اند

شیخ سلیمان بلگرامی

در محلهٔ قاضی بلگرام سکونت داشت وقتیکه همایون پادشاه از شیر شاه هزیمت یافته در بلگرام رسید شیخ سلیمان خدمتی کرده و پادشاه او را انگشتری خود داده گفته بود که این انگشتری نشان من است اگر باز پادشاه شوم بخدمت حاضر شوی چون همایون بار دیگر پادشاه هندوستان گردید شیخ مذکور بپای تخت رسیده بوسیلهٔ همان انگشتری بشرف ملازمت فائز گشته بمناصب دولتی گردید و مولانا ضمیری که خواهرزادهٔ او بود نیز همراه خود برده بملازمت رسانیده و هر دو بپای تخت حاضر می بودند شیخ سلیمان در عهد اکبر پادشاه در سنه نهصد و نود و هفت هجری وفات یافته مولانا ضمیری تاریخ وفاتش گفته

تاریخ

سپهر جاه و دولت شیخ سلیمان	که گنج ماتمش شد آسمان را	شده پیمانه اش پر چون بتقدیر	بوقت رحمت حق اولین ماه
حدیث خلق و احسان جهانش	شده افسانه در عالم بافواه	بسوی جنت عالی روان شد	بحکم ایزدی آن طالب الله
چو زد جام وصال خویش آن شیخ	گرفته جانب خلد برین راه	پی تاریخ فوتش در بدیهه	خرد گفتا کجا آن شیخ باجاه

و قطعهٔ دیگر مولانا مذکور در تاریخ وفاتش گفته و این مصرع همراه تاریخ است
شمار سال وفاتش میان خلد برین (۹۹۷)

میر فتح الله شیرازی و حکیم ابو الفتح گیلانی

امیر فتح الله بن شاه بن سلیم بذکای طبع مستقیم از سائر فضلای زمان امتیاز فراوان داشت و در جمیع علوم خصوصاً در اقسام علم حکمت و فنون صنائع ممتاز بود از شیراز در هند وارد شده در خدمت سلطان علی عادل شاه والی بیجاپور منصب وکالت یافته و پس از فوت وی که در سنه نهصد و هشتاد و هشت هجری بوقوع آمده بدرگاه اکبر شاه رسیده مخاطب بعضد الدوله گردید و روز بروز سواد جاه و جلالش در افزایش بود تا در سنه نهصد و نود و هفت پادشاه او را همراه گرفته بکشمیر رفتند و او در سری نگر که دار الملک کشمیر است بمرض اسهال درگذشت وقتیکه پادشاه از فوت وی اطلاع یافت لب از تاسف نموده فرمودند که اگر میر بدست فرنگیان افتادی و فرنگیان قدرشناس تمام خزائن بارگاه سلطنت عوضی خواستنی در ساعت این سودای پرسود کردمی و همچنین گوهر والا ارزان خریدمی فقط چندی بعد از فوت وی پادشاه از کشمیر بقصد کابل نهضت فرمودند در اثنای راه مسیح الدین حکیم ابو الفتح گیلانی برادر حکیم همام ولد مولانا عبد الرزاق گیلانی نیز ازین جهان سفر آخرت نمود چنانچه محمد اکبر شاه در یکی از فرمان خود که در کتاب ابو الفضل موجود است مینویسد که بتاریخ بست و چهارم امرداد ماه الهی در سنه سی و چهار مطابق سه شنبه سوم شوال سنه نهصد و نود و هفت هجری امیر فتح الله شیرازی ازین ظلمت کده رحلت نمود و تحیر تاسف همچنان تازه بود که بتاریخ هفتم شهریور ماه الهی سال سی و چهار موافق شب پنجشنبه نوزدهم شوال سنه مذکور حکیم ابو الفتح گیلانی ازین سرای فانی ارتحال نمود و تاریخ فوت ایشان چنین یافته اند که حکیم و شاه فتح الله کو و عرفی ساوجی تاریخ فوت این هر دو علامه (۹۹۷)

تاریخ

امسال دو علامهٔ عالم رفتند	رفتند موخر و مقدم رفتند	چون هر دو موافقت نمودند بهم	تاریخ نشد که هر دو باهم رفتند (۹۹۷)

همشیره او نواب پری خانم بیگم است که خود را متوجه فاتق مهمات سلطنت گردد و حسب الامر پادشاه او را بخفه هلاک نمودند بعد از آن حرم محترم او خیر النسا بیگم بسبب ضعف باصره شوهر خود و صغر سن شهزادگان مهمات سلطنت را سرانجام میداد و چون آنمعنی موافق مزاج امرا نبود بعد چندے اتفاق نموده او را نیز بخفه هلاک ساختند و سلطان حمزه میرزا ابوالعهدی بر قبول نمودند و حمزه میرزا تا چند سال بجای پدر بامور سلطنت می پرداخت تا آنکه بتاریخ بست و دوم ماه ذی الحجه سنه نهصد و نود و چهار هجری در صد و دو گنجه از دست دلاکی بتحریک امرا کشته شد چنین نوشته اند که ولادت میرزا بطالع سنبله شده و صاحب طالع اش عطارد بود و در ان اوقات احتراق عطارد واقع شده بود و از تاثیر آن این حادثه روی داد و از اتفاقات غریب احتراق عطارد ۹۹۴ موافق تاریخ این واقعه بالملاست بعد شهادت او میرزا ابوطالب را که پسرے خورد سال بود قائم مقام ولیعهد پدر ساختند تا میرزا عباس که در مشهد بود در سنه نهصد و نود و شش هجری با امانت مرشد قلی خان فوجے عظیم جمع نموده بر ایشان آمد و پدر و برادر را معزول ساخته در قزوین بر تخت سلطنت نشست

میرزا سلیمان بدخشی حاکم بدخشان

ابن خان میرزا ابن سلطان محمود میرزا ابن سلطان ابوسعید میرزا از اولاد امیر تیمور صاحب قران ست وقتیکه پدرش خان میرزا حاکم بدخشان در سنه نهصد و بست و هفت هجری فوت کرد میرزا سلیمان هفت ساله بود بابر شاه بادشاه که درین ایام در کابل بود باستماع این خبر پسر خود شاهزاده محمد همایون را بحکومت آن ولایت نامزد ساخت و بعد فتح هندوستان حکومت بدخشان بمیرزا سلیمان داد او را پسرے بود میرزا ابراهیم نام در شجاعت تمام و سخاوت رشک عالم بود و ولادتش در سنه نهصد و چهل و یک هجری که موافق نخل امید پدر است در بدخشان اتفاق افتاده و در ایامیکه میرزا سلیمان بر سر بلخ رفت پسر او میرزا ابراهیم که بحسن صورت و سیرت اتصاف داشت در معرکه بدست مردم پیر محمد خان اوزبک حاکم بلخ افتاد و باشاره او از دست کوراک که نام جلادی بود کشته شد این واقعه در ماه ذی الحجه سنه نهصد و شصت و هفت بوقوع آمده و تاریخ این عقده کوراک کشت ۹۶۷ یافته اند و میرزا سلیمان کو نخل امید در ۹۶۷ تاریخ یافته و عزیزی در مرثیه او این رباعی گفته و بعضی گفته اند پدرش گفته

رباعی

ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتی — مانند خورشید ز بدخشان رفتی
در دهر چو خاتمی سلیمان بودے — افسوس که از دست سلیمان رفتی

و گویند که پیشتر از قتل خود بدو روز میرزا ابراهیم قصیده گفته بود که مطلع اش اینست **بیت** رفتم بخاک حسرت چون لاله داغ بر دل آرم بحشر بیرون با داغ دل سر از گل + و میرزا ابراهیم مذکور را پسری بود میرزا شاهرخ نام چون بحد بلوغ رسید باغوای بعضی فتنه انگیزان اکثر ولایت بدخشان را متصرف شده خواست که جد خود را از میان بردارد میرزا سلیمان ازینمعنی دلتنگ شده گریخته نزد میرزا محمد حکیم برادر اکبر شاه که حاکم کابل بود آمد و طلب کمک نمود و چون میرزا حکیم بخلاف توقع او پیش آمد چاره کار خود را از درگاه اکبر شاه چشم داشته در ثلث و ثمانین و تسعمائه رو براه هندوستان نهاد چون در فتحپور سیکری رسید بادشاه باعزاز تمام پیش آمده از کمال عطوفت او را در آغوش گرفت و بسیار مهربانیها نمودند بعد چند اوقات در همون سال رخصت حجاز حاصل نموده از بندر سورت بکشتی در آمده بزیارت حرمین مستعد گردید و در سنه ثلث و تسعین و تسعمائه عبدالله خان اوزبک در ولایت ماوراء النهر کوس بادشاهی زده تمام آن دیار را متصرف شده در بدخشان نیز استیلا یافت و میرزا شاهرخ از بدخشان گریخته التجا بدرگاه سلاطین پناه آورده بمراحم خسروانی سربلندی یافت و درین سال محمد حکیم میرزا در کابل فوت کرد و چون فرزندان میرزا خورد سال بودند فرمان صادر گشت که آن ولایت را بتصرف بندگان درگاه درآرند در سنه اربع و تسعین و تسعمائه میرزا شاهرخ که همراه لشکر شاهی بکابل رفته بود جمعیت نموده بر سر بدخشان تاخت و با امرای عبدالله خان اوزبک

او نیز همراه بود اما بسبب افزونی و بخوری او را به تنهایی سر گذاشته رفتند و در انجا شانزدهم مهر ماه الهی سال سی ام جلوس
موافق ماه شوال سنه نهصد و نود و سه هجری بسختی در گذشت و کار آنگمان را بنا بهه باز گذاشت

ابیات

مبادا خردمند غرق شراب | گزین نیل شد قصر دانش خراب
شراب از پی ترک هستی خورند | نه از بهر شوخی و مستی خورند

تاریخ رساله مناجات

این رساله را شیخ ابو الفضل علامه بحکم اکبر شاه در سنه نهصد و نود و سه هجری مطابق سال پانصد و هشت جلالی تصنیف نموده بود
این رباعی از آن رساله است

رباعی

بسیحرای عدم خوش خفته بودم | مرا با نیستی خویش خوش بود
ازان خواب خوشم بیدار کردی | ندانم تا از بینت چیست مقصود

تاریخ بسال هجری

بحمد لله که این فرخنده نامه | کراز کلک ارادت شد فراهم
پی تاریخ این اتمام بجست | بفرمان شهنشاهی ست گزکل
۹۹۳
ارادت نامه سلطان عالم | بر و اسرار غیبی نیست مبهم

۹۹۳

تاریخ بسال جلالی

این رقم غیب که معنی حق است | آیه وعید دل ارباب مجد
راه بتاریخ جلالیش برند | چون بشمارند مناجات و تهد
۵۰۸

راجه بیربل

در اصل برهمنی بود بادخوان که در هندوی بهات گویند و نام او مهیس داس بوده است چون بملازمت اکبر شاه رسید بسخن سرائی و لطیفه گوئی
و بذله سنجی در سلک مصاحبان انتظام یافت و بتدریج گوی سبقت از همه ندیمان در ربوده بمنصب دو هزاری رسید و یکی از مقربان درگاه و خاص الخاص
گشته در زمره محرمان حریم انس و مسازان محفل همایون ممتاز گردید و چون شعر هندی خوب میگفت بخطاب کب رای که قریب بمعنی ملک الشعراست
منخطب گردید و بعد از ان بخطاب بیربر که معنی آن هندی بهادر است سرفرازی یافته اکثر خطاب بادشاهی در حق او بدین عبارت میشد
مصاحب انشور راجه بیربر در ایامیکه محمد اکبر شاه درکابل بود او را از انجا همراه زین خان کوکه بجانب سواد بجور که بنگاه افغانان یوسفزائی
است فرستاده بودند و مدتی با ایشان جنگ و جدال داشت تا آنکه هفتم اسفندارمذ ماه الهی سال سی ام از جلوس موافق ماه ربیع الاول
سنه نهصد و نود و چهار هجری با بسیاری از مردمان کار بکار آمد ازین سانحه تا دو روز بادشاه هیچ طعام نخوردند و ملا شیری نیز همدرین معرکه بقتل رسید

سلطان محمد صفوی ملقب بسلطان محمد خدابنده

پسر شاه طهماسپ صفوی است در شهور سنه نهصد و سی و هشت ولادت یافته و تاریخ میلاد اوست فرزند شاه طهماسپ اول محمد آمد +
۹۳۸
او را سلطان سکندر شان نیز می نویسند چون برادرش شاه اسمعیل صفوی بعد موت پدر بسلطنت ایران رسید و چندی از برادران و برادرزادگان
را از قید هستی بملک نیستی فرستاد خواست تا سلطان محمد را نیز هلاک سازد اما چون او در شیراز سکونت داشت دستش بدو نمیرسید تا آنکه
در آخر عمر کس بشیراز فرستاده حکم کرده بود که او را نیز هلاک سازد اما پیش از انکه این امور شنیعه از حیز قوه بفعل آید شاه اسمعیل ودیعت حیات بقابض
ارواح سپرد و بعد از وفاتش بعضے از امرا خواستند که پسرش شاه شجاع را که طفل هشت ماهه بود بادشاه نمایند اما امرایان دیگر قبول اینمعنی ننموده سلطان محمد
میرزا را از شیراز آورده در سنه نهصد و هشتاد و پنج هجری که سال وفات شاه اسمعیل صفوی بود در قزوین بر تخت سلطنت نشانیدند و چونکه

وفاتش را ثانی منصور حلاج یافته و بحسب اتفاق پیش ازین واقعه این قطعه شخصی منظم کرده بود ۹۸۹

قطعه

شاه منصور فارسی که بود | دائم آزار مردمان کارش
زین عمل عنقریب می بینیم | همچو منصور بر سر دارش

درهمین سال چون بادشاه بجهت تنبیه مرزا محمد حکیم بکابل رفتند هرچند از مردم معتبر از قصد خواجه منصور تفحص و استکشاف نمودند هیچ دریافت نگردید آخر معلوم شد که خطها ساخته بعضی بدنهادان و دشمنش بود بنا برآن بادشاه بر قتل ناحق او اکثر اوقات تاسف میکرد

شاه قاسم

در سنه نهصد و نود و دو فوت کرده و خواجه عبدالرضا همشیره زاده خواجه محمد شریف تاریخ فوت او را وفات شاه قاسم ۹۹۲ یافته و تاریخ عروسی همه و بیک نامی را بالهی عاقبت محمود گردان یافته ۹۹۲

کدخدائی شاهزاده سلطان سلیم

چون شاهزاده سلطان سلیم شانزده ساله شد پدرش محمد اکبر شاه در سنه نهصد و نود و سه هجری عقد مناکحت او با راجه بهگوانداس ولد راجه بهار مل کچهواهه که از عقیدتمندی بپایه والا امارت رسیده بود منسلک فرمودند و بزم نوروز و جشن عالی ترتیب داده جمیع منسوبان و ملازمان بادشاهی را بباده و دهش مستغنی ساختند و شیخ ابوالفیض فیضی قطعه در سلک نظم کشیده که هر مصراع آن تاریخ این سانحه دولت افزاست

تاریخ

زهی عقد در پاش سلطان سلیم ۹۹۳ | که پرتو دهد سال امید را
زپروردن آفتاب دول | قرانی شده ماه و ناهید را ۹۹۳

وبعد چندگاه صبیه رضیه راجه اودی سنگه ولد راجه مالدیو مرزبان جوده پور که بوسعت ولایت و کثرت لشکر سردار جمیع راجه های عظیم الشان بوده عقد ازدواج شاهزاده موصوف منعقد گردید ۹۹۳ ۹۹۳

محمد حکیم مرزا ابن همایون بادشاه

برادر علاتی اکبر بادشاه است بتاریخ پانزدهم جمادی الاول سنه نهصد و شصت و یک در کابل متولد شده و تاریخ ولادت او ابوالمفاخر و ابوالفضائل یافته اند از طرف برادر خود محمد اکبر شاه حکومت کابل داشته باغوای خانزمان علی قلی خان باغی شده در ماه جمادی الثانی سنه نهصد و هفتاد و چهار هجری باراده تسخیر هندوستان ۹۷۴ ۹۷۴ تا بلاهور رسیده بودند چون شنید که اکبر شاه لشکر کشی کرده بر سر او می آید از لاهور باز بکابل مراجعت کردند و در اندیار بعمر سی و دو سالگی شانزدهم امرداد ماه الهی سنه جلوسی اکبر شاهی موافق ماه شعبان سنه نهصد و نود و سه هجری ۹۹۳ فوت کرده و چون فرزندان مرزا خورد سال بودند فرمان براجه بهگوانداس و پسرش کنور مانسنگه حاکم پنجاب صادر گشت که بکابل رفته آنولایت را بتصرف بندگان درگاه آرند و خود نیز بکابل تشریف بردند

شیخ ابراهیم

نبیره شیخ سلیم فتحپوری ست انوار شایستگی از پیشانی او میدرخشید اما از ننگ طینتی طبیعت پرستان بجز و از پارسائی بادهپیمائی اعتیاد چندانکه سودای مزاج شد و بیماریهای سخت روداد و در سالیکه اکبر شاه خبر وفات برادر خود مرزا محمد حکیم شنید و بسوی کابل نهضت فرموده بود و نداو

سال نهصد و هشتاد و هشت هجری واقع شده نعشش در چهار دروازه مزار جامی بنام بود عمرش آنچه شهرت داشت صد و ده سال بوده مولانا قاسم بخاری که یکی از شاگردان او بود تاریخ فوتش در الفاظ رفت ملا قاسم کاسی یافته و میر یوسف استرآبادی از عبارت خوش طبع تاریخ برآورده ۹۸۸ ۹۸۸ اما یعد دکهم میشود و مولانا عارفی ولد مبارک سبزه این مصرعه یافته تاریخ زجهان رفته قاسم کاهی ۹۸۸ و شیخ فیضی چنین یافته ۹۹۹

تاریخ

تاریخ وفات سال هشتم		گفتا دوم از ماه ربیع الثانی

۹۸۸

سلطان علی عادل شاه بیجاپوری ۹۸۸

پسر سلطان ابراهیم عادل شاه است بعد وفات پدر در سنه نهصد و شصت و پنج در بیجاپور دکن بر سریر حکومت نشسته و بعد سلطنت بست و سه سال در سنه نهصد و هشتاد و هشت از دست خواجه سرایے کشته شد شاعری تاریخ وفات او درین عبارت یافته شاه جهان شد شهید

۹۸۸

ملا حسین نقشی ۹۸۹

از کمالات صوری و معنوی بهره مند بود در مهرکنی ید بیضا داشت گویند هر که پیش او شاگردی کرده به دولت صوری و معنوی رسیده وفاتش چهاردهم جمادی الثانی سنه نهصد و هشتاد و نه هجری واقع شده و یکی از سخنوران تاریخ وفاتش بیکو یافته

تاریخ

قطب عالم شیخ دین پرهیز عالم او مید وش تشریف عمل	آنکه بود از فضل مخدوم دیار فضل او مدحست حکم کردگار شد یکی تاریخ شیخ الاولیا ۹۸۹	اصفیا را از جمالش آبرو چون برفت از عصر آن قیع صفات گشت دیگر مقتدای روزگار ۹۸۹	اولیا را از وجودش افتخار سوی جنت زین جهان بی مدار

۹۸۹

شیخ جلال تهانیسری

بتاریخ چهاردهم ذی الحجه سنه نهصد و هشتاد و نه هجری فوت کرده

تاریخ از مخبر الواصلین

رحلت ذات ایزد متعال ماه ذی الحجه چهاردهم ۱۴	قطب و غوث زمان شیخ جلال بود کان شیخ شد بحق منهم	ذات او بود از قدم تا سر سال ترحیل آن شنو جمال	گل خورشید باغ تهانیسر شد رقم در بهشت جای جلال ۹۸۹

۹۸۹

خواجه منصور شیرازی

او را شاه منصور نیز میخوانند در امور حساب دانی و بصفت فراست و کاردانی موصوف بود در خدمت محمد اکبر بادشاه پایه قدر و منزلتش از تمامی دیوانیان عظام درگذشته و بعد از چهار سال که از روی استحقاق به استقلال بمهم وزارت پرداخت بادشاه از گفته راجه تودرمل او را از پایه وزارت انداخته مقید ساخت و من بعد جمعی از حاسدان حسد نموده خطی از زبان او بجانب مرزا محمد حکیم برادر بادشاه که در آن وقت از کابل اراده تسخیر لاهور نموده بود نوشتند و بسعی راجه بیربل و جمعی دیگر که از سخت گیری او در معاملات رنجیده بودند حکم نفاذ یافت که او را از حلق آویزند فرمانبرداران بارگاه سلطنت در نزدیک سرای کوت کچهوه او را از حلق کشیدند و این واقع بتاریخ بست و سوم محرم سنه نهصد و هشتاد و نه هجری دست داده عزیزی تاریخ

که هرگاه ذو ذنابه در خانه صاحب طالع واقع شود بلا شبه او را معدوم میسازد و شاه اسمعیل لطالع جوزا متولد شده بود چنانچه
بعد ازان ایام ابتدای سلطنت یکسال و هفت ماه بروز یکشنبه سیزدهم ماه رمضان سنه نهصد و هشتاد و پنج هجری ازین عالم
درگذشت در کتاب طبقات اکبری مرقوم است که در ماه رجب سال نهصد و هشتاد و شش موافق سال لسبت و سوم
الهی ستاره که آنرا ذات الذنب گویند پیدا آمده بود و منجمان بعرض رسانیدند که در ملک عراق و خراسان پریشانی
تمام روی خواهد داد و درین سال فرمانروای مملکت ایران درگذشت و تفرقه تمام بحال مردم آنجا بار راه
یافت فقط سنه نهصد و هشتاد و شش که دران کتاب مرقوم ست غلط مینماید زیراکه از کتب انگریزی هم ثابت است
که آن ستاره در سنه نهصد و هشتاد و پنج که مطابق سال یکهزار و پانصد و هفتاد و هفت عیسوی بود پدید آمده و
همدرین ایام اکبر بادشاه بقصد کابل از دهلی کوچ کرده بودند که این ستاره ظاهر شد و بادشاه مراجعت نموده باگره باز
آمدند بالجمله چون شاه اسمعیل فوت کرد میر حیدر رفیقی معمائی که در فن تاریخ مهارت کمال داشت این قطعه در تاریخ
جلوس و فوت شاه گفته و گوهر سفته

قطعه تاریخ

شهنشاه جم جاه گیتی پناه — که بیخود ز گردون بدانش قسم — چو اندازه شمار گردون وقار — کز بودش لقب قهرمان عجم
از و هست در نام ضحاک بار — وز و خاک بر فرق جمشید جم — بی احباران روی زمین — برافراخت در دهر سالی علم
بی پادشاهی زیر زمین — بسال دگر در عدم زد قدم — دو تاریخ زیبنده بیخود است نگر — که بر لوح عالم نگارد قلم
بکی بهر جا بیش در اقلیم ... — بکی بهر فرش بلک عدم — شهنشاه روی زمین گشت غیب — شهنشاه زیر زمین شد رقم

بعد وفات شاه اسمعیل برادرش سلطان سکندرشان ملقب به محمد خدابنده بر تخت ایران جلوس فرمودند ۹۸۵

امیر عبدالقادر ولد قاضی مسعود

درزمان شاه طهماسپ صفوی پنج سال قاضی احداث تبریز بود و آخر بغلط درری بدست جمعی از اعراب سعیدی
شربت شهادت چشید چنانچه ازین تاریخ مستفاد میگردد

تاریخ

در نهصد و هشتاد و نه از هجرت نبی — در ملک فنا بود بلای ظاهر — سلطان قضات اهل تبرمی کشتند — اعراب سعیدی که کم انداز کافر
تاریخ وفاتش ز خرد پرسیدم — گفت آه شهید میر عبدالقادر

در مصرعه اول سال نهصد و هشتاد و نه است و از روی حساب جمل از ماده تاریخ دو عدد کم میشود

مولانا قاسم کاهی

سیدی بود نامش نجم الدین محمد و کنیتش ابوالقاسم در پانزده سالگی خدمت مولانا عبدالرحمن جامی را دریافت و حق تعالی
ویرا چندان قبول عامه بخشیده بود که هرچه گوی میخود در زبان آمد متقرون شاهنشاهی اکبر شاه از راه بهکر بهندا فتاد و تفقدات
والتفات بسیار یافت و بواسطه قصیده لازم خیلی که گفته بود بیک لکه تنکه صله گرفت و بعد ازان حکم شد که هرگاه مولانا بحضور آید
هزار روپیه لبیعه بار دیده دهند او ازان جهت ترک ملازمت کرده دیگر بیان مجلس وار وفشد ابتدا در بنارس بعشق بهادر خان
برادر خانزمان مدتها بسر برد و پس ازان باگره آمده باقی ایام حیات با دران مکان بپایان رسانید فوتش بتاریخ دوم ماه ربیع الثانی

نقش مهرش شد و تاریخ جلوس بنده شاه ولایت طهماسب در تذکره کلمات الشعراء تصنیف سرخوش مرقوم است که تاریخ ۹۳۰
جلوس او از قول شاه ولایت برآورده اند که فرموده مصرعه ظل قوم دولته و کرامتنا فی آخر الزمان باعتقاد اهل تشیع اشاره بظهور
صاحب الامر آخر الزمان که نهصد و سی عدد آن باشد تاریخ جلوس او میشود این بادشاه را در ایام جهانبانی هرگاه از مشاغل دوام
سلطنت فراغ حاصل گشتی اوقات شریف با انتظام مهمات و انجاح مطالب مقاصد ارباب حاجات مصروف داشتی چنانچه
از صنعت درست و حسن اعتقاد در عنفوان شباب بتوبه و انابت راغب گشته در سنه تسع و ثلثین و تسعمایه که عمرش بیست ساله
بود از جمیع مناهی توبه کرده و جمیع شرابخانه و قمارخانه و بیت اللطف را از ولایات اخراج کرده و رفته رفته در سنه نهصد
و شصت و سه جمیع امرا و اعیان قزلباش بموافقت او بتوبه رغبت نمودند و از غرایب حالات عبارت از توبه نصوحا که موافق
تاریخ آمد چنانچه تخیله الملک شیده نظم سلطان کشور دل طهماسب شاه عادل سوگند داد توبه خیل و سپاه بین را تاریخ توبه دادن شد توبه نصوحا ۹۶۳
مرا لیمهاست این منکر سپاس این در سنه نهصد و چهل و چهار فتح شروان نموده و تاریخ آن در مقام خود نوشته شده در سنه نهصد و شصت
و نه با سلطان سلیمان خواندگار روم صلح نموده در زمان دولت او همایون بادشاه از شیر شاه منهزم شده بایران رفته و بامداد او
باز سلطنت هندوستان رسیده بعد سلطنت پنجاه و سه سال شب سه شنبه پانزدهم صفر سال نهصد و هشتاد و چهار ازین جهان فانی
بملک جاودانی سفر کرد و بموجب وصیت نعش او را بمشهد برده دفن کردند تاریخ وفات او را در کلمه دوازده امام یافته اند چه عدد
عبارت امام هشتاد و دو است اگر دوازده بار هشتاد و دو گرفته شود نهصد و هشتاد و چهار گردد و که از مطالب خبر میدهد که پانزدهم شهر صفر ۹۸۴
دگر گردش پرنور نیز تاریخ وفات اوست

شاه اسمعیل صفوی ثانی

پسر دوم شاه طهماسپ صفوی است چون پدرش فوت کرد شاهزاده سلطان حیدر میرزا که حاضر بود داعیه امر سلطنت را
مخصوص خود دانسته در مقام جمعیت شد اما خواهر نامهربان او پری خانم او را بدغا اندرون حرم طلبیده کشته بقتل رسانید
و اسمعیل میرزا که بیست سال بفرمان پدر در قلعه قهقهه محبوس بود بسعی خواهر خود از قید مستخلص گشته در سنه نهصد و هشتاد و چهار
بر تخت سلطنت نشست و اکثری از امرا و برادران و بنی اعمام را بقتل رسانید میر حیدر معمایی ولد میر سید علی محتسب این رباعی
در تاریخ جلوس او انشا نمود که شانزده بار از آن تاریخ بر می آید یعنی اگر عدد هر مصرع را جدا جدا گیرند چهار تاریخ بر آید
و اگر اعداد حروف منقوطه یا غیر منقوطه بیت را علیحده بگیرند همان تاریخ شود و اگر عدد حروف منقوطه یک مصرع را با هیچ یکی
از مصارع دیگر بگیرند همان تاریخ بر آید و همچنین منوال اگر عدد حروف غیر منقوطه هیچ یکی از مصرعها با مصرع دیگر بگیرند نیز همان
تاریخ شود تاریخ اینست

تاریخ

۹۸۴	۹۸۴	۹۸۴	۹۸۴
الحمد ایا طبع وفا گستر ما	کامد مه دیهیم منش آن لبر ما	شاه اسمعیل نام والصاف بعلم	طهماسب منش مه همایون فر ما
در صنعت این رباعی لطف نگر	کش هر مصراع گشته تاریخ مثل	با نقطه هر دو مصرعه و بی نقطه	گر دو دو ده و چهار تاریخ جمل

۹۸۴

چون گاه بادشاه طرف مذهب سنی مایل بود و نقش سکه که پیش ازین در ایام پدرش لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله بود از آن موقوف ساخته فرمود که این
بیت بر سکه نقش نمایند بیت ز مشرق تا بمغرب گر امام است علی و آل او ما را تمام است و دو ماه پیش از وفات شاه دو دونابه که موافق رای منجمان ایران دلیل
زوال یکی از بادشاهان است در برج حوت ظاهر شد و غدغه عظیم بخاطر سلطان راه یافت زیرا که قواعد نجومی بران دلالت میکند

۹۸۶ در باغ فرح بخش گلگشت کن تنها || برآلو و یاسمن نظر کن شاها
نعمت خان راز بهر تاریخ بنا || از باغ فرح بخش بدر کن شاها

یعنی چون از اعداد باغ فرح بخش عدد نعمت خان دور کنی تاریخ بنای باغ برآید اما معلوم نشد که این باغ کجاست و در وقت کدام بادشاه تعمیر یافته در آثار چهار چمن مسطور است که اگرچه در لاهور باغات خوب بسیار است اما باغ فرح بخش که در عهد صاحبقران ثانی صورت اتمام یافته بمقتضای طراوت و نضارت گلهای دست فضا و اعتدال هوا و حسن منظر و خوبی مکان و نقش و نگار عمارات متعدد و صفای آب روان و تالابهای و حوضهای کلان و نهرهای عریض و جوی‌های طویل و اقسام آرایش و آراستگی بر باغات دیگر شرف دارد و در شاهجهان نامه مرقوم است که شاهجهان بادشاه در ایام شاهزادگی در سنه هزار و بست و نه باغ فرح بخش در کشمیر تعمیر نمود اما تاریخ مذکور در باب این هر دو باغ نمی تواند بود مگر آنچه که در کتاب هفت اقلیم مسطور است که در احمدنگر دکن باغات بسیار است و از باغات آن خطه دلنشین یکی باغ فرح بخش است که شبیه و نظیر ندارد و در میان آن باغ ارم اساس حوضی ساخته اند مانند برکه نیلگون فلک بی پایان و بقیاس دور درون برکه عمارتی بنا شده که دست بسی بناها مثل آن چنان بنای ننموده فقط شاید که تاریخ مذکور تو الصدد در باب همین باغ باشد

داود شاه بادشاه بنگاله

در سنه نهصد و هشتاد و دو اکبر شاه را خبر رسید که داود شاه ولد سلیمان کرانی بعد از کشته شدن بایزید برادر کلان او در ولایت بنگاله فرمانفرما شده و شهر تانده را که خان زمان علی قلی خان بنا نهاده معمور گردانیده و لودی خان را که قاید و پاس در تصرف داشت متعید گردانیده و هلاک ساخته از استماع این خبر بادشاه از اکبرآباد کوچ برکشتی نموده متوجه آن سمت شد چون در بنارس رسید نه بعرض رسانیدند که اگر از بهر کشایش این عقده مشکل که فتح کرا باشد فال گرفته شود بهتر است بنابران درین روز سید میرک اصفهانی که در علم جفر بی نظیر بود بامر عالی صورت این واقعه را از کتاب جفر جامع در مجلس بادشاهی بحضور اعیان مملکت استخراج کرد چنانچه بعد از ترکیب حروف این بیت حاصل گشت **بیت** زود می اکبر از بخت همایون || برد ملک از کف داود بیرون بعد از چندی روز همچنان ظاهر شد القصه بتاریخ شانزدهم ماه ربیع الثانی بحوالی قلعه پتنه رسیدند و در آنجا جنگ واقع شد و داود خان منهزم گردیده در شب بست و یکم ربیع الثانی سنه نهصد و سه برکشتی سوار شده بجانب بنگاله گریخت و بعد از چندی در آنجا کشته شد

۹۸۳ تاریخ آن فتح را مصرع ملک سلیمان ز داود رفت یا فقیر فقط

شاه طهماسب صفوی

پسر شاه اسمعیل صفوی است ولادت او صبح چهارشنبه بست و ششم ذی الحجه سنه نهصد و نوزده بوقوع آمده و آفتاب

۹۱۹ عالم افروز تاریخ تولد است بعد وفات پدر نوزدهم ماه رجب سنه نهصد و سی هجری در ایران بر تخت سلطنت نشسته و یکی از فضلا در تاریخ جلوس او این قطعه گفته

تاریخ جلوس

طهماسب شاه عالم کو نصرت الهی || جا بعد شاه غازی تخت ندر گرفتی
جای پدر گرفتی کرده جهان مسخر || تاریخ سلطنت شد جای پدر گرفتی

۹۳۰ و چون از غایت اخلاص و حسن اعتقاد خود را بنده شاه ولایت می نامید از اتفاقات حسنه بنده شاه ولایت طهماسب نیز تاریخ جلوس شد و خاتم فرمان بدین نقش ختم گردید چنانچه در بیان آن گفته‌اند **قطعه** شرف بندگی شاه نجف || یافته چون ز هدایت طهماسپ

١٣٠

ازین مدینه پس از هجرت رسول انام | گذشت نهصد و سی سال از نبوت و نام
بشهر هند حدوث آمدن ز پاک قدم | بدین حفیظ حوادث رواج عالمین

٩٣٠

در ابتدا بهند دکن وارد شده چنانکه باید اشتهار نیافت ناچار بشاعری بجانب مشهد رفت و لاجرم خانزمان بهادر شخصی را با چند راس اسپ و هزار روپیه خرج راه بوی فرستاده مصاحبتش را التماس نمود چنانچه ازین قطعه که بدیهه گفته مستفاد میگردد

قطعه

ای غزالی بحق شاه نجف | که سوی بندگان چون آئی
چونکه بیقدر گشته آنجا | سر خود گیر و زود بیرون آئی

چه سر غزالی که نعین است اشاره بهزار روپیه است و غزالی سالها با خانزمان بسر برده نقش بدیع را دران زمان بنظم آورده و در عوض هر بیتی طلائی صله یافته و بعد کشته شدن خانزمان که ذکرش پیش ازین مذکور شده بدست اولیای دولت محمد اکبرشاه افتاده و از منظوران او گردید و بملک الشعرا رسید و اول او است که باین خطاب ناموز شده بعد از چند وقت بمرگ مفاجات از عالم فانی درگذشته در سرکهنج گجرات که مقبره مشایخ کبار و سلاطین نامدار است مدفون گردید وفاتش شب جمعه بست هفتم رجب سنه نهصد و هشتاد هجری دست داد و تاریخش ازین ابیات که تعمیه تارک است دریافت گردد

تاریخ

بود گنجی غزالی از معنی | مدفنش خاک پاک سرکهنج است
بعد یکسال سال تاریخش | احمداباد و خاک سرکهنج است

٩٨١

٩٨١

یعنی از ماده تاریخ اگر یک عدد کم کرده شود تاریخ برآید و عدد اشعار غزالی از غزل و مثنوی هفتاد هزار بیت است

ملا علی محدث طاری تخلص

زهد و تقوی بمرتبه کمال داشت در سنه نهصد و هشتاد و یک فوت کرده ملا عالم کابلی در تاریخ فوت او این قطعه گفته که انهم بطریق تعمیه تارک است و یک عدد از ماده تاریخ دور باید کرد

تاریخ

دریغا که ناگاه ملا علی را | ربود از میان دست برد حوادث
پی سال تاریخ او سال دیگر | بگو مرده ملا علی محدث

٩٨١

٩٨١

سلطان سلیم ابن سلطان سلیمان بادشاه روم

بعد از وفات پدر خود در سنه نهصد و هفتاد و چهار هجری در روم بر تخت شاهی نشست و تاریخ جلوس او ازین مصرعه که بزبان ترکی و فارسی است استخراج می یابد

تاریخ جلوس

سلطان سلیم اولدی جهان خنقر عالم

٩٧٤

٩٧٤

او معاصر محمد اکبرشاه بادشاه هند و شاه طهماسب صفوی بادشاه ایران بود و در سال نهصد و هشتاد و دو هجری بعد حکومت هشت سال فوت کرده و پسرش سلطان مراد بجای او نشست و زیاده از بست سال سلطنت نمود

باغ فرح بخش

این باغ در سنه نهصد و هشتاد و دو هجری تعمیر یافت و نعمت خان نامی داروغه تعمیر آن باغ بود روزی شخصی از صاحب طبعان بارادهٔ سیر باغ مذکور رفت داروغه نگذاشت رنجیده شد و این رباعی که دران شکایت داروغه و هم تاریخ تعمیر باغ از قسم تعمیه است بپادشاه گذرانید و مورد عنایات بادشاهانه گردید

تاریخ

سال نهصد و چهل و یک یزدجردی موافق نهم ایلول از رومی سال کبیز از هشتصد و سه اسکندری که موافق دهم ستمبر ماه انگریزی سال کبیز از روپا نصد و هفتاد و دو و عیسوی بود بطالع حمل بمحاسبه حکمای یونان و بطالع حوت بحساب دانایان هندوستان در خطه فیض انتمای اجمیر در بقعه قدسیه شیخ دانیال نام درویشی از بقعه ابه بهاریل کچهوایه که بادشاه او را بسبب نیکی زمان ولادت نزدیک رسیده بود بخانه درویش موصوف گذاشته بودند بوقوع آمده مولد گرامیش که خانه شیخ دانیال بود بنا بران شهزاده بسلطان دانیال موسوم گردید

فتح قلعه سورت

چون محمد اکبر شاه از فتح گجرات فارغ شد در سنه نهصد و هشتاد بجهت تنبیه و تادیب مرزا ابراهیم حسین و مرزا محمد حسین پسران مرزا سلطان محمد که ولایت سورت و بروچ و برودہ و جاپانیر را در تصرف خود ها داشتند و در قلعه سورت که بر کنار دریای شور واقع بود متحصن شده بودند از سواد احمد آباد گجرات متوجه شده و در بست و پنجم ماه شعبان سنه مذکور به بندر سورت رسیدند و در کنار حوض وسیع نزول فرمودند و بر دور حصار نقبها زدند و تا دو ماه از طرفین مقاتله و مجادله بود آخر اهل قلعه عاجز شده قلعه را تسلیم بادشاه نمودند و این فتح بتاریخ بست سوم شوال سمت ظهور یافت و اشرف خان میر منشی در تاریخ فتح آن قلعه گفته

تاریخ

کشورکشای اکبر غازی که این حسن

جز تیغ او قلاع جهان را کلید نیست
تاریخ فتح شد که عجب قلعه گرفت

تسخیر کرد قلعه سورت که مثل آن
اینها ز دولت شه عالم بعید نیست

این فتح جز ببازوی بخت سعید نیست

۹۸۰

حاجی افضل بلگرامی

مردی بزرگ معتقد فیه بود در بلگرام بر مسند هدایت و ارشاد بسر می برد و بعد وفاتش تردی بیگ سلطان در سنه نهصد و هشتاد هجری بر مرقد او گنبدی عالیشان از سنگ عمارت کرده و این قطعه تصنیف شیخ نظام متخلص بضمیری بخط نستعلیق در نهایت خوش خطی بر لوح سنگین کنده در پیشانی باب گنبد تعبیه نموده اما این گنبد بنام سالار بیگ که میر اهتمام تعمیر بود شهرت یافت نام تردی بیگ سلطان را کسی نمیداند و سنه هشتاد و نهصد که در آخر مصرعه آورده خود تاریخ است و از روی حساب ابجد هم همان تاریخ می برآید قطعه اینست

قطعه تاریخ

بدوران شه اکبر گذشته
ز تردی بیگ سلطان یافته بنا

خطاب او جلال الدین محمد
برای مرقدش این پاک گنبد
بتاریخش نهان و آشکارا

چو حاجی افضل از تقدیر حق رفت
ضمیری جست سال این بنا را
خرد گفتا سنه هشتاد و نهصد

ازین دار فنا در دار سرمد
بلفظ فارسی و هم با بجد

۹۸۰

ملک الشعرا مولانا غزالی مشهدی

بفضایل و کمالات صوری و معنوی محلی بود ولادت او در سنه نهصد و سی بوقوع آمده چنانچه خود در قصیده که بروضة الشعرا موسوم ساخته گفته

تاریخ

فنا از غم دو تا بارش تو بدنام دهر بیشک ... از ان شد سال تاریخش ... یازده و فانی

۹۸۱

توانی سیرزاده

تو پیرزاده سیرزادی شهرت داشت در زمان اکبر شاه بهندوستان آمده مدت مدید از ملازمان درگاه بود در سنه نهصد و هفتاد و نه در لاهور در پای دیواری سر زانو می آنکه داشت ناگاه از تند باد حوادث سنگی بر سر افتاد و جان داد و چون در سرائیدن نغمه بی نظیر بود یکی از نغمه سرایان بزم سخن در تاریخ رحلتش این ترانه مترنم شد

تاریخ

خوش نوایان بلبل از بوستان رفت — نی پیر عقل جستم سال فوتش

چنانش پیر خنگی بر گزرد — بگفتا پیرزاده و از جهان رفت

[۹۷۹]

نشان گر خنده بر جمع فنا کیش — گران مجروح گشت و از میان رفت

شاه عبد الغفور عرف باباکپور

اصلش از کالپی است و انتسابش در سلوک بسلسلهٔ شاه مدار میرسد در گوالیار مدفون است تاریخ رحلت او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد که از ان سنه نهصد و هفتاد و نه استخراج می یابد

تاریخ

شاه عبد الغفور نامش بود — مسندش بر سریر خلد برین

آنکه او بود و عاقبت محمود — مرقدش در گوالیار ببین

او عالم کپور مجذوب است — گفت هاتف کپور مجذوب است [۹۷۹]

شاه عبد الکپور مجذوب است — سال فصلش که احسن و خوب است

در فتح گجرات

چون محمد اکبر شاه در سنه نهصد و هشتاد هجری بقصد تسخیر گجرات و استیصال فساد میرزا ابراهیم حسین و مرزا محمد حسین که سر بشورش آورده گجرات و نواحی آنرا متصرف شده بودند رفته آن ولایت را فتح نمود تاریخ آن نواب خانخانان بیان الفاظ قریب چهار تاریخ یافته از ان جمله یک اینست

تاریخ

یوم الاحد ثانی ربیع اول [۹۸۰] — قهر گجرات آمده تاریخ [۹۷۹] — در زبان هندی اتوار ربیع اول کی دوجی و شاعری در الفاظ

یافت چون بادشاه این تاریخ را شنید شاعر را پیش خود طلبیده [۹۸۰] پرسید که تو این چنین تاریخ بی ادبانه چرا گفتی او گفت که [۹۷۹] من این تاریخ نگفته ام بلکه شاه گجرات آمده گفته ام بادشاه شنیده او را انعام بخشید و ملا احمد مهرکن لاهوری [۹۸۰] نقشی سکه بنام بادشاه کنده باین تاریخ گذرانید و مورد سرفرازی گردید

تاریخ

خسروا سکه گجرات بنام تو زدند — ملک را سایه عدل تو تبارک بادا

ای خوش آن دم که چو تاریخ وی آمد — گو میت سکه گجرات مبارک بادا

[۹۸۰]

ذکر ولادت سلطان دانیال

در زمانیکه محمد اکبر شاه باراده تسخیر گجرات رفته بودند و موکب اقبال در حدود سرکار ناگور نزول اجلال فرموده قاصدان خجسته مقدم از اجمیر رسیدند و نوید مسرت افزای تولد فرزندی بدو رسانیدند ولادتش بعد از گذشتن چهل و یک پل از شب آسمان بست و هفتم شهریور ماه سال هفدهم الهی موافق شب چهارشنبه دویم جمادی الاول سال نهصد و هشتاد هجری بحسب رؤیت و شب سوم بحسب وسط مطابق سوم مهر ماه جلالی سنه چهار صد نود و چهار ملکی مصادق بست و یکم بهمن ماه قدیمه

تا نام زمین و آسمان است ❊ تا نقش وجود در جهان است
تا عرش سپهر همنشین باد ❊ ذاتش ز جهان ابد قرین باد

وحمامی که پیش دروازه کلان با عمارات عالی زیب افزای مسجد بود باعتنا دالدوله نواب اسلام خان صوبه دار بنگاله آنرا تعمیر ساخته ولاڈلی بیگم که همشیره شیخ ابوالفضل بود منکوحه او ست و مادر نواب اکرام خان در روضه لاڈلی بیگم در اکبراباد است و نو محله فتحپور سیکری تعمیر ساخته نواب اکرام خان است که هنوز آن مکان باتمام نرسیده بود که بانی اش فوت کرد واین تاریخ اگرچه درست نمی آید زیرا که صرف سنه نهصد وسی ازان استخراج می یابد میگویند که تاریخ انکاف است

تاریخ

۹۳۰ سال تاریخش چو پرسیدم ز عقل ❊ گفت زیبا منزل اسلام خان (۹۲۰)
شاید که درست آید ❊ اگر بجای نام اسلام خان که در تاریخ است نام اکرام خان بنویسند

شیخ سلیم چشتی فتحپوری

۸۸۳ پدرش شیخ بهاوالدین از اولاد شیخ فریدالدین گنج شکر است و شیخ در سنه هشتصد و هشتاد و سه هجری متولد شده و کلمه نجم طریقت تاریخ ولادت اوست برادر بزرگ او شیخ موسی نام داشت در اصل از دهلی است و مرید خواجه ابراهیم چشتی است مدت العمر روز وطلب میداشت و در کوهی متصل موضع سیکری صوبه اکبراباد که حالا بفتحپور سیکری اشتهار دارد بسر می برد سه مرتبه بحج رفته و سال تشریف آوردن او از حج بموضع سیکری سنه نهصد و هفتاد و یک
۹۷۱ هجری است چنانچه تاریخ آن درین مصرعه یافته اند مصرعه ماه اوج شرف بهند آمد (۹۷۱) واکبر شاه بادشاه را با ایشان اخلاص و اعتقاد بسیار بود چنانکه پیش ازین مذکور شده عمری دراز یافته و در بست هفتم رمضان سنه نهصد و هفتاد و نه از جهان رفته در عبارت شیخ هندی تاریخ فوت او یافته اند روضه او بالای کوه فتحپور سیکری در مقابل بلند
۹۷۹ دروازه برسمت شمال مایل بشرق واقع است (۹۷۹) واین عبارت و تاریخ بر مرقد او منقوش

کتبه بر مرقد

تاریخ وفات شیخ الاسلام شیخ سلیم چشتی قدس الله سره العزیز ❊ سلیم ملت سراج شیخ سلیم
که در کرامت و قربت جنید و معروف است ❊ منور است از و شمع خاندان چشت
فرید گنج شکر اعلی ترین تبار است ❊ دو مین سلسله شخو فنا و بحق باقی
که سال رحلتش در زمانه مشهور است

چون عدد از ناده تاریخ یعنی از الفاظ شخو فنا بحق باقی کم کرده سال مقصود حاصل شود چنانچه عزیزی دیگر بدین طریق گفته

تاریخ

۹۷۹ چو بار الم کنی از بن کمان بود می آید ❊ خرد گو بدین سلسله شخو فنا بحق باقی (۹۸۱)
و این دو تاریخ یکی از کتاب مخبر الواصلین و دیگری از تذکرة الشعراء تصنیف محمد افضل سرخوش نوشته شد

تاریخ

۹۸۰ عارفی بی نظیر شیخ سلیم ❊ مرشد و رهنمای هفت اقلیم
سال ترحیل آن ولی کریم ❊ هاتفم گفت بدر خلد سلیم (۹۸۰)
از مه صوم بست و هفتم بود ❊ که بخلدش ز دهر نقل نمود
در فتحپور بر بلندی کوه ❊ مرقد اوست با علو و شکوه

تاریخ

منیت ما شیخ اسلام آنکه در قربت ❊ ز شبلی و جنید از بر سپهر گوش ثانی
ربود از عرصه دنیا و دون گوی کیمیا ❊ ز درویشان بدرویشی ز سلطانان بسلطانی

قطعهٔ تاریخ

داد دو شهزاده بشاه این سپهر ۹۷۷	چهرهٔ آن بردهٔ به از آفتاب	۹۷۸	اول از و ثانی شاه جهان ۹۷۷	ثانی از و دلبر عالی جناب	۹۷۸
آن یکی از این بشاه سریر ۹۷۷	مژده رسان بود دلبند نجباب	۹۷۸	آن دگر باعث امن و امان	مهر زمه داده با و مهد خواب	۹۷۸
مژده که مولود شه اول است ۹۷۷	گفته از و مصرعی اول جواب ۹۷۷	۹	از دو بین مصرع ابیات هم ۹۷۷	مولد شهزاده ثانی بیاب	۹۷۸
باد مدام آن شه و شهزاده ها ۹۷۷	جاه سکندر زفر افراسیاب	۹۷۹	و ازان باز که فرزندان رفعت پیوند در موضع سیکری		

سعادت ولادت یافته بودند بادشاه آن موضع را مبارک و میمون انگاشته بناهای عالی در انتظام نهادند و آن موضع را پایهٔ تخت خود گردانیدند چنانچه این کوه که از وحشیان و درندگان معمور بود در عرصهٔ چهار و پنج سال پر از عمارات و باغات و منازل و جاهای خوش و مکانهای دلکش گردید و بعد از فتح گجرات نام این موضع را فتح آباد خیال فرموده بودند لیکن بزبان عالمیان بفتحپور اشتهار یافت

مسجد فتحپور سیکری

این مسجد بربالای کوه فتحپور سیکری است و بمسجد شیخ سلیم چشتی مشهور است و شیخ موصوف از نذر و نیاز ملکه والدهٔ احمدآباد و از نذر و نیاز اکبرشاه بادشاه که جهت ولادت جهانگیر مقرر کرده بود و بنای این مسجد رفیع را در سنه نهصد و هفتاد و شش انداخته و در مدت چهار سال در سنه نهصد و هفتاد و نه پیرایهٔ اتمام پوشانیده شیخ عبدالقادر بداونی تاریخ بنای آن چنین یافته

تاریخ

هذه البقعة قبة الاسلام	رفع الله قدر بانیها	
قال روح الامین تاریخه	لا یری فی البلاد ثانیها ۹۷۶	۹۷۶

و دیگری بیت معمور آمده از آسمان بنا یافته و اشرف خان میر منشی در تاریخ اتمامش این قطعه گفته ۹۷۸ ۹۷۸

تاریخ

در زمان شه جهان اکبر	که از و ملک را نظام آمد	شیخ الاسلام مسجدی آراست	کز صفا کعبه احترام آمد
سال اتمام این بنای رفیع	ثانی المسجد الحرام آمد ۹۷۹	کلمه آمد در تاریخ مذکور شاعر برای قافیهٔ ابیات آورده است	۹۷۹

و با تاریخ کاری ندارد در جهانگیرنامه مسطور است که این عمارتی است عالی و از سیاحان روی زمین استماع افتاده که مثل این مسجد در هیچ بلادی از معمورهٔ جهان نیست عمارتش همه از سنگ در غایت صفا اساس یافته پنج لک روپیه در تعمیر آن صرف شده و این مسجد بر فراز کوه سیکری طرف جنوب واقع است در غایت ارتفاع و نهایت تکلف و در مقابل دروازهٔ کلان بر سمت شمال مایل بمشرق روضهٔ شیخ سلیم چشتی است

دروازهٔ کلان فتحپور سیکری

که مشهور به بلند دروازه است در سنه نهصد و هشتاد و سه تعمیر یافته و تاریخ آن ازین مصرعه استخراج می یابد ۹۸۳
پشده رشک طاق سپهر بلند ۹۸۳ و بر بازوی دروازهٔ مذکور این عبارات و ابیات در فارسی و عربی منقوش است کتبهٔ فارسی اینست حضرت شاهنشاه فلک بارگاه ظل الله جلال الدین محمد اکبر بادشاه فتح ملک دکن و خاندیس که سابقاً مسمی بخاندیس بود نمود ۴۶ سنه الهی موافق سنه ... الفتحپور رسیده عزیمت آگره فرمودند

روضهٔ متبرکهٔ خواجه معین الدین چشتی که سرچشمهٔ اولیای هند و از مقربان درگاه الهی اند رفته لوازم اطاعت ایزدی بتقدیم رسانند چون آنحضرت گوهر درج خلافت بر ساحل امید آمد ایفای نذر از شرائط حق گذاری شناخته در روز ابان دهم بهمن ماه الهی موافق روز جمعه دوازدهم ماه شعبان سنهٔ مذکور از دار الخلافت اگره پیاده قدم در وادی مراحل پیمای دبیابان نوردی نهادند و از راه فتحپور سیکری در دوازده روز به بقعهٔ قدسیهٔ خواجه موصوف که در اجمیر واقع است و از اگره یکصد و چهل کروه است رسیدند و تقدیم شکر و سپاس بجا آوردند و بعد چندی عمارت عالی بنیاد و مساجد و خانقاه در آن حواشی طرح انداخته اساس عبادت نهادند

ولادت سلطان شاه مراد

بعد از گذشتن پنجاه و دو پل از شب آسمان بست و هفتم خورداد ماه الهی سال پانزدهم جلوسی موافق شب پنجشنبه سوم محرم نهصد و هفتاد و هشت هلالی مطابق بست و نهم خورداد ماه سال چهارصد و نود و دو جلالی مصادف هفدهم ابان ماه سال نهصد و سی و نه قدیمی یزدجردی موافق هشتم خریران ماه رومی سال یکهزار هشتصد و یک اسکندری که مطابق هشتم ماه جون انگریزی سنه یکهزار پانصد و هفتاد عیسوی بود بطالع جدی بطرز حکمای یونان و قوس بطور حکمای هند در منازل اقبال شیخ سلیم چشتی در فتحپور سیکری بوقوع پیوست نام نامی آن شاهزاده بلند اقبال شاه مراد نهاده شد بالسبب تولد شدن او در کوهستان فتحپور که هندوان نامش پهاری نهاده بودند سخن آفرینان نکته سنج در تهنیت و تاریخ این مولود مسعود نظم های دلکش گفته مورد صلات گشتند و پدرش محمد اکبر شاه بجهت مراسم شکرگذاری این عطیهٔ عظمی بار دوم زیارت روضهٔ خواجه معین الدین چشتی نهضت موکب معلی بطرف اجمیر فرمودند و روزی چند آداب زیارت بتقدیم رسانیدند و درهمین ایام حکم رفعت اساس بایجاد و احداث حصار شهر اجمیر نفاذ یافت چنانچه در عرصهٔ سه سال جمیع عمارات قلعه و منزل شاهنشاهی صورت اتمام یافت خواجه حسین مروی در ولادت این هر دو شاهزاده های بلند اقبال یعنی سلطان سلیم و شاه مراد مشتمل بر تعمیه رباعی گفته که از بیت اول اسم سلطان سلیم با تاریخ ولادت و از بیت دوم نام سلطان شاه مراد با تاریخ ولادت استخراج می یابد و از مجموعهٔ ابیات بیتی استخراج یافته که از مصرع اول تاریخ ولادت شاهزاده اول و از مصرع دوم تاریخ ولادت شاهزاده دوم حاصل میشود و آن رباعی اینست

تاریخ

	۹۷۵		۹۷۷	
سلطان	شد دیده مهر لطف بی پایان را		درسیم نمود آن مه دوران را	سلیم
شاه	دل سوی شهی کشید کرش بجمال		از چشم نمود ناز از ابروان را	مراد

۹۷۸

بیت استخراج

دی مهر سلیم مه دلکش نمود نام | لطف بیان نمود بیان شه حسن ارم

و مولانا قاسم ارسلان قصیده در تاریخ شاهزاده های عالیشان گفته که از مصراع اول اسم و تاریخ شاهزاده سلیم و از مصراع دوم نام و تاریخ شاهزاده شاه مراد واضح و لایح میگردد مطلع آن قصیده اینست

مطلع

ز نور پاک چو سلطان سلیم شد نازل | لوای شاه مراد این اگر ما دل

و هم خواجه حسین مروی قطعه گفته مشتمل بر هفت بیت که از مصراع اول تاریخ ولادت سلطان سلیم و از مصراع ثانی تاریخ تولد سلطان مراد ظاهر میگردد و آن قطعه اینست

سلطان محمد مرزا که از اولاد امیر تیمور بود سه پسران داشت اول الغ مرزا که در سنه نهصد و هفتاد و پنج فوت کرده دوم ابراهیم حسین مرزا سیوم محمد حسین مرزا نام داشت این هر دو مرزایان از اکبر شاه باغی شده جمعی کثیر از اوباشان پراگنده را فراهم آورده در سنه نهصد و هشتاد کشش در گجرات رفته آن ولایت را که از وفات سلطان محمود گجراتی خالی از حاکم بود و چاپانیر و سورت و رانیر الی جنگ گرفتند و بعد از ان در سنه نهصد و هشتاد و هفت قلعه بروچ رانیز بدست آوردند تاریخ این فتح را شاعری رود و چنین یافته

تاریخ

اولاد تمر که در شجاعت فرد اند	شد فتح بهر کجا که رو آوردند
کردند چو فتح بروچ از ره و ستیز	تاریخ شد آنکه فتح بروچ کردند

بنیاد نهر شیخونی

ملا نور الدین سفیدونی که بخطاب نواب ترخان امتیاز داشته از جمله مصاحبان و ندمای همایون بادشاه بود چون پرگنه سفیدون از توابع دار الخلافه دهلی جاگیر او بود بسفیدونی مشتهر شد در اوایل عهد محمد اکبر شاه که اواخر ایام دولت او بود جوی آبی از دریای جمنه بریده زیاده از پنجاه کروه را بجانب کرنال پیشتر برده واز فیض آن زمین مزروع شده باعث رفاهیت حال و آبادانی رعایا گردیده و چون آن نهر عنقریب همان ایام که شهزاده سلیم تولد پذیرفته بود باتمام رسیده بنابر آن آن نهر را بنام او مشتهر ساخت و تاریخ آن شیخونی ۹۷۷ یافت که عدد آن نهصد و هفتاد و هفت می شود و نی بزبان هندی آب جو را گویند و شاهزاده سلیم را پدرش بسبب آنکه تولدش در منزل شیخ سلیم چشتی فتحپوری اتفاق افتاده بود شیخو می گفتند و نواب ترخان در سنه نهصد و نود و چهار فوت کرده

ولادت جهانگیر بادشاه

در اکبرنامه مسطور است که اگرچه واهب العطایا اکبر شاه را پیش ازین فرزندی چند عطا کرده بود لیکن چون هر یکی از آنها بر مسند عدم در از کشیده بودند لهذا اقدام بدرویشان و گوشه نشینان التجا می بردند و شیخ سلیم چشتی درویشی صاحب حالت در کوهی متصل موضع سیکری که حالا بفتحپور سیکری اشتهار دارد بسر می برد و مردم آن نواحی از شیخ موصوف اعتقاد تمام می داشتند چون آوازه خدا شناسی و ایزد پرستی و ریاضت کشی شیخ بمسامع بادشاه رسید چندی از منسوبان سرادقات عصمت را در انجا برده بامید تولد فرزند در قرب جوار شیخ مذکور آرامش دادند و در ان فضای رفیع محل بادشاهی اساس عالی نهاده همواره از خدای بسیار بخش امید وار بوده انتظار مقدم دولت افزای گوهر یکتای خلافت میبردند تا آنکه بطالع بسبت چهارم درجه میزان بعد از گذشتن هفت گهری از روز رشن هیژدهم شهریور ماه الهی سال چهاردهم جلوسی موافق روز چهارشنبه هفدهم ماه ربیع الاول سنه نهصد و هفتاد و هفت هلالی گوهر یکتای خلافت در منزل شیخ موصوف از نهانخانه صدف بطون بساحت وجود قدم نهاد و چون این نوید دولت افزا در اکبر آباد بمسامع بادشاه رسانیدند از جمله ماثر شکر که در روز تهنیت بظهور آمد آن بود که جمیع زندانیان ممالک محروسه را از سلاسل قیود مستخلص ساختند و آن دریکتای خلافت بمناسبت شیخ موصوف بسلطان سلیم موسوم گردید اما پدرش همواره به شیخو بابا مخاطب می ساخت و چون دران ایام که بادشاه جویای فرزند بود معاهده با ایزد نموده رفته بود که چون این نیت بحصول انجامد از ابواب شکرانه دار الخلافه آگره پیاده بزیارت

که با راتی و پسرش متعلق بودند جوهر قرار داده در یک محوطه چوب و پنبه و جنس و امثال آن تعبیه کردند و در حین وقایع محوطه مذکور را آتش زده خود ها را در ان انداختند و خاکستر شدند از عجایب قدرت آنکه چون بعد از چهار روز در آن محوطه را کشادند دو زنان زنده برآمدند که چوبی بزرگ حایل انها گشته از آتش وقایت کرده بود یکی ازان زنان که کملاوتی نام داشت خواهر راتی درگاوتی بود و دوم دختر راجه بیراگده که او را برای راجه آورده بودند و هنوز با و نرسیده بود این دو زنان بعد به عتبه علیه سلطنت آبروی یافتند

بنیاد قلعه اکبرآباد

در دفتر اول اکبرنامه شیخ ابو الفضل می نویسد که در سنه الهی در سنه نهصد و هفتاد و دو هجری بادشاه دار الخلافت آگره را که بمنزله مرکز هندوستان است بجهت مصالح ملکی و مالی اساس قلعه عالی که درخور آن باشد و لایق حال این سلطنت تواند بود اشارت فرمودند و از اطلاع بنفاذ پیوست که قلعه پیشین که بر ساحل دریای جون در سمت شرقی شهر واقع است و بواسطه توالی نوائب زمان و تصادم حوادث روزگار ارکان آن باختلال انجامیده برداشته دو برابر آن محل منیع حصن حصین و حصار رصین از سنگ تراشیده بنیاد نهند عرض سی گز بادشاهی مقرر شد و ارتفاع آن بشصت گز رسید مشتمل بر چهار دروازه که بیامن آن درهای دولت بر چهار رکن عالم کشاده شد و هر روز سه هزار کس از بنایان چابکدست و مزدوران قوی بازو و دیگر عمله فعله عمارت برد و ام کار می کردند و از اساس تا کنگره سنگهای تراشیده سرخ آتشین که هر یکی در صفا آیینه گیتی نما و در رنگ گلگونه رخسار اقبال تواند بود چنان باهم وصل یافت که سر موی را دران راه نبود و این حصار عالی که مثال آن مهندس خیال ندیده در عرصه هشت سال تا کنگره و فصیل و سنگ اندازها باهتمام مخلص حقیقت پیوند قاسم خان میر بر و بحر بفرخی و فیروزی صورت ارتفاع و نقش اختتام گرفت فقط و در کتاب هفت اقلیم مسطور است که این قلعه در عرض چهار سال بمبلغ هفت کرور تنکه که سی و پنج لکه روپیه باشد صورت اتمام پذیرفته و همه جا بنای قلعه را بآب رسانیده اند فقط و شیخ فیضی تاریخ دروازه اش که در سنه نهصد و هفتاد و سه تیار شده «بنای دو بهشت» یافته اند و در انجا ثبت نموده و تاریخ دروازه هتیاپول که در سنه نهصد و هفتاد و شش تیار شده ملا شیری گفته

۹۷۲

تاریخ

کلک شیری پی تاریخ نوشت	بی مثال آمده دروازه فیل

۹۷۶

تاریخ در وفات لاچین

لاچین نام شخصی که شاهین خیل شجاعت بوده و در زمان محمد اکبر شاه در سنه نهصد و هفتاد و شش فوت کرده و تردی رود و که پدرش در هرات بسلک نویسندگان سلطان حسین مرزا انتظام داشته و خود بهند آمده در خدمت اکبر شاه بخلعت امتیاز ممتاز بود در تاریخ وفات او این رباعی گفته

تاریخ

لاچین قدیم چاه لاچین پرور	سنقار شد از زمانه کین پرور	تاریخش اگر کسی بپرسد از تو	کو حیف ز لاچین شه دین پرور

۹۷۶

تاریخ فتح [illegible]

شاہ دین پرور جمشید سریر بہر تاریخ وی از عالم غیب	خسرو عہد محمد اکبر دیگ چتور گرفت از دریابر	ساخت بالی شد پی فتح چتور	دیگ بار و تین تن واز زر بیکر

بنای پل جونپور ۹۷۵

منعم خان خانخانان که بعد از معزولی خانخانان بیرم خان در سنه نهصد و شصت و هفت از محمد اکبر شاه بمنصب عالی وکالت و شرف خطاب خانخانانی معزز شده بود و بعد کشته شدن خان زمان و علی قلی خان در سنه نهصد و هفتاد و چهار تمامی جاگیر ایشان از جونپور و بنارس و غازیپور تا کنار آب جون بدو تفویض گردیده او در سال نهصد و هفتاد و پنج ہجری سوای مساجد و عمارات که در جونپور تعمیر نموده پلی بنهایت استحکام بر دریای گومتی بسته که تا امروز موجود است و هیچ تغیری در و راه نیافته مهتمم آن پل فهیم نامی غلامی بود و تاریخ عمارت آن پل عزیزی بطریق تعمیه یافته و در آنجا ثبت نموده

تاریخ

خانخانان خان منعم اقدام ره بتاریخش بری گر آگاهی	بست این پل را بتوفیق کریم لفظ بدرا از صراط المستقیم	نام او منعم از آن آمد که هست یعنی اگر عدد لفظ بدرا از عدد کلمه صراط المستقیم دور کرده شود	بر خلایق هم کریم و هم رحیم

تاریخ بر آید و منعم خان در سال نهصد و هشتاد و سه ہجری ۹۸۱ در ماه رجب در لکهنوتی که دار السلطنت بادشاهان بنگاله بود و آنرا گور نیز می گویند فوت کرده

حضرت شیخ علی متقی گجراتی

مولد و موطن او گجرات است بتاریخ دویم جمادی الاول سنه نهصد و هفتاد و پنج ہجری در مکه فوت کرده

تاریخ از مخبر الواصلین

آنکه او هادی خفی و جلی است از جهادی نخست بود دویم مولد و موطنش بگجرات است	متقی زمانه شیخ علی است که علی شد باوج چرخ نهم در ثقاوت بلند درجات است	لفقا بست عدیل او عدم است سال ترحیل او رقم افتاد مرقد او بمکه الله است	عاجز از وصف مدح او قلم است وارث الانبیا بحق جان داد فیض بخش گدا و هم شاه است ۹۷۵

فتح قلعه رنتهنپور

چون رای سرجن راجه رنتهنپور بار دیگر سرکشی آغاز نهاده بنابر آن محمد اکبر شاه باز در سنه نهصد و هفتاد و شش ہجری بار دوم تسخیر آن قلعه رفته و بتاریخ سوم شوال سنه مذکور آن قلعه را که سلطان علاء الدین خلجی با آن همه حشمت و اجلال بعد از محاصره یکساله دست تصرف بران یافته بود بیامن اقبال در یکماه مفتوح ساخت و مولانا شیری این تاریخ یافت

تاریخ

قلعه کفر چو از دولت شه یافت شکست ۹۷۶ شه کفار شکن یافته شیری تاریخ

همدرین ایام یعنی در سنه نهصد و هفتاد و سه ہجری عبد المجید آصف خان بار اول در گڈه کتنگه حاکمه گره کتیل که مابین صوبه رنتهنپور و مالوه و بیجار دکن است محاربه عظیم نمود چنانچه رانی درگاوتی زخم بر داشته چون عرصه را تنگ دید خود را بخنجر کشت و پسرش که متحصن بود بعد از ترده و نمایان بقتل رسید و این رانی تیر و بندوق خوب می انداخت و هرگاه شنیدی که شیری نمودار شده آب نخوردی تا بزخم بند و تفنگ از جان سیر نکردی و بر باز بهادر و دیگران چند بار مصاف جنگ آراسته غالب آمده بود و پس از آنکه او با پسر کشته شد و قلعه چوراگڈه مفتوح گردید همه نان

بعضی بیدولتان دران حدود غبار انگیز فتنه بودند نهضت والا فرمودند شاهنگاهان ساحت آن زمین بود و مقدس گیتی خدیو صبح
دولت دریافت شب دی ان عرصه دلکشا منزل فرمودند وز سیوم روزی توجه بجانب بنارس آوردند و چون مردم بنارس
از نادانی و بیدولتی دروازه جونپور بسته بودند حکم تاراج شد و بزودی بخشش فرمودند و بعد سه روز عنان توجه را بطرف جونپور
انعطاف دادند و بعد چند روز از جونپور کوچ فرموده بطرف کره مانکپور رفتند و از انجا از فرط عنایت تمامی محال جاگیر علی قلی خان
و بهادر خان از جونپور و بنارس و غازیپور تا کنار آب جون بمنعم خان خانخانان تفویض نموده او را رخصت دادند و فرمودند
و موکب معلی بدولت و اقبال روز مهر شانزدهم تیر ماه الهی سال دوازدهم جلوسی موافق روز شنبه بستم ذی الحجه سنه نهصد
و هفتاد و چهار هجری بصوب مستقر الخلافت توجه نمودند و روز خورداد ششم امرداد ماه الهی موافق شنبه یازدهم محرم سنه
نهصد و هفتاد و پنجم ظلال اقبال بدار الخلافت آگره انداختند

شیخ عبدالعزیز دهلوی

در زمان محمد اکبر شاه و بسال نهصد و هفتاد و پنج هجری فوت نموده و چون که شیخ بر پشت خلوط و صحایف ذره ناچیز عبدالعزیز
می نوشت چنانچه عزیزی تاریخ رحلتش را ذره ناچیز ۹۷۵ یافته و شیخ عبدالقادر بداونی این تاریخ در سلک نظم کشیده ۹۷۵

تاریخ

عزیز جهان شیخ عبدالعزیز
که عالم همه قطب درویش خواند
طلب کردم از دل چو تاریخ او
سوی عرصه آخرت تاخت رخش
بگفتا که قطب طریقت نماند
وزین تنگنا اسپ همت جهاند

۹۷۵

ایضاً از شخصی دیگر

عزیز الحق چون عزم سفر کرد
منازل در مقام لامکان یافت
چو تاریخ وفاتش باز جستم
خرد گفتا حیات جاودان یافت

۹۷۵

فتح قلعه چیتور

چون محمد اکبر شاه در سنه نهصد و هفتاد و پنج بقصد تسخیر قلعه چیتور روانه گشته شدند و قلعه را محاصره نمود و نقبها زیر برج
قلعه کندیده از باروت معمور نمودند در روز اسفندارمذ پنجم دی ماه الهی از سال دوازدهم جلوسی موافق چهار شنبه پانزدهم جمادی الآخر
سنه مذکور در باروت آتش دادند برج قلعه از بیخ و بنیاد با تمامی سپاه آن سیه بختان که بر سر آن برج سرگرم کارزار بودند
هوا گرفته متفرق و متلاشی شدند و سنگهای بزرگ بهوا رفت و آواز این قلعه عنیف تا به پنجاه کروه و بیشتر رسید و موجب استغراب
متبعان گردید و بعد از چند روز قلعه مفتوح شد و قریب سی هزار کس از قوم راجپوت که در قلعه مذکور بودند بقتل رسیدند
میرزا اسیری تاریخ فتح را چنین یافته

تاریخ

چو گلگونه اندیشه پادشاه
سوی عزم چیتور کرد از زمین
ندارد کسی یاد فتحی چنین
چو تاریخ پرسیدم از عقل گفت
بانذک زمان فتح آن قلعه کرد
که با داجهانش بزیر نگین
وعذر بزرگی دیگر گفته
دل گفت که بگشاد بزودی چیتور ۹۷۵

لفظ چیتور را بابا باید نوشت تا تاریخ بر آید بعد فتح چون بادشاه برای نیاز خواجه معین الدین چشتی و گنبد و بنیاد ۹۷۵ ۹۷۵
کلان ترتیب داد و میر علاء الدوله کافی تخلص این تاریخ یافت

تاریخ

[illegible] سلطان سلیم پادشاه روم گردید و قریب هشت سال سلطنت نمود

خان زمان علیقلی خان و بهادر خان

پسران حیدر سلطان ازبک بودند و هر دو برادران بزیور شجاعت و شهامت آراسته و حیدر سلطان در ملازمت جنت آشیانی اعتبار تمام داشت و بعد از وی محمد اکبر شاه بجلدوی نیکو خدمتهای او ولایت شرقیه و جونپور را جاگیر این دو برادران مقرر داشت آخرها تکبر می اختیار کرده و فتنه و فساد در ملک انگیخته بودند و اراده سروری بسر داشتند و از بادشاه باغی شده کسان بطلب میرزا محمد حکیم که برادر اکبر شاه بود بکابل فرستاده و داعیه خطبه خواندن بنام او داشتند چنانچه غزالی مشهدی که دران ایام بخدمت خان زمان بود تاریخ یافته بسم الله الرحمن الرحیم وارث ملک است محمد حکیم بنابر آن بادشاه خانخانان منعم خان را بجواست اکبر آباد گذاشته خود در ماه جمادی الثانی سنه نهصد و هفتاد و چهار بر سر محمد حکیم که از کابل تا بلاهور رسیده بود روان شد چون این خبر رسید از لاهور گریخته بکابل رفت و اکبر شاه از انجا مراجعت نموده بر سر علی قلی خان و برادرش لشکرکشی نموده در مانکپور که قریب بیست کروه غربی از شهر اله آباد بمفاصله دارد رسیده عبور گنگ فرمودند علیقلی خان نیز لشکر فراهم آورده تا چند روز با بادشاه محاربه داشت تا آنکه بتاریخ غره ذی الحجه سنه مذکور روز دوشنبه علیقلی خان و برادرش بهادر خان هر دو در جنگ کشته شدند چنانچه شیخ ابوالفضل در دفتر اول اکبرنامه که در سنه یکهزار و چهار هجری تصنیف نموده بود می فرماید که این فتح شگرف که کارنامه روز اقبال روز افزون تواند بود در عرصه قریه سنکرول از مضافات جوسی و پیاگ که درین ایام بخطاب الهاباس اساس سعادت یافته روی داده و آنرا مستعبر ساخته فتح پور نام نهادند فقط و این آن فتح پور است که از شهر اله آباد بفاصله شش کروه بطرف مغرب واقع است بر کنار دریای گنگ ما بین بیگم سرای و عالم چند و تاریخ این فتح دولت آیین از عبارت فتح اکبر مبارک بر می آید و قاسم ارسلان در وفات خان زمان و بهادر خان این تاریخ بطریق تعمیه یافته

تاریخ بتعمیه

قتل علی قلی و بهادر چو جست چرخ — جانان مپرس از من بیدل که چون شده
جستم ز پیر عقل چو سال وفات شان — آهی ز دل کشید بگفتا دو خون شده

۹۷۵

در مصرعه آخر کلمه آه و جسنی یکعدد است که اگر از الفاظ دو خون شده دور کرده شود تاریخ برآید تخمینی دیگر گفته قتل دو سگ حرام بی دین اگرچه ازین تاریخ یکعدد زیاده میشود لیکن چون این واقعه در آخر سنه نهصد و هفتاد و چهار بوقوع آمده مضایقه ندارد و شخصی دیگر این تاریخ گفته که آن هم یکعدد زیاده دارد

۹۷۵

تاریخ

چون خان زمان از جهان بست بار — بنیاد فلک سراسر از پا افتاد
تاریخ وفاتش ز خرد جستم گفت — فریاد ز دست فلک بی بنیاد

۹۷۵

و از جمله اسیران و قتیلان این معرکه یکی خوشحال بیگ است که بحسن سیرت و صورت آراستگی تمام داشت و این قطعه تاریخ اوست

تاریخ

خوشحال که بود دیده اهل خرد — برگشت ز بادشاه از طالع بد
مقتول چو شد بصحبت خان زمان — تاریخ آمد ز گل سرخ زیبا قد

۹۷۴

از کلام ابوالفضل که مذکور شد چنان استنباط میگردد که اکبر شاه شهر اله آباد را که در انوقت به پیاگ اشتهار داشت به الهاباس موسوم ساخته بود چنانچه او میگوید که چون این فتح دولت پیرای روی نمود همان روز موکب معلی بصوب الهاباس که

لاجرم آن ملک را باز بدو سپرده مراجعت کردند ملا علی غلام اسیرابادی تاریخ قتل راجه مذکور بطریق تعمیه درین بیت رقم یافته که از دور کردن عدد حرف جیم از الفاظ قتل رام راج تاریخ برمی آید تاریخ بی نهایت خوب گشت قتل رام راج

صبوحی شاعر

۹۷۳ شاعری بی قید لاوبالی بود دعوی صاحب کمال داشت در خدمت اکبرشاه میگذرانید در سنه اثنی وسبعین وتسعمایه فوت کرد و صبوحی خوار تاریخ وفات اوست اما یکعدد زیاده میشود

میر سید جامه باف

از مشاهیر زمان بود و خاطرش در اختراع معانی واقتراع الفاظ ید بیضا و دم مسیحا داشته در نهصد وشصت و نه در هند آمده از فوائد انعامات اکبرشاه محظوظ وبهره مند شده روزگاری در آسایش می گذرانید تا در سنه نهصد وهفتاد وسه در گذشت و تاریخ وفات اوست گفتا نرو که میر بابی سر نمود ۹۷۳

حضرت شاه علی گجراتی

۹۰۳ در ماه جمادی الآخر سنه نهصد وهفتاد وسه هجری فوت کرده در احمدآباد گجرات مدفون گردیده

تاریخ از مخزن الواصلین

۹۷۳

سیدی بی نظیر شاه علی	مظهر ذات پاک لم یزلی	نکته فارسی وهم هندی	کرد تالیف در خدا طلبی
باز در اصطلاح گجراتی	گفت سر صفاتی و ذاتی	سال نقلش ازین سراچه پرسید	خردم گفت خود او بهشت ۹۷۳
	مرقد او باحمدآباد است	جای فیض و مقام ارشاد است	

نیلی چهتری

این مقبره نواب نوبت خان است که در دهلی کهنه متصل عمارت خاص محل شاهجهان بادشاه واقع ست در سنه نهصد وهفتاد وسه تعمیر یافته بود حالا رو بانهدام دارد و چونکه بر سر گنبد آن عمارت چهتری نیلی ساخته بودند ازان سبب به نیلی چهتری مشهور است بر دروازه آن مکان این کتبه مرقوم است

تاریخ

۹۷۳

ببین خورشش منظر عالی ابتنای	درین عالم ندیده چشم ایام	پی تاریخ اتمامش خبردار	چو پرسیدم بگفتا یافت اتمام ۹۷۳

سلطان سلیمان ابن سلطان سلیم بادشاه روم

۹۲۶

بعد وفات پدر در سنه نهصد وبست وشش هجری در پانزدهم شوال بر تخت شاهی نشست و خلد الله ملکه سلیما تاریخ جلوس اوست وامینی شاعر قصیده در آن روز بگفت که هر مصرعه اش تاریخی بود واین بیت ازانجمله است

تاریخ جلوس

۹۲۵	۹۲۶
بداد نداز مملکت کامرانی	بکاوس عهد سلیمان ثانی

وسلطان سلیمان بر جمیع آل عثمان بعدالت وشجاعت امتیاز داشت وچهل وهشت سال بادشاهی نمود ومعاصر شاه طهماسپ صفوی بود وسالها با او جنگ داشت آخر در سنه نهصد وشصت ونه در میان ایشان قواعد صلح استحکام یافت وتاریخ آن سابق ازین مرقوم گردیده وسلطان سلیمان در سنه نهصد وهفتاد وچهار در گذشت

تاریخ

کسی گور خفته صد دین نبی کرد | نه بیند در دو عالم خیر دولت
اگر تاریخ غسلش خواهی از من | بر دن کن از شریعت حرف علت
چو علت شد شریعت صد از بند کارش | بصد خواری فتاد آخر ز عزت

اگر حرف یا و اگر حرف علت است از کلمه شریعت دور کرده اینتاریخ بر آید

سید محمد غوث گوالیاری

مرشد شیخ وجیه الدین علوی گجراتی است بتاریخ چهار دهم محرم سنه نهصد و هفتاد هجری فوت کرده در گوالیار مدفون گردید

تاریخ از مخبر الواصلین

سید الاولیا محمد غوث | جد عالی او به نیشاپور | سال نقلش بتعمیه رضوان
سند الاتقیا محمد غوث | نعمت و فیض داد و رونق و نور | غوث بی لوث زد رقم برجوان
مرشد چار ده سلاسل و بست | از مه صوم بود چار دهم
بهمره او شیخ کامل او بست | که گذشت از زمانه غوث اعظم

١٥٠٦ ٥٣٦

٩٧٠

ایضاً

آن شیخ محمد المخاطب | بالغوث بلطف معبود
تاریخ وصال او ملایک | گفتند که شیخ اولیا بود

٩٧٠

فتح قلعه رنتهنبور

چون محمد اکبر شاه در سال نهم جلوس مطابق سنه نهصد و هفتاد و یک در ماه رمضان قلعه رنتهنبور را محاصره نمود و رای سرجن
انان طلبیده قلعه را با ولیای دولت سپرد میر فراغی برادر حکیم فتح الله شیرازی این تاریخ یافت

تاریخ

٩٧١

چون گل نصرت شگفت در چمن فتح شاه | منهی تاریخ گفت قلعه گرفتند واه

٩٧١

تولد دو فرزند توامان

چون در سنه نهصد و هفتاد و دو در خانه محمد اکبر شاه از یک بطن دو فرزندان بطریق توامان ولادت یافتند با دشاه یکی را مرزا حسن
و دیگری را مرزا حسین تسمیه فرمودند و قاسم ارسلان در تاریخ این دو گوهر شاهوار گفته

تاریخ

٩٧٢

شد شاه یگانه را دو فرزند جلعت | آمد دو گهر ز درج مقصود بکف
دوران پی تاریخ ولادت بنوشت | نیر دو ماه روی از اوج شرف

٩٧٢

این هر دو فرزندان یک ماه بعد از ولادت بصحن سرای عالم فانی خرامیدند

راجه رام راج بیجانگری

راجه عظیم الشان بوده که بر ولایت بیجانگر که از ممالک دکن است سروری می نمود و از دولت و ملک خود مغرور گشته
باد شاهان دیگر را که در دیار دکن سلطنت می نمودند در خاطر نمی آورد و بهیچ نمی شمرد و بنابر آن عادل شاه ابن سلطان
ابراهیم عادل شاه بیجاپوری باتفاق سلطان حسین نظام شاه بحری و ابراهیم قطب شاه و برید شاه جهت دفع او
کمر همت بسته در ماه جمادی الاول سنه نهصد و هفتاد و دو هجری بالشکر عظیم روانه بیجانگر شدند چون در آنجا رسیدند
محاربه صعب دست داد و راجه رام راج با بسیاری از سپاه در آن جنگ کشته شد غنیمت بیقیاس بدست
آن باد شاهان افتاد و آن ولایت را تاخت و تاراج نمودند چون یکی از برادران آن راجه درخواست صلح نمود

که شد تاریخ او خیر المنازل ۹۷۹	نهی خیریت این بقعه خضرا	شهاب الدین احمد خان بابل	ولی شد سیاهی این بقعه خضرا

خان اعظم

مشهور به آنکه خان لقبش شمس الدین محمد خان و اصلش از غزنی بود و ان صاحب تخت لقب اعظم خوانین همایون بادشاه و اکبر شاه بود در وقتیکه همایون بادشاه نزدیک قصبه جوسا از شیرخان افغان شکست یافته از معرکه کارزار عنان برتافته خود را در دریای گنگ انداخته نزدیک بود که غرق دریای فنا گردد و بدستگیری میر شمس الدین از ورطه هولناک بساحل سلامت و نجات رسید بادشاه وی را با تباعش بعوض این خدمت شایسته بمناصب بلند و مراتب ارجمند رسانید و در زمان اکبر شاه ترقیات عظیمه نمود و چون در پیکار پنجاب پیکار نموده غالب آمد کمال اقتدار بهم رسانید در اتق و فاتق ولایت پنجاب گردید در سنه تسع و ستین و تسعمایه از پنجاب بجناب سلطنت مآب رسید و وکیل مطلق شد و اول شخصی که منصب هفت هزاری یافت خان اعظم بود ادهم خان کوکلتاش پسر خورد ماهم آنکه بغرور تقرب بادشاه و تقریب حسد وکالت که از ماهم انکه گرفته با و مفوض شده بود باغوای منعم خان خانخانان و دیگر امرا روز دوشنبه دوازدهم رمضان سنه مذکور سر دیوان آن اعظم خوانین را بشمشیر بیداد پاره پاره ساخت چون بادشاه ازینمعنی خبر یافت لز دولتخانه برآمدند و ادهم خان هر دو دست بادشاه را به بی ادبی گرفت و بادشاه زود بر بازوی دستهای خود را از دستهای او رهانید و چنان مشتی توی بر سرش زد که بیهوش از دماغش پرید و از پا درفتاد و بادشاه فرمود تا دست و پای او را بسته از بالای بام دولتخانه بزیر انداختند چنانکه مغز سرش و شور او پاشش پاشش گردید تاریخ این سانحه را دو خون شد یافته اند با یکعدد زیاده میشود و عزیزی در تاریخ شهادت خان اعظم این قطعه بسلک نظم آورد

تاریخ تعمیه

خان اعظم سپاه اعظم خان کاشش سالی دگر شهید شدی	گر چو او کس درین زمانه بدی که شدی سال فوت خان شهید	بشهادت رسید ماه صیام ولی ز قضا الهی تعلیم این مهر بیافته ع	شربت موت روزه دار شهید رفت سر از نظام سر اعظم خان

۹۶۹

بعد فوت ادهم خان پدرش ماهم انکه در فراق فرزند خود بفاصله کیما بعد ازین سانحه رخت هستی ازین جهان بیرون برد شهادت خان اعظم در اکبراباد واقع شده بعد ازان لاشش را بدهلی فرستاده در جوار روضه شیخ نظام الدین اولیاء دفون ساختند و پسرش مرزا کوکه روضه عالی بر قبرش تعمیر نمود که تا حالت تحریر موجود است و مقبره ادهم خان نیز در دهلی است منسوب بسوان بهلیا

محمد یوسف

در دیار خوش نویسی شهرت تمام داشت مولدش کابل و منشاش هند بود و بحسن خط و سلامت شعر گوئی سبقت در اقران میر بود در خدمت محمد اکبر شاه بعهده یاکش نویسی مامور بود و در ریحان جوانی در سنه نهصد و هفتاد فوت گشته و اشرف خان این مصرع در تاریخ وفاتش یافته | کجا شد یوسف مصرای عزیزان | و مرزا علاء الدوله صاحب تذکره شعرای زبان اکبری این قطعه بران بنظم ساخت

تاریخ

محمد یوسف آن مصر ملاحت	برفت از دهر اشک از دیده بیرا	پی تاریخ او گفته عزیزی	کجا شد یوسف مصرای عزیزان

۹۷۰

امیر تقی الدین محمد صدر

در زمان دولت شاه طهماسب صفوی بمنصب علیه صدارت معزز بود و چون در سنه نهصد و هفتاد بسبب علتی ازان عهده معزول گشت قاضی عطاء الله تاریخ عزل را بطور تعمیه چنین یافته

تاریخ

زنهصد فزون رفته بر شصت و یک … قضا گفت شه را که الملک لک
وهمان روز سلطان در سلک مریدان سید مبارک سلک گشت

وسلطان بعد سلطنت هفت سال و چهار ماه و چند روز از دست اعتماد خان کشته شد و کان ذالک فی تاریخ خمسه شهر شعبان لیلة الاثنین فی سنه ثمان و ستین و تسعمائه واز عبارت مقتول شد بیگناه تاریخ مستفاد میگردد و شاعری بزبان گجراتی این تاریخ گفته ۹۶۸

تاریخ

احمد جالی کس بر دکس سی حیو بنا تھی … بالو بو جھی جھ بھی کسبین دو شنبه رات ۹۶۸
از عبارت دو شنبه رات تاریخ برمی آید بعد قتلش اعتماد خان ۹۶۸

شخصی را که نهو نام داشت ملقب بسلطان مظفر ساخته بر سریر فرمانروائی نشانید و گفت که این پسر سلطان محمود ثانی است او آخرین بادشاه گجرات است در ایام او اکبر شاه بادشاه گجرات و مالوه را تسخیر نموده بتصرف خود آورده

تاریخ صلح

چون در سنه نهصد و شصت و نه هجری میان خسرو ایران شاه طماسپ صفوی و سلطان سلیمان خواندکار روم بعد جنگ و جدال چند سال قواعد صلح استحکام یافت قاضی عطاء الله ولد قاضی محمد در تاریخ آن این قطعه انشا نمود

تاریخ

شکر خدا که از کرم کردگار … قاید اقبال درین کهنه دیر
مشتلق صلح شهان جهان … داد و فگند آتش حسرت بغیر
ضابط ایام چو تاریخ صلح … جست خرد گفت که الصلح خیر ۹۶۹

۹۶۹.

ملوک شاه

که از اکابر بلده بداون بوده پدر شیخ عبد القادر بداونی است واز مریدان شیخ بیچو سنبهل بود که اکبر شاه بادشاه بخدمتش ارادت تمام داشت در سنه نهصد و شصت و نه هجری فوت کرد و عزیزی تاریخ وفات او درویش دانشمند یافته ۹۶۹ و شیخ عبد القادر در تاریخ پدر عالی قدر خود این رباعی گفته

۹۶۹

تاریخ

سر دفتر افاضل دوران ملوک شاه … آن بحر علم و معدن احسان کان فضل
چون بود در زمانه جهانی ز فضل او … تاریخ سال فوت وی آمد جهان فضل

۹۶۹

تاریخ مراجعت اکبر شاه

چون اکبر شاه بادشاه بروز جمعه بستم جمادی الاخر سنه نهصد و شصت و نه هجری از طرف رنتپوره بلده اجمیر که بدان صوب بطریق شکار و زیارت روضه خواجه معین الدین چشتی رفته بودند داخل دار الخلافت آگره شدند یکی از فضلای عصر در تاریخ قدوم اقدس گفته

تاریخ

چو سوی تخت گاه از سمت مغرب … معین خورشید گردون مولت آمد
تو اکنون سال تاریخ قدومش … بگفتند آفتاب دولت آمد ۹۶۹

۹۶۹

مدرسه و مسجد ماهم بیگم

این مدرسه و مسجد قریب قلعه کهنه دهلی که آنرا دین پناه میگویند واقع است در زمان اکبر شاه بادشاه ماهم بیگم در سنه نهصد و شصت و نه آنرا تعمیر ساخته بود اگرچه این هر دو عمارت حالا بالکل رو به انهدام دارند اما کتبه که از ان تاریخ تعمیر معلوم گردد تا امروز باقی است و آن اینست

تاریخ

بدوران جلال الدین محمد … که باشد اکبر شاهان عادل
چو ماهم بیگم عصمت پناهی … بنا کرد این بنا بهر افاضل

بقاضی محمد اشاره شد که تاریخی پیدا ساز و قاضی محمد بدیهه این تاریخ گفته

تاریخ

عیسی نفسی چو صبح تابان شد | آورد به شاه دشت ایمان شد
تاریخ چو فوت مرد شه دین گفتم | عیسی لب ما شهید مسلمان شد ۹۶۷

محمد بیرم خان خانخانان

یکی از خوانین عظام درگاه همایون بادشاه بود و از ابتدای جلوس اکبرشاه تا پنجسال بعهده جلیل القدر وکالت و وزارت سرفرازی داشته اما ازانجا که او بادشاه را خورد سال تصور نموده آنچه که می خواست بی اجازت بادشاه میکرد یعنی بر مزاج بادشاه بسیار گران میآمد اما چیزی نمی گفت تا آنکه بعد از پنج سال قابو یافته او را از عهده وکالت و وزارت معزول ساخت از جمله تقصیرات او یکی آن بود که تردی بیگ را که در اوائل جلوس بادشاه حکومت دهلی داشته به بهانه آنکه از معرکه هیمو بقال رو گردان شده بود در سنه نهصد و شصت و سه هجری بی اطلاع بادشاه بقتل آورده بود بالجمله بیرم خان بعد معزولی چند بار با بادشاه جنگ و جدل نموده و هزیمت یافته آخر از همه مایوس شد و بقصد طواف حرمین از بادشاه رخصت حاصل نموده روبراه نهاد چون بگجرات رسید مبارک خان افغان که پدر او در جنگ ماچهواره بسرکردگی بیرم خان بقتل رسیده بود بعوض خون پدر خود او را شهید ساخت این واقعه بروز جمعه چهاردهم جمادی الاول سال نهصد و شصت و هشت هجری بوقوع آمده همراهان او ازین سانحه هر کدام بجای شتافتند و بیرم خان در خاک و خون افتاده بود تا آنکه جمعی از فقرا و مساکین قالب خونین او را برداشته حواشی مقبره شیخ حسام که از مشایخ وقت خود بود بخاک سپردند و بعد ازان بسعی حسین قلی بیگ بمشهد مدفون گشت و بیرم خان علمی مرصع بزر و جواهر نذر امام هشتم علی موسی رضا ترتیب داده بود و یک کرور تنکه بران خرج شده قاسم ارسلان تاریخ اتمام آن « علم امام هشتم ۹۶۰ » یافته و شیخ عبد القادر بدایونی در تاریخ شهادت او این مصرع بطریق تعمیه گفته « گفت گل گلشن خوبی نماند » یعنی اگر لفظ گل را از عبارت گلشن خوبی دور سازی تاریخ برآید و قاسم ارسلان این ابیات در تاریخ فوت او در سلک نظم کشیده

تاریخ

بیرم بطواف کعبه چون بست احرام | در راه شد از شهادتش کار تمام
در واقعه هاتفی پی تاریخش | گفتا که شهید شد محمد بیرام ۹۶۸

سلطان احمد شاه گجراتی

بعد شهادت سلطان محمود ثانی که وارثی نداشت امرا و سید مبارک اتفاق نموده احمد خان را که از قرابتان سلطان بود بخطاب سلطان احمد شاه بتاریخ پانزدهم ربیع الاول سنه نهصد و شصت و یک هجری در گجرات بتخت نشاندند

از ماههای الهی ساختند چنانچه سال اول سال فروردین الهی سال دویم سال اردی بهشت الهی همبرین دستور سالهای دیگر نیز

اسامی ماههای الهی و تعداد ایام هر ماه

فروردین	اردی بهشت	خورداد	تیر	مرداد	شهریور	مهر	آبان	آذر	دی	بهمن	اسفندارمذ
۳۱	۳۱	۳۲	۳۱	۳۱	۳۱	۳۰	۳۰	۲۹	۲۹	۳۰	۳۰

اسامی ایام هر ماه

اورمزد[۱] بهمن[۲] اردی بهشت[۳] شهریور[۴] اسفندارمذ[۵] خورداد[۶] مرداد[۷] دی باذر[۸] آذر[۹] آبان[۱۰] خور[۱۱] ماه[۱۲]
تیر[۱۳] گوش[۱۴] دی بمهر[۱۵] مهر[۱۶] سروش[۱۷] رشن[۱۸] فروردین[۱۹] بهرام[۲۰] رام[۲۱] باد[۲۲] دی بدین[۲۳] دین[۲۴] ارد[۲۵]
اشتاد[۲۶] آسمان[۲۷] زامیاد[۲۸] مارسفند[۲۹] انیران[۳۰] روز شب[۳۱ ۳۲]

ابیات دریافتن نام ماههای الهی

ز فروردین چو بگذشتی مه اردی بهشت آید	پس خورداد و تیر آنگه چو مرداد است باید	پس از شهریور و مهر آبان و آذر و دی دان	که بر بهمن جز اسفندارمذ ماهی نمی‌فزاید

بیت دریافتن تعداد ایام هر ماه الهی از روی حساب ابجد

لا و لا لب لا و لا لا [?] است	لل کط و کط لل شهور [?] است

و روز اول این تاریخ جدید مطابق بود با روز هرمز غره فروردین ماه سال چهار صد هشتاد و هشت جلالی و روز دی بمهر پانزدهم مرداد ماه قدیمی سال نهصد و بست و پنج یزدجردی موافق یازدهم آذر ماه رومی سال یکهزار و هشت صد و شصت و هفت اسکندری مطابق یازدهم مارچ ماه قدیمی انگریزی سال یکهزار و پانصد و پنجاه و شش عیسوی فقط و بنیاد سال بنگله و لایتی و فصلی که امروز در هندوستان رایج است از همین سال تصور باید نمود

فتح یافتن اکبر شاه بر هیمو بقال

بعد از انکه خاطر پادشاه از طرف سکندر شاه افغان بالکلیه جمع شد علی قلیخان شیبانی را بر سر هیمو بقال که تاردی بیک یکی از منصبداران پادشاهی که حراست دهلی داشت مصاف نموده دهلی را متصرف شده بود روان ساخت و بعد ازان خود نیز بسعادت و اقبال روانه آنسمت شدند روز پنجشنبه دوم محرم سال نهصد و شصت و چهار در حدود پانی پت میان علیقلی خان و هیمو مقابله واقع شد تیری بچشم آن لعین رسید از پس سر برامد چنانچه او را بیهوش ساخت جمعی که گرد وی بودند بی دست و پا شده منهزم شدند و راه خود را پیش گرفتند بعد ازان خانخانان بیرم خان هیمو را گرفته پیش پادشاه آورد و بیک شمشیر کار او را تمام ساخت و سقر و دولت ازانجا کوچ فرموده با غنایم بیقیاس و نصرت و فیروزی بدار السلطنت دهلی در آمدند و چون همه مال و متاع که هیمو از زمان شیرشاه و سلیم شاه و عدلی شاه فراهم آورده بود بتاراج رفت چنانچه تاریخ واقعه را نثار زرها یافتند و یکی از دانشوران تاریخ این فتح را چنین یافته

دبیر صنع بر لوح بقا با خامه قدرت	تاریخ	رقم زد بهر سال طبع او گرفت هیمو را
	۹۶۴	۹۶۴

عیسی خان ولد لوند گرجی

و قتیکه شاه طهماسپ صفوی در سنه نهصد و شصت و هفت هجری عیسی خان ولد لوند گرجی را مسلمان ساخت

رباعی سکه

این نقد روان گنج شاهنشاهی	با کوکب اقبال کند همراهی	خورشید بپرورش از آن کرد که گشت	یابد شرف از سکهٔ اکبرشاهی

وبعضی از نقود این رباعی داشت

این سکه که دست بخت از او دارد	پیرایهٔ نه سپهر و هفت اختر باد	زرین نقد بیست کار ازو چون زر باد	در دهر روان بنام شاه اکبر باد

نگین شاهنشاهی

مولانا مقصود مهرکن کابیرازی که در فن خط ولایی نام گرامی قدس کلان بالای تمام ممتاز بود نقش نگاشته تمام قصص بخط نستعلیق دیگر نگین اقدس این بیت شیخ سعدی شیرازی نقش پذیرفته بیت راستی موجب رضای خداست * کس ندیدم که گم شد از ره راست دراول سال جلوس سکندر شاه افغان که از همایون بادشاه هزیمت یافته در کوه سوالک پنهان شده بود لشکری عظیم رسانیده سر شور و شر برآورده و از افواج شاهی شکست فاحش یافته رو بفرار نهاده و در افتتاح سال دیگر هیمو بقال نیز سزای خود رسید مختصر اینکه از اول جلوس تا نهایت وقت بهر جانب که توجه فرمودند جنود دولت و اقبال باستقبال لشکر ظفر مآل آن خدیو عدو بند کشور کشا آمد و آنچه که بپادشاهان باید از عدل و داد و علم و کرم و بنده نوازی و سرداری و کشورستانی و مدبری همه در ذات مجمع صفات موجود بود اکثر معمورهٔ هندوستان از بلاد شرقی و غربی وجنوبی و شمالی در تحت تصرف او درآمده و هر که از طریقهٔ انقیاد سر بپیچید گوشمالی چنانکه باید یافت

ذکر وضع تاریخ الٰهی از مبداء جلوس اکبرشاه

عمدهٔ موسسان این تاریخ علامت الزمانی فلاطون الاوانی عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی بود و اگرچه وضع این تاریخ جدید در سال نهصد و نود و دو هجری اتفاق افتاده اما ابتدای آن را از سال اول جلوس اکبرشاه نهاده اند از روز تحویل نمودن آفتاب ببرج حمل یعنی چون بیست و پنج روز بعد از زمان جلوس حضرت شاهنشاهی وانقضای چهار ساعت و پنجاه و چهار دقیقه نجومی از شب سه شنبه حقیقی و چهارشنبه عرفی بیست و هشتم ماه ربیع الثانی سال نهصد و شصت و سه هجری نیر اعظم پرتو شرف بدولتسرای برج حمل انداخت و صبح آن که روز چهارشنبه بود نوروز بهجت افروز شد از همون روز مبداء این تاریخ جدید اعتبار نمودند و مدار حساب بر ماه و سال شمسی نهادند حضرت شاهنشاهی خود بدولت و اقبال این تاریخ را بتاریخ الٰهی موسوم ساختند و اسامی ماهای این تاریخ را همان اسامی مشهور شهورهٔ فارسی منظور و معتبر داشتند چون فروردین ماه الٰهی و اردی بهشت ماه الٰهی و غیر آن و نام هاى ایام نیز همان سی نام متعارف فارسی گذاشتند و چون در بعضی ماه ها یک روز یا دو روز از سی زیاده بود آن را بروز و شب نامزد کردند چنانچه جمله روزهای سال سه صد و شصت و پنج و کسری زیاده شد و پنج روز دسترقه که فارسیان در اخیر سال می افزودند برافتاد و ماه و سال شمسی شد و نیز بر ضمیر انور اقتضای آن کرد که در سنوات این تاریخ نیز ده از ده باشد لاجرم هر سال سلطی باسم ماهی

بعد از انکه حضرت جنت آشیانی بممالک جاودانی سفر کرد در نصف النهار روز جمعه دو یم ماه ربیع الثانی سنه نهصد و شصت و سه هجری که مطابق چهاردهم فروری ماه انگریزی سال یکهزار و پانصد و پنجاه و شش عیسوی و موافق روز آبان دهم اسفندارمذ ماه سال چهارصد و هفتاد و هفت جلالی و مصادف روز فروردین نوزدهم تیر ماه قدیمی سال نهصد و بیست و پنج یزدجردی موافق چهاردهم سباط ماه رومی سال یکهزار و هشتصد و شصت و هفت اسکندری موافق نوزدهم پهاگن ماه هندی یکهزار و ششصد و دوازده سنبت بکرماجیت و یکهزار و چهارصد و هفتاد و هفت ساکه سالباهن بود و سن چهارده سالگی در باغ کلانور باتفاق خانخانان بیرم خان و دیگر امرا که در ملازمت محمد اکبر شاه حسب الحکم جنت آشیانی متوجه دفع سکندر افغان شده بودند خلعت زرین در بر و تاج مرصع بر سر نهاده بدولت و سعادت بر تخت سلطنت جلوس فرمودند و بجهت انتظام ملکی و مالی منصب جلیل القدر وکالت و وزارت بخانخانان بیرم خان اختصاص یافت بعد بیست و پنج روز از زمان جلوس بیست و هشتم ماه ربیع الثانی سال مذکور که روز چهارشنبه بود نوروز بهجت افروز شد و آغاز سال الهی که اکبر شاه ایجاد نموده بود از همین روز است همدرین ایام میر عبد الحی صدر این بیت خوانده بیت اگر نوروز عالم رفت برباد گلی صد برگ نوروزی بقا باد ۹۶۳ بعضی این بیت را نقش بسته بودند و شهرت یافته بود و نقل مجلسها گشته از غرایب آنکه در همان هنگام یکی از فضلا مصرع ثانی تاریخ جلوس یافته بود بشرط آنکه اگر لفظ گل را بیا نویسند اگرچه طریق رسم خط مساعدت آن نمی نماید و بعضی از فضلا تاریخ جلوس را در لفظ کامبخش ۹۶۳ یافتند و نیز این مصرع مشعر بر سال سعادت انجام است مصرع جلوس ۹۶۳ خداوند عالم پناه و غزیری در الفاظ نصرت اکبر تاریخ جلوس یافته چنانچه ازین رباعی مفهوم گردد

تاریخ جلوس

از خطبه شاه رفعت منبر شد | وز سکه عدل کارها چون زر شد
بنشست بتخت سلطنت اکبر شاه | تاریخ جلوس نصرت اکبر شد ۹۶۳

و سکهٔ اکبر شاه که با قسام وزن و گوناگون پیکر بود این رباعی ها که از ملک الشعرا شیخ فیضی ست بر روی سکه ها منقوش یافته بود و بر یکطرف سکه این بیت بود

بیت بر سکه

خورشید که هفت بحر از و گوهر یافت | سنگ سیه از پرتو آن جوهر یافت
کان از نظر تربیت او زر یافت | وان زر شرف از سکهٔ شاه اکبر یافت

و درمیان آن الله اکبر جل جلاله و طرف دیگر این رباعی منقوش گردید

رباعی

این سکه که پیرایهٔ امید بود | با نقش دوام نام جاوید بود
سیمای سعادتش همین بس که بدهر | یکذره نظر کردهٔ خورشید بود

و سال الهی و مه درمیان آن نقش یافته و سکهٔ دیگر در یکطرف السلطان الاعظم الخاقان المعظم الخلیفه المتعالی خلد الله ملکه و سلطانه و ابد عدله و احسانه و جانب دیگر این رباعی ملک الشعرا داشت

قصه نظام سقه

در عمادت السعادت مسطورست که چون همایون بادشاه در عظیم آباد از شیر شاه انهزام یافته رو بگریز نهاد اسپ را در آب انداخت تا از دریا عبور نماید و از اسپ جدا شده عنقریب بود که غرق شود نظام سقه در آنحالت دست آن خسرو را گرفته بکنار رسانیده بود بادشاه در آنوقت فرموده بودند که انشاء الله تعالی ترا بعیوض این خدمت شکرف بعد حصول طمانیت خاطر از صبح تا نصف روز بر تخت خواهم نشانید چنانچه بعد فتح هندوستان آنچه که ارشاد شده بود بعمل آوردند و نظام سقه در همین قدر فرصت بدوختن و بریدن دراهیم و دنانیر چرمی حکم کرد تا در ساعتی درست کرده آوردند و اهل حرفه در عیوض آن جنس مطلوب بمشتری دادند والله اعلم

شاهم بیگ

محبوبه خاطر خان علی قلی خان بود و قصه عشق ایشان و کشته شدن شاهم بیگ بجو نپور در سنه نهصد و شصت و سه در مرآت جهان نما مفصل مسطورست و این تاریخ که بطریق تعمیه است شخصی در شهادت او گفته- تاریخ بیرون داشت آه و گفت که شاهم شهید شد

جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه غازی ابن نصیر الدین محمد همایون بادشاه

ولادت با سعادت حضرت شاهنشاهی محمد اکبر شاه بعد از گذشتن هشت ساعت و هشت دقیقه از شب اول بستم آبان ماه جلالی سال چهار صد و شصت و چهار موافق نوزدهم اسفندارمذ قدیمی سال نهصد و یازدهم یزدجردی مطابق شب یکشنبه پنجم رجب سال نهصد و چهل و نه هلالی و ششم ماه کاتک سال یکهزار و پانصد و نود و نهم هندی یعنی سمبت بکرماجیت شانزدهم تشرین الاول ماه رومی سنه یکهزار و هشتصد و پنجاه و چهار اسکندری که مطابق پانزدهم ماه اکتوبر سال یکهزار و پانصد و چهل و دو عیسوی بود در حصار امرت کوٹ از توابع تهته و متصل ملک مارواڑ وقتیکه پدرش همایون بادشاه از شیر شاه رو بر تافته بحالت تباه در آنجا رسیده بود از شکم حمیده بانو بیگم ملقب بمریم مکانی که از نسل زبده نسل شیخ احمد جام بوده است بوقوع پیوسته نکته پردازان نظم و تواریخ مناسب یافتند و قصاید تهنیت گفتند و همه بعرض حضرت جهانبانی رسانیده کامیاب جایزه های گرامی گشتند از آن جمله این تاریخ را مولانای نور الدین یافته و تحسین و احسان ممتاز شده

تاریخ ولادت

چون کلک قضا نشان تقدیر نوشت | آیات ابد را بتفسیر تو نوشت
از مهر ولادت شهنشاه جهان | تاریخ شهنشه جهانگیر نوشت

ملک الشعرا ابو الفیض فیضی فیاضی این تاریخ را بعد از آنکه اکبر شاه بر تخت سلطنت نشسته در نظم آورده

سد الحمد که آمد بوجود | آنکه از کون و مکان مقصود است
شب [illegible] و زدهم سال [illegible]
بادشاهی که ز شاهان جهان | اکبرش نام و جلالش لقب است
شب یکشنبه پنجم رجب است

تاریخ

نمشی خرد طالع میمون طلبید	از انشای سخن ز طبع موزون طلبید
تحریر چو کرد فتح هندوستان را	تاریخ ز شمشیر همایون طلبید ٩٦٢

هفت ماه بعد این فتح روزی پادشاه بر بالای بام کتب خانه که در نزدیکی ترتیب یافته بود بر آمده مردم را که در مسجد جامع مجتمع بودند بسعادت کورنش مشرف ساخته از جمعی که از سفر حجاز بتازگی آمده بودند از احوال حرمین و گجرات می پرسیدند چون شام رسید خواستند که فرود آیند بپایه دوم رسیده بودند که موذن شروع ازان نمود بمقتضای تعظیم اذان همانجا اراده نشستن فرمودند ناگاه پا لیش در دامان پوستین پیچید و عصا بلغزید بیفتادند و بعد دو روز ازین حادثه بتاریخ یازدهم ربیع الاول سال نهصد و شصت و سه هجری این عالم بیوفا را پدرود کردند لاش او را در کیلوکهری که سلطان معز الدین کیقباد در دهلی برکنار دریای جمن بفاصله دو کروه از شهر تعمیر ساخته بودند مدفون کرده عمارتی عالی و مقبره احداث نمودند و این مقبر عالی بتاکید و اهتمام بوا حاجی بیگم زوجه همایون بادشاه بصرف پانزده لکهه روپیه اهتمام یافته شاعری در صفت این مکان گفته

بیت

هر که بنجا آید که بیند شکل فردوس برین	گو بیا این قصر و این باغ همایون آفرین

بالجمله بعد انتقال بادشاه فضلا و شعرا در تاریخ وفاتش اشعار رنگین گفته اند و این ابیات در تاریخ او که مولانا قاسم کاهی در رشته نظم کشیده اگرچه بغایت خوب ست لیکن یکعدد کم میشود و تفاوت یکسال یا دو سال در عمارات تجویز توان کرد نه در وفات تاریخ این ست

تاریخ

همایون بادشاه آن شاه عادل	که فیض خاص او بر عام افتاد	بنای دولتش چون یافت رفعت	اساس عمرش از انجام افتاد
چو خورشید جهان تاب از بلندی	بپایان در نماز شام افتاد	جهان تاریک شد در چشم مردم	خلل در کار خاص و عام افتاد
	قضا از بهر تاریخش رقم زد	همایون بادشاه از بام افتاد ٩٦٢	

٩٦٢

و بعضی کسان میگویند که اگر مصرعه آخر را باینطور بنویسند تاریخ بر آید همایون بادشاه از بام افتاد ٩٦٣ و مولانا مسعود حصاری این مصرعه یافته واصل حق شد همایون بادشاه ٩٦٣ اگرچه این مصرعه یکعدد زیاده دارد اما برسم خطی که نام قدس را بی الف نویسند بگیرند درست آید و میر عبد الحی این مصرعه یافته گو وای بادشاه ٩٦٣ من از بام او فتاد و جمعی این مصرعه یافتند وارث ملک جلال الدین باد و شخصی دیگر چنین گفته همایون کجا رفت و اقبال او ٩٦٣ مدت سلطنت همایون بادشاه از هنگام وفات بابر شاه ٩٦٣ تا روز وفات او بست و پنج سال و دو ماه قمری و پنج روز بود و ازان جمله نه سال و هشت ماه مرتبه اول حکومت نمودند و بعد ازان پانزده سال طوایف الملوک ماند و مرتبه ثانی بعد از فتح هندوستان تا هنگام وفات صرف هفت ماه و چند روز و مدت عمرش چهل و نه سال و چهار ماه و هشت یوم بود لقب او بعد وفات جنت آشیانی قرار یافته و بادشاه را سوای محمد اکبر شاه پسری دیگر بود محمد حکیم نام ذکرش بعد ازین خواهد آمد

برایدقاسم کاهی که درسفر همین باو همراه بود در تاریخ فوتش این قطعه گفته

تاریخ

کامرانی که بادشاهی را کس نبود دست همچو او در خورد   شد ز کابل بکعبه وانجا   همان بحق داد و تن بخاک سپرد
گفت تاریخ او چنین کاهی   بادشا کامران بکعبه بمرد

درین تاریخ لفظ بادشاه رابی حرف ها باید نوشت تا تاریخ براید از مرزا کامران یک پسر مانده بود موسوم بابوالقاسم مرزا در غایت فطنت و ذکا در جوانی بسال نهصد و هفتاد و چهار بحکم اکبرشاه در قلعه گوالیر که درانجا محبوس بود بقتل رسیده ۹۷۵ نماند از کامران نام و نشانی تاریخ وفات اوست ایام یکعدد کم میشود

مراجعت نصیرالدین محمد همایون بادشاه از ایران و فتح هندوستان

چون همایون بادشاه را از طرف شورش برادران خاطر جمع شد اراده هندوستان کرده در اواسط ذی الحجه سال نهصد و شصت و یک هجری متوجه هندوستان شد و روز توجه از دیوان خواجه حافظ شیرازی که از دیوان لسان الغیب تیر میخوانند تفاول جست این بیت براید .

بیت

دولت از مرغ همایون طلب و سایه او   زانکه با زاغ و زغن شهپر دولت نبود

و روزیکه سوار شدند فرمودند که عزیمت هندوستان در خاطر هست الحال از هر کس که متعاقب یکدیگر می آیند نام پرسیده و فال گرفته شود و قضارا اول کسیکه پیدا شد دولت خواجه نام داشت چون پیشتر رفتند و بقالی پیش آمد که مراد خواجه نام داشت بادشاه فرمودند که چه خوش باشد که شخص سیوم را سعادت خواجه نام باشد بعد از ساعتی شخصی پیدا شد که نام او سعادت خواجه بود بادشاه ازین قصه غریبه خوشدل شده و امیدوار فتح هندوستان گردیده اعتصام بعنایت الهی نموده بعد انقضاے پانزده سال که درین مدت پنج بادشاهان از قوم افغان یعنی شیرشاه و پسرش سلیم شاه و سلطان محمد عدلی و سلطان ابراهیم و سکندر شاه بر تخت دهلی نشسته بودند و ذکر ایشان قبل ازین مسطور شده وارد هندوستان گردید افغانان که در حوالی رهتاس و حدود دریای نیلاب جمعیت نموده بودند از شنیدن آوازه نهضت همایون بادشاه خود بخود پریشان شدند و همایون بادشاه مظفر و منصور بی منازعتی در لاهور در آمدند و درانجا خطبه و سکه بنام زیب و زینت یافت و افواج بهر جانب تعین شده سرهند و دیالپور در تصرف آوردند و سکندر شاه لشکر با تعین کرده بعد از شکست پی بی با هشتاد هزار کس متوجه جنگ شد و قریب چهل روز در سرهند بمقابل همدیگر نشسته محاربه می نمودند تا آنکه بتاریخ دویم شعبان سال نهصد و شصت و دو هجری جنگ صعب واقع شد و شکست بر لشکر سکندر افتاد و او دفرار نموده در کوه سوالک پنهان شد بعد ظهور اینچنین فتح کبری سجدات شکر بجا آورده روز غره رمضان بدولت و اقبال بدهلی نزول اجلال فرمودند و بار دیگر خطبه و سکه بنام نامی او زیب و زینت یافت محمد بیرم خان در الفاظ شمشیر همایون تاریخ این فتح یافته :

	تاریخ	
چیست دانی سال تاریخ غنچه خندان	تو لتیمحی شهنشاهی بود تاریخ سال	

شهادتش در موضع خبسیه که از نواح کابل است تاریخ بست ویکم ذیقعد سال نهصد و پنجاه و هشت هجری قتلیه تمامی قبایل افغان مهمند و خلیل بموافقت مرزا کامران بر عساکر همایون بادشاه شبخون آورده بود ندروی داده و بلا خور دزکرکه از نبستان مرزا بود مرثیه گفته که مطلع آن این است

سیاه دیده ازآمد شدن خون شمیرین	شبی خون جگر میریزم چشم سان من	

و شب خون که لفظ مناسبت است تاریخ این واقعه است خیانچه نیزاو در نظم آورده

	تاریخ		
هندال محمد شه فرخنده لقب	ناگه زقضا شهید شد در دل شب	شبخون شهادتش چو کردند سبب	تاریخ شهادتش زشبخون طلب

۹۵۸

و مولانا مرزا امانی بطریق تعمیه این تاریخ گفته

	تاریخ		
شاه هندال سرو گلشن ناز	چون ازین بوستان دولت رفت گفت تاریخ قمری نالان	عالمی ابیاد سر و قدش سروی از بوستان دولت رفت	بر فلک دود آه حسرت رفت

۹۵۹

یعنی الف که مانند سر و باشد اگر عدد ش که یک است از عدد بوستان دولت دور کرده شود تاریخ بر آید بعد شهادتش نعش او بو اور الیس از چند گاه بکابل برده نزدیک مرقد بادشاه مدفون ساختند در همین سال همایون بادشاه رضیه دختر مرزا هندال را العقد مناکحت پسر خود محمد اکبر شاه منعقد نمودند

مرزا محمد عسکری

برادر همایون بادشاه ست چون تقصیرات عظیم از و بظهور می آمد بنابران همایون بادشاه بجهت تسکین فتنه و فساد او را در کابل قید فرموده بودند روزی فرصت یافته به بلخ گریخت و از انجا متوجه زیارت حرمین گردیده در وادی که میان هشام و مکه ست بدرود این جهان نمود این واقعه در سنه نهصد و شصت و یک هجری دست داده و عسکری بادشاه دیدل تاریخ وفات اوست ما عدد ش سی نه سال کم میشود مولف چنانکه یافت نوشت

مرزا کامران

برادر همایون بادشاه ست و تقصیرات عظیم از و بظهور رسیده در آخر چون دیگر برادران او یعنی مرزا عسکری دستگیر شد و مرزا هندال بقتل رسید او نیز از همه مایوس گردیده پیش سلطان آدم گهر رفت سلطان آدم او را گرفته بدرگاه همایون بادشاه در کابل فرستاد بادشاه بنابر حقوق اخوت حکم بخونریزی نکرد و حسب الاراده از نشتر بحکول شده رخصت مکه یافت چنانچه تاریخ این سانحه در لفظ نیشتر ما فتند و این واقعه در اواخر سنه نهصد و شصت بوقوع آمده و محمد مومن فرنخودی این مصرعه تاریخ یافت مصرعه چشم پوشید زبید اد سپهر و مرزا کامران در مکه بعد از سه سال بتاریخ یازدهم ماه ذی الحجه سنه نهصد و شصت و چهار بعالم بقا انتقال نمود و این مصرعه در تاریخ اوست مصرعه بگو شاه بحر دم در مکه ماند ؛ نقط بگور انیا یدگرفت تاریخ

۹۶۰

پیش سلیمان مرزا که حاکم بدخشان بود فرستاد و خواست که سکه و خطبه او در بدخشان نیز باشد مرزا سلیمان فرستاده را بی مقصود باز گردانید مرزا کامران از همینی در باب شب لشکر به بدخشان برد و مرزا سلیمان چون آثار ضعف خود و قوت مرزا کامران مشاهده نمود کس فرستاده در آشتی زد و خطبه و سکه بنام او ساخت بعد از آن مرزا کامران بعضی از محال بدخشان را از مرزا سلیمان جدا ساخته بمردم خود داد و بکابل مراجعت نمود و قندهار را از مرزا هندال گرفته بمرزا عسکری حواله نمود بعد چندی وفات مرزا سلیمان آنچه مرزا کامران از و جدا کرده بود باز متصرف شد و نقض عهد نمود و مرزا کامران بار دوم لشکر بانصوب برد و بر مرزا سلیمان غالب شده قاسم برلاس و مرزا عبد الله و جمعی دیگر از هواخواهان خود را بسرداری برلاس مذکور گذاشته خود مراجعت نمود و خواجه حسین مروی تاریخ این سانحه را که هفتم ماه جمادی الثانی روز جمعه سنه نهصد و چهل و هشت رو داده بود «جمعه هفتم ماه جمادی الثانی» یافته و مرزا کامران مرزا سلیمان را با پسرش مرزا ابراهیم در قیدگاه نشست و روزگار بغفلت میگذرانید تا آنکه کوکب اقبال همایون بادشاه از انقطاع یافت و بدولت و سعادت آن دوستی او و ادبار او در موجب خلاصی مرزا سلیمان شد و آن چنانست که چون همایون بادشاه با امرای قزلباش از ایران متوجه قندهار شد و آن قلعه را تا شش ماه محاصره نمود آخر مرزا عسکری که از طرف برادر خود مرزا کامران حکومت آنجا داشت با امان بیرون آمده بملازمت مشرف شد بمقتضای کرم ذاتی قلم عفو بر جرائم او کشیده بجانب کابل توجه نمودند در اثنای راه مرزا هندال و مرزا یادگار ناصر با دیگر بادشاه از مرزا کامران گریخته ببادشاه پیوستند چون نزدیک کابل رسیدند هنگام شب مرزا کامران از کابل فرار نموده بغزنی رفت این فتوحات بتاریخ دهم رمضان سال نهصد و پنجاه و دو هجری واقع شده و این مصرعه تاریخ آن فتح است ع بی جنگ گرفت ملک کابل از وی بعد از آن بادشاه بشهر درآمده دیده بدیدار شاهزاده محمد اکبر که با مادر خود در کابل بود روشن ساخت عمرش در آنوقت سه سال و دو ماه و پنج روز بود در اوائل سنه نهصد و پنجاه و سه چون بادشاه بر سر مرزا سلیمان که از قید رهائی یافته بدخشان را متصرف شده بود رفت مرزا کامران خبر یافته از غزنی آمده کابل را باز گرفت چون این قصه بمسامع بادشاه رسید حکومت بدخشان بمرزا سلیمان و حکومت قندهار بمرزا هندال داده و عم خود مرزا یادگار ناصر را که موجب فتنه و فساد بود بقتل آورده متوجه کابل شد و با مرزا کامران محاربه نموده کابل را هفتم ربیع الاول سنه نهصد و پنجاه و چهار مفتوح ساخت و مرزا کامران باز راه فرار پیش گرفت و تاریخ این فتح «کابل را گرفت» یافتند بعد از این فتوحات نیز از مرزا کامران و مرزا عسکری تقصیرات عظیم صدور یافت و چند مرتبه با بادشاه جنگها کرده اند لاجرم بادشاه با همه سپاه در کابل و قندهار و بدخشان با برادران خود محاربه متواتر داشت تا آنکه مرزا عسکری دستگیر شد و مرزا هندال بقتل رسید و مرزا کامران از همه مأیوس شده پیش سلطان آدم گکهر رفت و او بدرگاه معلی فرستاد و بعد از آن مکحول شده رخصت مکه یافت تاریخ وفات این سه برادران در مقام نوشته میشود

مرزا هندال

برادر همایون بادشاه و پسر بابر شاه است در سنه نهصد و بست و چهار متولد شده و این بیت در تاریخ تولد اوست

تاریخ

ولی [illegible] تاریخ	سال [illegible] جلوس [illegible]	رفت [illegible]	[illegible] جون [illegible]

بعد در گذشت او [illegible] احمد خان [illegible] دهلی و آگره [illegible] شد و [illegible] بتخت [illegible] جون ایام [illegible] و شاه آمده و [illegible] [illegible] نمود و [illegible] شاه [illegible] [illegible] سلطان [illegible] مشرق [illegible] در [illegible] سنه نهصد و [illegible] و پنج از دست [illegible] گذشته شد

سکندر شاه

[illegible] شاه [illegible] بود در سنه نهصد و [illegible] هجری [illegible] سلطان ابراهیم [illegible] بتخت دهلی نشست بعد چند ماه همایون [illegible] رسید و [illegible] کرد [illegible] تاریخ [illegible]

تاریخ

[illegible] سال هجری	همایون [illegible]	[illegible]	[illegible]

سرگذشت نصیرالدین محمد همایون بادشاه بعد هزیمت یافتن از شیرشاه

چون در سنه نهصد و چهل و هفت هجری از شیرشاه افغان هزیمت خورده بطرف عراق نهاد بعد از حیرانی و پریشانی تمام [illegible] چند سال پیش طهماسب شاه صفوی بادشاه ایران [illegible]

و این قطعه [illegible] حالات خود بشاه نوشت

قطعه

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

شاه و این [illegible] مشتمل بر کمال توقیر [illegible] سال داشت و این بیت در عنوان

مکتوب [illegible]	همای اوج سعادت [illegible]	اگر [illegible]	چنانچه در ماه ربیع الثانی سنه

نهصد و پنجاه و یک در ایران با شاه ملاقات شد امرای سرا بخصوص محمد خان حاکم هرات دقیقه از لوازم خدمت و بندگی فرو گذاشت ننمود و شاه والا جاه مقدم همایونی را [illegible] آنچه از لوازم بادشاهی و مهمانداری باشد بجا آورده و چند روز جشنهای خسروانه داشت و همایون بادشاه در روز جشن عالی الماس گرانبها که خراج اقلیمها بود با دو [illegible] و پنجاه لعل بدخشان برسم ارمغان بشاه داد و شاه بعد از چند روز بکمال دلداری و غمخواری سامان سلطنت ارزانی داشته شاه مراد پسر خود را با دوازده هزار سوار جنگ همراه داد چنانچه بادشاه با امرای [illegible] در شروع نهصد و پنجاه و دو متوجه قندهار شدند باید دانست وقتیکه همایون بادشاه از شیرشاه منهزم شده در وادی حیرانی و پریشانی سرگردان گردید برادرش مرزا کامران از وی جدائی اختیار نمود و بسمت کابل روان شد و چون در آنجا رسید سکه و خطبه بنام خود کرده ابواب کامرانی بر روی روزگار گشاده [illegible] هوا و هوس [illegible] غزنی [illegible] و در [illegible] عسکری مرزا و خواجه خاوند محمود [illegible]

سال تاریخش چنین کردم رقم
بادشاهی یافت داد ابلها

۹۶۱ بعد از سه روز یا که سه ماه مبارز خان که برادرزاده شیرشاه بود فیروزشاه را بتاریخ بست و نهم جمادی الاول سنه مذکور قتل نموده بر تخت نشست و تاریخ شهادت وا نیست

تاریخ

شه دولت افروز فیروز خان
که بیکرد ملک ستم را خراب
چنین گفت سال وفاتش خرد
ز سیل اجل ناگهان شد روان
جوانمرگ شد شاه بیجا جواب ۹۶۱
بنیاد معمورهٔ عمرش آب

سلطان محمد شاه عادل

عرف مبارز خان نام پدرش نظام خان سور که برادر شیرشاه بود بعد کشتن فیروزشاه را که خواهرزاده او بود بتاریخ بست و نهم جمادی الاول سال نهصد و شصت و یک هجری بر تخت سلطنت نشست و لقب خود را محمد شاه عادل نهاد و هیمون و هوسر بقال ساکن قصبه ریواڑی را صاحب اختیار ملک و مال گردانیده بشرب مدام اشتغال نمود تاریخ جلوس اوست

تاریخ

جابر مملکت مبارز خان
که شد در نهصد و شصت سالک
سال تاریخ دولتش گفتم
تخت فیروز خان گرفت بظلم
بادشه شد مبارز مهلک ۹۶۱
گشت بر ملک و دولتش ابک

ابراهیم خان بنی عم شیرشاه در سنه نهصد و شصت و دو بسبب بی انتظامی ملک و بیخودی بادشاه لشکر فراهم آورده دهلی را متصرف شد و محمد شاه طاقت مقاومت در خود ندیده بطرف چنار رفته همانجا می بود تا آنکه در سنه نهصد و شصت و سه در مونگیر در معرکه که با بهادر شاه بادشاه بنگاله رو داده بود کشته شد مدت حکومت او در دهلی یازده ماه بود

مرزا شرف جهان

این قاضی جهان است که قریب پانزده سال زمام امور ملک و مال شاه طهماسپ صفوی بادشاه ایران در کف کفایت و قبضه شهامت او بوده و آثار خیر او یکی اجرای نهر کربلاست که ابو نصر حسن بادشاه در ده هزار تومان صرف نموده و بدان موفق گشته ولادت او در صبح چهارشنبه سیزدهم ربیع الثانی سنه نهصد در و دست داده و در شام یکشنبه هفتدهم ذی القعده سنه نهصد و شصت و دو هجری وفات یافته و آه شرف از جهان شد ۹۶۲ تاریخ رحلت اوست

سلطان ابراهیم

بن غازی خان سور است و خواهر سلطان محمد شاه عدلی را در نکاح خود داشت او امرا و وزرای محمد شاه را با خود موافق ساخته بتاریخ ششم ماه جمادی الاول سنه نهصد و شصت و دو هجری دهلی را متصرف شد و بر تخت سلطنت نشست تاریخ جلوس اوست

کامرانی او از لفظ خوشحال مستفاد می گردد که سنه نهصد و چهل و پنج باشد او قلعه سورت را تعمیر نموده و آن قلعه
بغایت استواری است در طبقات اکبری آمده که صفر آغا نامی غلام سلطان محمود گجراتی که خداوند خان خطاب
داشت در سنه نهصد و چهل و هفت این قلعه را بر ساحل دریای عمان جهت دفع فساد فرنگیان ساخته و
پیش از آنکه قلعه تعمیر یابد فرنگیان انواع خرابی بمسلمانان آن مکان میرسانیدند و دران ایام که خداوند خان به
عمارت آن می پرداخت فرنگیان چند نوبت کشتی ها سامان نموده بقصد جنگ آمدند اما هیچ وقت کاری
نتوانستند ساخت و چون با تمام رسید چوکهندی بر سر دروازه که بزعم فرنگیان مخصوص پرتگال است شروع
نمود فرنگیان چون به جنگ و جدال مانع حصار نتوانستند آمد مبلغهای کلی قبول نمودند که آن چوکهندی را
نسازند اما صورت نیافت عرض آن قلعه پانزده درع و ارتفاعش بیست درع بنا را باعانت استحکام هر دو
سنگ را به قلابهای آهنی محکم ساخته و سرب را گداخته در فرجها و درزها ریخته و لنگر با فرسنگ اندازها بنوعی
ساخته که دیده از دیدن خیره می ماند فقط سلطان محمود بعد از حکومت هیزده سال و دو ماه در سیزدهم ربیع الاول سنه
نهصد و شصت و یک هجری از دست غلامی که برهان نام داشت شهید شد نعش اورا در حظیره سلطان محمد بیگره که در
پائین گنبد شیخ احمد کهتو واقع است بخاک سپردند سال وفات او از عبارت حقیق بالشهادت بیرون می آید و این نظم
در تاریخ او از شیخ یحیی معنی است

تاریخ

سلطان محمود از جهان چون جوهری خوش برد تاج	در جنت الماوی نشست با جام عالم افراخته تاریخ سال رحلتش از عقل جستم ناگهان	محروم از تاج و تخت و با فرد شهیدی حق گفتا که ای یحیی شنو سلطان شهادت یافته	نمیر بادشاهی بکند جز شهی شد وداع

و چون سلطان سلیم شاه بادشاه دهلی و سلطان برهان نظام شاه بحری ابن سلطان احمد نظام شاه بحری والی احمدنگر
دکن همدرین سال فوت کرده بودند چنانچه مولانا علی در الفاظ زوال خسروان تاریخ فوت این هر سه بادشاهان یافته

و چنین گفته

تاریخ

شده خسرو از زوال اندر یکسال دوم سلیم شه سلطان دهلی	که هند از عدلشان ایران بود که در هندوستان صاحبقران بود ز تاریخ فوت این سه خسرو	یکی محمود شاهنشاه گجرات سوم آمد نظام شاه بحری چه پرسی سال زوال خسروان بود	که همچون دولت جمشید جوان بود که در ملک دکن خسرو نشان بود

بعد از سلطان محمود شاه که وارثی نداشت امرا سلطان احمد شاه را که از اقربای او بود بر تخت نشانیدند

سلطان فیروز شاه

پسر سلطان سلیم شاه است بعد وفات پدر حسب وصیت او فیروز خان را که پسری دوازده ساله بود در قلعه گوالیار
بر تخت نشانیدند و تاریخ جلوس او که از آن سنه نهصد و شصت و یک استخراج می یابد اینست

تاریخ

چون شه فیروز خان با شکوه	گشت غلامی و در بود اجلال ها	یافت بتخت سلطنت جا بجاه	که در به چیره استقلال ها

سلطان سلیم شاه

پسر خورد شیرشاه است و جلال خان نام داشت چون شیرشاه فوت کرد عادلخان پسر کلانش که ولیعهد بود در قلعه رنتهنبور را اقطاع داشت و جلال خان پسر خورد نزدیک بود چون امرا دیدند که آمدن عادلخان زود میسر نمیشود و خود حاکمی ضرور است جلال خان را طلبداشته بتاریخ پانزدهم ربیع الاول سنه نهصد و پنجاه و دو هجری در کالنجر بر سریر سلطنت نشانیدند و مخاطب باسلام خان نمودند اما میان مردم بسلیم شاه اشتهار یافت بعد ازین میان هر دو برادران جنگ واقع شد و عادلخان هزیمت یافته از جنگ گاه بیرون رفت و دیگر کس از و نشان نداد چون خاطر سلیم شاه از طرف برادر مطمئن شد سامان جلوس مهیا ساخته بآئین شایسته در سنه نهصد و پنجاه و سه هجری بر تخت سلطنت جلوس نمود چنانچه تاریخ آن تعمیه یافته اند

تاریخ تعمیه

سلطان سلیم شاه با فر و شکوه	کز عدلش ظلم و علم محبوس است	بنشست بتخت و زر انصاف فشاند	در ملکش ظلم ز آمدن مایوس است
	تاریخ جلوس سعد او از سر خرد	سامان جلوس شمسیت مایوس است [۹۵۳]	

۹۵۳

اکثری از ممالک هندوستان در تحت تصرف خود داشته در اکبرنامه مرقوم است که او بتاریخ بست و دوم ذیقعده سنه نهصد و شصت فوت کرده و مدت حکومت او هشت سال و دو ماه و هشت روز بوده و در تاریخ فرشته مرقوم است که او در اوایل سنه ستین و تسعمائه وفات یافته و مدت سلطنت او نه سال بود و در مرآت جهان نما مرقوم است که او بتاریخ دوم ذیقعده سنه نهصد و شصت بسبب سمیت قرحه که در یکی از اعضای سفلی او بهم رسیده بود رخت هستی بربست و بجای دیگر نوشته دیدم که بتاریخ بست و پنجم جمادی الاول سال نهصد و شصت و یک از شدت وجع دنبل که بر مقعد او برآمده بود درگذشت و تاریخ انتقالش که از آن سنه نهصد و شصت استخراج می یابد اینست ع سلیم شاه بگوالیار مرد [۹۶۰] و چنان نوشته اند که در سالی که سلیم شاه فوت کرده در همون سال سلطان محمود گجراتی و برهان نظام شاه بحری بادشاه دکن نیز فوت شدند و تاریخی که از آن نهصد و شصت و یک استخراج می یابد اینست

تاریخ

۹۶۱

سلطان سلیم شاه که از حسن عمل	آرام بزیر سایه عرش خدای یافت	بودم بفکر سال وفاتش که ناگهان	هاتف بزد نوا که بجنات جای یافت [۹۶۱]

و قلعه سلیم گده واقع سواد دهلی بر لب دریای جمن تعمیر کرده سلیم شاه است و حالا آن قلعه را بعضی مردمان قلعه نورگده میگویند اگرچه وفات سلیم شاه در گوالیار واقع شده اما در سهسرام که پدرش شیرشاه نیز در اندیار آسوده اند مدفون است

سلطان محمود شاه گجراتی

پسر لطیف خان ابن سلطان مظفر شاه است والده او بنت بهرام خان بادشاه ولایت سند بود از نسل نیم انصاری و تولد سلطان در شهور سنه اثنین و ثلاثین و تسعمائه وقوع یافته و در سن یازده سالگی بعد از فوت سلطان بهادر گجراتی در سنه نهصد و چهل و سه هجری بسلطنت گجرات رسیده بهترین زمانه بادشاهان گجرات زمانه سلطان محمود بود که هر کس باندازه خویش بناز و نعمت بسر می برد و خوشحال می بود لهذا تاریخ ابتدای حکومت او

دارلیه و بندر گوراگهات و گور بنگاله تا ٹهٹه و بندر لاهوری و هر مرکه مسافت آن قریب بدو سال راه بشود و عرض آن از کابل و کشمیر تا سرحد دکن که قریب یکنیم ساله راه باشد مسخر گردانید و در سنه هزار دولت قندهار در حیطهٔ تصرف اولیای دولت در گاه خلایق پناه درآمد امید که عنقریب اکثر اکناف عالم را از تائید بخت و اقبال حضرت ظل الهی و شاهزاده کامکار گردون اقتدار شاه سلیم و شاه مراد و دانیال شاه و خسرو شاه و پرویز شاه مسخر اولیای یزدان گردد این رب العالمین نسبت فی سنه هزار و هفت پوشیده نماند که در زمانیکه اعلی حضرت خاقانی حکومت قندهار را بنواب نامدار شاه بیگ خان کابلی مفوض فرموده بودند بنده درگاه محمد معصوم بن سید صفائی آبادی بن سید شیر قلندر بن سید حسین زنجیر پای بن بابا حسین ابدال

شیخ محمد رفیع الدین محدث

در سنه نهصد و پنجاه و چهار هجری فوت کرده و در اکبرآباد در حویلی آصف جاه مدفون گردیده

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین

مظهر خالق زمان و زمین سال نقلش چو در شمار آمد	شاه دنیا و دین رفیع الدین نهصد و پنجه و چهار آمد ۹۵۴ آن حویلی به اکبرآباد است	صفوی بود آن خدا آگاه در حویلی آصف جاه است نه بجای دگر ترا یاد است	طیب الله روحه شاه مرقدش را ببین اگر خواهی

مولانا حسن

در بلدهٔ اکبرآباد موضعی است که آن را جهن جهن کٹوره میگویند متصل آن مکان گورستانی است قدیم که در آن مقام مزارهای فرنگیان چه از پرتگیز و فرانسیس و هولند نیز و ارمنی که در زمان دولت بادشاهان هند فوت کرده بودند بسیار اند و اندرون احاطهٔ آن قبرستان تربت مولانا حسن که در زمان دولت سلطان سلیم شاه ابن شیر شاه در سنه نهصد و پنجاه و شش هجری فوت کرده بود تا امروز موجود است و این ابیات که از تاریخ وفات او خبر میدهد بر گرد تربت او منقوش است ۹۵۶

تاریخ

در حقیقه فضل مولانا حسن چو کرده ازین دار فانی سفر بفرمود تا روح پاکش ببند	هنرمند بی مثل عالی مدار بدار البقا آن سر نامدار ملایک بفردوس از اعتبار	سر اهل دانش عزیز جهان بعون و برحمت بلطف عمیم بجنت قرارش چو شد بجنت	جهانی معانی و کوه وقار جهان آفرین داور کردگار شده سال فوتش بجنت قرار ۹۵۶

مولانا ابو الخیر خوارزمی

در انواع فضایل نصاب کامل حاصل داشته خصوص در حکمت که ارسطوی اول و در طبابت بوعلی ثانی بوده در آخر سلطنت ابو الغازی سلطان حسین میرزا بهرات و تا زمان استیلای محمد خان شیبانی در آن دیار میبود و محمد خان وقت مراجعت ویرا بماوراء النهر آورده وفاتش در سال نهصد و پنجاه و هفت هجری دست داده تاریخ فوتش ازین ابیات استخراج می یابد ۹۵۷

تاریخ

سپهر فضل مولانا ابو الخیر   که میدانست اسرار حقایق
سفر کرد از جهان فانی و ماند   ز حسرت داغ بر جان خلایق ۹۵۷
چو عاشق در غزل بودش تخلص   ازان تاریخ او شد فوت عاشق ۹۵۷

واقع است چون ظهیر الدین بابر بادشاه بعد از فتح بدخشان و کابل و قندهار اطمینانی حاصل ساخت چند سال پیش از فتح
هندوستان باشارت شه مذکور تا در نزدیکی آن قلعه بر فراز کوه مذکور بنای عمارتی نهند و جهت بالا رفتن آن مکان کوه را
تراشیده چهل زینه بالا ترتیب سازند اگرچه اهلکاران سرکار حسب اشارت علیه بلا توقف در امداد آن مکان مشغول شده
اما چنان استعداد دیگر در کار این عمارت بعد از وفات بابر شاه در سنه نهصد و پنجاه و سه هجری در ایامیکه همایون بادشاه
هزیمت یافته بطرف ایران رفته بودند باهتمام میرزا کامران و محمد عسکری برادران همایون بادشاه باتمام رسید و حالا این عمارت
مشهور است بچهل زینه و بر بازوی اندرونی و بیرونی این مکان کتابه فارسی بسیار مرقوم اند و چنان مفهوم میگردد که بعضی
ازین کتبه در ایام ایالت میرزا محمد عسکری منقوش یافته و بعضی ازان حسب الاشارت اکبر شاه بادشاه در سنه هزار و هفت
مرقوم نموده اند اگرچه در بعضی مقام از کهن سالگی حروف کتبه زائل گشته اما هر قدر که منشی مومن لعل که در سنه یکهزار و دو صد
و چهل و هشت هجری بکابل و قندهار رفته بود و نقل گرفته بود ازان درین مقام ثبت می گردد

کتبه میرزا کامران و میرزا عسکری

در تاریخ سیزدهم شهر شوال سال نهصد و بیست و هشت اعلیحضرت گردون سلطنت مملکت پناه معدلت شعار مکرمت آثار
بزرگ کامکار عقنا سلاطین گردون اقتدار ملاذ مسالم گیتی دار شهسوار مضمار عدل و احسان امد ل آگاهی زمین و زمان المنصور
بالنظار عنایت الله ابو الغازی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه خلد الله ملکه و سلطنته فتح قندهار نمود و درین سال امر عالی به بنای این
رواق جهان نمای که سر رفعتش بسماوات ایوان کیوان رسیده شرف نفاذ یافت و اتمام آنرا باهتمام فرزند همایونش
محمد کامران بهادر که شرفات کاخ عدالتش ازین نه طاق در گذشته مفوض گردید و حسب اشارت علیه بلا توقف
مهندسان صاحب هنر و استادان ماهر دانشور در ساعت مستحسنه و طالع فرخنده اساس آنرا انداخته و عمله و اهلکاران که باباب
دست کرم یک سر آمد کشوری و یگانه مملکتی بودند وفاق حذاقت و مهارت در امداد آن بظهور رسانیدند و چون شاهزاده
مشار الیه ایالت و مملکت قندهار را به برادر ارجمند سعادت یار مرحمت آثار معدلت شعار محمد عسکری بهادر طول عمره
و انامه علی العالمین بره و حساده تفویض نمود در ایام ایالت این شاهزاده عالیشان در نهصد و سی + + و از میامن الطاف
شاهزاده فیروز بخت که ضمیر منیرش مطرح انوار ابهت است در نهصد پنجاه و سه این عمارت سپهر فرسا باتمام رسید فقط

کتبه محمد اکبر شاه بادشاه

منقوش مرآت ضمیر ارباب دانش میگرداند که مملکت قندهار در تصرف آبای بندگان حضرت
شاهنشاه جم جاه فلک بارگاه خلافت پناه ظل الله جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی خلد الله ملکه بود در حینیکه
رایات کشور ستانی جنت آشیانی محمد همایون بادشاه غازی طیب الله ثراه و جعل الجنت مثواه بمیامن
توفیقات ربانی و تائیدات سبحانی تسخیر بلاد نمود و باز قندهار از تصرف این دودمان بیرون رفت
و چون اقبال و دولت شاهنشاهی اکثر اقالیم ربع مسکون را که طول آن از حدود

سراندیپ

برادر خورد شاہ جعفر است از ایران بہندوستان آمدہ مورد الطاف و اعطاف ہمایون بادشاہ گردیدہ بعد ازان بتقریبی بملک دکن رفتہ بصحبت نظام شاہ بحیری والی گولکنڈہ پیوست وفاتش دران دیار در سنہ نہصد و پنجاہ و دو واقع شدہ و تاریخ آن تابع اہل بیت یافتہ اند ۹۵۲

جفتا سلطان

جوانی بود از سلاطین مغول در حسن صورت و سیرت یگانہ روزگار و بنظر خاص ہمایون بادشاہ ملحوظ و بحسن التفات منظور از جملہ وقائعی کہ در ایام اقامت ہمایون بادشاہ در کابل حادث شد یکی فوت جفتا سلطان است پدر و شدن او این جہان را بخاطر بادشاہ بغایت گران آمد وفاتش در نہصد و پنجاہ و سہ بوقوع آمدہ و مرزا امانی در فوت او این تاریخ بتعمیہ گفتہ کہ از عدد لفظ باغ چون عدد لفظ گل دور کردہ شود تاریخ برآید

تاریخ

سلطان جفتا بد چو گل گلبن خوبی دلہا ز غمش غنچہ صفت خون جگر شد
بیک اجلش سوی جنان راہنمون شد در موسم گل سنبلِ گرد از این باغ
تاریخ وی از بلبل ماتم زدہ جستم در گریہ شد و گفت گل از باغ برون شد

۹۵۳

شاہ علاؤالدین مجذوب

عرف شاہ علاول بلاول ابن سید سلیمان گویند کہ او درویشی صاحب کشف و کرامت معاصر ہمایون بادشاہ بود درگاہ او در بلدہ اکبرآباد در محلہ نامی کی منڈوی تا امروز موجود است مشہور بدرگاہ شاہ جی و مسجدی خورد متصل مزار او ست گویند کہ شاہ جی این مسجد را بدست خود تعمیر ساختہ بود و از دعای او نیمہ مسجد زیر زمین فرو رفتہ و گنبدی کہ بر فراز ش نمایان است اندرون آن آیات قرآنی مرقوم است و تاریخ وفات او کہ بر ستون ہای روضہ او نوشتہ بودند بسبب کہن سالگی جا بجا زایل گشتہ مگر از رسالہ او کہ نزد متولیان درگاہ موجود است چنان مستفاد می گردد کہ او تا آغاز سلطنت سلیم شاہ پسر شیر شاہ زندہ بود و از تاریخی کہ در آن کتاب مسطور است دریافت شدہ کہ او در سنہ نہصد و پنجاہ و سہ ہجری فوت کردہ تاریخ این است

تاریخ

علاؤالدین مجذوب خردمند کہ زو گشتی روا مطلوب مرعز
بناگہ شد نہان از چشم مردم چو نوری کو شود از دیدہ محجوب
چو گفتم چیست تاریخ وفاتش خرد گفتا علاؤالدین مجذوب ۹۵۳

و این تاریخ از کتاب مجمع الواصلین نوشتہ شد

تاریخ

عارف راہ حق بعلم و یقین شاہ عالی نسب علاؤالدین
ذات او بود سالک مجذوب بلکہ خود بود طالب و مطلوب
لفظ مجذوب با علاؤالدین ضم کن سال انتقالش بین
مرقد او بہ اکبرآباد است بیکسان جای فیض و ارشاد است

ذکر عمارت چہل زینہ در قندہار قدیم

قلعہ قندہار قدیم کہ حالا خراب و ویران افتادہ است و نیم کروہ غربی از قندہار جدید فاصلہ دارد و بر سر کوہ

رهتاس خورد نهاده و این قلعه باهتمام جلال خان که پسر خورد شیرشاه بود انجام یافته چنانچه این تاریخ بر دروازه آن قلعه مرقوم است

تاریخ

ز هجرت گذشته تواریخ سال ﴿ نهصد چهل هشت آیه جلال ﴿ بنا کرد این قلعه سنگین حصار ﴿ شهنشاه شیر است عالم شعار

نقل است که چون ملو خان حاکم مالوه در مهمی از شیرشاه منهزم شد و بدست او افتاد و بعد از چندی از و بگریخت شیرشاه این مصرع خواند ع با ما چه کرد دیدی ملوی خان کیدی شیخ عبدالحی که حاضر بود فی الفور این مصرعه بدیهه گفت ع قولیست مصطفی را الاخیر فی العبیدی + در ایامیکه شیرشاه قلعه کالنجر را محاصره نموده می جنگید اتفاقاً در باروت آتش گرفت و شیرشاه با اکثری از امرا سوخته شد و بهادران روز فتح بر کالنجر یافتند و راجه را که کیرت سنگه نام داشت اسیر کرده پیش شیرشاه آوردند چون مژده فتح به شیرشاه رسید گفت الحمد لله و جان بحق تسلیم نمود این واقعه بتاریخ دوازدهم ربیع الاول سنه نهصد و پنجاه و دو هجری بوقوع آمده و تاریخ این معامله عزیزی در الفاظ + ز آتش مرد یافته چنانچه ازین رباعی مفهوم گردد

تاریخ وفات

شیرشاهی که از مهابت او ﴿ شیر و بز آب را بهم می خورد ﴿ چون برفت از جهان بدار البقا ﴿ گشت تاریخ او ز آتش مرد ۹۵۲

و شیرشاه از بنگاله و سنارگاون تا آب سند که مسافت یکهزار و پانصد کروه است در هر کروه سرای ساخته و چاه و مسجد از سنگ و خشت پخته بنا کرده و بسی شهرها بنام خود مثل شیرگده که در چار کروهی قنوج است و شیرکوت آبادان نموده گویند که چون وی آئینه دیدی گفتی که حیف در وقت پیری و نماز شام سلطنت بمن رسید دگر نه اهل عالم میدیدند که چها می کردم و مدت سلطنت او از روز شکست همایون بادشاه در قنوج پنج سال و دو ماه است مقبره او در سهسرام است بعد از وی پسرش سلیم شاه بر سریر سلطنت هند نشسته در بعضی تواریخ مرقوم است که شیرشاه در سال نهصد و پنجاه و سه فوت کرده اما از تاریخ مذکوره الصدر و از تاریخی که بر کهاری باولی واقع دهلی منقوش است صاف ظاهر است که او در سنه نهصد و پنجاه و دو فوت کرده فقط

کهاری باولی

این باولی در عقب جامع مسجد متصل لال کنوان در شاه جهان آباد واقع است آنرا عماد الملک عرف خواجه عبدالله لاذ قریشی در اول سال جلوس اسلام شاه یعنی سلیم شاه ابن شیرشاه بنا نهاده بود و در سنه نهصد و پنجاه و هشت باتمام رسانیده آثارش الی الآن موجود است و عبارتی چند بخط عربی بر دروازه و دیواران منقوش است آنچه که بر دروازه و دیواران کنده است اینست

بسم الله الرحمن الرحیم در عهد و زمان سلطان السلاطین ابوالمظفر اسلام شاه بن شیرشاه سلطان خلد الله ملکه و سلطانه بنا کرده این چاه بتوفیق الله و بروح رسول الله ملک عماد الملک عرف خواجه عبدالله لاذ قریشی بدار الملک حضرت دهلی فی سنه اثنی و خمسین و تسعمائة ۹۵۲ فقط

شاه طاهر دکهنی

کلان بیگ را در قندهار محاصره نمود و مرزا کامران برادر بادشاه از لاهور بایلغار رفته سام میرزا را شکست داد این مصرعه تاریخ شد

ع زده بادشه کامران سام را + و مولانای بیکسی این تاریخ بطریق التعمیه گفته +

۹۴۲

تاریخ فتح

آمد که تاج و کاسه زر در نظر نمود در بزم و رزم شکل ازانی او خوش بیام زیب سر از زر خز که چراتاج نه پرنشان + افگنده بچو لاله حمرا درین مقام
گفتا سپهر از پی تاریخ این نشان افگند تاج زر شکست سپاه سام

۹۴۲

چون محمد زمان مرزا ابن مرزا بدیع الزمان ابن سلطان حسین مرزا سرشوریش برادر و بسکه بنام خود زده بود در جزیره نزد سلطان محمود بهادر گجراتی پیوست بنابران بادشاه در سنه نهصد و چهل و دو هجری بر سر سلطان بهادر لشکر کشید و او منهزم شده در مندو گریخت تاریخ این واقعه قول بهادر در یافتند بادشاه تمام گجرات را متصرف شده قلعه چانپانیر را نیز فتح نمود و یکی از فضلا تاریخ آن اول هفته صفر یافته بعد ازان سلطان بهادر گریخته بسمت بندر دیو رفت و در انجا از دست فرنگیان کشته شد و همایون بادشاه در اندک فرصت از مندو تا صوبه بهار در حیطه ضبط آورده و استقلال تمام پیدا کرده بعیش می گذرانید تا آنکه از شکست ایام بسال دوم از سلطنت در نهم ماه صفر سنه نهصد و چهل و شش هجری بر گذر چوسا لب آب گنگ از مضافات صوبه بهار عرف عظیم آباد از شیرشاه شکست یافت و بار دیگر بتاریخ دهم محرم سنه نهصد و چهل و هفت در قنوج از شیرشاه افغان از قوم سور هزیمت یافت و از بی اتفاقی برادران که ایشان هم مخالف شده بودند تنگ آمده رو بجانب خراسان و عراق نهاد ندبا لقی احوال او بجای دیگر ثبت خواهد گردید

شیرشاه بادشاه

از طایفه افغانان قوم سور است و نامش فرید خان بود و چون شیر بری را کشته ازان سبب او را شیرخان می گفتند و بعد ازانکه مسلط بر ممالک هندوستان گردید ملقب بشیرشاه شد جد وی ابراهیم خان در زمان سلطان بهلول از روه که مسکن افاغنه است بهندوستان آمده در خدمت امرا روزگار میگذرانید و پدرش نیز در ملکی جمال خان که در نوکران سلطان سکندر اقطاع جونپور داشته بسر می برد و سهسرام و خواص پور بجاگیر پدرش که حسن نام داشت مقرر بود و شیرشاه نیز از بابرشاه در مشرق جاگیر یافته بود در سنه نهصد و چهل و شش بر همایون بادشاه غالب آمده و بار دیگر در ماه محرم سنه نهصد و چهل و هفت در قنوج با بادشاه محاربه نموده و هزیمت داده ممالک هندوستان را بتصرف خود آورد و بتاریخ بست و هفتم شوال سنه نهصد و چهل و هشت هجری بر تخت سلطنت جلوس نمود و تاریخ جلوس اینست

تاریخ جلوس

شاهنشه شیرشاه گردون رفعت + کش هست نسب رفیع و عالی بوده + بنشست به بست و هفت شوال بتخت + شاهان جهان بپای او سر سوده
تاریخ جلوس گفت هاتف از غیب + زیب اورنگ سلطنت افزوده

۹۴۸

و شیرشاه بعد از فتح یافتن بر همایون بادشاه در سنه نهصد و چهل و هشت بفاصله شصت کروه تخمیناً از شهر لاهور بر لب دریای جهلم قلعه سنگین در کمال رفعت و استواری تعمیر ساخته که تا امروز موجود است و نام آن قلعه [illegible]

تعمیه است بر آورده مصرعه گردید یکی کم ز ملا ذوزرا یعنی اگر از الفاظ ملا ذوزرا عدد لفظ یکی را که چهل میشود کم کرده آید تاریخ بر آید

ذکر تربت بیگم سلطان

که در سنه نهصد و چهل و پنج هجری در اکبر آباد فوت کرده و اگرچه عرصه سه صد و بست سال گذشته تربتش بفاصله چند قدم بیرون از احاطه روضه نواب اعتماد الدوله الی الان موجود هست و بر تعویذ آن آیات قرآنی مرقوم و بطرف پائین این چند کلمه منقوش هو وفات مرحومه مغفوره بیگم سلطان بنت مولانا کمال در سنه نهصد و چهل و پنج از هجرت فقط

نصیر الدین محمد همایون بادشاه غازی ابن ظهیر الدین محمد بابر شاه

شب سه شنبه چهارم ماه ذی القعده سال نهصد و سیزده هجری در ارک کابل از بطن ماهم بیگم که از نسل اعیان و اشراف خراسان بوده و نسبت عالی الشان به شیخ احمد جام میرسد تولد پذیرفت و مولانا مروی تاریخ آن سلطان همایون خان یافته و عزیزی شاه فیروز قدر گفته و نیز بادشاه صف شکن و خوش باد تاریخ تولد او ست و خواجه کلان ساسانی این تاریخ تعمیه یافته

تاریخ تولد

سال مولود همایونش هست	زادک الله تعالی قدرا
بر دوام یک الف از تاریخش	تا کشم میل دو چشم عدو را

از مصرعه ثانی بعد از دور کردن یکعدد تاریخ بر می آید بشرط آنکه دو لام در لفظ الله گرفته شود چون حضرت فردوس مکانی یعنی پدرش بابر شاه این عالم فانی را پدرود نمود بحکم وصیت و قابلیت از سنبل با گره تشریف آورده در عمر بست و چهارم سالگی بتاریخ نهم جمادی الاول سنه نهصد و سی و هفت هجری در دار الخلافت آگره که پایه تخت سلاطین هندوستان بوده است سریر آرای سلطنت گردید و هر یکی از منسوبان درگاه را مواجب و مناصب بحال قدیم مقرر نمود و هر یک برادران خود را جاگیر داد میرزا کامران کابل و قندهار و غزنی و پنجاب مقرر کرده سرکار سنبهل بمیرزا عسکری داد و سرکار الور بمیرزا هندال مکرمت نمودند و بدخشان بمیرزا سلیمان بن خان میرزا ابن سلطان محمود بن سلطان ابو سعید مرحمت فرمودند چندی بعد از روز جلوس بسیر دریای جمن متوجه شده از سخاوت جبلی یک کشتی از زر پر کرده بمردم بخشیدند از جهت برای تاریخ جلوس کشتی زر یافته اند و بعضی از فضلا تاریخ جلوس در لفظ خیر الملوک یافته اند چنانچه ازین رباعی مفهوم گردد

تاریخ جلوس

محمد همایون شه نیکبخت	که خیر الملوک است اندر سلوک
چو بر مسند بادشاهی نشست	شدش سال تاریخ خیر الملوک

بعد شش ماه از جلوس به تسخیر قلعه کالنجر متوجه شدند حاکم آنجا دوازده من طلا و دیگر اسباب پیشکش کرده غاشیه اطاعت بر دوش گرفت و اکثر ممالک دیگر نیز در تحت تصرف بادشاه در آمد در نهصد و چهل هجری قریب دار الملک دهلی برکنار دریای جون شهری اساس فرموده نام آن را دین پناه نهادند و یکی از فضلا تاریخ آنرا شهر بادشاه دین پناه یافته چون در سنه نهصد و چهل و دو هجری سام میرزا برادر شاه طهماسپ صفوی خواجه

هجری بوقوع آمده از جمله اشعار وغیره که بر تربت او مرقوم است این تاریخ که در بعض مقام از کهن سالگی زایل گشته مسطور است

تاریخ

جوان سرو قدی کاعذار زیبا بود — گذشته بود چو بر روز ماه ماه ی ماه
فتاد در کف اهل ظلوم ظلم در روز — ز سال نهصد و چهل و چهار بعد ز روز
ز اصل جل کهن بود ز رسول خدا — امیر سید حسین شهید شهدا اند
شهید گشت در این جهان فانی ببیاد — که این سعید قریش اهل حرا ادن

بیت

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه — که زیارت که رندان جهان خواهد بود

مابقی احوال پادشاهان شیروان

چون فرخ یسار ملقب بشیروان شاه در نهصد و شش هجری بدست شاه اسمعیل صفوی کشته شد پسرش بهرام بیگ قایم مقام والد خود گردیده بعد از یک سال فوت کرد برادرش غازی بیگ که رز غازی بیگی بد منسوب است والی شیروان شده در سنه ثمان و تسعمائه درگذشت برادرش شیخ ابراهیم مشهور بشیخ شاه بن فرخ یسار قبای حکومت پوشیده در نهصد و بیست و هفت بملازمت شاه طهماسپ صفوی بن شاه اسمعیل صفوی آمده بعنایت خسروانه ممتاز گردید در نهصد و سی فوت گشت پسرش سلطان خلیل چون ارشد اولاد بود بعزت مصاهرت شاه طهماسپ ممتاز گشته یعنی دختر شاه اسمعیل را که خواهر شاه طهماسپ صفوی بود بحباله نکاح خود آورده و من حیث الاستقلال امور ملک و مال می پرداخت تا در نهصد و چهل و دو مرکب بعالم مخلد تاخت شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخ شاه بعد از فوت عم بحکومت نشسته و در وقتیکه شاه طهماسپ فتح شیروان پیش نهاد همت ساخت بقدم ممانعت پیش آمد معرکه صعب رو نمود و شاهرخ شکست یافته رو بفرار نهاد و ان ولایت بتصرف شاه طهماسپ در آمد و این واقع در سنه نهصد[944] و چهل و چهار رو داده و بعد از یک سال شاهرخ بدست شاه طهماسپ افتاد و آن سلسله منتهی گردید

تاریخ فتح شیروان از طهماسپ شاه صفوی

چون در سنه نهصد و چهل و چهار شاه طهماسپ صفوی عزیمت تسخیر ولایت شیروان نموده بر سر شاهرخ والی آنجا یار رفت و فتح یافت و بعد از یک سال شاهرخ نیز بدست او افتاد و مولانا خلیل که مدتها در تبریز بطبابت اشتغال داشت و در مراتب سخنوری وحید زمان بود در مدح و تهنیت قصیده غرا گفت که از هر مصرعه اش تاریخ فتح بظهور میرسد و بعضی نوشته اند که این قصیده گفته مولانا ضمیری است مطلع اش این است

آمد از باد صبا مژده رحمت بنهال[945] — ای ز سپهری دمی بود پریشان احوال[945]

خواجه محمد شریف هجری

برادرزاده مولانا امیدی است در زمان سلطان شاه طهماسپ صفوی بوزارت هفت ساله یزد و ابرقوه و سامانک ممتاز و سرفراز بود و بعد از آن بوزارت اصفهان مفتخر گردیده در کمال جاه و جلال روزگار میگذرانید تا آنکه در سنه نهصد و چهل و پنج طایر روحش بعالم علوی شتافت و مولانا ضمیری تاریخ فوت او از این مصرعه که

در زمانه تو در دل محزون طرب است + هر کس غم آورد ز صبا تا می + نام او تو براورده معمای حبیب است + بالجمله مولانا در سنه نهصد و چهل و دو هجری در زمان دولت همایون بادشاه فوت کرد و اخوند میر مولف تاریخ حبیب السیر تاریخ وفات . او شهاب الثاقب یافته + ۹۴۲

۹۴۲

مولانا اهلی شیرازی

از شعرای بکلام و فضلای عظام بود و در سلک ملازمان شاه اسمعیل ماضی انتظام داشت و با امیر علیشیر اتحاد تمام قصیده مصنوع خواجه سلمان را باسم آن امیر تتبع نموده و چند صنعت بر وی زیاده کرده امیر علیشیر انصاف داده که بهتر از سلمان گفته وفات او در سنه نهصد و چهل و دو واقع شده مرقد او در شیراز است و بادشاه شعرا بود اهلی تاریخ وفات اوست + ۹۴۲

۹۴۲

شیخ جمالی دهلوی

بسیار فاضل با خرد و دیانت بود در خوردی نام او جلال خان بود و تخلص جلالی داشت چون خواست باشاره پیر خود شیخ سماء الدین جمال خان نام و جمالی تخلص کرد سیر العارفین از تصنیفات اوست در زمان ابوالغازی سلطان حسین مرزا بخراسان رفته و تا آخر عمر مرزا بدان دیار گذرانیده در هند مراجعت نمود و مصاحب سلطان سکندر لودی بود و بابر شاه بادشاه احترام او کما هی بجا می آورد و همایون بادشاه را بصحبت او میلی موفور بود همواره با او بدی می نمود از ابیات اوست ما را ز گرد کویش پیراهنیست بر تن + وان هم ز آب دیده صد چاک تا بدامن + در سنه نهصد و چهل و دو هجری فوت نمود و مزارش در دهلی کهنه واقع است و الفاظ خسرو هند بوده + تاریخ فوت اوست و این ابیات در تاریخ رحلت او از فخر الواصلین است

تاریخ

مخزن لطف خدا جمالی بود + عاشق مست لاابالی بود
نقش ابدان نزد اهل یقین + بود بی اشتباه قمر الدین
شعر رنگینش تازه است جهان + هست عشرت فزای پیر و جوان
سال نقلش بعزت و تمکین + خردم گفت ماه خلد برین ۹۴۲

۹۵۲

اندرون روضه او که بسیار خوب و مرغوب ساخته اند دو غزل از غزلهای او و چند ابیات از چونه مرقوم نموده اند مطلع اینست بیت اگر بکفر کشد سر سیاه کاری ما + بود بعفو تو چشم امیدواری ما +

شیخ عبد القدوس گنگوهی

۹۴۲

از مشاهیر مشایخ هند است از اولاد امام اعظم ابو حنیفه کوفی است و در بیست و سوم جمادی الثانی سنه نهصد و چهل و دو فوت کرده و تاریخ وفات او از شیخ اجل یافته اند +

سلطان بهادر شاه گجراتی

دوم از مظفر شاه ثانی است و مظفر شاه بعد فوت پدر خود که سلطان محمود بیگره نام داشت در ماه رمضان سنه نهصد و هفده بسلطنت گجرات رسیده بود و بعد حکومت چهارده سال و نه ماه بتاریخ بیست و دوم جمادی الثانی سنه نهصد و سی و دو فوت کرده و در گنبد پدر خود مدفون گردیده بعد از مظفر شاه پسرش سلطان سکندر شاه دو ماه و شانزده روز حکومت نموده بتاریخ نوزدهم شعبان سنه مذکور کشته شد بعد از آن عماد الملک سلطان محمود برادر سکندر شاه را که کودکی شش ساله بود بر تخت نشانید اما بهادر شاه پسر بزرگ مظفر شاه که بطرف جونپور رفته بود از انجا بزودی باز آمده بعد عید رمضان سنه مذکور قائم مقام آبا و اجداد خود گردید و عماد الملک را بدست آورده از جان بکشت و در سنه نهصد و سی و هفت تسخیر مالوه نمود و بعد از حکومت یازده سال از همایون بادشاه شکست یافته بسمت بندر دیو رفت در انجا بتاریخ سوم رمضان سنه نهصد و چهل و سه از دست فرنگیان مقتول شده غرق دریای فنا گردید تاریخ او فرنگیان بهادر کشتند و سلطان البر شهید البحر و قتل سلطانا بهادر یافته اند ۹۴۳ ۹۴۳ بعد از وفاتش امرا سلطان محمود ثانی را که برادر زاده او بود بر سریر سلطنت نشانیدند +

۹۴۳

سید حسین شهید

تربتش در اکبرآباد قریب نائی کی منڈی تا امروز موجود است وفاتش در سنه نهصد و چهل و چهار

رفته بود و دین نباته شد تمام لشکر میرزا بسلامت پایه تخت درگاه والای ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی
شاه جهان و دشمنان منهزم فتح سمرقند و بدخشان و فرزند محمد خان از بلخ و کاشغر خان و اعانت فرسیابی از کار طلبان سرداران
او و ملازمان تربیت یافته که و فیروزی او است او و تحفه سپه و درهم شد او دران میدان که بعض کرم کارساز حقیقی
نصیب این نیازمند دولت خواهان این بنده و بشهر سند و اسلام حضرت نیز دران گذشته آخر سال نوزدهم جلوس میمنت
مانوس منوی نگین دین و سیستان در عرصه دو سال بچهل هزار روپیه انجام یافت نقدا و بمزار پسرش که اندرون روضه
مذکور است این بیت در تاریخ وفات او نوشته اند ؛

تاریخ

دو هزار گریستن فتحی دو کرد عالم چه تجربت مند روشن ز دن	آن خسرو بدین محمد و بابر بادشا شیرتنه عالم و از چون نوشته	باشکوه و دولت و اقبال و ملک و دین شد جو فردوس مکان مصرع تاریخ بسیست	ادوست از تیغ و تیر فتح فیروزی سپاه الفتتش فی ورم دایم جای بابر پادشاه

مدت سلطنت بابر بیست و نه سال وفات بعد از وفات خود در اندجان و هندوستان سی و شش سال و هشت ماه
و در هنگام تاریخ فتح هندوستان مدت حکومت او در هند چهار سال و دو ماه و مدت عمر چهل و نه سال چهار ماه
و یک روز لقب او بعد وفات حضرت فردوس مکانی مقرر یافته بوقت رحلت از ایشان چهار پسران اند
محمد همایون میرزا و کامران میرزا و عسکری میرزا و هندال میرزا ؛

تاریخ احداث نهر مکه معظمه

چون در سنه نهصد و چهل هجری سلطان سلیمان ابن سلطان سلیم پادشاه روم نهر مکه معظمه احداث نمود تاریخ آن گفتند ؛

تاریخ

٩٤٠

در عهد سلیمان شه فرخنده صفات	آب بحر مکه نهری چو فرات	پرسید خرد زمان تاریخش را	گفتم سوی مکه آمد آب عرفات

تاریخ حوض لطیف

شخصی بنام لطیف در سنه نهصد و چهل هجری حوضی احداث نمود تاریخ آن عزیزی چنین گفته که اگر از اعداد حوض لطیف عدد لفظ آب
کم ساخته شود درست گفته تاریخ برآید ؛

٩٤٠

٣ ٩٤٣

از حوض لطیف آب بردار

امیر انوشیروان مشهور بشاه عادل

بن امیر ابوسعید علاء الملک بعد از عم خود یعنی امیر هارون در سنه نهصد و بست و هفت در ولایت لار که در ایران است بر مسند حکومت تکیه
زده بعدل و داد کوشید تا بشاه عادل مشهور گشت در سنه نهصد و چهل بدست مجهولی بقتل رسید و این بیت در تاریخ قتل او است ؛

تاریخ

٩٤٠

٩٤٠

چون سلیم منفر گشته گردید شه عادل	از قتل شه عادل تاریخ شده حاصل

مولانا شهاب الدین معمایی

در فن معما مهارت کمال داشت همراه بابر شاه بهند آمده در سلک ندمای و مقربان او انتظام داشت منقول است که مولانای مذکور رساله در تبیین و توضیح
علم معما نظم کرده بهمایون بادشاه فرستاد آنجناب بعد از مطالعه این رباعی گفته با صله لایق بوی روانه ساخت نامت زعجم رفته بملک عرب

نزدیک شد که زاغ برد استخوان من ÷ وفات روز دوشنبه تاریخ ششم جمادی الاول سال نهصد و سی و هفت هجری مطابق بیست و ششم دسمبر ماه انگریزی سنه یکهزار و پانصد و سی عیسوی بود در بلده آگره از عارضهٔ تپ برحمت ایزدی پیوست اولاً در باغ نوافشان واقع سواد اکبرآباد که حالا برام باغ مشهور است تا شش ماه امانت داشتند بعده لاش را بکابل برده دفن نمودند مولانا شهاب الدین معمائی در تاریخ وفات او این مصرعه یافته که از آن بدو نوع تاریخ برمی آید و این تاریخ را تاریخ صوری و معنوی گویند ع در نهصد و سی و هفت بود ۹۳۷ ÷ و این ابیات که هم تاریخ جلوس همایون بادشاه است نیز از مولانا مذکور است ÷

تاریخ وفات

شه خسروان شاه بابر که داشت	دو صد بنده مانند جمشید و کی	محمد همایون بجایش نشست	چو طومار عمرش اجل کرد طی
	چو پرسند تاریخ ای دل بگو	که همایون بود وارث ملک وی ۹۳۷	

۹۳۷

تاریخ دیگر

بادشاهی که شهریارانش	بنده بودند و خادم و شه‌زاده	چو وفای ندید در عالم	رفت از عالم خراب آباد
	خرد از سال فوت او پرسید	گفت هاتف بهشت روزی باد ۹۳۷	

۹۳۷

و این قطعه بهشت نوع تاریخ دارد که استخراج می یابد بعضی از هر چهار مصرعه چهار تاریخ علیحده علیحده بر می آید و از اعداد حروف بی نقطهٔ مصرعهٔ اول و حروف نقطه دار مصرعهٔ دوم تاریخ دیگر و از حروف نقطه دار مصرعهٔ اول و حروف بی نقطهٔ مصرعهٔ دوم تاریخ دیگر و همچنین از مصرعهٔ سوم و چهارم برهمین دستور دو تاریخ دیگر استخراج می‌گردد و قطعهٔ تاریخ این است

قطعه تاریخ

پادشاه دهر بابر با کمال عدل و داد ۹۳۷ ۳۱۰	هاتف احسان عالم مسند لطف اله ۶۲۷ ۳۱۰	سال جان و گزید جان الغر دو بشر نگاه ۵۱۷	جای فردوس آمد بگزید بابر پادشاه ۵۱۷ ۴۲۰

و این هر سه تاریخ از مولف راقم الحروف است ÷

لمؤلفه

سال نوتش ز عقل پرسیدم	ای بابر وفات کرده بگفت ۹۳۷

۹۳۷

ایضاً

چون ز دنیا برفت بابر شاه	گشت تاریخ او قضا و الیه ۹۳۷

۹۳۷

ایضاً

در نهصد و سی و هشت و امت چو بابر جنت	بهر نهصد و سی بود و چون فتح کرد هندوستان	تاریخ ششم ماه جمادی بود نهصد و سی و هفت	بار از جهان برون کشید و کرد رخ سوی جنان

در روضهٔ بابر شاه که در کابل واقع است تعمیر ساختهٔ شاهجهان بادشاه است که بعد فتح بلخ و بدخشان در سنه یکهزار و پنجاه و شش هجری بنا انداخته و بر محراب آن روضه این چند کلمات مرقوم ساخته ÷

کتبهٔ مسجد و روضهٔ بابر شاه در کابل

این مسجد لطیف و معبد شریف که سجده گاه قدسیان است و جلوه گر دیدهٔ نظران ادب معلی اعلی نظرگاه عالم بالا یعنی روضهٔ منورهٔ بادشاه غفران پناه رضوان دستگاه حضرت فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر شاه غازی که جز آن تمامی نموان خست

تاریخ ولادت

چون در شش محرم نزاد آن شه کرم   تاریخ مولدش هم آمد شش محرم

نقل است که بابر شاه روزی در مجلسی فرمودند که تاریخ تولدم شش محرم است شیخ زین الدین خوافی که در حاشیه آن مجلس نشسته بود بر سبیل بدیه گفت که الفاظ شش محرم شش حرف دارد و الفاظ شش حرف که نزد اهل حساب عدد خیر است نیز از تاریخ خبر میدهد و لفظ شش محرم نقش عدد خیر هر دو تاریخ است جلوس بعد وفات پدر یعنی مرزا عمر شیخ در دوازده سالگی بتاریخ پنجم ماه رمضان روز سه شنبه سنه هشتصد و نود و نه هجری که مطابق تاریخ دهم ماه جون انگریزی سال یکهزار چهار صد نود و چهار عیسوی بود باتفاق اعیان مملکت در خطه اندجان که یکی از شهرهای فرغانه و پایه تخت انجاست بر سریر سلطنت نشست و آن قدر مشقت و تردد در مهام تسخیر ممالک ایشان را پیش آمده کم بادشاهی را رو نموده باشد مدت یازده سال در ماوراء النهر با سلاطین چغتای و اوزبک جنگهاء عظیم داشته سه نوبت بر سلطان احمد مرزا عموی خود غالب آمد فتح سمرقند فرموده و در آخر چون سلاطین اوزبک بخیال تسخیر ماوراء النهر لشکر عظیم بسمت بخارا کشیدند طاقت مقاومت در خود ندیده فرار بر قرار اختیار نمودند و چون مشیت ایزدی آن بود که مالک ممالک هندوستان گردد ناگزیر متوجه بدخشان و کابل شد و بدخشان را متصرف شده در اواخر ربیع الاول سال نهصد و ده هجری کابل را هم بدست آورد و در سال نهصد و سیزده قندهار را تسخیر نمود چون تا این زمان اولاد صاحبقران را مرزا می گفتند فرمودند که ما را بعد ازین بادشاه گویند و در اواخر این سال شاهزاده محمد همایون در کابل تولد یافت و چون در سال نهصد و بست و هفت خان مرزا حاکم بدخشان فوت کرد بابر شاه پسر خود شاهزاده محمد همایون را که سیزده ساله بود بحکومت آن ولایت نامزد ساخت چون شاهزاده آن ولایت را از دست دشمنان بیرون آورد جنوبی بدخشانی که در فن معما همتا نداشت و از مجلسیان شاهزاده بود قصیده مصنوعه بنام او در سلک نظم کشیده و بعضی صنایع مثل معما و تاریخ و غیر آن که در قصیده میر سید ذوالفقار شروانی که بنام خواجه رشید وزیر منظوم ساخته و در قصیده مصنوع سلمان ساوجی که در مدح غیاث الدین وزیر پرداخته مندرج نبود او در قصیده خود درج کرده و فی الواقع این قصیده در عالم سخن کارنامه ایست که سخن طرازان از بیان شان آن بعجز و قصور معترف اند ازان قصیده است این چند بیت +

ابیات

شمشاد رخ تو لاله و نسرین خجلت ریحان	همی بسم لب تو غنچه رنگین شده خندان	شد پیدا ز خط تو سبزه و ریحان چمن تو گل	شود ظاهر قد تو فتنه بستان دم جولان

و از مشتوا این دو بیت که بسر می نویسند این مطلع که به بحر توان خواند بر می آید +

رخ تو لاله و نسرین خط تو سبزه و ریحان   لب تو غنچه رنگین قد تو فتنه بستان

و اگر این را بالعکس خوانند باین طریق مطلع میشود به تغیر قافیه +

خط تو سبزه ریحان چمن تو لاله و نسرین   قد تو فتنه بستان لب تو غنچه رنگین

و از ضمن چهار بیت قصیده که بعضی کلماتش بسرخی نویسند این قطعه مشتمل بر تاریخ فتح بدخشان بر می آید +

[illegible] ... هجری ... بابر شاه ...
[illegible] ... انتقال یافت ... این
[illegible] ... گشته ... بابن
[illegible] ... شود .

تاریخ بزبان هندی

[illegible]	[illegible]	[illegible]	بابر [illegible]

[illegible] ... امام بخش صهبائی ...
[illegible] ... والای ... گرفته شود تاریخ ...
[illegible]

تاریخ [illegible]

[illegible]	[illegible] ۹۳۷	[illegible] ۹۰۸	سال وفات [illegible]

شیخ حاجی عبدالوهاب بخاری

[illegible] ... سنه ... هجری ... که بابر شاه بادشاه ... سلطان ...
[illegible] ... تاریخ وفات ... .

مولانا هلالی استرآبادی

[illegible] ... هرات رفت و امیر علی شیر ... فرزند دیوان غزلش
[illegible] ... چون در سنه ... ثلثین و تسعمائه عبید الله خان اوزبک بر بلاد خراسان استیلا یافت هلالی
[illegible] ... گردید ... خان ... شده با آنکه او در میان اهل
تشیع ... خان ... او را بقتل رسانید چون ... قاتل
... شعری ... تاریخ شهادتش در سنه تسع و ثلثین و تسعمائه ۹۳۹ واقع شده

و [illegible]

ظهیر الدین محمد بابر شاه بادشاه غازی

ولد سلطان عمر شیخ مرزا ابن سلطان ابوسعید مرزا ابن سلطان محمد مرزا ابن مرزا میرانشاه ابن امیر تیمور گورکان صاحبقران ولادت
او بتاریخ ششم محرم سال هشتصد و هشتاد و هشت هجری که مطابق پانزدهم فبروری ماه انگریزی سال یکهزار چهار صد
و هشتاد و [illegible] عیسوی بود از بطن قتلق نگار خانم دختر یونس خان بادشاه مغلستان و خواهر بزرگ سلطان محمود که
خانی الوس مغل بعد از یونس خان باو تعلق داشت رو بعالم شهود نهاد و خواجه عبید الله احرار که قطب وقت بود
تبرکاً بفیض اثر اسم ایشان را ظهیر الدین محمد نهادند چون این لقب بر زبان ترکان جاری نمی شد بابر گفتند و تاریخ
ولادت او شش محرم یافته اند چنانچه ازین بیت مفهوم گردد .

که او را شیبک اوزبک و محمد خان شیبانی و شاهی بیگ خان نیز میخوانند رفت و بر خراسان مستولی گشت تاریخ آن در عبارت
فتح شاه دین پناه ۹۱۶ یافتند و چون شاهی بیگ خان در معرکه کشته شد شاه اسمعیل فرمود تا کاسه سر او را در طلا گرفتند و در آن
شراب خوردند چنانچه مرزا قاسم گونابادی در شاهنامه در مدح شاه گفته است ه هنوز از سرش غروری اگر در سر است
که بزم چو تو شاه را ساغر است. منقول است که چون خواجه کمال الدین محمود که وزیر شاهی بیگ خان بود در واقعه مرو اسیر شد
در وقتیکه آن کاسه را زر اندوده و شهریار بدست گرفته باده عشرت از آن می‌نوشید خواجه در مقابل شاه در صف گرفتاران
استاده بود شاه با او خطاب فرموده گفت که خواجه این سر را می‌شناسی سر بادشاه تست گفت سبحان الله
چه جای حیرت دولتی بود که هنوز دولت در وی باقی است که با این حال بر دست چون تو صاحب دولتی است که دمبدم از لال
باده نشاط می‌نوشی این نکته موجب انبساط خاطر اشرف گشته خواجه را منظور نظر التفات گردانید و بوزارت خراسان
بدستور معزز و سرفراز ساخت و ریاضی که در جمیع شعرای هرات با نام بود فتوحات زمان ایشان را بنظم آورده و این
بیت در تاریخ فتح خراسان گفته.

تاریخ

بود تاریخ قتل اوزبک و فتح خراسانش | امیر المومنین حیدر علی ابن ابیطالب ۹۱۶

و شاه اسمعیل در سنه نهصد و بیست با سلطان سلیم بادشاه روم مصاف داده غرضکه از سنه احدی و عشرین تا سنه
ثلثین و تسعمائه اوقات خود را بالعیش و عشرت گذرانیده و در آخر عمر بجهت شکار اسپ بجانب شروان میل نمود و بعد از
مراجعت بیمار شد و در صباح دوشنبه نوزدهم رجب سنه ثلثین و تسعمائه بجهان جاودان شتافت نعش او را
در اردبیل برده دفن نمودند از عبارت طاب مضجعه ۹۳۰ و [illegible] ۹۳۰ این تاریخ وفات او استخراج می‌یابد یکی از فضلا در
تاریخ فوت او گفته.

۹۳۰

تاریخ

شاه دین شاه بگفتم بهر تاریخش ۹۳۰ | را بهمین الفاظ را تاریخ فوتش ساختم

۹۳۰

تاریخ دیگر

شاه گردون پناه اسمعیل | آنکه چون مهر در نقاب شده | از جهان رفت و ظل شد تاریخ ۹۳۰ | سایه تاریخ آفتاب شده

۹۳۰

مدت سی و هشت سال عمر داشت و بیست و چهار سال بدولت گذرانید بعد از وی پسرش شاه طهماسب صفوی بر تخت
حکومت نشست و پنجاه و سه سال بادشاهی نمود و برادرانش بهرام مرزا و القاص مرزا و سام مرزا بودند.

سلطان ابراهیم حسین لودی

پسر سکندر شاه لودی است بعد وفات پدر در اواخر سال نهصد و پانزده هجری در دار السلطنت آگره بر تخت نشست
و این قطعه در تاریخ جلوس اوست.

تاریخ

چون افسر دولت از سر ابراهیم | گردید چو چتر او سعادت آمود | سال تاریخ همایون سا بمست | هاتف گفتا که تاج دولت آسود ۹۱۵

و سلطان ابراهیم بر اکثر ممالک هندوستان فرمانروائی میکرد تا آنکه محمد بابر شاه از اولاد امیر تیمور صاحبقران از ولایت آمده

تاریخ

۹۲۵

چون سر محمد خلف آل عبا | دین دیر فنا رفت سوی دار لقا
تاریخ شہادتش رقم کرد قضا | والله شہید بحق الموسوئی

عزیزی دیگر چنین یافته

۹۲۷

چون کرد بتیغ جانستان چرخ فلک | از لوح زمانه نام میرک را حک
گفتم که حساب سال آن واقعه چیست | دل گفت که قتل شہدگان سرک

مولانا امیدی

بجودت طبع و استقامت ذہن قدوه شعرای زمان بود مولدش قصبه طہران است من اعمال ری داد بانجم ثانی و میر عبد الباقی و خواجه حبیب الله که از امرا و ارکان دولت شاه اسمعیل صفوی بودند اتحاد تمام داشت میان او و شاه قوام الدین نوربخشی عداوت جانی بود تا آنکه قوام الدین در سنه ثلثین و تسعمائه نیم شبی برو غافل ریخته نخل حیاتش را از پا در آورد این قطعه در تاریخ وفات اوست اما تاریخ عدد کم میشود شاید که در سنه نهصد و بیست و پنج وفات کرده باشد والله اعلم

تاریخ

نادر العصر امیدی مظلوم | گو بناحق شہید شد ناگاه
شب بخواب من آمد و فرمود | کای ز سر درون من آگاه
بہر تاریخ قتل من بنویس | ۹۲۵ آه از خون ناحق من آه

شاه اسمعیل صفوی

اول اوست از سلاطین صفویه که بر تخت ایران نشسته پدرش سلطان حیدر را ز اولاد شیخ صفی الدین اردبیلی است که احوالش ۸۹۲ پیش ازین مرقوم گشته ولادت شاه اسمعیل در بیست پنجم ماه رجب سنه هشتصد نود و دو بوقوع آمده و ظلوع سپہر شاه اسمعیل و بد و دولت قزلباش تاریخ میلاد اوست چون پدرش سلطان حیدر در محاربه که با شروان شاه کرده بود در سنه هشتصد و نود و سه هجری کشته شد پسرش شاه اسمعیل که یکساله بود بدست شروان شاه افتاد و بعد از چند سال از خوف سلطان یعقوب گریخته خفیه در گیلان بسر می برد در انجا مریدان پدرش از هر جانب جمع شدند تا آنکه در نهصد و سنه نهصد و شش بعزم انتقام خون پدر و جد خود که از دست فرخ یسار بن سلطان خلیل الله والی شروان بقتل رسیده بود لشکری جمع ساخته بر سر او رفت و در معرکه او را بدست آورده بملک نیستی فرستاد و در سنه سبع و تسعمائه در حوالی شروان بر الوند بیگ آق قوینلو غالب آمد و در اندک روزگار بسیاری از ممالک ایران را فتح کرده بر تخت سلطنت نشست و ملقب بشاه اسمعیل صفوی شد مذہب اثنا عشره در ایران از وقت او رواج و رونق پذیرفته چنانچه اہل توران تاریخ جلوس او را که در سنه نهصد و شش ۹۰۶ دست داده مذہب ناحق یافته اند و صاحب طبعی در ایران این را شنیده بعبارت عربی درست کرده مذہبنا حق ۹۰۶ غرضکه شاه اسمعیل ہر جا که میرفت نسیم عنایت ازلی بلا گردان شقه لوای دولتش میشد در سنه نهصد و هشت قلعه فیروزه را بدست آورد و لشکرش بعزم تسخیر حصار استا که حسین کیا جلاوی و مراد بیگ شاملو با سپاه فراوان دران قلعه متحصن شده بود رفتند چون آن حصار را گرفتند حکم شد تا اہل حصار را ہلاک ساختند و مراد بیگ را بر آتش کباب نمودند و صوفیان در حضور شاه او را بخوردند و حسین کیا را در قفص کرده چندان جفا و آزار دادند که خود را بکشت چون در سنه نهصد و شانزده به شاہی بیگ خان والی خراسان

تاریخ

۹۲۶

گفتم زهرات آمده روز دوم		پرسید دل از من که چه آمد تاریخ		دو رابر اجل گشت نشان چون انجم		جوان معنی آن چشم خرد را مردم

سلطان سلیم بن سلطان بایزید پادشاه روم

ولادتش در سنه هشتصد و هفتاد و هفت هجری بوده و بعد مغلوب و مسموم ساختن پدر خود را در بیست و هم صفر سنه نهصد و هجده در روم بر اورنگ فرمانروای برآمد بعد از جلوس متوجه برسا گردید و هشت نفر از برادر زادهای خود را که در انجا بودند بدست آورده بقتل رسانید و از انجا متوجه منیا گردید برادرش قورخت از وصول او خبردار شده در یکی از جبال گریخت و آخر ظاهر گشته بقتل رسید و سلطان احمد نیز که برادر خورد او بود بعد چندی مقتول گردید چون از دفع اقربا باز پرداخت لشکری بآذربایجان کشید چون خسرو ایران شاه اسمعیل ماضی که اول پادشاه از سلاطین صفویه است در همدان از آمدن او اطلاع یافت با دوازده هزار سوار عنان بجانب او کشید و در اوایل رجب سنه عشرین و تسعمائه در دشت فرسنگی تبریز بموضع چالداران آتش حرب فریقین دست داده قتال صعب رو نمود و کس بسیاری از سپاه ایران بزخم تفنگ دشمنان نیز جنگ کشته گردید و سلطان سلیم به تبریز آمده هشت روز دران شهر توقف نمود و در آخر ماه طبل کوچ زده بصوب روم در حرکت آمد و در سنه احدی و عشرین و تسعمائه قلعه کماخ را از تصرف گماشتگان شاه اسمعیل بیرون آورد و در سنه اثنی و عشرین و تسعمائه با سلطان قانصو غوری صف جدال و قتال آراسته ولایت مصر و شام را تسخیر نمود و عرب و دیگر بسیار ملکها را فتح کرده پس از سلطنت هشت سال و هشت ماه و هشت روز در شب جمعه ششم شوال سنه ست و عشرین و تسعمائه با دل پر حسرت و دست تهی بوادی خاموشان منزل گزید بعد از وی پسرش سلطان سلیمان بجای او نشست و قریب چهل و هشت سال پادشاهی نمود.

مولانا عبدالله هاتفی

خواهرزاده مولانا عبدالرحمان جامی است و مولد او جام است زبده شعرا و افصح فصحا بود و در نظم مثنوی از سایر شاعران عصر گوی تفوق ربوده از تصنیفات اوست خسرو و شیرین و هفت منظر و لیلی و مجنون و تیمورنامه در سنه نهصد و بیست و هفت فوت کرده و در قصبه خرجرد مدفون است تاریخ وفاتش را عزیزی جامی ثانی چه شد یافته و دیگری چنین گفته

تاریخ

۹۲۷

۹۲۷ ازشاعر شهان شه شاعران طلب		گفت تاریخ فوت او طلبیدم ز عقل ۹۲۷

میر غیاث الدین محمد ابن امیر یوسف

از افاضل سادات کرام بود چون آفتاب اقبال شاه اسمعیل صفوی از افق هرات طالع گشت زمام قضایای شرعیه تمام ممالک خراسان را در قبضه اقتدار وی نهاد و پس از ان امارت بر منصب صدارت افزوده صاحب طبل و علم دخیل ساخت و حشمش گردانید امیر خان که حاکم خراسان بود حسد برده او را روز چهارشنبه هشتم رجب سنه نهصد و بیست و هفت هجری بقتل رسانید گویند که دران محل قطعه گفته نزد امیر مذکور فرستاد و این یک بیت از ان جمله است
باحق ار چه مرا میکشی و لیک ببین ٭ که عاقبت چه کند با تو خون ناحق من ٭ خواجه ضیاءالدین مرحم این رباعی در تاریخ فوت او گفته

سلطنت نشست و در امر سلطنت صاحب اقتدار گشته ولایت بیشتر از پیش مفتوح ساخت خصوص ولایت حصار الیه یحیی که از معظمات
ولایت فرنگ است و مولانا عبدالرحمان جامی سلسلة الذهب را باسم او کرده چنانچه ازین چند بیت ظاهر میشود و از بدایع آنکه
مصرعه آخر از روی حساب موافق سال جلوس است +

تاریخ

کاش نوشیروان کنون بودی	عدلش از بیشتر فزون بودی
تا ز دعوی عدل شرمنده	خسروی روم را شدی بنده
مهبط العز واسع العلی سلطان	بایزید ایلدرم شه دوران ۸۸۶

و سلطان بایزید را سه پسران بودند سلطان احمد و سلطان قورخت و سلطان سلیم و سلطان بایزید بتاریخ سنه ثمان
و عشر و تسعمائه وفات یافت و پسرش سلطان سلیم بجای او نشست +

میر افضل خواب بین

پسر میر سلطان علی خواب بین است گویند که این هر دو عزیزان هر گرا خواستندی بخواب دیدندی بنابران بخواب بین مشهور
شدند و سلطان حسین میرزا نسبت به میر سلطان علی التفات و مهربانی بسیار میفرمود در سنه نهصد و بست و یک
در گذشت تاریخ وفات او اینست +

تاریخ

سید عالی نسب سلطان علی	آنکه می گفتش خرد ز اهل یقین
میرزا چون خواب بینی شیوه بود	سال فوت اوست میر خواب بین ۹۲۱

تاریخ حوض چارسو

که حسن خان شاملو در شهر هرات در سنه نهصد و بست و پنج هجری احداث نموده و بران گنبدی عالی ساخته و نام آن حوض
چارسو نهاده +

تاریخ

رنگین بنای ملک هری ابرکه ۹۲۵

و هرات را هری نیز گویند چنانچه ازین رباعی مستفاد میگردد +

رباعی

لهراسپ نهاد و است هری را بنیاد	گشتاسپ بر و بنای دیگر بنهاد
بهمن پس از آن عمارتی دیگر کرد	اسکندر رومی اش همه داد بباد

بیت

اگر کسی پرسد ز تو از شهرها بهتر کدام	اگر جوابی راست خواهی گفت او را گو هری

خواجه آصفی ولد خواجه نعمت الله

چون پدرش چندگاه بوزارت سلطان ابوسعید قیام مینمود و چندی در سایه تربیت نظام الدین علی شیر بسر برده و گاه
همت بر ملازمت بدیع الزمان میرزا می گماشت بنابران آصفی تخلص کرده در شاعری مرتبه اعلی و در فضیلت درجه
اولی داشت دیوان غزل او امروز متداول است بتاریخ شانزدهم شعبان شاید که در سنه نهصد و بست و شش
هجری ازین عالم رحلت نمود مزارش در هرات است امیر سلطان ابراهیم امینی تاریخ فوت او را چنین
گفته +

در مرات جهان نما مرقوم است که چون در سنه احدی و تسعمائه مرزای کوچک که خواهرزاده سلطان حسین بود از سفر حجاز مراجعت نمود از جمله منسوجات که برسبیل پیشکش برزا گذرانید بیضه شتر مرغی بود چون بعد انقضای دو سال خواست که آنان بیضه کالنسه کمانیکه ترتیب نماید هرگاه آنرا دو پاره نمودند از میان آن بیضه بچه زنده بیرون خرامید

سلطان سکندر شاه لودی عرف نظام خان

در ماه جمادی الاول سنه هشتصد و بست و نه هجری از شکم بنا دختر زرگر که مشهور به بی بی سناری بود تولد پذیرفته بعد وفات پدر خود یعنی سلطان بهلول لودی در ماه شعبان سنه هشتصد و نود و چهار هجری در دهلی بر تخت سلطنت نشست نام اصلی او که نظام خان بود به علاء الدین سکندر شاه ملقب ساخت و بر طریق پدر رعایت دین و ملت بر جمیع امور مقدم میداشت در عهد او خلق آسوده و نام ظلم و تعدی نمانده و در ممالک وی رواج اسلام بنهایتی رسید که رسم کافری مضمحل گشت و معبدهای هندوان خراب شد و در شهر ایشان کفر نماند چنانچه دران دیار کارمان سرای ساخته خباز و قصاب و طباخ تعین نمود اگر هندوی اینجا غسل کردی و موی سر و ریش نتراشیدی از وی گناهکار میگرفتند روزی هندوی در باب غسل و موی سر تراشیدن مدد خواست مسلمان گفت صریحا دشوار است اگر خواهی حکمتی کنم هندو قبول نمود پس آن مسلمان او را برهنه ساخت و دستهای وی پس پشت بربست و چابک زنان او را بدریا آورد و حجام را طلبداشته گفت سر و ریش این بدبخت را بتراش حجام موی سر و ریش او را تراشید و بهمان طریق بسته و رسن در گردن انداخته در دریا غوطه دهانید بدین روش غسل میسر شد اول او ست که بلده آگره را که در تحت بیانه بود و در زمان اسلام گاهی تخت نشین نشده بود در سنه تسع و تسعمائه پای تخت ساخته حصار سری را که به دهلی شهرت یافته بود ترک داد او نیز مانند پدر با سلطان حسین شرقی و سلطان علاء الدین بادشاه بنگاله جنگها داشت در عهد او در سنه احدی و عشر و تسعمائه روز یکشنبه سوم ماه صفر در اکثر بلاد هندوستان خصوص در بلده آگره زلزله عظیم شد چنانکه کوهها بلرزه در آمد و عمارات عالی محکم از هم ریخت زنده‌ها قیامت پنداشتند و مرده‌ها حشر انگاشتند چنانچه ازین تاریخ مستفاد میگردد

تاریخ

در نهصد و احدی عشر از زلزله ۹۱۱ — آگره دید سواد آگره چون مرحله
با آنکه بناهاش همه محکم بود — از زلزله شد عالیها سافلها

در آئین اکبری مرقوم است که کبیر جولا که مشهور در هندوان است در زمان او بود و قبرستش در رتن پور است و سلطان سکندر در بلده آگره بتاریخ هفتم ماه ذیقعده روز یکشنبه سال نهصد و پانزده هجری فوت کرده مدت سلطنت او بست و یک سال و چند ماه بود و تاریخ وفاتش اینست

تاریخ

چو کرد رحلت عالم نظام خان سلطان — ز جان به تنگ جهانی ز راه دلداری ۹۱۵
جهان سیه شده در چشم هر کس از مرگش — ز حال عالم گفتا سروش تاری شد

سلطان بایزید ابن سلطان محمد بن سلطان مراد بادشاه روم

بعد وفات سلطان محمد که پدر او بود در روز سه شنبه نوزدهم شهر ربیع الاول سنه هشتصد و هشتاد و شش در روم بر تخت سلطنت

مسجد جامع دهلی بنظرش درآمده بود برداشته بدست میان بهونه داد او کورنشات بجا آورده بمقتضای فکرت بلند بخاطر آورد که
چون این دانه سعادت دست بوس بادشاه یافته فکری باید کرد که حیات ابدی یابد آنرا در باغیچه نشیمن خود کاشته
مراسم حزم واحتیاط در پرورشش آن بکار برد از و چند خوشه بر آمد چون پخته شد زیاده از دو صد دانه بهم رسید همچنین
چند سال علی التواتر کاشته حاصلات آن سال بسال بهم رسانیده مبلغ فراوان پیدا کرد و از ان مبلغها در شهر دهلی
مسجدی بعمارت متین احداث نموده حقیقت آن دانه و احداث مسجد بعرض بادشاه رسانید سلطان بعقل و دانشش او
آفرین کرده بعنایات بادشاهانه و افزایش مواجب سرفراز گردانید و آن مسجد باسم مسجد موهه موسوم گشت و تا حال در دهلی
قائم است و بهمان نام شهرت دارد اما سید لطف الله از آن نواحی اندرون مسجد مذکور خانه خود ها ساخته اند و در انجا می مانند این مسجد
شاید که چند سال بعد از سال نهصد احداث یافته بود گویند که چون سلطان سکندر نوجوان بود کاری که پسندیده خردمندان
و لائق بادشاهان نباشد بی مشورت وزرا می نمود چنانچه اینچنین وزیر صاحب تدبیر را بدون وقوع هیچ تقصیر مقید
ساخت و غیر از جرمی که از و قتل لازم آید آن بیگناه را بقتل رسانید اما در تاریخ فرشته مرقوم است که پسر بادشاه
یعنی سلطان ابراهیم حسین در زمان خود میان بهونه را همراه دیگر مجرمان که در قید بودند مقتول ساخت ✤

ابوالغازی سلطان حسین مرزا

ابن مرزا منصور بن مرزا بایقرا ابن مرزا عمر شیخ بن امیر تیمور صاحبقران است چون سلطان ابوسعید مرزا در سنه هشتصد و هفتاد
و سه هجری بدست حسن بیگ افتاده بقتل رسید هرات وغیره بدست سلطان حسین افتاد و در دهم ماه رمضان سنه
ثلاث و سبعین و ثمانمائه در دار السلطنت هرات بر تخت شاهی نشست و بعد کشتن مرزا یادگار محمد بر تمامی ملک
خراسان مستولی گشت و امیر نظام الدین علی شیر وزیر او بود و سلطان حسین مرزا در هرات مکانی تعمیر نموده که آن را
تخت سفر گویند و حالا هم موجود است هنگام احداث آن مکان مرزا حکم کرده بود که هر که شراب خورد سزا او همین باشد
که او را بتعمیر تخت سفر بکار آوردن سنگ و خشت مشغول سازند چنانچه ازین بیت مستفاد میگردد بیت هر که با
لاله رخان باده گلرنگ کشد ✤ حکم مرزاست که بر تخت سفر سنگ کشد ✤ و مولانا عبد الرحمان جامی که در زمان او بود
نسخه یوسف زلیخا را بنام او نظم نموده چنانچه گفته است بیت درین عین آنکه چون انسان عین است ✤ جهان را مردمی
سلطان حسین است ✤ وفات سلطان حسین مرزا در ماه محرم سنه نهصد و دوازده هجری بوقوع آمده و در طبقات
اکبری مرقوم است که در سنه نهصد و یازده بتاریخ شانزدهم ذی الحجه فوت کرده مدت عمر او هفتاد سال و مدت
حکومت سی و هشت سال و چهار ماه بود و در هرات مدفون است بعد از وی فرزندان او بدیع الزمان مرزا و مظفر حسین
مرزا باتفاق بر تخت نشستند مولوی جامی در صفت مظفر حسین در کتاب مسطور این بیت در معما گفته بیت
درین میدان که با دا خالی از درد ✤ فلک طاس تهی را پر فرح کرد ✤ بعد از انکه شاه بیگ ماوراء النهر را مسخر ساخت
عزم تسخیر ممالک خراسان نمود و در سنه نهصد و سیزده بهرات آمد و این هر دو مرزایان که شب و روز بجز شراب خوردن
کاری دیگر نداشتند از خواب غفلت بیدار شده صف آرائی نمودند محاربه صعب روی نمود و شکست بر لشکر
مرزایان افتاد و مظفر حسین گریخته بطرف قندهار رفت و در انجا کشته شد و بدیع الزمان مرزا بطرف روم فرار نموده

زدگرفتم بدیگری دادم ❊ امیر علیشیر بیشتر از بیشتر رنجیده پروانهٔ قتلش از بادماه حاصل ساخت و مولانا جلا نموده بطرف ماوراء النهر رفت ولادت او در سنه هشتصد و چهل و چهار و وفات او در صبح یکشنبه یازدهم جمادی الاول سنه نهصد و شش بود یکی از فضلا تاریخ وفاتش در سلک نظم آورده ❊

تاریخ

آن میر بلند قدر والی رتبت | چون کرد ازین جهان بجنت رحلت
از سال وفات جای او پرسیدم | دادند جواب من که جنت جنت ۹۰۶

و مولانا صاحب دار قصیده در مرثیه او گفته که از مصرع اول هر بیت تاریخ ولادت و از مصرع دیگر تاریخ وفات می برآید این چند بیت ازان است ❊

تاریخ

ای فلک بیداد و بی‌مهری بنیان کرده‌ای ۸۴۴ | ای اهل ملک و جهان آباد ویران کرده‌ای
کرده گاه از جفا ویران دل اهل هنر ۸۴۴ | گر زکین قصد هلاک مسلمان کرده
کرده بر جان کین بنیاده دام ۸۴۴ | هر زبان از کینه جوئی قصد جان کرده ۹۰۶

شیخ سماء الدین

در سیر العارفین مرقوم است که او از جملهٔ شیخان عظام بوده و از روی علم ظاهر و باطن آثار جنید و بایزید در اطوارش بود معاصر سلطان بهلول لودی بوده و برادر حقیقی ایشان شیخ اسحاق نام داشت وفات او در هفدهم ماه جمادی الاول شاید که در سنه نهصد و هفت واقع شده و مدفن او بالای حوض شمسی در دهلی واقع است و این تاریخ در وفات او در سیر العارفین مرقوم است ❊

تاریخ

مرشد دین اکمل شاه سماء الدین چو رفت ۲۰۲ | بر سریر عرش آمد کام او
هشت خلد آمد بنام او اگر پرسی یکی | سال تاریخش بگو هشت آمده نام او

یعنی عدد عبارت هشت را که هفتصد و پنج میشود با عدد اسم او سماء الدین که دو صد و دو میشود یکجا کرده آید تاریخ فوت برآید ❊

مولانا عبد الجلیل

از افاضل هرات بود در سنه نهصد و یازده در آنجا فوت کرد و تاریخ فوتش امینی گفته

تاریخ

افسوس ازان سپهر دانش | کش بود جواب شیوه اتقان
تاریخ وفات او خرد گفت | علامهٔ بی مثال آفاق ۹۱۱

سلطان محمود مرزا ابن یونس خان

۹۱

بعد از رحلت پدر در سنه نهصد و دو والی مغلستان شد و آخر بدست شاهی بیگ خان گرفتار گشته بر لب دریای خجند بقتل رسید و لب دریای خجند ۹۱۴ تاریخ این واقعه است قتلش شاید که در سنه نهصد و چهارده وقوع یافته

ذکر مسجد موٹھه

در خلاصة التواریخ مرقوم است که این مسجد تعمیر کرده میان بهوه است و میان بهوه از سادات عظام و وزرای کرام سکندر شاه لودی بود گویند که میان بهوه نوعی دانش و فراست داشت که روزی سلطان سکندر دانهٔ غله موٹھه که در

تاریخ

کمال الحق والدین شیخ سبحی	که آمد جنت فردوس حالش	ز روی تعمیه تاریخ فوتش	شود حاصل ز نام ولکشایش

۹۰۱

اگرچه مولف را از سال فوتش شبهه است اما ازین تاریخ چنان مستفاد میگردد که او در سنه نهصد و یک هجری فوت کرده
یعنی اگر از عدد حروف شیخ عدد حروف چو دور کرده شود تاریخ برآید +

شمس الدین محمد روجی

روز شنبه شانزدهم رمضان سال نهصد و چهار هجری فوت کرده امیر سلطان ابراهیم امینی تاریخ چنین یافته +

تاریخ

آن پیر که سر عشق اورا	از عین شهود بود مشهود	منصوب بروح در حقیقت	ز و نسبت هر دو کون مقصود
	شد سوی جنان گشت تاریخ	شنبه که ز صوم شانزده بود	

۹۰۴

امیر کمال الدین حسین

در ایام دولت سلطان یعقوب بن حسن بیگ از طبس باذربایجان شتافته و چند گاه در ظل تربیت آن پادشاه
گذرانیده چون در سنه نهصد و چهار بهرات آمد ابوالغازی سلطان حسین مرزا صدارت پرسیدن و هم و اوخوایان
را برای صواب نمایش تفویض او نمود و مولانا فصیح الدین تاریخ صدارت او نظم فرمود +

تاریخ

ای آنکه زیاده شد ز تو قدر سریر	در اوج صدارتی مه بدر منیر	ای صدر قریش صاحب عالی قدر	تاریخ صدارت تو شد صدر قریش

۹۰۴
۹۰۴

مولانا حسین واعظ

صاحب تفسیر حسینی است همعصر ملا عبدالرحمان جامی بوده در سنه نهصد و ده هجری فوت کرده +

تاریخ از فخر الواعظین

ناصح و فیاض مولانا حسینی کاشفی	آنکه گنج معرفت در مخزن دلها نهاد	دیدمش در واقعه بر منبر عرش شرف	گفتمش تاریخ فوتت چیست ای صاحب رشاد
	گفت چون شد بعد ازین منبر عرشم مقام	از پی تاریخ بنگر منبر ما عرش باد	

۹۱۰

امیر نظام الدین علی شیر

متخلص به نوای خلف صدق گنجینه بها در است و گنجینه بهادر در زمان سلطان ابوسعید از مقربان درگاه او بوده
جد مادرش میر ابوسعید در سلک اعظم امرای بایقرا مرزا جد سلطان حسین مرزا منتظم و امیر علی شیر وزیر
مرزا سلطان حسین پادشاه خراسان بوده که هیچ کس را آن پایه و منزلت نبود علما و مورخان تالیف بسیار
بنام او نوشته اند منقول است که میر بنا بر عدم توجه بجانب تاهل به عنیت اشتهار یافته بود و مولانا بنای قصیده در
مدح او گفته صله چنانکه مطبوع او بود ونرسید بنا علیه آن قصیده را باسم سلطان احمد میرزای توم سلطان حسین
مرزا کرده بدو گذرانید این معنی مسموع میر شده نسبت بملا بنای در مقام کلفت شد مولانا جهت تلافی این قطعه
را نوشته بملازمتش فرستاد قطعه دختر اینکه بکر فکر منست + هر یکی را بشوهری دادم + آنکه کابین نداد عنی بوده +

پس بعضے کسان که یک عدد زیاده نوشته اند شاید که درست نباشد + + + + +

ذکر سلاطین گجرات

ولایت گجرات از زمان دولت سلطان علاء الدین خلجی تا هنگام غلبه امیر تیمور گورکان بتصرف بادشاهان دهلی بوده بعد از آن
حکام اندیار بسبب ضعف سلطنت سر از اطاعت پیچیده خود بادشاه شدند و اول ایشان ظفر خان بن وجیه الملک است
که در زمان ناصر الدین محمود بن محمد شاه بن فیروز شاه باربک بادشاه دهلی بحکومت گجرات امتیاز حاصل نموده در
سنه هشتصد و شش هجری پسرش تاتار خان پدر خود را بی اختیار کرده حاکم گجرات شد و خطبه بنام خویش کرده خود را
محمد شاه نامید و بعد از چند سال مسموم گردید بعد فوتش پدرش ظفر خان در سنه هشتصد و ده هجری علم شاهی افراشته
سکه و خطبه بنام خود کرده لقب خود مظفر شاه نهاده بر تخت شاهی نشست الغرض ابتدای سلطنت گجرات از همین وقت
باشد در ماه رمضان سنه هشتصد و سیزده سلطان احمد شاه نبیره مظفر شاه جد خود را مسموم ساخته بر سریر فرمانروائی
نشست و در همین سال بنیاد شهر احمد آباد گجرات نهاد چنانچه تاریخ بنای آن که باخیر است (۸۱۳) سابق ازین مرقوم گردیده و سلطان
مظفر شاه و احمد شاه هر دو معاصر سلطان هوشنگ بادشاه مالوه بودند و با او جنگ داشتند و سلطان احمد شاه سی و دو
سال و شش ماه و بست و دو روز حکومت نموده چهارم ربیع الثانی سنه هشتصد و چهل و شش هجری درگذشت
بعد از وی پسرش محمد شاه مسند شاهی را رونق بخشید در ایام او شیخ احمد کهتو که یکی از اولیای روزگار بود فوت کرد و
سلطان محمد روضه عالی بر تربتش تعمیر ساختن فرمود و محمد شاه بعد حکومت هشت سال نه ماه و چند روز بتاریخ بستم
محرم سنه هشتصد و پنجاه و پنج ازین جهان فانی را پدرود نمود بعد از وی پسرش جلال خان خود را ملقب بسلطان
قطب الدین ساخته قدم بر سریر شاهی نهاد در ایام او شیخ برهان الدین قطب عالم غره ذی حجه سنه هشتصد
و پنجاه و شش در گجرات فوت کرد و سلطان قطب الدین بعد از حکومت هشت سال و شش ماه و شانزده
روز بتاریخ ششم رجب سنه هشتصد و شصت و سه درگذشت پس از وی عم وی سلطان داود یکماه سلطنت
نموده معزول شد و امرا سلطان محمود بیکره را بتاریخ دوازدهم شعبان سنه مذکور بر تخت شاهی نشانیدند در
زمان او حضرت شاه عالم که یکے از اولیای وقت بود در سنه هشتصد و هشتاد فوت کرد و مقبره او در رسول آباد
گجرات است و محمود شاه در دوازده کروهی احمد آباد شهری بنا نهاده محمود آباد نام کرد و بعد سلطنت پنجاه و چهار
سال بتاریخ سوم رمضان سنه نهصد و هفده هجری درگذشت و در سرکیج گجرات مدفون گردید + فقط

ماۃ دہم از سال نهصد و یک لغایت سنه یکهزار از هجری

در ابتدای ماۃ دہم سلطان بایزید ایلدرم در روم و مرزا سلطان حسین در خراسان و شیروان شاه المشهور
بفرخ یسار در شیروان و سلطان سکندر شاه بن سلطان بهلول در هند و سلطان محمود شاه بهمنی در دکن
و سلطان غیاث الدین خلجی در مالوه و سلطان محمود بیکره در گجرات فرمانروائی مینمودند و صاحب خطبه و سکه بودند +

شیخ پنجو سنبهل

از اعظم مشایخ هند بود و پدر شیخ عبدالقادر بداونی که ملوک شاه نام داشت یکی از مریدان او است این تاریخ که [illegible] در وفات او است +

دران وقت عمرش بهفتاد رسیده بود چنانچه میگوید بیت مرا بهفتاد وشد سال وترا هفت مه تراچی آید اقبال و مرا رفت مه
وتاریخ اختتام کتاب مذکور را اینچنین گفته بیت

تاریخ کتاب یوسف زلیخا

ختم لله که این جنس خطاتر — رسانید آخرین سالی بآخر
که باشد بعد از آن سال مجدد — نهم سال از نهم عشر از نهم صد

از آخر مصرعه قطعه مذکور تاریخ این مثال بر می آید یعنی نهم سال از نهم عشر سال هشتاد و نه شد و نهم صد سال هشتصد شد پس تاریخ هشتصد و هشتاد و نه شد فقط و جامی بسن هشتاد و یک سالگی روز جمعه هیجدهم محرم سال هشتصد و نود و هشت یا که هشتصد نود و نه هجری ازین جهان فانی بعالم باقی انتقال نموده و مولانا عبد الغفور لاری مدت حیات وی را از حروف کاس که بمعنے جام ست استخراج کرده و این تاریخ در وفات او از مولف این اوراق ست +

تاریخ از مولف

جامی آن استاد فضل و هنر — رفت از مکتب جهان بجهان
و انکلی جست حرف تاریخش — گفتمش صاد و میم و دال و طا برخوان

19

تاریخ از فخر الواصلین

انکه بی نظر جاسے بود — بکمالات علم نامے بود
همه تصنیف آن معلی شان — عدد جام شد رقم برخوان
شب آدینه بود نوزدهم — بینک و ریب از ربیع دوم
که زدنیا گذشت عارف حق — جانب آسمان هفت طبق
هاتفم گفت سال رحلت او — جای جامی بهشت عدن بگو

۹۹

واین دو تاریخ از تواریخ مرأت جهان نما نوشته شد +

تاریخ

جامی که بود بلبل جنت مقیم شد — فی روضة مکرمة ازهها الثما
کلک قضا نوشت روان بر در بهشت — تاریخه ومن دخل کان امنا

۸۹۹

ایضا

قطب آفاق حضرت جامی — کان فی لیلته الورا نورا
کرد رحلت ز دهر شد تاریخ — هزدهم روز ماه عاشورا

۹۹

پهلوان محمد مشهدی

از نوادر اعصار و سر حلقه پهلوانان روزگار بوده و معاصر سلطان حسین مرزا و امیر علی شیر بود و در سنه تسع و تسعین و ثمانمائه در هرات در گذشت و چونکه مولوی جامی یکسال پیش از و فوت کرده چنانچه امیر علی شیر در تاریخ وفاتش این قطعه گفته واین تاریخ باسلوب غرائب واقع شده که بیک عبارت تاریخ فوت دو کس ظاهر مے شود ولفظ مخدومی درانجا اشاره بر مولوی جامی است +

تاریخ

محمد پهلوان هفت کشور — که در دهر پیش نبود اقران و امثال
زبعد قطب عالم عارف جام — که او مخدوم دوران بود بی قال
سر و سر حلقه اهل طریقت — که رفت از قید گیتی فارغ البال
پس از سالی سوی جنت خرامید — ازین دیرینه دور مختلف حال
اگر پرسد کسی تاریخ فوتش — بگویش بعد مخدومی بیکسال

۸۹۹

ازین تاریخ ممات ظاهر است که سال وفات مولوی عبد الرحمان جامی سنه هشتصد و نود و هشت است

۸۹۸

روی داد و امیر علی شیر که وزیر سلطان حسین میرزا بود تاریخ را خلد برین یافته ابو سعید فخر کو علیه سال وفاتش هشتصد نود و دو میشود و آن اینست ۸۹۶

تاریخ

مظهر فیض و فضل و لطف اله	خواجه حق نما عبید الله	عزت دودمان ابرار است	شرف خاندان احرار است
از وجودش زمانه پر ضو بود	کهنه بنیاد دین از و نو بود	از زمان سروش حق بشنو	سال مولود آن خدا بین ۸۰۶
شب شنبه که خواجه نقل نمود	سلخ ماه ربیع الاول بود	سال نقلش بگو بلا اشتباه	خواجه عابدان عبید الله
	در سمرقند مرقدش میدان	بر سر عرش مسندش میدان	

۸۹۵

میرزا عمر شیخ

ابن سلطان ابو سعید میرزا از اولاد امیر تیمور صاحبقران است در سنه هشتصد و شصت در سمرقند متولد شده پدرش سلطان ابو سعید نسبت بفرزندان دیگر ایشان را دوست تر میداشتند و از فرط توجه در نگاهداشت ملک برونی ولایت اندجان و آن نواح را با ایشان داده بودند و ایشان آن ولایت را که حد و مغلستان بود بنوعی ضبط فرموده که لشکر بیگانه را مجال عبور بان حد و نبود بلکه ایشان همواره با لکائی یونس خان تاخت می آورد و بعد از وفات پدر در سنه هشتصد و هفتاد و سه باتفاق امرا و اعیان مملکت بر سریر فرمانروای فرغانه که اندجان پای تخت و یکی از شهرهای آنجاست متمکن شده مدام بصحبت درویشان خدا شناس متوجه بود علی الخصوص بخواجه ناصر الدین عبید الله احرار نهایت اخلاص و نیازمندی داشتند و اخسیکت پایه تخت میرزا عمر شیخ بوده و آن بر جری عظیم واقع شده بحسب تقدیر روز دوشنبه چهارم رمضان سال هشتصد و نود و نه بحوالی کبوتر خانه که بر یکی از عمارات بود نشسته تماشای کبوتران متوجه بودند یکی از خدمتگاران از گسستن جر خبردار شده بمیرزا آگاهی داد میرزا برخاسته یک پای در کفش آورده بود که آن جر از هم جدا شد و آن پادشاه با برج علوی شتافتند سن شریفش بسی و نه سال رسیده بود و ایام سلطنت بیست و شش سال و دو ماه بود و ایشان سه پسران و پنج دختران داشتند بزرگترین پسران باعتبار صورت و سعی ظهیر الدین محمد بابر شاه بود دوم میرزا جهانگیر و سوم میرزا ناصر ✢ ۸۹۹

مولانا نور الدین عبد الرحمان مشهور بمولوی جامی

در نسخه هفت اقلیم مرقوم است که لمعات فضائل و کمالاتش مانند فروغ آفتاب منور ساز عرصه ربع مسکون بود صاحب رشحات آورده که جد ایشان مولانا شمس الدین محمد دشتی بوده منسوب بمحله دشت اصفهان که بنابر نوائب زمان از وطن بر آمده بخراسان افتاده و در قصبه جام توطن گزیده بود و والد او مولانا نظام الدین احمد دشتی نام داشت و جامی در جام در بیست و سوم شعبان سنه هشتصد و هفده متولد گشته و بدان سبب جامی تخلص فرموده و در دار السلطنت هرات مسکن گزیده بیت مولدم جام و رشحه قلمم ✢ جرعه جام شیخ الاسلامی است ✢ لاجرم در جریده اشعار ✢ بدو معنی تخلصم جامی است ✢ در عنفوان شباب تحصیل علوم نموده سرآمد اقران گردید و در عهد سلطان ابو سعید بخدا شناسی و خدا پرستی شهرت یافته قبول خاص و عام گشت و در عهد سلطان حسین بالیقرا بیشتر از بیشتر قبول یافت و امیر علی شیر غاشیه اقتدا او بر دوش جان داشت و جامی بخدمت خواجه عبید الله احرار اخلاص و اتحاد بسیار داشت و از خلفای مولانا سعد الدین کاشغری بود تالیفات او بسیار است از جمله تصنیفات او یکی نسخه یوسف زلیخا است که در سنه هشتصد و هشتاد و نه هجری باتمام رسانیده

و چون بنابر تهدید و وعید حسن بیگ لوای مخالفت برافراخت موجب ویرانی آن لشکر گردید و سلطان ابوسعید مقید گشته بقتل رسید و چون فرخ یسار نسبت بخاندان شیخ صفی عازری و قصدی اندیشیده بود بمکافات آن در نهصد و ششم بدست شاه اسمعیل صفوی کشته شد بعد از وی پسرش بهرام بیگ قائم مقام پدر خود گردیده در نهصد و هفت فوت گردید پس از وی برادرش غازی بیگ که زر غازی بیگی بدو منسوب است والی شده در سنه ثمان و تسعمائه درگذشت بعد از وی شیخ ابراهیم مشهور بشیخ شاه بن فرخ یسار و بعد از وی پسرش سلطان خلیل و بعد از وی شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخ شاه قبای حکومت یکی بعد دیگری پوشیدند در وقتیکه طهماسپ صفوی فتح شروان را پیش نهاد همت ساخت شاهرخ بقدم مخالفت پیش آمده در سنه نهصد و چهل و پنج بدست او افتاد و آن سلسله منتهی گردید ❊

سلطان بهلول لودی

ابن کالا بن ابراهیم خان حاکم ملتان بود وقتیکه بهلول در شکم مادر بود خانه بر مادرش افتاد و جان داد پدرش بزودی شکم زن چاک زده پسر را برآورده و بهلول نام نهاده بهلول در سنه هشتصد و پنجاه و پنج غائبانه سلطان علاء الدین بن سلطان محمد شاه بادشاه دهلی که در بداؤن استقامت داشت بر حسام خان وزیر او که حراست دهلی میکرد مستولی گشته دهلی را متصرف شد و در سنه هشتصد و پنجاه و پنج خطبه و سکه بنام خود کرده بتاریخ بست و پنجم ذی حجه بر تخت جلوس نمود تاریخ جلوسش این است ❊

تاریخ

شاه بهلول چون بتخت نشست | عدل ما ساز زیب ملک ست
گفت دل سال چیست هاتف گفت | که بهار جلوس سلطنت است ۸۵۴

و او اکثر با سلطان محمود شاه و پسرش محمد شاه شرقی مقاتله و محاربه دست داده و چون نوبت بسلطان حسین شرقی پسر محمود شاه رسید تا چند سال با او صلح قرار گرفت باز میان ایشان نزاع قائم گردید و مدتی بین الجانبین محاربه بود اما هر مرتبه سلطان حسین هزیمت یافته و سلطان بهلول بعد سلطنت سی و هشت سال و هشت ماه و هشت روز در سنه هشتصد و نود و چهار مریض گشته بتاریخ دوم ماه شعبان وفات یافت و پسرش سکندر شاه بر جای او نشست مقبره او در دهلی متصل درگاه شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلی واقع است تاریخ وفات سلطان بهلول این است ❊

تاریخ

۸۹۴

هشتصد و نود و چهار رفت از عالم | خدیو ملک ستان و جهان کشا بهلول
ز تیغ ملک ستان بود لیک وقت اجل | بود محال الشمشیر و خنجر مصقول

تاریخ تعمیه

۸۹۴

شاهنشه عالم شه بهلول که دیدی | افتاده در اطراف جهان صیت جلالش
در خلد شد و گفت سروش از سر حسرت | قصه سفر عالم ارواح ز سالش

خواجه عبید الله احرار نقشبند

در زمان سلطان ابوسعید مرزا و عمر شیخ مرزا در حیات بوده و آن هر دو بادشاهان ارادت و اخلاص و اعتقاد و نیازمندی بسیاری با او داشتند و مولوی جامی که یکی از مریدان او بود در نسخه یوسف زلیخا او را یاد کرده است ❊ چو فقر اندر قبای شاهی آمد ❊ به تدبیر عبید اللهی آمد ❊ وفات خواجه موصوف در سمرقند بسال هشتصد و نود و ششم هجری

امیر حسن بیگ بود دوه ویرا بر مسند خلافت نشانیدند و سلطان حیدر تاجی از سقرلاط قرمزی که مشتمل بر دوازده ترک بود ساخته
بر تارک می نهاد و هرکه دست ارادت بدو می پیوست از جان جنس افسری بوی میداد و چند هزار کس را از قبایل اتراک چیده
کلاه سرخی بآنها عطا فرمود و همه را قزلباش ملقب ساخت قزل در ترکی سرخ و باش بمعنی سر آمده چون امیر حسن بیگ
بر میرزا جهان شاه و میرزا سلطان ابوسعید ظفر یافت بوسیله عقیدت و اخلاصی که نسبت بدان دودمان داشت صبیه
صلبیه خود حلیمه بیگی آغا را در سلک ازدواج سلطان حیدر کشید از وی سه پسران حاصل شد که یکی از آن جمله شاه
اسمعیل صفوی است که ذکرش بعد ازین مرقوم خواهد گردید و بسبب مواصلت امیر حسن بیگ مواد سلطان حیدر
روی در ازدیاد نهاد همواره بر نسبت والد خود و دو فور شوکت ارباب غزا و جهاد را مطمح نظر میداشت تا در آخر اوقات
حیات رایت نهضت بجانب دربند شروان برافراخت و فرخ یسار بن امیر خلیل الله که دران زمان شروان
شاه بود توهم نموده از سلطان یعقوب پسر حسن بیگ که او نیز از سلطان حیدر متوهم بود استمداد لشکر نمود و سلطان یعقوب
سلیمان بیگ را با چهار هزار سوار بامداد او روان ساخت و در نواحی تبرسران تلاقی فریقین دست داد و نزدیک بود که شروان
شاه از معرکه ستیز عنان بگرداند که از شست تقدیر تیری بر عمر فرسا گشاد یافته سبب انقطاع رشته حیات سلطان حیدر
گردید و این واقعه در ماه شعبان سنه هشتصد و نود و سه هجری بوقوع آمده و سلطان یعقوب پسران او را دستگیر ساخته
در قلعه اصطخر محبوس ساخت ÷

ذکر پادشاهان شروان

خاقان کبیر ملک منوچهر که خاقانی شاعر مداح او بود بکثیر فضیلت و هنر پروری از جمیع پادشاهان شروان امتیاز فراوان
داشته و شروان شاه از نسل بهرام چوبین است و بهرام بچند پشت بارد شیر بابکان میرسد بعد از منوچهر دوازده
نفر از اولاد وی در شروان حکومت نموده اند بدین نسق بعد از منوچهر ولدش فرخ زاد بر مسند حکومت تکیه زد و چون
او نماند گشتاسپ مالک زمام امور مملکت گردید بعد از وی فرامرز بن گشتاسب پای بر تخت حکومت نهاد و پس
از وی فرخ زاد بن فرامرز بر مسند حکومت صعود نمود از عقب او کیقباد بعدل و داد کوشید بعد از وی ولدش
کاوس مدتها حکومت کرد و در هفتصد و هفتاد و چهار فوت کرد و پس از و پسرش هوشنگ پادشاه شد و در هفتصد
و هشتاد و چهار وفات یافت و بعد از فوت هوشنگ ایالت به شیخ ابراهیم بن سلطان محمد رسید او با امیر تیمور معاصر
بود و در اکثر معارک همراهی کرده و در هشتصد و بیست وفات یافته سلطان خلیل الله بن شیخ ابراهیم بعد از پدر بر تخت
سلطنت جلوس نمود و بحسب اتفاق کلمه سلطان خلیل تاریخ جلوس است او نیز نسبت پدر عمل نموده با اولاد امیر تیمور
صداقت ورزید و در تبعیت می کوشید لهذا قرا اسکندر ترکمان بنابر معاندت صاحبقران در هشتصد و سی و یک
لشکر بشروان کشید و جمیع شروانات را تا دربند تاراج نمود و در هشتصد و سی و دو برادرانش کیقباد و اسحاق
و هاشم بروی خروج کرده خفت فاحش بوی رسانیدند و آخر بمعاونت میرزا شاهرخ سر ایشان را مندفع گردانید
در هشتصد و شصت و سه وفات کرد و شروان شاه المشهور بفرخ یسار بن سلطان خلیل بارث پدر وارث ملک
گشت و شروان شاه تاریخ جلوس است در عهد او سلطان ابوسعید از خراسان بقصد تسخیر آذربایجان آمده بر قراباغ
نزول نمود و مادام که شروان شاه طریق مصادقت می نمود جنود خراسان از ممر خوراک و علف چهار پایه مرفه الحال بودند

برداشت و بادشاه شد در شهور سنه ثمان و عشر و ثمانمائه دلش از سلطنت صبوری گرفته پسر خود سلطان مراد را بجای خود
نشانده عزلت اختیار نمود و باز هوای سلطنت کرد پسر نیک اختر اصلا مضایقه دران ننمود چون در سنه هشتصد و بست
و پنج سلطان محمد فوت کرد پسرش سلطان مراد فرمانروا گردید و در اربع و خمسین و ثمانمائه باجل طبیعی درگذشت در
مقامی بنظر آمد که در عمر چهل و نه سالگی فوت کرده و مدت سلطنت او سی سال و شش ماه و هشت روز بود بعد از و پسرش
سلطان محمد در محرم سال مذکور بی مزاحمت غیری بر تخت سلطنت جلوس نمود مرتبه اش از آبا و اجداد درگذشت از جمله
تاییداتش یکی تسخیر استنبول است که دست تسلط هیچ بادشاهی بدان نرسیده بود و او آن بلده را در سال هشتصد و
پنجاه و هفت جبراً و قهراً بگرفت و یکی از فضلا تاریخ را بلدة طیبة یافته و این فتح بتاریخ بستم جمادی الاول روز سه شنبه
سال هشتصد و پنجاه و هفت که مطابق بست و نهم مئی ماه انگریزی سنه یکهزار چهار صد و پنجاه و سه عیسوی بود واقع
شده باید دانست که اصل نام این شهر قسطنطنیه است که یکی از قیاصره روم که قسطنطین نام داشت قریب سه صد
سال قمری پیش از هجرت یعنی بتاریخ بست و ششم ماه نومبر سال سه صد و بست و نه عیسوی بنیاد این بلده معظمه انداخته
و نامش قسطنطین بول نهاده اما چون این کلمه از زبان ترکان که محض بی علم بودند جاری نمیشد استنبول میگفتند
و حالا نیز باین نام مشهور است و بعضی قسطنطنیه مینویسند بالجمله بعد چند مدت میان سلطان محمد و حسن بادشاه کدورتی حادث
شده مهم بقتال و جدال کشید اگرچه اغرلو محمد پسر حسن بادشاه ابتدای از منقلای وی را منهزم ساخته خاص مراد را که امیر الامرا
منیر بیت بقتل رسانید اما در تاریخ سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه در حدود آذربایجان تلاقی فریقین دست داده شکست
بر حسن بادشاه افتاد و زینل بیک پسرش بقتل آمد عزیزی منصرک الله نصراً عزیزاً تاریخ این فتح یافته و مولانا
عبد الرحمان جامی چند قصیده در مدح سلطان محمد گفته که مطلع یکی از ان قصاید اینست ؎ کم کسی بر سریر
جاه و جلال ؞ چون تو کرد اکتساب فضل و کمال ؞ و سلطان محمد به نیکی و نیکنامی روزگار میگذرانید تا در آخر یوم الخمیس سوم
ربیع الاول سنه ست و ثمانین و ثمانمائه در حوالی گل ویری فوت گشت و تاریخ واقعه را فی یوم الخمیس یافته اند پس از
پسرش سلطان بایزید قائم مقام او شد ذکرش بعد ازین خواهد آمد ؞

سلطان جنید اردبیلی

از اولاد شیخ صفی الدین اردبیلی است که ذکرش در باب هشتم مرقوم شده بعد وفات پدر خود که شیخ ابراهیم نام داشت
در اردبیل بر مسند هدایت نشسته بتلقین سالکان طریق معرفت مشغول شد و در اندک روزی ازدحام خاص و عام
شده غلبه سلطان جنید بجای رسید که میرزا جهان شاه که فرمانفرمای عراقین و آذربایجان بود از زوال ملک خود
متوهم گردیده حکم نمود که در اردبیل توطن ننماید چنانچه سلطان جنید بجانب دیار بکر نهضت نمود و امیر ابو النصر حسن بیگ
که حاکم دیار بکر بود خواهر خود را که خدیجه نام داشت در سلک ازدواج او انتظام داده در غایت عزت و تعظیم بوی
سلوک نمود و شیخ جنید بعد از چند وقت طایفه از صوفیه را بخود متفق ساخته جهت امر غزا در سنه هشتصد و شصت
بجانب گرجستان در حرکت آمد چون در ولایت شروان در آمد امیر خلیل الله والی شروان سر راه بروی گرفته
مهم بنزاع و جدال انجامید چون دمیدن صبح سلطنت خاندان صفویه را هنوز مهلتی مقدر بود هر آینه بدست شروان شاه
افتاده بقتل رسید و بعد از ان صوفیه دست متابعت بدامن سلطان حیدر که ارشد اولاد سلطان جنید و خواهر زاده

این دولت را از آن سال گیرند چه کلمهٔ عثمانیه موافق تاریخ است اما در ششصد و هشتاد و نه خطبه بنام او خوانده اطلاق سلطنت بر وی کردند
و کار او روز بروز بالا گرفته دیگر فتوحات موفور دست داده بر بسیاری از ولایت استیلا یافت چون سی و هشت سال حکومت
نمود در هفتصد و بیست و هفت هجری فوت گشته و در قبه برسا مدفون گردید بعد از وی اورخان بن عثمان بر مسند پدر نشسته
شهر ونیک را که از معظمات بلاد روم است در سنه احدی و ثلثین و سبعمایه بگرفت و باهتمام سلیمان پادشاه ولد رشید شهر
گلی بولی مسخر گردید اما در حین فتح بلاد در تسع و خمسین و سبعمایه بقتل آمده اورخان نیز بعد از وی در سنه ستین و سبعمایه
در گذشت قیصری صاحب شرح فصوص الحکم و سراج الامری در زمان دولت وی بوده بعد از اورخان سلطان مراد
پادشاه گردید او را خداوندگار خواندندی و او باشای نسبی لله شاهین و غایدی ارلوس بیک ادرنه را در احدی و ستین و
سبعمایه بگرفت و بصوابدید قرا خلیل غلامان کسبب را ملازم ساخت ینگچری نام نهاد و کلاه زر دوزی چند یافته بر سر
ایشان گذاشت و از آن زمان اسکوف در میان ایشان پیدا شد و او بتدریج بسیاری از شهرهای روم را مفتوح ساخت
و در سنه احدی و تسعین و سبعمایه بجنگ لاز فرنگ رفته غالب آمد و پس از آن بر سر تلی ایستاده نظاره اطراف
میکرد که ناگاه یکی از کفار که مجروح بود افتان و خیزان متوجه وی گردید چون نزدیک رسید تیغی بوی حواله نموده بقتل
رسانید از سلطان مراد دو پسران مانده بودند یکی یعقوب و دیگرے بایزید امرای دولت و اعیان مملکت یعقوب
را هلاک ساخته بایزید را بپادشاهی بر داشتند و او را ایلدرم بایزید میگفتند او بنهایت غیور و قهار و متکبر و جبار بود در
هفتصد و نود و دو هجری استنبول که آنرا قسطنطنیه نیز می گویند محاصره کرد چون شنید که سلاطین فرنگ جمع شده بدفع و جنگ
او می آیند فسخ اراده کرده با ده هزار سوار که همراه داشت باستقبال ایشان رایت جلادت بر افراخت و فتح یافت و
مردم کفار بقول صحیح دویست هزار بودند و بسیاری از ایشان بقید اسیری گرفتار گردیدند القصه ایلدرم بایزید از آن
فتح بلند آوازه شده از کمال غرور بنابر حمایت سلطان احمد جلایر و قرا یوسف با امیر تیمور تنازع کرده معامله بمقابله انجامید
چنانچه در آخر سنه هشتصد و چهار بین الجانبین صف کارزار راست شده بایزید بدست مردم امیر تیمور مقید گردید و
امیر تیمور مراحم خسروانه را شامل حال وی گردانیده اراده داشت که وی را مطلق العنان سازد که در خلال احوال
غیرت غلو آورده بمرض خناق و ضیق النفس در هشتصد و پنج وفات یافت تاریخ فوت اوست فوت ایلدرم بایزید او را شش
پسران بوده اند ارطغرل که در جنگ مذکور ناپدید شد بانام اصلی او مصطفی بود و سلیمان و سلطان محمد و موسے
و قاسم بعد وفات بایزید پسرش سلطان سلیمان را بر روم ایلی برده بسلطنت نشانیدند و سلطان محمد باماسیه رفت
و موسی که در خدمت پدر مقید گردیده بود از حبس امیر تیمور خلاصی جسته نعش والد خود را ببرسا برده بسلطنت نشست
سلیمان پادشاه موفور قصد وی کرده و موسی به بلاد فرنگ گریخت و در ادرنه کس بسیاری بر سر او جمع آمده بجانب
سلیمان در حرکت آمد و در وقتیکه سلیمان در حمام بود غافل بدان شهر در آمد سلیمان فی الفور از حمام بر آمده راه فرار پیش
گرفت قضارا گذرش بدهی افتاد و مردم آنموضع وی را بقتل آورده سرش نزد موسی آوردند هفت سال کامروا بود
موسی حسبی من حیث الاستقلال قائم مقام پدر گردیده ابتدا آنموضع را که در قتل برادرش جرات نموده بودند بقتل
رسانید بعد چندی امرا السلطان محمد پیوسته بدفع او کوشیدند و در سال هشتصد و چهارده موسی بدست او افتاد
محبوس بلکه مقتول گردید چون سلطان محمد برادر خود موسے را بزه کمان که طبقهٔ ترکان کریش گویند از میان برداشت

خواجه محمود گاوان گیلانی

وزیر سلطان محمد شاه بهمنی بود و خواجه محمود مخاطب بود بملک التجار خواجه جهان و سلطان محمد شاه بهمنی والی دکن از گفته حاسدان بی تحقیقات تصور را او را در کبر سن که عمرش بهفتاد و هشت رسیده بود بتاریخ پنجم ماه صفر سنه هشتصد و هشتاد و شش بقتل رسانید ملا عبدالکریم صاحب تاریخ محمود شاهی که از شاگردان بلکه مریدان او بود در تاریخ شهادت او گفته ؎

تاریخ

شهید بی سبب مخدوم مطلق	که عالم راز جودش بود رونق	اگر خواهی تو تاریخ وفاتش	فرو خوان قصهٔ قتل بناحق ۸۸۶

۸۸۶

تاریخ

سال فوتش گر کسی پرسد بگو	بی گنه محمود گاوان شد شهید ۸۸۶

۸۸۶

سلطان محمد شاه بهمنی

از سلاطین دکن است چون پدرش سلطان همایون شاه ظالم فوت کرد سلطان نظام شاه که پسر بزرگ بود بر تخت فرمانروائی نشست و بعد فوت او که بتاریخ سیزدهم ماه ذیقعده سنه هشتصد و شصت و هفت هجری رو داده برادرش سلطان محمد شاه بر تخت سلطنت جلوس نمود و به سلطان احمد لشکری ملقب گشته وزارتش تعلق بخواجه محمود گیلانی مشهور بخواجه جهان بود و بسعی وی در ملک سلطان رونقی پدید آمده و ملک احمد ولد ملک نائب و دریا خان که غلامان سلطان بودند بسعی خواجه جهان تربیت یافته ملک احمد بخطاب نظام الملکی و اقطاع جونیر ممتاز گردیده و دریا خان بعماد الملک ملقب گشته اقطاع کاویل بدو تعلق گرفت اما بعد از شهادت خواجه موصوف در اندک زمانی ایشان و امرای دیگر رایت مخالفت افراشتند و هر کس هر جا که بود دم از انا و لا غیری زد و سلطان محمد شاه نوزده سال در دیار دکن سلطنت نموده یک سال بعد از قتل خواجه محمود گاوان بعمر بیست و هشت سالگی بتاریخ غره ماه صفر سال هشتصد و هشتاد و هفت هجری فوت کرد تاریخ وفات او اینست ؎

تاریخ

شهنشاهی جهان سلطان محمد	که در سجن فنا ناگه فرو شد	دکن چون شد خراب از رفتن او	خرابی دکن تاریخ او شد ۸۸۷

۸۸۷

ذکر سلاطین عثمانیه روم و فتح قسطنطنیه

در کتاب هفت اقلیم مرقوم است که سلیمان شاه نامی که بسیزده پشت یا غوز خان می پیوندد در فطرت مغول از حوالی مرو و ماخان بجانب ولایت روم در حرکت آمد و در آن حدود بمحاربه و مقاتله کفار اشتغال داشت پس از چند گاه از آنجا رجعت کرده بحوالی حلب آمد و در پیش قلعه جعبر خواست تا خیل خود را از فرات بگذارند که در آب غرق شده فوت گشت و در زیر قلعه مدفون گردید از وی سه پسران ماندند سنقر و گوندغدی و ارطغرل سنقر و گوندغدی باتباع بوطن اصلی شتافته و ارطغرل در ولایت روم مانده همواره بجنگ کفار اقدام می نمود تا در سال ششصد و هشتاد و هفت در سن نود سالگی پدرود این جهان فانی نمود و بعد از وی ولد ارشدش عثمان بجای پدر بسریر سروری گزیده و بر زمین ملکستانی نشسته در سال ششصد و هشتاد و هشت بر قراحصار دست یافت و تیمور خان ابتدا

ذکر سلاطین دکن

اول کسی که از سلاطین دهلی بر ولایت دکن مستولی گردید سلطان علاء الدین خلجی بوده و در دکن سه صد و شصت قلعه بوده است که هر کدام سر تفوق بقلل قلعه سماک افراخت و دیوگر که عبارت از دولت آباد باشد با مضافات و دیگر پرگنات تا زمان سلطان غیاث الدین تغلق تعلق بسلاطین دهلی داشته چون سلطنت دهلی به پسرش محمد تغلق شاه رسید قتلغ خان را بصوبه داری دولت آباد مقرر کرد شخصی بنام حسن که برهمنی کانگوه نامی او را بشارت سلطنت داده بود همراه او بدکن رفت در آنجا ستاره طالع او درخشیدن گرفت تا آنکه لشکریان او را بسرداری خود گزیدند و بعد از چند اوقات ساعت نیک مقرر کرده روز جمعه بست و چهارم ربیع الاخر سنه هفتصد و چهل و هشت هجری تاج سلطانی بر سر او نهادند و چون آن برهمن بشارت سلطنت بدو داده بود لهذا خود را ملقب به سلطان علاء الدین حسن کانگوه بهمنی ساخت و سکه و خطبه بنام خود کرد و شهر گلبرگه را احسن آباد موسوم ساخته دار السلطنت خود نمود و بسیاری از ملک دکن در تصرف خود آورد و بعد سلطنت یازده سال و دو ماه بتاریخ غره ربیع الاول سنه هفتصد و پنجاه و نه فوت کرد اولادش تا مدت دراز بحکومت و دارائی اندیار سر بر آسمان می سودند و ازین جماعت بعضی در شهر گلبرگه و برخی در شهر بیدر و جمعی در احمد نگر و چندین در تلنگ و قومی در برار بلوازم امور حکومت پرداخته اند بالجمله بعد سلطان علاء الدین پسرش سلطان محمد شاه بهمنی بر تخت نشست و بعد سلطنت هفده سال و چند ماه بتاریخ نوزدهم ذیقعده سنه هفتصد و هفتاد و شش وفات یافت بعد از و پسرش سلطان مجاهد شاه بهمنی بر سریر فرمانروائی جلوس نمود و بعد سلطنت سه سال و چند روز هفدهم ذیحجه سنه هفتصد و هفتاد و نه هجری از دست داؤد خان که عم او بود کشته شد و داؤد خان ملقب به داؤد شاه گشته افسر سلطانی بر سر خود نهاد تا بعد از یک ماه و پنج روز بست یکم محرم سنه هفتصد و هشتاد هجری او نیز کشته شد بعد از و سلطان محمود پسر خورد سلطان علاء الدین را بر تخت نشانیدند او بعد از ایالت نوزده سال و شش ماه بست یکم رجب سنه هفتصد و نود و نه هجری فوت کرد و در روز دیگر ملک سیف الدین غوری که وزیر او بود بعمر یکصد و هفت ساله رحلت نمود بعد از سلطان محمود پسرش سلطان غیاث الدین بهمنی یک ماه و بست و پنج روز سلطنت نموده مکحول و محبوس شد و برادرش سلطان شمس الدین بهمنی را بر تخت نشانیدند او را نیز بعد از پنج ماه و هفت روز بتاریخ بست و سوم ماه صفر سنه هشتصد هجری کور ساخته مقید نمودند بعد از و سلطان فیروز شاه روز افزون بهمنی پسر سلطان داؤد شاه بر تخت نشست و بعد سلطنت بست و پنج سال و هفت ماه و پانزده روز شاید که در ماه شوال سنه هشتصد و بست و پنج هجری بجوار رحمت ایزدی پیوست بعد از و برادرش سلطان احمد شاه بهمنی افسر سلطانی بر سر نهاد احمد آباد بیدر بنا نموده او است بحکومت دوازده سال و نه ماه و چند روز بتاریخ هشتم رجب سنه هشتصد و سی و هشت هجری فوت کرد بعد از و پسرش سلطان علاء الدین بهمنی در احمد آباد بیدر بر تخت سلطانی نشست و بعد سلطنت بست و سه سال و ده ماه و پانزده روز در ماه جمادی الاول سنه هشتصد و شصت و دو هجری رحلت نمود بعد از و پسرش سلطان همایون شاه ظالم بر تخت فرمانروائی نشست و بتاریخ بست و هشتم ذیقعده سنه هشتصد و شصت و پنج فوت کرد و تاریخ وفات او سابق ازین مرقوم شد بعد از و پسرش سلطان نظام شاه بهمنی بعمر هشت سالگی بر تخت نشست و بعد سلطنت دو سال قدری کم سیزدهم ذیقعده سنه هشتصد و شصت و هفت وفات یافت بعد از و برادرش سلطان محمد شاه بهمنی بر سریر فرمانروائی نشست ذکرش بعد ازین خواهد آمد

ذکر گنبد شهر قنوج و تاریخ آن

بسمت مشرق شهر قنوج قریب قلعه کهنه درگاهیست بر بلندی احاطه دارد که اندرون آن دو روضه هاست از سنگهای سرخ و سفید تعمیر شده یکی ازان روضه ها تاریخی داشت بر پیشانی باب چون راقم این اوراق در سنه هزار و دو صد و پنجاه و نه از اله آباد بلکهنو اگره میرفت در انمقام رفته دید که همه حروف تاریخ بسبب کهن سالگی زائل شده بود مگر دو سه حروف باقی مانده معلوم نشد که آن مقبره کیست مگر ساکنان انجا گفتند که این روضه اولاد مخدوم جهانیان است و قریب آن روضه مقبره دیگر است گنبدی عالی دارد و چهار مینار بر چهار گوشه آن و اندرون آن مکان چهار قبر است که هیچ تاریخ نداشت مگر سنگی بزرگ در یک سو نهاده بود که در ایام پیشین بر پیشانی دروازه بیرونی تعبیه کرده بودند و از تاریخی که بران سنگ منقوش است چنان مستفاد میگردد که شخصی بنام شاه بری خان در ایام دولت حسین شاه شرقی ابن محمود شاه بن سلطان ابراهیم شرقی در سنه هشتصد هشتاد و یک گنبدی عالی بران روضه تعمیر نموده بود و تاریخ اینست +

تاریخ

این گنبدی بدیع که از چرخ برتر است
ترتیب کرد شاه بری خان فتح خان
هشتاد و یک و هشتصد از هجرت رسول

دین طاق بی نظیر که بازیب و زیور است
کز فضل حق جهان همه ازو منور است
تاریخ و سال گشت ز ماه محرم است
کاتب حروف جان محمد مسکین که ضعیف

گشته بنا بعهد همایون حسین شاه
بادا هزار سال حیاتش فلک بکام
بانی طاق سید راجوی بن جلال
امیدوار مغفرت از حضرت اکبر است

کاندر زمانه ذات جلیلش مظفر است
کین ملک بر دوام بذاتش مقرر است
کافاق از جمالش خوشتر منور است

و از تاریخی که در بیرونی این روضه بر پیشانی باب منقوش است چنان مستفاد میگردد که این روضه وقتی از زلزله شکست شده و شخصی از عباس علی نام از اولاد آن را از سر نو در سنه هزار و دو صد و نه هجری تعمیر ساخته تاریخ اینست +

تاریخ

این روضه اطهر و منور
کز زلزله زمین شکسته

ثابت لقب و جلال حیدر
تعمیر دگر شکسته بسته
سنه دو صد و نه و یکهزار است

تعمیر شه بری چو بنمود
عباس علی سیکی ز اولاد
از هجر رسول نامدار است

هشتاد و یکی و هشتصد بود
خلعت الصدق است و اهل سخا

سلاطین اق قوینلو

که ایشان را بایندریه نیز خوانند نه کس بودند و ایام سلطنت ایشان چهل و دو سال برین منوال بود اول ایشان امیر ابو النصر حسن بیگ ابن قرا عثمان که بعد پدر ترقیات عظیمه نموده لوای استقلال و تسخیر افراشته بر اکثر بلاد استیلا داشت و بعد حکومت پانزده سال و کسری در سنه هشتصد و هشتاد و دو در شب عید فطر بمرگ طبعی در گذشت بعد از وی پسرش سلطان خلیل بادشاه شد و بعد از شش و نیم ماه برادر کهتر او سلطان یعقوب که از جانب او حاکم دیار بکر بود متوجه آذربایجان شده لوای مخالفت برافراخت و روز چار شنبه چهاردهم ربیع الاول سنه هشتصد و هشتاد و سه برادر را کشته بر اکثر بلاد ایران حاکم گردید و در سنه ست و تسعین و ثمانمائه فوت کرد و بعد از ایشان شش کس دیگر یکی بعد دیگرے حکومت نمودند +

۸۱

تیمور تغیر مود تا چار اوزن حسن راه های آمد و شد غله سد و دگردانید و مادامیکه شیروان شاه الشهور بفرخ یسار بن سلطان خلیل والی شیروان طریق مصادقت می پیمود جنود خراسان از ممر خوراک و علیق چهار پا مرفه الحال بودند و چون شیروان شاه بنابر تهدید و وعید حسن بیگ لوای مخالفت برافراخت موجب پریشانی آن لشکر گردید چنانکه چهارده شبانروز اسپان خاصه سلطان جو نیافتند و از کثرت قحط لشکر سلطان ابوسعید پریشان گشت و هنگام در همان ایام در شب چهاردهم ماه رجب خسوف واقع شد و تمامی جرم ماه در برج دلو بعقده راس سیاه شد و سلطان انان واقعه سراسیمه بیشتر گردید و بتاریخ بست و دوم ماه رجب سال هشتصد و هفتاد و سه هجری بتقدیر ایزدی سلطان ابوسعید بدست مردم اوزن حسن اسیر شد و بقتل رسید چنانکه این تاریخ ازان مطلب خبر میدهد ✤

تاریخ

۸۷۳	قضا چو لشکر سلطان ابوسعید شکست	گذشته بود ز ماه رجب ز شش روزی
	از کس مدان که سپهر ستاره و ماه است	قدر نوشت که وقتش زملک کوتاه است
	بشیروان چو بنه برد ماند بر لب آب	لطیفه ایست عجایت که لشکر او را
	بمنزلی که نه اجا مقام نه ماه است	اوزن حسن و دو تاریخ شیروان اشتاه است

و قتل سلطان ابوسعید اینگونه است که چون اوزن حسن سه روز بعد اسیر شدن سلطان را بمیرزا یادگار محمد ابن سلطان محمد میرزا ابن میرزا بایسنغر که همراه بود داد او سلطان را ببهانه قصاص گوهرشاد بیگم بتاریخ بست پنجم رجب بقتل رسانید و مولانا جلال الدین محمود دوانی در مدح آن سلطان قطعه فرموده اند و درو تاریخ نیست ✤

تاریخ

	سلطان بوسعید که فر خسروی	چشم سپهر ثانی او کم ندید
	الحق چگونه کشته گشتی که گشته بود	تاریخ سال مقتل سلطان ابوسعید ۸۷۳

۸۰۲ مدت عمر سلطان ابوسعید چهل و سه سال بود و ایام سلطنت هیجده سال یکماه و یکروز بعد از وی سلطنت در برادران تقسیم یافت بادشاهی سمرقند بمیرزا احمد و اندجان بمیرزا عمر شیخ و خراسان و هرات وغیره بدست ابوالغازی سلطان حسین میرزا افتاد

میرزا یادگار محمد

بن میرزا محمد بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور صاحبقران بعد از وفات جد تو یعنی میرزا بایسنغر حاکم خراسان گردید و با میرزا سلطان حسین بایقرا محاربه داشت تا آنکه میرزا سلطان حسین بشب چهارشنبه بست هفتم صفر سنه هشتصد و هفتاد و پنج ایلغار نمود و بروی تب خون آورد و او را بقتل رسانیده متصرف خراسان شد پس از نسل میرزا شاهرخ منقطع گردید و مولانا کمال الدین عبدالواسع در تاریخ شهادتش گفته ✤

تاریخ

۸۷۵	شد شهر صفر شهید و هم شهر صفر ۸۷۵
	از سال شهادتش دهد باز خبر

ذکر شهر قنوج

این شهر از شهرهای قدیم هندوستان است آباد نموده راجه سورج که معاصر رستم دستان بود و در زمان دولت راجه بالدلوکه تسبش بشانزدهم پشت براجه سورج میرسد شهر قنوج بان عظمت رسیده بود که سی هزار دکان تنبول فروشان و قلعه بزرگ پخته داشت اما درین زمان که سنه هزار و دو صد و پنجاه و نه هجری است ویران افتاده است و مردمان کمتر اند و قلعه بالکل مسمار شده اما بعضے چار روضه های سنگین و مساجد ایستاده اند ذکر عمارت و تاریخ آن در مقام خود کرده خواهد شد ✤

استوانه دارد شروع نموده در اندک مدت با تمام رسانید و در آخر سنه تسع و اربعین و ثمانمائه بر سلطان محمود شرقی والی جونپور رفته جنگ کرد و اکثر بلاد اطراف جونپور بغارت داد و آخر بصلح قرار داده مراجعت نمود و در سنه خمس و خمسین و ثمانمائه متوجه تسخیر گجرات شد و در اثنا راه خبر آمد که سلطان احمد گجراتی فوت کرد و سلطان قطب الدین پسر او بر تخت نشست بکوچ متواتر بحوالی احمدآباد گجرات رسید سلطان قطب الدین صفوف آراسته رو بمیدان رزم آورد و لشکر مالوه را پریشان ساخت و سلطان محمود بطرف ماندو معاودت نمود و در سنه احدی و سبعین و ثمانمائه با والی دکن یعنی سلطان محمد شاه بهمنی صلح نمود و درهمین سال حکم کرد که مدار محاسبان دفتر بتاریخ قمری نهند و بجای تاریخ شمسی قمری بنویسند و سلطان محمود بعد از سلطنت سی و چهار سال بسن شصت و هشت سالگی بتاریخ نوزدهم ذی قعده سنه هشتصد و هفتاد و دو فوت کرد و عزیزی در تاریخ وفاتش گفته +

تاریخ

شاه خلجی نهاد سلطان محمود ۔ از دار فنا بخلد چون ره بنمود

تاریخ وفات حضرت سلطان را ۔ از باب بهشت عدن یابی مقصود ۸۷۲

بعد از سلطان محمود شاه پسرش غیاث الدین خلجی سی و سه سال سلطنت نمود بعد از وی ولد او سلطان ناصر الدین خلجی پادشاه مالوه شد و یازده سال و چهار ماه حکومت نمود و بعد از و سلطان محمود ثانی بپادشاهی رسید اما در سنه نهصد و سی و هفت سلطان بهادر گجراتی مالوه را گرفته متصرف شد و سلطان محمود را در معرکه بکشت +

سلطان ابوسعید مرزا

ابن سلطان محمد مرزا میرانشاه ابن امیر تیمور صاحبقران بود ولادت او در سنه هشتصد و سی بوقوع آمده و پیوسته همراه مرزا الغ بیگ ابن مرزا شاهرخ می بود چون مرزا الغ بیگ در ماه رمضان سنه هشتصد و پنجاه و سه هجری از دست مرزا عبد اللطیف که پسر او بود بقتل رسید و مرزا عبد اللطیف نیز بعد از هفت ماه از دست لشکریان مقتول شد ابوسعید مرزا بامداد ابوالخیر ازبک در سنه هشتصد و پنجاه و چهار بر مرزا عبد الله ابن مرزا ابراهیم ابن مرزا شاهرخ که بعد کشته شدن مرزا عبد اللطیف بر تخت سمرقند نشسته بود غالب آمده و او را بقتل رسانیده در سن بست و پنج سالگی بسال هشتصد و پنجاه و پنج بر سریر سلطنت سمرقند جلوس فرمود و هشت سال برفاهیت در سمرقند و ماوراءالنهر و ترکستان سلطنت نمود و شاهزاده اویس را که از احفاد بایقرا بهادر بود و عمزاده ابوالغازی سلطان حسین بهادر است بدست آورده شهید کرد بعد از آن برفاهیت بر تخت سمرقند نشست و بعد از واقعه بابر سلطان ابن مرزا بایسنغر طمع بر ملک خراسان نموده بدان جانب متوجه گشت و در سنه احدی و ستین و ثمانمائه هرات را گرفت و گوهرشاد بیگم را که کدبانوی مرزا شاهرخ بود بجهت تسکین فتنه و فساد مملکت که از و بظهور می رسید بسرای نیستی فرستاد و مدت هیژده سال الغیر بلنزوالی و کشورکشائی اشتغال داشت چنانچه ترکستان و ماوراءالنهر و بدخشان و غزنی و کابل و قندهار و حدود هندوستان و پاره از عراق و خراسان در تحت و تصرف خود آورده استقلال تمام پیدا کرده بود چون در سنه هشتصد و هفتاد و دو هجری مرزا جهان شاه ابن قرا یوسف ترکمان که حاکم آذربایجان بود بدفع حسن بیگ که او را اوزن حسن نیز گویند بدیاربکر رفت و کشته شد سلطان ابوسعید از خراسان بقصد تسخیر آذربایجان که بعد فوت جهان شاه بتصرف اوزن حسن آمده بود بر دولت لشکر کشید و در قراباغ آمده قشلاق نمود اوزن حسن هرچند عاجزی نموده از در تسلیم درآمد

وهار برآورده بالکلیه بگیرد واو بحسب آخر سلطان هوشنگ تاب مقاومت در خود ندیده دامان جسته پیش سلطان مظفر آمد وی او
را با امرای وی بند کرده بگجرات آورده و برادر خود نصرت خان را با لشکر انبوه در قلعه دهار گذاشته بفتح و فیروزی مراجعت
نمود بعد از آنکه سلطان مظفر بگجرات رسید لشکر مالوه یکجا شده نصرت خان را از دهار بدر کردند و در قلعه ماندو موسیخان را
که ابن عم سلطان هوشنگ بود بسرداری برداشتند بعد وصول این خبر بگجرات مظفر شاه بعد از یکسال هوشنگ شاه
را از حبس برآورده و عهد گرفته در سنه احدی و عشر و ثمانمائه شاهزاده احمد شاه را بکومک او رخصت فرموده احمد شاه
دهار و نواحی آنرا از دست امرا غدار برآورده بتفویض او نمود بعد از آن سلطان هوشنگ ماندو را نیز از دست موسیخان
برآورده ملک مغیث را که ابن عم او بود ملک الشرقی خطاب داده امر وزارت بوی مفوض فرمود و چون سلطان مظفر فوت
کرد پسرش سلطان احمد شاه بپادشاهی رسید چندبار سلطان هوشنگ باراده تسخیر گجرات رفته پشیمان شده باز آمد
در سنه اثنی و عشرین و ثمانمائه سلطان هوشنگ آثار نجابت و کاردانی بر جبین ملک محمود پسر ملک مغیث واضح و
لایح دیده وی را محمود خان خطاب داد و با پدر در مهمات ملکی شریک ساخت بعد ازین سلطان احمد گجراتی نیز چند مرتبه
بر مالوه تاخت آورده و با سلطان هوشنگ جنگ نموده سلطان هوشنگ شاه در سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه فوت
کرد و تاریخ رحلت او از عبارت آه هوشنگ شاه نماند استخراج می یابد مدت سلطنت او سی سال بود بعد از وی
پسرش غزنی خان خود را محمد شاه ملقب ساخته در عیش و طرب میگذرانید و بال کار او آن شد که خون برادر محبوس
را ناحق ریخت و بعضی را میل در چشم کشید دلهای مردم از و نفرت گرفت و محمود خان نیز از و برگشت و هوای
سلطنت که در سر داشته تو تیر ساخته تو پای وقت فرصت شد تا آنکه او را در شراب زهر دادند مدت سلطنت او نه ماه
و چند روز بود و محمود خان بپادشاهی مالوه رسید

سلطان محمود شاه خلجی پادشاه مالوه

پسر خانجهان خلجی است پیش از آنکه بپایه بلند سلطنت محمود نماید در سلسله امرای اعظم سلطان هوشنگ شاه پادشاه مالوه بود
بعد وفات هوشنگ شاه که در سنه ثمانمائه و سی و هشت بوقوع پیوسته پسرش محمد شاه نه ماه و چند روز حکومت
نموده مسموم شد بعد از و سلطنت بمحمود خان رسید او بروز سه شنبه بست و نهم شوال سنه تسع و ثلثین و ثمانمائه باستصواب
خانجهان و صلاح دید جمهور رانام بر تخت سلطنت مالوه جلوس نمود خود را السلطان محمود خلجی ملقب ساخته پدر خود را
خطاب اعظم همایون ارزانی داشت گویند که در زمان سلطنت هوشنگ شاه شیخ الاسلام جانیلده خلیفه شاه راجو قتال
که همیشه در ویرانه و بیابان ماندی بقصد زیارت حرمین برسید که دار السلطنت مالوه است گذر کرد محمود خان که همیشه
آرزوی سلطنت در دل داشت بملازمت شیخ رفت و بسیار نیازمندی و فروتنی کرد و از اتفاقات همان ساعت
طعام در میان آمد و شیخ از روی کرم چهار لقمه پیاپی در دهن محمود خان انداخت گفت پادشاهی مالوه تا سه فرزند
دیگر تراست و عاقبت چنان شد که آن بزرگ فرموده بود والله اعلم بالصواب بالجمله چون سلطان محمود شاه پادشاه
مالوه شد تمامی ولایت مالوه و اکثری از بلاد و قلاع مسخر ساخت و او را مستنجد بالله که از خلفای بنی عباس است منشور
سلطنت و خلعت خلافت از مصر فرستاد و سلطان در سنه ثلث و اربعین و ثمانمائه در اهتمام عمارت مقبره سلطان
هوشنگ و مسجد جامع هوشنگ شاهی که قریب دروازه رامپوری واقع است و دویست و سی گنبد و سه صد و هشتاد

وسرداران تامی جهانشاه را بقتل رسانید وجهان شاه منکوب ومخذول شده از هرات آهنگ عراق وآذربایجان نمود و بضرورت با سلطان ابوسعید گورکان ابن سلطان محمد صلح کرده بازگشت چون جهانشاه مخذول بعراقین رسید مهابت او در دلها کمتر شد واز غایت حرص وغلظت قلب با ولد خود پیر بداغ دشمنی ظاهر ساخت او از شیراز گریخته در بغداد رفت جهانشاه بر قصد فرزند عزیمت بغداد کرد ویک ونیم سال بغداد را محاصره نمود تا آنکه بسبب امتداد محاصره در شهر بغداد قحط خاست وماکولات وذخایر اهل شهر وقلعه تمام شد پیر بداغ عاجز شده بصلح راضی شد در اثنای صلح محمدی که ولد جهانشاه بود از خلاصی پیر بداغ وتسلط او دیگر باره اندیشه مند شد وپدر را بران آورد تا بر قتل پیر بداغ راضی شد چنانچه نماز پیشین وروز سه شنبه چهاردهم ذیقعده سنه احدی وسبعین وثمانمائه آن بدبخت با جمعی از امرای جهانشاه بشهر بغداد در آمده برادر خود را شهید کرد بعد ازان جهانشاه از غایت حرص وطمع بدیار بکر که مستقر آبا واجداد امیر کبیر ابوالنصر حسن بیگ بود نموده لشکر بدان دیار کشید ودر حدود دیار بکر با امیر حسن بیگ مصاف کرده با اکثری از فرزندان وامرا بقتل رسید واز دودمان قرا یوسف دود نکبت بر آمد وزمان دولت تراکمه بسر آمد این واقع بتاریخ دوازدهم شهر ربیع الثانی سنه اثنی وسبعین وثمانمائه دست داده چنانچه یکی از شعرای زمان در تاریخ آن واقعه این قطعه در سلک نظم کشید +

تاریخ

اردوی همایون جهانشه تو بیان	با آنهمه اسباب زبر دستی دشت
ثانی عشر از شهر ربیع الثانی	ویران شده تاریخ حسن بیگ شکست

۸۷۲

وجهانشاه هفتاد سال عمر یافت سیزده سال به نیابت شاهرخ باذربایجان سلطنت نمود وبعد ازو بیست ودو سال در عراقین وفارس تا هرمز باستقلال بادشاهی راند +

احوال بادشاهان مالوه

ولایت مالوه از هنگام سلطان غیاث الدین بلبن تا زمان سلطان محمد ابن فیروز شاه در تصرف بادشاهان دهلی بود بعد ازوی چون مملکت دهلی تحزبه وتقسیم یافته حکام اندیار حکم ملوک طوایف پیدا کردند ودلاور خان غوری که از قبل سلطان محمد بحکومت آن ولایت رفته دم استقلال زد از انوقت حکام مالوه از اطاعت بادشاهان دهلی بیرون رفته چنانچه یازده تن تا زمان دولت اکبر شاه حکومت کرده اند آورده اند که سلطان محمد بن فیروز شاه جمعی را که در ایام تفرقه وحیرانی بوی همنمک وهمعنان بودند وآئین وقار وجمعیت ورزیده بعد ازانکه سلطنت وی بجمعیت وقرار انجامید هر یک را رعایتها کرده مملکتی بخشید ازانجمله دلاور خان غوری را در سنه ست وثمانمائه حکومت مالوه ارزانی داشت ووی به نیروی بازوی انولایت راجپتان در ضبط آورد که متغلبه از هر دو طرف دست تصرف در آستین کشیدند وسکنه آنولایت بغایت آرام گیر شدند چون سلطان محمد وفات یافت سلسله انتظام والتیام مملکت هند انقطاع پذیرفت وملوک طوایف هم رسیدند وشوکت بادشاهی کمتر شد دلاور خان نیز از سر اطاعت والی دهلی سر بجنبانید ودم استقلال زده سالها بکام گذرانید ودر سنه تسع وثمانمائه ودیعت حیات سپرد وایام حکومت او سه سال بود بعد ازوی پسرش والپخان خود را بسلطان هوشنگ شاه ملقب ساخته خطبه وسکه بنام خود کرد هنوز امر سلطنت واساس دولت استقلال نپذیرفته بود که سلطان مظفر گجراتی سامان لشکر نموده روی تسخیر بانولایت نهاد وسلطان هوشنگ در اوایل سنه عشر وثمانمائه با بنگ جنگ از قلعه

نوآئیج خراسان وفات کرد او را تصانیف بسیار است از انجملہ کتاب جواہر الاسرار است مشتمل بر چندین علوم و در تاریخ فوتش خواجہ اوحد مستوفی میفرماید ÷

تاریخ

۸۶۶ | در بقا آذری شیخ زمانہ | کہ مصباح چراغش گشت بیضو | چو او ثانی غزالی بود در شعر | از آن تاریخ فوتش گشت خسرو ۸۶۶

و سلطان احمد شاہ مذکور بعد از سلطان فیروز شاہ بہمنی کہ برادر او بود بسلطنت دکن رسیدہ بود و بعد حکومت دوازدہ سال و نہ ماہ و بست و چہار روز بتاریخ سوم ماہ رجب سال ہشتصد و سی و ہشت ہجری فوت کرد و سلطان احمد شاہ گجراتی معاصر او بود ÷

مولانا طوطی

در زمان دولت ابو القاسم بابر سلطان از جملہ خوش طبعان و نکتہ پردازان منیر بیت در جینکہ دولع این جہان پر نزاع میکرد جہت خود مرثیہ گفتہ این بیت از آن جملہ ست ـــ وقت آن شد کہ دل از دام ہوس باز رہد ÷ طوطی روح ز بیداد قفس باز رہد ÷ و در تذکرہ دولت شاہی آمدہ کہ رفاتش در دار السلطنت ہرات در حدود سنہ سبع و ستین و ثمانمائہ وقوع پیوستہ و امیر علی شیر تاریخ فوت او را از لفظ عروس بر آوردہ کہ عدد ش ہشتصد و شصت و شش میشود چنانچہ از قطعہ استفادہ میگردد ÷

تاریخ

۸۶۶ | فصیحی زبان طوطی شاعران | کہ بودش ز شکر معانی عروس | چو طوطی برفت این عجب طرفہ بود | کہ تاریخ شد فوت او را عروس ۸۶۶

خواجہ سالار

خلیفہ و ہم داماد مولانا اسحاق بود پیش از انکہ شرف اندوز خدمت مولانا اسحاق گردد بپیشہ سپاہگری اختیار کردہ در لباس اہل دنیا میگذرانید در سال ہشتصد و شصت و ہفت در گذشت و در سواد سہار پور در باغ خود مدفون شد عزیزی تاریخ فوتش سالار صفت ابرار و سالار صاحب اسرار یافتہ ÷ ۸۶۷

جہان شاہ ابن قرا یوسف ترکمان

بادشاہی قاہر و صاحب دولت بود لیکن مردی نا اعتقاد و بدخوی بودہ و شاہرخ سلطان در سنہ تسع و ثلاثین و ثمانمائہ حکومت آذربایجان برو دادہ اما بعد از واقعہ شاہرخ سلطان و نکبت مرزا بایسنغر بر عراقین و آذربایجان و اکثر ایران زمین تسلط یافت و عراقین را از تصرف اولاد شاہرخی بیرون آورد و سی و پنج سال باستقلال حکومت کرد و ترا کمہ بعہد او مسلط شدہ و جباری قہاری او مرتبہ عالی یافت و فضلا بر آنند کہ در روزگار اسلام از وہ بد اعتقاد تر بادشاہی ظاہر نشدہ اسلام را ضعف کرشتی و برفسق و فجور اقدام نمودی و در شہور سنہ احدی و ستین و ثمانمائہ بعد از واقعہ بابر بہادر میل خراسان و استر آباد نمود و با امیر زادہ ابراہیم بن سلطان علاء الدولہ در بیرون شہر استر آباد مصاف داد و ظفر یافت و اکثر امرا او را ش بجنگ اعتقاد بدست جہانشاہ بقتل رسیدند و جہان شاہ تخت ہرات را نیز مسخر ساختہ قریب ہشت ماہ در دیار خراسان حکومت کرد در اثنا آن حال ابو الغازی سلطان حسین بہادر از خطہ مرو شاہجان خروج کردہ لشکر بجانب استر آباد کشید و از لشکر ترا کمہ انتقام حاصل ساختہ و اکثر مردان کار

ساخت جا در ساحت قدس قدم — خیمه زد از خطهٔ امکان برون
چرخ دون یکپایهٔ قدرش بود — سال تاریخش بپرس از چرخ دون ٨٦٣

میر حبیب الله

از احفاد سید نعمت الله ولی بود و در دکن اقامت داشت سلطان همایون ثانی بهمنی او را در اوایل سلطنت خود محبوس ساخته و بعد از آن مردمان سلطان او را در سنه هشتصد و شصت و سه قتل نمودند سید طاهر در تاریخ وفات او گفته ✣

تاریخ

مه شعبان شهادت یافت در هند — حبیب الله غازی طاب مثواه
روان طاهری میجست تاریخ — برآمد روح پاک نعمت الله ٨٦٣

سلطان همایون شاه ثانی بهمنی

از سلاطین بهمن شاهیان است که در ولایت دکن سلطنت نموده اند اول ایشان سلطان علاء الدین کانکوه بهمنی است که در زمان سلطان محمد تغلق بادشاه دهلی در سنه هفتصد و چهل و هشت هجری بموجب بشارت شیخ نظام الدین اولیا در ملک دکن علم شاهی افراشته و مستولی گشته و اولادش تا مدت دراز دران دیار سلطنت نموده و سلطان همایون شاه یازدهم بادشاه از اولاد اوست بعد وفات پدر خود که سلطان علاء الدین ثانی نام داشت در سنه هشتصد و شصت و دو بر تخت سلطنت در دکن نشست اگرچه در مردانگی موصوف بود اما در آزار مردمان بی باک چنانچه بسبب ظلم او را سلطان همایون شاه ظالم می گفتند و بتدریج کارش بجای انجامید که دست تعدی بعیال فرزندان مردم دراز میکرد و میفرمود تا عروس را از میانه راه گرفته بحرم سرای وی می بردند و پس از ازالهٔ بکارت بخانه او میفرستادش خدمتگاران او با یکدیگر اتفاق کرده بودند که او باستراحت مشغول بود کنیز حبشی بیک چوب کارش را بآخر رسانید این واقعه بتاریخ بست و ششم ماه ذیقعده سال هشتصد و شصت و پنج بوقوع آمده مدت سلطنت او سه سال و سه ماه و شش روز نظیری این قطعه در تاریخ فوت او گفته ✣

تاریخ

همایون شاه مرد و دور خوش گفت — تعالی الله زهی مرگ همایون
جهان پر ذوق شد تاریخ مرگش — هم از ذوق جهان آرید بیرون ٨٦٥

شیخ آذری

عارفی مجرد و محققی عالی همت بود بکار دنیا کم التفات نمودی و علی الدوام طالب صحبت اهل الله بودی چهل سال بر سجادهٔ طاعت بفقر و قناعت روزگار گذرانیده معاصر سلطان محمد بایسنغر بود و در زمان سلطان احمد شاه بهمنی که نهم بادشاه از سلاطین بهمنشاهیان است از ایران بسیر هند آمده بود و در دکن باسلطان ملازمت حاصل نموده اتفاقاً سلطان دران ایام شهر بیدر را بنیاد میکرد و دار الاماره در کمال شکوه طرح انداخت که آن در سنه هشتصد و سی و شش هجری باتمام رسیده شعرای پای تخت کتابهٔ عمارت بنظم آوردند شیخ آذری هم چند بیت موزون ساخت از آن جمله است این دو بیت ✣

ابیات

چنداقصر شد که ز فرط عظمت — آسمان پایهٔ از سدهٔ این درگاه است
آسمان هم نتوان گفت که ترک ادب است — قصر سلطان جهان احمد بهمن شاه است

بعد از آن آذری از هند مراجعت نموده و در سنه هشتصد و شصت و شش در عمر هشتاد و دو سالگی در اسفراین از

علاءالدین لطرف بداون رفته بران ملک قانع ماند و در سنه هشتصد و هشتاد و سه در بداون درگذشت در زمان او تمام هندوستان طوائف الملوک بود در دکن و گجرات و مالوه و جونپور و بنگاله بادشاهان صاحب سکه بودند مدت سلطنت او در دهلی هفت سال و دو ماه و سه یوم نام مادرش جهان آرا بیگم بود ✣

مولانا اسحاق

وطن اصلی او اوچه است و خلیفه و همشیره زاده سید صدرالدین راجو قتال است در سنه هشتصد و شصت درگذشت و در بهار پور در صحن خانه خود مدفون گشت تاریخ وفاتش مخدوم الملک اسحاق ۸۶۰ یافته اند ✣ ۸۶۰

سلطان بابر بهادر

ابن مرزا بایسنغر ابن مرزا شاهرخ است سلطنت هرات بدو تعلق داشت و بعد قتل کردن برادر خود سلطان محمد را در سنه هشتصد و پنجاه و پنج بادشاه عراق و خراسان شد در اوایل سنه ستین و ثمانمایه در آخر دولت بابر بهادر ذوذوابه در غایت مهابت در حوالی برج ثور که خانه هشتم طالع بابر مرزا بود ساطع میگشت و اولیای دولت او از معنی آن بغایت هراسان شدند تا آنکه در صباح سه شنبه بیست و پنجم ربیع الثانی سنه احدی و ستین و ثمانمایه سلطان بابر در مشهد فوت کرد ایام حکومت او هفت سال بود عزیزی در تاریخ وفاتش این قطعه گفته ✣

تاریخ

شاه بابر شهی که از عدلش ... عدل نوشیروان بدی بانسخ
بود در انجم چو در سخا و کرم ... گشت تاریخ فوت او دراسخ ۸۶۱ ۸۶۱

و مولانا شرف الدین عبدالقادر برادر صاحب مطلع السعدین در تاریخ او گفته ✣

تاریخ

آفتاب ملک بابر خان نماند ... لی چنان خورشید پنهان خوار است
چه نم را گفتم جگرها چاک شد ... دیده ها از اشک دامن بر تر است
در ربیع الثانی و فصل ربیع ... لاله در ساغر ز خون دل بر است
این چه حال است و چه تاریخ گشت ... موت سلطان مؤید بابر است ۸۶۱

این غزل نمونه از واردات طبع فیاض آن بادشاه است ✣

غزل

در دو ربازکنه سواران یکی یی است ... وانی کمان کجی مانا سپه چه راست
.... نی است ... کز گوشه های دود دلی خلق دیده است
با بر رسیده ناله زارت بگوش یار ... این طرفه است که ما گدا ایش یافتیم
دارد بزلف او دل زنار بسته ها ... مجنون قیس یافت که لیلی درین سراست
دارا اند اشت برزنگاه دیرکی است ... سودای کفر و کافری و هر چه درد است

خواجه شمس الدین محمد کوسوی جامی

از اولاد کبار و احفاد بزرگوار شیخ الاسلام احمد الجامی است و خرقه شیخ که میگویند همان خرقه است که از شیخ ابوسعید ابوالخیر بوی رسیده بود و در گریبان او وصله از پیراهن رسول موجود است از میان همه اولاد بنجا نواده ایشان رسیده توفی یوم السبت السادس العشرین من جمادی الاولی سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه و قبروی در حوالی مسجد جامع هرات است نزدیک بمزار خواجه ابوالولید

مرغزی در تاریخ وفات وی گفته اند ✣

تاریخ

شیخ الملک قبله اکمال که بود ... اهل صورت را بمعنی رهنمون
خواجه شمس الدین محمد کز غمش ... آسمان پوشید دلق نیلگون

هشتصد و پنجاه و سه بنواحی سمرقند میان پدر و پسر مصاف دست داد و عبداللطیف ظفر یافت و الغ بیگ بطرف ترکستان گریخت و عبداللطیف بر تخت سمرقند جلوس نمود و بعد چندی مرزا الغ بیگ باز بایل سمرقند شده در شهر رمضان سنه مذکور پیش فرزند بی محابا در آمد آن بدبخت در اول پدر را مراعات و اکرام نمود خاما شیطان بر و غالب شد و ول او از قتل پدر حریص گردانید و بر لب آب مسبوح که بیرون سمرقند است آن بادشاه را بدست عباس نامی داده عباس او را بقصاص خون پدر خود بدرجه شهادت رسانید در آن وقت الغ بیگ این بیت را می خواند بیت پدرکش بادشاهی را نشاید + اگر شاید بجز شش مه نپاید + عمر مرزا الغ بیگ پنجاه و هشت سال بوده از لفظ منتخب تاریخ او بر می آید و این رباعی قطعه در تاریخ وفات او دست +

تاریخ

الغ بیگ آن شاه جم اقتدار	که دین نبی را از و بود پشت	چو عباس کشتش به تیغ جفا	شدش حرف تاریخ عباس کشت ۸۵۳

از الفاظ عباس کشت تاریخ وفات او بر می آید و این قطعه که بطور تعمیه است نیز از آن حال خبر میدهد +

تاریخ

شاه مغفور الغ بیگ علیه الرحمت	آنکه خود را بسوی کعبه مغفور رسانند	راست در عاشر ماه رمضان گشت شهید	خلق را ماتم او بر سر آتش بنشاند
	اگر آگہی تو تاریخ وفاتش پرسند	گوئی ای بیخبر آن مرزا الغ بیگ نماند	

اگر از عدد الشانرا الغ بیگ عدد لفظ دو در منها کرده شود تاریخ بر آید + ۱۰۶۳

مرزا عبداللطیف

این مرزا الغ بیگ است از پدر باغی شده ملک از دیگرفت و بعد از آن باشاره او پدرش از دست عباس نامی کشته شد چون هفت ماه دیگری بر این بلند نشست سیاف اجل انتقام خون پدر از پسر کشید یعنی بدست یکی از ملازم خود که باباحسین نام داشت در بست و ششم ربیع الاول سنه هشتصد و پنجاه و چهار بقتل رسید و سرش را بریده در پیشگاه طاق مدرسه الغ بیگ که در هرات است آویختند چنانکه در تاریخ او گفته اند

تاریخ

باباحسین گفت شب جمعه اثر تیر	تاریخ قتل او دست که باباحسین ۸۵۴

سلطان علاءالدین

پسر محمد شاه بن فرید خان بن خضر خان است بعد وفات پدر خود در سنه هشتصد و چهل و نه هجری بر تخت دهلی نشست و بهلول لودی و دیگر امرا آمده بیعت کردند و این سلطان خود از پدرهم سست تر خصلت بود و عاجز تر لود این مثل که زبان زد عوام الناس این دیار است که دو بای شاه عالم از دهلی تا پالم در باب او دست و حسام خان نام وزیر او بود تاریخ جلوس او دست +

تاریخ

سلطان علاءالدین در وقت سعید	ابر سر بهاد تاج از زر جاهم	گفتم که زسال او چگویم هاتف	فرمود که تاج پادشاه اسلام ۸۴۹

در سنه هشتصد پنجاه و پنج هجری بهلول لودی بمبارزش حمید خان لشکری بر و کشید و دهلی را متصرف گردید و سلطان

در جمعه بیست و سوم ربیع الثانی سنه ثلاثین و ثمانمائه وقتیکه از نماز فارغ شده متوجه بیرون گشت ناگاه شخصی احمد لر نام
از مریدان مولانا فضل الله استرآبادی الطریق دادخواهان بسر راه آمد و جرات نموده کاردی اشکم میرزا رسانید او مضطرب
گشته او را پاره پاره کردند و بعد از آن جراحان بعلاج میرزا مشغول گشتند تا در اندک فرصتی انجراحت براحت تبدیل یافت
این تاریخ دران واقعه گفته اند +

تاریخ

سال تاریخ هشتصد و سی بود | روز جمعه پس از ادای صلات
لجروی در بساط چون فرزین | قصه پس عجیب واقع شد
خواست تا شهرخی زند شه مات | در خراسان ملی شهر هرات

پنج شاهزادگان عالی قدر از صلب او بوجود آمده اند الغ بیگ گورگان و ابراهیم سلطان و بایسنغر میرزا و سیورغتمش
و محمد جوکی بهادر در صبح یکشنبه بیست و پنجم شهر ذیحجه سنه خمسین و ثمانمائه روز نوروز سلطانی در فشاورویه من اعمال ری
بجوار رحمت ایزدی پیوست الفاظ خاقان زمان و حروف شمشیر تاریخ وفات اوست و این دو رباعی نیز در تاریخ وفات
او گفته اند +

تاریخ

۸۵۰ سلطان جهان شاهرخ آن مظهر نور | در هشتصد و هفتاد و نه آمد بظهور
در هشتصد و هفت شد بشاهی مشهور | در هشتصد و پنجاه شد از دار غرور

ایضا

شاهرخ شاه قضا قدرت و سلطان پناه | آنکه در بیشه شاهی زدی سر پنجه بشیر
رو بفردوس برین چون بنوی الحجه نهفت | ماند تاریخ زما در همه عالم شمشیر

جامع مسجد جونپور

این مسجد تعمیر نموده سلطان ابراهیم شرقی است که در سنه هشتصد پنجاه و دو هجری بنای آن نهاده و تا هنوز که سال یکهزار و دو صد
و شصت هجری است موجود است و تاریخ بنایش مسجد جامع الشرق است +

میرزا الغ بیگ گورکان

این شاهرخ سلطان ابن امیر تیمور صاحبقران است بادشاهی عالم و عادل بوده و در علم مرتبه عالی یافته خصوص در علم ریاضی
وقوفی تمام داشته مصرع چون الغ میرزا بعلم هندسه + یافت نتوان در هزاران مدرسه + و زیج جدید گورکانی
که مدار استخراج تقادیم برانست بر کمال دانش و دانائی او دلیل واضح است در عهد پدر خود چهل سال باستقلال
سلطنت سمرقند و ماوراءالنهر کرد در زمان او از یک جریب زمین که چهار خروار محصول حاصل آن بود چهار دانگ فلوس
مال و خراج میگرفته اند که بحساب دراهم نقره یک دانگ باشد بعد از وفات پدر از ماوراءالنهر لشکر بخراسان کشید و ملک
موروثی طلب میکرد امیرزاده علاء الدوله ابن میرزا بایسنغر ابن شاهرخ با او مخالفت کرد و در حدود ترناب من اعمال
بدغشش حرب افتاد و الغ بیگ ظفر یافت و تمامی خراسان را مسخر ساخت نود هزار لشکری همراه داشت و دران هجوم
خراسان خراب شد و در شهر رمضان سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه بوقتیکه الغ بیگ بضبط خراسان مشغول بود ابوالخیر خان
سمرقند را محاصره کرد دران حال پسرش میرزا عبداللطیف را که بلخ و مضافات آن را بابا داده بود شیطان تحریص داد
و با پدر عاصی و باغی شد مدت سه ماه الغ بیگ را در کنار جیحون با عبداللطیف محاربه بود و اجد آنان در شهر شعبان بسنه

هشتصد و چهل و نه در زمان سلطان محمد گجراتی در گجرات واقع شده مقبره او نزدیک شهر احمدآباد در قصبه سرکهیج است در مرات سکندری مرقوم است که در ایام اختصار شخصی را سلطان محمد گجراتی بعیادت شیخ فرستاده بود آن شخص در اثنای راه بر وفات شیخ اطلاع یافته برگشت و پیش سلطان آمد سلطان احوال پرسید گفت مصرع شه عالم محمد را بقا باد ❊ اتفاقاً عدد همین مصرع برابر تاریخ وفات برآمد و از لفظ آخر اولیا نیز همان تاریخ برمی آید و فاضل شاعر تاریخ وصال او را باین نظم ادا نموده — ۸۴۹

تاریخ

طاب و هم علی تمامٍ ثمانیة ‖ کان ذالک و ثامن الشوال
عمره ول ماند قطبه ‖ مات یوم الخمیس قبل زوال — ۸۴۹

واین تاریخ در وفات او در کتاب مخزن الواصلین مرقوم است ❊

تاریخ

شیخ احمد که مغربی بود ‖ صاحب علم موهبی بوده
مات یوم الخمیس قبل زوال ‖ کان ذالک ثامن الشوال
روضهٔ او با حمدآباد است ‖ قطب حق بود عمر او از حق
گفت تاریخ نقل او رضوان ‖ موضع فیض جای ارشاد است
عدد قطب شد به نیک نسق ‖ جای احمد بهشت جاویدان — ۸۴۹

سلطان محمد شاه

بن فرید خان بن خضرخان بعد شهادت سلطان مبارک شاه در سنه هشتصد و سی و هفت بر تخت دهلی جلوس نمود تاریخ جلوس او اینست ❊

تاریخ

شد محمد شاه چون بر تخت زیب کامیاب ‖ تابع فرمان او شد بادشاهی روم و بر
بودم اندر فکر تاریخش که هاتف زود ‖ گفت افضل القضاة و سکندر بعدل تاریخ جلوس

در زمان او در سنه هشتصد و سی و هشت هوشنگ شاه بادشاه مالوه پسر دلاور خان غوری فوت کرده و تاریخ فوت او در الفاظ هوشنگ شاه نماند یافته اند هم در عهد او در هر سری سودای و در هر دلی تمنای پدید آمد و سلطان ابراهیم شرقی بعضی از پرگنات را متصرف شده بود و سلطان محمود شاه خلجی که بعد وفات هوشنگ شاه بادشاه مالوه شده بود در سنه هشتصد و چهل و چهار با سلطان محمد شاه محاربه نمود و سلطان احمد گجراتی معاصر او بوده است و محمد شاه بعد سلطنت دوازده سال و دو ماه و هفتده روز بتاریخ بست و دهم شوال سال هشتصد و چهل و نه هجری در گذشت این قطعه در تاریخ وفات اوست اما نه عدد کم میشود ❊

تاریخ

چون محمد شه یگانه که بود ‖ دو لتش بنده چاکر اقبالش
شد بجنت سروش غیبی گفت ‖ نوحه واه عرش در سالش

مرزا شاهرخ ابن امیر تیمور صاحبقران

بعد وفات پدر خود بادشاه خوارزم و خراسان و قندهار و ایران و قدری از هندوستان بوده و لادت او در بلدهٔ سمرقند چهار دهم ماه ربیع الاول سنه هفتصد و هفتاد و نه هجری بوقوع آمده و هفتاد و یک سال عمر یافت هفت سال بروزگار پدر بادشاهی خراسان کرد و چهل و سه سال بعد از پدر باستقلال در ممالک توران و ایران و دیار هند و ترک سلطنت نموده از غایت صفات طویت و خلوص نیت هر جمعه و اسط آوای نماز بمسجد جامع هرات تشریف بردی تا آنکه

در وفات او مرقوم است چنان مفهوم میگردد که عمرش یکصد و بست و چهار سال بود و سال وفات هشتصد و چهل و این تاریخ است

تاریخ

آنکه قطب مدار عالم بود
یمنی است و شامی و حلبی
عمر آن شاه مطلع الانوار
بشب جمعه شاه نقل نمود

بادشاه ممالک دین بود
پیشوائی ره خدا طلبی
یکصد و بست و چار سال شمار
بجدهم از جماد اول بود
باز تاریخ نقل آن اعظم

شاه باز رواق علیین
آن شهنشه که مطلع نور است
شده سال طلوع او تعیین
سال ترحیل او عیان بنهفت
زد خرد ساکن بهشت رقم

تا نماند جهان بدیع الدین
از مریدان شاه طیفور است
شمس دنیا و دین بدیع الدین
عقل تعیینش بمدار جنت گفت

۸۴۴

سکندر ترکمان

ولد قرا یوسف ترکمان است بعد وفات پدر جلادت و مردانگی تا حدی بجا آورد که در روم نگنجد و با شاهرخ مرزا مصاف داد و آخر مخذول و شکسته شد و بجانب روم گریخت و کان ذلک فی یوم الاربع تاسع عشرین شهر رجب سنه اربع و عشرین و ثمانمایه و شاهرخ هر چند مملکت آذربایجان را با اولاد و امرا بزرگ عرض کرد اما از ترس سکندر همگنان قبول نکردند بالضرورة آن ملک را باز بی سامان گذاشته بدار الملک اصل معاودت نمود چنانچه گفته اند ه سکندر لشکر با را ز دو خست ÷ شه با مملکت بگرفت دیگر بخیت ۰۰ با لجمله میان شاهرخ و اولاد قرا یوسف و ترا که سالها خصومت باقی ماند تا آنکه در شهور سنه تسع و ثلثین و ثمانمایه سکندر بکلی منکوب و ضعیف شد و از دست پسر خود که قباد نام داشت در سنه هشتصد و چهل و یک کشته شد و شاهرخ مرزا برادرش جهانشاه ابن قرا یوسف را بر آذربایجان امیر ساخت ملک سکندر شانزده سال بود

سلطان محمد ابن میرانشاه

بن امیر تیمور بدین و اهل دین بازگشت تمام داشته همواره با برادر خود مرزا خلیل الله در سمرقندی بود و از سلطنت و ملکداری رغبتی نداشت چون در سنه هشتصد و یازده شاهرخ مرزا سمرقند را گرفته حواله پسر خود مرزا الغ بیگ نمود سلطان محمد همراه او اقامت اختیار نمود و مرزا الغ بیگ همواره در اعزاز و احترام او کوشیده و بآداب برادری سلوک میفرمود و سلطان محمد دو فرزند داشت یکی سلطان ابوسعید مرزا و دیگر منوچهر مرزا چون بیمار شده قریب مرگ رسید سلطان ابوسعید را بمرزا الغ بیگ سفارش نمود لاجرم پیوسته سلطان ابوسعید در سایه عاطفت او بوده کامران عیش و طرب می بود تا آنکه پدرش سلطان محمد از همان بیماری شاید که در سنه هشتصد و چهل و پنج رخت هستی از عالم بر بست

شیخ وجیه الدین احمد مغربی

المشهور بشیخ احمد کهتو گنج بخش یکی از مشایخ کبار روزگار خود بود پدرش ملک اختیار الدین محمد با سلطان فیروز بادشاه دهلی قرابتی داشت و از امرای کبار بود خزانه وافر گذاشت و غیر از شیخ اولادی نبود شیخ از فرط جمالی و حسنی که داشت مردمان دهلی او را یوسف ثانی می گفتند بعد از وفات پدر در فسق و فجور مستغرق میبود تا آنکه مرید بابا اسحاق مغربی گشت و در اندک روزگار بمقام قطب رسید چنانچه سلاطین هند مرید او شدند چون بگجرات رفت سلطان مظفر گجراتی که بادشاهی دانشمند بود مرید او شد و شیخ یکصد و یازده سال عمر یافت وفات او بتاریخ پنجشنبه هشتم شوال سنه

گلبرگه مدفون گردید تاریخ وفات او از مجزالواصلین نوشته شد

تاریخ

آنکه سید محمدش نام است — بیگمان پیر اهل اسلام است
ماه ذیقعده بود شانزدهم — گشته سیدی بحر خم نهم ۸۲۵
عالمی را کشید از چه آز — بر سنهای گیسوان دراز
سال نقلش که هیچ لو بوسفت — عقل مخدوم دین و دنیا گفت

سید شاه نعمت الله ولی

بکمالات نفسانی وکمالات انسانی موصوف بود و بخرق عادات وکشف وکرامات معروف نسبش بامام موسی کاظم منتهی میشود مرید شیخ عبدالله یافعی بود مذهب امام شافعی داشت وسلاطین عصر وملوک زمان معتقد او بودند معاصر سلطان شاهرخ بوده مؤلفات او قریب پانصد کتاب ورساله است در مرات جهان نما مرقوم است که او در سنه هشتصد وبست وهفت در زمان شاهرخ مرزا انتقال نموده ودر قریه ماهان مدفون گردیده اما از تاریخ که در کتاب مجزالواصلین مسطور است سنه هشتصد وسی وچهار میشود تاریخ اینست

تاریخ

آنکه روشن تر از خور و ماه است — شاه کونین نعمت الله است
او ولی خداست در دو جهان ۸۳۴ — مرشد ورهنمای پیر وجوان
آنکه مفتاح باب فردوس است ۸۳۴ — نقل او آفتاب فردوس است
روضه عالیش بماهان است
لقب خاص اوست نورالدین — روشن از نور او زمان وزمین
بست وهفتم مه رجب بوده — که زدنیاش نقل فرموده
باز تاریخ فوت او رضوان — نور جنات عدن گفت بدان
که به سرحد شهر کرمان است

سید قاسم انوار

لقبش معین الدین علی است سلسله او بشیخ صدرالدین اردبیلی میرسد اصلش از آذربایجان است بعد از تکمیل میل بهرات فرمود واکثری از اشراف انجا مرید ومعتقد او گشتند اصحاب غرض بشاهرخ مرزا خبر کردند که اکثر نوجوانان مرید شاه قاسم گردیده اند وبار ابر صلاحیت وی چندان اعتماد نیست بادشاه باخراج سید حکم فرمود لیکن هیچ کس یارای آن نداشت که این حکم بوی تواند رساند در ینحال شاهزاده بایسنغر گفت من بلطائف الحیل او را روانه سازم برخاست وبزیارت سید شد وبتقریبی سخن عزیمت سفر درمیان آورد سید فرمود پدرت مرا بچه وجه اخراج میکند شاهزاده گفت که ای خداوند شما چرا بسخن خود عمل نمیکنید سید گفت آن سخن کدام است شاهزاده این بیت خواند **بیت**

قاسم سخن کوتاه کن برخیز وعزم راه کن — شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرکسان

سید دعا وتحسین کرده فی الحال روبراه نهاد ودر سنه هشتصد وسی وهفت ازین جهان رحلت فرمود در مرات الخیال مرقوم است که او در سنه خمس وثلاثین وثمانمایه فوت شده مرقدش در شهر جام است تاریخ وفات او از کتاب مجزالواصلین نوشته شد

تاریخ

شاه کونین قاسم انوار — زبده آل حیدر کرار
سال ترحیل آن ملازم ملک ۸۳۵ — گفت قاسم بخلد خاص شده
بود او مست سر لم یزلی — واقف حال حی دست جلی
مرقد او بشهر جام نگر — لبرش نور صبح وشام نگر

سلطان مبارک شاه

پسر خضر خان است بعد پدر بتاریخ نوزدهم ماه جمادی الاول سنه هشتصد وبست وچهار هجری بر تخت دهلی نشست تاریخ جلوس او اینست

امیر قوام الدین سجاسی

در بدایت حال از سرکاری قریه سجان خواف بوده و نسخه جمع و خرج و توجیه و تحقیق القریه بعهده وی بوده ناگاه وی را جذبه رسید از هر چه دران بود بیرون آمد بسلوک راه آخرت مشغول شد دیرا اشعار بسیار است بعضی غزلیات مولانا جلال الدین را جواب گفته کتابی تصنیف کرده جنون المجانین نام آن نهاده و درانجا سخنان غریب درج کرده است وفاتش پنجم محرم سال هشتصد و بیست واقع شده چنانچه از تاریخی که مولانا یحیی قهستانی در تاریخ ولادت و وفات او گفته مستفاد میگردد +

تاریخ

امیر تارک سالک نظام ملت و دین — که در طریق طلب مثل شاه ادهم بود
بسال هفتصد و سی و چهار میلادش — بسلخ روزه و آغاز عید عالم بود
شب مفارقتش شهور هشتصد و بیست — برافتضای قضا پنج شب مقدم بود

۸۲۰

سلطان خضر خان

ابن ملک سلیمان حاکم ملتان از اولاد سادات است بعد وفات پدر خود در زمان فیروز شاه بادشاه دهلی بحکومت ملتان رسیده و صاحبقران نیز در حین مراجعت از هندوستان آن ولایت را بدو تسلیم فرموده بود بتاریخ پانزدهم ماه ربیع الاول سنه هشتصد و هفده با دولت خان لودی محاربه نموده و او را بدست آورده محبوس کرده بر تخت دهلی نشست تاریخ جلوس او

تاریخ

چون خضر خان بتخت کرد جلوس — مرهم سینه های ریشش آمد
بهر تاریخ این جلوس سروش — گفت جشن قباد پیش آمد

۸۱۷

و خضر خان با وجود استعداد سلطنت سکه بنام امیر تیمور و بعد فوت او بنام پسرش شاهرخ مرزا جاری داشته در غایت عدالت و خداترسی روزگار میگذرانید بعد سلطنت هفت سال و دو ماه و دو یوم بتاریخ هفدهم جمادی الاول سنه هشتصد و بیست و چهار هجری بمرض مبتلا گردیده درگذشت و پسرش مبارک شاه بادشاه دهلی شد تاریخ وفات +

تاریخ

چون خضر از جهان خضر خان بربست — نخل طرب جهان بیفتاد از بیخ
هاتف ز جیب فکر سر بر زده گفت — در دار زمان روز افزون تاریخ

۸۲۴

مخدوم شاه تقی

فرزند مخدوم شیخ شعبان بیابانی است درویشی باکمال بود و در موضع جهوسی خاص که مقابل قلعه اله آباد واقع است مدفون است و مرقد او زیارتگاه عالمیان است شاید که در سنه هشتصد و بیست و چهار فوت کرده و تاریخ او درین الفاظ یافته اند سحر فلک آفتاب و بعضی کسان از اسم او که شاه تقی است و عددش هشتصد و شانزده میشود تاریخ برآورده چنانچه ازین بیت مستفاد میگردد +

تاریخ

چو شد شاه تقی موصل حقیقی — ز اسمش گشت تاریخ وفاتش

۸۱۶

شیخ محمد گیسو دراز

خلیفه شیخ نصیر الدین چراغ دهلی است بفرموده پیر از دهلی بدکن رفت و در سال هشتصد و بیست و پنج دران دیار فوت کرده در

۸۱۴ سلطان خلیل را شاهرخ سلطان هرات آورد سلطنت و ایالت ری و قم و همدان بدو داد و او دو سال و نیم در ان دیار بنیابت عم سلطنت کرد و در شهر رجب سنه هشتصد و چهارده هجری در ری بجوار رحمت حق واصل گشت بیست و هشت سال عمر یافت

مسجد گجرات

در گجرات موضعی است موسوم بمانک چوک قریب آن مقام یکی از ارکین دولت سلطان احمد گجراتی که ابوبکر حسینی نام داشت در سنه خمس و عشر و ثمانمایه مسجدی عالی تعمیر نموده این ابیات در تاریخ بنای آن در مرات اسکندری مرقوم است +

تاریخ

فرخ این بقعه که چون کعبه بنای مجد است منبع حلم و ادب هست یکی بانی آن	کعبه اهل علم و دولت و دین عرب است که وفا و کرم و مکنتش اندر حسب است مسجد الله مرتب شده تاریخ اساس	در جهاندار سلطان زمان احمد شاه زبده آل نبی مفخر اولاد علی [۸۱۵] هشتصد و پانزده و غره ماه رجب است	شهریاری که شهنشاه جهانش لقب است سید عالم ابوبکر حسینی نسب است

۸۱۵

ناصر الدین سلطان محمود شاه

پسر محمد شاه لودی است چون اقبال خان در جنگ با خضر خان حاکم ملتان کشته شد دولت خان و اختیار خان پسران محمود خان لودی باهم متفق شده ملک را در قبضه اختیار خود باز داشته سلطان محمود را که از خوف امیر تیمور دهلی را گذاشته بطرف گجرات گریخته بود و بعد ازان در قنوج آمده آن ملک را بتصرف خود داشت طلب داشتند و بتاریخ بیست و دویم جمادی الثانی سال هشتصد و هشت هجری بار دیگر او را بر تخت دهلی نشانیدند تاریخ جلوس اوست +

تاریخ

شه چو بر تخت شمسی آغاز سلطان محمود	دو نوبتش بشد و غلامانه اثر اقبال آزبر	هاتف از منظر قدس آمده آواز کنان	قدرت [شش] عدل بود سال جلوس اندر آن

سلطان محمود در سنه هشتصد و پانزده هجری بطرف کیتهل برای شکار رفت و بعد مراجعت مریض گشته بتاریخ بیست و نهم ذی قعده بعد ایالت هفت سال و پنج ماه و هفت یوم در گذشت مدت حکومت و نحوست او هر دو مرتبه تا روز وفات نوزده سال و پنج ماه بود تاریخ وفات اوست +

تاریخ

زد کوس فنا زانکه سلطان محمود	آمد غم ازین حادثه از غم دلخون	هاتف بغم و الم شده گفت از سر	[۸۱۵] سازد الم و درد و همین روز افزون

۸۱۵

دولت خان لودی

پسر محمود خان لودی است بعد وفات سلطان محمود امرا دولتخان را در سنه هشتصد و پانزده روز در دهلی بر تخت نشانیدند تاریخ جلوس اوست

تاریخ تعمیه

کرد دولتخان بتایید خدای ذو المنن	روی عالم را بحسن سعی چون روی عروس	گفت هاتف با سر اقبال با صد خرمی	[۸۱۶] روزگار عیش آمد سال تاریخ جلوس

بتاریخ پانزدهم ربیع الاول سنه هشتصد و هفده در جنگ بدست خضر خان افتاده در قلعه فیروزآباد مقید ماند تا آنکه در ماه جمادی الاول سال هشتصد و هفده هجری در گذشت مدت سلطنت او یک سال و سه ماه و تاریخ وفات او این است +

تاریخ

رفت چون دولتخان سوی جنت الماوی اگر	عالمی از درد و غم صد ناله را بر چرخ برد	من بجیب فکر بردم تا که تاریخی بنظم	[۸۱۷] گفت هاتف سال او یکصد وجب دولت بمرد

مشغول گشت و هر دو لشکر قریب یکدیگر رسیدند قرا یوسف هیضه کرد و از درد شکم درگذشت و ملک وسیع بتصرف مرزا شاهرخ درآمد یکی از شاعران دران باب گفته **ابیات** بساط حکومت بگسترده بود ✣ ولی هیچ فرصت ندادش حیات ✣ چنین طرفه منصوبه کس ندید ✣ ز یک سوی شهرخ ز یکسوی مات ✣

احمد آباد گجرات

احمد آباد دار الملک گجرات است سلطان احمد بن سلطان محمد بن سلطان مظفرشاه گجراتی همت بر بنای آن گماشته در طبقات اکبری آمده که چون سلطان احمد آب و هوای قصبه اساول را که بر سر راه پتن واقع است موافق مزاج خود یافت باتصواب جناب شیخ احمد کهتو که از کبار مشائخ آن روزگار بود اراده شهر ساختن نموده در ذی القعده سنه ثلاث و عشر و ثمانمایه در کنار آب سابر متی خشت تعمیر شهر احمد آباد را بر زمین نهاد و قلعه و بازارها و مساجد متعدد طرح انداخت و در بیرون شهر سه صد و شصت پوره مشتمل بر بازار و مسجد و دیوار بند آباد ساخت و تاریخ بنای آن شهر دلکشا را با چیز یافته اند چنانچه حلوای شاعر مثنوی با تاریخ درین باب گفته و آن مثنوی در مرات اسکندری مرقوم است ازانجمله این چند بیت ترقیم یافت

ابیات

چنین گفت حلوای شکر سخن ✣ که انشا ز عقد درج دُر در سخن

زمینی بغایت فرحناک دید ✣ ز گرد و محن خاک او پاک دید

که در ساحت آن زمین هوا ✣ کنند تازه شهری معظم بنا

مه ذیقعد رفته از هجریه ✣ ثلثه عشر با ثمانمایه (۸۱۳)

درآنام سم احمد آباد شد

که چون چند گه شاه گردون غلام ✣ شدش بر لب رود سابر مقام

بالهام غیبی و حکم اله ✣ چنین آمد اندر دل پادشاه

بفرمان شاهنشه بخت یار ✣ بکردند ساعات سعد اختیار

چو ترتیب آن شهر عالی مقام ✣ شد از ناصرالدین احمد تمام

دران ملت احمد آباد شد

و در سنه عشرین و ثمانمایه حصار احمد آباد صورت اتمام یافت و چون نوبت سلطنت بسلطان محمود ثانی رسید در دوازده کروهی احمد آباد شهری بنا نهاد محمود آباد نام و در ولایت صورت قلعه نیز بغایت استواری در سنه نهصد و چهل و هفت تعمیر ساخت و سلطان احمد مذکور بعد وفات والد ماجد خود مظفرشاه در سنه ثلث و عشر و ثمانمایه هجری بسلطنت گجرات رسیده بود و سی و دو سال و شش ماه و هشت روز سلطنت نموده در چهارم ماه ربیع الثانی سنه هشتصد و چهل و شش درگذشت و بعد از و سلطان محمد بادشاه شد و پس از فوت او سلطان قطب الدین بجای او نشست ✣

سلطان خلیل الله

فرزند امیرانشاه بن امیر تیمور است بعد از وفات امیر تیمور بر تخت سمرقند جلوس کرده بادشاهی صاحب حسن و بخشنده و ظریف طبع بوده چهار سال در دیار ماوراء النهر سلطنت کرد آخر الامر خدایداد حسینی و خدایداد جته و شروی بیک و باقی امرا برو خروج کردند و شاهزاده را بند کرده بقلعه شاهرخیه فرستادند چون آوازه استیلای امرای حرام نمک و قید امیرزاده بسمع شاهرخ مرزا رسید سپاهی گرانمایه جمع کرده از هرات عزم سمرقند نمود آن نمک حرامان سمرقند را گذاشته بطرف ترکستان گریختند و شاهرخ سلطان نقاره بنام خود زده بر تخت سمرقند جلوس کرد فی الجمله چون مملکت ماوراء النهر بتصرف شاهرخی افتاد سلطان خلیل را از بند خلاص ساخت و از آب امو عبور فرمود و حکومت تخت بخلف الصدق خود الغ بیک گورکان مقرر داشت و کان ذالک فی سنه هشتصد و یازده و بعد ازانکه

ذی‌حجه سنه هشتصد و ده هجری مرزا میرانشاه کشته شد و مرزا ابوبکر انهزام یافته بگریخت مدت عمر میرانشاه چهل سال و هفت ماه و ده روز و مدت سلطنت سه سال و سه ماه و هفت روز او را هشت پسران بودند ابابکر مرزا و علی مرزا و عمر مرزا و مرزا خلیل و سلطان محمد و مرزا ایجل و مرزا سیورغتمش ❊

سلطان احمد جلایر بغدادی

خلف الصدق سلطان اویس جلایر است بعد قتل نمودن برادر خود سلطان حسین جلایر را در سنه هفتصد و هشتاد و چهار در بغداد بر مسند خلافت نشست حکم او تا سرحد روم رفتی بادشاهی هنرمند و هنرپرور بوده و اشعار عربی و فارسی نیکو گفتی و در انواع هنر مثل تصویر و تهذیب و قواسی و تشبابی و خاتم بندی و غیر ذالک استاد بود و ششش قلم خط نوشتی او را اعتقادی عظیم در حق خواجه حافظ بودی و چندانکه حافظ را ببغداد طلب داشتی و رعایت کردی حافظ از فارس جانب بغداد میل نه نمودی و بخشک پاره در وطن مالوف قناعت کردی در مدح سلطان این غزل گفته ببغداد فرستاده ❊

غزل

احمد الله علی معدلة السلطانی — احمد شیخ اویس حسن ایلکانی
خان بن خان شهنشاه شهنشه نژاد — آنکه می‌زیبد اگر جان جهانش خوانی
ماه گر بی تو برآید بدو نیمش بزنند — معجزهٔ احمدی و ناطقت سبحانی
برشکن کاکل ترکانه که در طالع تست — دولت کسری و منصب چنگیز خانی

در سال دوازدهم از جلوس در حدود سنه هفتصد نود و پنج امیر تیمور صاحبقران بقمع سلطان احمد لشکر بدیار بغداد کشید و سلطان احمد بغداد را وداع کرده بروم رفت و چون چند سال بعد از وفات صاحبقران در سنه هشتصد سیزده سلطان احمد قصد تبریز کرده بر قرایوسف ترکمان که از جمله گلابانان پدر او بود لشکر کشید و کار بستیز رسید قرایوسف بر سلطان احمد غالب آمده بزودی بقتل در آورده و رسم سلطنت از خاندان جلایر بر افتاد و ترا کمه مسلط شدند چون خبر قتل سلطان بمرزا شاهرخ ابن صاحبقران رسید از خواجه عبد القادر که فرید دهر و نادره عصر بود و سلطان احمد او را بسی بسیار عزیز گردانیده بود پرسید که این چه خبر است بواسطه یار عزیز بستد خواجه این رباعی در تاریخ سلطان گفته گذرانید ❊

تاریخ

عبد القادر ز دیده هر دم خونریز — با دور سپهر نیست جای ستیز
کان مهر سپهر خسروی ناگاه — تاریخ وفات گشت قصد تبریز [۸۱۳]

۸۱۳

قرایوسف ترکمان

ولد قرا محمد است و اصل ایشان از جبال عارف است من اقصار ترکستان و بعهد قدیم باذربایجان و دیلمیس افتاده اند و در صحرا نشین بودند سلطان اویس جلایر ایشان را گله بانی و چوپانی فرمود و قرا محمد بر ولد او سلطان محمد بغدادی خروج کرد و تبریز را گرفت و باز از سلطان احمد مختار منهزم شد و سلطان احمد از سرهای تما که در صحرای خوی مناره ساخت و قرایوسف آن مناره را در زمان خود خراب کرد و سرهای اقربا را دفن نمود و بر جای آن لنگری بنا فرمود و صاحبقران قرا محمد و قرایوسف را بارها از آذربایجان و مضافات آن راند و ایشان گریخته اند و تا تیغ آبدار صاحبقرانی در میان بود آتش فتنه آن مخاذیل مشتعل نمیشد و همواره منکوب و گریزان بجانب شام و روم بودند اما بعد از وفات صاحبقران باز قرایوسف استیلا یافت و فتنه ظاهر کرد بنوعی که تو کر رفت امیران شاه را در سنه هشتصد و ده و سلطان احمد جلایر را در سنه هشتصد و سیزده بقتل رسانید و چون در سنه هشتصد و چهارده مرزا شاهرخ لشکری عظیم بجنگ قرایوسف کشیده بدفع او

عبدالکریم ربطهٔ یگانگی داشت زیره ازان سنگ ازو گرفته برای نمودن یاران بهندوستان آورد سبحان الله فلک دوار بحکم قادر قهار چه نیرنگیها از برای عبرت اولی الابصار از پردهٔ خفا بمنصهٔ ظهور جلوه میدهد وقتی بود که امیر تیمور در کمال استقلال بر مسند جاه وجلال مستقر نشسته برای سلطان روم بطریق تهدید و تجدید مینوشتند بیت بتاراج ترکان دهم روم را * بتوران برم خاک این بوم را * چنانکه بعد از تسخیر روم خاک قسطنطنیه که پای تخت والی انجاست بر چهل شتر بار نموده بسمرقند آورده بود چون آخر کار ناچار بحکم قادر جبار دست از ملک ومال و درهم و دینار پاک شسته اکتفا بر تختهٔ سنگی فرمود آنرا هم باین وضع بهای منشور را ساخت *

شیخ نور قطب عالم

۱۰۸

پور شیخ علاء الحق است اصلی نام او شیخ نور الدین احمد زادگاه او لاهور است شیخ حسام الدین مانکپوری خلیفهٔ اوست در هشتصد و هشت رهگرای عالم علوی شد و در پنڈوه مدفون است در مرات جهان بنام مرقوم است که او در هشتصد و چهل و هشت فوت کرده والله اعلم *

اقبال خان لودی پسر ظفر خان

بعد فتح یافتن بر نصرت شاه فرمانروای دهلی در سنه هشتصد و دو هجری در ماه صفر بر تخت شاهی نشست تاریخ جلوس اوست

تاریخ

شاه اقبال خان نصرت مند	جالس تخت شد بعز شهی	سال تاریخ گفت هاتف غیب	محفل آرا اعز بزم شهی (۸۰۲)

و اقبال خان ملک میان دواب را ضبط نمود اما اقطاعات بزرگ در قبض امرای دیگر ماند گجرات در قبض اعظم خان عرف ظفر خان و پسر او تاتار خان و ملتان و دیبالپور در دست مسند عالی خضر خان و کره و اوده و قنوج و بهار و بهرایچ و جونپور در تصرف خواجه جهان المخاطب بملک الشرق ماند و ملک الشرق خواجه جهان در سنه هشتصد و دو هجری در جونپور فوت کرد و ملک قرنفل که پسر خوانده او بود بجای او قابض شده خود را مبارک شاه خطاب کرد و چون مبارک شاه در سنه اربع و ثمانمائه وفات یافت برادر او سلطان ابراهیم پادشاه جونپور وغیره گردید و اقبال خان در سنه هشتصد و هشت بر خضر خان حاکم ملتان لشکر کشی نموده بست نهم جمادی الاول سنه مذکور بقتل رسید تاریخ وفات به تعمیه *

تاریخ

۸۰۶

چون شهی اقبال خان فرمانده کشورستان	داور اقلیم گیر و پرورش فرمای خلق	یافت جا در سایهٔ طوبی و قصر حور عین	سالش از روی بکاشد آه و اویلای خلق

میرزا امیرانشاه

فرزند عزیز امیر تیمور گورکان بود ولادت او در سنه هفتصد و شصت و نه هجری واقع شده در زمان پدر خود حکومت عراق و عرب و عجم و آذربایجان و دیار بکر و شام بایشان متعلق بود روزی در شکار اسپ رم خورد و از سر زین بر زمین افتاد و ضربی عظیم در سر وروی او رسید اگرچه علاجها بسیار کردند و مزاج او بصحت میل کرد لیکن اثری ازان ماند بنابران امور مملکت بمیرزا ابوبکر که پسر کلان او بود سپرد و خود دخل نمیکرد و چون پدرش امیر تیمور رخت هستی بعقبی بربست ابوبکر میرزا سکه بنام پدر خود کرده مهمات سلطنت را سرانجام میداد تا آنکه بعد از سه سال قرا یوسف ترکمان که او را از هنگام امیر تیمور هوس سلطنت در سر پیچیده بلکه چند مرتبه با امیر جنگ نموده بود و بعد وفات او آذربایجان را متصرف شده بود سر بشورش برداشته و سپاهی عظیم جمع نموده در حوالی تبریز آمد میرزا ابوبکر پدر را همراه گرفته بجنگ او شتافت و بتاریخ بیست چهارم

تاریخ

۸۰۸

سلطان تیمور که مثل او شاه نبود | در هشتصد و سی و شش آمد بوجود
در هفتصد و هفتاد و یکی کرد جلوس | در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود

ایضا

بسال هشتصد و هفت هفده از شعبان | نماز شام سه‌شنبه بخطهٔ اترار

تاریخ تعمیه

۸۰۷

سلطان تمر آنکه چرخ را دلخون کرد | در خون عدو روی زمین گلگون کرد
در هفده شعبان سوی علیین تاخت | فی الحال ز رضوان سر پا بیرون کرد

یعنی اگر سرپای لفظ رضوان را که حرف ری و نون باشد دور کنی از باقی حروف از روی حساب جمل سال وفات دریافت گردد و چنین تاریخ را تعمیه بالتخرجه گویند ÷

تاریخ دیگر

۸۰۷

شهنشاهی که ماواش بهشت جاودان آمد | وداع شهریاری کرد تاریخش همان آمد

و مولانا محمد زاهد که از فضلای عصر بوده تاریخ وفاتش را چنین بتعمیه گفته ÷

تاریخ

۸۰۷

تمر گورکان ز نخل شاهی بر داد | در آخر عمر جان بحسرت سر داد
زاهد پی تاریخ وفاتش آمد | بگرفت سرپای قضا را سر داد

سرپای قضا را گرفت یعنی اسقاط کرد و زاهد سر خود را که حرف زی است داد تاریخ حاصل شد و دیگری چنین گفته مصرع
سر زلف آورده و بر رخ نهاد ÷ این را نیز در لباس تعمیه ادا کرده که ظاهر کرده مدت عمر صاحب قران هفتاد سال و یازده ماه و بیست روز و مدت سلطنت سی و پنج سال یازده ماه و پنج روز و درین مدت قلیل در اکثر ربع مسکون از ایران و توران و ترکستان و گرجستان و چین و ختن و فارس و کاشغر و بدخشان و خراسان و خوارزم و مازندران و طبرستان و گیلان و آذربایجان و عراق عرب و عجم و کرمان و کیچ و مکران و روم و شام و مکه و مدینه و هندوستان خطبه و سکه بنام او بود و صاحبقران را چهار فرزند بودند یکی جهانگیر مرزا دویم عمر شیخ مرزا سوم امیران شاه گورکان چهارم شاهرخ بهادر که هر یکی را در زمان آنحضرت چندین فرزندان شده فضلا در بیان حالات او مجلدات و مصنفات نوشته اند از انجمله ظفرنامه که آنرا تاریخ تیموری گویند از مولانا شرف الدین یزدی است و دیگر تیمورنامه مولانا عبدالله هاتفی است ÷

ذکر مزار صاحبقران

خواجه عبدالکریم که همراه نادرشاه در سنه هزار و یکصد و پنجاه و ... هجری از دهلی بایران رفته بود در کتاب بیان واقع تصنیف خود میگوید که چون نادر السلطان بعد فتح هندوستان و مراجعت خود بطرف ایران در ایامی که در بخارا اقامت داشت بطلب علیخان افشار حکم کرد که شنیده شد که سنگ قبر امیر تیمور از تحفه های روزگار است و بعضی میگویند که نادر هر معدن است می باید که سنگ مذکور را مع دروازه های مدرسه آنجا که هفت جوشی است بمشهد رسانند خان مذکور بسمرقند رفته آن تخته سنگ سبز رنگ را از بالای قبر صاحبقران برداشته مع دروازه های مدرسه بعرابه توپ کشی که در هند چکره گویند بار نموده بمشهد آورد و لیکن در اثنای کندن از ضرب تیشه ستم پیشه آن گورکنان سخت جان چهار پاره گردید چون آرنده و دارنده آن لوح مذکور باین حقیر بیعنی

و آل مظفر را مقهور ساخته فارس را در تصرف خود آورد بعد ازان ببغداد رفت و اهل آن دیار را بقتل آورد و سلطان احمد جلایر ابن سلطان
اویس فرار نموده بطرف روم رفت و بغداد مسخر او شد در سنه هفتصد و نود و هفت بر سر تقتمش خان که حقوق امیر را فراموش
کرده بود رفته او را مغلوب و مستهلک گردانید و تمامی بلاد شمال را چون ارس و مسکا و چرکس و قمق و قفقاق تاخت نموده باز بجا
معاودت نموده تمامی آذربایجان و عراق را بمیرزا میرانشاه پسر بزرگ خود داد و خراسان را بمیرزا شاهرخ سپرده بسمرقند باز
گشت و در سنه هشتصد عزیمت هندوستان کرده بتاریخ دوازدهم ماه محرم سنه هشتصد و یک از دریای سنده گذشته
و با محمود شاه لودی که دران ایام در دهلی بادشاهی میکرد محاربه نموده فتح هندوستان کرد و در دهلی خطبه بنام خود خوانده بعد قتل
و غارت پانزده روز در دهلی مانده متوجه ایران گردید و بسمرقند معاودت فرمود و در سنه هشتصد و سه هجری سیواس و ملاطیه
ابلستان را تاخت نموده لشکر بشام کشید و تمامی ان ولایت را مسخر ساخته حاکم آنجا را بقتل رسانید و درهمون سال دمشق را گرفته
آتش زد و تاخت و تاراج نمود چنانچه اهل آن دیار تاریخ این معامله را در لفظ خراب یافته اند (۸۰۳) و بتاریخ نوزدهم ذی حجه روز جمعه
سال هشتصد و چهار هجری که آفتاب در ششم درجه اسد بود در حوالی انکوریه با ایلدرم بایزید که بادشاه روم بود مصاف کرده
غالب شد و چون که چندروز بعد از فتح سال هشتصد و پنج شروع گردید تاریخ این فتح را غلبت الروم فی ادنی الارض یافتند
بعضی لفظ ارض که سه حرفی است اعلی آن الف است و اوسطش ری و حرف ادنی ضاد است (۸۰۰) پس حرف ضاد که ادنی است تاریخ
فتح شد منقول است که چون شاهجهان بادشاه در ایام سلطنت خود این تاریخ را شنید بسیار خوش گردید فرمود که از کتب تواریخ
تحقیق نمایند چون ظاهر شد که در شروع سنه هشتصد و پنج فتح روم شده فرموده که حرف ص را عدد هشتصد باشد
این تاریخ درست نیست زیرا که تفاوت پنج سال است افضل خان دیوان اعلی بعرض رسانید که ضاد ملفوظی بگیرند که فن
تعمیه است مضایقه ندارد فی الجمله بعد فتح روم بایزید را اسیر و دستگیر ساخته بپایه سریر آوردند چندی او را در قفص آهنی کرده
همراه خود میداشت و خواست که او را مطلق العنان سازد که از مرض خناق و ضیق النفس بتاریخ سیزدهم شهر شعبان
در سنه هشتصد و پنج در گذشت فوت ایلدرم (۸۰۵) بایزید تاریخ وفات اوست بالجمله امیر تیمور تمام روم را تا کنار دریای
فرنگ تاخت کرد و چون خاطرش از قضایای روم فارغ شد بواسطه عهدی گرگین کورجی در شروع سال
هشتصد و پنج بولایت گرج رفته تمام گرجستان را زیر و زبر نمود و کلیساهای ایشان را مساجد گردانید و تمام مردان قلعه
گورگین را گرفته به تیغ بیدریغ در گذرانید و در سنه هشتصد و هفت هجری در ضمن تسخیر ممالک خطا نموده و از انجا کوچ
کرده در موضع اترار از اعمال ترکستان که از سمرقند تا انجا هفتاد و شش فرسخ است قشلاق نموده و دران اثنا
مریض شده شب چهارشنبه هفدهم ماه شعبان سنه هشتصد و هفت که مصادق هجدهم فروری ماه انگریزی سنه
یکهزار چهارصد و پنج عیسوی بود درو بجانب دار الملک بقا آورد و بموجب وصیت نعش او را در خطه سمرقند آورده
در گنبد سید برکه شیخ شمس الدین کلال که صاحب قران را با ایشان اخلاص و اعتقاد تمام بود مدفون ساختند
بعد وفات لقب او علیین مکانی مقرر نمودند و لقب گورکان که شامل اسم او می نویسند سبب این است کسیکه در سلسله
چغتا خان بقرابت دامادی مشرف می شد او بخطاب گورکان نوازش می یافت چون صاحبقران ازان نسل بود
و هم بصبیه بادشاه وقت کتخدا گردیده بود بنابران بالقاب گورکان اشتهار یافت و گورکان بزبان ترکی داماد را
گویند تاریخ وفات در الفاظ تیمور قان یافته اند و ازین رباعی ولادت و جلوس و وفات او معلوم شود —

مرقوم است از سال وفات او سه عدد کم است ÷

	تاریخ	
ابن جندی که نام اوست کمال	بکمال سخن نداشت مثال	بوده در گلشن سخن گویا	بفصاحت چو بلبل گویا
سال سنقار آن فصیح عجم	زد رقم عندلیب خلد قلم	تبریزی بود اوست در تبریز	رحمت آمیز و فیض حق انگیز

امیر تیمور گورکان ملقب بصاحب قران

نسب صاحبقران و چنگیز خان به تومنا خان که جد چهارم چنگیز خان و نهم اوست میرسد و تومنا خان پادشاه ترکستان بود و دو پسران داشت قبل خان و قاچولی بهادر از نسل قبل خان چنگیز خان بود و امیر تیمور از اولاد قاچولی بهادر نام پدرش امیر طرغای بود و ولادت صاحبقران در شب سه شنبه بست و هفتم شعبان سال هفتصد و سی و شش هجری موافق تاریخ نهم اپریل ماه انگریزی سنه یکهزار و سه صد و سی و شش عیسوی در خطه دلکش شهر کش که بشهر سبز مشهور است از بلاد ایران در زمان پادشاه ماوراء النهر ترمه شیرین خان که از اولاد جغتای بن چنگیز خان بود و از بطن تکینه خاتون از مطلع اقبال طالع گشته و تاریخ آن از روی حساب ابجد مولد تیمور یافته اند در زمان ولادت او چهار ماه از وفات سلطان ابوسعید خان گذشته بود و بدین سبب هرج و مرج تمام در سرزمین ایران بظهور آمده چون امیر تیمور بسن بست و پنج سالگی رسید خواهر امیر حسین ابن امیر مسلای ابن امیر قزغن را خواستگاری نمود و امیر قزغن بعد از قتل غزان سلطان بسرداری رسیده بود و بعد از قتل وی پسرش امیر عبد الله قایم مقام شد و بعد از وی خللی تمام در مملکت بهم رسیده هر کس جای را متصرف شد و اطاعت دیگری نمیکردند چون امیر تیمور و امیر حسین بر دیگر دشمنان غالب آمدند و تمامی ماوراء النهر را متصرف شدند در آخر میانه او و امیر تیمور بکدورت کشید امرا نیز از بد خلقی امیر حسین تنگ آمده بودند که دران اثنا خواهرش که حرم امیر تیمور بود وفات یافت یکبارگی علاقه خویشی و دوستی از هم گسسته شد و امیر تیمور باتفاق امرا لشکر به بلخ کشید و امیر حسین را از حصاری که آنجا متحصن شده بود بدست آورده روز چهار شنبه دوازدهم ماه رمضان سال هفتصد و هفتاد و یک که مطابق دهم اپریل ماه انگریزی سنه یکهزار و سه صد و هفتاد عیسوی بود بقتل رسانید و تاج سلطانی بر سر نهاد و این بیت در تاریخ جلوس اوست ÷

تاریخ	
سال تو جلوس تیمور سلطان	المنتظمی گر بسر دال دعا

امیر تیمور بعد از قتل امیر حسین بلخ را بیکی از هواخواهان خود سپرده و بکش مراجعت نمود و از آنجا رو بجانب سمرقند نهاد و آنرا مرکز رایت سلطنت و پای تخت خود گردانیده بنای قلعه و عمارات فرمان داد چنانچه در اندک مدت از برکت مکرمت او سمرقند بجای رسید که فوق آن متصور نباشد بعد از آن در سال هفتصد و هفتاد و هفت قمر الدین خان حاکم ترکستان را مستاصل گردانیده در سال هفتصد و هشتاد و یک خوارزم باو مسخر شد و پس از دو سال هرات و توابع آن در تحت تصرف او در آمد و در سنه هفتصد و هشتاد و هفت تا سلطانیه رفته انجا را مسخر نمود و در همین سال آذربایجان را تسخیر نموده گرجستان را فتح کرد و در روز دوشنبه سال هفتصد و هشتاد و نه بواسطه فتنه و فسادی که از مردم اصفهان واقع شده بود آن شهر را قتل عام فرمود و شیراز را مسخر ساخته در شروع سنه هفتصد و نود و پنج شاه منصور را که کلاه گردن کشی بر سر می نهاد در شیراز بقتل در آورد

تاریخ

۷۹۵

عبرت نظر کن بزوال مظفر	آن شهانی که گوی از سلاطین ربودند	آنکه بهفتصد و نود و پنج [illegible] تسعین هجرت	در هم شب از ماه رجب پایان [illegible]

باب نهم از سال هشتصد و یک تا غایت سنه نهصد از هجری

ناصر الدین سلطان محمود شاه

پسر محمد شاه و [illegible] از [illegible] سلاطین هند [illegible] مانند ثانی که اول پنج روز [illegible] نموده فوت کرد بپادشاهی دهلی رسید [illegible] سال [illegible] اشتراک [illegible] و باب پادشاهی [illegible] مالک گرفت کودکی دو سال [illegible] بن محمد فیروز بن [illegible] نصرت خان پسر فتح خان بن فیروز شاه بود [illegible] ملک [illegible] تا آنکه امیر تیمور صاحبقران از ولایت ایران متوجه هندوستان شده و بتاریخ [illegible] در سنه هشتصد و یک از دریای سند گذشته لاهور و دیگر ممالک را فتح کرد و بتاریخ پنجم ماه جمادی الاول در فیروزآباد که قریب دهلی است رسید [illegible] محمود شاه [illegible] و محمود شاه منهزم گشته بجانب گجرات فرار نمود و چون امیر تیمور [illegible] فتح [illegible] امرا [illegible] آمده خدمت نمود [illegible] بنام او خواندند بعد از پانزده روز بجانب ولایت خود معاودت نمودند الا بعد از رجعت صاحبقران [illegible] ممالک هندوستان [illegible] الملوک بر [illegible] نصرت شاه دهلی را متصرف شده [illegible] سلاطین [illegible] پادشاهان [illegible] نصرت شاه اقبال خان لودی [illegible] دهلی رسید تا چند سال فرمانروایی نمود

نصرت شاه لودی ابن فتح خان بن فیروز شاه

چون امیر تیمور صاحبقران [illegible] هندوستان در سنه هشتصد و یک هجری بطرف ایران مراجعت نمود تا بدو ماه تخت دهلی بی پادشاه [illegible] نصرت شاه [illegible] صاحبقران با سلطان محمود خارج داشت فرصت را غنیمت شمرده دهلی را متصرف شد در همان سال که هشتصد و یک هجری بود بر تخت شاهی نشست تاریخ جلوس او بطور قطعه اینست ؞

تاریخ

۷۹۸

زد چون نصرت شاه را یک سال [illegible]	[illegible] [illegible] داد	[illegible] بمکرم که باز روی جلال	الا [illegible] الیس [illegible] داد

[illegible] اقبال خان بن ظفر خان منهزم گشته از میراث گرفت دران دیار شاید که در سنه هشتصد و دو فوت کرد تاریخ وفات او اینست

تاریخ

۸۰۲

نصرت شه [illegible]	[illegible] سیف [illegible]	بود هشتصد سال [illegible] کناگهان	بای وفات [illegible] بگفت عقل

بای وفات حروف الف و با باشد که عدد آن سه باشد و یک شد اگر آنرا دو باره گیرند هشتصد و دو شود و کتابی دیده شد که او بتاریخ بیست و هفتم ذی القعده هشتصد هجری فوت کرده

شیخ کمال خجندی

صاحب فضل و کمال بوده [illegible] حال بوده زاویه که در تبریز داشته خالی بوده است که شب در انجا بسر می برد کسی دیگر در انجا نمی رفت چون بعد از وفات وی [illegible] دیده اند غیر از بوریایی که بران می نشست با میخفت و سنگی که زیر سر می نهاد چیزی دیگر نیافته اند وفات وی در سنه ثلث و ثمانمایه بوده است و قبر وی در تبریز است بر لوح قبر وی این بیت نوشته اند کمال از کعبه رفتی بر در یار هزاران آفرین مردانه رفتی تاریخ وفاتش در الفاظ کمال خجندی ولی یافته اند با یک عدد زیاده می شود و این تاریخ که در کتاب [illegible] الواصلین

نجابای شیراز مصلی زمین است که اکثر سیرگاهات در آن ضلع واقع شده چنانکه حافظ گفته میان جعفرآباد و مصلی عبیرآمیز می‌آید شمالش بشیراز آ و فیض روح قدسی بجو نجواه از مردم صاحب کمالش بود وفات حافظ در سنه هفتصد و نود و یک بوقوع آمده و چون مدفنش خاک مصلی است تاریخ را هم خاک مصلی یافته اند چنانچه ازین رباعی که بر لوح مزارش کنده اند مستفاد میگردد

تاریخ

۷۹۱ چراغ اهل معنی خواجه حافظ — که شمعی بود از نور تجلی
چو در خاک مصلی ساخت منزل — بجو تاریخش از خاک مصلی ۷۹۱

ایضاً

۷۹۱ بهفتصد نود و یک بکام زبلی — جهان فضل و هنر در جوار رحمت رفت
یگانه سعدی ثانی محمد حافظ — ازین سرا چه فانی بباغ جنت رفت ۷۹۱

و بقولے وفاتش در سال هفتصد و نود و دو واقع شده چنانچه ازین ابیات دریافت میشود +

تاریخ

۷۹۲ بسال باد و صاد و ذال ابجد — ز روز هجرت میمون احمد
بسوی جنت اعلی روان شد — فرید عهد شمس الدین محمد
بخاک پاک او چون برگذشتم — نگه کردم صفائی نور مرقد

و مولف این بیت در تاریخ وفاتش گفته +

بیت

۷۹۱ این مجت حافظ خواهی طلب کن — از ساقی و مستی و صهبا و باده

و تیکه سلطان بابر بهادر ابن مرزا بایسنغر شیراز را مسخر ساخت مولانا محمد معمائی که صدر سلطان بابر بود بر سر قبر حافظ عمارتی مرغوب ساخت

ملا سعد الدین تفتازانی

بقول صاحب منتخب التواریخ در سنه هفتصد و بیست و دو تولد یافته و در سمرقند بیست و یکم محرم سنه هفتصد نود و دو هجری بملک جاودانی سفر کرده تاریخ یافته

تاریخ تعمیه

۷۹۳ آفتاب شرع ملت سعد تفتازان نهفت — آب چشم آمد چو سیل و علم السیل که باد
عقل بار سیدم از تاریخ سال رحلتش — گفت تاریخش بلی طیب الله ثراه ۷۹۳

شاه منصور بن محمد مظفر

چون بعد فوت شاه شجاع پسرش زین العابدین از شوکت امیر تیمور مشوش شده به تستر رفت و در آنجا بدست شاه منصور که عمو او بود افتاده مکحول و محبوس گردید شاه منصور از تستر خروج کرده بر فارس و عراق مستولی گشت شیراز را نیز که امیر تیمور فتح کرده حواله شاه یحیی ابن مظفر نموده بود متصرف شد چنانچه خواجه حافظ در تهنیت مقدمش غزلی گفته که مطلع این است +

ابیات

بیا که رایت منصور پادشاه رسید — نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید
جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت — کمال عدل بفریاد دادخواه رسید
شکفت سحر کهان کر باب — در دولت حشمت منکد
روح القدس آن سروش فرخ — بر قبه طارم زبرجد ۱۱
بر مسند خسروی بماناد — منصور مظفر محمد

پس از آنکه پنجسال از حکومت او بسر آمد در سنه هفتصد و نود و نهم صاحبقران دلشیراز گرد و شاه منصور روز جمعه چهاردهم جمادی الاول با چهار هزار سوار بمیدان کارزار شتافته در آن معرکه کشته شد و سلطنت از آل مظفر بکلی قطع گردید و فارس و عراق عجم بتصرف امیر تیمور و اولاد او در آمد امیر علاء الدین کشته شد تاریخ دهم ماه رجب گذشته

اتفاق قدر تاریخ واقعه آن نهش آفاق گفته

تاریخ

۷۹۵ شهریار عصر منصور آنکه او — در زمین فارس تخم داد کشت
ملک هستی را ز دار دنیا چون نهفت — لاجرم تاریخ او شد ملک بهشت ۷۹۵

باشد در زمان شاه ابو اسحاق و شاه شجاع پادشاهان شیراز ظهور نموده منی حافظ با جهان دار شاه و ملازمان خواجه امین الدین حسن که از بزرگان

بیگانگان و همزبان بود در عهد شاه ابو اسحاق چیزی با نذر بود به علت مستی یا انتشار کرد و گرد شهر میگردانیدند که ملال احوال خبر بخواجه رسید فرمود

تعیه کرد و از یمن عاقبت گرفته بر سر او گذاشتند و بعد از آن او را گرفته بود و پس از آن چندی بسیار خواجه حافظ و شکر آن غزلی گفت که مطلع اینست ع

بر سر شهر و شیدا و فکر لیس رشید بن رشیع لیکن ؛ بهیچ غم دارم که در عالم امین الدین حسن دارم ؛ منقول است که خواجه امین الدین مذکور جهان خاتون را

بنکاح خود آورده بود و خواجه عبید زاکانی که جهان خاتون با رشید معاصر بوده است در این باب گفته که زیرا جهان قحبه بوده است ؛ از آن چنین قحبه زننگ

نیست ؛ هر که کس فرا هم داری بجان ؛ شعرای جهان از میان تنگ نیست ؛ و عبید شیخ جهان خاتون گفته که غزلهای جهان خاتون هم شادان است

فتنه در سر و دیگر هست همین که بگوید این کس گفته بیت ؛ منقول است که حافظ در ایام شاه شجاع به رنگ فنی پسری شیفته بود که با جفا میکوشید آخر الامر

کشت ؛ ایام ایشان و دمن زاد که به ایشان گذشت دری خواجه ساقی بزم بود آن فنی پسر از دست شمر که بهمه شاه از دریچه جهان میدید چون

آن پسر جوان گشت شاه این مصرع بر خواند مصرع تا حافظ و آرکس شد فنی بیا نوش ؛ حافظ از شاه و استاد به بدیهه گفت سه در

پادشاه خطا بخش جرم پوش ؛ منقول است که امیر تیمور بعد از فتح شیراز لشکر ساخته و آل شاه یحیی بن مظفر نمود خواجه حافظ در حیات بود

گفت خواجه حافظ الطالب تشنه رسید که من تمام ملک فارس را از دوران جهد بسیار تسخیر نمودم که سمرقند و بخارا که وطن ما اوست من آباد کنم

تو آن را به یک خال هندوی فی بخشی چنانکه گفته که اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را ؛ بخال هندوش بخشم سمرقند و بخارا را ؛ حافظ جواب داد که از

همچنین بخششها به این سختی رسیدم که حال من بر این مفلس شدم امیر تیمور را از لطیفه الهی متعین گردانید ؛ منقول است که چون سلطان غیاث الدین پادشاه

بنگاله بسیار مقصد رسیده و صحت ... ثبات سلطنت مقصد معلوم دل آن دیار سلطنت نموده فتنی بیابد دل بر امید نامیت ناامید و سبب کرد که اورا

من شده بیکان من کسی و کل او انتظام را از مرا غسل دهند چون صحت یافت زنان ؛ دیگر که در محل سرای او بودند حسد برده

آن همه زنان را غساله نام نهادند البتان پادشاه در این معنی مطلع ساختند پادشاه بخندید و بعد از تامل این بیت را از

طبع خود بر زبان آورده است ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود ؛ وین بحث با ثلاثه غساله میرود ؛ بعد از آن خواست

که غزل با این قافیه گوید نتوانست مصرع را با تحفه پیش حافظ بشیراز فرستاد چون او به شیراز رسید خواهش پادشاه

ظاهر ساخت حافظ فی الحال این غزل را که در دیوانش موجود است گفت

غزل

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود — وین بحث با ثلاثهٔ غساله می‌رود
می ده که نوعروس چمن حد حسن یافت — کار این زمان ز صنعت دلاله می‌رود
خوی کرده می‌خرامد و بر عارض سمن — از شرم روی او عرق از ژاله می‌رود
شکرشکن شوند همه طوطیان هند — زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود
طی زمان ببین و مکان در سلوک شعر — کاین طفل یک شبه ره یکساله می‌رود
از ره مرو به عشوهٔ دنیا که این عجوز — مکاره می‌نشیند و محتاله می‌رود
چو سامری مباش که زر دید و از خری — موسی بهشت و از پی گوساله می‌رود
این چشم جادوانهٔ عابدفریب بین — کش کاروان سحر به دنباله می‌رود
باد بهار می‌وزد از گلستان شاه — وز ژاله باده در قدح لاله می‌رود
حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث دین — خامش مشو که کار تو از ناله می‌رود

وفات حافظ در ایام سلطنت امیر تیمور در شیراز واقع شده و در آنجا بر کنار چشمه رکناباد در باغ مصلی مدفون است که ذکر آن موضع در غزلیات خود آورده

بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت ؛ کنار آب رکناباد و گلگشت مصلی را ؛ میدهد اجازت مرا پیر سفر ؛ نسیم باد مصلی و آب رکناباد ؛ منقول است که محمد قاسم

ابن عقیل عم زاده حجاج شهر شیراز را در سنه هفتاد و چهار هجری بنا نهاده و چون شهر صرف عمر نیست در آمد مسجدی در آنجا ساخت و موسوم گردید

اما در زمان عضد الدوله دیلمی سوری گرد شهر ساخته بهترین آبهای شیراز آب رکن الدوله ابن بویه دیلمی است که آب رکناباد کنی اشتهار یافته

شهر جونپور است و بسن نود ساله بعد حکومت سی و هشت سال و نه ماه در سال هفتصد و نود و تاریخ دوم رمضان فوت کرد و الفاظ وفات فیروز تاریخ وفات اوست بعد رحلت او نبیره اش غیاث الدین بن فتح خان پنج ماه بر مسند شاهی نشسته کشته شد بعد از وی سلطان ابوبکر بن ظفر خان بن فیروز شاه را امرا بر تخت سلطنت نشانیدند امّا محمد شاه بن فیروز شاه مشاجرات و محاربات نموده و بر وی غالب آمده و در ماه رمضان سنه هفتصد و نود و دو بر تخت سلطنت نشست و سلطان ابوبکر را به برج گرفته در ذوالحجه بکشت مدت سلطنت ابوبکر یک سال و شش ماه بود بعد از وی ناصر الدین محمد شاه بن فیروز شاه بر تخت سلطنت نشست بعد سلطنت شش سال و هفت ماه بتاریخ هفدهم ربیع الثانی سنه هفتصد و نود و شش وفات یافت بعد از وی پسرش سلطان همایون سکندر ثانی چهل و پنج روز حکومت کرده فوت کرد بعد از وی برادرش سلطان ناصر الدین محمود شاه بن محمد شاه که خواجه جهان نام داشت بر تخت سلطنت نشست ❊

مولانا زین الدین ابوبکر

در علوم ظاهر شاگرد مولانا نظام الدین هروی نسبت و تربیت از روحانیت شیخ الاسلام احمد جام یافته و ملازمت تربت او بسیار می کرده است وفاتش در نصف النهار روز پنجشنبه سلخ محرم سنه احدی و تسعین و سبعمائه بوده و ملک عماد الدین زوزنی در تاریخ وفات وی گفته ❊

تاریخ

۷۹۱

سنه احدی و تسعین بود تاریخ
گذشته هفتصد از سلخ محرم
شده نصف النهار پنجشنبه
که روح پاک مولانای اعظم
سوی خلد برین رفت و ملایک
همه گفتند از جهان خیر مقدم

خواجه بهاء الدین نقشبند

بتاریخ دوم ماه ربیع الاول سال هفتصد و نود و یک هجری فوت کرده مرقد او در بخارا است و این تاریخ در وفات او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد ❊

تاریخ

پیشوای طریق صدق و یقین
نقشبند جهان بهاء الدین
یافت از روی اعتقاد کمال
نعمت از سید امیر کلال
شب دوشنبه آن ولی جهان
شد بحکم اله سوی جنان
در بخارا است مسند والاش
چون سحابست فیض حق بالاش
در نسب خواجه است صدیقی
منکر اوست مرد زندیقی
از ربیع نخست بود دوم
باز از روی اختلاف سیوم
سال تاریخ نقل آن محمود
خردم خاص اهل دین فرمود

شمس الدین محمد خواجه حافظ شیرازی

در صفت اقلیم مرقوم است که او عندلیب گلشن سخنوری و طوطی شکرستان بلاغت گستری بوده و مولانا عبد الرحمن جامی در نفحات ذکر میکند که وی لسان الغیب و ترجمان الاسرار است در تنبه سخن او بلند تر از آن است که در معرض طاقت بشری درآید ❊ آنکه از سر غیب گوید راز ❊ هست دیوان حافظ شیراز ❊ مدتی تعلم قرأت کلام الله بمهارت تمام بکار می برد و التزام داشته که هر شب جمعه در گرد مقصوره که میان مسجد شیراز واقع است تا صبح بگردد و با ایمان خویش ختم قرآن نماید اگرچه صوفی مشرب بوده اما در هیچ کتب مشاهده نیفتاده که دست ارادت به پیری داشته باشد

حاکم خراسان گشت و بعد از یکسال و دو ماه در سنه ثمان و ثلاثین و سبعمایه از دست برادر خود خواجه وجیه الدین مسعود کشته شد و خواجه مسعود بجای او نشست و بعد حکومت هفت سال برادر او خواجه شمس الدین بر وی خروج کرد تا آنکه بعد از چهار سال و نه ماه حیدر قصاب در سبزوار کارش تمام ساخت و امیر یحیی کراتی حاکم خراسان گردید و سپه سالاری به پهلوان حیدر قصاب داد و در سنه هفتصد و پنجاه و چهار هجری امیر یحیی کراتی طغان تیمور خان را که از نژاد سلاطین مغول بود قتل نمود و بعد از چندی او نیز از دست مقربان خود شهید شد مدت حکومت او چهار سال و هشت ماه بود و بعد از شهادت او پهلوان حسن دامغانی و حیدر قصاب که بعد فوت یحیی کراتی متصدی ریاست گردیده بود امیرزاده خواجه لطف الله را که پسر خواجه مسعود بود بر مسند حکومت نشاند در آخر پهلوان حسن دامغانی او را کشته نقاره بنام خود زد و بعد از چهار سال و چهار ماه خواجه علی موید حسن دامغانی را دستگیر ساخته گردن زد و خود بر سریر حکومت قرار گرفت خلایق در دولت او آسوده گشتند هیجده سال بادشاهی کرد در ولایت دنون و قاین و هفتاد و سه سال عمر یافت در سنه هفتصد و هشتاد و دو چون امیر تیمور صاحبقران بخراسان عبور کرد او بخدمت رسیده مملکت را بعیان دولت صاحبقران واگذاشت و در هنگامه که افواج امیر تیمور بر سبزوار رفت خواجه علی موید دران نبرد مقتول گردید و این واقعه در سنه هفتصد و هشتاد و هشت دست داده چنانچه از تاریخ فوتش مستفاد میگردد.

تاریخ ٧٨٨

٧٥٨

تاریخ وفات نجم دین خواجه علی است	بر دال محمد چو نهی یک نقطه

یعنی اگر بر حرف دال که در لفظ محمد است یک نقطه نهی تاریخ بر آید بعد از خواجه علی موید سلطنت از سربداران منتقل گردید و خراسان با ممالک صاحبقرانی منضم شد

کالی مسجد

این مسجد عالی در شاهجهان آباد در جوار مسجد جامع شاهجهان بادشاه سمت ترکمان دروازه واقع است مشهور بکالی مسجد جونان شاه المخاطب بخانجهان وزیر فیروز شاه این مسجد را در سنه هفتصد و هشتاد و نه هجری تعمیر ساخته در صحن این مسجد قبر جونان شاه و قبر پدرش خانجهان تا امروز موجود است و بر پیشانی دروازه اش این کتبه مرقوم

بسم الله الرحمن الرحیم

بفضل و عنایت آفریدگار در عهد دولت بادشاه دیندار الواثق بتایید الرحمن ابو المظفر فیروز شاه السلطان خلد ملکه این مسجد بنا کرده بنده زاده درگاه جونان شاه مقبول المخاطب بخانجهان خدا برین بنده رحمت کند هر که درین مسجد بیاید بدعای خیر بادشاه مسلمانان و این بنده را بفاتحه و اخلاص یاد کند حق تعالی این بنده را بیامرزد بحرمة النبی و آله مسجد مرتب شد بتاریخ دهم ماه جمادی الآخر سنه تسع و ثمانین و سبعمایه هجری ٧٨٩

سلطان فیروز شاه باربک

برادرزاده محمد تغلق شاه بود و نام پدرش سالار رجب بعد وفات محمد تغلق بعمر پنجاه ساله بتاریخ بست و یکم محرم سنه هفتصد و پنجاه و دو هجری در دهلی بر تخت سلطنت نشست و خدیو اسلام تاریخ جلوس اوست ٧٥٢ و در ایام حکومت خود عمارات بسیار و نهرهای بی شمار بنا نمود و شهر جونپور را در سنه هفتصد و هفتاد و دو هجری بنام فخر الدین محمد جونان که عم او بود آباد نموده و تارنجش

ای شاه شجاع ملک و ملت دین ... چون در جهان گرت محمود مبین
در روی زمین اگرچه شنی دو دمه زر ... بالله که بهم رسید دزد بر زمین

و شاه شجاع را با سلطان اویس دلبر باره مکاتبات است این قطعه شاه شجاع بسلطان اویس فرستاد ٭

قطعه

ابو الفوارس دوران منم شجاع زمان ... که نعل مرکب من تاج قیصرست و قباد
برو تو جان پدر همچنان به مرد کهن ... که خواهرت نزاید ز مادر دلشاد

سلطان اویس بجواب گفته ٭

ابیات

ایا شهی که بهر صاف فضل موصوفی ... شهنشهی چو تو از مادر زمانه نزاد
ز فاضلان و بزرگان هر آنچه من بینم ... کسی بمدح بزرگی خود زبان نگشاد
بخوانده ایم فراوان درین مختصر عمر ... کتاب نظم و تواریخ و نثر استاد
نخوانده ام نشنیده ام ندیده ام هرگز ... کسی که خصم پدر کور کرد و مادر گاد

و شاه شجاع در آخر عمر با سلطان حسین جلایر ابن سلطان اویس جنگ داشت و او را منهزم ساخته بعد از آن بر تبریز رفته بر آن ناحیه استیلا یافت در هنگام مراجعت ازین جهان درگذشت وفاتش روز یکشنبه بیست و یکم شعبان سنه هفتصد و هشتاد و شش بوقوع پیوست و حیف از شاه شجاع تاریخ وفات اوست مدت حکومت او بیست و شش سال بود و این تاریخ نیز که خواجه حافظ شیرازی گفته شاید که در وفات اوست ٭

تاریخ

رحمن لایموت چو آن پادشاه را ... دید آنچنان که ذکر الخیر لایفوت
جانش قرین رحمت حق کرد تا بود ... تاریخ این معامله رحمن لایموت

۷۸۶

بعد وفات شاه شجاع پسرش زین العابدین بر بساط حکومت قدم نهاد و چون امیر تیمور عزیمت تسخیر فارس نمود او سررشته تمکین از دست داده روی بشوشتر نهاد و پسر عم شاه منصور که در آن کشور فرمانروا بود او را در قلعه حبس نمود بعد از آن خلاصی یافته و باز دستگیر شده مکحول شد و در قید بماند و شاه منصور بن شاه مظفر بر فارس و عراق مستولی گشت ٭

خواجه جلال الدین توران شاه

وزیر شاه شجاع بود خواجه حافظ شیرازی قصیده در شان او گفته این بیت از آن است ٭

اوحد دوران شاه عادل جلال ملک و دین ... بدر آفاق علی عدن العهد و غوث الانام

در روز یکشنبه بیست و یکم ماه صفر سنه هفتصد و هشتاد و هفت هجری فوت کرده و خواجه حافظ شیرازی در تاریخ وفاتش گفته ٭

تاریخ

آصف دور زمان جان جهان توران شاه ... که درین مزرعه بجز دانه خیرات نکشت
آنکه میلش سوی حق بینی و حق گویی بود ... آخر هفته بد از ماه صفر کاف الف
سال تاریخ وفاتش طلب از میل بهشت ... که بگلشن شد ازین گلخن فیروزه بهشت

۷۸۷

احوال سربداران سبزوار

سربداران سبزوار طایفه مردانه و شجاع بودند و بعد از وفات سلطان ابوسعید خان قریب پنجاه سال در اکثر بلاد خراسان حکومت و سلطنت کرده‌اند اول ایشان عبد الرزاق است پسر خواجه فضل الله باشتین و باشتین قریه ایست از توابع سبزوار و خواجه فضل الله مردی محتشم و بزرگ بوده و در املاک و اسباب دنیاوی نظیر نداشت او را پنج پسر بودند مهین عبد الرزاق و کهتر وجیه الدین مسعود و دیگرے شمس الدین و عبد الرزاق بملازمت سلطان ابوسعید خان در آذربایجان رفته و سلطان او را تربیت کلی کرده دلیر و دل ساخته بعد وفات سلطان ابوسعید خان در سنه هفتصد و سی و هفت

در مآثر آفتاب نما مرقوم است که سید جلال بخاری را سه پسر بودند سید احمد کبیر و سید بهاالدین و سید محمد و پدر
شیخ جلال سید احمد کبیر است اما از مرآت جهان نما چنان مستفاد میگردد که سید جلال بخاری شخصی دیگر است که در سنه
یکهزار و پنجاه و هفت هجری فوت کرده حالش بعد ازین مرقوم خواهد شد ؞

شیخ شعبان الحق بیابانی

درویشی صاحب کمال بود نسل او از سید محمد بهکر است در موضع جهوسی خاص که مقابل قلعه اله آباد آنسوی دریای
گنگ واقع است گوشه گرفته بود و دران موضع شاید که در سنه هشتصد و هشتاد و پنج هجری وفات یافته مدفون گشته حالا
تربتش مطاف عالمیان است تاریخ وفاتش در الفاظ قطب کنج العرش یافته اند پسرش که شیخ تقی نام
داشت نیز دران موضع آسوده است ؞

احوال سلاطین آل مظفر

اول ایشان محمد مظفر است و اصل او خراسان است پدرش بعهد سلطان محمد خدابنده به یزد افتاده در رباط
مراغه یزد ربنداری میکرده اند و در ملازمت بعضی از سلاطین وقت بمرتبه امارت رسیده مردی دلاور و شجاع بوده
و بروزگار سلطان ابوسعید خان فوت شده و پسرش محمد مظفر بمرتبه امارت امتیاز یافته چون بعد فوت ابوسعید خان
انقلاب دست داد محمد مظفر نیز در یزد متصرف شد و با دشاه شیخ ابواسحاق که حاکم شیراز بود محاربات نموده و او را
هلاک ساخته فارس را نیز گرفت و بهر جا که روی آوردی سر آمد بودی تا آنکه بعد از چهل و دو سال که بامر سلطنت
پرداخت آفتاب دولت او آهنگ زوال کرد و پسرش شاه شجاع در سنه ستین و سبعمائه برو خروج کرد و او را گرفته
محبوس ساخت و میل در چشمش کشید و کور کرد آخر بعد ازان حبس وفات نمود خواجه حافظ شیرازی در [illegible]
این قطعه گفته یعنی چند ازان نوشته میشود

ابیات

شاه غازی خسرو گیتی ستان — آنکه از شمشیر او خون میچکید
گه بیک حمله سپاهی میشکست — گه بهوی قلب شیری میدرید
عاقبت تبریز و شیراز و عراق — چون مسخر کرد وقتش در رسید
آنکه روشن بد جهان بینش بدو — میل در چشم جهان بینش کشید

و سلمان ساوجی نیز درین باب گفته

ایضا

آنکه از کبر یک وجب میدید — از سر خویش تا بافسر هور
وآنکه میگفت شیر شرزه منم — روز هیجا و دیگران همه گور
قوت ظهر پشت او بشکست — قرة العین کرد چشمش کور

ابوالفوارس شاه شجاع ابن محمد مظفر

در فضائل یگانه بود بعد از محمد مظفر در عراق عجم و فارس و کرمان سلطنتی باستقلال یافت ما بین او و برادرش قطب الدین شاه محمود که
قبل از برادر حکومت اصفهان یافته بود بجهت مملکت منازع بود بعد از جنگ صلح نمود و شاه محمود دختر سلطان اویس بغدادی را بعقد
نکاح خود آورده بمدد و معاونت او بر شیراز مستولی شد و پس از حکومت شانزده ساله در حین حیات برادر در اصفهان فوت کرد و شاه
شجاع این رباعی مناسب آن واقعه گفته

رباعی

محمود برادرم شه شیر کمین — میکرد خصومت از پی تاج و نگین
کردیم دو بخش تا بیاساید خلق — او زیر زمین گرفت و من روی زمین

و سلطان اویس جلایر در جواب گفته ؞

بیت

دراقلیم عظیم میبود هر جا درویشی گوشه نشینی شنیدی بزیارت او رفتی چون آوازه بزرگی مخدوم جهانیان شنید خود است بملازمت او شتافت این خبر بمخدوم رسید بسلطان نوشتند که دیری است که بقصد طواف اکابر دهلی خصوصاً شیخ نصیر الدین دامن گیر وقت این درویش است سلطان تصدیع نکشد و خلایق را در تشویش نیندازد درهمان روزها مخدوم بدهلی تشریف آورد سلطان از استماع قدوم مخدوم بفراوان اعتقاد و اخلاص به پیشواز رفت واز دیدن چهره نورانی اعتقاد او افزوده چنگ ارادت بدامن او زد و بیعت مریدی بجا آورد گویند که مخدوم در تمام روی زمین سیر نموده از آن او را جهان گرد گویند و هفت مرتبه حج اکبر گذارده و از خلیفه مکه قدم رسول طلب نموده بهندوستان آورده و آنرا از سر خود فرود نیاورده چون قریب دهلی رسید سلطان فیروز شاه استقبال چند منازل نموده قدم مبارک از فرق او بر سر خود گرفته بدهلی آورد و چون بعد از چند او وفات شاهزاده فتح خان که فرزند جگربند بادشاه بود انتقال نمود این نقش پا را بر قبر او نصب کرد و روضه عالی که تا امروز در دهلی موجود است بر تربت او تعمیر ساخته بر دوران مدرسه مسجد و مکانات دیگر بنا نمود و حالا این عمارت را درگاه قدم شریف میگویند و هر سال بتاریخ دوازدهم ماه ربیع الاول که روز وفات رسول است انبوهی از مردان و زنان در آنجا جمع میشوند و آن نقش قدم را بآب شسته می نوشند بالجمله اصل نام مخدوم جهانیان شیخ جلال است بسال هفت صد و هفت هجری چهاردهم ماه شعبان روز شب برات متولد شده و جانشین و مرید پدر خود گشته اما از شیخ رکن الدین سهروردی که وفاتش در سنه هفتصد و هفتاد و پنج رو داده فایده بسیار حاصل نموده و از شیخ نصیر الدین چراغ دهلی بمرتبه فیض رسیده وفاتش بروز چهارشنبه که عید قربان همان روز بود یعنی بتاریخ دهم ماه ذی الحجه سال هفت صد و هشتاد و پنج هجری بوقوع آمده و در قصبه اوچ ملتان که آنرا اچه نیز میگویند مدفون گشته بر پیشانی دروازه روضه او این تاریخ مرقوم است +

تاریخ

تا یک گشته جهان خالی جلال شاه	تاریخ بود هفتصد هشتاد و پنج سال

ملنگ رحمة الله علیه فقیر مرید خاندان اوست و شیخ صدر الدین که براجو قتال مشهور است برادر مخدوم جهانیان است که در سنه هشت صد و شش فوت کرده و از تاریخی که در کتاب بحر الواصلین نوشته است وفات شیخ جلال بسال هفتصد نود و سه و نیز بسال هشتصد میرسد و آن تاریخ این است +

تاریخ

سید بی‌نظیر و لی مانند	مصطفی است بیگمان فرزند	دلش از حرص و هوا سرد است	نقش در جهان جهان گرد است
جد او سید جلال آمد	ذات او مصدر کمال آمد	شصت زماه شعبان بود	که طلوعش چو آفتاب نمود
هفتصد و هفت سال هجری بود	کان همه برج دین طلوع نمود	عمر آن سید بلند نژاد	لی کم و بیش خوانده ام هشتاد
عرش این فضای نیک سرشت	یکصد و هفت سال کم نوشت	لیک این قول معتبر دیدم	شفق با همه سیر دیدم
نام نامی او حسین بخوان	خلف احمد کبیر بدان	عید قربان و چارشنبه بود	که ز آفاق هفتش فرمود
سال سنقار آن عزیز جهان	گفت هاتف همای خلد جنان	سال نقلش از این جهان خوان	گفت مخدوم ما بسین بخوان
سال ترحیل آن خدا آگاه	گفت رضوان گل بهشت اله	هشت مه آیه مرقد آن شاه	عطر الله قبره دنراه

هفتصد و هشتاد و چهار از دست برادر خود سلطان احمد شهید شد ✣

تاریخ عمارت در دهلی

قریب باولی شیخ نظام الدین اولیا سنگی است که بران سنگ این تاریخ بعبارت فارسی و خط عربی منقوش است ✣

تاریخ

بعهد دولت شاه معظم — خجسته خسروی اولاد آدم
موفق گشت از حق بنده معروف — اساس این عمارت کرد محکم
وحید الدین قریشی و الدین — که با اهل ارادت بود همدم
مرا چون بود در پیش شیخ عالم — بدست خود گرفت و کرد تا تم
رجا دارم که انفاس مبارک — دران عالم بود معروف پرچم
ز هجرت هفتصد و هشتاد و یک بود

۷۸۱

مدار دین احمد شاه فیروز — شه صاحب قران سلطان اعظم
جوار روضهٔ شیخ المشایخ — نظام الحق والدین قطب عالم
بحسن اعتقاد و صدق اخلاص — در اسرار دلی الله محرم
بلفظ خود مرا معروف خوانده — درین عالم چه شیخ عیسوی دم
بخوان تاریخ انجام عمارت — درینجا چون بنای خیر مقدم
مرتب شد بنا والله اعلم

قاضی بها الدین شیرازی

در سنه هفتصد و هشتاد و دو هجری فوت کرده و خواجه حافظ شیرازی این تاریخ در وفاتش گفته ✣

تاریخ

بهاء الدین الحق طالب مثواه — امام سنت و شیخ جماعت
بطاعت قرب ایزد میتوان یافت — قدم در نه گرت هست استطاعت
چو میرفت از جهان این بیت میخواند — بر اهل فضل و ارباب بلاغت
بدین دستور تاریخ وفاتش — برآور دار حروف قرب طاعت

۷۸۲

خواجه عماد فقیه کرمانی

در زمان سلاطین آل مظفر بغایت معزز و محترم میزیست خصوص شاه شجاع که همیشه غریق بحر احسانش داشته ابواب اشفاق بر وجهات روزگارش می کشود و خواجه عماد باوجود علم و تقوی و جاه در شاعری کابل بود و او راست

دل عکس رخ خوب تو در آب روان دید ✣ واله شد و فریاد برآورد که ماهی ✣ در حبیب السیر آمده که خواجه عماد را گربه بود که هر گاه خواجه نماز گذاردی با او موافقت بجا آوردی و شاه شجاع این معنی را بر کرامت او حمل کرده پیوسته بقدم اخلاص خدمت کردی و خواجه حافظ که از ینمعنی در شک بود این غزل در انوقت بر رشته نظم کشیده ✣

غزل

صوفی نهاد دام سر حقه باز کرد — آغاز مکر با فلک حقه باز کرد
ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم — زانچه آستین کوته و دست دراز کرد
ای کبک خوش خرام کجا میروی بایست — غره مشو که گربه عابد نماز کرد
بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه — زانرا که عرض شعبده با اهل راز کرد
فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید — شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد
حافظ مکن ملامت رندان که در ازل — ما را خدا ز زهد ریا بی نیاز کرد

مرقد خواجه عماد در کرمان است اما سال وفات او معلوم نیست ✣

شیخ جلال مشهور مخدوم جهانیان جهان گشت

درویشی صاحب کمال بوده و در اچه ملتان سکونت داشته و در ان دیار مدفون است سلطان فیروز شاه بازنگ بادشاه دهلی که در سنه هفتصد و نود فوت کرده یکی از مریدان اوست منقول است که سلطان بر جمیع مشایخ وقت اعتقاد

مدت ملک شان یکصد و نوزده سال و دو ماه بود و هشت تن از ایشان بادشاهی نمودند

تاریخ وفات بزرگی

که در سال هفتصد و هفتاد و پنج هجری فوت کرده و خواجه حافظ در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

برادر خواجه عادل طاب مثواه / پس از پنجاه و نه سال از حیاتش
بسوی روضه رضوان سفر کرد / خدا راضی ز افعال و صفاتش
خلیل عادلی را خوان تو دایم / در آنجا فهم کن سال وفاتش

سلطان اویس جلایر

بعد از پدر خود شیخ حسن جلایر در بغداد در سنه هفتصد و پنجاه و هفت بر مسند خلافت قرار گرفت بادشاهی لطیف طبع و هنرمند و نیکو منظر و صاحب کرم بود و صاحب حسنی او بمرتبه بود که روزی سوار شدی مردم بغداد بر راه آمدی حیران حسن او شدی بزبان حال گفتندی بیت بوی پیراهن گم گشته خود می شنوم رجهان گم شده بود عاقبت سر ز گریبان تو بیرون آورد سلمان ساوجی بتهنیت جلوس شاهی تاریخ او قصیده بنظم آورده این چند بیت از آن است

تاریخ

بشکران سعادت برین بلند رواق / نشست خسرو دین زمین نشیمن وفاق
همی کشید نداد ممالک آفاق / فراز تخت سلاطین بملک عراق
که سال هفتصد و پنجاه و هفت تا ازجب / خدایگان سلاطین معز دین اویس
باتفاق خلایق بیاری خلاق / پناه و پشت ملوک جهان علی الاطلاق

منقول است که شبی خواجه سلمان در مجلس سلطان بشرب مشغول بود چون بیرون آمد سلطان فراشی را فرمود تا شمع بالگن زر همراه او بیرون برد او را بخانه رساند چون صباح فراش لگن طلب داشت خواجه سلمان این بیت بسلطان فرستاد بیت شمع خود سوخت شب دوش بزاری امروز گر لگن میطلبد شاه ز من بسوزم سلطان چون این بیت خواند خندان شد و گفت از خانه شاعر طامع چیزی بیرون آوردن مشکل است و آنرا بدو بخشید گویند که سلطان اویس بعد فوت خواجه مرجان حکومت بغداد بخواجه سرور داد در ایام حکومت او در اواخر سنه خمس و سبعین و سبعمایه آب دجله طغیان کرده جمله عمارات را بغیر از مدارس و خوانق و ابنیه عالیه در آب مستغرق ساخت و در این واقعه چهل هزار آدمی غریق طوفان فنا گشتند و خواجه جمال الدین سلمان در آن واقعه این تاریخ گفته

تاریخ

بسال هفتصد و هفتاد و نه گشت خراب / ز آب شهر معظم که خاک بر سر آب
درو نه رونق بغداد آن بهشت بماند / که کرده است خدا لیکن جهان خانه خراب

و خواجه سرور از این غصه رنجور شده متوجه سرای سرور گردید و سلطان حکومت بغداد را با امیر اسمعیل ولد امیر زکریا وزیر داد و خواجه سلمان این قطعه در حق او گفته قطعه جبهه دین محمد امیر اسمعیل که رزق خلق خدا را کف تو گشت کفیل گشاده است ز دست تو جمله احسان چنانچه چشمه زمزم زپای اسمعیل و امیر اسمعیل چهار سال باستقلال حکومت کرده و در زمان ایالت در آنجا عمارتی میساخت و سرچوبی از آن عمارت بیرون آمده بود خواستند که آنرا ببرند مانع شد و گفت شاید سرکشی باد نبرند آخر چون در شهور سنه ثمان و سبعین و سبعمایه بابای شاهزاده شیخ علی ولد سلطان اویس بر دست ملازمان خود بقتل آمد سر ش را آنجا آویختند با لجمله سلطان اویس بعد از آنکه از سر نی تا روم مسخر فرمان او گشت در آوان جوانی از این زندان فانی بریاض جاودانی رسید و این واقعه جمیع شنبه دوم جمادی الاول سنه هفتصد و هفتاد و شش هجری وقوع شده مدت حکومت او قریب بیست سال بود بعد وفاتش پسرش سلطان حسین جلایر بر سریر سلطنت نشست و بعد حکومت هفت سال در سنه

است هشتم

تاریخ

بهائی چه بیابون یافتند او دنیا | ... همی ... زیر پا گرفت | ان ... مملکت فارس تا ... | ان سال ... پا گرفت

میر سید علی همدانی

... زین العابدین است ... زین العابدین ... فرزند او ... عبدالرحمان است که میر سید علی ... همدان است و در سنه هفتصد و هشتاد و شش فوت کرده در ولایت ختلان مدفون گشته تاریخ از خیر الواصلین

تاریخ

همدانی است سبب ... شد ... آن ...
هم سامی او علی همدان / قطب عالم جنت اعلی
خانقاهش بجانب کشمیر / مرقدش در ولایت ختلان
... / ... جوان

۷۶۶

فخرالدین امیر محمود مشهور به ابن یمین

... ملک الفضلا امیر یمین الدین فرزند ... این رباعی به پدر خود نوشته فرستاد

رباعی

... فلک ... / ... / ... همه ... / جانی چو سیانه پیاله همه خون

جواب از امیر محمود

... / ... / ... شب ... / تا خود فلک ... پرده ... برون

و امیر محمود ... هشتم ماه جمادی الاخر سنه هفتصد و شصت و نه هجری فوت کرده

تاریخ از خیر الواصلین

۷۶۹

... سال ... هفتصد و ... / ... جمادی الاخرین / ... / خیمه در صحرای جنت میر زد ابن یمین

۷۶۹

ملک معزالدین حسین کرت

ابن ملک غیاث الدین کرت ... پادشاه از آل کرت است بعد از فوت برادر خود ... ملک حافظ در سنه هفتصد و ... ملک هرات ... پادشاه شد ... و مولانا مظفر ... که ... در مدح ملوک کرت ... بیت سلطان معزالدین که ... بود ... آفتاب ... است آسمان ... و ملک معزالدین بعد حکومت ... سال در ... سال هفتصد ... و یک یا دو در گذشت در کتاب نگارستان مدت ایالت او دوازده سال مرقوم است و مولانا ... در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

۷۷۲

چون ... ذی القعده / معلوم شود طیب الله ثراه

از الفاظ ... تاریخ ... می آید بعد از وفات ملک معزالدین حسین ... ملک غیاث الدین ... در هرات ... و ... نیشاپور سلطنت یافته و طوس ... ساخته و ... امرای ... جهت حکومت ولایات ... بوده ... و مشهور بود و ظلم کردی در رعایا ... تا آنکه امیر تیمور لشکر به هرات کشید در سنه هفتصد و هشتاد و ... او را ... بعد از حکومت دوازده سال ... رسانید و ... آل کرت ...

ز هجرت هفتصد و پنجاه و نه بود | ربیع الآخر آن ماه خجسته | که شد در دو شنبه نیمه ماه | سلیمش با محمد خواجه گشته

خواجه قوام الدین عیار

در مرآة الجنان مرقوم است که خواجه قوام الدین حسن در مرد شیرشاه و شجاع ابن مبارز الدین محمد مظفر شاه بود و مرتبه عالی داشت و خواجه حافظ شیرازی اکثر حرکاتش در اکثر مواضع تعریف کرده و از حسد توقیع بلیع و سیرتی و سعایة بعد از تعذیب شکنجه شاه شجاع او را بقتل رسانید بعد از امیر کمال الدین وزارت شاه شجاع یافته و بعد از و خواجه جلال الدین توران شاه ندیم او گشت و خواجه حافظ در تاریخ وفات خواجه قوام الدین این قطعه فرموده ❊

تاریخ

اعظم قوام دولت و دین آنکه بر درش | از بهر خاک بوس نمودی فلک سجود
با آن جلال آن عظمت زیر خاک رفت | در نصف ماه ذی قعده از عرصه وجود
تا کس امید جود ندارد دگر ز کس | آمد حروف سال وفاتش امید جود

۷۶۴

از الفاظ امید جود تاریخ می بر آید لیکن بشرطیکه حرف دال را که در لفظ جود است ذال منقوط خوانند تا عدد سال هفتصد و شصت و چهار شود و تفرقه میان دال و ذال ازین رباعی که خواجه نصیر فرموده اند توان نمود ❊

رباعی

آنانکه بفارسی سخن می رانند | در معرض دال ذال را ننشانند
ما قبل وی ار ساکن جز وای بود | دال است و گرنه ذال معجم خوانند

و این بیت چنین گفته که ❊ در زبان فارسی فرق میان دال و ذال ❊ یاد گیر از من که آن نزد افاضل مغلق است ❊ پیش از و در لفظ مفرد گر صحیح و ساکن است ❊ دال خوان آنرا و باقی جمله ذال معجم است ❊ یعنی در کلمه که واقع شود اگر پیش از آن یکی از حروف علت باشد که واو و الف و یای حطی است و آن حرف ساکن باشد ذال نقطه دار است و الا دال چنانچه انوری نیز گفته است ❊

رباعی

دست تو چنانچون ید بیضا بنمود | کس جز تو بنی ید بیضا بنمود
از جود تو برجهان جمالی افزود | گویا فیه ذال نبوزی عالم جود

پس درین صورت حرف آخر کلمه نمود و افزود و بود که فارسی است ذال نقطه دار باشد و همچنین حروف آخر کلمه داد و شاد و دید و شنید و نیز اگر ماقبل آن حرفی دیگر باشد و آن حرف متحرک بود هم ذال نقطه دار است مانند ابرد و آمد و امثال آن فقط و این تاریخ نیز از خواجه حافظ است ❊

تاریخ

صباح جمعه بد و سادس ربیع نخست | که از دلم غم آن ماه روی منزل
بسال هفتصد و شصت و چهار از هجرت | چو آب گشت بمن حل حکایات مشکل
دریغ و درد و تاسف کجا دهد سودی | کنون که عمر بیازیچه رفت بیحاصل

تاریخ فتح در زمان سلطان اویس جلائیر

چون بعد وفات محمد مظفر شاه در میان شاه شجاع و برادرش شاه محمود جهت مملکت تنازع افتاد شاه محمود بامداد سلطان اویس جلایر در سنه خمس و ستین و سبع مایه لشکری بعد لشیراز کشیده برادر را محاصره نمود و اکثر ممالک فارس بتصرف خود آورد و چون این مژده بدرگاه سلطان اویس فرستاد خواجه سلمان به تهنیت این فتح قصیده تاریخ گفته بسلطان گذرانید و آن تاریخ اینست ❊

خسروی کی زمین غزنین شد نامش بو اسحاق	کیران قمری چو گلاز رنگ شد بلبل بلبل سحر و سمن یاسمین و لاله و گل
جمعه بیست و دوم ماه جمادی الاول هست تاریخ وفات شه سنبل کاکل	و اسپین بود که وی شد از جزو کل

در مفتاح ابو اسحاقی که کتابی است در فن علم عروض و قوافی قصیده ایست موشح الطرفین در مدح شاه ابو اسحاق که چون حروف اول و بعد از آن حروف اول مصرعهای ثانی را جدا گانه بگیرند بیتی از آن بر خیزد موشح الطرفین که از آن نام شیخ ابو اسحق بن محمود شاه حاصل شود و از توشیح میان قطعه رباعی بر خیزد که از حروف شیخ ابو اسحق هر کس که حرفی در ضمیر گیرد و آنکه بر رابطه آن صنعت واقف باشد تواند گفت که کدام حرف در ضمیر گرفته است چون ایراد تمام آن قصیده موجب تطویل کلام است بنابر آن بر تحریر رباعی توشیح که از میان قطعه بر خیزد اختصار میرود ❊

الیضاً

حاتم که بجود بنده احسانت	رستم که برزم خسته دستانت
زاوش بسپاه کهترین فتنی است	بهرام ز قدر کمترین دربانت

بدانکه درین رباعی الف در مجموع مصارع آمده است و ش مخصوص است بمصرعه سیوم و ی مخصوص بمصراع سیوم و چهارم و خ مخصوص بمصراع دوم و ب مخصوص است بمصراع اول و چهارم و و مخصوص است بمصراع اول و سیوم و س مخصوص است بمصراع اول و دوم و ح بمصراع اول و ق بمصراع چهارم هرگاه که در حافظه ضبط این حروف بکنند هر کس که حرفی از حروف شیخ ابو اسحاق در ضمیر گیرد تواند گفت که کدام حرف گرفته است و مصنف در تاریخ خاتمه کتاب مذکور که بنام شاه ابو اسحاق نوشته این چند بیت گفته ❊

ابیات

بفرمان دارای خورشید ماه	بنام شهنشاه گیتی پناه	ز هجرت شده هفتصد و چهل و پنج	ربیع دوم اول و مهر و ماه
شد این مدح بر درگهی تمام	که فاضلان را بود آب و جاه	بسی رنج بردم درین چار عن	با امید احسان ظل اله
بسی کردم اندر بحار و بحور	پی گوهر مدح خسرو نشاه	ندیده است کس از سلاطین عهد	ز بدو جهان تا بدین عهد گاه
جهاندار چون شاه صاحب قران	شهنشاه چون بو محمود شاه	نخوانده است کس از بحار بر فضل	چنین نظم در مدحت هیچ شاه
امیدم که ارباب دانش کنند	به اغماض در سهوت من نگاه	الهی بحق رسولی که گشت	رخ کفر از نور شرعش سیاه
	که ذات ملک سیرت شاه را	ز آفات دوران بداری نگاه	

ملک کیومرث

والی قلعه نور پیوسته ولایت تا بن را غارت کرده آنجا آثار اقتدار ظاهر ساختی و والی آنجا که شلمش نام داشت چنانچه گفته اند ❊ شهری که دران شحنه شلمش باشد ❊ دانی که دران شهر چه شورش باشد ❊ بیطاقت گشته بمحمد خواجه ابروسی توسل نموده بدفع ملک کیومرث اتفاق نمود و بدین نیت متوجه آن سو گردیدند ملک نیز اطلاع یافته با فوجی از دلاوران ایشان را استقبال نمود چون از طرفین صفها راست شد کسیکه اول قدم در میدان جلادت نهاد آن هر دو امیران بودند که تیغ بالقصد ملک آهیخته بر سر وی تاختند قضارا دو ناوک جانستان از دست ملک بمقتل آن امیران آمده ایشان را از پا درآورد و هلاک ساخت و وقوع این واقعه در تاریخ است که ازین قطعه مستفاد میگردد

تاریخ

لیکن امداد سلطنت جز نامی نبود کفیل مهام سلطانی شاه دلشاد خاتون بود و دلشاد خاتون با نوی نفیس منش بوده چنانچه خواجه جمال الدین محمد سلمان ساوجی گوید ع سر از پای بر فرود شکسته از سر نگین ❊ شکوه متقنعه او کلاه گوشه سنجر ❊ و سبب ملازمت سلمان ساوجی پیش امیر حسن نوینان و دلشاد خاتون آن بود که روزی امیر شیخ حسن تیر می انداخت و سعادت نامی از غلامان او تیر می آورد و خواجه سلمان بدیهه این اشعار گفت و امیر حسن در تربیت او ستد ❊

اشعار

چو دو بار چاچی کمان زد شاه
نهادند سر خویش بر دوش شاه
چو از شست بگشاد خسرو گره

تو گفتی که در برج قوس آن ماه
ندانم چه گفتند در گوش شاه
بر آمد ز هر گوشه آواز زه
که در عهد سلطان صاحبقران

دو زاغ کمان با عقاب سپهر
شبا تیر در بند تدبیر نیست
بعهدت کس ار کینه جا است
نکرد کسی نوخ خر بر کمان

بدیدم یکی گوشه آورد سر
سعادت بدان بود کی تیر نیست
بجز از کمان گوشه الدر نیست

و امیر حسن بزرگ را با امیر حسن کوچک که از نسل امیر چوپان بود منازعه و مجادله بود و بکرات از وا نهزام یافته و امیر حسن بزرگ در بغداد بسال هفت صد و پنجاه و هفت هجری در گذشت مدت حکومت او هفده سال بود بعد از و پسرش سلطان اویس جلایر بر مسند حکومت نشست ❊

شاه شیخ ابو اسحاق شیرازی

او ابو اسحاق انجو نیز میگویند پدرش امیر محمود شاه از نسل خواجه عبد الله انصاری است و امیر محمود شاه در زمان سلطان ابو سعید خان که از سلاطین مغول بود بحکومت شیراز مشغولی داشته و بعد از آن دولت پایان خان بسال هفتصد و سی و شش بقتل رسیده بعد از وی پسرش امیر مسعود بجای او نشست و چون بعد از چندی او نیز مقتول شد امیر شیخ ابو اسحاق که متوجه تسخیر شبانگاه بود خبر فوت برادر شنیده لشیراز معاودت نمود و چون همدران نزدیکی ارپاخان نیز کشته شد امیر مسعود متصرف شیراز شد و در سنه هفتصد و چهل و چار خطبه و سکه بنام خود کرد و قریب چهارده سال در دولت و اقبال بسر برد و بر دست امیر محمد مظفر در هفتصد و پنجاه و هشت شهادت یافته و آن بدین منوال است که چون در سنه هفتصد و پنجاه و چهار امیر مبارز الدین محمد مظفر از دام نجو وی دوام می پرستی و مستی شیخ ابو اسحاق آگاه شد بقصد استیصال او در شیراز آمد و شیخ در قلعه شیراز متحصن شد در این عرصه حاجی قوام الدین که وزیر او بود فوت کرد و پس از فوت حاجی سیوم شوال امیر مبارز الدین بموافقت بعضی از سرداران که طریق مخالفت با شیخ می سپردند لشهر در آمد و شیخ راه فرار پیش گرفت و بکرات و مرات میانه شیخ و امیر غبار محاربه و نزاع ارتفاع یافته آخر در اصفهان بدست شاه سلطان بحکم مبارز الدین در سنه هفتصد و پنجاه و هشت بقتل رسید و خواجه حافظ شیرازی در تاریخ وفاتش میگوید ❊

تاریخ

بر جمعه کاف الف ز جمادی الاول
سپهر حلم سما آفتاب جاه جلال

بسالی فی ال و دو گر نون حاتمی الالاق
کمال دولت و دین شاه شیخ بو اسحاق

خدایگان سلاطین شرق و مغرب
میان عرصه میدان بتیغ قهر عدو

خدیو کشور عدل و کرم باستحقاق
نهاده بر دل احباب خنجر داغ فراق

ایضاً

یعنی هفتصد و شصت و هفت نوشته اند چنانچه از تاریخی که در مجمع الوا ... مرقوم است مستفاد میگردد ❊

تاریخ

آن امامی که یافعی بوده | تابع راه شافعی بوده
از مریدان او که دلخواه است | نور دین شاه نعمت الله است
باز از روی اختلاف زمان | گفت ساکن بخلد برین جوان
مقتدای خداشناسان است | صاحب فیض و جود و احسان است
سال ترحیل آن ستوده سِیَر | خردم قطب اوج جلد نوشت
هست در مکه قبر آن مغفور | زایرش از ره شب ملایک و حور

۵۷ ۶۷

قاضی شیخ مجدالدین اسمعیل شیرازی

در زمان سلطنت شاه ابواسحاق بوده چنانچه خواجه حافظ شیرازی می فرماید ❊

ابیات

بعهد سلطنت شاه شیخ ابواسحاق | به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد
دگر مربی اسلام شیخ مجدالدین | که قاضیی به از او آسمان ندارد یاد
دگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف | بنای کار مواقف بنام شاه نهاد
نظیر خویش نبگذاشتند و بگذشتند | خدای عز و جل جمله را بیامرزاد
نخست پادشهی همچو او ولایت بخش | که جان خویش بپرورد و داد عیش بداد
دگر بقیت ابدال شیخ امین الدین | که یمن همت او کارهای بسته گشاد
دگر کریم چو حاجی قوام دریادل | که نام نیک ببرد از جهان ببخشش و داد

وفات شیخ مجدالدین بروز چهارشنبه هشتم ماه رجب سال هفتصد و پنجاه و شش هجری بوقوع پیوسته و خواجه حافظ شیرازی در تاریخ وفاتش گفته و از الفاظ رحمت حق تاریخ برآورده ❊

تاریخ

مجد دین سرور سلطان قضات اسمعیل | که زدی کلک زبان آورش از شرع نطق
کنف رحمت حق منزل او دان وانگه | سال تاریخ وفاتش طلب از رحمت حق
ناف هفته بد و از ماه رجب [illegible] | که برون رفت ازین منزل بی نظم و نسق

۷۵۶

احوال ایلکانیه یعنی سلاطین بغداد

اول ایشان امیر نویان شیخ حسن جلایر است و او را امیر حسین ایلکانی و شیخ امیر حسن بزرگ می گفتند نام پدرش امیر قبوقاسی ابن امیر ایلکان جلایر است و شیخ حسن دختر زاده ارغون خان یعنی پسر عمه ابوسعید خان بود و اباد امیر چوپان و امیر ایلکان در زمان سلطنت کیخاتو خان منصب امیر الامرائی داشت و شیخ حسن هنگام سلطان ابوسعید خان بن الجایتو در خراسان امیر الوش بود و بغداد خاتون دختر امیر چوپان سلدوز را که از امرای کبار ابوسعید بود در حباله نکاح خود داشت چون سلطان ابوسعید خان با دختر مذکور عشق ورزیده خواست که او را متصرف شود و قبول نکرد و پدرش باغی شده داعیه سلطنت پیدا کرد و لشکر فراهم آورد تا آنکه در محرم سنه هفتصد و بیست و هشت ملک غیاث الدین کرت بفرمان ابوسعید خان او را از هم گذرانید چون سلطان از دفع چوپانیان فارغ شد قاضی مبارک شاه را نزد شیخ حسن فرستاده استدعای بغداد خاتون نمود و شیخ حسن خواهی نخواهی او را طلاق داده بحرم سلطان فرستاد و آن دختر در حباله نکاح سلطان در آمد بعد وفات ابوسعید خان امیر حسن دلشاد خاتون را که محبوبه ابوسعید بود در نکاح خود در آورد و خیال بغداد خاتون را که ابوسعید خان ما کراه از و گرفته بود بوصال او بدل کرد و دلشاد خاتون دختر امیر دمشق بن امیر چوپان بود بالجمله چون بعد وفات ابوسعید خان انقلاب دست داد بغداد و آذربایجان بر امیر حسن قرار گرفت

عمر او شصت و پنج ساله شمار	بی کم و بیش ای ستوده شعار شد ز دنیا چو آن نعیم زمان	بست جمعه ز داد حق را جان سال نقلش مه شعبان	هشتم بود از مه رمضان

و گاهش متصل روضه سلطان بهلول لودی شش گروه از شاهجهان آباد بسمت جنوب واقع است و سلطان فیروز شاه کرو اعتقاد تمام داشت این عمارت را پیش از وفات او تعمیر ساخته بود ✤

ملک ابراهیم بیو

در بهار بفاصله یک گروه مغرب از شهر کوهی است خورد که آنرا پیر بهار سے میگویند بالا سے آن گنبد مزار ملک ابراهیم بیو که از امرای سلطان فیروز شاه دهلوی فوت کرده موجود است وفاتش در سنه هفتصد و پنجاه و سه بوقوع آمده این تاریخ بر تربت او مرقوم است

تاریخ

بعهد دولت شاه جهان گیر ملک سیرت ملک بیو ابراهیم بهجرت هفتصد و پنجه سه تاریخ	که آباد جهان ملک او دور که بد در دین چو ابراهیم کین سوز مسافر شد ملک زین خبث این مرز	شهنشاه جهان فیروز سلطان . . . . خداوندا ز فضل خود بلطف وی	که بر شاهان گیتی گشت فیروز بماه ذی الحجه یکشنبه از روز کنی آسان حساب آخرین روز

خواجه قوام الدین حسن

وزیر شاه شیخ ابو اسحاق شیرازی بود در هنگامیکه مبارز الدین محمد مظفر بقصد استیصال نهال اقبال شاه ابو اسحاق کمر بسته به شیراز آمد عنقریب همان ایام مریض شده در گذشت و انیز واقعه بروز جمعه ششم ماه ربیع الاول یا که ربیع الثانی بسال هفتصد و پنجاه و چهار هجری واقع شده و خواجه حافظ شیرازی تاریخش چنین یافته ✤

تاریخ

سر اهل عمایم شمع جمع انجمن سادس ماه ربیع الاول اندر نیم شب	صاحب صاحبقران خواجه قوام الدین حسن روز آدینه بحکم کردگار ذو المنن	هفتصد و پنجاه و چار از هجرت خیر البشر مرغ روحش کو همای آشیان قدس بود	مهر راجع شد بسکان با اخوت وطن شد سوی باغ بهشت انعم الاهل دار هم

طغان تیمور خان

والی جرجان از نژاد سلاطین مغول بوده بعد از وفات سلطان ابو سعید خان دار با خان اکثر ولایت خراسان را مسخر ساخته و سربداران خراسان که بعد فوت سلطان ابو سعید خان سر بر آورده بودند مطیع و منقاد گشتند آخر الامر بدست خواجه یحیی کرانی که از جمله سربداران سبزوار بود بتاریخ شانزدهم ماه ذی القعده سنه هفتصد و پنجاه و چهار هجری بقتل رسید بعد از قتل او سلطنت از قوم چنگیز خان بر افتاده و سربداران خروج کرده ذخیره گشتند بعد وفاتش شیخ حسن بزرگ جهان تمر خان را که از نسل کنجاتو خان بود بسلطنت برداشته خود بعراق عرب و بغداد دو بار بکر را بتصرف خود در آورد عزیزی در تاریخ قتل طغان تیمور خان گفته

تاریخ

۷۵۴

تاریخ مقتل شه عالم طغان تیمور	از هجر بود هفتصد و پنجاه و چهار سال	در روز شنبه از مه ذی القعده شانزده	گلبن جلال گشت واقع از حکم ذو الجلال

امام یافعی قطب مکه

از اولیای وقت بوده و شاه نعمت الله یکے از مریدان اوست بتاریخ سال هفتصد و پنجاه و پنج فوت کرده

تاریخ

شه باد شاه جهانگیر عالم بالا | بکرد خانه سر و زر پرست تنها
زهی حصار که یعنی رحالقه در او | گشاد حصن نگر کورت که سنگین بود
تحیه انه ربض هفت قلعه هیبا | شده زبان بتاریخ او خلوفیها

و عمارت هزار ستون را در سنه هفتصد و چهل و چهار تعمیر ساخته حالا بالکل خراب و ویران است اما نشانی ازان تا امروز باقی است همدران سال عمارت قلعه خرم آباد نیز باهتمام ظهیر الدین معمار تعمیر نموده و فخر زمان بدر چاچی این تاریخ یافته ✢

تاریخ

خرم آباد نام کردش شاه | چون ظهیر الجیوش شد معمار
شد تمام این عمارت خرم | در محرم بهفتصد و چهل و چار

تاریخ

برین عمارت خرم بسن خجسته بسکر | هزار دیده گشاد است چون آئینه دار
تمام گشت بتاریخ داد خلوا فیها | برین عمارت خرم ظهیر دین معمار
شده بنام خلیفه بامر خسرو عهد | گشاده باد تو گویم که هفتصد و چهل چار

آثار این عمارت عالی متصل قلعه تغلق آباد واقع است و بسبب آنکه این مکان هزار ستون داشت بعمارت هزار ستون مشهور است و بعضی کسان این مکان را محمد آباد و بنا دل آباد نیز گویند و بدر چاچ میگویند

ابیات

اگرنه خلد برین است این هزار ستون | چرا فضای وسیعش عرض گاه روز جزا است
بلی جنان حرم آباد آنچنان شاسی است | که او مثال ز امر خلیفه دنیا است

در زمان او فتنه ها هر طرف متولد شده و هر کس هر جا که بود دم استقلال زده ازان جمله حسن کانگویه در دیوگیر دکن در سنه هفتصد و چهل و هشت علم شاهی بر افراشته ملک دکن را بتصرف خود آورد و اولادش تا مدت دراز دران دیار فرمان فرمایی نموده اند و سلطان محمد تغلق بعد حکومت قریب بیست و هفت سال در بیست و یکم ماه محرم سنه هفتصد و پنجاه و دو هجری بر کنار دریای سنده در گذشت و در تذکره دولت شاهی مسطور است که سالیکه سلطان محمد تغلق فوت کرد همدران سال ملک محمد کرت که یکی از ملوک کرت است وفات نموده چنانچه مولانا مظفر هروی در تاریخ فوت آن هر دو بادشاهان میگوید

تاریخ

برون رزم چو کاوس کی محمد کرت | نهاد بر دل سهراب کی محمد کرت
خدیو کشور اول چو بد محمد تغلق | برفت و در عقبش رفت شاه محمد کرت

قبرش اندرون روضه سلطان غیاث الدین تغلق شاه واقع و سلطے تا امروز موجود است ✢

شیخ نصیر الدین چراغ دهلی

خلیفه دوم شیخ نظام الدین اولیا است و سید محمد گیسو دراز که در دکن سکونت اختیار نموده و دران دیار مدفون است از اعظم خلفای شیخ نصیر الدین است در اکثر تواریخ بنظر آمده که شیخ نصیر الدین بتاریخ هیزدهم ماه رمضان شب جمعه سال هفتصد و پنجاه و هفت فوت کرده اما تاریخ رحلت او که در کتاب بحر الواصلین مرقوم است ازان سال هفتصد و پنجاه و دو استخراج می یابد تاریخ اینست ✢

تاریخ

آنکه او شیخ چراغ اهل یقین است | نام نامی او نصیر الدین است
ذات او چراغ دهلی دان | بلکه خورشید هر دو عالم خوان

ابیات

اوحدی شصت سال سختی دید ... تا شبی روی نیک بختی دید

سر گفتار ما مجازی نیست ... بازکن دیدهٔ کان بازی نیست

و از قصیدهٔ زائیه حکم ثنائی را جوانی نیکو گفته است و عدد ابیات آن صد و شصت خواهد بود و در تاریخ اتمام جام جم گفته است +

تاریخ

چون تاریخ برگرفتم فال ... هفتصد رفته بود و سی و سه سال

عقد کردم بنام آن سرور ... که من این نامهٔ همایون فر

چون رسالی تمام شد به رش ... ختم کردم بلیلة القدرش

قبر وی در مراغه مشهور است و تاریخ وفات وی بدانجا سنه ثمان و ثلثین و سبعمایه نوشته اند و تاریخ وفات او که در کتاب مجمع الواصلین است این است +

تاریخ

۷۴۳

اگر او ز بی نظیر ثانی بود ... اوحدالدین اصفهانی بود

سال نقلش بگوی ای ثبت ... اوحدالدین ساقی جنت

شیخ حسن کوچک

که او را امیر حسن چوپانی نیز میگفتند پسر امیر تیمور تاش ابن امیر چوپان بود و بعد از سلطان ابوسعید خان و ارپا خان بر بعضی از بلاد عراق و عجم استیلا گرفته بکرات شیخ حسن بزرگ را هزیمت داده تا آنکه شبی زوجه اش خفته بود او را محکم گرفته او را هلاک ساخت چنانچه خواجه سلمان ساوجی درین باب تاریخ گفته

تاریخ

ز هجرت نبوی رفته هفتصد و چهل و چهار ... در آخر رجب اتفاق افتاد حسن

گرفت محکم و سیدانست تا برد و برفت ... ز زن چگونه زنی خبر خبرش سلطان

بروز بازوی خود خصیتین شیخ حسن ... زهی خجسته زنی خانه آبرو زن

بعد از فوت او برادرش اشرف خان بر ملک ایران استیلا یافت چون مردم از جور او بجان آمدند جانی بیگ خان ابن اخان جنگیز خان از دشت قبچاق بمقابله او شتافته و او را بدست آورده هلاک ساخت حکومتش سیزده سال بود +

بدر چاچی ملقب بفخر زمان

شاعری شیرین کلام سخن سنج بلند طبیعت بوده و در عهد سلطنت محمد تغلق شاه پادشاه هند ظهور نموده و از پادشاه لقب فخر زمان یافته چنانچه خود گفته است +

بیت

مرا که فخر زمان خواند شاه اسلامم ... لقب گوی نجر طوطی شکر گفتا

سال وفاتش معلوم نیست اما تاریخی که بعد اختتام کتاب بدر چاچ در سنه هفتصد و چهل و پنج گفته از الفاظ دولت سنه تاریخ برآورده است

۷۴۵

تاریخ

سال تاریخ عزت دولت سنه نو عهد ... کاسمان عقد سخنهای مرا لولو نظام

سلطان محمد تغلق شاه ابن سلطان غیاث الدین تغلق

بعد از وفات پدر خود در ماه ربیع الاول سال هفتصد و بیست و پنج هجری در دهلی بر تخت فرمان فرمائی نشست در سنه هفتصد و سی و هفت قلعهٔ نگرکوت را فتح ساخته فخر زمان بدر چاچی دران باب این تاریخ گفته +

چون گذشت از سال هجرت هفتصد و سی و شش ۷۳۶ | در ربیع الاخرین هم سیزده بگذشته بود | در قراباغ از سر سلطان اعظم بوسعید | دست تقدیر الهی افسر شاهی ربود

چون سلطان ابوسعید را خلفی و ولی عهدی نبود که بر مسند خانی قرار گیرد بعد وفات او انقلاب بسیار رو داده شد امرای اطراف تغلب بنیاد کردند هر سرداری سلطانی شد و هر یک با امیری تابع سپه شد ملوک الطوایف عبارت ازین است خواجه غیاث الدین رشید اربا خان را که از نسل تولیخان بود بسلطنت برداشت و چون او از نژاد هلاکو خان نبود اکثر امرا بحکومت او راضی نگشته بولی خلافت برافراشتند و خواجه جمال الدین دران اوان این بیت در سلک نظم کشید

بیت

چون ممالکت بوسعید ارپا دارد ۔ خویش دولت تمامی همت ارپا دارد

موسی پاشا که خال بوسعید خان بود بامداد موسیخان که نبیره بایدو خان بود بر دلشکر کشید و غیاث الدین و اربا خان بدست افتاده شربت شهادت چشیدند مدت حکومت اربا خان پنجاه و چند روز بود و بعد قتل اربا خان موسیخان بر تخت حکومت نشست و امیر حسین بزرگ که او را شیخ حسن جلایر نیز گویند و پسر عمه ابوسعید خان بود محمد خان را که از نسل هلاکو خان میشد بحکومت برگرفت و علی پاشا و موسیخان کشته شدند بعد از یکسال محمد خان نیز در ششم ذی حجه سنه هفتصد و سی و هفت بدست شیخ حسن کوچک که از پسر امیر تیمور تاش ابن امیر چوبان بود گرفتار گشته مقید شد و در آذربایجان امیر نوبان شیخ حسن جلایر خروج کرد و در عراق و فارس محمد مظفر ظفر یافت و در خراسان سربداران خان شدند فی الجمله از تاریخ سنه هفتصد و سی و شش تا حدود سنه هفتصد و هشتاد و یک قریب پنجاه سال در ایران زمین ملوک اطراف یکدیگر را گردن نمی نهادند تا آنکه شمشیر آبدار صاحب قران امیر تیمور گورکان نمودار شده آتش فتنه منطفی گردید

فهرست سلاطین مغول

از ایشان چهارده نفر در ایران فرمان روائی نموده اند و من حیث الاستقلال حکم رانده مدت ملک شان از مشهور سنه تسع و تسعین و خمسمائه که اول ظهور چنگیز خان است و در ماه تاریخ چهارشنبه هفتدهم ماه رمضان سنه ست و ثلاثین و سبع مائه انقراض دولت ارپا خان یکصد و سی و هفت سال بود و دو سه نفری که ازین طبقه بنابر مصلحت امرا چند روز اسم سلطنت یافته اند در اعداد این سلاطین نیستند اول ایشان چنگیز خان که بیست و پنج سال بادشاهی نموده دوم او کتار قاآن بن چنگیز خان سیزده سال بعد از و پسرش کیوک خان یکسال بعد از و منگو قاآن بن تولیخان بن چنگیز خان نه سال هلاکو خان بن تولی نه سال بعد از و اباقا خان بن هلاکو خان ... سال بعد از و برادرش احمد خان دو سال و ده ماه بعد ازان ارغون خان بن اباقا خان هفت سال بعد از و برادرش گیخاتو سه سال و هفت ماه بعد از و بایدو خان بن طغرای بن هلاکو هفت ماه بعد ازو غازان خان بن ارغون هشت سال و نه ماه بعد ازو سلطان محمد خدابنده بن ارغون دوازده سال و نه ماه بعد از پسرش سلطان ابوسعید خان نوزده سال بعد از و ارپا خان بن ... بن سنگقان بن ملک تیمور بن اریق بوکا بن تولی پنجاه و کسری فقط

شیخ اوحد الدین اصفهانی

از جمله اصحاب اوحد الدین کرمانی است وی را اشعار بسیار است در غایت لطافت و عذوبت و ترجیعات مشتمل بر حقایق و معارف و مثنوی بر وزن و اسلوب حدیقه حکیم سنائی است نام آن جام جم نهاده این ابیات از مثنوی اوست

۷۳۵

صاحب خلد سال رحلت او		روز یکشنبه او دوشنبه کو

شیخ علاء الدوله سمنانی

رسوم صوفیه را احیا داده و بعد از شیخ جنید بغدادی مجلس چون او درین طریقت قدم نهاده در ایام شباب بملازمت ارغون خان مشغول بودے و عم او شیخ شرف الدین سمنانی از مقربان سلطان ارغون خان بود و شیخ بعد ازین مدتے بعبادت مشغول بوده و تواضع و انصاف شیخ دران مرتبه بود که مولانا نظام الدین هروی شیخ را تکفیر کرده بدو نوشت که تو کافرے شیخ رقعه مولانا بخواند و زار زار بگریست و گفت اے نفس هفتاد سال بتو گفتم که تو کافری باورے کردے اکنون هیچ شبه نماند که امام سالکان و مفتی شرق و غرب بکفر تو حکم کرده بعد ازین گردن بنه و مرام ریحان و این رباعی بخواند ❊

رباعی

این کافر را سر مسلمانی نیست	ایمانش هزار بار تلقین کردم	وز فعل بدش هیچ پشیمانی نیست	نفسی که امیر شیطانی هست

عمر شیخ هفتاد و هفت سال بود بتاریخ بست و سیوم ماه رجب سال هفت صد و سے و شش فوت کرد چنانچه ازین تاریخ مستفاد میگردد ❊

تاریخ

بر مسند خود نشسته خرم هفصد بگذشت و سی و شش هم	رکن دین حق علاء دولت از هجرت خاتم النبیین	سلطان محققان عالم اندر شب جمعه کرم	تاریخ وفات شیخ اعظم بست و سیوم مه رجب بود

سلطان ابوسعید خان

هشتم پادشاه از اولاد هلاکو خان است که در ایران بادشاهے کرده نام پدرش الجایتو مشهور بسلطان محمد خدابنده بود بعد وفات پدر در سنه هفصد و شانزده هجرے بسلطنت ایران رسیده آنا چون دوازده ساله بود زمام کلی اختیار بقبضه اقتدار امیر چوپان سلدوز نهاده و امیر رشید الدین صاحب جامع التواریخ که از هنگام غازان خان بوزارت سرفرازے داشت اورا بادشاه از گفته حاسدان و امیر چوپان بتاریخ هفدهم جمادی الاول سنه هفصد و هیجده هجرے معه پسرش ابراهیم بقتل رسانیده گویند که سلطان ابوسعید بادشاهے نیکو سیرت و صاحب دولت بوده و از روم تا کنار جیحون خطبه و سکه بالقاب او مزین شده وفاتش به شب سیزدهم ماه ربیع الثانی سال هفت صد و سے و شش هجری که بهمدران سالی امیر تیمور گورگان ولادت یافته بود بوقوع آمده و خلایق از موت او بسیار اندوهگین شدند مدت حکومت او نوزده سال و مدت عمرش سی و دو سال بود مرقد او در گنبد سلطانیه است بجنب پدرش و عزیزے در تاریخ رحلت او گفته ❊

تاریخ

شد ازین دنیا الموال کرد رخت اختیار	شاه عادل آل جمال الملة والدین ابوسعید کای خداوندان جاه الاقتدار الاعتبار	هفصد و سے و شش از هجرت بحکم کردگار باهزاران ناله زاری خطاب آمد ز حق	ثالث عشر ربیع الثانی اندر شب

۷۳۶

و فخر الدین امیر محمود ابن یمین این قطعه در تاریخ او یافته

تاریخ لعبیه ۸۹

خسرو دهلوی بحکم خدا | شب جمعه شد ز دار فنا | عمر هفتاد و پنج سالش بود | کان زمان شد بدرگه معبود
ششم بود از مه شوال | که گذشت از این جهان ملال | سال تاریخ آن ز من بشنو | لفظ فانی برآر از خسرو ۷۲۵

و خواجه حسن دهلوی که نجم الدین لقب داشت نیز در سلسله مریدان شیخ نظام الدین اولیا بود در سنه سبع و عشرین و سبعمایه فوت کرده و قبرش در دولت آباد دکن است +

ملک شمس الدین کرت

پنجم پادشاه از آل کرت است که بر ممالک هرات و غزنی و کابل پادشاهی نموده چون پدرش ملک غیاث الدین محمد کرت در سنه هفتصد و بیست و نه هجری فوت کرد ملک شمس الدین قایم مقام او شد و مولانا محمد ابن حسام الهروی این قطعه در تاریخ جلوس او به عربی گفته و از الفاظ خلد ملکه تاریخ برآورده +

تاریخ

رضا بشمس الدین کرت ماناً | واجری فی البحر الرادات فلکه
ومن عجیب تاریخ مبدا حکمه | یوافق قول الناس خلد ملکه ۷۲۹

۷۲۹

و شمس الدین صرف ده ماه حکومت کرده در سنه هفتصد و سی در گذشت و بعد از وی برادرش ملک حافظ پادشاه هرات گردید و در سال هفتصد و سی و دو کشته شد بعد از شهادت او برادرش ملک معز الدین حسین قایم مقام او شد +

شیخ صفی الدین اردبیلی ابن سید جبرئیل

از اجداد ملوک صفویه است سلسله نسبش با امام هفتم موسی الکاظم به بیست و یک پشت میرسد او مرید شیخ زاهد گیلانی سهروردی بود و شیخ زاهد صبیه خود را بحباله نکاح او درآورده و بعد فوت شیخ زاهد در اردبیل که قصبه ایست در آذربایجان بر سجاده هدایت نشسته بتلقین سالکان طریق معرفت پرداخت تا آنکه بتاریخ ۱۲ ذیحجه سنه هفتصد و سی و پنج هجری بعالم جاویدان سفر نمود و پسرش شیخ صدر الدین موسی اردبیلی که نبیره شیخ زاهد بود سجاده را زینت بخشید و بمرتبه بدر رسید و سلاطین زمان مثل جانی بیگ خان و پدرش تروسی بیگ خان بقدم نیاز مندی بخدمت او رسیده ثمین و تبرک می جستند و شاه قاسم انوار یکی از مریدان اوست و قتیکه او از دار فنا ارتحال نمود شیخ خواجه علی که دلدار شد پسرش بود قایم مقام او شد در اواخر زندگانی عازم گذاردن حج اسلام شده پسر خود شیخ ابراهیم را بر مسند شیخوخیت متمکن گردانیده با طایفه از اصحاب قدم در راه نهاد و بعد از ادای مناسک حج در اثنای راه مریض شده سفر آخرت اختیار نمود و چون شیخ ابراهیم فوت کرد منصب خلافت را به پسرش سلطان جنید مسلم داشت ذکر سلسله نسبش در ذیل احوال شاه اسمعیل صفوی ثبت گردیده و تاریخ وفات شیخ صفی الدین اردبیلی که در کتاب مجمع الواصلین نوشته است این است +

تاریخ

آنکه سلطان اولیا بوده | زبدة السالکین اصفیا بوده | وانکه دریای فیض عرفان است | جد شاهان ملک ایران است
صاحب اردبیل شیخ صفی است | کاشف نکته های مخفی است | ماه عاشوره بود و از ده بیست | از جهان قطب شد بچرخ نهم

در علم موسیقی مهارت کمال داشته و دولتشاه در تذکره خود آورده که میرزا الغ‌بیک ابن میرزا شاهرخ اشعار امیر خسرو را جمع ساخته و یکصد و بیست هزار بیت جمع شده و او هم آورده که امیر خسرو در یکی از رسائل خود آورده که عدد اشعار من از پانصد هزار کمتر و از چهارصد هزار زیاده است و مشهور است که نود و نه کتاب در سلک نظم کشیده و از آن جمله یکی قران السعدین است که در داستان ملاقات ناصر الدین بغراخان حاکم بنگاله با پسر خود معز الدین کیقباد که بادشاه دهلی بود گفته در سنه هشتصد نود و هفت هجری شخصی بنام مهدی خواجه بر گرد قبر او عمارت جالیدار از سنگ سرخ ساخته بود و بابر بادشاه در زمان دولت خود دستی چند تاریخ این اساس و تاریخ انتقال امیر خسرو را که خواجه حسن دهلوی گفته بود بر لوح سنگ مرمر کنده شده در آنجا نصب کرده بود حالا هم موجود است و آن ابیات و تاریخ این است

لا اله الا الله محمد رسول الله

زمین الزین تم شد سرفرازی | بدوران بابر شهنشاه غازی

تاریخ وفات

میر خسرو خسرو ملک سخن | آن محیط فضل دریای کمال
نثر او دلکش تر از ماء معین | نظم او صافی تر از آب زلال
بلبل دستان سرای بی‌قرین | طوطی شکر مقال بی‌مثال
از پی تاریخ سال فوت او | چون نهادم سر بزانوی خیال
شد عدیم المثل یک تاریخ او | دیگری شد طوطی شکر مقال

بیت

تاریخ بنا

ز حرف مهمل جانان بیاد آمد نهم خلوتی | طرفی بساده لوحی بس نشان عشق
مهدی خواجه سید باجاه و جلال | تاریخ بنای این چه گویند سؤال
شد بانی این اساس بی‌شبه و مثال | الفرض سمی جمیل مهدی خواجه

حرره شهاب الدین المعمائی الهروی

بعد از انتقال او تا دو صد و نود سال قبر بی گنبد و مجرد داشت تا در ابتدای جلوس جهانگیر بادشاه یکی از امرای او ملقب بطاهر بیگ سبزواری در سنه هزار و چهارده هجری بر قبر او عمارت از سنگ مرمر تعمیر نموده این چند عبارت با تاریخ تعمیر اندرون گنبد منقوش ساخته ÷

تاریخ

ای خسرو بی‌نظیر عالم | تاریخ بنائش عقل گفتا
با روضه تو مرا نیاز است | با روضه بگو که جای ارست
تعمیر نمود طاهر آن را | فیض ازلی همیشه بادت

قائل این کلام و بانی این مقام طاهر محمد عماد الدین حسن ابن سلطان علی سبزواری فی ۱۴ سنه غفر ذنوبه و ستر عیوبه الکاتب عبد النبی ابن ایوب ÷

ابیات

ای تربت عاشقی بجاست | ور دوست نشان زمان بپاست
جاوید بقا است بنده خسرو | شد سلک فرید از تو منظوم
زان است که شد لقب نظامت | چون شد بهزار جان غلامت

ابیات

مرا نام نیک است و جای عظیم | در تعیین دو لام دو فات دو جیم
الکرام بانی دین حر فیها | مدانم که هستی تو مردی فهیم

کاتب مذکوره نبیره شیخ فرید شکر گنج و این تاریخ در وفات امیر خسرو در کتاب مجر الواصلین مرقوم است ÷

۲۵

خسرو شاعران امیر خسرو دهلوی

از اکابر شعراست پدرش امیر سیف الدین از امرای قبیله لاچین که از اتراک نواحی بلخ بوده بنابر نوائب روزگار بهندوستان وارد شده در پتیالی متأهل گردیده و امیر خسرو با دو پسران دیگر در انجا بوجود آمده چون چهار ساله شد امیر لاچین بتقدیم ملازمت سلطان ناصر الدین محمود بن سلطان شمس الدین التمش از پتیالی بدهلی آمد رخت هستی بعالم بقا کشید خال وی که مرتبه امارت داشت در جد و تربیت او گردید خسرو در یکی از مصنفات خود گفته که پدرم سیف شمسی نور پیشانی تیغ آفتاب بود و بصفت شکلی اشتهار یافته ❊

بیت

جهان بقدرت او میگرفت التمش
اگر کشید خدایش بقبضه قدرت

و در وفات پدر گفته

بیت

سیف از سرم گذشت و دل من دو نیم ماند
دریای من روان شد و در یتیم ماند

من بنده دران ایام هفت ساله بودم جدم مرا در سلک خدمت خود منسلک گردانید بخت من بود که جدم بر سر من بود در پرده کار تخت همه او میکرد صد و سیزده سال عمر یافت هفتاد سال عرض ممالک بود من یتیم را آن کریم در کنف پرورش پرورده شدم بالجمله چون خسرو از حد بلوغ بگذشت چند مرحله تجاوز نمود اراده صحبت سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیا نموده مرید وی گردید و شیخ این رباعی در حق امیر خسرو گفته ❊

رباعی

خسرو که بنظم و نثر مثلش کم خاست
ملکیت ملک سخن این خسرو راست
این خسرو ماست خسرو ناصر نیست
زیرا که خدای ناصر خسرو ماست

در هنگامیکه شیخ این رباعی گفته ناصر الدین خسرو پادشاه دهلی بود که اشاره باو کرده منقول است که خسرو باشاره شیخ صحبت خواجه خضر را دریافته است و از وی التماس آب دهن نموده خضر فرمود این را سعدی برده است مایوس شد بخدمت شیخ آمده صورت حال باز نمود شیخ گفت اگر خضر آب دهن خود در دهن تو نه انداخت بیا تا من آب دهن خود در دهن تو کنم چنانچه شیخ آب دهن خود در دهن وی انداخت و برکات آن ظاهر شد چنانکه نود و نه کتاب تصنیف کرد و امیر خسرو در ابتدای رفیق شاهزاده محمد سلطان بود بعد از شهادت او ندیم پدر او یعنی سلطان غیاث الدین بلبن گشت و تا آغاز سلطنت سلطان محمد تغلق در حیات بوده و از آغاز عمر تا انجام با سلاطین دهلی بسر برده و هفت پادشاهان را دیده و خدمت کرده یکی سلطان ناصر الدین محمود بن التمش و دوم سلطان غیاث الدین بلبن سیوم سلطان معز الدین کیقباد چهارم سلطان جلال الدین فیروز خلجی پنجم سلطان علاء الدین خلجی ششم سلطان قطب الدین مبارک شاه و بعد ازو سلطان ناصر الدین خسرو چند ماه و هفتم سلطان غیاث الدین تغلق شاه که امیر خسرو در تکلیف تمام همراه او خود بجانب لکهنوتی که دار الملک بنگاله بود برده چون ازان سفر باز آمد شنید که شیخ نظام رخت هستی بعالم بقا کشید ازین واقع جانگداز پیرهن چاک زده بر مزار شیخ رفته در پیش حظیره وی بخاک می غلطید و گریه و زاری میکرد تا بعد از شش ماه برحمت حق پیوست و در پایان شیخ مدفون گشت و این معامله در سال هفت صد و بیست و پنج هجری رو داده عرس او هر سال بتاریخ هفدهم شوال میشود و ازین بیت که خسرو در قصیده آورده ❊

بیت

نود و هفت ششصد عمل نیست گر عمرم
شیبت یوم الحساب ابدا کردم کار حساب

چنان مستفاد میگردد که خسرو در سال ششصد و نود و شش هجری چهل و پنج ساله بود و در سال ششصد و پنجاه و یک هجری در زمان ناصر الدین محمود متولد شده و بعمر هفتاد و چهار ساله وفات نموده گویند خسرو

تاریخ از شخصی دیگر

۹۰۲ چو سلطان با بند بخت قرین | بتاریخش آمد شهنشاه دین

مقبره شیخ ابد از وفات او تا دو صد سال بلکه زیاده مجری بود در عهد اکبر شاه بادشاه سید فریدون خان در سنه نهصد و هفتاد هجری گرد مزارش ستونها استاده کرده گنبد سبز آن تعمیر نموده و بر لوح سنگی کلمه طیبه و این چند اشعار با تاریخ تعمیر آن گنبد بر بالین او نصب کرده ❊

تاریخ

شکر که در روضهٔ حضرت عم الانام
بانی او هاشمی ساعی او ما شمی
روی بدرگاه او آورید این بعد زر

از پی تعمیر شد خان فلک احتشام
آنکه بدوران شان هست محمد نظام
شاید از الطاف میر کار بر گردد نظام

مهر سپهر شرف برج نیر رشت باب
از پی تاریخ آن حیران متفکر شدم

سیصد سال بست منزلک احترام
کلک خرد زد رقم قبله گه خاص و عام

هجری و هفت سال بعد ازین در عهد جهانگیر بادشاه فرید خان المخاطب بمرتضی خان که فرید آباد آباد کرده اوست یک چهپرکهٔ لطیف نفیس الطبع از صدف ساخته بر مزار او نهاده و این اشعار با تاریخ بران مرقوم نموده ❊

تاریخ

شیخ دهلی نظام او درید
مرتضی خان خبر از تعداد
بیهان کعبه مربع او
عرش دیبای چار آئینه اش
و اگر رو در سجود او آورد
۱۰۱۷ سال تاریخ این بنا جستم

کار دنیا و دین مهیا کرد
قبه چون سپهر برپا کرد
چار دیوار از چهار جا دا کرد
چار تکبیر بی محابا کرد
رنج بیجه آمیخته معنی کرد
قبه شیخ فضل الفا کرد

عجب فردیش مقام فانی داد
ابر فیضی از جهان برخاست
عرشهٔ مرقد مبارک او
هر که رنج از مقام او تابید
خاک روب تماشش ار باشی
تا ربانی او فسیح کناد

یک فردیش مقام احیا کرد
در کمال در صدف جای کرد
بر زمین کار عرش اعلی کرد
پشت بر کعبه مصلی کرد
بتوان کار صد مسیحا کرد
آنکه این خفت سقف خضرا کرد

در عهد شاه جهان بادشاه در سنه هزار و شصت و سه هجری خلیل الله خان بر گرد مزارش غلام گردش از سنگ سرخ تعمیر نموده و بر در آن سمت جنوب این عبارت کنده در عهد اعلیحضرات صاحب قران ثانی احقر العباد خلیل الله خان ابن میر میران الحسینی نعمت الهی که حاکم شاهجهان آباد بود این ایوان را بر دور روضه متبرکه مرتب نمود و نقار و عزیز الدین محمد عالمگیر ثانی که در جناب او اعتقاد تمام داشت در سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه شعری چند بزبان اردو گفته و بر سنگ مرمر کنده در اندرون گنبد بطرف پائین چسپانیده فقط

سلطان غیاث الدین تغلق شاه

پیش از سلطنت غازی ملک نام داشت پدرش بنام تغلق غلام غیاث الدین بلبن بود بعد فتح یافتن و کشتن خسرو شاه باتفاق امرا و وزرا بتاریخ غره ماه شعبان سنه هفتصد و بیست و یک در دهلی بر تخت سلطنت نشست و مخاطب بسلطان غیاث الدین تغلق شد قلعه تغلق آباد که پیش کرده سمت جنوب از شاهجهان آباد واقع است بنا ساخته اوست و در ماه ربیع الاول سنه هفتصد و بیست و پنج چون از سفر لکهنوتی که دار الملک بنگاله بود مراجعت نمود خانه چوبی که پسرش محمد تغلق شاه برای ضیافت او ترتیب داده بود بر او افتاد و جان داد و لفظ خلیفه تاریخ وفات اوست مدت حکومت او سه سال و هفت ماه بود و فاتش پسرش محمد تغلق شاه بر سریر سلطنت نشست قبرش در قلعه تغلق آباد موجود است

وارد منقول است که سلطان علاء الدین خلجی از نهایت اخلاصی که با شیخ بهم رسانیده بود خواست مقبره برای او بنا کند مگر در موقف قبول نیفتاد بالآخر خضر خان و شادیخان پسران سلطان که مرید شیخ بودند در میان آمده الحاح کردند و مقبره در نهایت تکلف و ترفع برآوردند یک گنبد بزرگ و چند گنبد دیگر گرد آن تعمیر نمودند لیکن چون شیخ وقت وفات وصیت کرد که مرا در ان گنبدها ننهند ناچار بجهت نگهداشت خاطر سلطان و وصیت شیخ بر در آن ننهادند و آن عمارت بجای مسجد شد و الیوم مسجد جامع است منقول است که چون در سنه هفتصد و شانزده سلطان علاء الدین فوت کرد و پسرش سلطان قطب الدین مبارک شاه بر سریر سلطنت نشست بسبب آنکه هجوم خاص و عام بر در شیخ میشد با شیخ گرانی خاطر بهم رسانیده فرمود که شیخ از قلمرو من بیرون رود شیخ بجهت استماع بار مسافرت بربست شبانگاه درد شکم بوالی عهد پیچید هرچند علاج کردند زیاده شد دانستند که سبب گستاخی است که با شیخ نموده اکابر و مشایخ در میان انداختند و تشفیع ساختند والتماس برگشتن و دعای عافیت درخواست کردند شیخ گفت درد وقوع از کارخانه الهی است مرا درین کار چه دخل باشد چون فایده بر شفاعت شفیعان مترتب نشد والده سلطان آمده شکستگی و زاری بسیار کرد شیخ گفت بشرط علاج کنم که تمسک سلطنت دهلی بمهر خاصه و خواتیم ارباب مناصب بمن فرستند و قاروره بیمار را در شیشه انداخته همراه آرند چون امید صحت انقطاع یافته بود تمسک و قاروره آوردند شیخ آن قباله را پیچیده در شیشه انداخت و گفت بادشاهی دهلی نزد این درویش بول بیماری برابر است ازین رو خاطر جمع دارند پس دعا کرد همان لحظه صحت شد والله اعلم منقول است که شخصی برات مبالغ کثیر در آنجا نوشته بود گم کرد پیش شیخ نظام الدین آمد و حال ظاهر کرد شیخ یک درم بوی داد که این را حلوای بخر بروح شیخ فریدالدین بدرویشان بده چون آن شخص درم را بحلوایی برد او قدری حلوای در کاغذی پیچیده بوی داد آن شخص چون نیک نگاه کرد آن کاغذ برات گم شده او بود والله اعلم بالصواب شیخ نصیرالدین که او را چراغ دهلی میگویند خلیفه دوم شیخ نظام بوده و سید محمد گیسو دراز که یکی از بزرگان وقت بوده در دکن سکونت داشته و در آن دیار مدفون است از اعظم خلفای شیخ نصیرالدین است و شیخ برهان الدین غریب که درویشی صاحب شوق و ذوق بود هم یکی از مریدان شیخ نظام است در دیوگیر که حالا بدولت آباد مشهور است فوت کرده و در آنجا مدفون است و برهان پور بنام او آبادان شده و آن شهریست مشهور بر ساحل دریای باپتی در تاریخ فرشته مرقوم است که شیخ نظام ماه صفر سال ششصد و سی و چهار هجری در غزنی متولد شده و نام پدرش احمد بن دانیال بود و سلسله بیعت او بشیخ عبدالقادر جیلانی میرسد و وفات شیخ بتاریخ هیجدهم ربیع الاول روز چهارشنبه سال هفتصد و بیست و پنج هجری بوضوح پیوسته مقبره او در موضع غیاث پور است در دهلی و امیر خسرو دهلوی که یکی از مریدان او بود شش ماه بعد از وفات او رخت هستی ازین عالم بیرون کشیده و این تاریخ در وفات شیخ نظام الدین بر دیوار مسجد مذکور که بنا نموده سلطان علاء الدین خلجی است مرقوم است ٭

تاریخ

نظام دو گیتی شده بادین	سراج دو عالم شده بالیقین	چو تاریخ فوتش بجستم ز غیب	ندا داد هاتف شهنشاه دین ۷۲۵

۷۲۵

تاریخ

انتظام زمان و اهل زمین چارشنبه بخلد نقل نمود	شیخ عالی نسب نظام الدین هیجدهم از ربیع الاول بود	نود و چار سال عمرش بود سال ترحیل آن ستوده شیم	کان زمان شد بحضرت معبود زد خرد زبدهٔ بهشت رقم ۷۲۵

۷۲۵

غزل

ای که گویی هیچ مشکل چون جدایی یار نیست	گر امید وصل باشد همچنان دشوار نیست	چند گویندم برو زنار بند ای بت پرست	بر تن خسرو کدامی رگ که آن زنار نیست

شیخ بعد از استماع این ابیات فرمود خسرو خوش می گویی خوش خواهی بود و خواهش خواهی رفت از این دولت نیز بشنو این ابیات از گفتار خود خواند +

غزل

دیدیم خسروان بر پا نعل بسر است سیمرغ دلبری که نعم نقاب عشق	خسرو کسی که حلقه تجرید بر سر است و عارفی که منظر او عرش اکبر است	گفتم ز علم و عقل بملک و گر شوم درس شرف بخود ز الواح مجدی	ملکم ز علم و عقل چو دیدم فزون تر است لوح جمال دوست مرا علم اکبر است

خسرو از شنیدن این غزل بسیار گریست شیخ بزبان هندی فرمود این رندانه کچھ مجھ سے [illegible] امیر خسرو گفت من بنده هم از آن سیاهم که چیزی [illegible] شیخ ازین سخن بغایت خوش شد و بخواجه نعمتها و کرامتها مبذول داشت و بعد از سه روز امیر رخصت داد برای

شیخ نظام الدین و سلطان علاء الدین یادگارها فرستاد و بسلطان دو کلمه باین طریق نوشت که علائی خلجی خویطه دهلی مقرر داند که باندگان خدای تعالی زندگانی نیکو کند چون این نوشته بسلطان رسید بعضی از اهل فتنه گفتند با خلیفه اینچنین نوشتن چگونه روا باشد سلطان گفت ای نادان هزار رحمت بر من کرد که خویطه دهلی بر من مستقیم داشت جای شکر است منقول است که ملک نایب که در اواخر عهد سلطان علاء الدین تسلط پیدا کرده بود و در مزاج سلطان تصرف کرده یکی از درویشان شیخ شرف را رنجانیده و آزار رسانیده بود آن درویش دادخواهی بر آستانه شیخ برد شیخ بسلطان باین مضمون کتابت نوشت علاء الدین خویطه دهلی را اعلام آنکه خواجه سرای پیش برید و پس در دیده تو یکی از درویشان را آزار رسانیده و عرش الرحمان را بلرزه آورده اگر او را سزا رساندی بهتر والا بجای تو خویطه دیگر در دهلی نشانیده خواهد شد وفاتش بتاریخ نهم ماه رمضان سال هفتصد و بیست و چهار هجری واقع شده عمرش در هنگام وفات قریب بصد رسیده بود زیرا که با شمس تبریزی صحبت داشته مزارش در پانی پت زیارتگاه عوام است سؤال از نظام الدین اولیا +

بیت

گه هست کند صورت لی مردی و زنی	گه بشکند او جامه جان را تیغی	کس نیست که او ستاد تحفه ار رسید	کای بار خدا چه حکمت چیست فنی

جواب از شاه بو علی قلندر

بیت

شرط است که با تو چه لادم زنی	این نوع که گفتی تو مردی نه زنی	گل را چه مجال است که پرسد کالا	کز بهر چه سازی و چرا میشکنی

شیخ نظام الدین اولیا

از اکابر مشایخ هند است و اهل هند وی را سلطان المشایخ می خوانند در بداون متولد شده و در دهلی نشو و نما یافته نسبت وی بدوازده پشت به امام همام علی ابن موسی رضا می پیوندد و شیخ نظام صغیر بود که پدرش که احمد دانیال نام داشت از سر رفته و بدوازده سالگی صحبت شیخ فرید گنج شکر دریافته و پیدا شده اگر چه او از متاخرین مریدان شیخ فرید بود اما از همه اعلم و اعلی بود در هندوستان برتبه ولایت از جمیع اولیا شهرت تام

قطب الدین مبارک شاه خلجی

پسر سلطان علاء الدین خلجی است بعد وفات علاء الدین کافور که غلام و معشوق او بود و بمرتبه وزارت رسیده شهاب الدین عمر را که پسر خورد سلطان بود و هفت سال عمر داشت بر تخت نشانیده خود مختار کار سلطنت گردید خضر خان و شادی خان را که پسران بادشاه بودند معدوم البصر ساخت، بعد از سی و پنج روز کافور را کشتند و مبارک خان پسر کلان بادشاه را از قید رهائی دادند مبارک خان تا دو ماه کار سلطنت را از طرف برادر خود سرانجام میداد بعد ازان او را مکحول ساخته خود بتاریخ هشتم محرم سنه هفتصد و هفده هجری بر تخت دهلی نشست و بلقب قطب الدین مبارک شاه گردید او جایزه کتاب نه سپهر زر بر ابر وزن جثه فیل با میر خسرو تسلیم نموده و امیر در کتاب تصریح مینماید و از زبان سلطان میفرماید ❊

نظم

بتاریخ هیچ من اسکندری / کنند هر که آرایش دفتری
چو میراث شد نیل زرداد شم / نه زیباست زین مهل نبرداد شم
مرا عمر کم شد مدتی بالا گذشت / همه پیش شاهان والا گذشت
ز شاهان گیتی دلم کرده یاد / معز الدنیا بدرشه کیقباد
ازان پس در تربه شاه علائی شدم / توانگر ز گنج علائی شدم
چنین بخششی کز وجم یافتم / در ایام پیشینه کم یافتم
جزا ید کزین بیش برداختم / چو این نامه خاص کم ساختم
ز گنج گرانمایه دبے شمار / دهم باره پیش ازین آن پیلبار
شها گنج بخشا کرم گسترا / معانی شناسا سخن داورا
بسی بندگی کردم از عون بخت / کمر بسته در خدمت چار تخت
ازان پس ز هر فرزه چرخ بلند / شدم پیش فیروز شاه ارجمند
شد اکنون که اقبال همدم مرا / نوازنده شد قطب عالم مرا
کنون لا بد از سحر سنج زمن / باندازه بخشش آید سخن

مبارک شاه وزیری داشت خسرو نام که هم غلام و معشوق او بود آن نمک حرام بادشاه را بتاریخ پنجم ماه ربیع الاول سنه هفتصد و بست و یک شهید ساخته بر تخت دهلی نشست و ملقب بناصر الدین خسرو شاه گردید مدت سلطنت مبارک شاه چهار سال و دو ماه بود و خسرو شاه نیز بود حکومت پنج ماه متقید گشته از حکم غازی ملک که عبارت از تغلق شاه است بتاریخ سنی ام ماه رجب سال مذکور گشته شد و تغلق شاه بادشاه دهلی گردید ❊

شرف الاولیا شیخ ابو علی قلندر مشهور بشیخ شرف الدین پانی پتی

از مجول مشائخ وقت بود و بکرامات و خوارق عادت معروف اگرچه اصل وے از عراق است اما چون کشاد کار وے در پانی پت شده و همدران شهر وفات یافته به پانی پتی اشتهار یافت در یکے از مصنفات خود آورده که اصل من از ولایت عراق است و با شمس تبریز و ملاے روم مرا صحبت دست داده گویند که مدام مجذوب بانه گرد شهر و بازار مے گشت و در آخر کارش بجائے رسید که همیشه مستغرق بودے و سخن نگفتے منقول است که سلطان علاء الدین خلجی بادشاه وقت که مرید شیخ بود خواست که کسے را بخدمت شیخ بفرستد هیچ کس را قابل آن نمے یافت و از جذبه شیخ ملاحظه مے نمودند تا آنکه قرعه اتفاق بر امیر خسرو زدند خسرو از شیخ نظام الدین اولیا که مرشد وے بود دستورے خواست شیخ بعد از تامل قبول کرد وقت رخصت بخسرو فرمود که هر چه از شرف الاولیا بشنوے بجان و دل مسلم دار و قبول کن و زنهار بزبان و یا دل اعتراض مکن چون خسرو بپانی پت رسید خادمان از آمدن او خبر کردند فرمود که بیرون چون بحضور آمد شیخ بزبان هندی گفت که خسرو هیری گو ترا میگویند خسرو کلاه بر زمین نهاده گفت من بنده را باین لقب مے خوانند شیخ فرمود که از هیر بیاے خود چیزے بگو خسرو این غزل خواند ❊

بیماند شیخ درحال طاسی تهی راکه بدستش بود سربالا نموده پیش نهاد وعلی سبیل المعارضه گفت بجواز چیست که سر تبریزیان باید
بماند خواجه بجوابش نپرداخته بعد از ساعتی گفت عجب حالیست که شیرازیان در شهر ما از سگ بیشتر اند شیخ تبسمی کرد وگفت این
حال خلاف شهر ماست که تبریزی در شیراز از سگ کمتر اند خواجه بهم برآمد وشیخ بگوشه بنشست وجوانی صاحب جمال چنانکه رسم آنهاست
خواجه را باد کردن گرفت وهمام میان آنجوان حائل بود درین حالت خواجه پرسید که سخنان همام در شیراز میخوانند
گفت بلی شهرتی تمام دارد گفت تو هیچ یاد داری گفت یک بیت واین مقطع برخواند **بیت** درمیان من و دلدار حجاب است
همام ❊ وقت آنست که آن هم زمیان برخیزد ❊ خواجه را اشتباه نماند در اینکه این شخص سعدی ست سوگندش
داد که تو سعدی هستی گفت بلی پس خواجه در قدم شیخ افتاده عذر خواست وشیخ را بخانه برد وضیافت کرد وکمال تکلف
بجا آورد وصحبتها داشتند نقل است خواجه همام در شهور سنه هفتصد وسیزده هجری در زمان سلطان الجایتو بن ارغون خان وفات یافته ودر تبریز مدفون است

سلطان الجایتو ملقب به محمد خدابنده

ابن ارغون خان است واولجایتو نام داشت بعد از وفات برادر خود یعنی سلطان غازان خان در سنه هفتصد و
هجری در ایران بر سریر سلطنت نشست ومدت سلطنت قریب سیزده سال رعید ماه رمضان سنه هفتصد وشانزده هجری درگذشت خواجه حمد الله مستوفی در تاریخ فوت او گفته

از هفتصد وشانزده چو نه ماه گذشت	از گاه وکلاه خسروی شاه گذشت	تاریخ بگذشت وجهان بوفا البلاد	آگاه زحال خویش ناگاه گذشت

بعد از وی پسرش سلطان ابوسعید بهادر خان در عمر دوازده سالگی بر سریر سلطنت نشست

سلطان علاء الدین خلجی سکندر ثانی

برادرزاده سلطان جلال الدین فیروز خلجی است وهم داماد او بود بتاریخ هفدهم رمضان سنه ششصد ونود وپنج هجری فیروز شاه
را درگذشته پادشاه هندوستان گردید وتخم جلالی را از بیخ برانداخت امیر خسرو این غزل در وصف او گفته

عشق بدلم افتاده هوای بسر آمد	غزل	زین پس نخورم هیچ غمی خاک بسر	هر بخ زیبای کسی در نظر آمد
کز لشکر او زلزله در بحر وبر آمد		سلطان جهانگیر محمد شه اعظم	آن شاه علاء الدین اسکندر ثانی
از زلزله جیشش تو دهلی زجا برخیزیش		جنبید زمین بوسه زنان بشیر آمد	
		بر شاه جهان مژده فتح وظفر آمد	
		کز داد ودهش همچو علی وعمر آمد	

سلطان علاء الدین قلعه چتور را بعد محاصره شش ماه وهفت روز بتاریخ سوم محرم سال هفتصد وسه هجری مفتوح ساخته وراجه آن
دیار را که شوهر پدماوت رانی بود مقید ساخته بدهلی آورده ودخترش او را از آن قید بدغا وحیله خلاص نموده وقصه پدماوت
رانی ملک محمد جایسی بزبان هندی نظم نموده معروف ومشهور است وسلطان علاء الدین مرید شیخ شرف الدین بوعلی قلندر
پانی پتی بود واز نظام الدین اولیا نیز اخلاصی فراوان داشته اول کسی که از پادشاهان دهلی بر ولایت دکن مستولی گردید سلطان
علاء الدین بود وفاتش بتاریخ ششم ماه شوال سنه هفتصد وشانزده هجری بوضوح پیوسته مدت سلطنت او بیست ویک
سال کسری زیاده بعد رحلت او پسرش قطب الدین مبارک شاه خلجی بر سریر پادشاهی نشست

سید حسین

سادات ... است ومولد او غزنی یکصد وهفتده سال عمر یافته در هرات فوت کرده در سنه هفتصد وهفتده هجری تاریخ وفاتش از بحر الواصلین

... جان وعلم میر حسین	فخر کونین ومفخر الثقلین	تاریخ	صاحب علم ومعرفت بوده		منبع فیض وبرکت بوده
... بود از مه شوال	کرگذشت از جهان بیر دنوال		سال ترحیل آن خجسته صفات		هاتف غیب گفت قطب هرات

پسر ملک شمس الدین کهین و سوم پادشاه از ملوک کرت است بعد از پدر در سنه هفتصد و پنج هجری بحکومت هرات رسید چون سلطان الجایتو محمد خدابنده ابن سلطان ارغون خان بعد از برادر خود غازان خان پادشاه ایران شد جمله ملوک و سروران اطراف پرستش و تهنیت فرستادند بغیر از ملک فخر الدین لاجرم سلطان برای گوشمالی او در سنه هفتصد و شش هجری یک تومان لشکر همراه امیر دانشمند برسر او فرستاد امیر مذکور در هرات رفته از محاصره اهالی هرات را تنگ ساخت آخر قرار بر آن یافت که امیر اندرون آیند تا قلعه بدو حواله کرده شود چون اندرون رفت نخست جهان پهلوان پیش آمد بعد او را بقتل رسانید و بعد از آن خود از دست پهلوان یلدوز محمد سام کشته شد این تاریخ در باب شهادت او گفته اند

تاریخ

بسال هفتصد و شش در صفر بشهر هرات
بحکم لم یزلی کردگار بی مانند
زدست برد تقضا از کف محمد سام
کشید جام شهادت امیر دانشمند ۷۰۶

و ملک فخر الدین نیز تا سال هفتصد و شش ملک اندو نماند بعد از وی برادرش ملک غیاث الدین پادشاه شد و در سنه هفتصد و بیست و نه فوت کرد

مولانا قطب الدین علامه

در هفت اقلیم مسطور است که مولانا قطب الدین علامه عصر عالم و ملاذ علمای بنی آدم بود در خدمت خواجه نصیر الدین طوسی کسب کمال نموده و از زمان هلاکو خان تا ایام سلطنت سلطان محمد خدابنده ابن ارغون خان شمع حیاتش صاحب ضیا بود مصنفاتش یکی تحفه شاهی است در هیات و دیگری شرح کلیات قانون است و شرح مفتاح العلوم گویند پیش از وی کس بر مفتاح شرح ننوشته میان او و شیخ سعدی همیشه ابواب طیبت مفتوح می بود وقتی مولانا با شیخ بتماشای مسجدی که یکی از اتابکان فارس عمارت میکرد رفته بود قضارا در انوقت اندک گلی بر رخساره پادشاه که هنوز بعقده کسوف خط مبتلا نگشته بود رسید مولانا خواند که یالیتنی کنت ترابا یعنی ای کاش که من گل می بودم پادشاه پرسید که چه خوانده شد سعدی جواب داد که ویقول الکافر یالیتنی کنت ترابا وفات مولانا در هفتدهم ماه رمضان سال هفتصد و ده هجری بوقوع آمده و عزیزی در تاریخ او گفته

تاریخ

دل بی فلک چو آن جان جهان
چون قطب فلک ز چشمها گشته نهان
در هفتصد و ده ز هجرت اندر تبریز
یکشنبه هفدهم ز ماه رمضان ۷۱۰

تاریخ دیگر

بازی کرد چرخ کجرفتار
در مه روزه آه از آن بازی
ذال و یا رفته از سنه هجرت
رفته در پرده قطب شیرازی ۷۱۰

ایضاً از مخبر الواصلین

بود علامه مکان و مکین
شرح شمسیه ز و طلوع شده
مولوی زمانه قطب الدین
قطبینه نام او وقوع شده
صاحب منطق و معانی بود
سال نقلش که به ز گوهر سفت
فاضل بی نظیر و ثانی بود
عقل علامه قطب جنت گفت ۷۱۰

خواجه همام الدین تبریزی

دانشمندی فاضل خوش طبع و صاحب جاه و از جمله شاگردان خواجه نصیر الدین طوسی بوده از اقران مولانا قطب الدین علامه و شیخ سعدی شیرازی است نقل است که روزی شیخ سعدی بحمامی رفت خواجه نیز با عظمت تمام در حمام بود و شیخ طاسی آب بر سر خواجه ریخت خواجه پرسید درویش از کجائی گفت از خاک پاک شیرازم خواجه بقصد مطایبه و سخریه بدست او بیو گل شدان اکثر شیرازیان طاسی را که در دست داشت واژگون نموده خطاب بشیخ کرده تعریضاً گفت از چه سبب است که سر شیرازیان باین طاس

شاه کرک از جملهٔ دیوانگان است اندر سما بر کنار زلیستی و پیوسته در خرابات لشستی مسکنش بلده کرا مانکپور است منقول است که خواجه قطب الدین برای او خرقه فرستاد او خرقه را گرفته در آتش انداخت برنده پیش خواجه آمده احوال بگفت فرمود که برو و آنرا باز خواه تا حقیقت کار بر تو پیدا گردد او چون باز آمده درخواست خرقه نمود خواجه کرک گفت برو از آن آتش گاه برگیر لیکن از آن خود چون او در نگریست آن خرقه را با چند دلق دیگر دریافت و شرمسار گردید میگویند که چون سلطان فیروزشاه بادشاه دهلی برای تنبیه سلطان علاء الدین که سر از اطاعت پیچیده بود در نزدیک کره رسید علاء الدین مخوف شده خدمت شاه کرک دریافت و بسیار فروتنی نمود مجذوب سر بر داشته گفت

بیت

هر که بیاید بسر جنگ | سر و کشتی تن در گنگ

و سلطان فیروزشاه بهمون وضع کشته شد والله اعلم درگاه شاه کرک در بلده کره که بنزد دو کرده غربی از بلده الهآباد فاصله دارد در علوات عالمیان است وفاتش در زمان سلطان علاء الدین خلجی بوقوع آمده

مات هشتم از آغاز سال هفتصد و یک لغایت سنه هشتصد از هجرت

سلطان غازان خان ملقب بسلطان محمود

پسر ارغون خان ابن اباقاخان از اولاد چنگیزخان است او برادرزاده خود بایدو خان را مغلوب ساخته بکشت در سنه ششصد و نود و چهار هجری بادشاه ایران شد و دین اسلام را اختیار نمود و بدعوت او هزاران نفر از اهل و اتباع و جنود او دین اسلام قبول نمود و ندا داد خود را سلطان محمود نام نهاد و بعد حکومت هشت سال و نه ماه روز یکشنبه یازدهم ماه شوال سنه هفتصد و سه هجری در قزوین درگذشت لاش او را به تبریز برده در گنبدی که در ایام حیات تعمیر نموده بود دفن کردند بعد از و برادرش الجایتو ملقب به محمد خدابنده بادشاه ایران شد تاریخ وفات سلطان غازان خان ازین قطعه که ابن امین گفته مستفاد میگردد

تاریخ

بسال هفتصد و سه هجرت از شوال	بروز یازدهم عصر روز یکشنبه	شد از نواحی قزوین شه جهان غازان	بسوی خلد که باد آن جهان بر شه

ملک شمس الدین کهین

دوم بادشاه از ملوک کرت است بعد پدر خود ملک شمس الدین محمد کرت در سنه ششصد و هفتاد و شش بادشاه هرات گردید و بیست و هشت سال بدولت گذرانید و اباقاخان او را خطاب شمس الدین کهین داده بود در روز پنجشنبه دوازدهم ماه صفر سنه هفتصد و پنج هجری درگذشت و مولانا حکیم الدین غوری در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

روز پنجشنبه از صفر ده و دو	سال هجرت رسیده هفتصد و پنج	شمس دین کرت فخر آفاق	شد بفردوس زین سرای سپنج

ملک فخر الدین بهمن

وسلطان جلال الدین فیروز در کمال خداپرستی و دینداری و شریعت پروری روزگار می گذرانید اما چون برهم زدگی خاندان او مقدر بود بر خلاف عادت مستمره از وی خطای رفت و در عهد او حادثه عجیب افتاد سیدی مولا را که درویشی مرتاض و بعلم سیمیا مشهور بود و بجهة آنکه خرج عظیم داشت و جمعیتهای عظیم در خانقاه او میشد و امرا و ملوک در مجلس او حاضر می آمدند بتهمت آنکه میل خروج دارد دلبسته پیش سلطان آوردند و حسب الحکم سلطان زیر پای فیل انداخته بلاک ساختند بعد از کشتن وی خانمان جلالی برهم شد و سلطان علاء الدین خلجی که برادرزاده و مربای سلطان بود تخم جلالی را از بیخ برانداخت و آن چنانست که علاء الدین حکومت کرا داشت و آن ملک را متصرف شده سر از اطاعت ملک پیچیده بود لهذا فیروزشاه باراده تنبیه اش لشکر و سپاه همراه گرفته بسمت کرا متوجه گردید چون نزدیک رسید علاء الدین از مکر و حیله گفته فرستاد که سلطان را باین همه لشکر و سپاه آمدن چه ضرور بود که من بهر صورت تابعدار فرمانم بالجمله فیروزشاه با چند کسان از طرف مانکپور که آن سوی دریای گنگ است و علاء الدین از طرف کرا بر کشتی سوار شده درمیان دریا ملاقی شدند در عین ملاقات یکی از ملازمان علاء الدین بموجب اشاره او شمشیری بر فیروزشاه انداخت و سرش از بدن جدا ساخته نزد علاء الدین برداد فرمود تا سر آن بادشاه مظلوم را بر سر نیزه کرده در کرا و مانکپور بگردانیدند و جمله مخصوصان سلطان را که در کشتی بودند بقتل رسانیدند این مقدمه بتاریخ هفدهم رمضان سال ششصد و نود و پنج هجری (۶۹۵) در عین برسات بوقوع آمده بعد شهادت سلطان فیروزشاه سلطان علاء الدین بادشاه هند شد

قاضی حمید الدین ناگوری

در زمان دولت سلطان غیاث الدین بلبن و سلطان معز الدین کیقباد بوده مزارش در دهلی در پائین تربت خواجه قطب الدین بختیار کاکی واقع است و از کتبه و رقم هندسه که بر لوح مرقوم است چنان مستفاد میگردد که او در سنه ششصد نود و پنج هجری در ایام سلطنت سلطان جلال الدین فیروز خلجی ازین جهان فانی رحلت نموده و این لوح که حالا بر سر مرقد اوست هفتاد و نه سال بعد از وفات او یعنی در سنه هفتصد و هفتاد و چهار در عهد سلطان فیروزشاه باربک بر تربت او نصب کرده اند سنه و عبارت که بران لوح منقوش است اینست

هذا مرقد المنور قطب الاولیا فی الافاق وغوث الاتقیا بالاستحقاق الامام العالم العامل الولی الفاضل الکامل شیخ حمید الدین نور الله مرقده المنوره عمره الروحه خادم الفقرا سلیمان بن شیخ بکیهه فی سنه اربع وسبعین و سبعمائة وفات حضرت شیخ المحققین و قطب العارفین شاکر بارگاه قدس و طائف کعبه انس گوهر دریا حقیقت جوهر کان طریقت حضرت محمد محبوب حمید بندگی شیخ محمد حمید نور الله مرقده در شب دوشنبه یازدهم ماه رمضان فی الحمد ذالک اللیل جار الشمس ۶۹۵ اما تاریخی که در نسخه مخبر الواصلین مرقوم است از ان سال ششصد (۶۹۵) و هفتاد و دو استخراج مے یابد تاریخ اینست

تاریخ

سال نقلش خردمیان و گفت	عمدهٔ اهل دین جنت گفت

شاه کرک

مولانا امامی الهروی

از جملهٔ فضلای خراسان است با وجود علم و فضل شاعر بی نظیر بوده است و مولانا امامی و شیخ سعدی و خواجه مجد الدین همگر فارسی معاصر بودند نقلیست که روزی خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و ملک معین الدین پروانه که در عهد سلطان اباقا آن حاکم ممالک روم بوده است و مولانا نور الدین رصدی و ملک افتخار الدین کرمانی که از نژاد ملک زوزن است هر چهار فاضل باتفاق قطعهٔ بحضور خواجه مجد الدین همگر فارسی فرستادند و از و استدعای کردند قطعه اینست

قطعه

تو شمع فارس مجد ملت و دین — سوالی میکند پروانهٔ روم — ز شاگردان تو هستند حاضر — رهی و افتخار و نور و مظلوم
چو دولت حضرتت را بست لازم — دعاگو صاحب دیوان ملزوم — ز شعر نو و سعدی و امامی — کلامی به پسندند اندرین بوم
تو کن تعیین این چون مالک انصاف — بود در دست تو چون مهره موم

خواجه مجد الدین این رباعی بجواب فرستاد

رباعی

ما گرچه بنطق طوطی خوش نفسیم — بر شکر گفته های سعدی مگسیم — در شیوهٔ شاعری باجماع امم — هرگز من و سعدی بامامی نرسیم

و دولتشاه میگوید این فضل که در حق امامی گفته در شیوهٔ صنائع و بدائع شاعری بوده باشد والا سخن شیخ سعدی را مرتبهٔ عالی و مشرب او را درجهٔ وافیست سخن او از حقیقت و طریقت نشان میدهد و از نمکدان لطافت آنی دارد و امامی در سنه ششصد و هشتاد در گذشت

سلطان جلال الدین فیروز شاه خلجی پسر ملک خلجی است

بعد کشتن سلطان معز الدین کیقباد را که نبیرهٔ سلطان غیاث الدین بلبن بود در سنه ششصد و هشتاد و نه هجری بادشاه دهلی شد در روزی که سلطان ساعت نیک برای جشن جلوس مقرر فرموده بر تخت نشست امیر خسرو قصیدهٔ با تاریخ گفت از انجمله چند بیت اینست

تاریخ

شنبه کافتاب از حد شب جست — بگاه چاشت با فیروزی فال — بتخت آسمان فیروزه بنشست — ز هجرت ششصد و هشتاد و نه سال ۶۸۹
ز طالع در چنین وقت مبارک — جمادی دومی را سومی روز — مه اندر برج شیر و طالع شیر — نهاد اکلیل بر سلطان تبارک
سیم ساعت ز روز عالم افروز — بتخت شیر بر شد شه بشمشیر

و امیر خسرو این کتاب را که در و قصیده ها در جلوس و صفت بادشاه نوشته مفتاح الفتوح نام کرده و در تاریخ اختتامش گفته

تاریخ

چو من این نامه را کردم سر آغاز — ز ده فتحش می اندر جام کردم — کلوی خامه را کردم سر آغاز — که مفتاح الفتوحش نام کردم
بتاریخ آنچه در سالک عدد بود — عروسی کردمش سر پرده بر ماه — بر آورده چو فردوس برینش — ز هجرت سال ششصد و نود بود ۶۹۰
سزای دست بزم حضرت شاه — دوم عشر جمادی آخرینش

برادرش خواجه شمس الدین دیوان را به بیند عزیمت خدمت ایشان کرد و ایشان را دید چون سلطان آباقا[آن]
خبر شد سعدی را پیش خود طلبیده اعزاز و اکرام نمود و با او صحبت داشت در وقت بازگردیدن پادشاه
فرمود که مرا پندی ده گفت از دنیا بآخرت چیزی نمی توان برد مگر ثواب و عقاب اکنون تو مخیر باش آباقاآن فرمود
که اینمعنی را بشعر تقریر فرمای شیخ در ساعت این قطعه را گفت

قطعه

شهی که حفظ رعیت نگاه میدارد | حلال باد خراجش که مزد چوپانی است
وگرنه راعی خلق است زهرمارش باد | که هرچه میخورد او جزیهٔ مسلمانی است

سلطان آباقاآن بگریست و چند نوبت گفت که من راعی ام یا نه و هر نوبت شیخ جواب داد که اگر راعی بیت اول
ترا کفایت است والا بیت آخر تمام سلطان را عظیم پسندیده افتاد و دولت شاه میفرماید که انصاف آنست
که درین عهد که بایم علما و مشائخ روزگار چنین نصیحتی بالبقال یا قصاب نتوانند گفت چنانچه سعدی گفته بیت
نه هرکس حق تواند گفت گستاخ + سخن ملکیست سعدی را مسلم + منقول است که در زمان حکومت ملک
عادل شمس الدین تازی گوی سپه‌سالاران شیراز خرمای چند از مال دیوان که تسعیر اندک داشت به بهای گران
به بقالان و اهل بازار بطرح میدادند ملک از ین ظلم بیگمان بود و اتفاقاً ازان خرما چند قطعه به برادر شیخ سعدی
فرستادند و برادر شیخ بر در خانه اتابک دکان بقالی داشت چون حال بدان نهج دید برخاست و برباط
شیخ رفت و بخدمت برادر خود عرض کرد شیخ ازین حال کوفته خاطر گشت و باخود اندیشه کرد که خود برود
و این بلا از سر درویشان شیراز بتخصیص برادر خود باز کند اندیشه کرد که اول کاغذی باید نوشت پس این قطعه را رقم کرد و فرستاد

قطعه

زاحوال برادرم بتحقیق | دانم که ترا خبر نباشد | خرمای بطرح میدهندش | بخت بد ازین بتر نباشد
اطفال برند و مرد درویش | خرما بخرند و زر نباشد | انگه تو محصلی فرستی | ترکی که ازان بتر نباشد
چندان ببرندش ای خداوند | کز خانه رهش بدر نباشد | ای صاحب من بغور او رس | لطفی به ازین دگر نباشد

ملک شمس الدین چون رقعه را خواند بخندید و در ساعت بفرمود تا منادی کردند که هرکس را که خرما بطرح داده اند
پیش من آید تا بایشان سخنی بگویم آن کسان که خرما بطرح ستیده بودند همه پیش ملک جمع شدند پس بقالان
را پیش خود خواند و صورت حال از ایشان پرسید هرکه زر نداده بود سپه‌سالاران را بعد از مالش فرمود که زر از وی
نگیرند و خرما باز فرستانند و از کسیکه زر ستیده باشند باز گردانند و از آن بقالان باشد و بحساب مال ملک مجرا
دارند بعد ازان ملک برخاسته بخدمت شیخ آمد و عذر خواست و بعد از استمداد همت گفت یا حضرت شیخ حکم کرده ام
که خرمای که بدوکان برادرت برده اند بهای ارزانی دارند و قیمت از وی نگیرند والتماس آنکه چون معلوم شد که
برادر شیخ درویش است محقر قراضه آورده ام تا حضرت شیخ این اندک خرجی به برادر خود ارزانی دارد و ده هزار
درم زر را ببوسید و در خدمت شیخ بر زمین گذاشت و بیقین میدانست که شیخ خود چیزی بخاصه قبول نمیکند بعد ازان
برخاست و عذر طلبیده بیرون رفت و مشهور و معروف شد که ملک عادل شمس الدین تازی گوی
از بهر خاطر حضرت شیخ سعدی فارسی خرما و بهای خرما به بقالان ارزانی داشت +

وخلاص دادن یکی از روسای حلب از ان قید بده دینار و دادن دختر خود بکابین صد دینار به نکاح شیخ وبدخوی زن زشت کردار وغیره احوال که خود در گلستان بشرح تمام مندرج ساخته درانجا احتیاج تفصیل ندارد واز نوشته مسٹر کلین صاحب انگریز که در سنه هزار وهشتاد و شش عیسوی موافق سنه هزار و دو صد و یک هجری که بسیر شیراز رفته بود احوال مرقد شیخ که دران بلده واقع است بدریافت آمد که بفاصله نیم کروه شرقی باغی بپای کوهی سمت شمال ومشرق شیراز مرقد شیخ واقع است در میان عمارتی مربع عالیشان که بیک طرف دیوار آن دو طاق ستوی واقع شده طاق سنگین ببین مرقد شیخ است بطول یمار دست وبعرض تریب دو دست بی هیچ تغیری که در حالت بناد فن بود بکناره آن فقرات چند از احوال شیخ و کلیات او برسنگی بخط نسخ کندیده اند و بالای مرقد سرپوشی چوبین برنگ سیاه ملمع بزر موضوع گذاشته اند بران یکی از غزلهای وی بخط نستعلیق و بالای مرقد کلیات وی مکتوب بخط خوب نگاشته اند نقل است که یکی از صلحای بخواب دید که در عرش جوش وخروشی پیدا شد وجمعی زمزمه میکنند چون استماع کرد گفتند که این بیت شیخ با تسبیح وتهلیل یکسانه ملک مقابل است آن عابد بیدار شد و فی الحال بدروازه شیخ رفت دید که شیخ نشسته زمزمه میکند و ذوقی وحالی دارد و آن غزل میخواند وسے نویسد که مطلع آن اینست

بیت

برگ درختان سبز در نظر هوشیار | هر ورقی دفتریست معرفت کردگار

عابد بر قدم شیخ افتاد واو را بر خواب خود مطلع ساخت وبشارت داد در لطائف وظرائف ونازکی طبع شیخ را درجه اعلی است همگی با مستعدان نشستی وباوجود استغراق حال با اهل فضل صحبت داشتی ومطایبه کردی وبذله گفتی ودر خلاصة الاشعار مذکورست که شیخ روزی در بازار با حکیم نزاری دوچار شد وآثار کمال از سیمای حکیم دریافته پرسید که از کجائی گفت از خراسان شیخ گفت از شعر سعدی یاد داری گفت آرے

بیت

سعدی خط سبز دوست دارد | نه هر الف جوال دوزی

این بیت خواند وپرسید از اشعار نزاری چیزی بخاطر داری سعدی گفت سبلے واین مطلع خواند‎:‎

بیت

آوازه در افتاد که باز آدم از بر | بهتان عظیم است من و توبه کجائی

حکیم بفراست دریافت که این سعدی است او را در بر گرفت وشیخ بعد ازین حکیم را بخانه خود برده وچندی بمهانداری قیام نمود وتکلفات تمام بعمل آورد حکیم هنگام رخصت بیکی از خدام شیخ گفت که مهمانداری چنین بکنند اگر شیخ شما بخراسان آید طریق مهمانداری بداند القصه چون سعدی بعد از مدتے بخراسان رفت حکیم نزاری بمهمانداری پیش آمد اول روز شیر داغی بخیت در دوم روز ماهیچه در روز سوم گوشت بریان پیش آورد و گفت چنین مهمانی سالها میتوان کرد وچنان مهمانی که شما فرمودید بیش از چند روزے توان نمود‎:‎
نقل است که باری سعدی در وقت مراجعت از زیارت مکه چون بتبریز رسید خواست تا خواجه علاء الدین و

تاریخ

در بحر معارف شیخ سعدی | که در دریای رحمت بود غواص
یکی پرسید سال فوت گفتم | مه شوال روز جمعه بر جش ۶۹۱
زخاصان حق ز دان تاریخ شد خاص | بدان درگاه رحمت از روی اخلاص

۶۹۱

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین

شیخ سعدی که عارف حق بود | راز دان وجود مطلق بود
بشب جمعه پنجم شوال | شد بفردوس آن ستوده خصال
یکصد و بست سال عمرش بود | چون ز خاصان حق تعالی بود
کان مال حلت از جهان حق بود | خاص تاریخ او ملک فرمود ۶۹۱

۶۹۱

روزے مولف این اوراق کلیات سعدی را میخواند قصیده بر آمد که بیت مقطع است این بود

بیت

اگر مرا بدعای بد کنی شاید | که آفرین خدا بر روان سعدی باد

مصرعه آخر پسندیده آمد و آن را ماده تاریخ ساخته بتعمیه این تاریخ گفتم

تاریخ از مولف

برفت سعدی شیراز گرچه از دنیا | ولی بماند بفضل و هنر بعالم یاد
ز سال فوت خبر یافتم و آن اینست | ز نظمهاش یکی مصرعه است گفته او
که آفرین خدا بر روان سعدی باد ۱۵۵۶ | چو بی سعی و رعونت گر فتمش اعداد ۱۴۱ ۷۲۶

اگر اعداد الفاظ سعی و رعونت را از اعداد الفاظ مصرعه آخر دور کرده شود تاریخ وفات بر آید و این تاریخ که نوشته میشود
نیز از مولف است

تاریخ از مولف

چو سعدی از پی سیر گلستان بقا شد | ز شادی بر زبان آورد منت مر خدا را
زمنت مر حروف اولین را دور سازی | شود تاریخ سال رحلت او آشکارا ۵۹۰

تاریخ

چو سعدی در گلستان جنان شد | ز شادی گفت منت مر خدا را
چو سر حرفی ز منت مر کنی دور | شود سال وفاتش آشکارا

اگر از الفاظ منت مر حرف اول را که میم است دور کنی تاریخ بر آید و چون آغاز کتاب بوستان این مصرعه است
مصرعه بنام خداوند جان آفرین + و آغاز کتاب گلستان منت مر خدا چنانچه اگر پنج حروف اولین را از هر دو کتاب
جدا جدا بگیری و حروف اول را باندازی تاریخ بر آید و آن را مولف باین عنوان بنظم آورده +

تاریخ

چو بنام خدا و منت مر | شد گلستان و بوستان آغاز
تا شود بر تو ظاهر و پیدا | پنج حرفی ز هر کتابی گیر
سال تاریخ سعدی شیراز | حرف اول ز هر یکی انداز

و این تاریخ بزبان اردو که نوشته میشود نیز از مولف این اوراق است

تاریخ تعمیه

مرگ سعدی کا جو پوچھو بیت | که گلستان وه کب ہوا کہکر
سر منت کو دور کر اسنے | مر گیا آپ کہکے منت مر ۶۹۱

و اسیر شدن شیخ سعدی بقید فرنگ در سفر بیت المقدس و باجودان بکار گل ماندن در خندق طرابلس

ابیات

در شعر سه کس پیمبرانند	قولیست که جملگی برآنند
فردوسی و انوری و سعدی	هر چند که لا نبی بعدی

و عقلا بنابر فواید دینا و عقبی کتابی در نظم و نثر بهتر از گلستان و بوستان نشان نداده اند در تاریخ
شعرا و کتب دیگر مسطور است که سلطان محمد قاآن حاکم ملتان که پسر بزرگ سلطان غیاث الدین بلبن بادشاه
دهلی بوده و پیش از بادشاهی در سنه ششصد و هشتاد و چهار شهید شده در زمان حکومت خود دو کرت
از ملتان خرج و قاصد بشیراز فرستاده التماس قدوم شیخ نموده خواست که بجهت او در ملتان خانقاه
سازد و در آن خانقاه دیهها وقف کند لیکن شیخ از جهت ضعف پیری نتوانست آمد و هر دو مرتبه یکان سفینه
غزل بخط خود بسلطان شهید فرستاده و معذرت خواسته مکتوب در سفارش امیر خسرو دهلوی نگاشته
و اشعار خسرو را بسیار تحسین میکرد و وفات سعدی در ماه شوال شب جمعه سال ششصد و نود و یک هجری
بروزگار اتابک محمد شاه بن مظفر سلغرشاه بن ابونصر سعد بن زنگی در شیراز بوقوع پیوسته و در ان بلده
مدفون گشته مزارش بسعدیه اشتهار دارد و بعضی نوشته اند که در سال ششصد و نود ارتحال نموده ولی قول
اول صحیح تر می نماید و شیخ بقولی یکصد و دو و بقولی یکصد و بست سال عمر یافته مولف را قول آخر قرین بصدق
مینماید زیرا که شیخ در کتاب گلستان آورده که چندانکه مرا شیخ اجل شمس الدین ابوالفرج ابن جوزی ترک
سماع فرمودی و بعزلت و خلوت اشارت کردی در سمع قبول من نیامدی و عنفوان شبابم غالب آمدی و هوا و هوس
طالب از این کلام شیخ چنان مستفاد میگردد که او پیش از وفات شیخ ابوالفرج که در سنه پانصد و نود و هفت بوقوع
آمده بحد بلوغت رسیده بود و در حین وفات او عمر سعدی کمتر از بست و هفت سال نبوده باشد پس باین
حساب سال ولادت سعدی بسال پانصد و هفتاد و یک میرسد و مدت عمرش یکصد و بست سال و آنکه در نسخه
هفت اقلیم و تذکره دولت شاه بنظر آمده که شیخ سعدی مرید شیخ عبد القادر جیلانی بوده و در صحبت او عزیمت حج نموده
محض غلط است زیرا که اگر فرض کرده شود که سعدی چنانکه مذکور شد یکصد و بست سال عمر داشت تاهم سال
ولادت او بسال پانصد و هفتاد و یک میرسد و این ده سال بعد از وفات شیخ عبد القادر جیلانی است
پس این را هرگز عقل قبول نماید بلکه از کلام شیخ چنان مستفاد میگردد که او مرید شیخ شهاب الدین سهروردی
است چنانکه خود در باب دوم از کتاب بوستان میگوید

ابیات

مرا شیخ دانای مرشد شهاب	دو اندرز فرمود بر روی آب
یکی آنکه در نفس خودبین مباش	دگر آنکه در جمع بدبین مباش

و آنکه در بعض کتاب گلستان نوشته اند که عبد القادر گیلانی را دیدم که در حرم کعبه روی بر حصار نهاده همیگفت
لفظ دیدم غلط است لفظ دیدند باید و اینکه نوشته اند که شیخ سعدی خواهرزاده مولانا قطب الدین علامه
شیرازی است اینهم غلط مینماید و تاریخیکه در تذکره دولت شاه و کتب دیگر در وفات آن بزرگوار نوشته اند اینست

تاریخ

شبی آدینه بود و ماه شوال	ز تاریخ عرب خ ص ا سال
همای روح پاک شیخ سعدی	بیفشاند از غبار تن پر و بال

۶۹۰

	تاریخ			
[illegible] شیخ سعدی	نور القدس [illegible]		ذات عالی او مظهر بود	عالمی را اعلم [illegible] نمود
[illegible] الدین [illegible]	[illegible] شاعر [illegible]		لیک تاریخ آن [illegible]	[illegible] الحق [illegible] ٦٩١

٦٩١

شیخ العارف افصح الفصحا شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی

در تذکره دولتشاهی و نسخه هفت اقلیم مرقوم است که نام آن والا مقام مصلح الدین است از افاضل صاحب دل و عارفان کامل بوده چون سلطان زمانش اتابک سعد بن زنگی لقب داشت بدان سبب سعدی تخلص فرموده و نسل [illegible] ایشان [illegible] پدرش که نام عبدالله داشت ملازم اتابک بود [illegible] در اوایل حال بمدرسه نظامیه بغداد در حلقه درس شیخ الشیوخ ابوالفرج ابن جوزی بتحصیل علوم کمال اشتغال داشته سی سال تحصیل علوم کرده و سی سال بسیاحت مشغول بوده و ربع مسکون را بقدم سیاحت سیر نموده و ما بقی عمر بر سجاده عبادت و طاعت نشسته و گفته اند که در بیت المقدس و بلاد شام مدتی مدید سقائی میکرد و آب بمردم میداد تا [illegible] بسیار از [illegible] انعام [illegible] چهارده سال [illegible] حج گذارده که اکثر آن پیاده بود و با شیخ شهاب الدین سهروردی در یک کشتی سفر دریا کرده و جهت غزو و جهاد تا روم و هندوستان رفته و اقصای عالم را دیده [illegible] چنانچه خود گفته است

	ابیات			
در اقصای عالم بگشتم بسی	بسر بردم ایام با هر کسی		تمتع بهر گوشه یافتم	ز هر خرمنی خوشه یافتم
	چو پاکان شیراز پاکی نهاد		ندیدم که رحمت بران خاک باد	

ابتدای [illegible] شیخ در روزگار اتابک سعد بن زنگی بوده و چون بحد کمال رسید اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی بر سریر سلطنت شیراز تکیه زده چنانکه گفته است

	ابیات			
ز سعدی که گوی بلاغت ربود	در ایام بوبکر بن سعد بود		سزد گر بدورش بنازم چنان	که سید بدوران نوشیروان

و کتاب گلستان و بوستان بنام او نوشته و تاریخ اختتام آن هر دو کتاب چنین گفته

	تاریخ کتاب بوستان			
بروز همایون و سال سعید	بتاریخ فرخ میان دو عید		که پر در شد این نامه پرداز گنج	ز ششصد فزون بود پنجاه و پنج ٦٥٥

٦٥٥

	تاریخ کتاب گلستان		
	دران مدت که ما را وقت خوش بود	ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود ٦٥٦	

و کلیات کلامش مشتمل بر اقسام اشعار و فواید بسیار قریب بیست هزار بیت است و معنی آرایان بدایع نگار دیوان فصاحت بنیانش را نمکدان شعرای نامند و اوج گرایان مراتب حسن گفتار او را پیمبر سخن میدانند چنانچه ملا جامی فرماید

	ابیات	

ابیات

خدای را چه توانگر وشکر فضل وکرم — بدین نظر که دگر باره کرد در عالم
سر ملوک جهان پادشاه روی زمین — بدور دولت سلجوق شاه سلغرشاه
خلیفه پدر و عم باتفاق امم — خدایگان معظم اتابک اعظم

بعد از ایشان اتابک محمد شاه بن مظفر سلغرشاه بن ابونصر سعد بن زنگی بر سریر حکومت نشست و در زمان او سعدی در سنه احد وتسعین وستمائة فوت کرد و مدت سلطنت محمد شاه هشت سال بود وفات او معلوم نیست

شیخ فخر الدین عراقی

خواهرزاده شیخ شهاب الدین وخلیفه شیخ بهاء الدین زکریا است در سال ششصد وهشتاد وهشت بتاریخ هشتم ذالقعده فوت کرده مرقد او در دمشق است تاریخ رحلت او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

عارف بی نظیر فخر الدین — سال نقلش ز زبان ساقی عدن
واقف راز آسمان و زمین — کو بود مسکن عراقی عدن
قبر او در دمشق مشهور است — جمعه و هشتم ز ذالقعده
سال تاریخ نقل آن مرحوم — زائر او ملائک و حور است
بود کان شیخ صوفی خلد شد — از غم و جان خلد شد مرحوم

٦٨٨

سلطان ارغون خان

ابن ابقاخان ولد هلاکوخان است بروزگار دولت پدر خود پادشاه خراسان بود وچون پدرش ابقاخان فوت کرد در خطه تبریز شهزادگان وامرا ازعم او براحمدخان بن هلاکوخان اتفاق کرده او را بر تخت نشانیدند وبعد از پنج ماه که احمد خان بر سریر خاقانی جلوس کرد عزیمت خراسان نمود ارغون خان از و منهزم شد احمد خان را شفقت عموی درکار آمده ملک خراسان را باو بخشید وارغون خان بعد از واقعه احمد خان در ماه جمادی الاول سنه ششصد وهشتاد وسه هجری بر تخت پادشاهی نشست وبعد از دو ماه وهشت روز خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان را که بیست وده سال وزارت پدر وجدش کرده بود به تهمت آنکه ابقاخان را مسموم ساخته بقتل درآورد وبعد حکومت قریب هفت سال در پنجم ماه ربیع الاول سنه ششصد ونود فوت کرد در تاریخ او گفته اند

تاریخ

شب نه ز هجرت نبوی ششصد ونود — در پنجم ربیع نخستین نوبهار

٦٩٠

بعد وفات ارغون خان برادرش سلطان کیختو ابن اباقاخان پادشاه ایران شد وچون قریب چهار سال سلطنت نمود امرا از کردار شنیع او بستوه آمده در ماه صفر سنه ششصد ونود وچهار او را از میان برداشتند وبایدوخان را که ولد طراغای خان ابن هلاکوخان بود پادشاه ساختند بعد سلطنت هفت ماه
در شهر ذی الحجه سنه مذکور بقتل رسید وغازان خان پسر ارغون خان پادشاه ایران شد

ناصر الدین قاضی بیضاوی صاحب تفسیر

او قاضی شیراز بود در تبریز رفته در آنجا بسال ششصد وهشتاد وپنج هجری فوت کرده اما از این ابیات که در تاریخ رحلت او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد سنه ششصد ونود ویک استخراج مے یابد-

بود تا از پاس سطوت ارغون خان محفوظ ماند ارغون خاطر داریش نموده نامه طلب بنام او فرستاد چون صاحب دیوان بملازمت رسید منظور نظر اعتبار نگردید و تاغاچار که دشمن او بود در خدمت ارغون خان او را به سم پدرش متهم گردانید و بحکم ارغون خان بتاریخ چهارم ماه شعبان سنه ششصد و هشتاد و سه هجری بقتل رسید چنانچه از این تاریخ مستفاد میگردد

تاریخ

نظام مرتبه آفاق صاحب دیوان	محمد ابن جوینی آن یگانهٔ دهر ز روی ...... بروی اختیار نکرد
بسال ششصد و هشتاد و سه ز شعبان چهار ز جام تیغ لبالب شهید شربت قهر	بوقت عصر دوشنبه برود خانه اهر

خواجه بهاء الدین محمد که ولد ارشد صاحب دیوان بود در زمان آباقا حکمرانی و وزارت بلکه فرمانروایی ولایت اصفهان بدو مفوض بود

احوال اتابکان شیراز

اتابک خطاب پادشاهان شیراز بود معنی این لفظ نگاه دارنده و ادب آموزنده است و ملوک شیراز را از آنجهت اتابک گویند که یکی از ایشان که مظفر الدین سنقر نام داشت اتابک سلطان سنجر بود و سلطان او را حاکم فارس کرده بود و بعد از فوت سنجر خطاب اتابکی بخود قرار داد گویند که این لغت ترکی است اتابیک است یعنی پدر بزرگ چه آتا پدر و بیک بزرگ و اتابکان شیراز حاکمان عادل و خیر بوده اند اول ایشان که مظفر الدین سنقر بود در زمان دولت سلطان سنجر بحکومت فارس سربلندی حاصل نموده در پانصد و پنجاه و شش فوت کرده بعد از وی برادر او اتابک زنگی چهارده سال و کسری حکومت نمود بعد از وی پسرش تکله بسلطنت رسید و بیست سال حکومت کرد بعد از وی اتابک سعد بن زنگی بیست و هشت سال ملک راند و در سال ششصد و بیست و هشت فوت کرد بعد از وی پسرش اتابک ابو نصر بن سعد زنگی بسلطنت رسید و او را اتابک ابو بکر نیز می نویسند مردی بس نیکو سیرت و عادل بوده در زمان او یعنی در سنه ششصد و پنجاه و شش هلاکو خان مستعصم خلیفه بغداد را شهید نموده و شیخ سعدی شیرازی که در باب آن مرثیه گفته در آخر آن مرثیه این چند بیت آورده

ابیات

یارب این ملک مسلمانی بامن آباد دار	در پناه شاه عالم پادشاه ملک دین روزگارت باسعادت باد و سعدی مدح گوی
خسرو صاحب‌قران غوث زمان بو نصر سعد رایتت منصور و بختت یار و اقبالت قرین	آنکه اخلاقش پسندیده است و دامانش کریم

همدران ایام شیخ سعدی کتاب گلستان بنام او نوشته و در تاریخ آن این بیت گفته ...

تاریخ

دران مدت که ما را وقت خوش بود	ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود

و او را پسری بود مسمی باسم جدش یعنی سعد بن ابو بکر که در دیباچه کتاب مذکور ذکرش نموده و گفته

علی الخصوص که دیباچه همایونش	بنام سعد ابو بکر سعد بن زنگی است

وفات ابو نصر سعد در شهور سنه ششصد و پنجاه و هفت بوقوع پیوسته بعد از وی اتابک سعد بن ابو نصر بجای پدر نشست و بده روز که خطبه و سکه بالقاب او مزین شده بجوار رحمت انتقال کرد بعد از و سلجوق شاه و سلغر شاه بسلطنت رسید زر و سعدی درین باب قصیده گفته سه بیتی چند از انجمله اینست *

ستاییه بر سریر سلطنت ایران جلوس فرموده پادشاهی مردانه بارای و تدبیر بود وزارت بخواجه شمس الدین
محمد صاحب دیوان داده و لشکر بروم فرستاده بعضی از دیار روم را مسخر ساخته و در تبریز رصد مراغه را که
خواجه نصیر الدین طوسی بروزگار هلاکو خان بنیاد کرده بود مشتمل بر تماثیل اشکال افلاک و دوایر موهومه و صور
بروج دوازده گانه در عهد ابقاخان باتمام رسانید و ابقاخان ببی توان برانجا خرج کرد هفده سال و چند ماه
در اکثر ملک ایران پادشاهی نمود شبی در مرغزار اوجاق از حوالی تبریز نشسته بود ناگاه وحشی در و ظاهر شد
گفت مرغی عظیم قصد من دارد و تیر کمان طلب کرد چون تیر و کمان بدو دادند فی الحال بافتاد و جان داد و بعضی
گمان آن بود که خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان که وزیر او بود او را مسموم ساخت و این واقعه بتاریخ بستم
ماه ذی الحجه سنه ششصد و هشتاد هجری بوقوع آمد و عزیزی این قطعه در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

چو بست روز برآمد ز ماه ذی الحجه	ز دور چرخ که بر کس نمی‌کند ابقا	چهارشنبه بهنگام صبح در بهمن	بسال ششصد و هشتاد و دو گذشت بقا

۶۸۰

سلطان تکودار ملقب بسلطان احمد خان

پسر هلاکو خان است بعد وفات ابقاخان که برادر او بود بر سریر سلطنت ایران نشست اول او ستاز اولاد چنگیز خان
که دین اسلام را اختیار نمود اما برای مصلحت ظاهر نمیکرد چون دو سال و پنجاه و شش یوم از سلطنت گذشت
دیگر شاهزادگان و امرا بهواداری ارغون خان پسر ابقاخان سلطان احمد را گرفته در شب پنجشنبه بست و ششم
جمادی الاول سنه ثلاث و ثمانین و ستمائه بقصاص شاهزاده قنقورتای کشت او را بشکستند و ارغون خان را
بجای او بر تخت نشانیدند چنانچه تاریخ آن گفته

تاریخ

سپهر عدل نکودار مشتری دیدار	که بود سرور خاقان خطهٔ ایران	ز دست برد فلک گشت او شکسته دل	نمود سال شکستش ظهور از لب جان ۶۸۳

۶۸۳

تاریخ

تاریخ چون ششصد و هشتاد و سه بُد	تا شر حادثات فلک بر دوام کرد	ارغون بملک گیری چو تیغ برکشید	احمد برفت و تیغ شهی در نیام کرد

۶۸۳

خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان

وزیر هلاکو خان و سلطان ابقاخان بود از مجد الملک یزدی آزار بسیاری بخاطر داشت همواره همت
بر دفع آن ناحق شناس می گماشت تا در زمان سلطان احمد خان بسحر متهم گشت و بدین حیله بتاریخ بستم
جمادی الاول سال ششصد و هشتاد و یک هجری سر او را که دفتر شر و فتن بود از بدنش جدا گردانید اما بعد از دو سال
و دو هفته در زمان ارغون خان خواجه نیز بقتل رسید چنانچه گفته اند

ابیات

چو مجد الملک از تقدیر ایزد	شهادت یافت در صحرای نوشهر	بقصد صاحب دیوان محمد	که دستور ممالک بود در دهر
پس از ده سال دو ماه و دو هفته	چشید او هم ز دوران شربت قهر	تو در دنیا مشو بد را مقابل	که دارد در تراز و نوش با زهر

توضیح این مقدمه آنکه صاحب دیوان در دفتر احمد خان باصفهان افتاد و بعد فوتش خواست که بهندوستان

بتکلیف آن بمکاتبات و مراسلات نموده از من اندیشه نافل نباید بود و این امر بزرگ را خود نباید شمرد چون نوشته نظام الدین رسید خواجه را اعتبار فرموده بسته محبوس ساخت تا در ماه ذیقعده سنه اربع و خمسین ستمایه که هلاکو خان از فتح بلاد و قلاع ملاحده خصوصاً قلعه الموت فارغ گشت بولایت قهستان رفته خواجه را خلاص ساخت چون خواجه بزرگ در ملازمان ایلخانی هلاکو خان شناخت بوفور عنایت ممتاز شد که ملازم او در واجب دوران کی ... در حضرت ایلخان محل رفیع و مقام بلند یافت منقولست اکثر از اهل تاریخ این است که قتل خلیفه بغداد یعنی مستعصم عباسی بمشورت خواجه نصیر الدین بوده خواجه در مراغه حسب الحکم ایلخانی رصد بنا کرده بمعاونت فخر الدین تفلیسی و غیر ذالک و او در انجا تیخ آورده اما هنوز با تمام نرسیده بود که مدت عمر ایلخان بانقضا پیوست و خواجه در زمان سلطان ابقاخان پسر هلاکو خان آن رصد را باتمام رسانید و در سنه اثنین و سبعین و ستمائه فوت کرده در بغداد قدیم در روضه امام موسی کاظم بن جعفر صادق که آنرا کاظمیه میترک گویند مدفون گشته مدت عمرش هفتاد و پنج سال و هفت ماه و هفت روز بوده و در جامع رشیدی مسطور است که خواجه نصیر وصیت فرمود که او را در جوار حضرت امام موسی الکاظم دفن کنند لاجرم در پایان آن مرقد جهت او آغاز قبر کندن نمودند ناگاه سردابه کاشی کاری تمام ظاهر شده بعدازان تقدیم لوازم تفحص و تفتیش بوضوح پیوست که آن شیعه ناصر خلیفه برای خود ساخته بود و پسرش بخلاف وصیت پدر را در رصافه دفن فرموده از غرائب حالات آنکه سردابه در روز شنبه یازدهم جمادی الاول وقت طلوع آفتاب بطالع جوزا سنه پانصد و نود و هفت تمام شده بود و در همان روز خواجه نصیر تولد نموده عزیزی در تاریخ وفاتش این قطعه نظم فرموده

تاریخ

نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل	یگانه که چو او مادر زمانه نزاد	بسال ششصد و هفتاد و دو بذی الحجه	بروز هیجدهم او درگذشت در بغداد

۶۷۲

ملک شمس الدین کرت

آل کرت چند گاه ملوک بوده اند ایشان مردم دلاور و با مروت بوده اصل ایشان ترک است و سلطنت از خاندان سبکتگین بدیشان منتقل شده سلطنت بلخ و هرات و غزنی و کابل سالها با ایشان متعلق بوده و هشت تن از ایشان بپادشاهی رسیده اند اول ایشان ملک شمس الدین محمد بن ابابکر کرت است و آخر ایشان ملک غیاث الدین است که زوال ملک او بر دست امیر تیمور گورکان بوده و ملک شمس الدین دخترزاده ملک رکن الدین غوری است که معاصر چنگیز خان بود بعد ایالت ده سال در سنه ششصد و هفتاد و شش در تبریز فوت شد و مولانا وجیه الدین نسفی در تاریخ او گفته

تاریخ

بسال ششصد و هفتاد و شش شعبان	قضا ز صحف ... نکرد انتقال	بنام صفدر ایرانیان محمد کرت	برآمد آیت داء ... درحال

۶۷۶

بعدازوی پسرش ملک شمس الدین کهین بپادشاهی رسید و احوال او بمقام خود نوشته خواهد شد

سلطان اباقاآن

عرف ابقاخان ولد ارشد هلاکو خان است بعد وفات پدر ببر در جمعه سوم رمضان سنه ثلاث و ستین و

	گر تو پرسی ز سال رحلت او		رجهان شد فرید او بگو	

تاریخ

٦٧٠

فرید الدین که او گنج شکر بود		چو در ذات خدا شد محو مطلق		بمظهر گفت هاتف سال نقلش		فرید الدین ولی واصل حق

٦٧٠

مولانا جلال الدین محمد مشهور بمولوی رومی

در هفت اقلیم مرقوم است که او از سبب ابدلان زمان و برگزیدگان دوران بود اصل او از بلخ است در خلاصة المناقب آمده که چون پدرش مولانا بهاء الدین ولد در سنه ششصد و بست و هشت رومی بجلد آخرت شهادسلطان علاء الدین سلجوقی با تمامی اکابر و صدوران دیار جمع شده مولانا جلال الدین را بجای پدر نشانیدند و مولانا بهاء الدین را مریدی بود موسوم بسید برهان الدین ترمذی مولانا جلال الدین مرید او شد و نه سال در خدمت او بسر برد چون او فوت کرد بعد از پنج سال به شمس الدین تبریزی پیوست و چون شمس الدین در زیر ابر اسرار ناپدید گردید ملازمت صلاح الدین زرکوب را ملازم گرفت و پس از آن در صحبت حسام الدین قونی نیز عمری بپایان رسانید تا رسید بدانجا که رسید و در صغر سن بصحبت شیخ فرید الدین عطار رسیده ولادت مولانا در ششم ربیع الاول سنه ششصد و چهار بوده و وقت غروب آفتاب پنجم جمادی الآخر سنه ششصد و هفتاد و دو در زمان ابقاخان فوت کرده در مرآت الخیال نوشته است که نور الله مرقده تاریخ وفات او است سن مولانا شصت و نه سال بود مرقد او در روم بشهر قونیه است بعد از وفات او خلف الصدق او سلطان ولد بر جای پدر نشسته او نیز عارف و عالم بوده کتاب ولد نامه باو مشهور است

تاریخ وفات مولوی رومی از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

٦٧٢

آنکه مولای روم نامش بود سال مولود آن خدا آگاه سال نقلش ز اوج هفت طبق		دل فروز جهان کلامش بود شد رقم آفتاب عالیجاه هاتفم گفت قطب جنت حق		از ربیع ششمت بود ششم شد و تاریخ نقل او پنجم سال نقلش باشتهار زمان		کز طلوعش نمود چون انجم بیشک از ربیع اول جمادی پنجم نور الله مرقده برخوان

٦٧٢

خواجه نصیر الدین طوسی

در نسخه هفت اقلیم مرقوم است که اصلش از جهرود ساوه است اما در طوس متولد شده و کسب کمال در آن دیار نموده بطوسی اشتهار یافته وی اعلم فضلای زمان و افضل علمای دوران بوده ولادتش در وقت طلوع آفتاب روز شنبه یازدهم جمادی الاول سنه سبع و تسعین و خمسمائه دست داده و وقتیکه پدرش امام فخر الدین محمد رازی از عالم گذشته عمر خواجه نصیر نه سال و پنجاه بود و در قلعه الموت وزارت اسمعیلیه هم روزی چند از روی زجر و غضب نموده و در زمان خلیفه مستعصم عباسی روزی چند در ولایت قهستان ساکن شده و حاکم آن خطه ناصر الدین محتشم ابواب لطف و کرم بر روی روزگار او کشوده و خواجه اخلاق ناصری را بنام او تالیف نموده و در خلال احوال قصیده عربیه در مدح خلیفه مستعصم در سلک نظم کشیده ببغداد فرستاده چون ابن علقمی را که وزیر خلیفه بود این صورت موافق مزاج نیفتاد بر پشت همان قصیده بناصر الدین محتشم نوشت که مولانا نصیر الدین

فرید الاولیا شیخ فرید شکر گنج

این شیخ جلال الدین سلیمان است از امرای افغان و وزیر کار و ممتازان عصر شاهان ایشان آثاره بود گویند از اولاد فرخ شاه کابلی است که او را شاه کابل گفتندی در زمان چنگیز خان از اجداد ایشان قاضی شعیب نامی به لاهور آمده بود و در قصبهٔ قصور اقامت کرد سلطان بتن مقدم ایشان را گرامی داشته احترام نمود و شیخ فرید که نبیرهٔ قاضی شعیب است بملتان شتافته در اجودهن که آنرا پاک پتن نیز گویند سکونت اختیار کرده بعلوم متعارفه دیار اشتغال داشت تا آنکه خواجه قطب الدین اوشی را گذر بر آنجا افتاد و نصایح ارجمند در نکوهش علوم رسمی دنیا و معارف حقیقی فرمود و بر در راه ساختند دست از همه باز داشته دل در ملازمت خواجه بست و از دوام خدمت مظهر شرایف کرامات و مورد خوارق عادات شد و بعد رحلت خواجه قطب الدین خرقهٔ خاصی بدو رسید و در تسمیهٔ او بگنج شکر اقوال است بعضی گویند که سوداگری شکر بار کرده میرفت خواجه از وی شکر طلبید او گفت درین شکر نیست نمک است خواجه گفت که نمک باشد سوداگر چون جوالها را باز کرد نمک برآمد از گفتهٔ خود پشیمان گشته پیش خواجه رفت خواجه فرمود که غم مخور اگر شکر بود شکر گردد چون دیدند شکر شده بود از آن باز او را گنج شکر خوانند بعضی گویند که از تاثیر نگاهش تودهٔ خاک شکر شده بود والله اعلم بالصواب و خانخانان محمد بیرم خان مضمون این قصه را نظم نموده و این بیت از آنجمله است

بیت

کان نمک جهان شکر شیخ بحر و بر	آن کو شکر نمک کند و از نمک شکر

در کتاب سیر العارفین مرقوم است که شیخ المشایخ سعد الدین حمویه و سیف الدین باخرزی و شیخ بهاء الدین زکریا و شیخ فرید الدین اجودهنی در یک عهد بودند اول سعد الدین حمویه وفات یافت و سه سال بعد از ایشان شیخ سیف الدین باخرزی رحلت نمود و بعد از ایشان بسه سال شیخ بهاء الدین فوت شد و بعد از وی بسه سال شیخ فرید الدین مسعود اجودهنی رحلت نمود بالجمله بقولی وفاتش بتاریخ پنجم محرم روز سه شنبه سال ششصد و شصت و هفت هجری بوقوع آمده مقبرهٔ او در پتن پنجاب است و مولف در کتابی خوانده که در اوایل نامش شیخ مسعود بوده در سنه پانصد و شصت و نه متولد شده و در عمر نود و پنج سالگی بتاریخ پنجم محرم سال ششصد و شصت و چهار هجری فوت کرده چنانچه ازین فرد تاریخ تولد و عمر و سال وفات او دریافت گردد

تاریخ

رحم فرما شد تولد عابد آزاده عمر ٥٦٩ ٩٥	شد فرید الله سال رحلت مسعود عصر ٦٦٤

و الفاظ فرید عصری نیز تاریخ وفات اوست بطرف چپ مزار او در روضه شیخ بدر الدین که نام پسرش بود مدفون است ازین قطعه که از مخبر الواصلین نوشته شد سال وفاتش ششصد و هفتاد و سه می شود

تاریخ از مخبر الواصلین

افتخار زمان و فخر زمین	شیخ دین او دین فرید الدین	
بیگمان پنجم محرم بود	که فرید از زمانه نقل نمود	

هلاکو خان

پسر تولی خان ابن چنگیز خان است در سنه ششصد و پنجاه هجری بپادشاهی ایران رسیده و ملاحده ملحد را در سنه اربع و خمسین و ستمائه مستاصل و نابود ساخته قلعه الموت را از دست ایشان بدر آورد چنانکه ازین تاریخ مستفاد

تاریخ

سال عمر چو ششصد و پنجاه و چار شد	یکشنبه اول از مه ذیقعده بامداد
خورشاه پادشاه اسمعیلیان ز تخت	برخاست و پیش تخت هلاکو خان ستاد

و در سنه ششصد و پنجاه و شش بغداد را آتش زده خلیفه مستعصم بالله را که آخرین خلیفه از خلفای عباسیه است گرفتار ساخته با چندین هزار باشندگان آن دیار طعمه تیغ بیدریغ ساخت بعد از فتح بغداد و عراق گردنکشان آفاق از جمله سلطان روم و اتابک فارس و حاکم کرمان و بدر الدین لولو والی موصل و آن حدود به بیعت او باستحقاق شتافتند آخر بعد از حکومت قریب سیزده سال در سنه ششصد و شصت و سه هجری در مراغه که مقر سلطنت او بود بشکار رفته و بعد از آن بحمام شتافته و بیمار شده نوزدهم ربیع الآخر سنه مذکور درگذشت و در پلسے سوار دلق مدفون گردید بطریقیکه رسم مغول است سردابها بجهت خوابگاهش ترتیب داده سریرے آنجا نهادند و خان را بر آن تخت خوابانیدند و چند دختر پری پیکر را با حلی و زیور در آنجا کردند تا انیس او باشند و سردابها را مضبوط ساخته از نظر اغیار مخفی گردانیدند و این شیوه تا زمان سلطان غازان خان در میان ایشان مرعی بود خواجه نصیر الدین طوسی تاریخ وفاتش گفته

تاریخ

چو هلاکو بمراغه برستان که شد	گرد تقدیر ازل نوبت او را آخر
سال بر ششصد و شصت و سه یکشنبه ۶۶۳	کر شب نوزدهم بد ز ربیع الآخر

۶۶۳

شیخ بهاء الدین زکریا

بن قطب الدین محمد بن کمال الدین قریشی است در سنه پانصد و شصت و پنج هجری در کوت کرور ملتان تولد شده در صغر سن پدرش فوت کرد بعد تحصیل علم سیاحت اختیار نموده در بغداد آمد و مرید شیخ شهاب الدین سهروردی گردید و در عرصه قلیل بپایه خلافت رسید بعد از ان بملتان آمد گویند شیخ را با شیخ فرید شکر گنج کمال ربط و اتحاد بود تا مدتی بیکجا بسر برده و بتاریخ هفتم ماه صفر سال ششصد و شصت و پنج بعمر صد سال ازین جهان درگذشت گویند پیش از وفات پیرمردی نورانی خطی مهری آورده بدست شیخ صدر الدین که خلف او بود داد و خط را پیش پدر خود آورد شیخ همون خط را خوانده جان بحق تسلیم نمود مزارش در ملتان است و شیخ صدر الدین در سال هفتصد و نه همونجا فوت کرد و پسرش شیخ رکن الدین ابو الفتح بجاے او نشست و ازین تاریخ که در وفات شیخ بهاء الدین زکریا از مخبر الواصلین نوشته شد سنه ششصد و شصت و هفت استخراج مے یابد

تاریخ

قدوه خاندان اهل یقین	شیخ ارض و سما بهاء الدین
او بیوم الخمیس کرد سفر	سوی فردوس سابع از صفر
پانصد و شصت و شش ز هجرت بود	کانجم ذات او طلوع نمود
لیک شد سال نقل او مبین	شاه بهاء ز مقام علیین ۶۶۶

۶۶۶

تولی خان مالک ملک گردید و نه سال سلطنت راند بعد از و برادرش هلاکو خان پادشاه ایران شد

شیخ المشایخ سعد الدین حمویه

در سنه ششصد و پنجاه هجری فوت نموده و این تاریخ در وفات او در مخبر الواصلین مرقوم است

تاریخ

حموئی آنکه بود سعد الدین | شد ز دنیا بسوی خلد برین
سال نقلش ششصد و پنجاه ۶۵۰ | شده مرقوم پیشکش اشباه

۶۵۰

شیخ جمال گیلی

در کتاب دبستان مرقوم است که شیخ جمال گیلی در زمان علاء الدین اسمعیلی که پادشاه قلعه الموت بود در قزوین بارشاد خلائق مشغول بودی و در خفیه دعوت اسمعیلیه قبول کرده بود بنابرین علاء الدین او را تعظیم نمودی اما علماء غیر اسمعیل شیخ را اسمعیل مذهب دانستندی وفاتش شب دوشنبه چهارم شوال سنه ششصد و پنجاه و یک هجری رو داده و در تاریخ فوت او گفته اند

تاریخ

جمال ملت و دین قطب گیلانی خدا | که آستانه او بود قبله آمال
بسال ششصد و پنجاه و یک ۶۵۱ بجنت رفت | شب دوشنبه و روز چهارم شوال

۶۵۱

مستعصم بالله ابن مستنصر بالله

سی و هفتم و آخرین خلیفه از خلفای عباسیه است در سنه ششصد و چهل هجری در بغداد بر سریر خلافت نشسته و مدت پانزده سال و هفت ماه در بغداد حکومت نموده در سنه ششصد و پنجاه و شش هلاکو خان از اولاد چنگیز خان که پادشاه ایران بود با لشکری زیاده از شمار بر سر او رسیده بغداد را محاصره نمود مدت دو ماه مستعصم متحصن بود و لشکر مغول کمال جلادت ظاهر نموده بالآخر خلیفه باستصواب وزیر خود ابن علقمی از شهر بیرون خرامیده ببارگاه هلاکو شتافت هلاکو او را با چهار پسرانش و شانزده لکه از باشندگان آن دیار با تیغ بیدریغ بدار الفنا فرستاد و بغداد را آتش زد و بروایت صاحب مرات الجنان هزار هزار آدمی درین فتنه هلاک شدند و حسام الدین منجم را که مچلکا داده بود که اگر خلیفه را خواهند کشت عالم متغیر خواهد شد نیز هشتم محرم سنه احدی و ستین و ستمایة بقتل رسانید و در مرات جهان نما مرقوم است که هلاکو خان مستعصم را بپایه خواجه نصیر الدین طوسی در جوال کرده بالش استخوانهای او را در هم شکستند و تاریخ این واقعه چنین نوشته اند

تاریخ

سال هجرت ششصد و پنجاه و شش ۶۵۶ | روز یکشنبه چهارم از صفر
شد خلیفه پیش هلاکو خان دوان | دولت عباسیان آمد بسر

۶۵۶

بعد از شهادت مستعصم اولاد عباسیه که پانصد و بست و چهار سال در بغداد خلافت کرده بودند منقطع گردید و بغداد در تصرف مغلیه درآمد و شیخ سعدی شیرازی که معاصر مستعصم بود در باب شهادت او مرثیه گفته بیتی چند از آن جمله نوشته می شود

مرثیه در شهادت مستعصم بالله

آسمان را حق بود گر خون بگرید بر زمین | بر زوال ملک مستعصم امیر المومنین
ای محمد گر قیامت می برآری سر ز خاک | سر برآور وین قیامت در میان خلق بین
خون فرزندان عم مصطفی شد ریخته | هم بدان خاکی که سلطانان نهادندی جبین

واصحاب برآمد که سرو پا برهنه مبتدعی آمده پیشوای مسلمانان را از راه می برد وهمواره این تشنیع کردندی تا آنکه شمس الدین پنهان از مولانا بجانب تبریز گریخت ومولانا بی طاقت شده بطرف تبریز رفت وشمس الدین را باز بروم آورد و روزگاری در صحبت او گذرانید باز مریدان واصحاب مولانا بمعادات او مشغول شدند بضرورت شمس الدین این مرتبه عزیمت شام نمود وبعد از آن که از شام بروم آمد شبی شمس الدین با مولانا رومی در خلوت نشسته بود شخصی از بیرون دروازه شیخ را اشارت کرد تا بیرون آمد فی الحال برخاست وبا مولانا گفت که بکشتنم میخوانند دران وقت هفت کس بشورت نموده در کمین استاده کاردی بروی راندند شیخ نعره زد چنانکه آنجماعت بیهوش افتادند یکی از آنها علاء الدین محمود فرزند مولانا بود که بداغ انه لیس من اهلک اتسام داشت چون آنجماعت بهوش باز آمدند غیر از چند قطره خون هیچ ندیدند از آن روز باز این غایت نشانی از آن سلطان معنی پیدا نیست وکان ذلک فی شهور سنه خمس واربعین وستمایه وآن ناکسان در اندک زمانی به بلای مبتلا شده هلاک گشتند وعلاء الدین محمد را علتی پیدا شد هم دران ایام وفات کرد ومولانا بجنازه او حاضر نشد وبعضی گفته اند که شیخ شمس تبریزی در جنب مولانا بهاء الدین ولد مدفون است وقول آنکه بدن شمس را در چاهی انداخته بودند شبی سلطان ولد پسر مولانا در خواب دید که شیخ شمس الدین اشارت کرده که در فلان چاه خفته ام بنیم شب یاران محرم را جمع کرده او را از آن چاه برآورده در جای مناسبی دفن نمودند تاریخ از مرات جهان نوشته شد

تاریخ

زبهر او شمس الدین والحق را
دگر تاریخ شد بود او ز تبریز

٦٤٥

از الفاظ آه شمس الدین والحق ودیگر از الفاظ بود او ز تبریز تاریخ بر می آید واین تاریخ از خزینة الاصفیاء است

تاریخ

٦٤٤

واصل است حق بصدق ویقین
عارف بی نظیر شمس الدین
سال تاریخ نقل او در خوان
نور درقم شمس حق جهان جهان

در تذکره دولت شاهی آمده که وفات مولانا شمس الدین بعد از رحلت مولانا جلال الدین بوده وقبر وی در قونیه است

سید برهان الدین محقق

در سنه ششصد وچهل وپنج هجری فوت کرده ودر قیصریه مدفون شد

تاریخ

آنکه برهان دین ودنیا بود
نور چشم علی وزهرا بود
شد بجنت از ین سرای سپنج
آن محقق به ششصد وچهل وپنج

٦٤٥

جغتای قاآن

پسر دوم چنگیز خان است بعد فوت پدر در سنه ششصد وبست وچهار بر ملکت ماوراء النهر وبدخشان وبلخ وغزنی تا لب سند پادشاه گردید وهفت ماه پیش از اوکتا قاآن که برادر بزرگ وپادشاه تاتار بود در ماه ذیقعده سال ششصد وسی وهشتم هجری درگذشت وقراچار نویان که وزیر او بود در عهد او نسق امور ملک قیام مینمود تا آنکه بعد از چندگاه هلاکو خان پسر تولی را بحکومت ولایت جد گرامیش ارجمند کردانید اما بعد از چندی کیوک خان پسر اوکتا ملک از وگرفت وبعد سلطنت یکسال در سنه اربعین وستمایه درگذشت بعد از و منکو قاآن وارث ملک شد

تاریخ بر دروازه اندرون

ازدی اکبرین غلامان شهریار	باعتماد معتمد کامل اعتبار	رفتند قدسیان بدعای بهشت عدن	تاریخ یافتند حصار بهشت عدن

۱۱۳۰ ۱۱۳۰

اشعار بر دروازه بیرون

از حکم پادشاه جهان خسرو انام .	فرخ سیر شهنشه آسمان غلام تعمیر شد بجای زیبا و منتظم	گرد مزار خواجه دین قطب فلک مانند قبله اشرف وچون کعبه محترم	گردد دیگر در روضه او آدم و ملک

متصل این درگاه مسجدی بود مشتمل بر یک درجه که آنرا خواجه همراه رفقا بدست خود بنا انداخته بود بعد ازان اسلام شاه در عهد خود درجه دیگر بران افزوده و محمد فرخ سیر درجه سوم بران تعمیر نموده این تاریخ بران منقوش ساخت

تاریخ

مورد لطف و عنایات شه والاجناب	خسرو فرخ سیر شاهنشه مالک رقاب ها تف غیب آمد گفت در گوش خرد	ساخت ازروی ارادت مرز سوم اعتقاد سال تاریخ بنااش مسجد بیت ربی مستجاب	مسجد زیبا بنا و سجده گاه شیخ و شاب

۱۱۳۰

شیخ محی الدین بن عربی

در سنه پانصد و شصت و یک تولد شده و در ششصد و سی و هفت از جهان رفته و در دمشق مدفون گردید

تاریخ

شیخ والاجناب بن عربی چو شد او ثانی محی الدین بد	مقتدای بره خدا طلبی سال مولود او به ثانی بین	اقتباس از محی الدین شد رقم سال نقل آن سامی	مرشد کامل زمان و زمین قدس الله سره السامی

۶۳۷ ۶۳۷

حضرت علی لالا

بتاریخ سوم ربیع الاول سنه ششصد و چهل سه از جهان سفر نموده

تاریخ

عمده اولیا علی لالا	شاه زدنیا بجنت والا سال نقلش بگو بعالم قدس	از ربیع نخست بود سوم شاه بیهاز بهوای عالم قدس	که گذشت از تعلق مردم

۶۴۳

مولانا شمس الدین محمد تبریزی

در تذکره دولت شاهی مرقوم است که او پسر خاوند علاء الدین بوده که از نژاد کیا بزرگ امید است و خاوند علاء الدین که والی قلعه الموت بود از کیش آبا و اجداد تبرا نموده دفترها و رسائل ملاحده را سوخت و آثار اسلام در قلاع ملاحده ظاهر ساخت و شمس الدین را بخواندن علم و ادب پنهانی به تبریز فرستاد و از زنان تبریز زردوزی اموخته بود و ازان سبب بزردوزی مشهور است و بعضی گفته اند که او پسر بزازیست و در تبریز متولد شده بالجمله چون شمس در علم ظاهر ماهر شد مرید رکن الدین شمس گردید و در معرفت و سلوک مقامی عالی یافت روزی شیخ رکن الدین شمس تبریزی را گفت ترا می باید بروم رفت و سوخته ایست آتش در دمی باید زد او باشارت پیر بروی بروم نهاد و در شهر قونیه رسیده دید که مولانا جلال الدین براستری نشسته و جمعی موالی در رکاب او روان از مدرسه بخانه می رود در جلو او روان شد بعد ازان مولانا همیشه او را طلب کردی و با او صحبت داشتی و تنها با او بصحبت رفتی شور و غوغا از موالی

خواجه قطب الدین بختیار کاکی

ابن خواجه کمال الدین موسی است در اوش که ما بین مشرق و جنوب اندجان واقع است متولد شده و از آن سبب است که او را اوشی نیز مینویسند و در صغر سن سفر اختیار کرده و در بغداد در ماه رجب سال ششصد و بیست و دو هجری در مسجد امام اللیث سمرقندی بحضور شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ اوحد الدین کرمانی و جمعی از بزرگان بارادت خواجه معین الدین چشتی استفاده یافته و در هند آمده در ملتان با مخدوم بهاء الدین ذکریا صحبت داشته و در زمان سلطان شمس الدین التمش در دهلی آمده سکونت اختیار کرده گاه گاهی بطریق نظم دری از بحر اندیشه بساحل بیان می افگند این چند بیت از انجمله است

نظم

ای بگرد شمع رویت عالمی پروانه	دل به تیر بی تو شوریست در هر خانه قطب مسکین گر گناهی میکند منعش مکن	من که بیدین آشنائی بیخودم مجنون گر عیب نبود گر گناهی میکند دیوانه	آشنا را حال این است ای برگانه

خواجه بتاریخ چهاردهم ربیع الاول سال ششصد و سی و سه از این جهان رحلت فرموده در دهلی مدفون گشته تاریخ از نسخه مخبر الواصلین

تاریخ

فیض بخش جهان بصدق و یقین از ربیع نخست چارده هم ۱۴	قطب آفاق خواجه قطب الدین بود کان قطب شد بچرخ برین	لقبش بختیار کاکی دان عقل تاریخ نقل آن محمود	چون از آن شیخ است او سی اش بجو آب جنت بقطب دین فرمود

۶۳۳

قبرش که در دهلی است اگرچه از سنگ و خشت نساخته اند مگر خام است اما بارگاه خاص و عام است در زمان دولت شیرشاه و اسلام شاه بعضی از اعزه دیواری برگرد مزارش تعمیر ساخته چهار دروازه های کلان احداث نموده بودند که تا امروز موجود اند و این اشعار تاریخ بر دروازه های مذکور مرقوم اند

تاریخ بر دروازه متصل مجلس خانه

در زمان فتاح گنج دولت شیرشاه	شاه والا باب کوکب گر در دین اسلام بود بست و چار و نهصد سال از هجرت که شد	این عظیم القدر درگاهی اندر باب او ز اهتمام شیخ دین پرور خلیل الله تمام	صادق آمد قول للباب من السلام

تاریخ بر دروازه سمت احاطه ملا موج

در زمان شه جهان اسلام کرد شخصی بنا که دربانش	شد بلند در سپهر جناب یوسف ثانی از حق است خطاب	گرچه صد هست باب جنت را چون ز تاریخ نام کردم عرض	لیس باب بمثل هذا الباب گفت درگاه خواجه اقطاب

۹۵۸

تاریخ بر دروازه غربی

خلقی که درین گنج سعادت سیر است	آخر گهر شا رشاکر خان سفت	گفتم چه نویسم رقم تاریخش	رضوان بدل اسرار از در جنت گفت

۱۱۱۹

از این تاریخ چنان مستفاد میگردد که دروازه غربی را نواب شاکر خان که در عهد دولت عالمگیر بادشاه بحکومت شاهجهان آباد سرفرازی داشته در سنه یکهزار و نوزده هجری تعمیر نموده بود تاریخ مذکور را میرزا بیدل نظم فرموده که در رقعات او موجود است بعد از آن محمد فرخ سیر در زمان دولت خود سمت شرقی بجای دروازه از سنگ مرمر تعمیر ساخته این تاریخ و اشعار بر آن کنده

ششصد و هشتاد و پنج بعمر هشتاد ساله فوت کرد بعد از وی نبیرهٔ او سلطان معز الدین کیقباد ابن ناصر الدین
بغراخان ابن غیاث الدین بلبن غائبانه پدر خود که در بنگاله بود بر تخت دهلی نشست و در سنه ششصد و هشتاد و هفت
بفرمان فیروز ملک خلجی کشته شد و امیر خسرو کتاب قران السعدین را در باب ملاقات سلطان کیقباد با پدر خود نظم نموده

خواجه معین الدین چشتی

در اکبرنامه مرقوم است که خواجه معین الدین چشتی از سیستان است و اهل آن دیار را سنگری میخوانند و را سنجری
مینویسند که معرب سنگری است در سال پانصد سی و هفت در قصبه سنجر بزاد و در پانزده سالگی پدرش که خواجه حسن نام داشت
و بریاضت و قناعت مشغول بود درگذشت و خواجه بسمرقند و بخارا رفت و قدری بعلوم کسبی اشتغال فرمود و از انجا بخراسان
شتافت و نشو نما در انجا یافت و در هاروق که از توابع نیشاپور است ادراک صحبت شیخ عثمان چشتی هاروقی نمود و دست
ارادت باو زد و بیست سال در صحبت شیخ ریاضت شاقه کشید و سفرهای غربت را پیش گرفت و بسیاری از بزرگان
وقت مثل شیخ نجم الدین کبری دریافت بالجمله اکابر از سلسله چشتیه است بده واسطه بخواجه مودود چشتی میرسد
و بهشت واسطه با براهیم ادهم می پیوندد و پیشتر از آمدن سلطان معز الدین سام از غزنی بهندوستان برخصت
پیر خود بهند آمده بود و در اجمیر که رای پتهورا فرمانروای هندوستان آنجا اقامت داشت منزل گرفت صحبت باو خوب
بر نمی آید تا آنکه در سال پانصد و هشتاد و هشت سلطان معز الدین سام مشهور بشهاب الدین غوری بهندوستان
آمده در حدود تهانیسر با رای مذکور جنگ کرده فتح یافت و خواجه در اجمیر عزلت گزینی اختیار نمود خواجه قطب الدین
اوشی یکی از خلفای اوست و شیخ فرید گنج شکر که در پتن پنجاب آسوده اند مرید خواجه قطب الدین است و شیخ
نظام الدین اولیا دست ارادت بشیخ فرید داده الحاصل بسیاری از صاحب کمالان از زیر دامن تربیت
خواجه برخاسته اند و اکبر شاه بادشاه در زمان دولت خود ذکر جلایل کمالات او شنیده چند مرتبه برهنه پا بزیارت
مرقد خواجه که در اجمیر است از آگره رفته بود و عمارات عالی در انجا بنا نموده تاریخ وفات خواجه بقولی ششم ماه رجب
روز شنبه سال ششصد و سی و شش و بقول دیگر ششصد و سی و سه هجری است مرقد او امروز
زیارتگاه خورد و بزرگ است و از الفاظ آفتاب ملک هند سال وفات او ظاهر میشود و این تاریخ منظومه
۶۳۳
در وفات او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

جمعه و ششم رجب بود سال نقلش بهجرت و تمکین	گر جهان خواجه نقل فرموده گو سراج جنان معین الدین ۶۳۳	نود و هفت سال عمرش بود روضهٔ پاک اوست در اجمیر	کاز زمان نقل از جهان فرمود زائرش جن و انس از درویش

سید حسین مشهور بخنگ سوار

در اکبرنامه مرقوم است که قلعه کهنه اجمیر که بر قله کوهی واقع است در ان عالیمقام مرقد سید حسین مشهدی خنگ سوار
موجود است که بزبان عوام از اولاد زین العابدین ابن امام حسین است و تحقیق آنست که سید از ملازمان
شهاب الدین غوری است هنگامیکه فتح هندوستان کرده مراجعت نمود او را بشقداری اجمیر گذاشت و در انجا
تتمه حیات بسر برده و در ایام و هجوم عوام بولایت مشهور گشت و تربتش مطاف عالمیان شد

در رجب پانصد و سی و نه و فوتش در ششصد و سی و دو و در زمان مستنصر بالله خلیفهٔ بغداد بوقوع آمده و در بغداد جدید مدفون گشته

تاریخ از مخبر الواصلین

آنکه شیخ الشیوخ عالم بود ۔ عمدهٔ اولیای اعظم بود
سال مولود او بدان ز یقین ۔ اکمل اولیا شهاب الدین ۶۳۲
عمدهٔ واصلین شهاب الدین ۔ قدوهٔ کاملین شهاب الدین
سال نقلش بگفت ارض و سما ۔ ساکن اوج جنت والا ۶۳۲

سلطان شمس الدین التمش

زرخرید و هم داماد سلطان قطب الدین ایبک بود و نام او التمش بسبب آنکه او بشب خسوف تولد شده بود و در سنه ششصد و هفت هجری سلطان آرام شاه را که بعد پدر خود قطب الدین بر تخت دهلی نشسته بود گرفتار ساخته بر سریر سلطنت قرار گرفت و تاج الدین یلدوز بادشاه غزنی را که بارادهٔ تسخیر لاهور آمده بود بدست آورده بقتل رسانید این واقعه در سنه عشر و ستمایه بوقوع آمده و غیاث الدین خلجی حاکم بنگاله را منهزم ساخته آن ملک را بتصرف خود آورده در سنه تسع و عشرین و ستمایه عازم گوالیار گردیده تا مدت یکسال آن قلعه را محاصره کرده کار بر درونیان تنگ ساخت چنانچه دیول که والی قلعه بود عاجز گشته در شب بگریخت و قلعه بتصرف سلطان در آمده خلقی کثیر اسیر گشتند ملک تاج الدین ریزه که دبیر الملک بود در فتح قلعه که در سنه ثلثین و ستمایه بوقوع آمده بود این رباعی گفت و سلطان فرمود تا بر دروازهٔ قلعه نقش کردند

تاریخ فتح گوالیار

هر قلعه که سلطان سلاطین بگرفت ۔ از عون خدا و نصرت دین بگرفت
آن قلعهٔ گوالیار و آن حصن حصین ۔ در ستمایه و سنه ثلاثین بگرفت

و در سنه احدی و ثلثین و ستمایه اوجین را گرفته بتخانهٔ مهاکال را که از مدت سه صد سال تعمیر یافته بود خراب ساخته تمثال بکرماجیت را آورده در پیش مسجد جامع دهلی فرش کرد و فاتش بتاریخ بستم ماه شعبان سال ششصد و سی و سه بوقوع آمده و این ابیات در تاریخ وفات او از سواطع است

تاریخ

چو ششصد و سی و سه از سال هجری ۔ گذشت و بست و دو از ماه شعبان ۶۳۳
بشد سلطان شمس الدین التمش ۔ بسوی جنت الماوی خرامان

بعد وفاتش پسر او سلطان رکن الدین فیروز شاه بر تخت دهلی جلوس نمود و چون شش ماه و بست و هشت روز حکومت کرد امرا که از و ناراض بودند او را معزول ساخته سلطانه رضیه را که دختر التمش بود بر تخت نشانیدند او لباس مردانه در بر کردی و علانیه بر فیل سوار شدی آخر در سنه ششصد و سی و هفت کشته شد مزار او در شاهجهان آباد الی الان موجود است و نزد قبر او قبری دیگر است که آنرا مزار رضیه بیگم میگویند این مکان مشهور است بدرگاه رجی جهی بالجمله سلطان معز الدین بهرام شاه بن سلطان رکن الدین فیروز بر تخت سلطنت نشست و در سنه تسع و ثلثین و ستمایه در شب سه شنبه سیزدهم ماه ذیقعده کشته شد بعد از وی سلطان علاء الدین پسر سلطان شمس الدین را بر تخت نشانیدند و چون او بتاریخ بست و سوم محرم سنه اربع و اربعین و ستمایه ودیعت حیات سپرد برادرش سلطان ناصر الدین محمود بادشاه شد وزیرش غیاث الدین بلبن که خطاب الغ خان داشت و زرخرید سلطان شمس الدین التمش بود او را محبوس ساخته خود در سنه ششصد و شصت و چهار بر تخت دهلی نشست و بعد از سلطنت بست و یک سال که در سنه

صحبت گوید که در تاریخ فوت شیخ اختلاف بسیار است بعضی ششصد و بیست و هفت و برخی ششصد و نوزده گفته‌اند و از ملاقات مولانا بهاء الدین ولد و پسرش مولانا جلال الدین رومی چنان مستفاد میشود که شیخ فرید الدین تا چند سال بعد از ولادت مولوی رومی که در سنه ششصد و چهار بوقوع پیوسته در حیات بوده و کتاب اسرارنامه بکودکی داده پس هر دو تاریخهای وفات شیخ فرید الدین که بالا مذکور شد قبل از آن درست نمی‌آید در طبقات اکبری مسطور است که شیخ عطار شصت و چهار سال بعد از شیخ سعدی فوت کرده باین حساب نیز وفات او بسال ششصد و بیست و هفت میرسد اما این قطعه که در تاریخ وفات او است مناسب وقت اینجا درست است بعضی قدمی نماید زیرا که قتل عام چنگیزخانی در حدود سنه ششصد و شانزده شروع شده و سال فوت شیخ کم از آن سال نمی‌تواند بود و نه زیاده از ششصد و بیست و چهار که چنگیزخان در آن سال فوت کرده و درین حساب که از این قطعه بر می‌آید سنه پانصد و هشتاد و شش است شود المعذرت

قطعهٔ تاریخ

شیخ عطار آن فرید دهر ما	مرشد شاهان و هم شاهنشه فقر	شد شهید راه فقر آن بینوا	سال تاریخش از آن شهید راه فقیر ۵۸۶

٥٨٦

و مقبرهٔ دوستان در حوالی که قبر شیخ در بیرون شهر شادیاخ است قبلی او مدفون است نیشابور با زرگان و بعد از قتل شیخ بیست سال شادیاخ خراب شد و چنانچه عزیزی در باب زلزله که بنیشابور بکرات واقع شد میگوید

قطعه

اول بگرفت این شهر زلزال شد	بسال پانصد و سی و آنگه شد شهر خراب	و آن زلزله بار دوم ششصد و سی	و آن زلزله بار سوم ششصد و هشت

و امیر علیشیر در زمان سلطان حسین میرزا عمارت عالی بر مرقد شیخ عطار بنا ساخته

مولانا بهاء الدین ولد

در تذکرهٔ دولتشاهی آمده که او سرخیل علمای بلخ بود و در روزگار سلطان محمد خوارزمشاه حشمت و عظمتی تمام یافته و با وجود علم ظاهر در تصوف نیز گفت بعضی گفته‌اند که از خلفای شیخ نجم الدین کبری است و مادر وی دختر بادشاه خراسان علاء الدین محمد بن خوارزمشاه بود و اهل بلخ را عظیم معتقد بودند و چون هر گاه که وعظ گفتی در پای منبر او از خواص و عوام بیش از مجلس عظیم منعقد شدی سلطان محمد بر وی حسد برد و بمعادات مولانا مشغول گشت مولانا رنجیده از بلخ بیرون رفت و عزیمت حج کرد چون بنیشابور رسید شیخ فرید الدین عطار بدیدن او آمد و کتاب اسرارنامه را بهدیه پسرش مولانا جلال الدین که دران وقت کودک بود داد و مولانا بهاء الدین را گفت زود باشد که این پسر آتش در سوختگان عالم زند الحاصل بعد از سفر حجاز عزیمت دیار شام و زیارت انبیا علیهم السلام نمود و بعد از سیاحت چند سال مولانا و اصحاب در زمان دولت سلطان علاء الدین کیقباد بروم رفتند و اهل روم بغایت معتقد و مرید ایشان شدند و سلطان علاء الدین با امرا و فرزندان ارادت ظاهر ساختند و از جمله بلاد روم مولانا شهر قونیه را اختیار کرده بوعظ و افاده مشغول بود تا بعد از چند سال در شهور سنه ششصد و سی و یک و بقولی ششصد و بیست و هشت بجوار رحمت ایزدی انتقال کرد و بطریق ارث و وصیت پسرش مولانا جلال الدین پیشوای اصحاب و جانشین پدر شد

شیخ شهاب الدین سهروردی

اصل از سهرورد است بصحبت شیخ عبد القادر جیلانی رسیده و او را تصانیف بسیار است در عصر خود شیخ الشیوخ بغداد بود و ولادتش

هجری درگذشت چهار پسران داشت اوکتای و جغتای و جوگی و تولی لیکن جوگی در حیات پدر فوت کرده دیگران
بپادشاهی رسیدند اوکتای که ولی عهد بود پادشاه تاتار شد و در سنه ششصد و سی و نه درگذشت جغتای بعد از پدر پادشاه
ماوراء النهر و ترکستان و بلخ و بدخشان شد و تولیخان که پدرش او را همراه اوقات با خود نگاه میداشت بعد پدر تابع
برادران خود میبود و چنین گویند که این قوم مقید بهیچ دین و ملت نبودند و از حلال و حرام فرق نمیکردند و گوشت
جمیع وحوش از درندگان و چرندگان تناول می نمودند چنانکه صاحب نگارستان در مقامی منوید که روزی
سلطان اباقاخان که از نسل چنگیزخان بود طعام می خورد و خواجه شمس الدین صاحب دیوان وزیر او در آن مجلس
حاضر بود سلطان پاره از کباب گوشت خوک بر نوک کارد برداشته باو داد خواجه از رعب سلطانی اباکردن نتوانست
فی الفور کباب را در دهن انداخته فرو برد

شیخ فرید الدین عطار

در هفت اقلیم مرقوم است که در نفحات الانس آمده شیخ فرید الدین ابتدا الشیوه عطاری روزگار میگذرانید روزی
درویشی بدر در رسیده طلب چیزی کرد عطار از غایت مشغولی بدو ملتفت نشد درویش گفت ای خواجه تو باین نوع خواهش
و تعلق چگونه خواهی مرد گفت بنوعی که تو میری درویش گفت تو هیچ من نتوانی مرد و بر فور کاسه چوبین که در دست داشت
بزیر سر گذاشته و الله گفته جان داد چون عطار مشاهده آنحالت نمود از سر دکان برخاست و هرچه دست کشش بدان میرسید
ایثار فرمود و ملازمت شیخ رکن الدین کاف را ملازم گرفته چند سال باو بسر برد و پس ازان بزیارت بیت الله الحرام
رفته بسیاری از مشائخ را دریافت و بعد از معاودت بخدمت فخر الشهدا شیخ مجد الدین بغدادی رفته از دست او خرقه
پوشیده آورده اند که او را چهل رساله نظم است از مثنوی و در نفحات از مولوی رومی نقل کرده که او در کلام خود ذکر نموده
که نور منصور بعد از صد و پنجاه سال بروح فرید الدین عطار تجلی کرده مربی او گشت و در تذکره دولت شاهی آمده که
اصل شیخ از قریه کدکن من اعمال نیشاپور است و شیخ عمری دراز یافت گویند صد و چهارده سال عمر داشت ولادت او
در روزگار سلطان سنجر بود در ماه شعبان سنه ثلاث و عشر و خمسمایه یعنی بسال پانصد و سیزده هجری و بست[۲۹] و نه سال
در نیشاپور بوده و در شهر شادیاخ هشتاد و پنج سال و فوت شیخ در قتل عام نیشاپور بوده هنگام استیلاء چنگیزخان یعنی چون
در محاصره نیشاپور قراچار نوئیان داماد چنگیزخان کشته شد و چنگیزخان بنابران حکم قتل عام فرمود شیخ بدست مغلی
افتاده شهادت یافت و آن چنان است که مغولی شیخ را میخواست بقتل رساند شخصی پیدا شده گفت این پیر را
مکش که خونبهای وی هزار دینار می دهم شیخ گفت مفروش که بهتر ازینم خواهند خرید چون آن شخص از وی
بگذشت دیگری گفت که این مرد را مکش که خونبهای او یک توبره کاه میدهم شیخ گفت بفروش که بیش ازین نمی ارزم
مغل بقهر رفته شیخ را شربت شهادت چشانید و کان ذلک فی عاشره جمادی الثانی سنه سبع و عشرین و ستمایه تاریخ
وفاتش که در مخبر الواصلین نوشته است اینست

تاریخ

شیخ عطار حق فرید الدین | آفتاب سپهر دانش و دین
سال ترحیل آن مه دوران | قبلهٔ اهل جنت است بدان
عمر او یکصد و چهارده سال | بود از لطف ایزد متعال
عقل تاریخ نقل آن مسعود | بلبل جنت و جنان فرمود

۶۲۷

گردید رسش وبرا فرستاد از مقربان سلطان گردید بر روز جمعه مجالس نهادے ووعظ گفتی و مادر سلطان قطب الدین محمد خوارزم شاه که عورتی بود جمیله بوعظ رغبت تمام میداشت گاه گاهی بزیارت وی آمدی و وعظ شنیدی مدعیان شبی در عین مستی بسلطان رسانیدند که مادر تو بمذهب ابو حنیفه در نکاح شیخ در آمده و وعظ شنیدن را بهانه ساخته سلطان در اثنا ر کیفیت فرمود تا شیخ را در دجله انداختند تا بمرد شهادت او بقولی در سنه سبع و بقولی در سنه ست وعشر وثلثین وستمائه واقع شده و در نفحات آمده که چون شیخ مجد الدین را در سنه ست وستمائه و قبل سنه ست عشر ۶۱۶ وستمائه شهید کردند خاتون وی که از نیشاپور بود بعد از چند سال در سنه ثلث وثلثین وستمائه او را به نیشاپور نقل کرد

شیخ نجم الدین کبری

در خلاصة التواریخ مسطور است که چون بابای سلطان محمد خوارزم شاه شیخ مجد الدین بغدادی را در دجله انداختند وخبر بشیخ نجم الدین کبری رسید متغیر شد و گفت اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ فرزندم مجد الدین را در آب انداختند و بعد سر بسجده نهاد و زمانی نیک در سجده بود بعد از آن سر از سجده برداشت و گفت از ایزد تعالے خواستم که بجهت خونبهای فرزندم ملک از سلطان بازستاند سلطان این ماجرا شنیده بغایت پشیمان شد و با طشتی پر از زر و شمشیر و کفن پیاده بملازمت شیخ آمد و سر برهنه کرده در صف نعال باستاد و گفت اگر دیت باید اینک زر و اگر قصاص میکنند اینک شمشیر شیخ گفت وکان ذلک فی الکتاب مسطورا دیت وی زر نیست بلکه جمله ملک و سر تو برود و سرها و سر بسیاری از خلائق درین قصه بباد فنا رود و لاجرم سلطان محمد نومید مراجعت نمود و عنقریب چنگیز خان که از فرقه کفار تاتار و بادشاهی قهار وجبار بود چون بلای عظیم متوجه عجم گشت سلطان را با وجود کمال مردانگی و همت چنان رعب و هراس در دل نشست که بی جنگ فرار نمود مغلان او را تعاقب نموده شهر بشهر میدوانیدند بهر شهر که میرسید قتل عام می نمودند تا آنکه قریب صد هزار حسرت در ذی الحجه سنه سبع وعشر وستمائه فوت کرد و در نسخه هفت اقلیم مرقوم است که در هنگامی که کفار تاتار یعنی لشکریان چنگیز خان خوارزم را تسخیر نمودند شیخ نجم الدین بدست ایشان شهادت یافته و این واقعه در عان وعشر و ستمائه بوقوع پیوست قبر شیخ در خوارزم است تاریخ نظم در وفات او از مجمع الواصلین نوشته شد

تاریخ

آفتاب سپهر صدق و یقین	قطب کونین شیخ نجم الدین	آنکه خورشید پیش او صغری است	الملقب بنجم دین کبری است
نهم ماه صوم و شنبه بود	کز دنیا بخلد عزم نمود	سال ترحیل آن هدایت فن	شد رقم آفتاب برج عدن ۶۱۸

قاآن والا چنگیز خان

از فرقه کفار تاتار است نام پدرش لیسوکی بود در سنه پانصد وچهل و نه متولد شده در سنه ششصد ودو هجری ببادشاهی سر برآورده و در سنه ششصد و پانزده بر ملک چین وتاتار مستولی گشته و بعد از آن رخ بطرف ایران نموده بر سر محمد خوارزم شاه ابن علاء الدین تکش که سلطان غزنه وخوارزم بود در رفت و بعد محاربه متواتر در سنه شش صد و هیجده او را مستاصل ساخت چندی با پسرش سلطان جلال الدین جنگ ها داشت تا آنکه او را نیز گشته تمامی ملک غزنه وخوارزم وبخارا وسمرقند وغیر آنها در عرصه قلیل بدست آورد و بعد از آن در بلاد ایران اظهار مذهب خود آغاز نهاد و پس از سلطنت بیست و دو سال بعمر هفتاد و پنج سال در روز یکشنبه پانزدهم ماه رمضان سنه ششصد و بیست وچهار

برکنار ریلاب از دست یکی از فدائیان کلمه قتل رسید تاریخ شهادت او از الفاظ صاحب السیر استخراج باید بود غزنی در نظم آورده

تاریخ

شهادت ملک بحر و بر شهاب الدین | کز ابتدای جهان مثل او نبود یک
سوم ز غره شعبان بسال ششصد و دو | فتاد در ره غزنی بمنزل دمیک

۶۰۲

شیخ روزبهان

در نصف ماه محرم سنه ششصد و شش هجری فوت نموده تاریخ وفات از مخزن الواصلین

تاریخ

مجمع فیض و منبع عرفان | قطب اقطاب شیخ روزبهان
متصف بود از مه عاشور | که گذشت از جهان عشیره محرم
سال تاریخ رحلتش بشناس | نور فردوس گفت حور و ملک

۶۰۶

امام فخر الدین محمد رازی

طبرستانی الاصل بود در شهر رمضان سنه اربع و اربعین و خمسمایه در ولایت ری متولد شده نزد پدر خود تحصیل علوم مشغولی فرمود تا او فقیه والد او فوت شد آنگاه و بسمنان شتافته پیش کمال سمنانی در کسب کمالات نفسانی اهتمام کرده معاصر سلطان شهاب الدین غوری بوده در تاریخ یافعی مسطور است که فخر الدین رازی بغایت جمیل باد تا بد و محتشم بود و هرگاه که سوار میشد قریب سه صد کس از طلبه علوم در رکاب او پیاده می رفتند و او در اختلاف علوم و انواع فنون تصانیف جمیله دارد از انجمله حدائق الانوار است که بنام سلطان علاء الدین تکش بن ایل ارسلان نوشته و فاتش در هرات روز دوشنبه عید الفطر غره شوال سال ششصد و شش هجری واقع شده و قبر وی در خیابان هرات است حکیم از تاریخ وفاتش گوید

تاریخ

امام عالم و عالم محمد رازی | که کس نبوده نبیند ورا نظیر و همال
بسال ششصد و شش در گذشت [illegible] | نماز دیگر اثنین غره شوال

۶۰۶

سلطان قطب الدین ایبک

چون شهاب الدین محمد غوری در سنه پانصد و هشتاد و هشت بر راجه های هند نصرت یافت قطب الدین را که غلام و سپه سالار او بود به نیابت خود به هند گذاشته بغزنی رفت قطب الدین در همون سال قلعه میرتهه و دهلی را فتح کرده تا سرحد ملک بنگاله تبصرف خود در آورد و بعد وفات محمد غوری چون برادرزاده او غیاث الدین محمود پادشاه غور شد قطب الدین را تاج و تخت و چتر فرستاد و خطاب سلطان داد چنانچه قطب الدین در لاهور بتاریخ هیجدهم ذیقعده سال ششصد و دو هجری بر تخت سلطنت نشسته پادشاه هند گردید و دهلی را دار السلطنت خود ساخت و در سنه ششصد و هفت در مقام لاهور در حالت چوگان بازی از اسپ افتاده بر دلفظ سلطنت پناه از آن اقعه خبر رسید چون انگشت خنصر او شکسته بود بسبب آن او را ایبک گفتندی و بسخاوتی که داشت او را لک بخش نیز گفتندی بعد از و پسر خوانده او سلطان آرام شاه پادشاه هندوستان شد

۶۰۷

شیخ مجد الدین بغدادی

در نسخه هفت اقلیم مسطور است که شیخ مجد الدین بغدادی که یگانه روزگار و برگزیده درگاه حضرت پروردگار بود از تربیت یافتگان شیخ نجم الدین کبری است باصل از بغداد است خوارزم شاه از خلیفه بغداد الناصر بالله التماس طبیبی

معین سلطان طغرل شاه و قال حاکم نیشاپور بود که چون سلطان سنجر بر تخت سلطنت قرار گرفت و هیچ نوبت زد اما خوارزم
شاهیان او را امان ندادند و طغرل شاه قدیم مدتی از زمین [illegible] اما ملک از نیشاپور بطریق سیاحت باصفهان افتاد
واز اصفهان به آذربایجان رفت و اتابک محمد بن ایلدگز وزیر و خدم طغرل شاه بود او را تربیت کلی کرد و مدت دو سال
در آنجا ست اتابک بود بعد از وفات او برادرش ملک قزل ارسلان بن ایلدگز متصدی حکومت عراق و آذر
بایجان شده و اتابک ابوبکر بن محمد ایلدگز را میل آن بود که ظهیر ملازم او باشد و ظهیر بجانب ابوبکر میل تمام داشت و آخر
از قزل ارسلان گریخته با ابوبکر پیوست و وفات ظهیر در تبریز بوده در شهور سنه پانصد نود و هشت هجری و در سرخاب مدفون است [illegible]

باب هفتم از ابتدای سال ششصد و یک تا نهایت سنه هفتصد هجری

بقیه احوال خلفای عباسیه که در باب هشتم در بغداد خلافت نموده اند.

در بیان احوال ناصر الدین الناصر بالله بن مستضیء که سی و چهارم خلیفه از خلفای بنی عباس است در بغداد بر سریر خلافت متمکن
بود و بعد حکومت چهل و شش سال و یازده ماه در سال ششصد و بیست و دو هجری درگذشت در زمان او چنگیز خان
تاتار سر برآورده و بر ولایت ایران مستولی گشته و اولادش تا مدت دراز در آن ولایت سلطنت نموده اند بعد فوت ناصر
پسرش الظاهر بالله بن ناصر نه ماه و یازده روز خلافت نمود و بعد از وی پسرش المستنصر بالله بن ظاهر قریب هفده سال
سلطنت راند و نماند بعد از وی پسرش المستعصم بالله بن مستنصر که آخرین خلیفه از خلفای عباسیه است در سنه ششصد
و چهل هجرت بر مسند خلافت نشست و هلاکو خان در سنه ششصد و پنجاه و شش هجری او را کشته تخم عباسیه را از بیخ و بن بر کند

سلطان معز الدین محمد سام مشهور بشهاب الدین محمد غوری

او برادر غیاث الدین محمد پادشاه غور و غزنی است و غزنی با علاء الدین حسن غوری در سنه پانصد چهل و هفت هجری از دست
اولاد سلطان محمود غزنوی برآورده و بهرام شاه ابن مسعود شاه ابن سلطان ابراهیم غزنوی که در آن ایام پادشاه غزنی
بود از علاء الدین حسن هزیمت یافته بطرف هند رفت و در آنجا مرد در سنه پانصد و هفتاد هجری غیاث الدین غوری
برادر خود شهاب الدین محمد غوری را حکومت غزنی داد او در سال پانصد و هشتاد و دو در هندوستان آمده
بسیاری از ممالک هند را در تصرف آورد و لاهور را نیز از دست خسرو ملک بن خسرو شاه بن بهرام شاه غزنوی
برآورده او را محبوس ساخت از آن پس سلطنت هند نیز از خانواده سبکتگین برخاست و در خاندان
پادشاهان غور قرار گرفت در سنه پانصد و هشتاد و هفت محمد غوری باز در هند آمده در حدود تهانیسر با رای
پتهورا که راجه اجمیر بود مصاف کرده مغلوب شد تا سال دیگر که در آن ایام خواجه معین الدین چشتی در اجمیر استقامت
داشت با رای مذکور محاربه نموده نصرت یافت و رای مذکور را دستگیر کرده مع برادرش که راجه دهلی بود
و کهانده رای نام داشت از میان بکشت و غیاث الدین غوری در سنه پانصد نود و نه هجری وفات
یافت و برادرش شهاب الدین محمد غوری پادشاه غور و غزنی و هندوستان گردید تا آنکه گکهران در نواح لاهور
عصیان ظاهر کردند و سلطان بنابر تنبیه ایشان بهندوستان آمده و طوائف متمردان را سزا داده هنگام معاودت
در اثنای راه بتاریخ غره ماه شعبان روز سه شنبه سال ششصد و دو هجری در دمیک که دیهی است از توابع غزنی

سال پانصد و نود و پنج میشود

تاریخ

افضل الدین امام خاقانی — خلف بو علی شروانی
سال تاریخ نقل در رضوان
عمدهٔ اولیای شعرا بود — زبدهٔ اصفیای فصحا بود
گفت لم یطمثهن جنت حق خلق

۵۹۵

شاه سبحان

در سنه پانصد و نود و شش از این جهان فانی بملک جاودانی سفر نموده

تاریخ

شاه سبحان که عارف حق بود — هم مقید بذات مطلق بود
سال سنفار آن شه والا — گفت شهباز مسکن اعلی
۵۹۶

شیخ نظامی گنجوی

وی را از علوم ظاهری و باطنی و مصطلحات رسمی بهره تمام بوده عمر گرانمایه را اول تا آخر بقناعت و تقوی و عزلت انزوا گذرانیده است هرگز چون سائر شعرا از غلبهٔ حرص و هوا ملازمت ارباب دنیا نکرده بلکه سلاطین روزگار بوی تبرک می جستند و شیخ اکثر مثنویات را بالتماس و درخواست پادشاهان عصر نظم نموده مخزن اسرار بنام بهرام شاه والی روم منظوم کرده و لیلی مجنون بنام خاقان کبیر منوچهر پادشاه شیروان و خسرو شیرین و هفت پیکر بنام اتابک قزل ارسلان و سکندرنامه که آخرترین کتاب وی است بنام طغرل شاه سلجوقی ختم فرموده و بعمر هشتاد و چار ساله فوت کرده و مرقدش بیرون شهر گنجه واقع است تاریخ از مخزن الواصلین

تاریخ

شیخ دنیا و دین نظامی بود — قدوهٔ اولیای نامی بود
سال نقلش هر فرشته گفت — شد رفیم گنجوی گل جنت
۵۹۲

از معتبر آخر سنه پانصد و نود و دو حاصل میشود اما ابیاتی که نظامی در تاریخ سکندرنامه گفته پانصد و نود و هفت است

تاریخ

بگفتم من این نامه را در جهان — که تا دور آخر بود در جهان
سر سال چارم محرم بدست
بتاریخ پانصد نود و هفت سال — چهارم محرم بوقت زوال
ز ساعت گذشته چهارم بدست
۵۹۷

شیخ ابوالفرج ابن جوزی

در نسخهٔ هفت اقلیم مرقوم است که نام وی عبدالرحمان بن حسن است مصنفاتش از حد بیرون است چنانچه همه مصنفات او را جمع کردند و بر مدت عمر او قسمت نمودند هر روز نه کراس که نه جزو باشد در حساب آمد و این چیزیست که عقل آنرا اصلا قبول نمیکند گویند تراشه قلم خود را که بدان احادیث نوشته بود جمع کرده وصیت نموده بود که بعد از فوت آب غسلش را از آن تراشه گرم کنند همچنان کردند هنوز چیزی باقی آمد او استاد شیخ سعدی شیرازی است و شیخ او را در کتاب گلستان شیخ اجل شمس الدین ابوالفرج ابن جوزی مینویسد و فاتش در پانصد و نود و هفت بوده

ظهیر الدین فاریابی

شاگرد رشید سمرقندی است بغایت فاضل بوده و در شاعری مرتبهٔ عالی داشته اصل او از فاریاب است اما در روزگار اتابک قزل ارسلان بن اتابک یلدگز بعراق آمده و مداح قزل ارسلان بوده در اول حال ظهیر از فاریاب به نیشاپور آمد در آن

در تذکرهٔ دولتشاهی است که انوری در سال پانصد و چهل و هفت فوت کرده و این غلط می نماید زیرا که مشهور است
که انوری تا قران کردن هفت سیاره که در سنه پانصد هشتاد و دو در زمان سلطان طغرل شاه سلجوقی واقع شده زنده
بود و بمبالغه تمام گفته که روز قران سبع سیاره بادی صعب عجب پدید آید چنانکه اشجار قدیم و بناهای مستحکم را از بیخ برکند اتا چون این
واقعه بوقوع نیامد سلطان با انوری خطاب عتاب عظیم نمود و انوری از انجا گریخته ببلخ رفت و باقی عمر در انجا بسر برد
مولف در کتابی دیده که او در سنه پانصد و نود و هفت در زمان سلطان علاء الدین تکش رحلت نموده و این قرین بصدق
است و در بعضی رسائل مرقوم است که انوری آخر عمر از خدمت سلاطین احتراز نمود و با کنج عزلت نشسته و قبر وی در بلخ
در جنب مرقد شیخ احمد خضرویه واقع است و تاریخ فوت او را ۵۵۲ بیمثل یافته اند که عددش پانصد نود و دو می شود ۵۵۲

سلطان الشعرا خاقانی شروانی

در نسخهٔ هفت اقلیم مسطور است که خاقانی از اکمل شعراست و نام وی افضل الدین ابراهیم ابن علی الشروانی است
مولدش شروان است خاقان ولایت بیان بود از ان خاقانی لقب داشت منشی کلمات حسان بود بدان روی
حسان العجم نام یافت چنانچه در تحفة العراقین ذکر پدر خود کرده برا اثر آن میگوید

بیت

چون دید که در هنر تمامم	حسان عجم نهاد نامم

و در جای دیگر میگوید

بیت

بدیل آمدم اندر جهان سنائی را	ازان سبب پدرم نام من بدیل نهاد

و خاقانی در حضرت خاقان کبیر ملک منوچهر که بکثرت فضیلت و هنرمندی از جمیع بادشاهان شروان امتیاز فراوان
داشته نسبتی قوی بهم رسانیده و مداح وی بوده هر قصیده که بحضرت بادشاهی فرستادی هزار دینار صله آن بود
و تشریف انعام فراخور آن یافتی و خاقانی مبدع سخن است و طرز کلام وی خاص است چنانچه خود گوید

بیت

شاعر مبدع منم خوان معانی مراست ریزه خور خوان من رودکی و عنصری

و در نفحات آمده که خاقانی شاگرد فلکی شاعر است در زمان خلافت المستضیء بالله ظهور نموده در قصیده عربی که در مدح بغداد
گفته ذکر وی کرده و توفی المستضیء سنه خمس و سبعین و خمسمائة و خاقانی نیز قصیده زانیه حکیم سنائی را جواب گفته است عدد
ابیات آن از صد و هشتاد گذشته و اثیر الدین معاصر خاقانی است میان ایشان معارضات بسیار است و اثیر الدین مداح
سلطان طغرل سلجوقی بن ارسلان بود و قصیده در حق او گفته مطلعه اش اینست

بیت

بفرخت رایت حق بر افت دباطل	الپ ارسلان ثانی شاه ارسلان طغرل

و خاقانی در سرخاب مدفون است و قبر افضل الزمان ظهیر الدین فاریابی و شاه غفور نیشاپوری پهلوی خاقانی است وفات
خاقانی بموجب کتاب هفت اقلیم در شهر تبریز بوده در سال پانصد و هشتاد و دو اتا از ین تاریخ که از مخزن الواصلین نوشته شد

برادرش قزل ارسلان جدة الملک شده بسرانجام مهام امور سلطنت قیام نمود متغیبان میانه سلطان و قزل ارسلان نائره فساد انداختند او بقصد استیصال سلطان طغرل نمود و آخر سلطان در همدان بدست قزل ارسلان گرفتار شده محبوس ماند تا آنکه قزل ارسلان در سنه سبع و ثمانین و خمسمایه بسعی امرای عراق بقتل رسید و سلطان طغرل با مداد بعضی امرا از محبس بیرون خرامیده بار دیگر رایت سلطنت برافراشت در سنه تسعین و خمسمایه علاء الدین تکش خوارزم شاه در حوالی ری باد محاربه نمود و سلطان طغرل از خانه زین بر زمین افتاد و بقتل رسید تکش سرش را بریده ببغداد پیش ناصر خلیفه فرستاد و جسدش را بر دار کشید تکش روز پنجشنبه نوزدهم رمضان در سنه پانصد و نود و شش فوت کرد و پسرش سلطان قطب الدین محمد خوارزم شاه بجای او نشست

فرید کاتب

از شاگردان انوری است شاعری فاضل بوده گویند که چون سلطان سنجر را در غربت ماوراء النهر شکست افتاد و بغایت ملول و محزون بر لب جیحون فرود آمد فرید کاتب پیش او بر پای استاده بود گفت ای فرید هیچ دیدی که ما را چگونه چشمی رسید درین حال که پیش آمده بدیهه بگوی تا بار دلم سبک گردد فرید فی الحال این رباعی گفت و سلطان از آن تسلی شد و فرید با نعامات لایق نواخت

رباعی

شاها ز سنان تو جهانی شد راست | تیغ تو چهل سال اعدا کین بخواست | گر چشم بدی رسید آنهم ز قضاست | کانکس که بیکحال بماند خداست

اوحد الدین انوری

در تذکره دولتشاهی مسطور است که اوصاف سخنوری و فضیلت انوری اظهر من الشمس است از شعرای کم کسی در دانشمندی و انواع فضائل همتای او بود و اصل او از ولایت ابیورد است از دیهی که او را بدنه گویند در جنب مهنه از توابع خراسان و آن صحرا را دشت خاوران میگویند و از این است که انوری در اول حال خاوران تخلص میکرد و استاد او عماره التماس نموده که انوری تخلص کند در عنفوان شباب در مدرسه منصوریه طوس بتحصیل علوم مشغول می بود در زمین افلاکت و افلاس بسر میبرد روزی بر در مدرسه نشسته بود دید که مردی محتشم با لباس فاخره و اسپ و غلام می گذرد پرسید که این کیست گفتند از شعرای سلطان سنجر است گفت سبحان الله پایه علم بدین بلندی من چنین مفلوک بعد از این من نیز خود را بشاعری مشهور خواهم ساخت همان شب بنام سلطان سنجر قصیده گفت و علی الصباح آنرا بنظر سلطان گذرانید چند ابیات از آن قصیده اینست

ابیات

گر دل و دست بحر و کان باشد | دل و دست خدایگان باشد | شاه سنجر که کمترین خدمش | در جهان پادشاه نشان باشد

چون سلطان در غایت سخن شناسی بود انعام و اکرام بخشید و ملازم رکاب نمود و ساخت مدتی همراه بود در علم نجوم سرآمد روزگار خود بود و فرید کاتب شاگرد انوری است خوش گوی و لطیف طبع بود و همواره ملازم درگاه سلطان سنجر بود چنین گویند که از خاک خاوران چهار بزرگ فاضل خاسته اند که نجم ایشان نبوده چنانکه گفته اند...

ابیات

تا سپهر سرگردان شد بخاک خاوران | تا شبانگاه آمد از جانب آفتاب خاوری | خواجه چون بوعلی شادان ز نیکی یادگار | شاعری نادر چو شهره خراسان انوری
صوفی صافی چو سلطان طریقت بوسعید | عالمی چون اسعد منه ز شرع جعفری

فرنگیان اغاز محاربه نموده وبتاریخ سوم ماه اکتوبر سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هفت عیسوی بر ایشان غالب آمده باز آن ملک
را بدست آورد اگرچه بعد ازین بادشاهان فرنگستان وانگلستان متفق شده جنگها نموده اند اما سودی نبخشید چنانچه در نسخه
هفت اقلیم مرقوم است که در عهد اسلام خلیفه اول محراب مسجد اقصی را بسمت کعبه است ساختند و در چهارصد و هفتاد و نه فرنگیان
بر آن شهر مستولی شده محرابهای اهل اسلام را خراب ساختند و نود و پنج سال قمری در تصرف داشتند تا در پانصد و هشتاد و پنج
هجری آل ایوب آنرا بحوزه اسلام آوردند و شعار مسلمانی آشکارا کردند و از آن زمان تا حال در تصرف سلاطین اسلام است +

حکیم ارزقی

بسیار فاضل بوده است از هرویست وظهور او در روزگار دولت سلطان طغرل شاه سلجوقی بوده که در خاندان سلجوقی از دو بادشاهی
مستقر ترنشان نمید هند بادشاهی نیکوصورت و پاک سیرت بوده مقر سلطنت او نیشاپور است و قصری در نیشاپور ساخته موسوم
بنگارستان و سلطان در آوان جوانی با ابراهیم بن ینال مصاف داشت و بدست او گرفتار شد و آن بیرحم در چشم او میل
کشید و طغرل بیگ که خال او بود بدین انتقام ابراهیم ینال را بکشت و ارزقی چند تصنیفات بنام طغرل شاه پرداخته روزی
سلطان نرد میباخت چندانکه سه شش میخواست سه یک می آمد ازین صورت متغیر شد و حکیم ارزقی این رباعی را انشا کرد +

رباعی

گر شاه سه شش خواست سه یک زخم افتاد	تا ظن نبری که کعبتین داد نداد	شش چون نگریست حشمت حضرت شاه	از هیبت شاه روی بر خاک نهاد

وارزقی در سنه خمس و ثمانین و خمسمائه در گذشت

شهاب الدین قتیل الله

درسنه پانصد و هشتاد و شش هجری در سی و هشت سالگی فوت کرده

تاریخ

آنکه او بود فی سبیل الله	ز اتفاق جهان قتیل الله	هست مانند مهر و ماه مبین	اسم سامی او شهاب الدین
	سال سنقار آن خلاصه دین	شد رقم شاهباز علیین ۵۸۶	

۵۸۶

طغرل شاه ثانی سلجوقی

چون سلطان الپ ارسلان سلجوقی در نصف ماه جمادی الآخر سنه احدی و سبعین و خمسمائه در گذشت خلف صدق او
سلطان طغرل شاه ثانی که آخرین سلاطین سلاجقه است که در ممالک ایران سلطنت نموده صاحب تخت و افسر گردید و شیخ نظامی
در مدح آنخسرو گفته

ابیات

سریر افروز اقلیم معانی	ولایت گیر ملک زندگانی	پناه ملک شاهنشاه طغرل	خداوند جهان سلطان عادل
	بسلطانی بتاج و تخت پیوست	بجای ارسلان بر تخت بنشست	

وسلطان طغرل شاه ده سال بمظاهری و استظهاری عم خود جهان پهلوان یعنی اتابک محمد بن ایلدگز که وزیر و هم عم او بود
بکمال بهجت و اقتداری زندگانی نمود و چون عمش در ذی الحجه سنه احدی و ثمانین و خمسمائه که سال قران سبعه سیاره بود وفات
کرد در هر گوشه نایره فتنه و فساد اشتعال یافت و باد قضا خاک ادبار بر سر روزگار سلاجقه ریخت یعنی چون بعد فوت جهان پهلوان

تاریخ درست است زیرا که مولف نیز از کتب تواریخ انگریزی دریافته که این قران بتاریخ شانزدهم ستمبر ماه انگریزی سال یکهزار یکصد و هشتاد و شش عیسوی هرگاه که شمس در سی ام درجه سنبله و دیگر سیارها در برج میزان بودند واقع شده و آن مطابق است با تاریخ بست و نهم ماه جمادی الثانی یا که غره ماه رجب سال پانصد و هشتاد و دو هجری بالجمله منجمان ایران گفتند که درین سال بادی پیدا شود که تمام عمارات را خراب و نیست گرداند و انوری شاعر از سائر ارباب نجوم بیشتر مبالغه نمود برینکه چون در ایام حضرت نوح قران کواکب سبعه سیاره در سرطان که از بروج آبی است اقتضای آن کرد که ربع مسکون مانند ثلاثه ارباع مغروق و مغمور شد درین کرت که سبع سیاره در بروج بادی جمع آیند باید که درین سال بادی در اهتزاز آید که عمارات براندازد و جهان را با خاک برابر کند مردم از بیم جان و حفظ متاع و خانمان سردابها ساختند و اموال خود بدانجا نقل کردند اما بنا بر مشیت حضرت عزت دران ایام چندان باد نوزید که چراغی را فرو نشاند ازین جهت انوری در نظر سلطان خفتی بهم رسانید و فرید کاتب دران روز این دو بیت نظم نموده ۵ گفت انوری که سبب بادهای ویران شود عمارت و کهسار بر سری + در روز حکم او نوزیدست هیچ باد + یا مرسل الریاح تو دانی و انوری ۵ و صاحب مرات جهان نما میگوید که ارباب تحقیق گفته اند که اگرچه درینصورت کذب منجمان هویدا گردید لیکن درانسال چنگیز خان در بلاد توران صاحب اقتدار شده متوجه ملک ایران گردید و خرمن حیات بسیاری را بباد فنا داد و صاحب نگارستان مینویسد که درهمین سال چنگیز خان بر بعضی قبائل مغول و صحرانشین تسلط اقتدار پیدا کرد و این سبب آن شد که در ایام حکومت او باد بی نیازی وزید و چراغ اعجاز اکثر مکان امصار و اقطار فرو نشست و چندین هزار هزار مومن و مشرک در ایران و توران بل اکثر جهان بر باد رفت فقط اما مولف را اعتبار برین همه گفتار نیست زیرا که استیلای چنگیز خان در دیار ایران و توران سی سال بعد از قران کواکب رو نموده و این عرصه بعید است ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا + و خسرو میفرماید ۵ قول سه کس هست بر استوار
شاعر و قریه زن و اختر شمار

مسجد اقصی

این مسجد در شهر اورسلیم است که در انجا بیت المقدس در ایام سلف استاده بود چون یکی از قیاصره روم که اصنام پرست بود سی و هشت سال بعد معراج عیسی مسیح یعنی در سنه هفتاد عیسوی و پانصد سال پیش از تولد محمد مصطفی بیت المقدس را از بیخ و بنیاد برکنده مسمار ساخت سه صد سال بعد ازین قسطنطین قیصر روم که مذهب عیسویه قبول کرده بسبب آنکه آن مکان مولودگاه حضرت عیسی است مسجد اقصی را در انجا تعمیر ساخته بود و عمر بن خطاب در ایام خلافت خود در سنه شش صد و سی و هفت عیسوی آن شهر را تسخیر نمود اما نصارا را اجازت داد تا بی مزاحمت برای عبادت آمد و رفت می نموده باشند چون بعد از چند مدت ترکان بران مکان دست یافتند جور و تعدی بر زائران نمودن آغاز نهادند تا آنکه فرنگیان از دست ایشان بجان آمده لشکر عظیم از دور و نزدیک فراهم آورده در سنه یکهزار و نود و شش عیسوی آنمکان را از دست مسلمانان و ترکان بدر آوردند و نود و دو سال تمکنی بران دیار تسلط داشتند چون بعد از فوت سلطان نورالدین بن عماد الملک زنگی بادشاه مصر و شام که بتاریخ بست و یکم شوال سنه پانصد و شصت و نه هجری بوقوع آمده سلطان صلاح الدین بن یوسف بن ایوب بر مصر و شام مستولی گردید و از مستضی بالله خلیفه بغداد خطاب سلطانی یافت او با

سفینهٔ کامل و عاشق تو لد	ایضاً	و تاریخ دانش دان تو مشرق آلهی		نه زویش در جهان نبود عاشق	ایضاً	سفر افتاد اندر دام معشوق ۵۶۱

ذکر لوح مزار عفیفه مرحوم

در جزیره مالته مستقل الی الآن موجود است که آن سنگ در ایام قدیم لوح مزار عفیفه بود نامش میمونه بنت حسان بن علی الهذلی و فاتش بروز پنجشنبه شانزدهم شعبان سنه پانصد و شصت و نه هجری مطابق بست و یکم ماه مارچ سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار عیسوی واقع شده و این چند عبارت بخط کوفی در وسط لوح مذکور مسطور است و ابیات بگرد آن منقوش عبارت بسم الله الرحمن الرحیم و صلی الله علی نبی محمد و علی آله و سلم تسلیما لله العزة و البقاء و علی خلقه کتب الفناء و لکم فی رسول الله اسوة حسنة هذا قبر میمونه بنت حسان بن علی الهذلی ... السوسی توفیت رحمة الله علیها یوم الخمیس السادس عشر من شهر شعبان الکابر من سنة تسع و ستین و خمسمائة و هی تشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له ۵۶۹

ابیات

انظر بعینک هل فی الارض من باق	اودائع الموت و لموت من اقی		الموت اخرجنی قسرا فیا اسفی		الم تبجنی منه البوالی و اخلاقی
و تمرت بیننا ما انه ت من عمل	منها علی و ما خلفه باق		یا من رأی القبر انی قد بلیت به		و التراب غیر اجفانی و اماقی
	انی شبنه و مقاتی فی البلا ئیه		و فی نشیر ری اذا ما جبت خلاقی		

رشیدی سمرقندی

نسب او با میر المومنین عمر بن خطاب میرسد اصل او از بلخ است اما در خطهٔ خوارزم مسکن داشته بر بزرگی و فضل او همگنان مقر و معترف اند عمری دراز یافته ظهیر او در روزگار اتسز بن خوارزم شاه بوده است و بعد از وفات اتسز خوارزم شاه تا زمان سلطان طغرل شاه بن الب ارسلان بن اتسز در حیات بوده و اتسز در شهور سنه پانصد و پنجاه و پنج هجری درگذشت و وفات رشیدی در خوارزم در سنه پانصد و هفتاد و هشت بوده مدت عمر او نود و هفت سال بوده و قبر او در جرجانیهٔ خوارزم است و روحانی سمرقندی یکی از شاگردان اوست

ذکر قران کردن هفت سیاره در برج میزان

در اکثر کتب تواریخ مرقوم است که در ماه رجب سنه احدی و ثمانین خمسمائة کواکب سبعه سیاره در سوم درجه میزان که از بروج هوائی است بر یک دقیقه قران کردند این واقعه در زمان سلطان طغرل شاه ابن ارسلان سلجوقی واقع شد چنانچه ظهیر فاریابی ایمائی بدین کرده ...

قطعه

اقتران اختران دانی که در میزان چرا		نبود بخود دانی کاین خدمت به پیشکرده اند		از برای قیمتی یکذره خاک پای تو		نقد هفت اقلیم عالم در ترازو کرده اند

و آنکه در بعضی تواریخ خصوص در تذکرهٔ دولت شاه مرقوم است که قران کواکب در عهد سلطان سنجر وقوع یافته سراسر غلط است زیرا که باتفاق مورخان وفات سلطان سنجر در سال پانصد و پنجاه و دو واقع شده و قران کواکب سی سال بعد از وفات او اتفاق افتاده و صاحب ترجمهٔ یمینی که همزمان عهد بود میگوید که این اقتران در شهر رجب سنه اثنی و ثمانین و خمسمائة واقع شده و یکی از اهالی خراسان روایت کرده که از رسول سوال کردند که متی القیامة فرمودند القیامة القیامة چون علما دران تامل کردند بحساب جمل این را موافق عدد پانصد و هشتاد و دو یافتند و القیامت ۵۸۲ تاریخ این واقعه است و این

و مبارک پی و درویش دوست و عادل سیرت بوده هفتاد و شش سال عمر یافت از شعرای بزرگ که در زمان او بوده
اند مدح سلطان گفته و تربیت یافته اند ادیب صابر و رشید وطواط و عبد الواسع جبلی و فرید کاتب و انوری خاورانی و
ملک عماد زوزنی و سید حسین غزنوی و بهشتی مجوبه سلطان بوده در عهد برادران خود برکیارق و محمد قریب
بیست سال امارت خراسان داشت بعد ازان مدت چهل سال و چهار ماه سلطنت نمود آخر حال با حشم غزان یعنی گورخان
والی ترکستان مصاف نموده در دست او اسیر شد و قریب چهار سال دیگر بجنگ آن گروه غول مثال مبتلا بود تا آنکه
در سنه احدی و خمسین و خمسمائة تیسی احمد نامی که حاکم ترمذ بود رهائی یافت و بمرو شتافت و آن بلده را در نهایت ویرانی
و رعیت را در غایت پریشانی دیده غم و اندوه بر مزاجش مستولی گشت تا در بست پنجم ربیع الاول سنه اثنی و خمسین
و خمسمائة از مرض قولنج در گذشت در تاریخ فوتش یکے از فضلاے عصر این قطعه گفته . .

تاریخ ۵۵۲

جهاندار سنجر که در باغ ملک — سر فراز بودی بکردار سرو
چو در مرو بودی و آنجا بمرد — بجو سال فوتش ز «از شاه مرو» ۵۵۲

شیخ عبد القادر جیلانی

یکی از اوتاد ان عراق است و از کرامات و کمالات او دفترها نوشته اند سلسله نسبت او بعلی ابن ابی طالب میرسد
و نسبت نامه او در رساله تحفة القادریه تصنیف شیخ ابو المعالی الٰه آبادی نوشته است و او را غوث الاعظم و غوث الثقلین پیر دستگیر
میگویند تولد وی در سال چهار صد و هفتاد و یک واقع شده و در سن هیجده سالگی از جیلان به بغداد رفته مرید
شیخ ابو سعید مبارک گشته بدرجه کمال ترقی نموده و خوارق عادات از وی بظهور آمده و گویند که اوتاد عراق هشت
اند یکی معروف کرخی دوم احمد حنبل سوم بشر حافی چهارم منصور بن عمار پنجم جنید ششم سری سقطی هفتم
سهیل بن عبد الله هشتم عبد القادر جیلانی منقول است که سلطان سنجر سلجوقی ابن ملک شاه آرزوی ملازمت
شیخ کرده باو عریضه نوشت مشتمل بر اخلاص و اعتقاد و در آنجا درج نمود که چون ما را گرفتار این امر کرده اند رسیدن
ملازمت خالی از صعوبت نیست و در آمدن لشکر ضرر بمزارعان و غیر آنها میرسد اگر آنحضرت کرم نموده متوجه اینجا
شوند ملک نیمروز برای لنگر درویشان و خانقاه وقف نموده آید در جواب آن شیخ این دو بیت نوشت . .

قطعه

چون چتر سنجری رخ بختم سیاه باد — با فقر اگر بود هوس ملک سنجرم
تا یافت جان من خبر از ملک نیم شب — صد ملک نیمروز بیک جو نمی خرم

وفاتش در بغداد بتاریخ هفتدهم شهر ربیع الآخر در سن نود و یک ساله سنه احدی و ستین و خمسمائة بوقوع آمده و تاریخ
منظومه که در باب وفات او گفته اند اینست

تاریخ ۵۶۱

سلطان عصر شاه زمان قطب اولیا — آمد وفات او ز قیامت علامتی
تاریخ سال رحلت و فاتش چو خواستم — از راوی حدیث بگفتا قیامتی ۵۶۱

تاریخ ۵۶۱

غوث اعظم کریم محی الدین — همه لطف و کرامتی دیدم
سال تاریخ فوت آنحضرت — که وفاتش علامتی دیدم
پانصد و شصت و یک هجرت بود — ای معالی قیامتی دیدم ۵۶۱

او گریان شد ندی او گفتی که بر حال سن غمگین مشوید بلکه طرب و خوش دل کنید گویند دوستان بجهت وی کفشی آوردند تا در پای کند در وزدیگر کفش را بجضر ایشان آورده دور کرد و گفت آن سنائی که دیروز در نظر شما بودم امروز خلاف آنم نا لبا بندرا این کفش سبت وی را قصیده ایست رائیه زیاده از دو بیست و هشتاد بیت که آنرا رموز الانبیا و کنوز الاولیا نام نهاده بسی معارف و حقایق و لطائف و دقائق در آنجا درج کرده ظهیر او در روزگار دولت بهرام شاه بن مسعود غزنوی بوده از افتارا او حدیقه است که بنام او نوشته و دیوان شیخ سنائی از سی هزار بیت زیاده است تاریخ تمام شدن حدیقه خود بنظم آورده که سنه سبع و عشرین و خمسمائه بوده است و بعضی تاریخ وفات او را در همین سال نوشته اند و مولوی رومی در غزلیات خود او را یاد کرده است عطار روح بود و سنائی دو چشم او ما از پی سنائی و عطار آمدیم
تاریخ فوت او از خزینة الاصفیا نوشته شد

تاریخ

آن حکیم زمان سنائی بود | عالم از وی بروشنائی بود
از تصانیف او حدیقه بدان | بگل و میوه دقیقه بدان
سال نقلش برتبه حکمت | گفت هاتف زهی گل جنت
عقل تاریخ نقل او گفتا | طوطی اوج جنت والا ۵۳۵

۵۳۵

شیخ الاسلام احمد جام

مشهور بزنده پیل نام نامیش ابو نصر احمد بن ابو الحسن است از فرزندان جریر ابن عبد الله البجلی است که در سال وفات رسول ایمان آورده بود هیژده سال در کوهستان در ریاضت بسر برده پس سوی آبادانی شتافته و شیخ را چهل و دو فرزندان بودند سی و نه پسر و سه دختر بعد از وفات وی چهارده پسران و سه دختران باقیمانده بودند و این چهارده پسران همه عالم و عامل و کامل و صاحب تصنیف کرامت بوده اند خود هم تصانیف کامله دارد از آن جمله یکی کتاب سراج السائرین است ولادت او در سنه احدی و اربعین و اربعمائه بوده و وفات در ماه رجب سال ست و ثلثین و خمسمائه در زمان سلطان سنجر گویند که مولانا مغربی و حکیم سوزنی و عبد الواسع جبلی شاعر نیز همدرین سال فوت نموده تاریخ منظومه از خزینة الاصفیا

تاریخ

قدوهٔ دهر زبدهٔ ایام | احمد جام رهنمای ازل
قطب کونین شیخ احمد جام | شده سال تولدش مجمل
سال ترحیل و عیان و نهفت | عقل والی اهل جنت گفت ۵۳۶

۵۳۶

یوسف همدانی

در سنه پانصد و سی و شش هجری رحلت نموده و این تاریخ در وفات او از خزینة الاصفیا نوشته شد

تاریخ

آنکه او بود یوسف همدان | بلکه یک از هزار نتوان کرد
کس نبود است مثل و همه دان | وصف او را شمار نتوان کرد
سال ترحیل یوسف همدان | بادشاه جهان قدس بخوان ۵۳۶

سلطان سنجر بن سلطان جلال الدین ملک شاه

هفتم بادشاه از آل سلجوقیه است بعد از برادر خود سلطان محمد بپادشاهی خراسان و ماوراء النهر رسیده صاحب دولت

غزنی بود در هند آمده و او را هزیمت داده و گرفتار ساخته نزد برادر خود ابراهیم فیروزکوه فرستاد و در آنجا محبوس ماند تا آنکه بعد از چند سال درگذشت پادشاهی آل ناصر دویصد و پانزده سال ماند و بعد از خسرو ملک نسل سلطان سبکتگین منقطع گردید فقط

امام محمد غزالی

غزال قریه‌ایست از اعمال طوس که نام آن قریه غزال بوده و غزالی دران قریه در سال چهارصد و پنجاه هجری متولد شد و نیز گویند که غزال ریسمان فروش را گویند و اورشته را در خود در بازار میفروخت ازان جهت غزالی اشتهار یافته گویند که او بفتاد علم خوانده که کشاد کار او در کدام باشد از هیچ نوع علم او را فتحی نشد رجوع بعد فیه نمود و زهد و عبادت اختیار کرد سخن شرع را با سخن صوفیه مخلوط گفتی بعمر پنجاه و چهار سالگی چهاردهم جمادی الاخر سال پانصد و پنج هجری فوت کرد تاریخ فوت او ازین بیت معلوم شود

تاریخ

نصیحة الاسلام از رحمت ای سنج حیات پنجه و چهار و ممات پانصد و پنج

۵۰۵

امام احمد غزالی

برادر محمد غزالی بود در پانصد و هفده هجری ازین جهان فانی رحلت نموده تاریخ وفاتش از مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

احمد آنکس که او غزالی هست
در دو عالم بدرجه عالی هست
سال ترحیل زربان خرد
در جهان بود عارف حق بین
شد رقم آب جنت از احمد ۵۱۷
بکمالات علم و صدق و یقین

۵۱۷

خواجه مودود چشتی

بن خواجه یوسف بن سمعان است پدرش خواجه یوسف در سنه چهارصد و پنجاه و نه هجری بعمر هشتاد و چهار ساله فوت کرده در چشت مدفون گردیده و خواجه مودود بتاریخ غره رجب سنه پانصد و بست و هفت رحلت نموده و سلسله بیعت خواجه معین الدین چشتی که در اجمیر آسوده اند بدو واسطه باو میرسد تاریخ از مخزن الواصلین

تاریخ

آنکه مودود چشتی اش نام است
گلشن جان باغ اسلام است
سال تاریخ نقل آن مسعود
عمدهٔ خاندان چشت آمد
کو بجنات آب از مودود ۵۲۷
هادی جانب بهشت آمد

۵۲۷

جار الله زمخشری

صاحب تفسیر کشاف در سال پانصد و سی و سه هجری فوت نموده ......

تاریخ

آنکه او بود صاحب کشاف
دلش از کینه و کدورت صاف
سال نقلش ملک بهفت ورق
نام نامی اوست جار الله
زد رقم رحمة العلی الحق ۵۳۳
جعل الله فی الجنان مثواه

۵۳۳

حکیم سنائی غزنوی

مولف حدیقة الحقائق اصلش از غزنی است دیوانه وار همواره پابرهنه گردیدی و چون دوستان و خویشان برحال

موافق اسمٰعیلیہ ادبران قائم است و حسن بن صباح مردی بود که اسمٰعیلیہ مذہب داشت و ایمان اور افدائے میگفتند او دشمن جانی نظام الملک وزیر ملک شاہ سلجوقی بوده مدام فرصت وقت می جست تا که در سنہ چہار صد و ہشتاد و پنج ہجری یکی از فدائیان خود را فرستاده آن وزیر را ہلاک ساخت . . . .

مائت ششم از ابتدائے سال پانصد و یک لغایت سنہ ششصد ہجری

ذکر خلفای عباسیہ که در مائت ششم در بغداد خلافت نموده اند

در افتتاح مائت ششم از ہجرت المستظہر باللہ بن المقتدی که بست و ہشتم خلیفہ از خلفای عباسیہ است در بغداد بر مسند خلافت جا داشت و بعد خلافت بست و پنج سال و شش ماه شاید که در سال پانصد و دوازده از ہجرت فوت کرد بعد از وی پسرش المسترشد باللہ بن مستظہر ہفده سال و چند ماه خلافت نمود بعد از وی الراشد بن مسترشد مدت دو سال خلافت نموده در گذشت بعد از و المقتفی باللہ بن مستظہر بست و پنج سال خلافت کرد و بعد از و پسرش المستنجد بن مقتفی یازده سال خلافت کرد و بعد از وی پسرش المستضی بن مستنجد بر مسند خلافت نشست و بعد خلافت ہفت سال در سنہ پانصد و ہفتاد و پنج در گذشت بعد از و پسرش الناصر باللہ بن مستضی بر سریر خلافت نشست و قریب چہل و شش سال خلافت کرده ونمانند . .

ہمہ کیفیت آل ناصر یعنی سلاطین غزنویہ که در مائت ششم در غزنی و لاہور سلطنت نموده اند

در ابتدای مائت ششم سلطان مسعود ابن سلطان ابراہیم غزنوی رونق بخش اورنگ شاہی بود و بر ممالک غزنی و لاہور سلطنت می نمود خواہر سلطان سنجر ابن ملک شاہ سلجوقی بعقد نکاح خود داشت در آخر سنہ پانصد و ہشت ہجری بعد ایالت شانزده سال فوت کرد بعد از وے پسرش سلطان شیرزاد قابض تخت و تاج گردید و بعد از یکسال در سنہ پانصد و نہ برادرش سلطان ارسلان شاه او را کشتہ بر تخت سلطنت نشست و چون بر حکومت استقرار یافت جمیع برادران خود را مقید ساخت که بہرام شاه گریختہ نزد سلطان سنجر رفت و سلطان بمدد وی بغزنی آمده و ارسلان شاه ہزیمت یافتہ بہندوستان رفت و باز گرفتار شده در سنہ پانصد و دوازده بقتل رسید بعد از وی برادرش بہرام شاه ابن سلطان مسعود بر تخت نشست و روز جلوس وی سید حسن قصیده گفتہ که مطلع اش اینست ؎ ندای بر آمد ز ہفت آسمان ٭ که بہرام شاه است شاه جہان ٭ و شیخ سنائی حدیقہ را بنام او نوشتہ و کلیلہ و دمنہ نیز مزین بنام او گردیده در سنہ پانصد و چہل و ہفت ہجری از علاء الدین حسن غوری ہزیمت یافتہ در ہند رفتہ و در انجا بمرد مدت سلطنت اوسی و پنج سال است و علاء الدین غوری بعد فتح تمامی ممالک غزنی را تاخت و تاراج نموده مقبرہای سلاطین پیشین را سوای مقبرۂ سلطان محمود از بیخ و بنیاد بر کند و بر آن دیار مستولی گشت بالجملہ بعد وفات بہرام شاه پسرش خسرو شاه در لاہور حکومت می نمود و صرف قلیلی از ملک ہند تبصرف خود داشت در سنہ پانصد و پنجاه و پنج فوت کرد بعد از وی پسرش خسرو ملک در لاہور حکومت میکرد تا آنکہ بعد از بست و ہفت سال در سنہ پانصد و ہشتاد و دو ہجری شہاب الدین محمد غوری که از طرف برادر خود غیاث الدین محمد غوری حاکم

بعد از وی برادرزاده او سلطان الب ارسلان بر سریر حکومت نشست و بعد از بر و مهرفت و قیصر روم
را اسیر کرد و بعد چندی رهائی بخشید و بعد حکومت ده و نیم سال در سنه چهار صد و شصت و پنج سلخ ربیع الاول
از دست یوسف خوارزمی کشته شد بعد از وی پسرش سلطان جلال الدین ملکشاه که ولی عهد الب ارسلان بود
بسعی خواجه نظام الملک وزیر بر خراسان و ماوراء النهر بادشاه شد گویند که در هیچ زمان آن قدر رفاهیت
که در زمان سلطان ملکشاه بخلق رسیده از زمان آدم الی یومنا کس نشان نداده اند تا که در مدینه خطبه بنام او
خوانده اند و المقتدی خلیفه بغداد دختر خود باو داده و از عنایات الهی در حق سلطان ملکشاه یکی آن بود که وزیری
همچو خواجه نظام الملک بدو ارزانی داشت که بعلم و عمل و خیرات مثل او وزیری نشان نداده اند و سلطان در آخر
دولت بخواجه متغیر شد و خواجه مصادرها میداد و تحمل میکرد تا در وقت یورش بغداد در حدود نهاوند ابو طاهر
ایرانی که از فدائیان حسن صباح بود در شب جمعه دوازدهم رمضان سنه خمس و ثمانین و اربعمائة کارد
زده خواجه را بدرجه شهادت رسانید و خواجه در وقت وفات این قطعه بسلطان فرستاد

ابیات

سی سال باقبال تو ای شاه جوان بخت گرد ستم از چهرهٔ ایام ستردم ، طغرای نکونامی و منشور سعادت پیش ملک العرش بتوفیق تو بردم
چون شد ز قضا مدت عمرم نود و چار ، در حد نهاوند بیک کارد بمردم ، بگذاشتم آن خدمت دیرینه بفرزند ، او را بخدا و بخداوند سپردم
و قطعه خواجه بسلطان ملکشاه مبارک نیامد تا که در انتهای آن سال در نصف ماه شوال در حوالی بغداد در گذشت
گویند که زن حسن صباح که در آن ایام در محل سلطان بود او را زهر داد این واقعه بعد از شهادت خواجه بچهل روز
روی داده امیر معزی حسب حال این رباعی گفته

رباعی

رفت در یک مه بفردوس برین دستور پیر شاه برنا در پی او رفت در ماه دگر ای دریغا آن چنان شاه و وزیر [illegible] قهر یزدانی ببین و عجز سلطانی نگر
و سلطان ملکشاه مدت بیست سال سلطنت نمود و تاریخ جلالی که تا امروز در تقاویم می نویسند منسوب بسلطان
جلال الدین ملکشاه است و ابتدای آن تاریخ از روز تحویل آفتاب در برج حمل موافق دهم رمضان سنه چهار صد و شصت و یک
هجری و مطابق پانزدهم ماه مارچ سنه یکهزار و هفتاد و نه عیسوی است و آن تاریخ را تاریخ جلالی و تاریخ ملکشاهی نیز گویند
بعد وفات سلطان ملکشاه پسرش سلطان محمود بسعی لشکریان و مادرش ترکان خاتون
بر مسند حکومت نشست و برکیارق که پسر بزرگتر بود و با وی خصومت داشتند چون سلطان محمود فوت
کرد ملک بر برکیارق مستقیم گردید او قریب سیزده سال حکومت نموده در سنه چهار صد و نود و هشت در گذشت بعد از وی
برادرش سلطان محمد بادشاه شد و بعد ایالت دوازده سال در سنه احدی عشر و خمسمائة رحلت نمود و بعد فوتش
برادرش سلطان سنجر بحکومت خراسان و ماوراء النهر رسید

قلعه الموت این قلعه در ما بین قزوین و گیلان واقع است حسن صباح در سنه ثلاث و ثمانین و اربعمائة بران قلعه
دست یافت از نوادر اتفاقات آنکه قلعه مذکوره را داعی حسن بن زید در شهور سنه ست و اربعین و مائتین احداث کرده
الموت نام نهاده و الموت در اصل اله اموت است یعنی آشیانه عقاب و حروف آن بحساب جمل .

در زمان خلافت عثمان همراه احنف بن قیس بخراسان آمده بود و در هرات توطن اختیار کرده و خواجه عبدالله انصاری مرید و خلیفه ابوالحسن خرقانی بوده و مبداء سلسله انصاریه از خواجه موصوف است و اشتهار سلسله انصاریه در خراسان خصوص در دیار هرات بسیار است و خواجه مذکور صاحب ولایت آن دیار است و ولادت او در ماه شعبان سال سیصد و نود و شش بود و بعبارت جالب انصار از ان خبر میدهد و در سنه چهارصد و هشتاد و یک بتاریخ نهم ربیع الآخر بعمر هشتاد و پنج سالگی در هرات فوت کرده و در موضعی که آنرا گازرگاه می گویند مدفون است و بر مزارش گنبدی عالی است و آن تعمیر کرده شاهرخ مرزا است و بر لوح مزارش که مانند مینار ساخته اند این تاریخ در باب وفات او منقوش است..

تاریخ

آن خواجه که بود معنی شناس	در شهر حقیقت دو کون آگاه است
از روی حساب جمل ردانی فنا ۴۸۱	تاریخ وفات خواجه عبدالله است

از الفاظات که در سوم مصرع است تاریخ تمام می آید بدست راست آن مزار اشعار بسیار از گفتار مولوی جامی مرقوم است از جمله این دو بیت گفته حسن خان شاملو است حسن خان شاملو در عهد شاه صفی بجای پدر خود حسین خان بیگلربیگی هرات بود

رباعی

دیدم ساقی عرفان دولت اجام شهود	در آن بزم گاهی خواجه عبدالله انصار
بود لوح مزارش تا زنین سپری که از شوق	ملایک را چو قمری کرد گرم ناله زار

در رو بکی این روضه حوضی است مشهور بحوض زمزم که آب شیرین دارد و تعمیر نموده شاهرخ مرزا است اما چون از بی آبی و کهن سالگی منهدم شده بود و عقیده در سنه یکهزار و یکصد از سر نو آنرا تعمیر ساخته و این تاریخ بر گنبد آن نوشته

تاریخ تعمیر

بهر تعظیم مزار خواجه انصار کرد
بتقاضا التماس و تکیه با ایجاد کرد
سالها زین خیر جاری به خلق الله تعبیر
نیست تر تر آب و خاک چون رنگ نبات
مهد علیا عصمت الدنیا درج حیا

خان عادل شاهرخ چون منبع بنیاد جمیل
بهر توحید و ثنای مالک الملک جلیل
چون سحاب تشنه آب جست از دریای نیل
با عشا و چشم ادا شد که سالی دلیل
آنکه بود در حریم عفتش شبیه عدیل
سال تعمیرش چو جستم من ز پیر عقل گفت

صحن آن درگاه را رشک بقیع انجمن دید
ساخت بهر تشنگان ایران این آبستان
چونکه عمری همچو کشتی سیلی امواج خورد
کرد تعمیرش ز اخلاف قان حر موئد
تا خورد زین برکه یکجام آب هر لب تشنه
ریخت از بحر کرم در حوض زمزم سلسبیل

از فیوض روح اهل الله چون قدس خلیل
این سقفی که در راه رضای حق سبیل
ساخت مستغرق نقشش را با قبت جمیل القبول
بهر تحصیل ثواب باقی و خیر جمیل
جرعه او سازد از کوثر خدا و ند جلیل

۱۱۰۰

از الفاظ حوض زمزم سلسبیل تاریخ بر می آید بدست راست روضه مذکور مزارهای منصور سلطان پدر شاهرخ مرزا و اولاد امیر تیمور و بدست چپ مزارهای اولاد چنگیز خان موجود اند . . . .

ذکر سلاطین سلجوقیه که بر خراسان و ماوراءالنهر سلطنت نموده اند چون بعد سلطان محمود غزنوی پسرش سلطان مسعود شاه برادر خود سلطان محمد را مقید و مکحول ساخته بر سریر سلطنت نشست مدت هشت سال و چند ماه بر ولایت غزنی و خراسان سلطنت نمود آخر روز آدینه نهم ماه رمضان سنه تسع و عشرین و اربعمائه از طغرل بیگ سلجوقی هزیمت یافته بدست لشکریان خود مقید گردید و طغرل بیگ بر ملک خراسان و ماوراءالنهر از ان سال مستولی گشته در نیشاپور بر تخت مسعودی نشست و معاصر خلیفه قائم بالله بود و خلیفه بر دو از شهها عطا فرموده و خواهر او را در عقد ازدواج خود آورده و طغرل بیگ در سنه خمس و خمسین و اربعمائه درگذشت و چون وارثی نداشت

مات بجسم

ذات والاش حجة الحق بود	کان زمان آمد از عدم بوجود	سال مولود او دل بینا	گفت قابل ابوعلی سینا
	سال نقلش حرد عیان و نهفت	رحمه الواحد العزیز بگفت	

۴۲۸ **شیخ ابوالفتح البی** در تذکره دولت شاهی مرقوم است که او از اکابر فضلای روزگار است در زمان سلطان محمود غزنوی بوده ذو لسانین است و اشعار فارسی را لطافت متین و موضوع میگفت اکثر سخنان او در معارف و توحید است و از ین قطعه تاریخ چنان مستفاد میگردد که وفاتش در ماه شوال سال چهارصد و سی هجری واقع شد

تاریخ

۴۳۰ شیخ عالیقدر مجد الدین ابی الفتح ابخه بود · مقتدای اهل فضل و سرور اهل کرام · چارصد با سی چو از تاریخ احمد رگذشت · در مه شوال جلت کرد تا دارالسلام

حکیم ابوالقاسم عنصری سرآمد شعرای و اکابر حکمای روزگار سلطان محمود غزنوی بوده و شاگرد ابوالفرج سجزی و استاد منوچهری و فرخی بود دیوان عنصری قریب سی هزار بیت است مولد او ولایت بلخ است و مسکن دارالملک غزنی و وفات او در شهور سنه احدی و ثلاثین واربعمائة در زمان دولت سلطان مسعود بن محمود غزنوی واقع شده و مولف در الفاظ یا عنصری تاریخ وفات او یافته و این چنین گفته . . . .

تاریخ از مولف

بحیثین فانش حور و پری	ندای بر آمد که یا عنصری	

۴۳۱ **میر مرتضی المدعو بعلم الهدی** بتاریخ سلخ صفر سنه چهارصد و سی و شش هجری فوت نموده . . .

تاریخ

آنکه او میر مرتضی بوده	اقتبس را علم الهدی بوده	لیلة الجمعه بود و سلخ صفر	که گذشت از جهان افضل و هنر
	سال ترحیل مرتضی بیشک	قطب عدن النعیم گفت ملک	

۴۳۲ **ذکر لوح مزاری که در دار العجائب کلکته موجود است** در ولایت افریقه بر کنار دریای قلزم قبرستانی است که در انجا بسیاری از تربتهای قدیم مسلمانان که در ایام پیشین فوت کرده بودند تا امروز موجود اند و بر چندی از ان کتابه های خوش قلم بخط عربی و کوفی مرقوم است چند سال است که یکی از صاحبان انگریز دران ولایت رفته بود و لوح مزار شخصے را که محمد بن اشفی نام داشت و بروز سه شنبه هیژدهم ماه جمادی الآخر سنه چهارصد و سی و هفت هجری مطابق سی ام ماه دسمبر سنه یکهزار و چهل و پنج عیسوی فوت کرده بود برداشته آورد و حالا آن لوح در دار العجائب کلکته موجود است و این چند کلمه بخط کوفی بران سنگ منقوش

بسم الله الرحمن الرحیم الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات و الارض و لا یوده حفظهما و هو العلی العظیم هذا قبر محمد بن اشفی ولد حید توفی یوم الثلثا ثمان عشر خلون من جمادی الآخر سنه سبع و ثلثین و اربعمائة رحمة الله والحقه بنبیه محمد صلی الله علیه فقط . . . .

۴۳۳ **شیخ ابواسمعیل عرف خواجه عبدالله انصاری هروی** بن ابومنصور محمد انصاری هروی از فرزندان ابومنصور مت انصاری است و مت انصاری پسر ابوایوب انصاری بود که صاحب رحل رسول بوده و مت انصاری

حق سبحانه تعالی بطفیل روح پاک او زهره را در عمر دوازده سالگی بنیای بخشید او برادر خود سید محمد را همراه در بهرایچ آورده روضه بر قبر او تیار ساخت والله اعلم بالصواب و حالا رسمی است در هندوستان که در ایام گرما هرگاه که آفتاب در برج ثور میرسد در اول یکشنبه که در ماه جیتهی افتد خلایق از اطراف و اکناف هر دیار علمها گوناگون مرتب ساخته با سرور فراوان بآن موطن می برند و احیای شب جشن میکنند و ازدهام عظیم از مردم صالح و طالح اعنی لطیفه در طبقات اکبری شیخ ابوالفضل می نویسد که روزی از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی یعنی اکبر شاه شنیدم که شبی در نواحی آگره این همه هنگامه گرم بود بموجب شمه کریمه بطرز خاص عبور بانجا اتفاق افتاد در شیون احوال مردم خاطرم تماشائی بوده که ناگاه یکی از اوباش مرا شناخته بدیگری گفت که این بادشاه است چون برین معنی مطلع شدم بردگی چشم خود را گردانیده کاخ نما ساختم و تغیر روی بوضعی غریب کردم و بطوری که آنها نفهمند تماشائی بوده نظاره گی فنون تقادیر بودم چون آن مردم نیک بین نگاه کردند بجهت آن تغیر مرا نشناخته بایکدیگر گفتند که این چنین چشم و روی بادشاه را نیست و من بآهستگی از آن معرکه برآمده بمحفل مقدس آمدم فقط **ابوالحسن جرجانی** بتاریخ دهم محرم سنه چهارصد و بست و چهار هجری فوت نمود

تاریخ

بوالحسن آنکه بود جرجانی + شنیدم مثال او ثانی + روز عاشوره و سه شنبه بود + که از آفاق رحلتش فرمود

شده تاریخ صاحب جرجان بوالحسن زیب جای عدن جنان

۴۲۴

حکیم ابو علی سینا

مولدش بخاراست معاصر سلطان محمود سبکتگین و امیر قابوس والی جرجان گیلان بود و ابوعلی سینا را حجت الحق گفته اند در دوازده سالگی با دانشمندان بخارا مناظره کرد و ایشان را ملزم ساختی در خوارزم هفت سال درس گفت و از آنجا بجرجان دار جرجان عراق عجم افتاد و در خطه اصفهان بمرض اسهال و سحج در سال چهارصد و بست و هفت بعمر پنجاه و چهار سالگی درگذشت در تاریخ او گفته اند

تاریخ

۴۲۷ ۴۲۷ ۴۲۳ ۴۹۱

حجة الحق ابو علی سینا + در شجع آمد از عدم بوجود + در شصا کرد جمله کسب علوم + در تکز کرد این جهان بدرود

عدد لفظ شجع سه صد و هفتاد و سه میشود آن سال تولد اوست و عدد لفظ شصا سه صد و نود و یک میشد در آن سال جمله کسب علوم حاصل نموده و عدد لفظ تکز که چهارصد و بست و هفت میشود سال وفات اوست و حکیم ناصر خسرو اصفهانی که تخلص حجت مذهب تناسخ داشت معاصر وی ابو دو هر دو باهم صحبت داشته اند وفات حکیم ناصر خسرو در شهور سنه چهارصد و چهل و یک بوده و میان ولادت ابو علی سینا و فوت ابونصر فارابی سه سال فاصله نوشته اند قبر ابو علی سینا در دهیکان ست از اعمال بدخشان و منیر عبدالکریم در نسخه بیان واقع مینویسد که مقبره شیخ ابوعلی سینا در شهر همدان ست و چون کسی مرمت نمی کند خراب و ویران مطلق ست ازین تاریخ که در مخبر الواصلین مرقوم ست یکعدد در سال وفات او زیاده میشود

تاریخ

آن حکیمی که بوعلی سیناست + در همه علم واقف و بیناست + مثل او کس نبود در دوران + هم ریاضی و هم الهی دان +

برادرش سلطان ابراهیم پادشاه شد پادشاهی عالم وعادل وعلما دوست ودیندار وکثیر الاولاد بود وهمه دختران بسادات
کرام وعلماء عظام داده بود وچون او را با سلجوقیان صلح افتاد بهندوستان آمد بسیاری از بقاع وقلاع را مفتوح ساخت
وتا مدت چهل ودو سال بفراغ دل ملک راند ودر سنه چهار صد ونود ودو وفات یافت بعد ازو پسرش سلطان مسعود بتخت نشست

سالار مسعود غازی از شهدای عساکر غزنویه است مرقد او در شهر بهرایچ واقع ست سلسلهٔ نسب او به امام
محمد حنفیه بن علی ابن ابی طالب میرسد او را در دهلی ونواحی آن پیر علیم میگویند لقب او سلطان الشهداست معاصر ابو محمد
چشتی بوده وبعضی مردم که از علم تاریخ خبر ندارند معاصر خواجه معین الدین چشتی میگویند لیکن این مقدمه خلاف واقع است
محمد حنیفه دو پسران داشت پسر بزرگ عبد المنان وپسر خورد عبد الفتاح است خواجه احمد پیر ترکستان از اولاد عبد الفتاح است
وسالار مسعود غازی از اولاد عبد المنان ووالدهٔ او که ستر معلی نام داشت خواهر سلطان محمود غزنوی بوده وسالار
ساهو پدر سالار مسعود غازی را سلطان محمود برای جهاد وتسخیر ولایت هندوستان فرستاده بود تا که محمود در حیات بود کسی
از هندوان سر بر نیاورد ولیکن بعد از وفات او غلبه کرده چند بار جنگ نمودند سالار ساهو بتاریخ بست پنجم ماه شوال سال چهار
صد وبست وسه هجری از بیماری درد سر در بهرایچ فوت کرده مدفون گردید وسالار مسعود غازی که بتاریخ بست یکم ماه شعبان
روز یکشنبه سال چهار صد وپنج هجری در بلدهٔ اجمیر متولد شده بود بعد از وفات پدر قریب نه ماه در قید حیات بود وسه جنگ عظیم
با هندوان نموده چون بطرف بهرایچ متوجه گردید بسبب آنکه هوا گرم بود ساعتی در زیر درخت گلچکان که قریب بتکده سورج کند
بود نشست وسورج کند معبدگاه اهل هند بود وصورت آفتاب را بر سنگ تراشیده آنجا گذاشته بودند از آن سبب سورج کند
می گفتند وتمام هندوان بجهت پرستش وخصوص بروز یکشنبه می آمدند وآن را بالارکه نیز می گفتند وشهر بهرایچ را بنام او آباد
ساخته بودند بالجمله چون مسعود غازی ساعتی زیر آن درخت نشست گفت که سایه این درخت مرا بسیار خوش آمده
مناسب است که در اینجا باغی تیار شود پس فرمود درختهای کهنه که پیش سورج کند است همه را دور ساخته زمین را هموار
کنند ویک چبوتره رفیع زیر درخت گلچکان تیار نمایند وبتکده را بحال داشته گرد آن درختان نونهال نصب کنند پس در
چند روز باغی آراسته گردید درین عرصه چند بار هندوان جمع شده غلبه نمودند تا آنکه بتاریخ چهاردهم ماه رجب که روز جمعه
بود سال چهار صد وبست وچهار هجری جنگ شروع گردید بسیاری از مردان از هر دو جانب کشته شدند اکثری از شهدا را
در حوض سورج کند وبعضی را در چاه انداخته خاکپوش کردند بعد از آن سالار مسعود غازی نیز بزخم تیر که در شهرگ آمده
نشسته بود شهادت یافت وزیر همان درخت گلچکان او را دفن نمودند در آن وقت نوزده ساله بود وبعد از وقوع این واقعه
هندوان غلو نموده هر جا که اهل اسلام را می یافتند شهید میکردند عزیزی در تاریخ ولادت ووفات او این ابیات گفته

تاریخ

محبوب خدا که بود امیر مسعود ... در چار صد وچهار آمد بوجود
چون مدت بست [illegible] ... در چار صد وبست وچهار رحلت فرمود

۴۲۴

در مرآت مسعودی مرقوم است که بعد وفات سالار مسعود غازی روزی زنی عقیمه بر مرقد او متوجه شد حق تعالی او را پسری
عطا فرمود پس آن زن معه قبایل خود هر روز یکشنبه بجهت زیارت می آمد وهر جا که میرفت خارق مذکور اظهار میکرد
وهر روز خلایق زیاده می شد تا آنکه شهرت کالآتش از شرق تا غرب فرا رسید تا مدت سی سال بر مرقد او روضه وگنبد نبود
چون زهره نام دختر میر سید جمال الدین ساکن قصبه ردولی که نابینای مادرزاد بود توجه بجانب روحانیت او نمود

دروازهٔ روضهٔ سلطان محمود سراسر از چوب صندل ساخته بودند با نواع نقش خوب و مرغوب و منشی موهن لال که در سنه یکهزار و دوصد و چهل و هشت هجری بغزنی رفته بود در زیارت روضه مذکور نموده مینویسد که مردم آنجا می گفتند که هرگاه که سلطان محمود سومنات را فتح ساخته این دروازهٔ عالی را هم از ان بتخانه آورده بود و الله اعلم و بعد از ان چون در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و پنج هجری افواج سرکار کمپنی انگریز برای امداد شاه شجاع الملک دران دیار رفته کابل و قندهار و غزنی را فتح ساخت و شاه شجاع الملک را بر تخت نشانید و دوست محمد خان والی آن ولایت را اسیر نمود و بعد از چند سال اکبر خان پسر دوست محمد خان مکناٹن صاحب بهادر را بدغا بکشت و اکثری را گرفتار ساخته قید نمود سرداران انگریز هنگام معاودت از ان دیار قلعه غزنی را اسمار ساخته و آن دروازه صندلی را از مغنمات تصور نموده باز بهند وستان آوردند و آن را حالا در قلعه اکبرآباد با حتیاط تمام نگاه داشته اند فقط گویند که نشان دیدن شهر غزنی چهار چیز است هر که آن چیزها را ندیده هیچ ندیده چنانچه ازین ابیات مستفاد می گردد

ابیات در صفت شهر غزنی

نشانی شهر غزنی چار چیز است	کسی داند که او اهل تمیز است	اول دروازهٔ سلطان هویدا	فلک کنگره بر سر کنگره سرنگون سار
دوم طاقی است در سقف بنا ز	که افتد آفتاب از هر کناره	سوم سقاوهٔ سنگ رخام است	میان مسجد جامع مدام است
	چهارم مسجد را باش گویند	که کج محراب قبله راست گویند	

فهرست بادشاهان آل ناصر

ناصر الدین سبکتگین در سنه سه صد و شصت و هفت هجری در غزنی بر تخت شاهی نشسته و بعد سلطنت بیست سال در ماه شعبان سنه سه صد و هشتاد و هفت هجری وفات یافت و پسر خورد او اسمعیل در غیبت سلطان محمود که پسر بزرگ بود بر تخت نشست اما سلطان محمود بعد چندی او را بدست آورده قید نمود و بعد سلطنت سی و چهار سال قمری در سنه چهار صد و بیست و یک ازین جهان فانی بملک جاودانی سفر کرد بعد وفاتش پسرش سلطان محمد تا پنج ماه سلطنت نمود بعد از ان برادرش سلطان مسعود ابن سلطان محمود او را مکحول و محبوس نموده بر تخت بادشاهی نشست در سنه چهار صد و بیست و نه روز آدینه نهم ماه رمضان از طغرل بیک سلجوقی هزیمت یافته بطرف لاهور میرفت در اثنا راه لشکریان او را قید کرده برادرش محمد مکحول را بار دیگر بر تخت شاهی نشانیدند اما طغرل بیک از ان سال بر ملک خراسان و ماوراء النهر مستولی گشته در نیشاپور بر تخت نشست چون در سنه چهار صد سی و سه شاهزاده احمد پسر سلطان محمد مکحول سلطان مسعود را در حبس شهید کرد پسرش سلطان مودود بن سلطان مسعود جهت انتقام خون پدر با سلطان محمد مکحول جنگ کرده داد را با دیگر قاتلان پدر خود از جان کشته بر تخت سلطنت نشست و در سنه چهار صد و چهل و یک هجری در گذشت بعد از و برادرش سلطان ابو الحسن علی ابن سلطان مسعود بروز جمعه غره شعبان سنه مذکور در غزنی بر تخت نشست در سنه چهار صد و چهل و سه برادرش سلطان عبد الرشید او را قید کرده یک سال سلطنت نمود بعد از ان طغرل که یکی از امرا او بود او را کشته تاج شاهی بر سر خود نهاد و بعد از چهل روز به روز نوروز کشته شد بعد کشته شدن طغرل سلطان فرخزاد بن سلطان مسعود در سنه چهار صد و چهل و چهار هجری در غزنی بر تخت شاهی نشست و در سنه چهار صد و پنجاه وفات یافت مدت حکومت او شش سال بود و بعد از و

آسمان آمده چنانچه ازین ابیات فرخی مستفاد می گردد

ابیات

منات ولات و عزی که بت بودند	ز دست دبت آزری زمان آذر	وزان سه بیرون گشت و دو اهرمن	فکنده اند ستان پیش کعبه بر
منات را ز میان کافران بدزدیدند	بکشور دگر انداختند زان کشور	ز بهر آن بت بتخانه بنا کردند	بعد هزار تماثیل و صد هزار صور
پس آنگه آنرا کردند سومنات لقب	لقب که دید که نام اندرو بود مضمر	کسی نداند این را بر مقام کزین	ز آسمان بتخانه آمده است اندر

اما از کتب سلف براهمه معلوم مے شود که این بت از زمان کرشن تا زمان سلطان محمود زیاده از چهار هزار سال معبود براهمه بود و بقول براهمه کرشن در انجا غیبت نموده و در تاریخ حبیب السیر آمده که سومنات باتفاق ارباب تاریخ بتی است که هنود آنرا از اعظم اصنام اعتقاد دارند ولیکن از بیت شیخ فریدالدین عطار خلاف این معنی مستفاد می گردد

بیت

لشکر محمود اندر سومنات   یافتند آن بت که نامش بود لات

سپر تقدیر روز جنگ اهل سومنات فوج فوج به بتخانه شتافته و سومنات را در بغل گرفته و استعانت طلب کرده گریان بیرون می آمدند و جنگ می کردند تا زیاده از پنجاه هزار کس بقتل رسیدند و سلطان محمود بعد از فتح در درون بتخانه در آمده سقفی دید بغایت عریض و طویل مشتمل بر پنجاه و شش ستون که هر یک ازان ستونها بانواع جواهر نفیسه ترصیع یافته بودند و سومنات صنمی بود از سنگ بمقدار پنج گز طول که دو گز آن را در زمین فرو برده بودند چون سلطان را چشم بران افتاد بگرزی که داشت آنرا درهم شکست و قطعه از آن سنگ را بغزنی برده در آستانه مسجد جامع فرش نمود و از شکم آن بت جواهر نفیسه بسیار بیرون آمد هندوان هر شب آن بت را بآب تازه گنگ غسل مے داده اند و از سومنات تا دریای گنگ زیاده از دو صد و بیست فرسنگ است و درین مابین مردم نشسته بودند و هر روز آب تازه می آوردند و زنجیری از طلا بوزن دویست من هندی در انجا آویخته بودند و دران زنجیر زنگها تعبیه نموده بودند و هر گاه آن زنجیر را حرکت می آوردند براهمه بآواز آن شروع در عبادت میکردند فقط +

بالجمله سلطان محمود بعد از سلطنت سی و چهار سال قمری از مرض دق بروز پنجشنبه بیست و سوم ربیع الآخر سنه چهار صد و بیست و یک هجری که مطابق سی ام ماه اپریل سنه یکهزار و سی عیسوی می شود ازین جهان فانی رحلت نموده اما علما در سال وفات او اختلاف نموده اند بعضی سنه چهار صد و نوزده و برخی چهار صد و بیست هجری نیز نوشته اند ولیکن تاریخی که بالا مذکور شد صحیح است زیرا که بر تربت او که در غزنی تا حالت تحریر این صحیفه موجود است بخط کوفی همان تاریخ مرقوم است بسنه احد و عشرین و اربعمائه بر مرقد او صاف ظاهر است این چند ابیات در وفات او از مجمع الواصلین نوشته شد که ازان سنه چهار صد و بیست هجری استخراج مے یابد

تاریخ

آنکه محمود غزنوی بوده	واقف سر معنوی بوده	بزمانش زمانه رونق داشت	اهل آفاق تحت عشرت کاشت
ملک از عدل او گلستان شد	سبز و خرم ریاض دوران شد	مثل او هیچ بادشاه نبود	بزمانش فغان و آه نبود
	سال سنقار ان خدیو زمان	۴۲۰ ہاتفم گفت شاه باز جهان	

بنام جهان داور و کردگار ✣ ز هجرت شده چار صد سال بار تاریخ ز هجرت شده پنج هشتاد بار ✣ که گفتم من این قصهٔ شاهوار اگر مدت سی سال را از چهار صد منها کرده شود سه صد و هفتاد باقی ماند پس ظاهر است که فردوسی از همین سال بگفتن کتاب شاهنامه مشغول گشته و مصداق همین این ابیات شاهنامه است که فردوسی بعد نظم کردن قصهٔ یزدگرد شاه گفته ✣ ✣

تاریخ

سرآمد کنون قصهٔ یزدگرد	بماه سفندارمذ روز ارد	ز هجرت سه صد سال و هفتاد و چار	بنام جهان داور کردگار

ازین کلام بر ظاهر است که فردوسی نه بخواهش سلطان محمود بگفتن شاهنامه کمر بسته بلکه شانزده سال پیش از جلوس سلطان باین کار مشغول گشته و بعد از ان حسب خواهش سلطان باقی داستانها را بنظم آورده در طبقات اکبری مرقوم است که فردوسی بسال چهار صد و شانزده هجری فوت کرده

در کیفیت دولت آل ناصر یعنی سلطان ناصر الدین سبکتگین غزنوی

در زمان دولت امیر عبد الملک بن نوح بادشاه ماوراء النهر حکومت خراسان به سلطان الپتگین تعلق داشت بعد وفات امیر عبد الملک الپتگین انحراف ورزیده در سنه سه صد و پنجاه هجری باطراف غزنی رفت و بر افاغنه آنجا استیلا یافته بادشاه آن ولایت گشت و بعد سلطنت پانزده سال وفات کرد بعد از و پسرش ابو اسحاق یک سال حکومت نموده شاید که در سنه سه صد و شصت و هفت در گذشت چون وارثی نداشت اعیان مملکت سبکتگین را که یکی از بنده های سلطان الپتگین بود ملقب بسلطان ناصر الدین سبکتگین ساخته در غزنی بر سریر شاهی نشانیدند اول او ست از بادشاهان اسلام که رخ سوی هندوستان نموده و پاره از ملک هند بدست آورده بعد وفاتش که در سال سه صد و هشتاد و هفت در ماه شعبان بوقوع آمده پسرش سلطان محمود سبکتگین در غزنی سریر سلطنت و ایالت را رونق بخشید فقط سلطان محمود غزنوی پسر سلطان ناصر الدین سبکتگین است در اوایل بات پنجم بر ولایت غزنه سلطنت میکرد در حین حیات پدر بعضی از بلاد خراسان و ماوراء النهر را از دست آل سامانیه بر آورده بود و بعد صعود نمودن بر معراج سلطنت قصد امیر عبد الملک ثانی بن نوح کرده بر و غالب آمده بر تمامی خراسان و ماوراء النهر مستولی گشت معاصر القادر بالله خلیفه بغداد بود و در هندوستان رفته بتاریخ هشتم محرم سال سه صد و نود و دو هجری با راجه جیپال در پشاور جنگ کرده بر و غالب آمد در گردن جیپال حمایلی بود که جواهر آن یکصد و هشتاد هزار دینار قیمت آن کرده بودند بالجمله سلطان محمود همبرین منوال دوازده مرتبه در هند آمده فتوحات عظیم نموده و فیلهای عظیم الشان و غنیمت بیکران بدست آورده بسیاری از ملک هندوستان تاخت و تاراج نموده در تصرف خود آورده و در متهرا بت خانه های عظیم بودند لشکر سلطان آن شهر را غارت کرده بتخانه ها را سوختند و یک بت زرین را بفرموده سلطان شکستند نود و هشت هزار و سه صد مثقال زر پخته بود و یک پارهٔ یاقوت کحلی یافتند که چهار صد و پنجاه مثقال وزن داشت در سنه چهار صد و شانزده هجری بقصد تسخیر سومنات متوجه گردیده بعد جنگ قلعه را مفتوح ساخت و لوازم تاخت و تاراج بعمل آورده بتخانه ها را از بیخ و بنیاد بر کند و بت سومنات را که بت بزرگترین و طولانیش پنج گز بود بغزنی برده بر در مسجد جامع انداخت و در کتاب هفت اقلیم مسطور است که سومنات شهریست از توابع گجرات بر ساحل دریای عمان و در بتخانه آن شهر بتان زرین بسیار بوده و بت بزرگتر را منات می گفته اند که در زمان ظهور محمد مصطفی صلعم آن بت را از خانه کعبه آورده به هند آورده اند و برابر جواهر با اهل آن دیار فروخته اند و ایشان بتخانه جهت وی ساخته سومنات نام کردند و برخی گفته اند که از

بعد ازین ترا دیده پیش من راه نیست بعد از آن فردوسی بخانه خود آمد و بیتی چند در هجو سلطان گفته با ایاز داد و گفت که بعد بیست روز
روزی که سلطان خوشوقت باشد این کاغذ را بوی خواهی داد و این بگفت و راه طبرستان پیش گرفت بعد از چندگاه ایاز کاغذ را
بسلطان داد و سلطان خواند متغیر شد و مردم در پی او بخراسان و طوس فرستاد تا او را بیارند و عذر خواهند و تمام زر بدهند آورا
سلطان بحسن میمندی و دبیران در خشم شد و ایشان را در بند کرد و شصت هزار درم از ایشان بستید و گفت که شما مرا بدنام
کردید با حسدی که داشتید او چیزی گفته که تا جهان باشد نویسند و بخوانند و آن بیتها در شاهنامه بماند و بی هجو شاهنامه ناقص است
بیت گذشت شوکت محمود و در زمانه نماند + جز این فسانه که نشناخت قدر فردوسی + باری چون فردوسی بطبرستان رسید
شهید شیرزاد را که از نسل یزدجرد شهریار بود مدح بدید و گفت که من این کتاب را بنام تو می‌کنم چه همه اخبار و آثار اجداد تست شیرزاد
وی را بنواخت و گفت محمود خداوند من است شاهنامه را بنام وی رها کن و روز دیگر صد و بیست هزار درم بوی فرستاد و گفت
که هجو سلطان بمن فرست و دل با محمود خوش کن که سلطان را جمعی برین داشتند که رضای تو نجست فردوسی آن هجو را بوی فرستاد
فرمود تا بشستند و پس از آن فردوسی این چند بیت در عذرخواهی آن گفت + + ابیات + +

حکیم گفت کسی را که بخت نیک نداد + بهیچ وجه مراد او را ز بخت نیست	بدریا در نشین گر روزی + بدست افتد دری که کمی اش پیداست
نجسته حضرت محمود را دل دریاست + چگونه دریا را که کناره پیدا نیست	شدم بدریا غوطه زدم ندیدم دُر + گناه بخت منست این گناه دریا نیست

بعد از آن فردوسی چون بطوس رفت خبر بسلطان رسید خلعتی نیکو با زر و سیم بسیار نزد او فرستاد چون آنکس بدر شهر طوس
رسید جنازه فردوسی را با غلغله تمام بیرون آوردند پرسید جنازه کیست گفتند فردوسی است او غمگین شده نزد سلطان کس فرستاد
تا چه فرماید سلطان فرمود آن مال را بوارثان او بدهند و عذر خواهند از فردوسی دختری مانده بود که همت مردانه داشت آن
مال را نزد او بردند دختر قبول نکرد و گفت که پدر من قبول نکرد من نیز قبول نمیکنم بسلطان خبر رسانیدند سلطان فرمود تا از آن
زر عمارتی عالی بر قبر فردوسی تعمیر نمودند و آن ابیات هجو که فردوسی در اتمام شاهنامه گفته اند تا بر صفحه روزگار یادگار ماند و چند بیت

ابیات هجو

بدان شهریارا که این روزگار	نماند بسی بر کسی یادگار
میازار موری که دانه‌کش است	که جان دارد و جان شیرین خوش است
بدانش نه بد شاه را دستگاه	وگرنه مرا بر نشاندی بگاه
اگر مادر شاه بانو بدی	مرا سیم و زر تا بزانو بدی
کف شاه محمود عالی تبار	نه اندر نه است و سه اندر چهار
بسی رنج بردم درین سال سی	عجم زنده کردم بدین پارسی
بپاداش من گنج را بر گشاد	مرا از بهای فقاعی نداد
بترس از خدا و میازار کس	ره رستگاری همین است و بس
چو دیدی تو این خاطر تیز من	نه اندیشی از طبع خونریز من
اگر شاه را شاه بودی پدر	مرا تاج دادی و زرین کمر
ز خسرو نژادی نه والاسری	پدرش از مغانان به آهنگری
پرستارزاده نیاید به کار	اگر چه بود زاده شهریار
بسی سال بردم بشه‌نامه رنج	که تا شاه بخشد بمن مال و گنج
کنون عمر نزدیک هفتاد شد	امیدم به یکبار بر باد شد

مؤلف گوید که از کلام فردوسی چنان مستفاد میگردد که او شاهنامه را بمدت سی سال بنظم آورده و در آن وقت عمرش قریب
به هفتاد رسیده بود چون در مقامی دیده شد که او بعد از آنکه از سلطان رنجیده متوجه طبرستان شد قریب ده سال دیگر
زنده بود و پس ظاهر است که هنگام وفات او که در سنه چهارصد و یازده هجری بوقوع آمده عمرش زیاده از هشتاد سال بوده
باشد و فردوسی کتاب شاهنامه را در سنه چهارصد هجری ختم کرده چنانچه تاریخ آن خود گفته + + تاریخ + +

سلام گفت جواب سلام دادند چون نشست پرسیدند از کجائی گفت از قصبه طوس گفتند هر کدام یک مصرعه گوییم هر که تواند گفت رفیق ما باشد والا برود اول عنصری گفت مصرعه چون عارض تو ماه نباشد روشن ✤ مصرعه ثانی فرخی گفت مصرعه مانند رخت گل نبود در گلشن ✤ مصرعه سیوم عسجدی گفت مصرعه مژگان تو همی گذر کند در جوشن ✤ مصرعه چهارم فردوسی گفت مصرعه مانند سنان گیو در جنگ پشن ✤ چون قرار بود که حرف ردی هر مصرعه شین و نون باشد غیر از لفظ پشن دیگر قافیه نداشت شعرا متعجب شدند و پرسیدند که گیو و پشن که بودند فردوسی داستانهای ایشان گفت شعرا را خوش آمد احترام و عزت فردوسی نمودند و گفتند که این مرد را به سلطان باید نمود تا شاهنامه بگوید روز دیگر با هم گفتند که اگر این مرد را سلطان ببیند ما را نزد سلطان آبرو نماند پس بجا جان گفتند اگر مردی بدین صورت بیاید نزد سلطان نگذارند فردوسی چون حسد ایشان دید همان شب داستان رستم و اسفندیار را نظم کرده بماهک داد تا بمطالعه سلطان رسانند سلطان را خوش آمد و باحضار او مثال داد چون فردوسی بمنزل سلطان آمد حکم شد که یکی از شعر اشعری که مناسبتی با خوحسن داشته باشد بگوید شعرا از موزون را اشاره بفردوسی نمودند فردوسی در بدیه این رباعی گفت رباعی مست است بتا چشم تو و تیر بدست ✤ بس کس که ز تیر چشم مست تو نه خست گر پوشد عارضت زره عذری هست ✤ کز تیر بتر سد همه کس خاصه ز مست ✤ سلطان را التفات زیاده گشت بعد از آن عنصری به سلطان عرض نمود که بنده را از خدمت سلطان فراغ نیست که شاهنامه را به نظم آورد اما اگر فردوسی که ادراک عالی و قوت سخن و فرصت تمام دارد حکم شود تا بدین کار مشغول گردد پس سلطان فردوسی را فرمود که میخواهم که شاهنامه را بنظم آوری فردوسی قبول فرمود سلطان نزدیک قصر خود فردوسی را جای داد تا در انجا اقامت گزیده بگفتن شاهنامه مشغول شد همگی ارکان دولت پیش فردوسی میرفت الا خواجه حسن میمندی که بر و حسد میبرد و عنصری چون قوت سخن فردوسی دید چند بیتی از شاهنامه در جنگ رستم و سهراب که گفته بود بسوخت فردوسی هر داستانی که بنظم می آورد بنظر سلطان میرسانید و سلطان بعوض هر بیت یک دینار طلا وعده فرمود فردوسی دفترها و قصه ها انچه که بود به نظم آورد تا مدت سی سال تمام کرد و بخدمت سلطان برد چون در ابتدای شاهنامه شرط آداب نگاه داشته بود و سخن در مذهب تشیع که طریقه او بود گفت چنانچه این بیت از وست ✤ ابیات ✤

بدان زادم هم بدین بگذرم ✤ ثناگوی پیغمبر و حیدرم ✤ اگر چشم داری بدیگر سرای ✤ بنزد علی و نبی جوی جای

گرت زین بد آید گناه من است ✤ همین است و آیین و راه من است ✤ اگرچه سلطان را ناخوش آمد لیکن بموجب وعده فرمان داد که شصت هزار دینار طلا بدو دهند حسن میمندی جماعتی از دبیران و مصاحبان را در کار کرد تا سلطان را از آن وعده مانع آمدند و گفتند که شصت هزار دینار طلا بیک شاعر مفلوک دادن چه لایق است اگر شصت هزار دینار نقره بدهند بسیار است سلطان گفت شما دانید پس شصت هزار دینار نقره بدو فرستادند دینارها را بر در سرای او آوردند چون شنیدند که در گرمابه است بدر گرمابه بردند چون او از گرمابه بیرون آمد از دیدن شصت هزار دینار نقره ملول شد بی توقف بیست هزار درم به حمامی داد و بیست هزار درم به شخصی که کاسه شربت آورده بود داد و بیست هزار دیگر بکسانیکه زر نزد او آورده بود مدد داد خبر به سلطان رسانیدند رنجیده شد و حسن میمندی که حاضر بود گفت اگر سلطان او را آتشش درم میفرستاد بایستی که بر دیده نهاده قبول میکرد این ادای بی ادبی است و نیز مذهب قرمطی دارد و قرمطی اهل تشیع را گویند سلطان فرمود که در پای پیلش اندازند این خبر بفردوسی رسانیدند تمام شب در اندیشه بود وقت نماز بامداد آنجا که سلطان وضو میساخت رفت و در پای سلطان افتاد و گفت حسودان سخن بنده را بلطف دیگر بعرض حضرت سلطان رسانیده اند بنده قرمطی نیست سلطان فرمود از سر گناه تو درگذشتم اما بعد از این

بقول اکثر هزار بیت از داستان گشتاسپ در سلک نظم انتظام داده بر دست غلامی کشته شد چنانچه فردوسی اشاره بدان کرده میگوید

اشعار فردوسی

جوانی بیامد گشاده زبان	سخن گفتن خوب و طبع روان ز گشتاسپ و ارجاسپ بیتی هزار	بشعر آرم این نامه را گفت من بگفت و سر آمد برو روزگار	از و شادمان شد دل انجمن

ابو نصر اسمعیل بن حماد الجوهری صاحب صحاح اللغات در سنه صد و نود و دو یا کرسنه صد و نود و چهار هجری فوت کرده ❊

تاریخ از مجمع الواصلین

۳۹۲

انکه دانش بعد صفات آمد	جوهری کاشف اللغات آمد سال ترحیل او ز بدوی حساب	سال ترحیل آن وحید زمان مظهر از رحمة الله تعالی در باب	رحمة الحق رقم زده رضوان

مات پنجم از ابتدای سال چهار صد و یک لغایت سنه پانصد از هجرت
ذکر خلفای عباسیه که در مات پنجم در بغداد خلافت نموده اند

در ابتدای مات پنجم القادر بالله که بست و پنجم خلیفه از خلفای عباسیه بود بر سریر خلافت بغداد جا داشت معاصر سلطان محمود غزنوی بود و در سنه چهار صد و بست و دو هجری بعد خلافت چهل و یک سال و سه ماه رحلت نمود بعد از وی پسرش القائم بامر الله ابن قادر خلیفه شد و چهل و چهار سال و هشت ماه خلافت نموده در سنه چهار صد و شصت و هفت پدرود این جهان فرمود بعد از و نبیره او المقتدی بامر الله بن محمد بن القائم بر سریر خلافت نشست و بعد حکومت نوزده سال و پنجاه در سنه چهار صد و هشتاد و پنج در گذشت بعد از وی پسرش المستظهر بالله بن مقتدی بر مسند خلافت نشست و بست و پنج سال و چند ماه خلافت نموده در گذشت شیخ ابو سعید ابو الخیر بتاریخ چهارم شعبان سنه چهار صد و شش هجری فوت کرده

تاریخ

۴۰۶

قطب حق بوسعید ابو الخیر است	رهنمای یگانه و غیر است ذات او دلگشای فردوس است	شد ز دنیا بسوی اوج جنان سال نقلش جای فردوس است	بشب جمعه چهارم شعبان

ابو القاسم منصور الفردوسی مرقوم است که فردوسی فردوس فصاحت را رضوان و دعوی بلاغت را برهان بود و مصداق این معنی شاهنامه است که همگنان را در خجالت انداخته از دهقان زادهای طوس بود و منصور نام داشت و کنیتش ابو القاسم و نام پدرش فخر الدین احمد نقل است که در ایام دولت سامانیه دقیقی اندک زمانی بنظم شاهنامه مشغول شد و کشته گردید چون ریاض دولت آل ناصر سامر گردید سلطان محمود را بنظم آن کتاب میلی تمام بهم رسید و عنصری شاعر بتکلیف و تکلف بصد دقت حکایتی انشا میکرد چون آوازه خواهش سلطان همه جا رسید فردوسی که در خود استعداد آن میدید از جنگ فریدون و ضحاک بیتی چند بنظم آورد چنانچه همه کس را بشنودن آن رغبت پیدا شد و آوازه او به سلطان رسید و فرمان طلب بنام او صادر گردید فردوسی عازم غزنی شد چون بشهر در آمد قضا را به ندیم سلطان که ماهک نام داشت بازخورد و بمنزل او فرود آمد اتفاقا روز دیگر عسجدی و فرخی و عنصری شاعران در باغی نشسته شراب میخوردند که از دور فردوسی را دیدند که می آید باهم گفتند که مردی بیگانه می آید عیش ما منغص خواهد کرد بهتر آنست که بطریق ظرافت او را دفع کنیم و هر کدام مصرعه گوییم که مصرعه چهارم قافیه نداشته باشد یقین که او نتواند گفت خود بخود خواهد رفت چون فردوسی نزدیک رسید

بست و چهارم ز ماه ذیقعده	بود کان مه به برج عدل شده
نود و هفت سال عمرش بود	کان زمان زین جهان شد بصعود
گفت تاریخ نقل او فاضل	بود حلاج محو حق کامل

ستاره و نباله دار در نگارستان مرقوم است که در زمان المتقی بالله بن المقتدر خلیفه بغداد در سنه ثلثین و ثلث مائه هجری که مطابق سنه نهصد و چهل و دو عیسوی بود کوکبی ظاهر شد که ذنب او از مشرق تا به مغرب گرفت و هیجده روز بماند و از تاثیر این علامت یک جریب گندم به سه صد و بست مثقال طلا شد بیت گشت چون پروین بقیمت سنبله + کار گندم اینچنین بالا گرفت + **شیخ ابو بکر الشبلی** در نفحات آمده است که نام وی جعفر بن یونس است و شیخ الاسلام احمد جام گفته که او مصری است به بغداد آمده و در مجلس خیر نساج توبه کرد شاگرد جنید بود عالم بوده و فقیه پدر وی حاجب الحجاب خلیفه بود هشتاد و هفت سال عمر یافت و در سنه اربع و ثلثین و ثلث مائه در ماه ذی الحجه از دنیا رفته قبر وی در بغداد است تاریخ زهی بر اولیا

تاریخ

شیخ شبلی که بحر عرفان بود	روز نقلش بعید قربان بود
ذات او بود صاحب ارشاد	شد رقم سال عمر او هشتاد
سال ترحیل آن سالک دین	بجنان آبروی داد ببین

حکیم کسائی ولادت او روز چهارشنبه بست و هفتم ماه شوال سنه سه صد و چهل و یک هجری بوقوع آمده چنانچه از این قطعه که خود گفته مستفاد میگردد

قطعه

بسه صد و چهل و یک رسید نوبت سال	چهارشنبه و سه روز باقی از شوال
بیامدم بجهان تا چه گویم و چه کنم	سرود گویم و شادی کنم بنعمت و مال
دریغ فر جوانی دریغ عمر لطیف	دریغ صورت نیکو دریغ حسن و جمال
سرم بگونه شیر است و دل بگونه قیر	رخم بگونه نیل است و تن بگونه نال

مقدم الشعرا رودکی البخاری

در هفت اقلیم مسطور است که فرید الدین ابو عبد الله محمد الرودکی از نوادر فلکی بوده و در زمره انام از عجایب ایام تولد وی از رودک سمرقند است و از مادر نابینا پیدا شده در هشت سالگی قرآن را تمام حفظ نمود و بعد از آن بشعر رغبت نمود و او را حق سبحانه تعالی آوازی خوش و صوتی دلکش عنایت فرموده بود و در آخر بمطربی افتاد و بربط بیاموخت و کارش در نوازندگی بجایی رسید که آب دستش در مقام نواختن هم خاک مثال بباد دادی و هم آتش در جگر که در رشته زدی چون آوازه او باطراف و اکناف رسید امیر نصر بن احمد سامانی که امیر خراسان و ماوراء النهر بود بقربت خویشتن مخصوص گردانید و او اول کسی است از عجمیان که دیوان شعر ترتیب داده و امیر نصر رودکی را صله نظم کتاب کلیله و دمنه هشتاد هزار درم نقره انعام فرموده چنانکه عنصری میفرماید بیت

چهل هزار درم رودکی ز مهتر خویش	عطا گرفت بنظم کلیله و دمنه

و در ترجمه یمینی مسطور است که عدد اشعار رودکی هزار هزار و سه صد و بست بیت رسیده بود و در بعضی نسخ آمده که اشعار وی صد دفتر بود و وفات وی در سال سه صد و چهل و سه بر داده دقیقی از فحول شعرا بوده و در اکثر کتب مسطور است که چون اکلیل سلطنت خراسان و توران بفرق آل سامان مکلل گردید خواستند که احوال سلاطین عجم را در سلک نظم انتظام دهند چون در آن وقت نظم عالی نگشته بود و این شیوه چندانی شیوع نه پذیرفته هر آینه از حیز قوه بفعل نمی آمد چون نوبت بامیر نوح بن منصور سامانی رسید همگی همتش بدان مصروف گردید که سنار این اراده از مصباح عطای او بحصول پیوندد لاجرم دقیقی را که قدوه شعرای عصر و زمان بود مشمول انعام و اکرام گردانیده قلاده این خدمت بر قبه او انداخت و دقیقی بقول اقل بست هزار د

نسبت کرده اند که از اصحاب حلول بود نقلی است که منصور با چهار صد صوفی بجای میرفت روزی چند چیزی نیافتند حسین را گفتند
مارا شیر بریان می باید گفت بنشینید پس دست از پس پشت کرده شیر بریان باد و قرص بکی میداد تا چهار صد بریان و چهار صد
قرص داد بعد ازان گفتند ما را رطب میباید گفت مرا بیفشانید رطب ازوی میبارید تا سیر خوردند نقل است که طایفه او را در بادیه گفت
مارا انجیر می باید دست در هوا کرد طبقی انجیر تازه پیش نهاد و یکبار دیگر خواستند طبقی حلوا در بادیه پیش ایشان نهاد تا آنکه کارهای
عجیب ازو پدید آمد خلق متحیر شدند و سخن او بخلیفه المقتدر عباسی رسانیدند و جمله بقتل او اتفاق کردند از آنکه انا الحق میگفت گفتند که هو الحق
بگو گفت بلی همه اوست شما میگوئید که او گم شده است بلکه حسین گم شده است بحر محیط گم نشود خلیفه را خبر کردند که حسین چنین میگوید
گفت بگذارید تا بکشندش و علی بن عیسی را که وزیر خلیفه بود بر وی متغیر گردانیدند و ایمه فتوی دادند که او را باید کشت خلیفه فرمود
تا او را بزندان کردند تا مدت یکسال و نیم او در زندان بود و خلق می آمدند و مسئله میپرسیدند در زندان سه صد کس بودند شبی ایشان
را گفت ای زندانیان شما را خلاص میدهم گفتند چرا خود را خلاص نمیدهی گفت در بند خداوندیم و پاس سلامت میدارم اگر خواهم بیک
اشاره همه بندها بگشایم پس بانگشت اشاره کرد همه بندها از هم فرو ریخته شد ایشان گفتند کجا رویم که در زندان را بسته اند اشاره
بدیوار کرد فی الحال از قدرت الهی رخنه شد و راه پدید آمد گفت اکنون سر خویش گیرید گفتند تو چرا نمی آئی گفت ما را با وی سریست که
جز بر سر دار نمیتوان گفت که حق را با ما عتابی است چون روز شد خلیفه را خبر رسید گفت فتنه خواهد شد او را بکشید یا چوب زنید که
ازین سخن برگردد سه صد چوب زدند هر چوب که میزدند آواز فصیح می آمد چون او را بر دار کردند چند هزار آدمی گرد آمدند او چشم گرد
میکرد و میگفت حق حق حق انا الحق و هر کسی سنگی می انداخت شبلی بموافقت را گلی انداخت حسین آهی برکشید گفتند ازین سنگها
آه نکردی و از گلی آه کردی چه معنی است گفت از آنکه اینها نمیدانند معذورند و از وی سختم می آید که او میداند که نمی باید انداخت
پس دستش جدا کردند خنده بزد پایش بریدند تبسمی کرد پس چشمهایش بکندند قیامتی از خلق برخاست بعضی میگریستند و بعضی
سنگ می انداختند و آخرین سخن از حسین این بود که گفت الواحد الفرد الاحد پس زبانش بریدند و نماز شام بود که سرش
از تن جدا ساختند در میان سر بریدن تبسمی کرد و جان بداد مردمان خروش کردند که حسین گوی قضا به پایان رضا برد و از
یکیک اندام آوازی آمد که انا الحق گفتند که این فتنه ازان بدتر خواهد بود که در حال حیات او پس اعضای او را سوختند از خاکستر
نیز همان آوازی آمد که انا الحق و در وقت قتل خون که ازوی می آمد نقش الله ظاهر میشد و حسین پیش ازین خادم را گفته بود
که چون خاکستر من بدجله اندازند آب قوت گیرد چنانکه بغداد را بیم غرق باشد ترا باید که آن ساعت خرقه من برلب آب بری
و بعصا بزنی تا آب برقرار خود برود چون روز سیوم خاکستر او بآب دادند همچنان آواز انا الحق می آمد و آب قوت کردن گرفت
خادم خرقه بلب دجله برد و بعصا بزد فی الحال آب برقرار خود زد و خاکسترش خاموش گشت پس ازان خاکستر را جمع کردند
و دفن ساختند در نفحات است که با جنید و ثوری صحبت داشته و شاگرد عمرو بن عثمان مکی است و عبد الملک اسکاف
که شاگرد حلاج بود و صد و بیست سال عمر داشت او میگفت که وقتی حلاج را گفتم ای شیخ عارف که باشد گفت عارف آن
باشد که روز سه شنبه شش روز مانده باشد از ماه ذی قعده سنه سبع و ثلث مایه وی را به باب الطاق برند در بغداد و دست
و پای او ببرند و چشم او را برکنند و نگونسار بردار کنند و بسوزانند و خاک او را بر باد دهند این همه که گفته بود یک یک بر سر او
گذشت والله اعلم و این تاریخ از کتاب مخبر الواصلین است که ازان سنه سه صد و نه استخراج میباید + تاریخ +

تا هبا ز هوای عالم نور | هست بیشک حسین بن منصور
سلخ عاشور و سه شنبه بدان | روز قتلش باتفاق جهان

بوده و ایشان پادشاهان عادل گستر و فاضل پرور بوده اند رباعی نه تن بودند ز آل سامان مذکور گشته بامارت خراسان مشهور
اسمعیل و احمدی و نصری ✤ دو نوح و دو عبدالملک و منصور ✤ و بعضی ده نفر قرار داده اند یعنی ابو ابراهیم اسمعیل بن نوح را
که بمنتصر اشتهار داشته داخل پادشاهان نموده اند اول ایشان امیر اسمعیل سامانی بود که معتمد خلیفه در سنه دو صد و شصت
و یک هجری پدرش احمد بن اسد بن سامان را ولایت ماوراءالنهر تفویض نموده بود و چون او رحلت کرد پسرش اسمعیل استیلا
پیدا کرد و پس ازانکه عمرو لیث را گرفتار ساخت و بموجب امر معتضد خلیفه محمد بن عمرو لیث را انداخت مملکت بنی لیث او را مسلم شد
و اسم سلطنت برو اطلاق یافت منقول است که چون عمرو لیث در سال دو صد و هشتاد و هشت هجری بدست امیر اسمعیل اسیر شد
امیر در تفتیش خزاین او شد و در تفحص آن متوجه هرات گردید ساکنان آن بلده امان خواستند امیر ایشان را امان داده از اموال
عمرو استعلام کرد هر چند بیشتر جست کمتر یافت در خلال این حال کنیزی از کنیزگان خاصه شهریار گردن بندی که مرصع بود
بقطعهای لعل از گردن بیرون کرده بموضعی نهاد غلیوازی قطعه های لعل را گوشت پنداشته در ربود و بعضی از ترکان سوار
شده بهر جانب که آن موشگیر پرواز میکردی تاختند بحسب اتفاق حمایل از چنگال غلیواز جدا شده در چاهی افتاد بجهت بیرون
آوردن مردم بچاه در آمدند و ازان چاه بچاه دیگر راه بردند و صنادیق مملو از زر و گوهر یافتند آن خود خزانه عمرو بود و اسمعیل سامانی
بعد حکومت بیست سال در سنه دو صد و نود و پنج فوت کرد و بعد از وی پسرش احمد بن اسمعیل بر مسند امارت نشست و بعد شش
و نیم سال بدست غلامان در سنه سه صد و یک کشته شد بعد از وی پسرش نصر بن احمد که معاصر خلیفه الراضی بالله بود مدت
سی سال بعدل و داد روزگار گذرانید و در سال سه صد و سی و یک بعارضه سل درگذشت رودکی شاعر از ندمای او بود بعد از وی
پسرش نوح بن نصر دوازده سال و کسری حکومت کرده در سنه سه صد و چهل و سه وفات یافت بعد از وی پسرش
عبدالملک بن نوح هفت سال و شش ماه حکومت نموده در سنه سه صد و پنجاه از اسپ افتاده جان داد بعد از وی
برادرش منصور بن نوح بحکومت رسید در اوایل سلطنت او الپتگین که حکومت خراسان تعلق بدو بود از پادشاه خود انحراف
ورزیده بغزنی رفت و بر افاغنه آنجا مستولی گشته پادشاه آن ولایت گردید امیر منصور مدت پانزده سال حکومت کرده
نماند بعد از وی پسرش نوح بن منصور که معاصر سلطان سبکتگین بود بحکومت رسید و بعد حکومت بیست و دو سال در سنه
سه صد و هفتاد و هفت درگذشت بعد از وی پسرش منصور بن نوح بامارت رسید و یک سال و هفت ماه حکمرانی کرده
بایمای برادرش مکحول گردید عبدالملک بن نوح امیر شد و در سال سه صد و هشتاد و نه بدست ملک ترک ایلک خان
گرفتار شد و رخت هستی بباد فنا داد برادر او اسمعیل دو سه نوبت با لشکریان ایلک خان محاربات نمود تا که در سنه سه صد
و نود و پنج هجری ماهرو نامی که سردار طایفه بود باعث قتل او شد بعد ازان دولت این طبقه بانتها رسید شیخ حسین
بن منصور حلاج بیضاوی در اکثر تواریخ مسطور است که او حلاج نبود روزی بر انبار پنبه برگذشت و اشارتی کرد در حال
دانه از پنبه جدا شد خلق متحیر شدند و یرا حلاج نام کردند والله اعلم کار او کار عجب بود همه عمر در غایت سوز و اشتیاق مست و بیقرار
و شوریده روزگار بود و او را تصانیف بسیار است فراستی داشت که کس نداشت و اغلب مشایخ کبار در کار او ابا کرده اند که
او را در تصوف قدمی نیست مگر شیخ عبدالله و شیخ ابوبکر شبلی و شیخ ابوالقاسم قشیری او را قبول کرده اند و شیخ ابوسعید
و شیخ ابوالقاسم جرجانی و شیخ ابوعلی فارمدی و امام یوسف همدانی در کار او سری داشته اند و بعضی در کار او متوقف اند
ابوالقاسم قشیری گفته در حق او که اگر مقبول بود در نزد حق مردود نگردد و اگر مردود بود بقبول خلق نشود و باز بعضی او را به سحر

در سنه تسع وتسعین و مائتین از دنیا رفته و درست در آن است که در سنه تسع وتسعین و مائتین بر رفته شیخ جنید بغدادی عرش آگین فرخی اصل و از نهاوند است و در بغداد و هم نشیمن شاگرد شافعی بوده و مذهب سفیان ثوری داشت یا سری سقطی و حارث محاسبی و محمد قصاب صحبت داشته و شاگرد ایشان بود در سنه سبع و تسعین و مائتین از دنیا رفته و فی تاریخ ابن خلکان سنه ثمان وتسعین وقیل سنه تسع وتسعین و مائتین الله اعلم و این تاریخ منظومه که از مخبر اتواریست سال صعود ورود شیخ

تاریخ

معدن علم و مخزن عرفان		سید الطایفه جنید است آن		روز جمعه و ششم رجب بوده		که بفردوس نقل فرموده
سال ترحیل او ز هشت بلبق		گفت هاتف جنید واصل حق		قبر عالی او به بغداد است		موضع فیض و جای ارشاد است

مات چهارم از شروع سال سه صد و یک لغایت سال چهار صد هجری

ذکر خلفای عباسیه که در مات چهارم در بغداد خلافت نموده اند

در افتتاح این مات المقتدر بالله بن معتضد که هیجدهم خلیفه از خلفای عباسیه است در بغداد بر سریر خلافت متمکن بود بعد خلافت بست و چهار سال و دو ماه و هفت روز در سنه سه صد و بست هجری در گذشت بعد از وی برادرش القاهر بالله بن معتضد پا بر مسند خلافت گذاشت چون ایام حکومت او بآخر رسید ابن مقله که وزیر او بود و بموافقت سایر امرا او را گرفته میل در چشم کشیده و الراضی بالله را بخلافت برداشتند و قاهر امر با مانند سایر کوران در جامع بغداد گدائی میکرد و میگفت ایها الناس صدقه دهید کسی را که وی روزی خلیفه شما بود مدت خلافت او یکسال و پنجاه و بست و یک روز بعد از وی الراضی بالله بن مقتدر مسند خلافت را رونق بخشید و بعد خلافت هفت سال و ده ماه و یازده روز در سنه سه صد و بست و نه هجری در گذشت از هنگام خلافت مقتدر بالله تا زمانه الراضی بالله از هر چهار سوی ملک فتنه ها متصاعد شدند تا آنکه در سنه سه صد و بست و پنج بجز شهر بغداد ملکی دیگر بقبضه خلیفه نماند یعنی دیالمه آل بویه بر بلاد عراق مستولی شدند اول آنها عماد الدوله ولد ابن بویه بود که در ایام خلافت مقتدر محاربات عظیمه با ملوک نواحی نموده غالب آمد و شیراز را دار الخلافت خود ساخت و برادر او رکن الدوله بر اصفهان وغیره بادشاه شد اصل ایشان از فرقه صیادان بود که از کوهستان دیلم بعراق عجم متوجه شدند و رفته رفته بتدریج ترقی نمایان منصب حاصل کرده بمرتبه امارت رسیدند و از خلیفه انحراف ورزیده بادشاه شدند تا آنکه بادشاهی ایشان در بلاد فارس و عراق عجم و دیلم استحکام پذیرفت و بادشاهی ایشان تا یکصد و بست و هفت سال امتداد یافت و در خراسان و ماوراء النهر النصر ابن احمد سامانی بادشاهی کردن گرفت بالجمله بعد وفات الراضی بالله برادرش المتقی بالله بن مقتدر مدت سه سال و یازده ماه و پانزده روز خلافت نمود و در سنه سه صد و سه هجری در گذشت بعد از المتقی بالله المستکفی بالله بن مکتفی بن معتضد خلیفه بغداد شد و تا سنه سه صد و سی و چهار خلافت نمود مدت حکومت او یکسال و چهار ماه بود بعد از وی المطیع بالله بن مقتدر خلیفه شد و در سنه سه صد و شصت و چهار هجری بعد حکومت بست و نه سال و چهار ماه در گذشته بعد از وی پسرش الطائع بالله بن مطیع بر سریر خلافت نشست و در سال سه صد و هشتاد و یک هجری بعد از آنکه هفده سال و دو ماه حکومت نموده امرا او را معزول ساخته القادر بالله بن اسحاق بن مقتدر را بر مسند خلافت نشانیدند و سلطان محمود غزنوی معاصر او بود +

ذکر سلاطین آل سامان که در خراسان و ماوراء النهر سلطنت نموده اند بطریق اجمال

سامانیان نه تن بودند که در ماوراء النهر و فارس و عراق تسلط گرفته اند و مدت ملک شان یکصد و دو سال و شش ماه

سال نقلش زاوج هفت فلک — گفت ساکن بعدن حور و ملک ۲۵۷
مرقد پاک او به نیشاپور — زایرش جن وانس و وحش طیور ۲۵۷

امام حسن عسکری بن امام علی نقی ع

یازدهم امام است از اولاد علی ابن ابیطالب در سنه دوصد وسی و دو ولادت یافته و وفاتش بست و دوم محرم سنه دوصد وشصت و یک هجری بوقوع آمده و در سر من رای در پهلوی پدر خود مدفون است ✤

تاریخ

حسن عسکری که معصوم است — همچو آبای خویش مسموم است
از محرم که بست و دویم بود — روز یکشنبه اش سفر فرمود
سال مولود او بلطف قدیر — مظهر الحق رقم نمود کبیر ۲۳۲
سال نقلش زراستی برخوان — که شده حرف راس از دورا ۲۶۱ ۲۶۱

امام محمد مهدی بن امام حسن عسکری ع

دوازدهم امام است از اولاد علی ابن ابی طالب در سر من رای تولد شده و در خردگی غیبت نموده و بر طبق اعتقاد اهل تشیع باز در آخر زمانه ظاهر خواهند شد ✤

تاریخ

✤ ✤ ✤

آنکه او مهدی است و هادی خلق — ذات والای اوست شادی خلق
جمعه و هفتم محرم بود — که از آفاق غیبتش فرمود
اختلاف ولادت آن شاه — هست پیدا میان خلق الله
یافتم سال غیبتش بسند — مهدی صاحب زمان آمد ۲۵۸

عبدالله ابو مسلم صاحب صحیح مسلم

بموجب تاریخی که در مخبر الواصلین مرقوم است سال ولادت او دوصد و دو هجری است و سال وفات دوصد و شصت و یک تاریخ اوست

تاریخ

پیشوای زمانه مسلم بود — بکمالات دین مسلم بود
سال تاریخ نقل اوبی شک — خردم گفت هادی آفاق ۲۰۲
سال مولود آن یگانه وطاق — صاحب اهل عدن گفت ملک ۲۶۱ ۲۶۱

ابراهیم ابن ادهم بن سلیمان المنصور البلخی از ابنای ملوک بلخ است در جوانی توبه کرد وقتی بصید بیرون رفته بود هاتفی آواز داد که ای ابراهیم نه از برای این کار ترا آفریده اند ویرا آگاهی پدید آمد ترک سلطنت نموده دست در طریقت نیکو زد و بمکه رفت در انجا با سفیان ثوری و فضیل عیاض وابو یوسف صحبت داشت و از انجا بشام رفت و آنجا کسب میکرد تا در سنه احدی وستین ومائتین و یقال فی سنه ست وستین ومائتین از دنیا رفت و ازین تاریخ که از مخبر الواصلین نوشته شد سنه دوصد و شصت و هفت الصحیح میباید

تاریخ

پور ادهم که بود ابراهیم — صاحب معرفت بقلب سلیم
بود از عون ایزد متعال — عمر آن شاه یکصد و ده سال
سال نقلش که دلنشین بوده — گفت سلطان اهل دین بوده ۲۶۷ ۲۶۷
صاحب بلخ بود آن سلطان — تارک سلطنت شد از دل و جان
از جمادی نخست بست و ششم — بود کان شاه شد بچرخ نهم
قبر او در ولایت شام است — نور بردی ز صبح تا شام است

ابو عبدالله مغربی

استاد ابراهیم خواص و ابراهیم شیبان کرمانشاهی و ابوبکر بیکندیست و شاگرد ابوالحسین رزین هردی بوده و عمر او صد و بست ودو سال بود عمر استاد او صد و بست سال و ابوالحسین شاگرد عبدالواحد زید بصری است و عبدالواحد زید شاگرد حسن بصری است و قبر ابو عبدالله بر سر کوه طور سینا است پهلوی استاد وی و قبر ابوالحسین علی رزین در زیر درخت توت گویند

۲۱
ذات او عمدهٔ زمان وزمین
سال مولود اوست صاحب‌ دین
جسم پرنور اوست در بغداد
سال ترحیل آن خدا آگاه
روح پرفیض او بجنت شاد
شد رقم صاحب جهان ابعد

ذوالنون مصری در نفحات الانس تصنیف مولوی عبدالرحمان جامی مرقوم است که ذوالنون مصری در خمس واربعین ومائتین از دنیا برفت چون جنازه او را برداشتند گروهی از مرغان بر سر جنازهٔ او پر در پر بافتند چنانچه همه خلق را از سایه خود پوشید وهیچ کس از مرغان یکی را ندیده بود وگریس از وی بر سر جنازه مربی شاگرد شافعی والله اعلم بالصواب تاریخ از مخزن الواصلین نوشته شد +

تاریخ

آنکه ذوالنون مصری اسم نام است
قدوهٔ اولیای ایام است
سال ستار آن ولی زمان
خردم گفت باز مدن وجان

محمد اسمعیل صاحب صحیح بخاری

در سنه یکصد ونود وچهار ولادت یافته وبسال دوصد وپنجاه وهجری شم ماه رجب رحلت نموده تاریخ از مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

آن محمد که ابن اسمعیل
سال مولود آن خدا آگاه
بود بی شک حبیب رب جلیل
گفت هاتف عزیز دین الله
سال نقلش زاوج هفت طبق
ماه شوال بود شانزدهم
صبح آدینه وشب زرجب
هاتف غیب گفت قطب الحق
کو طلوعش نمود چون انجم
بود کان قطب شد زوا قعب

۲۵
سری سقطی استاد جنید وسایر بغدادیان است از اقران حارث و بشر حافی است در اول سقط فروشی میکرد وبعد از آن مرید معروف کرخی گشته او خال جنید بود وحبیب راعی را دیده وصبح سه شنبه سیوم رمضان سنه ثلث وخمسین ومائتین در ایام خلافت المعتز بالله عباسی از دنیا رفته ودر خطه بغداد مدفون گشته تاریخ از مخزن الواصلین + + + + + + + + + + +

۲۵
عمدهٔ اولیا سری سقطی
باز تاریخ سیوم رمضان
قدوهٔ اصفیا سری سقطی
روز ترحیل او سه شنبه دان
مرقد او بخطهٔ بغداد
روز آدینه بود وسلخ رجب
لیک بی شبهه سال رحلت آن
هست بی شبهه موضع ارشاد
که گذشت از جهان بعیش طرب
شد مرقوم زیب مدفن جان

امام علی نقی بن امام محمد تقی دهم امام است از اولاد علی ابن ابیطالب سال ولادت او دوصد وسیزده هجری است وسال وفات دوصد وپنجاه وپنج در بغداد بموضعی که آنرا سرمن رای گویند مشهور بسامره در خانه خود با امام محمد عسکری که پسر او بود مدفون اند وآن مقام را ارفع وعالی ساخته اند خدام ومجاورین آنجا از مردم زوار نذورات را بتهدید وتجذیر میگیرند وبرطبق عقیدهٔ اهل تشیع جای که امام مهدی غیبت نموده اند در کنج ته خانه واقع است +

تاریخ

+ + + + + + + +

۲۵
۲۵۴
آن نقی زمان امام همام
بود دوشنبه وسیوم ز رجب
باز سال وصال آن شه دین
هادی خلق ورهنمای انام
که نقی شد بسوی حضرت رب
ساکن عدن شد بصدق ویقین
سال مولود او زروی سند
سال نقلش باتفاق جهان
مرقد پاک او به سرمن رای
اکمل الاکمل است گفت خرد
کو نقی بود زیب دین برخوان
عالمی را شده است کارگشای

یحیی بن معاذ

بتاریخ سیزدهم رمضان سنه دوصد وپنجاه وهفت رحلت نموده ودر نیشاپور مدفون گشته تاریخ وفات از مخزن الواصلین تاریخ

آنکه یحیی بن معاذ است او
اهل آفاق را ملاذ است او
روز شنبه که کرد عزم جنان
سیزدهم بود از مه رمضان

سبع ذیقعده و سه شنبه بود / که اتی سوی خلد عزم نمود
سال هم زادن اتقی زمان / زین نرمردم برون شده برخوان ۲۲۰
مرقد پاک اوست در بغداد / رحمت حق همیشه بر وی باد

بشر حافی اصل وی از مرو است مقیم بغداد گشته و آنجا چهارشنبه دهم روز از محرم سال سبع عشرین و مائتین در زمان خلافت معتصم بالله در گذشته پیش از احمد حنبل بسالها و بیرا بزرگ میداشتند احمد حنبل تاریخ وفات از مخبر الواصلین که از آن سنه دو صد و بست و پنج استخراج می‌آید ✣

تاریخ

✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

بشر حافی که قدوه بشر است / سجدا راه دان ورا و بر است
سال تاریخ نقل او بی شک / صاحب عدن گفت حور و ملک ۲۲۵
روز عاشوره چارشنبه بود / که ز آفاق بشد نقل نمود
مرقد عالی اش به بغداد است / جسم در روضش افیض حق شاد است

خواجه بایزید بسطامی

در مرآت آفتاب نما مسطور است که نامش طیفوری بود و نام پدرش عیسی ابن آدم بن سروشان جد وی گبری بود مسلمان شد از اقران احمد خضرویه و صحبت امام جعفر حاضر بود عمری دراز یافته و در زمان ابو الفضل جعفر بن معتصم بتاریخ بست و هشتم ماه شعبان در سنه اربع و ثلثین و مائتین فوت کرده و بقولی احدی و ثلثین و مائتین اما ازین تاریخ که نوشته می‌آید سنه دو صد و سی هجری استخراج می‌یابد ✣

تاریخ

✣ ✣ ✣ ✣ ✣

سلطان سالکان ره حق ابا یزید / در سال ثالث و ستین بوجود آمد از عدم
در راه ولا تم رحلت او گشت جهان / چون قدسیان بعالم قدسش قدم رسید ۲۳۲

حاتم اصم

از قدمای مشائخ خراسان بود و مرید شقیق بلخی است و پیر احمد خضرویه گویند که روزی زنی مسئله می‌پرسید ناگاه بادی از وی صادر شد آن زن خجل شده نظر بر پشت پا دوخت حاتم برای رفع خجالت او گفت بآواز بلند بگو که گوش من گران است زن خوشدل شده باز باستفسار مسئله مقید شد و حاتم نیز از آن باز خود را کر ساخت و از آن است که او را حاتم اصم میگویند در زمان خلافت المتوکل بن معتصم بسال دو صد و سی و هفت فوت کرد ✣

تاریخ از مخبر الواصلین

✣ ✣ ✣ ✣

آنکه او بود عارف یزدان / نام او حاتم اصم بدان
در نواحی بلخ مرقد اوست / سال تاریخ نقل آن مسعود
بر سریر بهشت مسند اوست / قبلهٔ اهل دین خرد فرمود ۲۳۷

احمد خضرویه مرید و خلیفه خواجه حاتم اصم بود در سنه دو صد و چهل فوت کرد و در بلخ مدفون گردید تاریخ وفات از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد که از آن سال دو صد و سی و نه استخراج می‌یابد تاریخ

آنکه چون خضر بود یک رویه / نام او احمد ابن خضرویه
عقل تاریخ آن ولی احمد / گفت جاوید محو حق احمد ۲۳۹
قدوهٔ دین و عمدهٔ دنیاست / اسوهٔ دهر و زبدهٔ عرفاست
مرقد او به بلخ مشهور است / تا قیامت بفیض معمور است

احمد ابن حنبل

او را تکلیف کردند که قرآن را مخلوق گوید نگفت هزار تازیانه زدند قبول نکرد و از آن سبب خلیفه معتصم او را محبوس کرده رها نموده در سنه یکصد و شصت و چهار در بغداد متولد شده و در آنجا دوازدهم ربیع الاول سنه دو صد و چهل و یک در ایام خلافت المتوکل عباسی فوت کرده ✣

تاریخ وفات از مخبر الواصلین

✣ ✣ ✣ ✣

آنکه او بود احمد حنبل / شد از و فخر علم و زیب عمل
بود در مذهبش بصدق یقین / قطب کونین شاه محی الدین

المعتز بالله بن متوکل بعد کشتن برادر خود خلیفه گردید و پس از حکومت سه سال و شش ماه و چند روز در زندان که لشکریانش او را آنجا مقید ساخته بودند فوت کرد و بعد فوتش لشکریان المهتدی بالله بن واثق را بر مسند خلافت نشانیدند چون یازده ماه و دوازده روز خلافت نمود در سنه دوصد پنجاه و شش هجری او را کشته المعتمد بالله بن متوکل بر سریر خلافت نشانیدند و بعد حکومت بیست و دو سال و یازده ماه و چند روز در سنه دوصد هفتاد و نه هجری فوت کرد او را معتمد موفق نیز می نویسند بعد از وی برادرزاده او المعتضد بالله بن موفق بن متوکل خلیفه بغداد گردید و در سنه دوصد هشتاد و نه هجری بعد حکومت نه سال و هشت ماه و بیست و پنج روز در گذشت بعد از وی پسرش المکتفی بالله ابن معتضد مسند خلافت را مزین ساخت و پس از حکومت شش سال و شش ماه در سنه دوصد نود و پنج هجری در گذشت بعد از وی برادرش المقتدر بالله بن معتضد بر مسند خلافت متمکن گردید ✤ ✤ ✤ ✤

ذکر بادشاهان بنی لیث و سلطنت نمودن ایشان در خراسان

اول ایشان یعقوب بن لیث است که در زمان مهدی بالله خلیفه بغداد بر ملک خراسان و غیره مستولی گشته و بعد حکومت یازده سال در زمان معتمد بالله در سنه دوصد و شصت و پنج در گذشت بعد از وی برادرش عمرو بن لیث حاکم شد در سال دوصد و هشتاد و هشت بدست امیر اسمعیل سامانی حاکم ماوراءالنهر گرفتار گشت و او عمرو لیث را بخلیفه معتضد فرستاد خلیفه او را محبوس نمود و بعد از آن بقتل رسید او یک چشم بود و پس از آنکه بموجب معتضد امیر اسمعیل پسر عمرو لیث را که محمد نام داشت اندوخت مملکت بنی لیث او را مسلم شد و احوال آن سامان در باب چهارم ثبت است امام علی موسی رضا ابن موسی کاظم هشتم امام است از اولاد علی ابن ابیطالب در سنه یکصد و چهل و هفت هجری در مدینه ولادت یافته نام مادرش ام سعید بود و بتاریخ نهم صفر سنه دوصد و سه هجری در زمان مامون بن هارون الرشید خلیفه بغداد زهر خورده در مشهد مقدس مدفون گشته

تاریخ از مخبر الواصلین ✤ ✤ ✤ ✤ ✤

ان امام زمان علی رضا	هادی مهدی رجال و نسا	ذات او را امام ثامن دان	بهر او روز حشر ضامن دان
گفت هاتف بهر ولی و نسب	سال مولود او امام مجیب [۱۴۷]	بود آدینه و نهم ز صفر	گر ز دنیا امام کرد سفر
سال ترحیل آن امام زمان	خود دم گفت صاحب ایمان	روضه او بمشهد است عیان	همچو خورشید بر فلک رخشان

۱۴ ۲۰۱

امام شافعی

در روایت دیگر است یگانه بود مرقوم است که بمذهب احمد حنبل هر که نماز عمداً ترک کند کافر گردد و بمذهب شافعی نشود اما او را عذاب کنند شافعی احمد را گفت چون کسی نماز نگذارد کافر شود چه کند تا مسلمان شود گفت نماز کند شافعی گفت نماز کافر چگونه درست باشد احمد خاموش ماند گویند که شافعی در یکصد و پنجاه هجری روزی که ابوحنیفه رحلت نمود بوجود آمده و فوتش در دوصد و بیست و چهار در ایام خلافت مامون عباسی واقع شده

تاریخ از مخبر الواصلین ✤ ✤ ✤ ✤

شافعی بود فخر مجتهدین	بهر علم و فضل و صدق و یقین	روز آدینه بود و سلخ رجب	گر شده شافعی بحضرت رب
سال مولود او ز عقل دان	سال ترحیل او مقدس خوان	مرقد او بمصر فیض رسان	بر زمین و زمان و کون و مکان

امام محمد تقی بن امام علی موسی رضا

نهم امام است از اولاد علی ابن ابی طالب در سنه یکصد و نود و پنج ولادت یافته و در زمان خلافت معتصم بالله عباسی در سنه دوصد و بیست هجری وفات نموده و در بغداد مدفون گشته ✤ تاریخ التعمیه ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤

آن امام تقی جواد زمان	لقب او زکی و قانع دان	در جهان بود صابر و واثق	شده سال تولدش صادق [۱۹۵]

میگفتند که از باست خادم گفت که او گفته هر که جنازه من از زمین تواند برداشت من از آن قوم ترسایان و جهودان نتوانستند مسلمانان برداشتند و بر او نماز کردند در زمان مامون ابن هارون الرشید بتاریخ بستم محرم سنه مأتین از دنیا برفت و در بغداد در موضعی که آنرا کرخ گویند مدفون است چنانچه سعدی فرماید بیت نه بینی که در کرخ تربت بسی است بجز گور معروف معروف نیست تاریخ از مخبر الواصلین

تاریخ

آنکه معروف کرخی اش نام است	رازدان علیم و علام است بی شک و ریب ای ستوده خصال	او ز دنیا بجمعه نقل نمود دل معروف گشت سال وصال	بیستم از مه محرم بود

۲۰۰

بات سیوم از ابتدای سال دو صد و یک لغایت سال سه صد از هجرت

ذکر خلفای عباسیه که در بات سیوم در بغداد خلافت نموده اند

در ابتدای این بات المامون ابن هارون الرشید که بعد کشتن برادر خود الامین را در سنه یکصد نود و هشت هجری بخلافت رسیده بود در بغداد بر مسند حکومت متمکن بود و در سنه دو صد و هیجده هجری بعد خلافت بست سال و شش ماه و سیزده روز در گذشت بعد از او برادر او المعتصم بالله ابن هارون الرشید که مشهور است به المعتصم ثامن در ماه رجب سال دو صد و هیجده هجری در بغداد بر سریر خلافت نشست و بتاریخ هیجدهم ربیع الاول سال دو صد و بست و هفت در گذشت سرمن رای که مشهور است بسامره بنا کرده اوست و سرمن رای نام نهاده یعنی هر کس آنرا ببیند مسرور گردد تا بتدریج بسامره اشتهار یافت مزار امام علی النقی و پسرش امام حسن عسکری در سامره است و چون معتصم در ماه شعبان که هشتم ماه تازیان است تولد شده و هشتم خلیفه از خلفای عباسیه بود و هشتم بطن بود از نسل عباس و چون بمرد او را چهل و هشت سال عمر بود و در سال دو صد و هیجدهم از هجرت بخلافت رسیده و بروز پنجشنبه هیجدهم ماه ربیع الاول فوت کرده و هشت فتح در ایام او بوقوع آمده و هشت سال و هشت ماه و هشت روز حکومت کرده و در زمان جهانبانی هشت قصر بنا نموده و هشت پسران و هشت دختران و هشتاد هزار دینار و هشتاد هزار درهم و هشتاد هزار اسپ و هشتاد هزار شتر و هشت هزار غلام از وی مانده بنابرین جهات او را معتصم ثامن و خلیفه مثمن میگفته اند بعد وفاتش پسرش الواثق بالله ابن المعتصم بالله جالس مسند خلافت و سریر امارت شد و در سنه دو صد و سی و دو هجری ازین جهان فانی رحلت نمود مدت خلافت او پنج سال و هفت ماه و سه روز بود بعد از وی برادرش المتوکل علی الله بن معتصم بر سریر خلافت نشست و بعد خلافت چهارده سال نه ماه و نه روز بتاریخ هفتدهم شوال سنه دو صد چهل و هفت باشاره پسرش المستنصر کشته شد بعد از وی پسرش المستنصر بالله بن المتوکل بر مسند خلافت پا نهاد و بعد از شش ماه در سال دو صد چهل و هشت هجری در گذشت در حدایق الانوار مرقوم است که هیچ پادشاه در خاندان ملک اصیل تر از شیرویه ابن خسرو پرویز پادشاه عجم نبوده است که پدر بر پدر تا بابک پادشاهان جهان بوده اند نام اجداد وی اینست شیرویه بن پرویز بن نوشیروان بن قباد بن فیروز بن یزدجرد بن بهرام گور بن یزدجرد بن بهرام بن شاپور بن هرمز بن نرسی بن بهرام بن بهرام بن هرمز بن شاپور بن اردشیر بن بابک و اصیل تر خلفای المستنصر بن متوکل بن معتصم بن هارون الرشید بن المهدی بن منصور بوده است و عجب آنکه آنکس که عزیز ترین پادشاهان بود یعنی شیرویه پدر خود پرویز را کشته لاجرم بعد از پدر بیشتر از شش ماه نمانده و اصل ترین خلفای که مستنصر بودند پدر خود متوکل را کشت و بیش از شش ماه نماند بالجمله بعد از وی برادرش المستعین بالله بن متوکل بر مسند خلافت نشست برادرش المعتز بالله در سنه دو صد و پنجاه و دو هجری او را معزول ساخته و چندی بعد از آن او را کشته بر مسند خلافت نشست مدت خلافت او سه سال و نه ماه و ده روز بود

۱۱۱

امام ابو یوسف در زمان خلافت الهادی وهارون الرشید بوده اول اوست که بخطاب قاضی القضات ممتاز گردیده و در زمان هارون الرشید بتاریخ بست و هفتم ماه رجب سنه یکصد و هشتاد و دو هجری ازجهان رفته ❊

تاریخ

پیشوای زمانه یوسف بود
از رجب ماه بست و هفتم بود
نقل او موجب تاسف بود
که بفردوس رحلتش فرمود
سال نقلش ز هفت بام فلک
قاضی شرع مفتی اسلام
سال ترحیل او بلا اشباه
گفت تحریر عمدهٔ ان حور ذکی
ذات او بود در خواص و عوام
گفت هاتف امام دین الله

امام موسیٰ کاظم ابن امام محمد جعفر صادق علیه السلام

هفتم امام هست از اولاد علی ابن ابیطالب در سال یکصد و بست و هشت هجری تولد شده در جمعه بست و پنجم ماه رجب سنه یکصد و هشتاد و سه هجری در زمان خلافت هارون الرشید خلیفه در بغداد نقل نموده مقبرهٔ او و مقبرهٔ امام محمد تقی در بغداد قدیم است و ایشان را در آن دیار کاظمین گویند هر دو در یک گنبد آسوده اند و آن گنبد سمت غربی شط است محاذی گنبد ابو حنیفه کوفی که بجانب شرقی شط واقع است

تاریخ

آنکه موسیٰ کاظمش نام است
روز جمعه امام نقل نمود
قدوهٔ روزگار و ایام است
از رجب ماه بست و پنجم بود
مرقد آن امام در بغداد
خلق را هادی خفی و جلی است
ملک العرش و حور خلد برین
هست بی شبهه ای بلند نژاد
سال مولود او امام ولی است
سال نقلش بگفت عمدهٔ دین

امام محمد در سنه یکصد و هشتاد و شش در زمان هارون الرشید خلیفه بغداد فوت کرد تاریخ از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

مفتی شرع و دین محمد بود
آن به ذات پاک احمد بود
سال نقلش که بود ز کوه حرم
ماه اوج فلک ملائک گفت

فضیل عیاض باصل از کوفه است و بعضی گفته اند که باصل از خراسان است از ناحیه مرو و گفته اند که وی در سمرقند زاده و در محرم سنه سبع و ثمانین و مایه در مکه هنگامیکه مقری سورهٔ الفاتحه برخواند خواجه نعره بزد و جان داد ❊ تاریخ ❊

چون فضیل عیاض واصل حق
بجز امید سوی باغ بهشت
ملهم غیب سال رحلت او
بود واو واصل بالله نوشت

شیخ معروف کرخی

در تذکرة الاولیا مسطور است که مادر و پدر او ترسا بودند وقتی داؤد طائی نان میخورد و پدرش بر وگذر کرد و پاره از آن بدو داد چون آن ترسا وقت شب بازن خود صحبت کرد معروف در وجود آمد چون ویرا بمعلم فرستاد معلم گفت بگو ثالث ثلاثه گفت نی قل هو الله احد هر چند میگفت که خدای سه است او میگفت که یکی است هر چند معلم بزد وکش سود نداشت پس گریخت مادر و پدرش گفتند کاشکی بیامدی و بهر دینی که خواستی با موافقت او کردمی وی برفت و بر دست علی بن موسیٰ رضا مسلمان شد بعد از چند گاه روزی در خانه پدر رفت گفتند کیست گفت پسرت معروف گفتند بر کدام دینی گفت بر دین محمد مادر و پدرش نیز مسلمان شدند آنگاه بداؤد طائی افتاد و بسیار ریاضت کشید و بسی عبادت و مجاهده بجا آورد و چندان در صدق قدم زد که مشار الیه شد معاصر بود با ابراهیم ادهم و با داؤد طائی صحبت داشته و استاد سری سقطی و غیر او بود چون فوت کرد از غایت خلق و تواضع که داشت همه آنو میان در وی دعوی کردند جهودان و ترسایان و مومنان هر یکیا

با اعرابی دوچار شد آنکس خلیفه را بخیمه برد و نان و شراب پیش او نهاد مهدی یک پیاله خورد و اعرابی را پرسید که تو دانی که من کیستم گفت نه مهدی گفت که من وزیر خلیفه هستم بعد از آن پیاله دیگر بخورد و باز پرسید که مرا شناسی گفت که گفتیم میزبانی گفت که تو همین وقت گفتی که وزیر خلیفه هستی مهمان گفت که من از وزیر بزرگترم و پیاله دیگر بخورد و گفت که من خود خلیفه هستم صاحب خانه ازین کلام برجست و قرابه شراب از پیش او برد خلیفه پرسید که قرابه کجا میبری گفت که می ترسم که اگر پیاله دیگر بخوری بگوئی که تو خود رسول خدا هستی و اگر شاید پیاله پنجم بنوشی بگوئی که خدا هستی خلیفه ازین لطیفه بسیار خوشنود گردید و او را انعام بخشید بعد از مهدی پسرش الهادی ابن مهدی بر سریر خلافت نشست او را در سنه یکصد و هفتاد هجری مسموم کردند تا بمدت خلافت او یک سال و یک ماه بود و بعد وفاتش برادر او هارون الرشید ابن مهدی که پنجم خلیفه از خلفای عباسیه است در بغداد بر سریر خلافت نشست و بعد خلافت بست و سه سال و دو ماه در سنه یکصد نود و سه هجری در طوس فوت کرد و در آنجا مدفون گردید او را چهار پسران بودند الامین والمامون والقاسم والمعتصم بعد وفات هارون پسرش الامین ابن هارون الرشید بر سریر خلافت جلوس نمود و برادرش المامون با وی جنگ داشت تا آنکه الامین در سنه یکصد و نود و هشت هجری کشته شد و بایماء المامون سرش از تن جدا ساخته تشهیر نمودند مدت دولت الامین چهار سال و هشت ماه و پنج روز بود و بعد شهادت او برادرش المامون ابن هارون الرشید بر مسند خلافت جلوس فرمود سفیان ثوری در زمان ابو المنصور عباسی بوده و در سنه یکصد و شصت هجری در زمان مهدی ابن منصور رحلت نموده قبرش در دیار بصره است و تاریخ وفات او ازین ابیات بر آید

تاریخ

آنکه سفیان ثوریش نام است	مرشد خاص و رهبر عام است		مرقد عالیش به بصره بدان	سال ترحیل او همای جنان ١٦٠

داود طائی

در انواع علم بهرهٔ کامل داشت خاصه در فقه که بر سر آمده بود و بست سال ابو حنیفه را شاگردی کرد و فضیل و ابراهیم ادهم را دیده و پیر طریقت او حبیب راعی بود وقتی نان میخورد ترسائی بر وی بگذشت پاره بدو داد آن شب ترسا با حلال خود صحبت کرد معروف کرخی در وجود آمد والله اعلم وفات داود طائی در سنه خمس و ستین و مائه در زمان مهدی ابن منصور بوقوع آمد

تاریخ

آنکه داود طائیش نام است	قدوهٔ خاص و عمدهٔ عام است		شاه سباز رواق خلد برین ١٦٤	بحر او کیست در زمان و زمین
	سال نقلش خرد بحکم سند		گفت داود واصل ایزد	

شقیق بلخی بتاریخ نهم ماه رمضان سنه یکصد و هفتاد و چهار هجری در زمان هارون الرشید فوت نموده قبرش در ولایت ختلان است

تاریخ

آنکه شیخ شقیق بلخی بود	نهم ماه صوم نقل نمود		قبر او در ولایت ختلان	گل عدن است سال رحلت آن ١٧٤

امام مالک بتاریخ هفتم ربیع الثانی سنه یکصد و هفتاد و نه هجری در زمان هارون الرشید رحلت نمود

تاریخ

مجتهد زمانه مالک بود	عارف و سالک مسالک بود		سال مولود مالک دوران	گفت هاتف زهی جواد جهان
بود یکشنبه از ربیع دویم	شده تاریخ نقل او هفتم		بود چون رهنمای دین متین	سال ترحیل اوست قدوهٔ دین ١٧٩

١٦٠
١٧٤
١٧٩

در زنق افتاده و او را قید کرد تا آنکه بمرد و این واقعه در ماه رجب سال یکصد و پنجاه هجری بوقوع آمده و سه صد و سی و پنج سال بعد از آن دستور ملکشاه جلال الدین سلجوقی بر قبرش که در بغداد جدید واقع است عمارتی عالی بنا نموده عزیزی این تاریخ تولد و وفات او را این بابی گفته

تاریخ

سال هشتاد بو حنیفه بزاد ❊ در جهان داد علم و فقه بداد
سال عمرش رسید تا هفتاد ❊ در صد و پنجش وفات افتاد

۱۵۰

تاریخ از مجمع الواصلین

آنکه او بود مجتهد زمان ❊ نام او بو حنیفه نعمان ❊ پدرش بود ثابت زاهد ❊ بر و شرع مصطفی جاهد
تابع مذهبش امیر و فقیر ❊ خادم مشربش صغیر و کبیر ❊ سال مولد و آن شه والا ❊ سر علماست یا سر فقها
روز شنبه سفر او وان [illegible] ❊ بود تاریخ چارم شعبان ❊ لیک از روی اختلاف امم ❊ از رجب ماه بود چاردهم
❊ عقل تاریخ او چو گوهر سفت ❊ سال ترحیل او متقی گفت

۱۵۰

ذکر خلافت خلفای بنی عباس که پانصد و بیست و چهار سال قمری در بغداد خلافت نمودند

بدانکه از آل عباس سی و هفت نفر بر سریر حکومت در بغداد نشسته اند و ایام استیلای ایشان از ابتدای روز جمعه سیزدهم ربیع الاول سنه یکصد و سی و دو هجری تا ششم صفر سنه ششصد و پنجاه و شش هجری پانصد و بیست و سه سال و ده ماه و چند روز است اول ایشان ابو عباس السفاح ابن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس است و اهل کوفه او را در سنه یکصد و سی و دو هجری بر خود خلیفه گردانیدند و هم در آن سال مروان ثانی را که خلیفه از بنی امیه بود در محاربه کشته بر سریر خلافت نشست و اولاد بنی امیه را هر جا که یافت کشت در سنه یکصد و سی و شش هجری بعد خلافت چهار سال و هشت ماه بیماری چیچک در گذشت بعد از وی برادرش ابو جعفر ملقب به المنصور بن محمد مشهور بدوانقی بر سریر خلافت نشست و در سنه یکصد و چهل و پنج هجری بنیاد شهر بغداد جدید نهاد و چون در سنه یکصد و چهل و نه تعمیر اختتام یافت آنرا دار الخلافت خود ساخت و میر عبدالکریم در رساله بیان واقع نوشته که بغداد شهریست بنهایت وسعت و معموری و شط العرب مابین بغداد قدیم و جدید جاری است و شهر کهنه که حصار ندارد جانب غربی دریاست و بغداد جدید نسبت شرقی است و تمام آبادی آن اندرون قلعه است و قصر کسری که در ایام ظهور رسول مکسور و منهدم شده بود از بغداد بفاصله شش فرسخ است و تا هنوز عمارت آن برقرار است فقط و در هفت اقلیم مسطور است که در عجائب البلدان آمده که چون منجم در وقت تعمیر بغداد ملاحظه نمود شمس در قوس بود و این دلیل بر آنکه هیچ خلیفه در آن شهر نمیرد و میگویند که همچنان شد کما گفته بود از جمله سی و هفت نفر خلفای بنی عباس یک تن در آن دیار بحیات بر بستر مرگ نهاده اند والله اعلم بالصواب بالجمله در سنه یکصد و پنجاه و هشت المنصور قصد زیارت مکه نموده میرفت در اثنای راه نزدیک بیر میمون فوت شد جسد او را در مکه برده دفن کردند گویند که یکصد مقابر برای او کندیدند بعد از آن او را دفن کردند تا اعدا را اطلاع نباشد که لاش او در کدام قبر است ایام خلافت او بیست و دو سال بود و چون او در مردم بخل مشهور بود از آن سبب او را ابو الدوانق خواندندی بعد از وی پسرش المهدی ابن منصور که سوم خلیفه از خلفای عباسیه است بر مسند خلافت نشست و بعد از حکومت ده سال و یک ماه و بیست و دو روز در سنه یکصد و شصت و نه هجری در گذشت منقول است که روزی مهدی جهت شکار بصحرا رفت و بعد تکدد بسیار گرسنه و تشنه

تاریخ

آن امام که باقرش نام است / هادی خاص و مرشد عام است
هفت ذیحجه و دوشنبه بود / کو سوی عدن شتاه عزم نمود
سال مولود آن سعید رشید / عقل با صد نشاط گفت مجید ۵۷
سال شتقار آن شه دوران / هاتف غیب گفت باز جنان ۱۱۴

۱۱۴

تاریخ از مولف

سال میلاد حضرت باقر / بود ملی بیش و کم ز پنجه و هفت
یکصد و چارده ز هجرت بود / که سفر کرد و سوی جنت رفت ۱۱۴

خواجه حبیب عجمی

مرید و خلیفه حسن بصری است او را عجمی از ان گویند که قران نتوانست خواند بتاریخ هفتم ماه رمضان سنه یکصد و بست هجری در زمان هشام بن عبد الملک فوت نموده و این تاریخ از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

مقتدای زمانه شیخ حبیب / عجمی بود آن عزیز نجیب
سال نقلش باتفاق سند / هادی اهل دین بگفت خرد ۱۲۰
هفتم ماه صوم و شنبه بود / که ز دنیا حبیب نقل نمود
سال فوتش سروش ربانی / گفت بوده حبیب یزدانی ۱۲۱

۱۲۰
۱۲۱

امام جعفر صادق ابن امام محمد باقر علیه السلام

ششم امام است نام مادرش ام فروه دختر محمد بن ابو بکر صدیقؓ بوده در سنه هشتاد و سه هجری در مدینه متولد گشته و در روزگار المنصور عباسی خلیفه بغداد در سنه یکصد و چهل و هشت یا که یکصد و چهل و نه هجری بتاریخ بست و چهارم ماه شوال رحلت نموده قبرشش در بقیع است و آن گنبدی است که دران امام محمد باقرؑ و امام زین العابدینؑ و امام حسن اسوده اند تاریخ از مخبر الواصلین

تاریخ

آنکه او بود جعفر صادق / لقب اوست ثابت و واثق
آنکه او بود خسرو دوران
سال مولود آن شریف نجیب / هاتف از اوج عرش گفت حبیب ۸۰
سال نقلش مع جنان برخوان ۱۴۹

۱۴۹

تاریخ از مولف

جعفر صادق امام المسلمین / رفت و بر خلق عمر خود دراز
شد تولد در هشتاد و سه / در صد و هشت و چهل رحلت نمود

۱۴۸

امام اعظم ابو حنیفه نعمان کوفی علیه السلام

بن ثابت کنیت وی ابو حنیفه است لقبش امام اعظم است سلسله نسبش بنوشیروان منتهی میشود و ثابت کابلی الاصل بود بنابر اقتضا و قضا بکوفه واقع شده و نهال باکمال ابو حنیفه در آب و هوای آن دیار ببار آمده و بعد از کسب کمال بصحبت جندی از صحابه و بسیاری از تابعین رسیده و با امام جعفر صادق صحبت داشته و فواید اخذ کرده تا بتدریج مفتی گردیده و در تذکرة الاولیا مسطور است که وی استاد فضیل عیاض و ابراهیم ادهم و داود طائی و بشر حافی بوده و ابو المنصور عباسی که دویم خلیفه از خلفاء عباسیه است او را در پایان عمرشش محبوس داشته و در محبس فوت گردیده و در تاریخ یافعی مسطور است که ابو حنیفه با ابراهیم بن عبد الله بن امام حسینؑ در مخالفت ابو جعفر منصور اتفاق داشت بنابران او را زهر دادند منقول است که چون ابراهیم از بصره باتفاق اکثر اکابر خروج کرد وی نیز بیعت نمود و بمعاونت و نصرتش فتوا داد و پسر خود حماد را با چهار هزار درم نزد وی فرستاد و نامه نوشت که اکثر مردم دامنگیر من اند والا بتو ملحق می شدم اتفاقاً این نامه بدست ابو المنصور

نوشته است بعد از وی پادشاه سلیمان بن عبد الملک بر سریر خلافت و مسند امارت جلوس نمود و در سنه نود و نه هجری
فوت شد گویند او هر روز قریب یکمن طعام خوردی مدت خلافت او در حدائق الانوار دو سال و هفت ماه نوشته است بعد از وی
عمر ابن عبد العزیز بن مروان را بر مسند خلافت نشانیدند او دو سال پنج ماه خلافت نمود و در سال یکصد و یک هجری
درگذشت گویند که او بغایت زاهد و متقی بود ذکر در بنای خانه کعبه مورخان مرقوم نموده اند که اول بنای خانه کعبه از آدم بود
که در طوفان غرق شد بنای ثانی از ابراهیم خلیل الله بود و بعد از ان عمالقه آن را تعمیر نموده بعده قبیله جرهم و بعد از ان قریش که رسول علیه السلام
هم با ایشان شریک بود و آن در سال سی و پنجم عام الفیل بود و بعد از ان عبد الله ابن زبیر در سال شصت و سه هجری و بعد از حجاج
که امیر الامرا عبد الملک ابن مروان بود در سال هفتاد و چهار هجری بنای عبد الله ابن زبیر را تغیر داده بنای خود نهاد و بعد از ان هارون رشید
در زمان خود خواست که بنای تازه نماید از امام مالک مصلحت جست او گفت که خانه کعبه را بهمین نوع باید گذاشت و الا نه هر پادشاهی در آیند
از راه تعصب تغیر و تخریب خواهند نمود

مائت دوم از سال یکصد و یک لغایت سنه دو صد از هجرت

تتمه کیفیت خلفای بنی امیه

در ابتدای این مائه عمر بن عبد العزیز بر سریر خلافت متمکن بود و بعد وفاتش یزید ثانی بن عبد الملک در سنه یکصد و یک هجری
بر سریر خلافت پا نهاد و بعد از حکومت چهار سال و یکماه و شاید که در سنه یکصد و پنج هجری درگذشت بعد از وی هشام بن عبد الملک
که برادر یزید ثانی بود بر مسند خلافت نشست و نوزده سال و هفت ماه و یازده روز حکومت نموده در سنه یکصد و بست و پنج هجری
درگذشت بعد از وی ولید ثانی بن یزید ثانی پا بر مسند خلافت نهاد و در سال یکصد و بست و شش هجری کشته شد مدت
ملک او یک سال و دو ماه و چند روز بود و بعد از وی یزید بن ولید ثانی بر مسند خلافت و امارت جا گرفت او را یزید ناقص گویند
بعد خلافت ششماه فوت شد بعد از وی برادرش ابراهیم بن ولید ثانی بر سریر خلافت نشست مدت خلافت او هفتاد
روز بود مروان ثانی بن محمد بن مروان ابن الحکم در سنه یکصد و بست و هفت ابراهیم را معزول ساخته خود بر مسند خلافت
نشست او آخر ملوک بنی امیه است او را مروان حمار گفتندی اول بسبب آنکه عرب هر سر صد سال را سنة الحمار گفتندی و چون
ملک بنی امیه در ایام مروان بصد سال رسید او را حمار نام نهادند و سبب دوم آنکه مروان از ان وقت که خلیفه شد دیگر در بغراغت
ننشست بلکه پیوسته بدفع اعدا مشغول بود و بران شدایدها مصابرت می نمود پس او را در صبوری بخر تشبیه نمودند در سنه یکصد و سی و
دو هجری اهل کوفه ابو العباس السفاح را بر خود خلیفه گردانیدند و هم دران سال مروان در یکی از محاربه که با ابو العباس داشت کشته شد
بعد وفات مروان ثانی خلافت بنی امیه منقطع گردید و در خانواده بنی عباس قرار گرفت خواجه حسن بصری در منتخب التواریخ
مرقوم است که او در زمان خلافت هشام بن عبد الملک غره رجب سنه یکصد و ده هجری درگذشت و مدت عمرش هشتاد
و نه سال بود و این تاریخ در وفات او در مخبر الواصلین مرقوم است + + تاریخ + +

حسن بصری آن خدا آگاه		مقتدای همه ولی الله
در سنه بست و یک ولادت او		در صد و ده وفات و رحلت او

۱۱۰

امام محمد باقر ابن امام زین العابدین علیه السلام

پنجم امام است بتاریخ هفتم ذی الحجه سنه یکصد و چهارده هجری در زمان هشام بن عبد الملک فوت کرده و این تاریخ در باب
وفات او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

دو دختر خود بتو دهم و ولایت مصر حواله تو کنم عبدالله ابن زبیر را این سخن فریفته کرد و از راه بی راه شد روز دیگر معاویه او را باز خواند
و گفت که ای پسر دختر من میگوید که من جمال ندارم و عبدالله ابن زبیر زنی صاحب جمال دارد اگر آن زن را بگذارد من در نکاح
او در آیم عبدالله ابن زبیر از رغبت ولایت مصر بود فی الحال زن را طلاق گفت بعد از آن معاویه او را بخواند و گفت که دختر من
ترا نمیخواهد و میگوید که او زن خود را که صاحب جمال بود بجهت ولایت مصر طلاق گفت من که جمال ندارم روزیکه ولایت مصر از وی برود
مرا نیز بگذارد من او را قبول نمیکنم عبدالله ابن زبیر زین سخن دلتنگ شده بازگشت و معاویه ابو موسی اشعری را که مردی عالم
و پارسا بود طلبیده گفت که من میخواهم که تو نزد زن عبدالله ابن زبیر بروی و او را بجهت پسر من بخواهی ابو موسی اشعری روان شد در
اثنای راه با قاسم ابن عبدالله ملاقات شد پرسید کجا میروی او حال بیان کرد قاسم گفت اگر او را قبول نکند پیغام من بگذاری
چون پیشتر رفت با امام حسین ع دو چار شد پرسید کجا میروی گفت پیغام یزید پسر معاویه و پیغام قاسم ابن عبدالله بر زن عبدالله
ابن زبیری برم گفت اگر ایشان را قبول نکند پیغام من هم بگوئی چون ابو موسی نزدیک آن عورت رسید خود هم شیدای آن
گردید گفت ای زن چهار پیغام بر تو آورده ام گفت هر چهار پیغام باز گو موسی اول پیغام خود گفت بعد از آن پیغام یزید بعده پیغام
قاسم و پس از آن پیغام حسین ع زن گفت من جوان و تو مرد پیری با تو راست نیاید باقی مصلحت هر سه نفر بر دست تو دادم هر که
میدانی مرا بده موسی گفت اگر ولایت و ملک میخواهی یزید را بخواه اگر جمال و اصل خواهی قاسم را بخواه و اگر دنیا و آخرت خواهی
امام حسین ع را بخواه زن گفت نکاح من با حسین ع بخوان تا طمع دیگری از من دور گردد و من در خاندان پیغمبر در آیم پس ابو موسی نکاح حسین ع
با امام حسین بخواند چون موسی نزد معاویه آمد و حال باز گفت معاویه گفت ای موسی من بحیله تمام زن را از عبدالله ابن زبیر رها
کردم و تو در یک ساعت کار زیر و زبر کردی چون یزید ازین حال خبردار شد سوگند خورد که هرگاه ملک بعد پدر بمن رسد تا سر حسین ع
را از تن جدا نکنم آرام نگیرم و آن بدبخت همچنان کرد که گفته بود بالجمله چون خلافت و امارت بر معاویه قرار گرفت بسیاری ملک
قیصر روم را تسخیر نمود و سمرقند را نیز بدست آورده دمشق را مستقر خلافت خود ساخت و پسر خود یزید را ولی عهد نموده بتاریخ
غره ماه رجب در سال شصت از هجرت وفات کرد و در دمشق مدفون گردید مدت خلافت و امارت او بعد از عزلت امام حسن ع
نوزده سال و سه ماه و پنج روز بود و بعد از وی پسرش یزید ابن معاویه که دویم خلیفه از خلفای بنی امیه است بر سریر
خلافت و امارت نشست چون شش ماه گذشت لشکر بر سر امام حسین ع فرستاده او را بشهادت رسانید و بعد حکومت
سه سال و شش ماه و هشت روز در شهر دمشق درگذشت و این واقعه شاید که در ماه محرم سال شصت و چهار از هجرت بوقوع پیوسته
بعد از وی پسرش معاویه ثانی ابن یزید بر سریر خلافت نشست و بعد از یک ماه و نیم کار سلطنت و فرمانروائی را دشوار
انگاشته ترک خلافت نمود و بعد چندی بمرد و بعد از وی مروان ابن الحکم در دمشق بر مسند خلافت و امارت نشست و بعد از ایالت
یازده ماه در سال شصت و پنج هجری درگذشت و بعد از وی پسرش عبد الملک ابن مروان بر سریر خلافت جلوس
نمود اول کسیکه از ملوک عرب که نام او را بر زر و سیم نقش کردند عبد الملک بود و او را ابو الذباب گفتندی یعنی پدر مگسان و سبب آن
بود که او گنده دهن بود بحدیکه اگر مگسی بر لب او نشستی فی الحال در افتادی و در زمان او عبدالله ابن زبیر که از هنگام یزید ابن معاویه تا آن
ورزیده در مکه و مدینه خلافت میکرد در سال هفتاد و دو هجری کشته شد و عبد الملک بعد خلافت بیست سال و چند ماه در سنه هشتاد و شش
هجری فوت کرد و بعد وفاتش ولید ابن عبد الملک در دار الخلافت دمشق بر مسند حکومت نشست بسیار ملک دیگر تسخیر نمود و
ماوراء النهر و خوارزم را نیز بدست آورده در سنه نود و شش هجری درگذشت در کتاب حدائق الانوار مدت حکومت او نه سال و نه ماه

یزید بشام فرستاد وشهادت او شش ماه بعد از وفات معاویه بتاریخ دهم ماه محرم سال شصت ویک هجری بوقوع آمده وبعضی علما که سال وفات بسال شصتم از هجرت نوشته اند محض غلط است شیعیان روز شهادت ادرا روز عزا گرفتند ودرین روز بنوحه وبکا مشغول شدند وبنی امیه این روز را عید ساختند وبنی امیه اولاد معاویه ویزید وتابعانش اگویند ند بحبهای نجات از کرد علی ختم کرده ونیز بکعید دکم از سال وفات میشود چندی ازان امیست تاریخ جمعه وعاشر محرم بود که سوی خلد امام نقل نمود سال فوتش بگفت غمگینی سر دین را بریدبی دینی ایضا من چه گویم کربلا را واقعات آه می آید برون از سر نبات واین هردو تاریخ تعمیه خارجی است یعنی اگر سر دین که دال است دور کرده شود باقی ماند حروف یا ونون که عدد آن شصت است ومراد از اسم ذات الله است پس اگر از لفظ الله عدد لفظ آه دور کنی هم شصت عدد باقی ماند واین تاریخ از مولف این اوراق است درباب وفات پنجتن یعنی محمد وفاطمه وحسین وعلی وحسن ؛ تاریخ از مولف

رفتم بباغ فکر بودم دیدم بهر چمن در شوق چیدن گل تاریخ پنجتن		هر غنچه را کشودم جستم زهر گلی	ناگه ندا ز بلبل آمد بگوش من
احمد وفاطمه وحسین وعلی وحسن تاریخ فوت شان مجمع الاحزان		اول دو حرف بهر محمد وفاطمه	باقی سه حرف بهر حسین وعلی وحسن

امام المسلمین زین العابدین امام چهارم وخلف الصدق امام حسین است در سنه سی وهفت هجری ولادت یافته ودر سنه نود وپنج هجری در زمان خلافت ولید ابن عبدالملک ازجهان رحلت نموده نام مادرش شهربانو است که دختر یزدجرد پادشاه فارس بود ؛

پادشاه فارس بود ؛		تاریخ از کتاب مخبر الواصلین				✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣
آن امام زمانه زین عباد شب شنبه امام نقل نمود سال نقلش خرد بماتم غم	۹۵ ۹۵	نقل او ماه در زمانه نزاد هیجدهم از مه محرم بود زور رقم ماه ورفت از عالم در بقیه مزار آن شاه است	۱۴۱	آنکه او در است رتبه اعلی سال ترحیل آن شه بی عیب سال نقلش بسینه ها بر بست رحمت حق نثار آن ماه است		شده سال ولادتش والا ازتیب دین بود گفت هاتف گفت هاتف ولی ز عالم رفت

در کیفیت خلفای بنی امیه معاویه ابن ابوسفیان ابن الحرب

اول خلیفه از خلفای بنی امیه است خواهرش ام حبیبه یکی از زوجگان رسول بود منقول است که روزی رسول الله بود که معاویه بخدمت او آمد رسول فرمود که از پشت تو فرزندی پیدا شود که او کشنده حسن وحسین باشد گفت ای رسول خدا من در جهان هیچ فرزند ندارم وبعد ازین سوگند میخورم که زن نکنم تا مرا فرزندی نشود که بر فرزندان پیغمبر چنین کند شبی معاویه در خواب بود بیدار شد وبرخاست وبول کرد کلوخ نیافت استنجا بر دیوار کرد کژدمی بران نشسته بود سر آلت را نیش زد معاویه را از درد آن طاقت نماند حکما گفته که تا بر عورت نزدیکی نکنی نیکو نشوی بضرورت مجامعت بر عورتی که پیر بود کرد تا زهر کژدم دفع گردید همان ساعت یزید در شکم آن زن قرار گرفت وبعد مدت معهود در جهان آمد چون بعد شهادت علی خلافت بمعاویه دست داد یزید بطریقیکه مذکور شد اول امام حسن را بمکر وحیله دفع ساخت بعد ازان از جهت زن عبدالله زبیر عداوت بر امام حسین گرفت وآن چنان است که روزی معاویه پسر خود یزید را گفت که ای پسر چندین رنج ومشقت کرده خلافت را بدست آوردم واز تو کردم اگر آرزوی دیگر داری بگو که آنرا هم بتو رسانم گفت ای پدر عبدالله ابن زبیر زنی صاحب جمال دارد که درین شهر بجمال او هیچ عورتی نمیرسد آرزوی من آنست که او مرا باشد روز دیگر معاویه عبدالله زبیر را بخواند وخلعت داد وگفت که تو کرپسر عمه پیغامبری میخواهم که در حق تو کرمی کنم

طلبیده مشورت در میان نهاد و از روی تواریخ نیز تعین یافت که مدفن او در همین زمین است بعد از توجه و تردد حفره ظاهر شد که در میان آن لوحی از سنگ سفید پیدا شد و بر صفحهٔ آن لوح این چند عبارت منقوش بود هذا قبر اسد الله اخی رسول الله علی ولی الله سلطان حسین مرزا والی هرات بر مرقد او عمارت تعمیر ساخته والله اعلم امام المسلمین حسن فرزند بزرگ علی ابن ابیطالب است که از بطن فاطمه بنت رسول تولد پذیرفته امام دوم است در روز ولادت او پانزدهم شهر رمضان سال سیوم از هجرت است و مولد تاریخ پسر جان حسن است سال زادن او ✦ اگرچه بعد وفات پدرش قبائل عرب او را در کوفه بر مسند خلافت نشانیدند لیکن او بعد از شش ماه بسبب خصومت معاویه ترک خلافت کرده از کوفه بمدینه رفت در حدائق الانوار مرقوم است که رسول خبر داده که خلافت بعد از وی سی سال باشد و بعد از آن ملک باشد و چون علی مرتضی انتقال کرد از مدت سی سال شش ماه مانده بود و آن شش ماه از آن حسن بود و چون امام حسن در اصحاب خود تحقیق ندید بعد از شش ماه ملک بمعاویه تسلیم کرد و معاویه مدام بر دفع او میکوشید تا آنکه پسر خود یزید زنی دلاله را نزد اسما که زن امام حسن بود فرستاد تا او را بمکر و حیله بران آورد که امام حسن را زهر دهد چنانچه او چند مرتبه طعام و چشم امام حسن را زهر در عسل و خرما آمیخته داد و در مرتبهٔ آخر الماس سائیده که یزید بد و فرستاده بود در آب بیامیخت چون امام حسن آن آب را نوشید جگر پاره پاره گردیده از حلق او بیرون آمد و جان داد این مقدمه بشب جمعه بست و هشتم صفر در سال پنجاهم از هجرت بعمر چهل و هشت سالگی بوقوع آمده و بعضی هفتم صفر سنه تسع و اربعین نوشته اند بالجمله بعد از وفات امام حسن زن به یزید گفته فرستاد که حالا مرا بموجب اقرار بعقد نکاح خود درآر که امام حسن را در ساختم یزید گفت با فرزندان پیغمبر وفا نکردی با من نیز وفا نکنی آن نادان هم شوهر را از دست داد و هم بمقصود خود نرسید بعد وفاتش امام حسین برادرش محمد بن علی که مشهور به محمد حنیفه است جسدش را در مدینه برده نزدیک گورغریبان مدفون ساختند مولف این دو بیت در تاریخ وفاتش گفته

تاریخ از مولف		ایضاً	
بگیرای مومنان پای حسن را	شود تاریخ فوتش زان هویدا	برنگ گل حسن ابن علی بود	ازان تاریخ فوتش آمده گل

واین چند ابیات در تاریخ وفاتش از مخبر الواصلین نوشته شد

حسن آن پادشاه کون و مکان	کنیت او ابو محمد دان	بعد حیدر خلافت آن شاه	پنج ماه و سه روز یا شش ماه
ختم بر ذات او خلافت شد	بجهان فتنه ها و آفت شد	بود تاریخ هفتم ای مسعود	سفر بهشتش در مه صفر بود
انتهای تمام بسم الله	آن دو حرف است سال حلتش بدان	هاتفم گفت سال نقل امام	حیف آفاق ماند بی اسلام

امام المسلمین حسین برادر امام حسن است و پسر دوم علی ابن ابیطالب امام سیوم است در روز ولادت او سیوم شعبان سال چهارم از هجرت و مولد مدینه تاریخ سال مولود او سرِ دین است ✦ چون معاویه ابن سفیان در سال شصتم از هجرت از دنیا برفت و خلافت به یزید رسید نامهٔ عتاب در مدینه بر ولید فرستاد که حسین را در بیعت من بخوان ولید نامه را پیش امام حسین برد او نامه را خوانده در خشم شد و گفت من در بیعت او چگونه درآیم که او از اهل دوزخ است یزید بار دیگر مکتوب بر ولید نوشت که چون این نامه بر تو رسد چنان کنی که سر حسین را بمن فرستی ولید در مکر و حیله شد که حسین را هلاک کند تا آنکه اهل کوفه امام حسین را نامه فرستادند که نزد ما بیاید که با تو بیعت کنیم چنانچه امام حسین با اهل بیت خود بطرف کوفه روانه شد در اثنای راه چون بمیدان کربلا رسید با لشکری که یزید بر او فرستاده بود دوچار گردید آخر جنگ شروع شد و امام حسین از دست شمر شهادت یافت بعد از آن سرش را از تن جدا ساخته و دختران و زنان او را قید کرده نزد

تردد را بکوفه رسانم و رخصت شده بکوفه آمد و خبر فتح بکوفیان می رسانید که ناگاه بر در خانهٔ رسید که آواز دف و نی از آن می آمد
جمعی زنان را دید بزیور آراسته و زنی جمیله نام او قطامه در میان ایشان نشسته چون نظر بر او افتاد آتش عشق او در سینهٔ
عبدالرحمان شعله زدن گرفت و آن زن از قبیلهٔ تیم الرباب بود و آن قبیله خوارج بود و علی در جنگ نهروان ایشان را بقتل
رسانیده چون ابن ملجم دریافت نمود که او بیوه است پرسید مرا بشوهر قبول کنی گفت بشرطی که قتل علی ابن ابیطالب اختیار نمائی
که او پدر و برادر مرا کشته است او قبول نمود و آن زن دو کسان دیگر همراه ابن ملجم کرده داد و آن سه کسان از آنجا روانه گشته
بقت می جست روزی وقت شام این هر سه کسان در مسجد کوفه آمده پنهان شدند چون علی به مسجد آمده به نماز ایستاد و سجدهٔ اول
بجا آورده همینکه سر از سجده برداشت ابن ملجم تیغ فرود آورده چنان زخمی زد که کاسه سر شگافته شد بعد از آن آن هر سه کسان از آنجا
گریختند چون حضرت امام حسن و امام حسین را خبر شد گریه و زاری کنان آمدند و امیر را در گلیمی کرده بخانه آوردند بعد از ساعتی طایر روحش
بسوی عالم قدس پرواز نمود و این مقدمه بشب بست و یکم ماه رمضان سال چهلم از هجرت بوقوع آمده مدت عمرش شصت و سه
سال و مدت خلافت بموجب کتاب حدائق الانوار چهار سال و نه ماه بود و تاریخ تعمیه در وفات آن امیر ابن ملجم برید فرق علی
ابن ملجم سر علی چو برید سال فوتش از آن عیان گردید و این چند بیت در تاریخ وفات او از مجمع الواصلین نوشته شد

تاریخ

گر تو سال شهادتش جوئی	سر ماتم چو میگوید	باز سال شهادتش کر جلی است	بیگمان آخر و حرف علی است
سال فوتش بگر تعمیه خوان	وای صد وای زینب شد ز جهان	در نجف مرقد منور اوست	آسمان و زمین منظر از اوست

و علی را هیژده پسران و هیژده دختران بوده‌اند از آنجمله شش پسران در حین حیات علی فوت شدند و یازده پسران همراه امام حسین
در کربلا شهید گردیدند از جمله فرزندان یکی امام حسن دوم امام حسین سوم عباس علی چهارم محمد حنفیه که در جزیره دریای شور جنگ
کرده شهید شد در کتاب هفت اقلیم مسطور است که چون روح مطهر آن امیر بصوامع قدس انتقال نمود اولاد عظام بموجب وصیت
در آن شب جسدش را در نجف اشرف که در دو فرسنگی کوفه بطرف قبله واقع شده برده در موضعی که حالا مطاف طواف عالم است
مدفون ساختند و بحکم وصیت موضع را با زمین هموار گردانیدند که اعدا بر آن اطلاع نیابند تا در سنه خمس و سبعین و مائة یعنی بسال
یکصد و هفتاد و پنج هجری روزی هارون رشید که در آن وقت خلیفهٔ بغداد بود در آن زمین شکار میکرد آهوی چند بپشته که مدفن
آن امیر بود پناه بردند هارون هرچند سگان را بر آن آهوان دوانید و جانوران پرانید مطلقاً تعرض ننمودند و باز گشتند هارون
متعجب گردید پیری که در آن حدود می بود باز نمود که جسد امیرالمومنین علی در آنجا مدفون است لاجرم هارون ترک شکار کرده لوازم
طواف بجا آورده و مردم مجاور شده روز بروز آبادانی و جمعیتی دست میداد تا بعد از صد و هشتاد سال دیگر عضدالدوله دیلمی در سنه
ست و ستین و ثلث مائه بر زبر قبرش عمارت عالی ساخت و پس از و غازان خان عمارات بر آن افزود و خواجه عبدالکریم
در نسخه بیان واقع می نویسد که در زمان سابق که کوفه معمور بود زمین نجف بیرون نجات شهر کوفه بوده است و عظمت عمارت کوفه
در تواریخ سلف مرقوم است فاما نحوست افعال ساکنان بدشش بنحوی خراب شده که حالا اثری از آثار بنائی آن پیدا نیست
مگر مسجدی که در محراب آن امیرالمومنین را مجروح نموده بودند برقرار است و از مدفن تا مقتل مسافت یک فرسنگ است در
محرابی که آن امیر را زخم زده بخط جلی نوشته اند که اینجا مقتل امیرالمومنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه فقط و در کتابی دیده شد
که خواجه خیران که از اقربای بلخ است مرقدش را انجاست در زمان سلطان سنجر ماضی بن ملک شاه سلجوقی والی بلخ جمیع اعیان شهر را

روز آدینه نقل فرموده	هفدهم از مه رجب بوده سال نقلش ز درد و غم برخوان	سال عمر شریف آن مسعود ماند آفاق خالی از سلطان ۱۵۰ ۲۳	ابن جوزی و دو کم تو دو فرمود

۲

امیر المومنین عثمان رض ابن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد الشمس بن عبد المناف و نسب او بعبد مناف به نسب رسول عربی می پیوندد و بعد شهادت عمر جمیع صحابه اتفاق نموده عثمان ابن عفان را بر مسند خلافت نشانیدند و منقاد او شدند چون قریب دوازده سال خلافت نمود او را نیز مانند عمر در عمر هشتاد و دو ساله شهید نمودند این واقعه بتاریخ هیجدهم ذی الحجه بسال سی و پنج از هجرت بوقوع پیوسته مدت خلافت او دوازده سال کم دوازده روز بوده تاریخ وفات از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

آنکه صاحب حیا بوده سوی فردوس او چو عزم نمود	حامی دین مصطفی بوده جمعه و هجدهم ذی حجه بود	ده و دو سال در خلافت ماند چونکه او وال خیر و احسان بود	خلق را در ره شریعت خواند در سنه دال رحلتش فرمود ۳۵

۱۵

حضرت اویس قرنی گویند که او هرگز با کسی اختلاط نمیداشت اگر کسی بجهت ملاقات میرفت میگفت که با ترا با خدا کاری هست یا نه اگر با خدا کار هست با من چه کار داری و اگر با خدا کاری نداری با تو چه کار دارم در معرکه که علی را با معاویه پیش آمده بتاریخ هفدهم شوال سنه سی و هفت هجری شهادت یافت و این تاریخ در وفات او از کتاب مخبر الواصلین است که از آن سال سی و نه استخراج می یابد تاریخ بتعمیه

عمدهٔ اولیا اویس قرن نقل کرد از جهان خزن ملال در سنه سی هفت یا سی و دو	قدوهٔ دهر مقتدای زمن بشب جمعه هفدهم شوال ناسری گفت سال رحلت او	او بسوی علی مدد فرمود فرقهٔ شکر از شهادت اوست سال نقلش باتفاق بخوان	در قتالیکه با معاویه بود متفق بر وفات و رحلت اوست حیف هادی برون شده از جهان ۳۹

۹

امیر المومنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه

عم زادهٔ رسول است و امام اول بقولی روز تولد او هشتم ماه جمادی الاول است و موافق مشهور سیزدهم ماه رجب سی ام سال بعد عام الفیل یعنی بست و سه سال پیش از هجرت در شهر مکه اندرون حرم کعبه از بطن فاطمه بنت اسد تولد پذیرفته چون بست و پنج ساله شد یعنی در سال دوم از هجرت رسول دختر خود فاطمه زهرا را باو داده و حضرت امام حسن و امام حسین و دیگر فرزندان از ایشان بوجود آمده و علی بعد وفات رسول و دیگر خلفا یعنی ابوبکر صدیق و عمر ابن خطاب و عثمان ابن عفان که یاران رسول بودند بر مسند خلافت و امارت نشسته اما بسبب معاوات معاویه ابن ابی سفیان که مدام با وی جنگ داشت در سال سی و هفت از هجرت عزلت اختیار کرده در کوفه اقامت پذیرفت و باعث دشمنی معاویه اینست که در خلافت عمر و عثمان حکومت شام بر معاویه مقرر بود چون نوبت خلافت به علی رسید عزل نامه بدو فرستاد معاویه گفت که اطاعت علی آنوقت بر من واجب باشد که او قاتلان عثمان را بمن تسلیم کند تا قصاص کنم و اهل شام را بدین سخن فریفت و به مخالفت علی مشغول شد و بدان سبب جنگ صفین واقع شد و درین معرکه بموجب روایت حدائق الانوار هفتاد هزار کس در یک شب کشته شدند و بعاقبت خلافت بر معاویه قرار گرفت چون بهار عمر علی بآخر رسید عبد الرحمن ابن ملجم شگوفه حیات او را از میان گلشن زندگانی بیرون آورد و آن چنان است که چون علی از جنگ نهروان که با معاویه ابن سفیان بروز داده بود بفتح و فیروزی معاودت نمود خواست تا کسی بکوفه رفته خبر فتح را بکوفیان رساند عبد الرحمن ابن ملجم گفت من این

ابو بکر صدیق رض از اہل قریش است و دخترش عایشه در حبالهٔ نکاح رسول بوده نامش عبد الله بن عثمان بن ابی عامر بن کعب بن سعد بن تیم بن مره بن کعب و او به مره بن کعب به نسب رسول می‌پیوندد و بعد وفات رسول که بتاریخ دوازدهم ربیع الاول سنه احدی وعشرة الهجرة واقع شده مهاجران و انصار ابو بکر صدیق را بیعت نمودند و بر خود امام گردانیده خلیفهٔ رسول الله او را خطاب کردند و بر مسند خلافت نشانیدند بعد چندگاه ابو بکر خالد را جهت تسخیر ممالک عراق و عجم روانه ساخت گویند روزی که خالد دمشق را فتح نمود همان روز ابو بکر صدیق ازین جهان انتقال فرمود و فاتش در سال سیزدهم از هجرت در ماه جمادی الآخر به عمر شصت و سه سالگی بوقوع آمده مدت خلافت او دو سال و سه ماه و چند روزی نویسند تاریخ وفات از مخبر الواصلین نوشته شد تاریخ

آنکه او صادق الوری بوده بر سریر خلافت از تقدیر	یار پیغمبر خدا بوده پنج ماه و دو سال ماند امیر عقل سال وصال و فرمود	عمر آن شاه صادق الاقوال بست و دویم جماد الاخری بود در سن ۱۳ رفت صاحب جود	بود بی اشتباه شصت و سه سال که بدار البقاش نقل نمود

١٣

امیر المومنین عمر بن خطاب رض نام پدرش خطاب بن نفیل بن عبد العزیز بن ریاح بن عبد الله قرط بن زراح بن عدی بن کعب بن لوی و نسب او بکعب بن لوی به نسب رسول می‌پیوندد و دخترش حفصه یکی از زوجگان رسول بوده و چون ابو بکر صدیق پیش از وفات خود عمر را خلیفهٔ خود مقرر نموده بود چنانچه بمجرد وفات او عمر را بر مسند خلافت نشانیدند اول کسی را در امیر المومنین خواندند عمر بن خطاب بود و سبب آن چنان بود که ابو بکر را خلیفهٔ رسول خواندندی و چون عمر بن خطاب بخلافت بنشست گفت که اگر مردم مرا گویند خلیفهٔ خلیفهٔ رسول خدا این سخن دراز شود پس مغیره بن شعبه برخاست و گفت تو امیر مائی و ما مومنانیم پس تو امیر المومنین باشی بعد از ان جمله اصحاب بران قرار دادند و او را امیر المومنین خواندند و عمر تمامی ملک شام و مصر را از دست قیصر روم که هرقلیس نام داشت برآورده و در سال شانزدهم از هجرت بر ملک عجم نیز مستولی گشته فارس را از یزدجرد پسر خسرو پرویز گرفت و چون مدت خلافت او بآخر رسید روزی در نماز بود شخصی بنام ابو لولو غلام مغیره او را شهید ساخت و هفت کسان دیگر را کشته خود هم کشته شد این واقعه بست و هفتم ذی الحجه سال بست و سیوم یا که در ماه محرم سال بست و چهارم از هجرت در شهر مدینه روی داده و در حدائق الانوار است که مدت خلافت او ده سال و شش ماه و چند روز بود و این تاریخ در وفات او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

عمر آن پادشاه کشور دین کرد شاهی بدولت و اقبال بسکه در عدل سعی و کوشش بود	چون ز دنیا بشد بخلد برین بست و شش روز شش مه و ده سال در سنه ۲۳ رحلتش فرمود	همچو صدیق صادق الاقوال شنبه و عشرهٔ محرم بود سال نقلش خرد بحسرت خواند	عمر او نیز بود شصت و سه سال که عمر نقل زین جهان فرمود وای صد وای عدل بیکس ماند

٢٣
٢٤

حضرت عباس رض

عم رسول است و ابن عبد المطلب و عبد المطلب جد رسول است و سیزده پسران داشت از انجمله یکی عبد الله است که پدر رسول بود دویم ابو طالب که پدر علی مرتضی بود و سیوم امیر حمزه که در جنگ احد بشهادت رسید چهارم عباس است که بتاریخ هفدهم رجب سنه سی و دو هجری در زمان خلافت عثمان ابن عفان فوت کرده و این تاریخ در وفات او از مخبر الواصلین نوشته شد + + + + + + + +

تاریخ

در جهان بود آنکه خیر الناس	نام نامی او بگو عباس	آن فروغ چراغ مطلبی	عم یار محمد عربی

بریان کرده ذراع را زهرآلود کرده در خدمت برد بشیر بن البرا پاره در دهان نهاد و خورد و رسول نیز پاره در دهان نهاده هرچند میخائید نمی توانست از دهان بینداخت و گفت این ذراع مرا خبر میدهد که من زهرآلودم پس آن زن را خواندند و حال پرسیدند زن اعتراف کرد رسول پرسید چرا چنین کردی گفت با خود اندیشه کردم که اگر وی پیغمبر است خود دیداند و اگر نیست مردم از وی خلاص شوند ششم غزای وادی القری بود و آن هم درین سال بود و بعد از غزای خیبر و درین سفر جمله اصحاب بخواب شدند چنانکه نماز بامداد ایشان فوت شد و رسول بلال را فرموده بود که بیدار باشی و صبح همه را بیدار کنی او هم بخواب رفت و روز دیگر جمله اصحاب از گرمای آفتاب بیدار شدند رسول بلال را گفت چرا چنین کردی گفت آنکه نفس شریف ترا بخواب مشغول کرد مرا هم بدان مشغول نمود رسول او را تصدیق کرد هفتم غزای خبطه بوده و امیر لشکر ابو عبیده بود و مردم درانوقت از بی برگی و تنگی طعام عاجز شدند حیوانی عظیم از موج دریا بیرون افتاد و ایشان بدان آسوده ندگویند که آن حیوان در بزرگی چنان بود که ابو عبیده یک استخوان پهلوی او استاده کرد و آنگاه مردی بر شتر نشسته از زیر خم استخوان بیرون رفت و شتر سوار را سر بر خم استخوان نیامد و این واقعه در سال هشتم بود از هجرت هشتم غزای موته بود و رومیان بهزیمت شدند نهم فتح مکه بود و رسول درین سال ده هزار مرد جمع کرده مکه را گرفت و دران روز ابو سفیان و پسر او معاویه ایمان آوردند امیر حمزه عم رسول بوده و پسر عبدالمطلب عبدالمطلب را سیزده پسران بودند ابو طالب و عباس و حمزه و حارث و ابو لهب و الغداک و عبدالله پدر محمد و ابو جهل و المقوم و زبیر و قثام و ضرار و عبدالکعبه و جنگ احد که بموجب روایت حدایق الانوار بتاریخ هفتم ماه شوال سنه سیوم از هجرت و بموجب مخبر الواصلین بسلخ ماه ذیقعده واقع شده دران جنگ امیر حمزه به شهادت رسیده و روی رسول درهمین جنگ مجروح شده تاریخ شهادت او که در کتاب مخبر الواصلین مرقوم است این ابیات بتاریخ

بیگمان حمزه سید شهداست	✤	که خدا و رسول هر دو گواست	✤	برره شرع مصطفی بوده	✤	عم پیغمبر خدا بوده
روز جنگ احد شهید شده	✤	پیشوای همه سعید شده	✤	سلخ ذیقعده دو شنبه بود	✤	که شهادت بیافت آن مشهود
عمر او بود پنجه و نه سال	✤	کان زمان رفت زین جهان ملال	✤	سال انقالش نه کم نه افزون شد	✤	اهل دین از زمانه بیرون شد

فاطمة الزهرا او بنت رسول است و نام مادرش خدیجه در ماه صفر بسال دوم از هجرت در شهر مدینه بعقد نکاح علی ابن ابیطالب منعقد گشته و در ششم ذی الحجه اتفاق زفاف افتاده دران سال عمر علی بیست و پنج سال بود و عمر فاطمه هیزده سال و حضرت امام حسن و امام حسین و دیگر فرزندان از وی بوجود آمده و بعد وفات رسول شب و روز گریه و زاری میکرد تا آنکه بعد از پنج ماه و بیست و یک روز بشب دوشنبه سیوم ماه رمضان سنه یازدهم از هجرت درگذشت

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین تتمیمه

فاطمه آنکه سیده نسوانی	✤	هرگز دیدستی بضعته منی	✤	در شرف بهتر از همه نسوان	✤	دختر مصطفی است بیشک دان
اوست بی اشتباه بنت رسول	✤	لقب او صفیه است و بتول	✤	بعد شش ماه سید کونین	✤	نقل کرد آن عفیفه دارین
بود تاریخ سیوم از رمضان	✤	که شده فاطمه بعدن جنان	✤	سال فوتش ز تتمیه برخوان	✤	ماند دنیا بماتمش بی جان
قبر او جنب روضه سرور	✤	گفته اند اهل دین بفضل و هنر	✤	لیک بر مدفنش حدیث علیم	✤	این سخن بس بود بطبع سلیم

ذکر خلافت ابو بکر صدیق و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم

زعمر نبی شصت و سه جنوت کم ست + به مکه سیزده و در مدینه ده ست ایضا عمر النبی کله سج و فی النبوة کج + و فی مکه یج و فی المدینه یج
و مشهور در میان علمای امامیه آنست که وفات رسول در روز بست و هشتم ماه صفر واقع شده و بعضی نوشته اند که در آن روز بیمار گشته و بعد سیزده روز وفات یافته در قصص الانبیا مرقوم ست که توفی رسول الله یوم الاثنین الثانی عشر من شهر ربیع الاول مثل یوم الذی یعنی وفات رسول بتاریخ دوازدهم ماه ربیع الاول روز دوشنبه که موافق روز تولد ست بسال یازدهم از هجرت بوقوع آمده و در شهر مدینه مدفون گشت و روز وفات او مطابق ست با هشتم جون ماه انگریزی سال ششصد و سی و دو عیسوی و از نوادر اتفاق آنکه هشت روز بعد وفاتش بادشاه فارس که یزدجرد نام داشت تاریخ یزدجردی را وضع ساخته چنانکه آغاز آن تاریخ مطابق ست با تاریخ بستم ربیع الاول روز سه شنبه مطابق شانزدهم جون ماه انگریزی سال مذکور عیسوی و تاریخ وفات رسول که در کتاب بحر الواصلین تصنیف محمد فاضل اکبرآبادی که در زمان شاهجهان بادشاه ظهور نموده مرقوم ست

چندی از آن تاریخها اینست به تعمیه خارجی + تاریخ به تعمیه + + + + + + + + +

چو شفیع الورا حبیب خدا	+	شد ز دار الفنا بقصر بقا	+	عمر آن شاه قبلهٔ آمال	+	ابن عباس گفت شصت و سه سال
روز مولود و نقل آن محمود	+	گفت شاه نجف دوشنبه بود	+	سال نقلش خرد به تعمیه خواند	+	از محمد زمانه خالی ماند
شد رقم سال نقل آن عالی	+	حیف بی احمد ست دین خالی	+	باز تاریخ نقل او برخوان	+	که شد از فراق او بی جان
سال نقلش بگو به ناله و آه	+	کز مدینه نشد سید الله	+	چون آن مولف بهمت امتحان طبع تاریخی چند گفته بود از آنجمله این دو تاریخ		

در وفات اوست + **تاریخ از مولف** + + + +

وقت ترحیل روان نمود رسول + کلمهٔ لا اله الا هو + پس اگر سال رحلتش خواهی + لفظ دیگر مگیر الا هو

ایضا

سال فوت رسول پرسیدم + حاجی گفت لفظ حج آمد

ذکر غزوات رسول صلی الله علیه وسلم اول غزاء بدر ست که موافق روایت حدایق الانوار بتاریخ هفدهم ماه رمضان بوده بسال دوم از هجرت مومنان نصرت یافتند و کافران هزیمت هفتاد کس از کافران کشته شدند و هفتاد اسیر گردیدند و علی ابن ابیطالب عاص بن سعید و ولید بن عقبه را بکشت و حمزه بن عبد المطلب عتبه بن ربیعه را بکشت و عمر بن خطاب خال خود العاص بن هشام بن المغیره را کشت و عبد الله مسعود ابوجهل را کشت و از مسلمانان چهارده تن شهید شدند شش از مهاجر و هشت از انصار **دوم غزاء احد** بود بتاریخ هفدهم ماه شوال روز دوشنبه سال سیوم از هجرت درین معرکه روی رسول مجروح گردید و حمزه بن عبد المطلب کشته شد **سیوم غزاء خندق** بود و رئیس لشکر کافران ابو سفیان بود درین غزا شش کس از مسلمانان شهید گردیدند و بجنت رفتند و سه کس از کافران کشته شدند و بدوزخ شتافتند و مولف گوید که این عجب حالیست که مسلمانان کافران را کشتند ایشان را بدوزخ میفرستند و کافران که مسلمانان را کشتند ایشان را بجنت میفرستند **چهارم غزاء بنی لحیان** است که در سال ششم از هجرت اتفاق افتاد درین سال قصهٔ افک عایشه واقع شده و رسول بعد از مراجعت نامها به بادشاهان عرب و عجم چون قیصر و کسری و ملک یمن و غیر ایشان فرستاد **پنجم غزاء خیبر** بود در سنه سبع از هجرت و چون خیبر فتح شد زنی جهود پرسید که رسول الله از گوسفند کدام عضو دوست تر دارد گفتند ذراع یعنی گوشت دست و پای پس آن زن برفت و گوسفند

آ
آ
آ
آ
آ
اعتراض

هستی ازین عالم برداشت واین واقعه سه سال پیش از هجرت در دهم سال وحی بماه ذیحجه بوقوع آمده لهذا آن سال را
عام الحزن گویند تا آنکه خدیجه در حیات بود رسول زنی دیگر نخواسته اما بعد رحلت او چهارده زنان دیگر بعقد ازدواج خود آورده
اسامی زوجات اولین وبهترین ایشان خدیجه بنت خویلد بود وبعد ازان سوده بنت زمعه بعد ازان عائیشه بنت
ابی بکر صدیق که از نسل قریش بود ومناکحت با او در مکه فرموده وحفصه بنت عمر بن خطاب وام سلمه بنت ابی امیه وام حبیبه
بنت ابی سفیان در مدینه او نیز از اهل قریش بود وپیش ازین ام حبیبه در نکاح عبید الله ابن جحش بود وازو دختری داشت
حبیبه نام ازان سبب او را ام حبیبه میخواندند وجویریه بنت حارث وصفیه بنت حی ابن اخطب وزینب بنت جحش که زوجه زید
بن حارث بود وچون وی طلاق داد رسول او را بزنی خواست ومیمونه بنت حارث که خاله ابن عباس بود وزینب بنت
خزیمه وچهار زوجگان دیگر ازانجمله در حین وفات رسول نه ازواج او زنده بودند واسامی بعضی از زوجگان ازین رباعی مولوی عبد الرحمن جامی

دریافت گردد ✤	رباعی	✤ ✤ ✤

نه جفت نبی که پاک بودند همه ✤ بد عایشه وخدیجه محترمه
با ام حبیبه حفصه بود وزینب ✤ میمونه صفیه سوده ام سلمه

ورسول را از خدیجه چهار دختران وسه پسران بوجود آمده بودند اسامی دختران فاطمه وزینب ورقیه وام کلثوم
واز پسران طاهر وطیب وقاسم واز کنیزکی که نام او ماریه قبطی بود پسری دیگر آمده نام او ابراهیم چنانکه جامی علیه فرموده اند رباعی

فرزند نبی قاسم وابراهیم است ✤ پس طیب وطاهر زسر تعظیم است
با فاطمه ورقیه وام کلثوم ✤ زینب بشمار ترا سر تعلیم است

ابراهیم که در ماه ذی الحجه سنه هشتم از هجرت تولد شده بود وبعد از یک سال وسه ماه روز دوشنبه دهم ماه ربیع الاول
سنه دهم از هجرت فوت کرده ونوشته اند که همدران روز که او وفات نموده کسوفی واقع شده بود وکسوف واقع نشود
مگر بروز سلخ ماه ومولف از روی حساب نجوم دریافته که کسوفی که دران سال واقع شده بروز سلخ ربیع الثانی بود واغلب که
غلطی در تاریخ کرده باشند اما اهل اسلام این واقع را از معجزات تصور مینمایند والله اعلم بالجمله هر یکی ازین پسران که مذکور
شد در کودکی از دنیا رفتند اما از دختران فاطمه در نکاح علی ابن ابی طالب بود وزینب در نکاح ابو العاص بن ربیع بود
ورقیه در نکاح عتبه بن ابی لهب بود وگویند که چون سوره تبت نازل شد ام جمیل که زن ابی لهب بود ازان در خشم شد
وعتبه را بران واداشت که رقیه را طلاق داد وچون طلاق داد عثمان بن عفان او را در نکاح خود آورد وچون رقیه از دنیا
رفت رسول ام کلثوم را بعثمان داد وهمه اولاد رسول در حضور او وفات کردند مگر فاطمه قریب شش ماه بعد از وفات رسول
زنده بود الحاصل چون رسول پنجاه وسه ساله شد بسبب معادات اهل مکه بتاریخ غره ماه ربیع الاول روز دوشنبه از مکه بطرف
مدینه هجرت نمود وبتاریخ دوازدهم آن ماه که روز جمعه بود دران شهر رسید نذا اهل اسلام آغاز سنه هجری ازهمین سال
مقرر داشته اند از غره ماه محرم وآن روز مطابق هست با روز جمعه شانزدهم جولائی ماه انگریزی سال ششصد وبست
ودو عیسوی وموافق شانزدهم تموز ماه رومی سال نهصد وسی وسه اسکندری وگویند که رسول بعد وحی سیزده سال در مکه
مقیم بود وبعد هجرت ده سال در مدینه اقامت داشت وچون شصت وسه ساله شد رخت هستی ازین عالم برداشت ومدت
عمر او اقامت او در یثرب وبطحی که مکه ومدینه را گویند از روی حساب جمل ازین بیت مستفاد گردد ✤ بیت ✤

سال پنجاه و پنج روز بعد از آن سانحه از ما در بوجود آمده یعنی بتاریخ هشتم ربیع الاول روز دوشنبه و آن تاریخ مطابق بیست
با بیستم اپریل ماه انگریزی سال پانصد و هفتاد و یک عیسوی موافق بیستم نیسان ماه رومی سال هشتصد و هشتاد و دو سکندری
اما بعضی علما که ایام ولادت او را بتاریخ دوازدهم ربیع الاول نوشته اند محض غلط می نماید زیرا که راویان بالاتفاق می نویسند
که عمر رسول وقت وفات شصت و سه سال قمری بود و بعد از هجرت ده سال در مدینه اقامت داشته پس ظاهر است
که ولادت او پنجاه و سه سال پیش از هجرت دست داده و دران سال از روی حساب نجوم تاریخ دوازدهم ربیع الاول
بروز جمعه افتاده بود و تاریخ هشتم روز دوشنبه و این درست است بیت ز اختلاف این و آن سر رشته را گم کرده ام
شد پریشان خواب من از کثرت تعبیرها + همچنین خلاف ها بسیار نموده اند چنانچه در حدائق الانوار تصنیف فخر الدین محمد رازی
مرقوم است که حمزه اصفهانی روایت میکند از محمد بن جریر الطبری که او گفت علما خلاف کرده اند در وقت ولادت رسول
و مقدار تفاوتی که دران خلاف کرده اند بیش از هشت روز نیست بعضی گفته اند که ولادت او در دوم ماه ربیع الاول بود
و بعضی گفته اند در هشتم این ماه بود و بعضی گفته اند در دهم این ماه بود و خلاف آورده اند در وفات پدر او عبد الله بعضی گفته اند
که رسول هنوز در شکم مادر بود و بعضی گفته اند که وفاتش بعد از ولادت رسول به هشت روز بوده و خلاف کرده اند در رحلت
مادر او بعضی گفته اند شش ساله بود و بعضی گفته اند که بعد از آن وفات یافت که رسول هشت ساله بود و خلاف کرده اند
در مقدار سال او آنوقت که در صحبت عم خود ابی طالب بشام رفت بعضی گفته اند نه ساله بود و بعضی گفته اند که دوازده ساله بود
و خلاف کرده اند در مقدار عمر او در وقت عمارت کعبه بعضی گفته اند که بیست و پنج ساله بود و بعضی گفته اند سی و پنج ساله بود
و در نگارستان هم مرقوم است که چون در سی و پنج سالگی رسول قریش تعمیر خانه کعبه میکردند رسول حجر اسود را بدست
خود بر رکن عراقی نصب فرمودند اما اتفاق بران است که چون او را چهل سال قمری تمام شد حق تعالی او را برای
دعوت بخلق فرستاد و آن سال احدی و اربعین عام الفیل بود موافق سال احدی و عشرین و تسعمائه اسکندری مطابق
ششصد و ده عیسوی و دران مدت از ملک کسری پرویز بن هرمز بن نوشیروان عادل نوزده سال گذشته بود
و چنین نوشته اند که رسول بعد از نبوت تا شش سال بدعوت خلق مشغول نشد و بعد از ان دعوت ظاهر کرد اما پیش
از ان که دعوت ظاهر کند چندین کسان ایمان آورده بودند اول ایشان زوجه او خدیجه بود و بعد از ان خادم او زید
ابن حارث بعد از ان علی ابن ابی طالب که در آنوقت عمرش نه سال بود و ابی بکر صدیق و عثمان ابن عفان و عبد الرحمن
ابن عوف و سعد ابن ابی وقاص و زبیر ابن العوام و طلحه ابن عبد الله و چنین آورده اند که پدرش عبد الله نزدیک وفات
خود عبد المطلب جد رسول را برای تربیت او وصی گردانید و چون رسول به هشت سالگی رسید عبد المطلب نیز رشته حیات
ببرید و برای تربیت رسول عم او ابی طالب را پسندید او چنانکه حق تربیت است کرد تا به بلوغ رسید در سال سیزدهم
ابی طالب او را همراه خود برای تجارت بشام برد و چون بیست و پنج ساله شد خدمت خدیجه بنت خویلد را اختیار نموده
بجهت او بشام به تجارت رفت و سه سال بخدمت او بسر برد و بعد از ان چون بعمر بیست و هشت ساله رسید خدیجه را [illegible]
و عمر خدیجه در آنوقت چهل ساله بوده و خدیجه پیشتر در حباله نکاح عتیق بن عابد بن عبد الله مخزومی بود و از وی یک پسر و یک
دختر داشت بعد از و ابو هاله ویرا بخواست و از وی نیز دو فرزند بوجود آمده بودند و بیست و دو سال بعد از ین خدیجه بعمر
شصت و دو ساله وفات کرد و سه روز پیش از وفات خدیجه عم بزرگ رسول یعنی ابو طالب بعمر هشتاد و سه سالگی در

موافق پانزدهم ماه نیسان سال سه هزار و هفتصد و پنجاه و شش یهودیه و چهار هزار سال بعد از آفرینش و پیدایش ابو البشر آدم و آن تاریخ
عشرت افزا و روزی مبارک و موصوف بود با صفتهای چند اول اینکه عید فصح یهودیان بود دویم اینکه نیر اعظم دران روز
چند پیش از طلوع آفتاب پرتوی شرف بدولت سرای برج حمل انداخته سیوم اینکه عنقریب آنحالت نیر اصغر منخسف گشته و از
خسوف مبره شده بجلوه گری تمام رخ برآورده جمله جهان را از پرتوی جمال خود منور ساخته بود و بالجمله نه ماه بعد از بشارت مریم
عیسی مسیح رو بجهان آورده و شش ماه پیش از ولادت آنجناب یحیی پیغمبر ولد زکریا بوجود آمده و درین ایام در میان قوم یا
رسوم عید بشارت بروز بست و پنجم ماه مارچ و روز تولد یحیی بروز بست و چهارم ماه جون و روز میلاد خداوند عیسی مسیح بتاریخ
بست و پنجم ماه دسمبر ادا میسازند و تاریخ عیسوی که حالا رایج العصر است چهار سال و هفت روز بعد از ولادت آنحضرت مهار
آورده اند بالجمله چون بحکم هیرودیس پادشاه یحیی پیغمبر بشهادت رسید آنخداوند بسی ام سالگی شروع بدعوت خلق نمود و معجزات
که از دست آنخداوند بعمل آمد درین مختصر گنجایشی ندارد چون هفت سال بدعوت خلایق پرداخت و از عمرش سی و شش سال
و سه ماه گذشت پنطیوس پلاطوس پادشاه یهودیه او را مصلوب ساخت و این سانحه پرالم بروز جمعه سوم ماه اپریل سنه سی و
عیسوی که آنروز عید فصح یهودیان بود بوقوع آمده سیوم روز بعد از وفات بروز یکشنبه از قبر برآمده و چهل روز دیگر بر زمین یا
مانده حواریان را تعلیم و تسلی نموده و وعده فرستادن روح القدس برایشان کرده بر آسمان صعود نمود بعد از چند روز
چون حواریان بموجب وعده از روح القدس مملو گردیدند بدعوت خلق پرداختند و از برکت روح القدس معجزات عظیم از ایشان بظهور آمدند
بزبان یونانی روح القدس را فارقلیط میگویند و اهل اسلام تصور میکنند که عیسی مسیح وعده فرستادن فارقلیط کرده بود راست رد
بمحمد نموده این غلط فهمی ایشان است فارقلیط روح القدس را گویند یعنی روح الله را و بر هر که نازل شود صاحب قدرت گردد
چنانچه حافظ شیرازی فرموده بیت فیض روح القدس ار باز مدد فرماید ✢ دگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد ✢ بالجمله
از زمان مخلوق شدن ابو البشر آدم تا متولد شدن خداوند عیسی مسیح چهار هزار سال و از میلاد عیسی مسیح تا آغاز تاریخ عیسوی
چهار سال و از شروع تاریخ عیسوی تا سال حال یکهزار و هشتصد و چهل و هشت سال شمسی منقضی گشته ✢ ✢

باب اول از آغاز سنه هجرت لغایت سال یکصد از سنه مذکور

ذکر در تولد و وفات محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم

چنین روایت میکنند که محمد مصطفی رسول اهل اسلام از اولاد اسمعیل بن ابراهیم خلیل الله است و نام پدرش عبد الله بن عبد المطلب
بن هاشم بن عبد المناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر المشهور بقریش بن مالک
بن النضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان و از عدنان تا اسمعیل بن ابراهیم
مختلف فیه است و ولادت او در شهر مکه از بطن آمنه بنت وهب بن عبد المناف بن زهره برادر قصی بن کلاب مذکور
در زمان دولت نوشیروان عادل پادشاه فارس بوقوع آمده چنانکه خود فرموده است ✢ که ولدت فی زمن الملک العادل
و در آنوقت از ملک نوشیروان چهل سال گذشته بود و ایام ولادت او عام الفیل است و عام الفیل آن سال را گویند
که دران سال یکی از ملوک یمن که ابرهه نام داشت با فوجی عظیم و فیلان کوه تمثیل مشهور باصحاب فیل بارادهٔ تهدیم و تخریب
خانهٔ کعبه به مکه آمده بود و مرغان از هوا سنگ ریزه ها بر سر ایشان بارید ایشان را پست و هلاک ساخته بودند والله
اعلم بالصواب و این واقعه پنجاه و سه سال قمری پیش از هجرت بوضوح پیوسته و محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم در بین

تا حور و از ناحور تارخ پیدا شد و اورا آزر نیز خوانند و از آزر ابراهیم خلیل الله بوجود آمد و لوط پیغامبر برادر زاده ابراهیم است
و از ابراهیم اسمعیل از بطن هاجره بوجود آمد و از بطن سارا اسحاق تولد شد از اولاد اسمعیل محمد مصطفی و از اولاد اسحاق عیسی مسیح و
دیگر پیغامبران تولد پذیرفتند بالجمله از اسحاق یعقوب پیغامبر پیدا شد و حق سبحانه تعالی اورا موسوم باسرائیل ساخت از انست که
اولادش را بنی اسرائیل میخوانند و از یعقوب یوسف و دیگر برادرانش پیدا شدند و چون یوسف را پدرش بسیار دوست میداشت برادرانش
حسد برده اورا در چاه کنعان انداختند و تجاران اورا از آن چاه برآورده و در شهر مصر برده بدست قطفیر که اورا عزیز مصر نیز
خوانند فروختند و زوجهٔ قطفیر که زلیخا نام داشت بر یوسف عاشق گردید و چون دستش بمراد نرسید اورا متهم ساخت و شوهرش یوسف را
بزندان فرستاد و بعد از چند سال فرعون بادشاه مصر اورا از قید رهائی بخشید و یکی از مقربان خود گردانید هرگاه که در کنعان قحط سالی
پدید آمد پدرش یعقوب و دیگر برادرانش با اولاد ایشان که جمله هفتاد و دو تن بودند آمده و در مصر سکونت اختیار نمودند یعقوب با پسرش
یوسف هر دو در مصر بستر حیات گستردند از یکی از پسران یعقوب که لوی نام داشت قاهت پیدا شد و از قاهت عمران بوجود آمد
و از عمران هارون و برادرش موسی پیغامبر تولد پذیرفتند و نام خواهر ایشان مریم بود و موسی پیغامبری بود که سوای عیسی مسیح
همچون او دیگری برنخاسته یکی از معجزهای او این بود که عصی در دست او بحکم الله تعالی مار میگشت و او با حق سبحانه تعالی همکلام
میشد ازین است که اورا کلیم الله میخوانند از معجزهٔ او دریای نیل خشک شد و او بنی اسرائیل که جمله تن سوای زنان و طفلان زیاده
از ششصد هزار بودند از دست تعدی فرعون رهانیده از آن دریا عبور ساخته بزمین کنعان آورده و چون فرعون تعاقب
ایشان نمود با تمامی لشکر خود در آن دریا غرق شد و این واقعه در دو هزار و پانصد و پانزدهم سال بعد از آفرینش دیگر هزار چهارصد
و هشتاد و پنج سال پیش از تولد عیسی مسیح بوقوع آمده الحاصل از نسل یعقوب داود پیغمبر تولد شد و از داود سلیمان پیغمبر بوجود
آمد و از نسل سلیمان بن داود شخصی بنام یعقوب پیدا شد و از یعقوب یوسف بوجود آمد و این آن یوسف است که با مریم مادر عیسی مسیح
منسوب شده بود اما پیش از آن که باهم شوند مریم از روح القدس حامله یافته شد و نسبت مریم بحلیم واسطه بداود پیغمبر میرسد

ذکر بشارت مریم و متولد شدن عیسی مسیح

چون چهار هزار سال بعد از آفرینش منقضی گشت همدران روز علی الصباح وقتیکه مریم در خانه خود بذکر حق سبحانه مشغول بود
که فرشته‌ء یعنی جبرئیل نزد وی آمده بشارت داد و گفت که مرحبا ای اشرف النسا خدا همراه تست و با تو راضی است مریم
که دختر دوشیزه بود از کلام او مضطرب شده در اندیشه افتاد که آیا این چه نوع بشارت است فرشته‌ء خدا گفت که ای مریم مترس
زیرا که خدا با تو خوش است و من اینک بشارت آورده‌ام که تو البته حامله خواهی شد و پسری خواهی زائید و نام او عیسی خواهی نهاد
زیرا که او رسول بزرگ خواهد بود و فرزند خدا تعالی خوانده خواهد شد مریم گفت این چگونه تواند شد حال آنکه من روی مردی
ندیده‌ام ملک جواب داد که نزد خدا هیچ امری محال نیست بدانکه روح القدس بر تو نزول خواهد نمود و سایهٔ خدا تعالی بر تو خواهد بود
بنابران آن مولود مقدس فرزند خدا خواهد شد و حکومتش تا ابد خواهد ماند و الیسابط که زوجهٔ زکریا و خویش تست او نیز در حالت
پیری و ضعیفی شش ماه است که از قدرت کامله حق سبحانه تعالی بارور شده است و پسری خواهد زائید و نامش یحیی نهاده
خواهد شد و او پیشتر از آن مولود مقدس خواهد گردید بالجمله روزیکه جبرئیل بشارت بمریم آورد آن روز مطابق بود با روز پنجشنبه
بیست و سوم مارچ چهار هزار و هفتصد و نهم سال از تاریخی که آنرا تاریخ جولیانی گویند و چهار سال و نه ماه و نه روز پیش
از آغاز تاریخ عیسوی قدیمی موافق بیست و سوم آذر سال سه صد و هفت اسکندری مطابق هفتصد و چهل و نهم سال از تاریخ روم

در بیان اقسام تواریخ

باید دانست که تاریخ صنعتی است که آن تعیین بسال است خواه آن سال هجری باشد خواه عیسوی یا فصلی یا هندی یا جلالی
یا سال الهی و مؤلف درین اوراق اینهمه تاریخها را فراهم آورده و در تاریخ اعداد حروف مکتوبی از روی حساب ابجد میگیرند نه ملفوظی
خواه نظم باشد خواه نثر و آن بر دو نوع است مطلق و تعمیه و مطلق تاریخی بود که بی کم و زیاد از اعداد حروف مصرعی یا بیتی یا فقره
یا لفظی سال مطلوبه بر آید چنانکه ازین مصرع بی کم و زیاد سال وفات جهانگیر پادشاه بر می آید مصرع جهانگیر از جهان عزم سفر کرد * و
بعضے از مورخان از حروف ملفوظی نیز تاریخ بر آورده اند مثلاً وقتیکه امیر تیمور در هشتصد و پنج هجری فتح ولایت روم نمود یکی از مورخان
تاریخ را در حروف ضاد منقوطه یافته و چنین گفته * غلبت الروم فی ادنی الارض * و تاریخ تعمیه بر دو قسم است داخلی و خارجی
و تعمیه داخلی آن بود که اگر اعداد حروف مصرعی یا فقره یا لفظی از سال مطلوبه کم شوند حرفی یا لفظے را که دلچسپ و مناسب مقام باشد
می آرند و عددش را داخل آن مصرعه نمایند چنانچه این بیت در باب شهادت حافظ رحمت خان یافته اند بیت چو در لفظ
لطف تاریخ دیدند * پے باقی سر حافظ بریدند * و تعمیه خارجی آنست که اگر اعداد سال مطلوبه از احتیاج زیاده
باشند آنرا باینن شایسته کم نمایند چنانچه این مصرع در باب وفات اکبر شاه پادشاه مصرع الف کشید ملایک
ز فوت اکبر شاه * و دیگر تاریخ توشیح است که قایل قطعه یا قصیده گوید که از اعداد حروف اول یا آخر هر مصرعه تاریخ
بر آید و تاریخ صوری و معنوی آنست که شاعر تاریخی را صاف صاف در مصرعه بیان نماید و اگر اعداد حروف ان مصرعه
از روی حساب جمل نیز بگیرند همان تاریخ استخراج یابد از ان نوع یکی اینست که شهاب الدین معمای در وفات همایون بادشاه
یافته مصرع در نهصد و سی و هفت بوده * و این مصرعه که مؤلف در فتح قلعه اکبر آباد یافته نیز بر همان قسم است اما بدین تفاوت
که بطور صوری سنه عیسوی صاف ظاهر است و بطرز معنوی سال هجری از روی حساب ابجد بر می آید مصرع بگفت هشتصد و یکهزار و سه از سال

ذکر آفرینش و پیدایش ابو البشر آدم و اولادش

در توریت مرقوم است که حق سبحانه تعالی در عرصه هفت روز زمین و آسمان را و هر چه که در ان است پیدا کرد بعد ازان
آدم را از خاک آفرید و از پهلوی چپ او حوا را بر آورده به آدم داد و ایشان را در بهشت عدن گذاشت و چون از تلبیس
ابلیس ثمره شجره ممنوعه را خوردند ایشانرا از بهشت بیرون کردند بعد از اخراج از ایشان قین و هابیل پیدا شدند و قین که
او را قابیل نیز خوانند برادر خود هابیل را کشت پس قابیل آواره دشت و هامون گردید بعد ازان از آدم شیث بوجود آمد و
از شیث انوس تولد شد و از انوس قینان پیدا شد و از قینان مهلائیل و از مهلائیل یرد و از یرد اخنوخ تولد پذیرفت او را
بزبان تازی ادریس میخوانند چون او سه صد و شصت و پنج ساله شد حق سبحانه تعالی او را نزد خود خواند او را پسرے بود متوشلح نام و از
متوشلح لمک بوجود آمد و تا اینوقت آدم زنده بود و چون لمک پنجاه و پنج ساله شد آدم بعمر نهصد و سی سالگی از جهان رحلت نمود
و از لمک نوح پیغمبر پیدا شد و چون نوح شش صد ساله شد طوفان آمد و جمله جهان را آب فرو برد اما نوح بحکم حق سبحانه تعالے کشتی
طیار ساخته با فرزندان خود که سام و حام و یافث نام داشتند و زوجگان ایشان که جملگی هشت تن بودند خود را از عذاب
طوفان رهانید و این واقعه یکهزار و ششصد و پنجاه و شش سال بعد از آفرینش و دو هزار و سه صد و چهل و چهار سال
پیش از تولد عیسی مسیح بوقوع آمده بالجمله بعد از طوفان سام پسر نوح را پسرے بوجود آمد ارفحشد نام و از ارفحشد
صالح پیدا شد و از صالح عابر تولد شد و او را هود نیز میخوانند و از هود فالغ پیدا شد و از فالغ راغو و از راغو ساروغ و از ساروغ

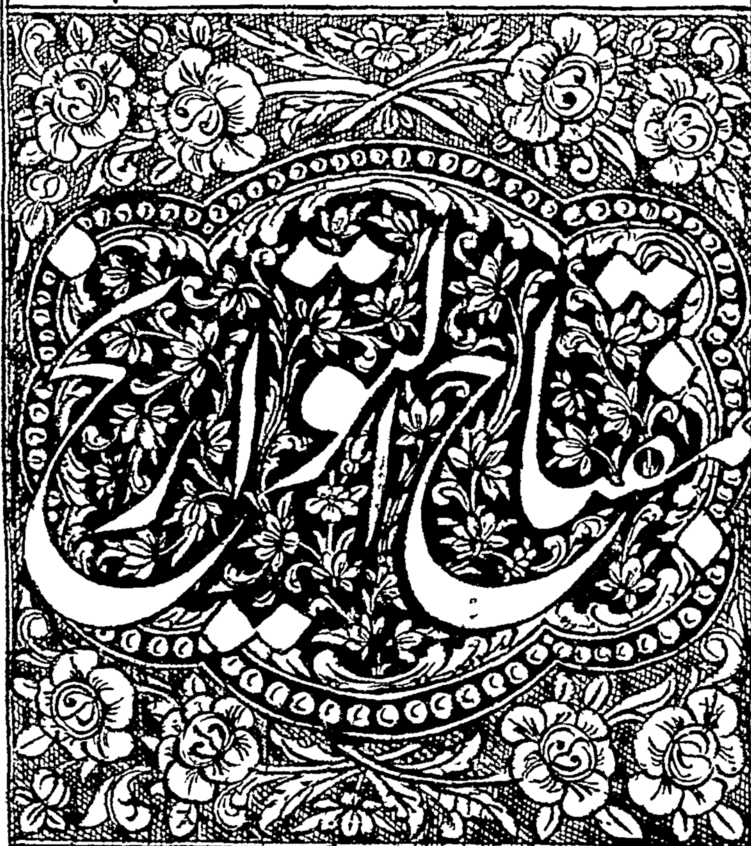
بسم الله الرحمن الرحیم

پوشیده مباد که چون مؤلف را در اثناسے سیر کتب تواریخ متقدمین و متاخرین تاریخهای منظومه وغیره که مورخان صاحب فصاحت و بلاغت درباب ولادت و جلوس و وفات پادشاهان بلند اقبال و بزرگان سلف و حال و هم بجهت بنای و اهتمام مساجد و گنبد عظیمه و سوانح و حالات عجیبه و غریبه نظم فرموده اند بنظر می افتاد و بلحاظ اینکه چنین تاریخهای خوب مرغوب بمرور وقت بسهولت بدست نمی آیند و نیز برای رفع شک و شبهاتی که نویسندگان کتب تواریخ در ضبط سنه و سال بعض وقائع و سوانح انداخته اند بهتر ازین سندی نیست بر پرچه کاغذ نقلش میگرفت چون بعد چند مدت از هر نوع تاریخهای دلچسپ دلپذیر اجتماعے بهم رسید در انتظام آن کوشیده بر لیست و هر یکی را که جابجا متفرق و پراگنده افتاده بود فراهم آورده بر تواتر ایام از آغاز سال هجرت تا سنه حال که یکهزار و دو صد و شصت و چهار هجری مطابق یکهزار و هشتصد و چهل و هشت عیسوی است برشته ترتیب کشید و نیز شمه از احوال هر کس که تاریخ او درین کتاب مندرج گشته بالبعض حالات عجیبه صاحب کمالان و کرامات غریبه درویشان که اهل اسلام را بر مقالات و کمالات آنها اعتماد تمام است از کتب معتبره حیطه تقیید قلم و ضبط رقم در آورد تا خواننده را حظی حاصل آید و از مؤلف یادگارے بماند چون بدین دستور کتابی مرتب گردید به **مفتاح التواریخ** موسوم ساخته بامید اینکه **مصرع** گر قبول افتد زهی عز و شرف + بنظر فیض اثر منبع علم و فضل جناب مستر هنری میرس الیت صاحب سکرتری گورنمنت ممالک هند گذرانید و چون پسند طبع آن عالیجناب افتاد مؤلف را در شهرت دادن این نسخه اشتیاق زیاده شد و چون درین ایام که مائه سیزدهم مات از هجرت است بنابران این کتاب هم بسیزده مات آرایش یافت **بیت** فریاد حافظ اینهمه آخر بهرزه نیست + هم قصه غریب و حدیثی عجیب هست + از ناظران این کتاب چشم آن دارم که عند الملاحظه اگر سهوی یا خطائی بنظر افتد بهیچمدانی این هیچمدان خیال نموده قلم اصلاح بران جاری دارند **بیت** بپوشش گر خطای رسی و طعنه مزن + که هیچ نفس بشر خالی از خطا نبود + اگر ناظران این نسخه خواهند که بر صحت حروف و نام مؤلف این سواد طامس ولیم بیل واقف شوند برین رباعی عمل فرمایند **رباعی**

قلب کن لفظ ساط و بعد از ان اسے بی نظیر ... چار حرف اولین را از دلے محمود گیر
باز چون گیرے سه حرف آخرین از سلسبیل ... میشوی ای جان من آگه ز نام این حقیر

بیمن فضل خدای متعال سنین ماضی و حال و استقبال بمفتاح ... کشیده

بهار از بار معانی گلزار انوار خوش بیانی درة التاج بلاغت گوشوارهٔ فصاحت جبین متانت مهر سپهر سلاست



نتیجهٔ طبع لطیف و فکر لطیف دبیر منیر پرور منشی ... انشور صاحب ... سلیم و صاحب قلم بی بدل ... احمد

در مطبع منشی نولکشور بطبع گرامی زیور حسن طبع یافت

تمت

فهرست کتاب مفتاح التواریخ



